چاپ سوم

اندیشه‌های سیاسی اسلام

مبانی نظری

جلد اول

دکتر حسن روحانی

اندیشه‌های سیاسی اسلام

جلد اول: مبانی نظری

دکتر حسن روحانی

چاپ سوم بهار ۱۳۹۱

سرشناسه: روحانی، حسن، ۱۳۲۷-
عنوان و نام پدیدآور: اندیشه‌های سیاسی اسلام / حسن روحانی.
مشخصات نشر: تهران: کمیل، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری: ۳ ج: نمودار.
شابک: ۳۱۰۰۰۰ ریال؛ دوره: 978-964-95394-3-0؛ ج. ۱: 978-964-95394-0-9،
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: ج. ۱(چاپ سوم ۱۳۹۱)(فیپا).
یادداشت: نمایه
مندرجات: ج. ۱. مبانی نظری.
موضوع: شیعه و سیاست ـ تاریخ.
موضوع: شیعه ـ تاریخ ـ مسائل متفرقه.
موضوع: اسلام و سیاست.
موضوع: اسلام و سیاست ـ ایران.
موضوع: ایران ـ تاریخ ـ انقلاب اسلامی، ۱۳۵۷.
رده‌بندی کنگره: BP ۲۳۱ / ۸الف۹۳ر ۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی: ۲۹۷/۴۸۳۲
شماره کتابشناسی ملی: ۱۸۷۱۸۷۱

انتشارات کمیل

اندیشه های سیاسی اسلام

جلد اول: مبانی نظری

نویسنده : دکتر حسن روحانی

لیتوگرافی، چاپ، صحافی: موسسه انتشاراتی کمیل

ناظر چاپ: محمد طاهر فاتحی

ویراستار: بهناز اسدی کیا

صفحه آرا: سعید احمدی

حروف نگار : مرجان رجبی

نوبت انتشار: سوم ، بهار ۱۳۹۱

شابک : ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۳۹۴-۰-۹، شابک دوره سه جلدی: ۹۷۸-۹۶۴-۹۵۳۹۴-۳-۰

شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه

قیمت : دوره سه جلدی ۳۱۰۰۰ تومان

مرکز پخش : تهران ، خیابان انقلاب اسلامی ، روبروی دانشگاه تهران،
مجتمع تجاری - اداری فروزنده، طبقه اول، واحد ۴۲۰
تلفن و نمابر: ۶۶۴۶۵۹۶۲، ۶۶۴۶۵۹۶۴

فهرست

بخش اول
مبانی نظری نهضت اسلامی

بخش دوم
مبانی نظری دولت اسلامی

مقدمه

(۱)

انقلاب اسلامی، پدیداری شگفت‌انگیز و یگانه است. اگر تا یک سال پیش از پیروزی انقلاب اسلامی، کمتر کسی از نظرورزان سیاسی می‌توانست گمان برد که چه رویدادی در شرف وقوع است، اکنون که سه دهه از آن رویداد گذشته، هنوز کشف راز و رمز آن (مخصوصاً از منظر دیدگاه‌های مدرن) به سرانجامی نرسیده و ابعاد نظری فهم آن، سامانی نیافته است.

اگر آن فیلسوف فرانسوی، سقوط هاوانای باتیستا را «معجزه» خواند و سراسیمه به دیدار رهبران انقلاب کوبا رفت، به‌خاطر آن بود که یک فئودال‌زاده، رهبری انقلاب را عهده‌دار گردیده بود؛ چرا که بر بنیان تفکر

مارکسیستی، این مهم برعهده یکی از افراد پرولتاریا باید می‌بود. اگر آن رویداد که به هر حال ماهیتی مبتنی‌بر ماتریالیسم تاریخی داشت و منبعث از مارکسیسم بود، «معجزه» خوانده و «خارق عادت» تلقی شد، اینک باید چه نامی روی انقلاب اسلامی ایران بگذاریم که نقطه پایانی بر انقلاب‌های سنت مدرن نهاد و فصل نوینی را در تاریخ حیات سیاسی بشر گشود؟

از پانصد سال پیش که تفکرِ سیاسی ماکیاولی، اندیشه جدایی اخلاق از سیاست را تئوریزه کرد، هرچه جلوتر آمدیم؛ با اوضاع مصیبت‌بارتری مواجه شدیم. گفتمان مدرن، به‌رغم دستاوردهای عظیم فنّاورانه، نتوانست خوشبختی معهود را به ارمغان آورد. و این ناشی از چیزی نبود جز خلأی که در نفس تفکر سیاسی مدرن پدید آمده بود؛ یعنی حبس اخلاق در پشت صحنهٔ سیاست.

تفکر مدرن اگرچه دموکراسی یونانی را ـ در هیئتی نوین ـ بازسازی کرد و مردم را در محاسبات سیاسی، صاحب حق (و نه تکلیف) تشخیص داد، لکن به دلیل طرد اخلاق از سپهرِ سیاست، نتوانست از این دستاورد ارزشمند بشری به نحو مطلوب، ثمری بردارد و این‌چنین شد که سیاستِ مدرن به‌رغم برخورداری از یک بالِ توانمند، سرانجام سقوط کرد و زمین‌گیر شد؛ و انقلاب اسلامی ایران، درست در کنار حضیضِ این سقوط، برخاست و عالم‌گیر شد. اما چگونه؟ و چرا؟

دموکراسی غربی در هیئت نوین، نمی‌توانست نسخه‌برداری ساده‌ای از دموکراسی یونانی باشد. بنابراین تفکر مدرن در بحث از خاستگاه قدرت، به مکاتب متعددی تقسیم گردید و اردوگاه‌های گوناگونی را پدید آورد. قدرتمندترینِ این اردوگاه‌ها (که در یکی دو دههٔ نخست قرن بیستم سر بر آورد و تا دهه پایانی این قرن دوام آورد)، بر بنیادِ اندیشهٔ تخصیصِ همهٔ اشکالِ قدرت در مناسباتِ اقتصادی شکل گرفت. در طول

همین دهه‌ها، چند اردوگاه دیگر سر بر آوردند و نوعاً به خاموشی گراییدند تا اینکه نهایتاً یکی از آن، وجه غالب را یافت و از سوی برخی، پیروز نبردِ اندیشه‌های سیاسی مدرن لقب گرفت. برخی در حالی این تفکر را پایان تاریخ خواندند که از سوی دیگران، آماج نقدهای تند نظریه‌پردازان سیاسی قرار گرفت. اینک این حملات تند، دامنهٔ بیشتری پیدا کرده، به‌ویژه از آن رو که منظر مباحث بنیادی‌تر، تکیه به فراروایت‌ها و نفی ویژگی‌های متفاوت جوامع، هر روز کم‌رنگ‌تر گردیده است.

هرچه جلوتر آمده‌ایم، نیاز نظرورزانِ دنیای سیاست به الهامات انقلاب اسلامی، بیشتر و بیشتر شده است. انقلاب اسلامی ایران در شرایطی ظهور پیدا کرد که بحران در اندیشهٔ سیاسی غرب پدیدار گشته بود. اگرچه این بحران، هنوز بازوی چپ (مارکسیستی) این تفکر را به‌طور کامل ساقط نساخته بود، اما علائم این سقوط از منظر شمار اندکی از راسخان در علم (و در رأس آنان حضرت امام خمینی (ره)) پوشیده نبود. بحران، منحصر به جناح مارکسیستی نبود و جناح دیگر نیز از زاویه‌ای دیگر با آن دست و پنجه نرم می‌کرد. در یک چنین ایستاری، انقلاب اسلامی ایران، با دو آموزهٔ نوین «اخلاق» و «مردم‌سالاری دینی»، صلای تازه‌ای در سپهر سیاست در داد. اخلاق را که محبوس ماکیاولی‌ها در پشت صحنه سیاست بود، به صحنه باز گرداند و مدل جدیدی از دموکراسی را (که در آن ایده‌آل‌ها نیز شأن و جایگاه خود را دارند) تحت عنوان «مردم‌سالاری دینی» عرضه داشت.

برخی می‌پرسند که چرا این تحول تکاملی باید در جایی مثل ایران و در ذیل انقلاب اسلامی تحقق پیدا کند. آنها که این پرسش را مطرح می‌کنند، چه بسا در پس‌زمینه فکری خود، قائل‌اند به اینکه همه اتفاقات باید اول در غرب، تجربه شود! مگر ایرانی‌ها نخستین قومی نبودند که با تکیه بر باورمندی مذهبی، سوت قطار حرکت تاریخ بشر را به صدا

درآوردند؟ اگر این امر را قبول داریم، نباید دور از ذهن باشد که این بار، اسلام و تفکر شیعی توانسته باشد سمت‌گیری تازه‌ای را به قطار تاریخ و حیات سیاسی بشر ببخشد.

گفتیم «اخلاق» و «مردم‌سالاری دینی» دو بُعد بنیادین انقلاب اسلامی است. این حقیقت را نه تنها در فرآیند شکل‌گیری نهضت، بلکه در روند رشد و پویایی دولت اسلامی پس از انقلاب به‌ویژه در آثار به جای مانده از بنیانگذار جمهوری اسلامی حضرت امام خمینی (ره) و در ارشادات مقام معظم رهبری، می‌توان به عیان دید و آن را فهمید. با این حال، راقم این سطور انکار نمی‌کند که برخی دیدگاه‌ها ـ که بعداً پدیدار شدند ـ تلقی متفاوتی را به‌ویژه از مردم‌سالاری دینی مطرح نمودند؛ به این معنی که به اسقاطِ حقِ مردم و تقلیل آن در حدّ تشریفات نظر دارند. البته طبیعی است که انقلاب اسلامی ایران، مانند هر پدیدهٔ بزرگی با قرائت‌های متضاد همراه باشد، با این حال باید محققانه آگاه بود که این‌گونه قرائت‌های رادیکال ـ هرچند هم که خود را منبعث از متون و منطبق بر نصوص بنمایاند ـ با دیدگاه‌های رهبران انقلاب اسلامی و در رأس آن حضرت امام خمینی (ره) آشکارا در تضادند.

چنین به نظر می‌رسد که فاصله گرفتن از هر کدام از دو رکن بنیادین انقلاب اسلامی، به معنای گرفتار آمدن در محبس «سیاست بدون اخلاق» غربی، یا سیاهچال «روش متحجرانهٔ دینی» اروپای قرون وسطی، یا عصر تاریکی «خلیفه‌گرایی روحانیون درباری» است؛ و لذا همه شاهد بوده‌ایم که معمار بزرگ نظام اسلامی، بیش از هر چیز، بر پرهیز از این پرتگاه‌ها، هشدارمان داده است. نظریه‌پردازان سیاست اسلامی در کشورهای مختلف (به‌ویژه از اواخر دوران عثمانی)، تلاش گسترده‌ای را برای مدل‌سازی مبتنی‌بر دیدگاه دینی، به انجام رساندند و چهره‌های بزرگی در این راه، قلم زده و کار کرده‌اند. با این حال، این انقلاب

اسلامی و نظریه‌پردازان آن (و در رأس همه حضرت امام خمینی (ره)) بودند که مدلی متعالی ـ بهره‌مند از دستاوردهای بشری و مبتنی‌بر دیانت اسلامی ـ را برای نخستین‌بار، پیاده‌سازی نمودند و تحقق بخشیدند.

(۲)

انقلاب اسلامی ایران را از منظری «درون‌متنی» دینی نیز می‌توان مورد مطالعه قرار داد. در طول ۱۴ قرن گذشته (پس از رحلت پیامبر اسلام (ص)) جنبش‌های دینی، عامل تغییرات اجتماعی و سیاسی وسیعی در جهان اسلام بوده و در بسیاری موارد، سرنوشت جوامع اسلامی را رقم زده‌اند. بی‌تردید شرایط ناامیدکننده اجتماعی، استبداد رأی حاکمان، رسوبات جاهلی حکام، انتظارات بحقّ مردم از یک جامعه اسلامی و عدم اجرای واقعی احکام و مقررات دینی، عموماً محرک مردم برای این‌گونه جنبش‌ها بوده است.

روزهای اولیه سال ۶۱ هجری، ظهور یک الگوی جنبشی (که درس‌آموزِ بسیاری جنبش‌های تاریخی بعد از آن گردید)، به رهبری سالار شهیدان، حضرت ابی‌عبدالله الحسین (ع) را شاهد است. چنین به نظر می‌رسد که از قیام زید و یحیی بن زید و علویان گرفته تا نهضت‌های اسلامی معاصر در کشورهای اسلامی و تا جنبش‌های مذهبی ـ سیاسی یک قرن اخیر در ایران، همگی پیگیرِ دستیابی به جامعه‌ای سالم با حاکمانی عادل بوده‌اند. جنبش مشروطه ـ که از جنبه ماهوی، مذهبی و مستظهر به مساعدت بزرگان دینی بود ـ به دلیل ضعف‌های نظری از یک‌سو و هژمانِ اندیشهٔ سیاسی مدرن نزد نخبگانِ جامعه از سوی دیگر، در روند تحولاتِ بعدی، با ناسازه‌های درونی مواجه شد و به سردی گرایید و میراث‌خوار آن همه تلاش فکری و عملی، در پایان عملاً کسی جز رضا خان میرپنج نگردید. بازخوانی و درس‌آموزی از آن جنبش،

وظیفهٔ اصلی دو نسل بعدی گردید و تلاش نظری و عملی گسترده‌ای را برای تأسیس نهضتی اسلامی به رهبری امام خمینی (ره) رقم زد.

و این‌چنین بود که در گرماگرم فراز و فرودهای این نهضت و در یک فرآیند پیچیده از تعامل نظر و عمل در حوزه‌های اجتماعی و سیاسی، و گفتگوی بالنده با متون دینی و عالمان بزرگ دین، روند نوینی از نظریه‌پردازی در حوزهٔ سیاست اسلامی شکل گرفت. پیروزی انقلاب اسلامی، به معنای پیروزی نسبی آن نظریه‌ها در مقام تأسیس و توفیق نهضت بود؛ با این حال سقوط حکومت پهلوی، به معنای گام نهادن به عرصه تازه‌ای بود که چالش‌های کاملاً متفاوتی را در برابر ما قرار داد، در عین اینکه تداوم نظرورزی در شرایط جدید به قصد پیاده‌سازی اندیشه‌های سیاسی اسلام را چاره‌ناپذیر می‌نمود. این‌گونه بود که بحث تدوین مبانی نظری دولت اسلامی، نزد نظریه‌پردازان اسلامی دامن‌گستر گردید.

(۳)

راقم این سطور از ابتدای شکل‌گیری نهضت، اگر نگوییم که فعالیتی پیگیر و حضوری دائمی در متن آن داشته، حداقل می‌توان گفت که همراه با تحولات نظری و عملی آن گام زده و پس از انقلاب اسلامی نیز این همراهی را تعقیب نموده است، لهذا از مدتی قبل در این اندیشه بودم که مبانی نظری نهضت اسلامی و همچنین مبانی نظری دولت اسلامی را تدوین نمایم و به رشته تحریر درآورم. متأسفانه گرفتاری‌ها و مشغله‌های متعدد مانع از انجام این مهم شد. دوستانی که برخی سخنرانی‌های اینجانب را شنیده و یا متن پیاده شده آن را مطالعه کرده بودند، پیشنهاد نمودند که جمع‌آوری و تنظیم آنها، می‌تواند بخشی از آرزوی مرا برآورده نماید؛ و من با این امید که توصیه دوستان بتواند تا حدی به

دستیابی آن هدف کمک کرده باشد، آن را پذیرفتم. با این حال باید اعتراف کنم که در قبول پیشنهاد دوستان، دلایل دیگری نیز مشوق من بود؛ از این قرار:

۱. نظریه‌پردازی در دنیای امروز، با آنچه در یکی دو سده پیش به انجام می‌رسید، فرق کرده است. فی‌المثل شاید یک راه آسان برای تشریح اندیشه‌های سیاسی اسلامی، این باشد که ابتدا شماری آیات و روایات، آورده شود و سپس با یک بحثِ کلامی یا فلسفی یا تفسیری و روایی، گزینشی از میان آنها صورت پذیرد و نهایتاً شماری رهیافت‌های ایدئولوژیک ارائه گردد (چه بسا هنوز هم ما شاهد چنین نظرورزی‌هایی در حوزه‌های گوناگون مسائل اسلامی باشیم). این‌گونه نظرورزی‌ها از آنجا که مجرد از افق زمان و منتزع از شرایط عینی است، نوعاً مؤدی به گشایشی نگردیده و راه‌ها را هم چنان فرو بسته نگه می‌دارد. به همین دلیل رویکرد پدیدارشناختی را (با دخل زمان و شرایط عینی) مناسب‌تر دانستم.

۲. محققان اندیشه‌های سیاسی که حول مبانی نظری «نهضت اسلامی» و «دولت اسلامی» کار می‌کنند، مقدّم بر «تبیین» آن مبانی، نیازمند «فهم» آن هستند؛ بنابراین شکل حاضر، انتظار آنان را بهتر جوابگو خواهد بود.

۳. درست است که نظریاتِ اسلام حولِ مسائل مختلف، متعالی بوده و از مبدأ وحی و حقایق ناب نشئت می‌گیرد، با این حال تردیدی نیست که ما باید از یک‌سو سعی وافری برای فهم و درک آن نظریات به کار بریم و از سوی دیگر، اقتضائات زمان را در تحقق آن نظریات، دخیل سازیم. به عبارت دیگر، آموزه‌های اسلامی نسبت به مقتضیات زمان، لا بشرط و بشرط لا نیست که ما را از تلاش جدی در تحقق زمان‌مند آنها معاف سازد. شکل حاضر برای محققِ اندیشه‌های سیاسی این امکان

را فراهم می‌آورد تا روند تحولات نظریه‌ها و قوت و ضعف‌های نحوهٔ تحقق را مورد نقد و تحلیل قرار دهد.

با توجه به مراتب فوق، مجموعهٔ حاضر عمدتاً با این هدف انتشار می‌یابد که نیاز محققان و دانشگاهیان علاقه‌مند را پاسخ گوید و گامی در راستای پژوهش‌های پدیدارشناختی اندیشه‌های سیاسی اسلام حول مبانی نظری نهضت اسلامی (در دوران مبارزات ۱۷ ساله نهضت) و مبانی نظری دولت اسلامی (در دوران تأسیس و پویایی ۳۰ ساله پس از پیروزی انقلاب) بردارد. از آنجا که مباحث ارائه‌شده، متأثر از ادبیات علمی و سیاسی مقطع خود و همچنین متأثر از تفاوت سطوح ادبیات به کار رفته ناشی از تفاوت مکان‌های حوزوی و دانشگاهی بوده و در مقاطع مختلف در طول مدت سی و چند سال گذشته بیان شده است، گونه‌ای تنوع و تکثر در چگونگی طرح مسائل را تضمین می‌کند که چه بسا برای خواننده، خالی از لطف نباشد.

(۴)

کتاب حاضر مشتمل بر متن ۲۵ سخنرانی است که قدیمی‌ترین آن در سال ۱۳۵۶ و جدیدترین آن در سال ۱۳۸۶ ایراد شده‌اند. علی‌رغم اینکه این سخنرانی‌ها از لحاظ زمانی از فاصله‌ای سی‌ساله برخوردارند و در اجتماعات مختلف و در شرایط کاملاً متفاوت ایراد شده‌اند، اما ظرفیت آن را داشته‌اند که در یک مجموعه و در کنار هم قرار گیرند و بتوانند بخش‌های یک کتاب را تشکیل دهند.

این کتاب در ۲ بخش و مجموعاً در ۸ فصل تبویب گردیده است. بخش اول شامل «مبانی نظری نهضت اسلامی» در ۲ فصل و بخش دوم شامل «مبانی نظری دولت اسلامی» در ۶ فصل می‌باشد.

در فصل اول، سیره و روش امامان شیعه ـ به‌ویژه امام صادق (ع) و

امام هشتم (ع) ـ مورد بحث قرار گرفته است. در این فصل به این پرسش پاسخ داده شده است که آیا آن‌گونه که برخی تصور می‌کنند، امامان معصوم ما بعد از واقعهٔ عاشورا عموماً به سکون و سکوت، توسل جسته و در شرایط اختناق ستمگران عباسی، دست از مبارزه شسته بودند و یا آنکه صرفاً شکل و شرایط متحولِ مبارزه باعث تغییر در روش‌ها و تاکتیک‌ها شده بود؟ و اینکه چگونه باید از آنها بهره جست و آموزه‌هایی را برای دوران معاصر استخراج نمود.

فصل دوم، عمدتاً بر ویژگی‌های نهضت اسلامی و ویژگی‌های جامعهٔ توحیدی (به مثابه جامعه آرمانی اسلامی) تمرکز نموده و جایگاه مرجعیت و رهبران دینی را در کمک به تحقق منویاتِ دینی آرمانی، باز گشوده است.

در فصل سوم، موضوع کارآمدی در نظام اسلامی، در کانون بحث نشانده شده است. شاکله بحث‌ها مُشیر است به اینکه پس از پیروزی نهضت، چگونه طرح نظریات نوینی در راستای کارآمدسازی نظام، اقتضاء یافته است. در این فصل نسبت‌های متعامل بین مؤلفه‌های ارزش، مشروعیت، افکار عمومی، تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری در مواقف سرنوشت‌ساز و کانونی، در مرکز توجه قرار گرفته و با مراجعه به سیرهٔ امیرالمؤمنین (ع)، وجه صحیح جایگاهِ افکار عمومی نشان داده شده است. همچنین ضمن بحث از شکل حکومت اسلامی و نقش احزاب از منظر عقل و نص، به آموزه‌های دینی در حوزهٔ حکمرانی و کشورداری و مسئله مهم تهدید اصول از ناحیهٔ فروع توجه شده و نهایتاً مسئله رهبری از ابعادِ دینی و حقوقی و تعاملاتِ چندوجهی مجلس خبرگان رهبری در نظام اسلامی، در کانونِ تحلیل نشسته است.

فصل چهارم به مفهوم جدید «حاکمیت ملی» پرداخته است. عوامل متعددی، معنای حاکمیت ملی را دستخوش تغییر ساخته است و بنابراین

نظام اسلامی باید چشم‌انداز روشنی از آیندهٔ تحولات داشته باشد و نسبت به نحوهٔ مواجهه با هژمون‌های تازه جهانی، توان لازم را کسب نماید. در این مبحث، در یک ماتریس چندوجهی، تعاملاتِ مؤلفه‌های: قدرت، بازیگران بزرگ (اعم از سیاسی، اقتصادی و فنّاوری)، سازمان‌های بین‌المللی دخیل، عنصر جهانی شدن، و معاهدات و کنوانسیون‌ها مطرح گردیده و نشان داده شده است که چگونه می‌توان به مدد اندیشه‌های اسلامی، فهم و مواجههٔ صحیحی را با این پدیدار به انجام رساند.

فصل پنجم به آرای سیاسی امام خمینی (ره) می‌پردازد. در این فصل، ضمن توصیف زوایای مختلف تفکرات سیاسی امام خمینی (ره)، تلاش می‌شود اندیشه‌های سیاسی اسلام از بطن و متن آرای ایشان استنباط و تشریح گردد.

در فصل ششم، موضوع محورینِ «منافع ملی و نسبت آن با مشارکت ملی» مورد کند و کاو قرار گرفته و نشان داده شده که بر بنیان «مردم‌سالاری دینی» که رکن رکین تئوری انقلاب است، باید برای ارتقاء مداوم سطح مشارکت مردم ـ نه به‌عنوان تزیین، بل به‌عنوان سنگ بنای حیات نظام ـ مصمّمانه نظر ورزید و اقدام نمود.

فصل هفتم نسبت روحانیت و نظام اسلامی را باز می‌گشاید و ضمن مرور بر تجارب گذشته و آفات برخی رفتارهای ناروا، چگونگی ارتقاء ظرفیت روحانیت در خدمتگزاری به مردم و افزایش همبستگی‌ها و تقویت منافع ملی را تشریح می‌نماید.

فصل هشتم، تأملی تازه و نگاهی است نو به شیوه زمامداری علی (ع) از پس ۱۴ قرن؛ در شرایطی که سه دهه از انقلاب اسلامی گذشته است و حال می‌توان فهم درس‌آموزتری از آن مکتب فیاض کسب نمود. در این تحلیل، سیرهٔ مولا در اداره جامعه از منظر مفاهیم نوینی همچون سرمایه اجتماعی و حکمرانی خوب مورد بحث قرار

گرفته و جایگاه رفیع آموزه‌های آن حضرت نشان داده شده است.

برخود لازم می‌دانم از آقای مهندس محمدحسین ملایری جهت تبویب و تنظیم مطالب، آقای محسن صالحی در جمع‌آوری سخنرانی‌های مورد نظر، خانم بهناز اسدی‌کیا ویراستار پُرتلاش تقدیر و تشکر نمایم.

به‌رغم تلاش وافر و سعی بلیغی که در تدوین مباحث به انجام رسانده‌ام، به دلیل بضاعت مزجاة، بر کاستی‌های فراوان این اثر، معترفم. امیدوارم صاحبان رأی و نظر، با تذکرات ارزشمند خویش، راقم این سطور را مستحق تعلّم، تلقی فرمایند.

و ما توفیقی الاّ بالله علیه توکلت و الیه انیب

حسن روحانی

تهران ـ رمضان المبارک ۱۴۳۰، شهریور ۱۳۸۸

بخش اول
مبانی نظری نهضت اسلامی

فصل اول
نهضت اسلامی و سیره امامان شیعه

سیره امامان شیعه در تاریخ

مبارزات سیاسی و فرهنگی امام جعفر صادق (ع)

بنیادی ترین اصل اعتقادی ـ سیاسی

درس هایی از خورشید خاوران

سیره امامان شیعه در تاریخ

موضوع سخن همان‌گونه که اعلام شده، «سیره امامان شیعه در تاریخ» است. شاید بعضی از افراد گمان کنند بحث ما در اطراف شرایط امامت است، که امام مسلمین باید دارای چه ویژگی‌ها و خصایصی باشد. یا ممکن است عده‌ای فکر کنند بحث ما راجع به علم امام است؛ علوم غیبی امام. یا سخن در اطراف منابع علم امام است که علوم ائمه (ع) از چه منبعی می‌باشند. یا ممکن است بعضی تصور کنند که بحث و سخن از انواع ولایت امام است؛ ولایت تشریعی و ولایت تکوینی. یا بحث و سخن پیرامون خلیفهٔ بلافصل رسول خدا و غاصبین این حق است.

در آغاز سخن اعلام می‌کنم که بحث ما در این ده شب راجع به هیچ‌یک از این موضوعات نخواهد بود. سخن از بحثی مهم‌تر و فوری‌تر است. شیعه‌ای که مدعی پیروی از علی بن ابیطالب (ع) است، باید بداند مشکلات امروز جامعه ما شیعیان با دانستن حدود علم امام حل نمی‌شود. اگر منابع علم امام را بدانیم یا ندانیم، به دنیا و آخرت ما صدمه‌ای وارد نمی‌شود. البته هریک از این مباحث، در جای خود بحثی مفید و ارزشمند و قابل توجه است، اما سخن این است که در این شرایط زمانی که از هر سوی، دشمنان ما را در محاصرهٔ خود قرار داده‌اند تا اساس اسلام و تشیّع را مورد تهدید قرار دهند ـ که البته هم اسلام سدّی است در مقابل دشمنان و هم تشیّع سدّی است مستحکم‌تر ـ هرگونه اختلاف

در داخل جامعه اسلامی امروز ضربه‌ای خطرناک برای حیات و بقای ماست و هر آن کس و هر دست که امروز به اختلاف دامن بزند، یا جاهل است و نادان و یا مغرض است و مزدور.

طرح نابجای موضوع

اینکه می‌گویم نیاز زمان را باید درک کرد و در بحث امامت باید به مسئله‌ای پرداخت که امروز گره‌های اجتماعی ما را باز می‌کند، در واقع بیان خود مولای متقیان علی (ع) است؛ چه اینکه هر سخن و هر مقاله و هر گفتاری که در پای آن امضای خداوند، قرآن و یا امضای اهل‌بیت نباشد، از دیدگاه ما جای بحث و سخن دارد. فردی از حضرت سؤال کرد: «کیف دفعکم قومکم عن هذا المقام و انتم احق به»[1] یعنی چگونه مردم از حق شما دفاع نکردند، در حالی که حکومت و ولایت و خلافت بعد از رسول خدا از آنِ شما بود و تو اَحقّ و سزاوارتر بودی تا بر مسند خلافت تکیه بزنی که جایگاه پیامبر و رسول خدا بوده است؟ سؤال‌کننده از اصحاب امیرالمؤمنین، از خویشاوندان و از علاقه‌مندان به مکتب مولای متقیان و شیعه علی بن ابیطالب (ع) است، اما سؤال چه زمانی مطرح می‌شود؟ آن زمانی که خطر، خطر معاویه است و این سؤال‌کننده متأسفانه مشکل چند سال گذشته را مطرح می‌کند. او سخن از ماجرای ۲۵ سال پیش دارد که چه کسانی حق خلافت را غصب و چرا غصب کردند. امیرالمؤمنین در حالی که به جواب اشاره می‌فرماید و خلافت و حکومت بعد از رسول خدا را از آنِ خود می‌داند، در عین حال این تذکر مهم و لازم را می‌دهد که «و هَلُمَّ الخَطب فی ابن ابی‌سفیان»، یعنی چرا درد ۲۵ سال پیش را مطرح می‌کنی؟ تو می‌خواهی گذشتگان را از قبر

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۶۲.

درآوری و پای میز محاکمه بنشانی؟ چرا درد امروز را مطرح نمی‌کنی؟ که درد امروز، درد معاویه است. آن خطر عظیمی که امروز اسلام را تهدید می‌کند، خطر حکومت این مرد چندچهره، فرزند ابوسفیان است. چرا به جای نیاز روز، بحث گذشته و سرگرم‌کننده را مطرح می‌کنی؟

در این شرایط حساس تاریخی و در این مقطع زمانی که ما هستیم، هرگونه بحث سرگرم کننده از دیدگاه اسلام خیانت است. آن کسی که دردهای اساسی و اصلی را رها می‌کند و مباحثی را که دارای اولویت اول است، کنار می‌گذارد و به مباحث دست سه و چهار و یا مباحثی سرگرم‌کننده می‌پردازد، قطعاً ناآگاه و یا خائن به اسلام است. این بیان مولای متقیان علی (ع) در نهج‌البلاغه است که آنچه مهم است و باید مطرح شود و مورد بحث قرار گیرد، درد زمان و نیاز روز است.

ضروری‌ترین بحث در امامت

ما می‌خواهیم بدانیم در زندگی اهل‌بیت، کدامین بحث است که اگر امروز آن را بدانیم، نجاتگر ماست و اگر ندانیم ما را به انحطاط و سیر قهقرایی سوق می‌دهد؟ آن بحث این است که ائمه هدی (ع) چه راه و مسیری را انتخاب کرده بودند؟ مسیر و راه خاندان رسالت چه راهی بود؟ و رسالتی که ائمه هدی بر دوش داشتند، چه نوع رسالتی بود؟ و امروز در میان این همه گرفتاری‌ها و مشکلات، که دشمنان خارجی اسلام از یک‌سو و دشمنان داخلی اسلام در متن جامعه اسلامی، فساد اخلاقی، جهل، نادانی و بیسوادی از سوی دیگر ما را مورد محاصره قرار داده‌اند، اگر آن بحث را بدانیم، گره‌های زندگی ما را باز می‌کند و اگر ندانیم بر بدبختی ما افزوده می‌شود. همان‌گونه که امروز در همه مسائل اسلامی بعد از گذشت ۱۴ قرن، تحریف‌هایی می‌بینیم که بسیاری از مسائل حساس اسلامی از راهی که در ۱۴ قرن پیش برایش مشخص شده

بود، به راست و چپ منحرف شده و این انحراف به گونه‌های مختلف است. گاهی ممکن است یک برنامه اسلامی را دگرگون و تحریف کنند و به‌صورت صحیح و واقعی آن را جلوه دهند و گاهی ممکن است چهره شخصیتی را در تاریخ مخدوش کنند و به ما معرفی کنند و گاهی ممکن است برنامه همان برنامه، قانون همان قانون، و شخصیت همان شخصیت باشد، اما نوع برداشت ما را عوض کنند. این تحریف دوم، یعنی تحریف در برداشت و دید در مسائل اسلامی، تحریفی است خطرناک‌تر و با نقابی که کمتر شناخته می‌شود و شناسایی آن، کار ساده و آسانی نیست.

تفاوت برداشت‌ها

مثالی می‌زنم تا این حقیقت برای ما روشن شود و این مثال، اقتباس از کلام یک روانشناس است. وقتی با گروهی وارد یک جنگل وسیع با انبوه درختان می‌شویم و به این جنگل نگاه می‌کنیم، یک جنگل بیشتر نیست و آنچه ما می‌بینیم، یک منظرهٔ واحد است؛ اما آیا برداشت ما چند نفر از آن منظره و درختان جنگلی یکسان است؟ در میان ما اگر نجّاری باشد، به درختان جنگلی که نگاه می‌کند (با دقت هم نگاه می‌کند) در عالم خودش می‌گوید اگر می‌شد این درخت‌ها را قطع کنیم و به کارگاه ببریم تا از چوب آنها استفاده کنیم، چقدر کار ما رونق پیدا می‌کرد. اینکه چوب این درخت چگونه باید تبدیل به وسایل مورد نیاز شود، فکر او را مشغول می‌کند. اگر کنار نجار، یک نقاش ایستاده باشد، او هم به همان منظره (نه منظره دیگر) و به همان درخت‌ها نگاه می‌کند، اما در این فکر است که این منظره جنگلی را چگونه می‌تواند بر روی کاغذ ترسیم کند تا یک تابلوی زیبا و جذابی باشد. او در عالم نقاشی و هنر نقاشی‌اش سیر می‌کند. فرد سومی هم که در کنار این دو نفر به‌عنوان متخصص گیاه‌شناسی است، با نگاه به این درخت‌ها به فکر آن است که نام این

درخت‌ها چیست، از کدام دسته و مربوط به کدام گروه از درختان جنگلی است، دوام این درخت‌ها چه مقدار می‌باشد و در برابر سرما و گرما چه مقدار مقاومت می‌کنند. او هم در عالم خود و در رشته علمی خودش است. در کنار این سومی، فرد چهارمی که متخصص در گیاهان دارویی برای درمان بیماری‌هاست، فکر می‌کند ساقه، ریشه، برگ و میوه جنگلی این درخت، برای کدام بیماری مفید است و چگونه می‌تواند برای درمان از آن استفاده کند. آدم خوش‌ذوقی هم که کنار فرد چهارمی ایستاده و به این منظره نگاه می‌کند، می‌گوید عجب منظره زیبا و قشنگی است! چه مقدار پول باید هزینه کنیم تا زمینی بخریم و تبدیل به باغی مصفا شبیه به این منظره کنیم تا در آن استراحت کنیم و لذت ببریم. پس یک منظره واحد در یک زمان و در یک مکان با چشمانی شبیه هم، اما با نگاه پنج نفر منجر به پنج نوع برداشت می‌شود که هر کدام با دیگری متفاوت و مختلف است.

ما یک نماز داریم و یک روزه و یک حج و یک قرآن و یک اسلام و یک امامت و یک ولایت، اما آیا دید ما نسبت به احکام اسلامی و قرآن مجید و زندگی اهل‌بیت (ع)، همان دیدی است که خداوند خواسته است؟ آیا برداشت ما همان برداشتی است که در صدر اسلام وجود داشته است یا نه؟ من مدعی هستم که در بسیاری از مسائل اسلامی، برداشت ما نسبت به برداشت مسلمین صدر اسلام تغییر یافته و دگرگون شده است.

مسلماً نمازی که ما امروز می‌خوانیم، از نظر ظاهر با نماز زمان پیامبر اسلام یکی است، اما آیا برداشت مسلمان صدر اسلام از نماز با برداشت من یکی است یا تغییر یافته است؟ جای هیچ شک و تردیدی نیست که قرآن و آیات قرآنی، همان قرآن و همان آیات زمان پیامبر است و در قرآن نه ذره‌ای افزوده و نه کاسته شده است، اما آیا برداشت ما از

آیات قرآن مجید، همان برداشت زمان پیامبر است یا تغییر یافته است؟

در تک‌تک مسائل اسلامی می‌توان دقت کرد و این تغییر برداشت را مشاهده نمود. اما بحث من نه راجع به نماز است و نه راجع به روزه و نه حج و نه سایر مسائل. بحث راجع به امامت است و تاریخ زندگی امامان. در بحث امامت، مسئله حادتر و جدی‌تر است، یعنی اگر شما امروز نماز بخوانید و نماز شما با برداشت مسلمان صدر اسلام فرق داشته باشد، حداکثر این است که این نماز اثر نماز صدر اسلام را ندارد و تأثیر آن کمتر است. شما اگر امروز روزه بگیرید و آن دید و برداشت مسلمان صدر اسلام را نداشته باشید، حداکثر این است که این روزه برای شما، تأثیر روزه صدر اسلام را ندارد. دیگر بالاتر از این که نیست. اما در مسئله امامت، بحث بالاتر است. اگر دید و برداشت راجع به مسئله امامت، دید صحیحی نباشد، مسئله این نیست که تأثیر آن، تأثیر زمان امیرالمؤمنین نیست، بلکه ممکن است خطرناک، منحرف‌کننده، نابودکننده و ویرانگر باشد. بنابراین به دو صورت و با دو برداشت، بحث امامت و اعتقاد به امامت برای جامعه خطرناک است. و به دو صورت، بحث امامت و اعتقاد به‌وجود ائمه هدی (ع) برای جامعه و اجتماع بی‌ثمر و بی‌اثر است. و به یک صورت، بحث امامت مفید و برای سعادت دو جهان ما عاملی مهم به شمار می‌رود.

خطر تحریف در بحث امامت

در برداشت اول که امامت می‌تواند برای جامعه ما خطری بس بزرگ باشد، این است که امامت را این‌گونه خلاصه کنیم که ائمه هدی در این جهان قدم گذاشتند و عمری تلاش کردند و بالاخره همگی یا کشته و یا به زهر مسموم شدند؛ فقط و فقط برای اینکه شفیعی برای گناهان ما باشند. امام حسین، امیرالمؤمنین، امام عسگری و سایر ائمه هدی (ع)

آمدند، تلاش کردند، کشته شدند، مسموم شدند، مقتول شدند، برای اینکه امروز من مسلمان هر خطایی می‌خواهم بکنم، اما امام حسین (ع) روز قیامت دست من را بگیرد و به بهشت ببرد و بگوید تو هر جنایتی که کردی و هر پستی، آلودگی و خیانتی که داشتی، آزادی! چون به من علاقه داشتی یا در طول عمرت و در طول زندگی‌ات یک قطره اشک برای من ریختی؛ همین کافی است! فهم امامت به این صورت خطرناک است. درک امامت به این معنی، بالاترین خطر است که با آیات قرآن مجید مخالف است. اسلام دین مسئولیت است؛ اسلام دین زندگی است؛ اما امامت به این معنا، برنامه هرج و مرج و تخریب‌کننده هرگونه مسئولیت است.

اما برداشت و چهره دوم از امامت که باز هم ویرانگر و خطرناک است، زمانی است که چهره امام را وارونه و منقلب به ما معرفی کنند. می‌گوید به مسلمان هرچه ظلم می‌شود، چیزی نگوید، به دلیل اینکه (نعوذبالله) امام سجاد (ع) هم امامی بود که در برابر ظلم‌ها و ستم‌ها چیزی نمی‌گفت. آرام در گوشه خانه مشغول عبادت بود! یعنی مسلمان هر کجروی و کم‌فهمی و بلا و بدبختی در جامعه می‌بیند، اقدامی نکند، زیرا که در زمان امام عسگری و امام هادی (ع) هم، آن همه ظلم و جنایت می‌شد! مگر از متوکل بدتر هم داریم؟! آیا این امامت نمی‌تواند خطرناک باشد؟ امامتی که ما را به سوی پستی‌ها بکشاند، برای جامعه خطرناک است. اگر ما چهره واقعی امام را نشناسیم، این دو چهره از امامت برای جامعه خطرناک است.

اما به دو صورت و دوگونه امامت بی‌ثمر و بی‌فایده است. چگونه؟ شما اگر معتقد باشید که امامت، فقط اعتقاد به‌وجود دوازده وصی بعد از رسول خداست که بایستی به اسم، این نام‌ها را بدانید، در کنج ذهن هم ثبت کرده باشید، این چه تأثیری به حال شما دارد؟ شما اگر نام، اسم،

فامیل، تاریخ تولد و تاریخ وفات دوازده امام را بدانید و یا ندانید، چه تأثیری به حال شما دارد؟ اگر امامت فقط در دانستن یک اسم و یک اعتقاد خشک و خالی در کنج ذهن و فکر خلاصه شود، این امامت چه تأثیری می‌تواند به حال شما داشته باشد؟! شما دوازده نام را می‌دانید یا نمی‌دانید، حفظ هستید یا نیستید، چه تأثیری به حال زندگی شما دارد؟ اگر امامت در این معنا خلاصه شود که من دوازده نام مقدس را بدانم و در کنج ذهن و فکرم معتقد باشم که اینها امام بودند، آیا می‌توانند در زندگی من اثری داشته باشد؟ خیر. چه تأثیری دارد؟! ضرری هم ندارد، نفعی هم ندارد.

صورت دوم آن است که من امام را بشناسم، تاریخ زندگی او را هم دقیقاً بدانم، راه وی را هم بدانم، اما راه امام را از راه خودم جدا بدانم. این امامت چه تأثیری به حال من دارد؟ اگر راه علی بن ابیطالب با راه من جداست، چه خاصیتی دارد که من تاریخ علی بن ابیطالب را بدانم؟ راه امیرالمؤمنین را برای چه بدانم؟ عده‌ای می‌گویند او امام بوده، به ما چه ارتباطی دارد؟ من می‌گویم چون امام بوده، به تو مربوط است. اگر امام نبود که به تو مربوط نبود. امام یعنی پیشوا، یعنی راهبر، یعنی کسی که جلو افتاده و دیگران باید راه او را انتخاب و در مسیر او حرکت کنند.

سیره امامان و سه استراتژی مهم

در تاریخ زندگی ائمه هدی (ع) باید روش‌ها و شیوه‌ها را از زندگی آنها اقتباس کنیم که به تعبیر قرآن مجید، اسوه است. در تاریخ، خود پیغمبر اسلام، در مبارزه با مشرکین و کفار سه نوع استراتژی را ـ که گاهی هم به‌صورت تاکتیک بوده ـ مشاهده می‌کنیم: آشکار، مخفی (محرمانه) و فوق‌مخفی (سرّی). گاهی پیغمبر اسلام به جهاد در برابر دشمن به پا می‌خیزد، اعلام جنگ می‌کند، تمام مردم در مسجد اجتماع می‌کنند و

حتی پیامبر با مردم مشورت می‌کند که چه کار کنیم؟ حالت دفاعی به خودمان بگیریم یا حالت تهاجمی؟ مردم بلند می‌شوند و صحبت می‌کنند و اظهار نظر می‌کنند و پیامبر با حوصله به سخنان افراد مختلف گوش می‌دهد و آنگاه روی نظرات مردم، برنامه جنگ را طراحی می‌کند. این تاکتیک آشکار است، که به‌طور صریح همه مردم دعوت می‌شوند. خودبه‌خود ممکن است در میان آن جمعیت چند نفر منافق و جاسوس هم باشند و مسائل را فاش کنند. اما این مورد، موردی نیست که تاکتیک، مخفی باشد، بلکه آشکار و روشن است.

اما گاهی لازم است تاکتیک به‌صورت مخفی (محرمانه) باشد. پیغمبر دستور می‌دهد ستون نظامی و سربازان مجاهد از جنوب مدینه حرکت کنند. یک شبانه‌روز، گاهی دو شبانه‌روز به سمت جنوب، آنگاه به سمت غرب و بعد به سمت شمال حرکت کنند. سربازانی که هدف آنها شمال مدینه است، اول از جنوب حرکت می‌کنند. بعد از جنوب به غرب و از غرب به شمال حرکت می‌کنند. گاهی حرکت از شرق آغاز می‌شود و دور می‌زنند و از سمت شمال به سمت مغرب می‌آیند؛ در حالی که هدف اصلی از ابتدا مغرب بوده است. این تاکتیک مخفی است. یعنی خود سربازان هم نمی‌دانند که هدف اصلی کجاست؟ لازم است این تاکتیک بر مردم مخفی بماند. اگر مخفی نماند، هدف اصلی از دست می‌رود.

گاهی تاکتیک، فوق‌مخفی (سرّی) است. پیغمبر ده نفر را تک تک، احضار می‌کند. به هریک به‌طور خصوصی می‌گوید که فردا بعد از نماز صبح در مسجد مدینه باشد. این ده نفر از همدیگر خبر ندارند. بعد از نماز صبح نفر اولی می‌آید، بعد دومی، سومی، چهارمی، تا دهمی. اینجا می‌فهمند که برنامه برای هر ده نفر بوده، ولی تا لحظه حرکت از همدیگر بی‌خبر بوده‌اند. حالا این ده نفر باید چکار کنند؟ ده مرکب آماده می‌شوند

و مسیر حرکت مشخص می‌گردد. مثلاً به سمت شمال مدینه، چند فرسخ، چند منزل راه یا چند روز در حرکت باشید؛ بعد زیر فلان درخت در فلان محل هر ده نفر پیاده می‌شوید و این نامه‌ای که اکنون به‌دست شما می‌دهم، در زیر آن درخت می‌خوانید تا معلوم شود مأموریت شما چیست. اما تا وقتی زیر درخت و به آن منزلگاه نرسیدید، تو که برای این گروه ده نفره فرمانده هستی، حق گشودن نامه را نداری. عجب، تاکتیک فوق‌مخفی است! یک گروه ده نفری حرکت می‌کنند و اصلاً نمی‌دانند برای چه حرکت کرده‌اند؟ مقصد کجاست؟ باید چکار کنند؟ اینجا تاکتیک فوق‌سری است. نباید مطلع شوند، مگر چند لحظه یا چند ساعت قبل از انجام عملیات. این سه نوع تاکتیک در مبارزات رسول خدا در برابر جبهه دشمن مطرح بوده است.

در زندگی و سیره ائمه هدی، در برابر مخالفین و دشمنان با هرچهره و قیافه‌ای که باشند، شما باز این سه نوع تاکتیک را می‌بینید: تاکتیک آشکار، مخفی و فوق‌مخفی. در تاریخ زندگی ائمه هدی وقتی دقیق می‌شویم، می‌بینیم که این سه نوع مبارزه در برابر دشمنان وجود دارد. با این سه روش اینها جنگیدند و مبارزه کردند. گاهی شما می‌بینید که مبارزه ائمه هدی یک مبارزه آشکار است. برای مثال امام سجاد (ع)، سرآغاز امامت وی در سخت‌ترین شرایط تاریخ شیعه است. زمانی که علی بن الحسین امام سجاد (ع) رهبری جامعه شیعه را به‌عهده می‌گیرد، در کنار وی یک عده زن و بچه بیشتر نیستند و سی هزار سرباز مسلح او را محاصره کرده‌اند. بسیار شرایط سختی است. شما کدام امام را سراغ دارید که در لحظه آغاز امامت او، ۷۲ کشته خون‌آلود در برابر چشمانش باشند و سی هزار سرباز دشمن مسلح او را محاصره کرده باشند و از شیعیان و پیروان آنها در دور و برش، جز یک عده زن و کودک، کس دیگری نباشد؟ بسیار شرایط سخت و بحرانی بود. آن وقت می‌بینید که

امام سجاد چگونه این رهبری را به‌خوبی و با دقت بر دوش می‌کشد.

اولین تاکتیک امام سجاد، آشکار بود. برنامه‌ای بناست در کوفه پیاده شود، صریحاً این برنامه پیاده می‌شود. طراحی نقشه، سرّی است، اما خود برنامه به‌طور علنی در جامعه پیاده می‌شود. از کجا؟ از دروازه کوفه تا کاخ عبیدالله. تاریخ زندگی اهل‌بیت و ورود اسرا در کوفه چرا این‌گونه بود؟ چرا اهل‌بیت، خانم‌ها و خود امام سجاد همه سخنرانی‌ها را از دروازه کوفه شروع کردند تا جلوی کاخ عبیدالله؟ آیا بهتر نبود یک سخنرانی صبح آن روز انجام می‌شد، یک سخنرانی فردا و یک سخنرانی دیگر در وقت مناسب دیگر؟ چطور می‌شود که از جلوی دروازه، بیانات و خطبه‌ها و خطابه‌ها آغاز می‌شود تا کاخ استانداری، دارالأماره عبیدالله؟ برای چه؟ دقت کنید که چقدر نقشه دقیق و زیباست!

قرآن مجید و تاکتیک مبارزه

شاید عده‌ای نسبت به کلمه تاکتیک حساس باشند و بگویند اسلام دینی است که به ما گفته است راست بگویید، روزه بگیرید، نماز بخوانید؛ تاکتیک دیگر چیست؟ چه ربطی به دین دارد؟ مسئله تاکتیک و روش مبارزه در برابر دشمن، آیات صریح قرآن مجید است. مسئله‌ای نیست که تازه در زمان ما مطرح شده باشد. بیان روشن خود قرآن است: «و اذا ضربتم فی الارض فلیس علیکم جناح ان تقصروا من الصلوة ان خفتم ان یفتنکم الذین کفروا»[1] اگر آیات قبل از آیه ۱۰۰ این سوره را بررسی کنید، چند نوع تاکتیک را می‌بینید که در ضمن این آیات بیان شده است. ای مردم! وقتی در مسیر حرکت و مبارزه هستید و احساس می‌کنید که در ساعات عبادت، دشمن شما را غافلگیر می‌کند؛ آن زمانی که در مسجد و

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نساء، آیه ۱۰۱.

در حال نماز و خواندن قرآن و دعا هستید و ممکن است دشمن شما را غافلگیر کند، هوشیار باشید! «اذا ضربتم فی الارض» وقتی شما در حرکت هستید، در سفر هستید، در مسیر راه هستید، و می‌خواهید نماز بخوانید (انجام عبادت خدا که سرلوحه و سمبل آن نماز است) دشمن شما را مورد تهاجم و حمله و پرتگاه قرار دهد، نماز را کوتاه کنید. چهار رکعت نماز را دو رکعت بخوانید؛ آن هم با روشی که می‌گوییم، یعنی یک عده مشغول نماز شوند و یک عده مسلح بایستند و مراقب باشند. تا شما را غافلگیر نکنند.

بعد از آنکه قرآن در این آیات تاکتیک را بیان می‌کند، می‌گوید: «وَدَّ الذین کفروا لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم فیمیلون علیکم میلة واحدة»[۱] چقدر قرآن زیبا و زنده است! گویی همین امروز نازل شده است! هرچند برای من خوشایند نیست که از دانشمندان خارجی راجع به اسلام نقل قول کنم ـ چون اسلام بسیار بالاتر و برتر از این حرف‌هاست ـ اما فویرباخ که بنیانگذار حقوق تطبیقی است، بیان جالبی دارد. این دانشمند آلمانی راجع به قرآن، بحث‌های مفیدی دارد و می‌گوید در قرآن تازگی عجیبی احساس می‌شود. این قانونی که باید در طول هزار و سیصد ـ چهارصد سال خاک خورده باشد، تازه است؛ تعلق به امروز دارد؛ هرچه زمان می‌گذرد، این واژه‌های قرآنی و لغت‌های قرآنی مفهوم جدیدی به ما می‌دهند.

مسلمان‌ها مواظب باشید دشمن می‌خواهد شما را غافلگیر کند. آن هنگام که سرگرم عبادت و نماز هستید، ناگهان و «یمیلون علیکم میلة واحدة»، یک مرتبه شما را غافلگیر می‌کند، از هر سمت، از شمال و جنوب، شرق و غرب. وقتی سرتان را بلند می‌کنید که کار تمام شده

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نساء، آیه ۱۰۲.

است. «یمیلون علیکم میلة واحدة» چرا؟ چرا دشمن به شما حمله می‌کند؟ برای چه؟ «لو تغفلون عن اسلحتکم و امتعتکم» آن وقتی که شما مسلمان‌ها از نیروها و قدرت‌ها و از سرمایه‌های خود غافل شدید، توجه به سرمایه و قدرت را رها کردید و مشغول نماز شدید، با یک حمله ناگهانی، تمام زاد و توشه و اسلحه شما را می‌ربایند. دشمن می‌خواهد در حال غفلت و با یک حمله ناگهانی، نابودتان کند. دشمن دوست دارد شما از اسلحه و امتعه خود غافل باشید، آن وقت «یمیلون علیکم میلة واحدة». این صریح آیات قرآن است. می‌توانید در سوره نساء این مطلب را مطالعه کنید.

استراتژی مبارزاتی امام سجاد (ع)

امام سجاد، امام و راهبری است که تمام آیات قرآن مجید در وجود وی تجسم یافته است. یکی از فلسفه‌های وجودی امام همین است. اگر قرآن، عدالت را تشریح می‌کند، شما عدل را در زندگی ائمه هدی (ع) می‌بینید. اگر قرآن، هجرت و جهاد را بیان می‌کند، شما هجرت و جهاد را در تاریخ زندگی ائمه هدی به وضوح مشاهده می‌کنید. اگر قرآن تاکتیک را مطرح می‌کند، شما عملاً پیاده شده این تاکتیک را در زندگی ائمه هدی می‌بینید.

چرا همه سخنرانی‌ها از ورودی شهر کوفه تا دارالأماره انجام می‌شود؟ برای اینکه از دم دروازه وارد اجتماع شدند و تا دارالأماره در اجتماع بودند، ولی وقتی وارد دارالأماره شدند، دیگر ممکن است این‌چنین جمعیتی را نبینند. اگرچه اینها را به سوی مسیر شام حرکت خواهند داد، اما ممکن است آن سفر به‌صورت مخفیانه باشد. دشمن ممکن است درس لازم را آموخته باشد که در تاکتیک اول اشتباه کرده که خاندان رسالت و اسرا را در میان جمعیت عبور داده است. آن وقت آنها را از داخل دارالأماره وارد زندان‌های مخفی ممنوع‌الملاقات کند و بعد

هم مخفیانه آنها را به سوی شام و دمشق حرکت دهد. پس یک فرصت بیشتر نیست و آن فرصتِ چند ساعته، فقط فرصتِ مسیر دروازه تا کاخ عبیدالله و مرکز استانداری است. فقط این فرصت است. و لذا می‌بینید در نزدیک دروازه به محض ورود، ام‌کلثوم (س) سخنرانی می‌کند. جلوتر می‌روند و به محض اینکه به جمعیت جدیدی می‌رسند، فاطمه بنت‌الحسین (س)، دختر امام حسین یک خطبه مفصل ایراد می‌کند. به محض اینکه به قلب جمعیت می‌رسند، زینب کبری (س) سخنرانی می‌کند. و در بازار کوفه، یعنی آخرین مهلت، امام سجاد، حضرت علی بن الحسین (ع) سخنرانی می‌کند.

نوع سخنرانی‌ها هم عجیب است. در بعضی از سخنرانی‌ها فقط حمله است. هیچ استدلالی در آن نیست. در خطبه ام‌کلثوم، استدلال کمتر است. تحریک احساسات است. در خطبه فاطمه بنت‌الحسین، استدلال بیشتر است. در خطبه زینب (س)، بیشتر تحریک احساسات و کمی هم استدلال است. در خطبه امام سجاد (ع) هم استدلال و هم تحریک احساسات است. دو کار را انجام می‌دهند: هم عقل مردم را بیدار می‌کنند و هم احساسات مردم را تحریک می‌کنند.

بنابراین شخص پیامبر اسلام و همچنین ائمه هدی (ع)، سه نوع تاکتیک مبارزه در برابر دشمنان داشتند: تاکتیک اول آشکار، تاکتیک دوم مخفی (محرمانه) و تاکتیک سوم فوق‌مخفی (سرّی). این مسئله را در زندگی خود پیامبر اسلام و در زندگی ائمه هدی (ع) مشاهده می‌کنیم.

آن قسمت از تاریخ زندگی ائمه هدی که دارای تاکتیک‌های آشکار است، برای همه قابل فهم است و لذا هرکس که به تاریخ زندگی اهل‌بیت یک نظر اجمالی بیفکند، حسین بن علی (ع) را به‌عنوان یک امام مبارز و مجاهد می‌شناسد. اما وقتی تاکتیک‌های مخفی و فوق‌مخفی در زندگی ائمه هدی آغاز می‌شود، آنجاست که برخی نمی‌توانند چهره

جهاد و مبارزه امام سجاد (ع) را احساس کنند یا چهره مبارزه امام جواد و امام هادی و امام عسگری (ع) را ببینند که نقشه مبارزه آنها در برابر دشمن چگونه بوده است؟

تاکتیک‌های دشمن

خلفا و قدرت‌های طاغوتی زمان هم در شرایط مختلف، گاهی تاکتیک‌های خودشان را به تاکتیک‌های مخفی و فوق‌مخفی تبدیل می‌کنند. در روزگاری می‌بینید که مبارزه به‌صورت جنگ آشکار است. لشکری، امامی را محاصره می‌کند و می‌جنگد تا آنها را به شهادت می‌رساند و برای کشتن فرزند پیامبر جشن می‌گیرد. اما این تاکتیک برای همیشه نیست. در دوران دیگری از زندان استفاده می‌کند و حتی در شرایطی درک می‌کند که زندان هم به صلاح او نیست و به گونه دیگر وارد عمل می‌شود. شما می‌بینید گاهی زندان به‌صورت زندان و با تابلوی زندان است که در دوران موسی بن جعفر (ع) این واقعیت را می‌بینیم. اما بعد از زمان موسی بن جعفر، زندان‌ها گاهی تابلوی آزادی دارد، اما از زندان هم بدتر است. می‌بینیم امام جواد (ع) در کنار خانه مأمون در بغداد زندگی می‌کند که نوعی زندان بود؛ زندانی که خیلی دقیق طراحی شده بود. ظاهر مسئله این است که امام جواد آزاد است و زندانی نیست، اما در کنار کاخ خلیفه تمام اعمال و رفتار امام در کنترل و در محاصره است؛ و هر آن کس که بخواهد با امام ملاقات کند و با او در تماس باشد، مورد شناسایی قرار می‌گیرد.

پس خود تاکتیک خلفا هم در طول تاریخ تغییر یافته و هر زمان، متفاوت بوده است. در سوره ص و سوره فجر «و فرعون ذی‌الاوتاد»[1] یا

---

۱. قرآن مجید، سوره فجر، آیه ۱۰.

«ذوالاوتاد»[1] فرعون با دستگاه شکنجه‌اش مطرح می‌شود. اما در سوره قصص این‌چنین می‌بینیم: «ان فرعون علا فی الارض و جعل اهلها شیعاً یستضعف طائفةً منهم یذبح ابناءهم و یستحیی نساءهم انه کان من المفسدین»[2] اینجا دیگر دستگاه شکنجه نمی‌صرفد، همه کارها را فرعون نمی‌تواند با دستگاه «ذوالاوتاد» و با میخ‌های شکنجه‌اش انجام دهد؛ یک راه دیگر، ایجادِ اختلاف و تفرقه‌افکنی در جامعه است؛ چند دسته کردن مردم در جامعه‌ای که همه دنبال یک هدف، و پیرو یک راه و یک طریق بودند؛ یک اختلاف عمیق و شدید و به‌دنبال آن «یستضعف طائفة منهم» استضعاف مردم. و آنگاه گروه روشنفکرِ آزادیخواه، تنها می‌ماند و در پی آن «یذبح ابناءهم» آنگاه کشتار آن جمع کوچک جدا شده از جامعه، آغاز می‌شود. «و یستحیی نسائهم» در بسیاری از پُست‌ها زن‌ها را به کار می‌گیرند. «انه کان من المفسدین» او از فسادگران است.

گاهی می‌گوید: «انی اخاف ان یبدل دینکم»[3] مردم! من نگران دین شما هستم. نگران آیین و معنویت شما هستم. دلسوز فضیلت شما هستم. موسی و پیروان او برای نابودی دین شما قیام کرده‌اند. من طرفدار دین شما هستم. فرعون به‌عنوان حامی دین مردم، خود را وانمود می‌کند. یعنی از لباس دین، برای نابودی دینِ واقعی استفاده و بهره‌برداری می‌کند. گاهی مبلّغین، اطرافیان، اشراف، ملأ این‌چنین فریاد می‌زنند: «و قال الملأ من قوم فرعون أتذر موسی و قومه لیفسدوا فی الارض»[4] اشراف و آنها که پایه‌ها و ستون‌های حکومت فرعونی محسوب می‌شدند، فریاد می‌زنند که فرعون! آیا موسی و قومش را آزاد می‌گذاری

۱. *قرآن مجید*، سوره ص، آیه ۱۲.
۲. *قرآن مجید*، سوره قصص، آیه ۴.
۳. *قرآن مجید*، سوره غافر، آیه ۲۶.
۴. *قرآن مجید*، سوره اعراف، آیه ۱۲۷.

که در روی زمین فساد کنند؟ آنها می‌خواهند جامعه را به فساد بکشند و تو دست روی دست می‌گذاری و تماشا می‌کنی؟

انواع تاکتیک‌هایی که دشمن در برابر راهبران واقعی دین دارند، در سوره‌های مختلف قرآنی در داستان فرعون و موسی (ع) بیان شده است. همین تاکتیک‌های مختلف را نیز در زمان ائمه هدی (ع) در تاریخ خلفا می‌بینید. در یک مقطع زمانی، آشکارا در برابر امام یا فردی که به طرفداری از امام به پا خاسته است، مقابله می‌کنند؛ اما در مقطع دیگر که مبارزه و برخورد آشکار بی‌فایده است، راه دیگری را برمی‌گزینند.

نقش یک جاسوس

عبیدالله بن زیاد، معقل را می‌طلبد و می‌گوید: «خذ هذه ثلاثة الآف درهماً» ای معقل! این سه هزار درهم را بگیر و برو یکی از اصحاب مسلم را پیدا کن و به او نزدیک شو و این پول را به او تقدیم کن. چه اینکه وقتی پول را تقدیم کردی، آنها به تو اعتماد می‌کنند و هر آنچه در دل دارند، برای تو بازگو می‌کنند. این جاسوس عبیدالله وارد مسجد جامع کوفه می‌شود و مشغول نماز می‌شود (اینجا نقش یک جاسوس برای نابودی یک نهضت آشکار می‌شود). رکوع طولانی، سجده طولانی، گریه‌ها، اشک و آه! عجب آدم خوبی است! عجب آدم مقدسی! به محاسن بلندش نگاه کن! به پینه روی پیشانی او نگاه کن! بسیار آدم خوبی است! او در حال سجده و رکوع خوب گوش می‌داد تا آن خبر محرمانه را بشنود.

بعد از چند روز شیادی، متوجه شد که مسلم بن عوسجه‌ای که آن طرف مسجد مشغول نماز است، در تماس با مسلم بن عقیل است. می‌آید کنار وی می‌نشیند و درد دل می‌کند. می‌گوید ای مسلم بن عوسجه! «انی امرء من اهل شام»، من مردی هستم از شام آمده‌ام،

علاقه‌مند به اهل‌بیت و خاندان رسالت هستم. جان من به فدای آنها! من که کاری نمی‌توانم انجام دهم. تمام زحمات زندگی‌ام این سه هزار درهم است که آورده‌ام تا به مسلم بن عقیل تقدیم کنم تا در برابر دشمنان خدا و رسول او اسلحه بخرد. کسی را پیدا نمی‌کنم. عجب کوفه تاریکی است! یک عده ترسو دور هم جمع شده‌اند! اما از چهره تو ای مسلم بن عوسجه خواندم که تو آدم خوبی هستی! آنقدر گفت و گفت تا مسلم بن عوسجه را خام کرد. در عین حال مسلم بن عوسجه حاضر نشد که همان روز اول راهنمایی‌اش کند. دو، سه روز فقط او را به خانه خود راه داد. بعد از آنکه (به خیال خود) مطمئن شد، او را به محل استقرار مسلم بن عقیل راهنمایی کرد؛ و همین جاسوس بود که انقلاب کوفه را سرنگون و صحنه سیاسی کوفه را دگرگون کرد. این تاکتیک دشمن است که مرتب در حال تغییر و دگرگونی است.

مقاومت شجاعانه

از طرف دیگر، اصحاب و یاران ائمه را هم می‌بینیم. روزبه‌روز از تاکتیک‌های دقیق‌تر و متناسب با شرایط زمان استفاده می‌کنند. مگر قیس بن مسهّر صیداوی که نزدیک دروازه کوفه دستگیر می‌شود، از تاکتیک پیچیده‌ای استفاده نمی‌کند؟ مگر نامه را نمی‌جود، نمی‌خورد و نمی‌بلعد؟ وقتی او را پیش عبیدالله می‌آورند، می‌پرسد قیس! نامه از چه کسی بود؟ می‌گوید نامه از حسین بن علی (ع) بود. نامه را برای چه کسی آورده بودی؟ به عبیدالله پاسخ می‌دهد، برای همان‌هایی که تو نباید بدانی! می‌گوید ای قیس! شکنجه می‌شوی. اما پاسخ می‌دهد: عبیدالله! آرزویت را به گور ببر و هر کاری می‌خواهی بکن. محال است که قیس اسامی را فاش کند. می‌گوید قیس! من دوستت دارم. یک راه وجود دارد، برو بالای منبر و از کار خود اظهار ندامت کن و نسبت به امام حسین (ع) بیزاری

بجوی! و بگو آدم دروغگو و کذّابی است. با این تعبیرات حرف بزن و به اشتباهت اعتراف کن تا تو را ببخشم و پرونده سیاسی تو را پاره کنیم.

در اینجا قیس از تاکتیک استفاده می‌کند. به بالای منبر می‌رود. بعد از حمد و ثنای خدا می‌گوید مردم! «ان الحسین بن علی خیر خلق الله و ابن فاطمه بنت رسول الله و انا رسوله فاجیبوه»، این حسین بن علی است؛ بهترین خلق خدا در روی زمین. مردم! او پسر فاطمه دختر رسول خداست و من رسول و پیام‌آور او هستم. بدانید امام در حال حرکت است. به او جواب مثبت بدهید. سپس شروع کرد عبیدالله را سبّ و لعن کردن. درست است که در پایان سخنانش او را از منبر پایین می‌کشند و بعد هم از بالای قصر دارالأماره او را به زمین پرتاب می‌کنند و می‌کشند، ولی مهم نیست. او وظیفه اصلی خودش را به‌خوبی انجام داده است.

نمونه‌هایی از تاکتیک‌های مخفی

آن قسمت‌هایی که برنامه، برنامه آشکار است، خصوصیات برنامه و نحوه اجرا روشن است. در زندگی امام سجاد (ع) که به آن اشاره‌ای داشتم، یک قسمت برنامه، آشکار و با تاکتیک غیرمخفی بود. مثلاً در کوفه سخنرانی می‌کند، در مجلس عبیدالله سخنرانی می‌کند، حرف می‌زند، فریاد می‌زند، افکار مردم را بیدار می‌کند. وارد شام می‌شود. در کنار دروازه شام نزدیک کاخ یزید، داخل کاخ یزید، در مسجد جامع شام، همه‌جا حرف می‌زند و سخنرانی می‌کند. واقعیت را برای مردم روشن می‌سازد. در خطبه مسجد جامع دمشق که فوق‌العاده اهمیت داشت، در همان جملات اول، دستگاه خلافت یزیدی را محکوم می‌کند؛ در آن اجتماع و در جامعه‌ای که مردم اهل فکر و اندیشه نبودند و آنچنان احمقانه فکر می‌کردند که هر آنچه یزید می‌گفت، گویی وحی آسمانی است.

اما امام سجاد در مدینه مبارزه‌اش را با تاکتیک مخفی آغاز می‌کند،

بسیاری از افراد توجه ندارند که چگونه امام سجاد (ع) راه و مسیر مبارزه را ادامه می‌دهد. البته در مبارزه پشت پرده، متأسفانه کمتر آن بصیرت برای افراد وجود دارد که پرده را بالا بزنند و ببینند پشت پرده چه خبر است. اگر امام سجاد در دوران امامت خود فعالیتی در مدینه نداشتند، چطور شد که زندان حجّاج بیش از صد هزار زندانی سیاسی داشت؟ این حرکت‌ها از کجا خط می‌گرفت؟ چرا گروه گروه از شیعیان اعم از زن و مرد را دستگیر می‌کردند و به زندان حجاج می‌بردند؟ بعضی از محققین تاریخ، از جمله مسعودی می‌نویسد سی هزار زن به جرم آنکه در راه اهل‌بیت و در مسیر خاندان رسالت قدم برداشته بودند و به جرم مخالفت با دستگاه استبدادی زمان در زمان حجاج، زندانی شدند. این، همان دوران امامت حضرت سجاد (ع) است. این افراد در کجا تربیت شدند؟ کدام امام و کدام راهبری بود که ایدئولوژی و اندیشه مبارزه را ترویج می‌کرد؟ مردم به اتکای فتوای کدام راهبری جان خود را به خطر می‌انداختند؟

بنا نیست که همه مردم از تاکتیک مخفی باخبر شوند. بناست امام سجاد (ع) سال‌ها این راه را ادامه دهد. نباید بهانه‌ای در اختیار حجاج قرار گیرد؛ حجاجی که همه شیعیان نزدیک خاندان رسالت حتی کمیل، قنبر و سعید را دستگیر می‌کند و به اشدّ مجازات می‌رساند. آنچنان شکنجه‌های شدیدی اعمال می‌کرد که مورخین می‌نویسند در زمان حجاج جوانی را دستگیر کردند و بعد از مدت کمی (یکی، دو هفته بعد) که مادر به ملاقات این جوان آمد، هرچه به او می‌گفتند این پسر توست، باور نمی‌کرد. آنچنان چهره تغییر کرده بود که مادر فرزند خود را نمی‌شناخت. این شیعهٔ تربیت شده مکتب امام سجاد است که جوانش آنچنان تحت شکنجه قرار می‌گیرد که چهره‌اش قابل شناسایی نیست، اما از مسیر امام دست برنمی‌دارد.

اگر شاگردان مکتب امام سجاد این‌چنین بودند، پس خود امام سجاد چگونه بود؟ «الثمرة تنبأ عن الشجرة» میوهٔ درخت خودش را به‌خوبی معرفی می‌کند. اینها میوه‌های درخت امامت بودند. اصحاب ائمه هدی که با همه مشکلات می‌ساختند و مقاومت می‌کردند و از راه و طریقشان دست برنمی‌داشتند، اینها میوه‌های درخت امامت بودند. درخت ایمان آنان از آنجا تغذیه می‌شد. نقشه و برنامه از آنِ ائمه هدی بود.

حتی در تاریخ زندگی موسی بن جعفر (ع)، امام هفتم می‌بینیم که حسین بن علی قیام می‌کند و واقعه فخّ را به‌وجود می‌آورد. عده‌ای از شیعیان و اصحاب و یاران موسی بن جعفر کشته می‌شوند. وقتی کار تمام می‌شود، هادی عباسی می‌گوید «والله ما خرج الا عن أبیه» به خدا قسم حسین بن علی حسنی، این نواده امام مجتبی (ع)، قیام و نهضت خود را آغاز نکرد، مگر به فرمان موسی بن جعفر (ع) و آنجا که لازم می‌شود موسی بن جعفر (ع) صحبت کند، راجع به همین حسین بن علی حسنی می‌گوید که او کشته شد و به شهادت رسید، در حالی که قسم به خدا، «مسلماً صوّاماً قوّاماً آمراً بالمعروف ناهیاً عن المنکر» او مسلمان، اهل نماز و روزه و آمر به معروف و ناهی از منکر بود.

چطور می‌شود یک آدمی قیام کند و ۴۰۰، ۵۰۰ نفر به فرمان او قیام کنند و کشته شوند و این قیامش مورد رضای امام نباشد، آن وقت امام راجع به او چنین بگوید: حسین بن علی در سایه نماز و روزه‌اش به این مقام و منزلت رسید. «آمراً بالمعروف ناهیاً عن المنکر» تمام عمرش در راه امر به معروف و نهی از منکر گذشت. بنا نیست آن جلسه خصوصی را که حسین بن علی با موسی بن جعفر (ع) داشته و امام نقشه او را تأیید کرده است، در تاریخ بنویسند و علنی کنند تا همه بخوانند. بلکه باید تاریخ را بررسی کرد و این حقیقت را دریافت و کشف کرد.

اگر زید به فرمان امام صادق (ع) قیام را آغاز نمی‌کند و نهضت را

شروع نمی‌کند و با صلاحدید امام باقر و امام صادق (ع) نبوده، پس چطور می‌شود که وقتی سخن از زید به میان می‌آید، امام صادق (ع) می‌فرماید لعنت خدا بر آن کسی که فریاد زید را شنید و به حمایت او قیام نکرد. کتاب احتجاج را نگاه کنید و ببینید بیان امام صادق (ع) نسبت به عمویش زید چگونه است؟ ببینید بیان امام باقر (ع) نسبت به زید چگونه است؟ اگر بناست او برخلاف راه امام قدم برداشته باشد، پس تجلیل امام از وی برای چیست؟ چرا لعنت خداوند بر آن گروهی باد که به کمک او نشتافتند. اما بنا نیست که هر ملاقات سرّی را که بین زید و امام بوده، بنویسند و اعلام کنند تا همه مطلع شوند. بلکه باید آن را از این‌گونه رموز کشف کرد. این تاکتیک مخفی زندگی ائمه هدی (ع) است.

«کُمیت» مبارز هوشمند

اگر امام سجاد (ع)، امام ساکتی است، پس فرزدق‌ها و کمیت‌ها در کجا تربیت شدند؟ مگر «کمیت» شاگرد تربیت شده مکتب امام سجاد نیست؟ این بزرگِ بنی‌اسد، «خطیباً، شاعراً، رامیاً، حارساً»، شاگرد مکتب امام سجاد، هم سخنران خوبی بود و هم شاعری توانا و هم تیراندازی ماهر و هم اسب‌سواری چابک و هم مردی باشهامت بود. در واقع، این صفاتِ همهٔ شاگردان مکتب امام می‌باشد. این کمیت است که امام سجاد در حق او این‌چنین دعا می‌کند: «اللهم ان الکمیت جاده فی آل رسولک و ذریة نبیک و اظهر ما کتم الناس» خدایا تو خود گواهی که کمیت آن کسی است که جانش را در کف نهاد و در راه آل رسول و عترت پیامبر فداکاری نمود. خدایا این کمیت است آن زمانی که همه مردم به‌خاطر منافع روزمره زندگی‌شان زبان را از گفتن حق فروبسته بودند و کتمان می‌کردند، حقایق را اظهار و بیان می‌کرد و فریادگری شجاع بود.

اشعار «هاشمیات» کمیت به قدری دستگاه خلافت بنی‌امیه را تکان داده بود که وقتی اشعار کمیت به گوش خالد بن عبدالله والی کوفه رسید، گفت باید با یک نقشه دقیقی هشام را از این زبان خطرناک کمیت، باخبر کنم. سی نفر کنیزک زیباروی را خرید و تمام اشعار «هاشمیات» کمیت را یاد این کنیزک‌ها داد تا به‌صورت یک سرود زیبا و قشنگ با هم بخوانند و اینها را برای دربار هشام فرستاد. اینها آمدند پیش هشام. هشام دید کنیزک‌های زیبایی هستند و ارمغان بسیار خوبی از کوفه است. گفت برایم بخوانید. شروع کردند با هم، اشعار کمیت را خواندن. تن هشام لرزید و گفت ساکت شوید، چه کسی این شعر را گفته، شعری که در تعریف خاندان بنی‌هاشم و خاندان رسالت است. گفتند مردی از عراق و کوفه به نام کمیت. گفت فوری کاتب بیاید و دستور داد نامه‌ای نوشتند به فرماندار کوفه که بلافاصله کمیت را دستگیر کن و سرش را برای ما بفرست. به محض رسیدن این نامه، خانه کمیت در کوفه محاصره می‌شود و قبل از آنکه او بتواند اقدامی انجام دهد، دستگیر و در زندان کوفه محبوس می‌شود. کمیت در زندان در انتظار بود که فردا یا روز بعد کشته شود و سرش را برای هشام ببرند.

ابان بن ولید، حاکم واسط، بعد از آنکه با خبر می‌شود کمیت را دستگیر کرده‌اند، بلافاصله نامه‌ای می‌نویسد و به‌دست یکی از غلام‌های باهوشش می‌دهد و می‌گوید این نامه را به هر وسیله‌ای که هست باید در زندان به‌دست کمیت برسانی. همین فردا. امشب به هر قیمتی که هست، با عجله حرکت می‌کنی و تا صبح نمی‌خوابی! نفوذ شیعه را حتی داخل دستگاه خلافت آن زمان ببینید! ابان بن ولید حاکم و فرماندار شهر کوچکی است، در عین حال از علاقه‌مندان خاندان رسالت و کمیت است.

«و قال رجل مؤمن من آل فرعون یکتم ایمانه اتقتلون رجلاً ان یقول

ربی الله و قد جائکم بالبینات»[1] آن گاه که از هر طرف نقشه برای کشتن موسی طراحی می‌شود، و نقشه قتلش نهایی می‌شود و همه اطرافیان نزدیک فرعون این نقشه را امضا می‌کنند، یک نفر فریاد مخالفت خود را بلند می‌کند. آن مردی که در دستگاه حکومت فرعونی بود، اما ایمان خود را مخفی داشته بود تا در یک مقطع و لحظه حساس تاریخ، وارد عمل شود. فریاد می‌زند، گرچه جانش به خطر است و ممکن است کشته شود، ولی مهم نیست! بگذار بکشند. دیگر اینجا نقشه مخفی پایان یافته است. اینجا باید وظیفه آشکار خود را انجام دهد. فریاد خودش را بزند.

این برنامه، شبیه برنامه علی بن یقطین در تاریخ است. منتهی، به قول آن مرجع بزرگوار و سفرکرده که خداوند او را به سلامت به وطن بازگرداند (امام خمینی)، جمله زیبایی دارد. یک روز در پایان درسش به‌عنوان نصیحت می‌فرمود که برخی از افراد وارد کارهای دولتی شدند تا علی بن یقطین شوند، اما متأسفانه وسط کار، حجاج از آب درآمدند. «رجل مؤمن من آل فرعون» علی بن یقطین، ابان بن ولید و نظایر آنها افرادی بودند که در لحظات حساس تاریخ به داد مردان حق می‌رسیدند.

«ابان» نامه‌ای نوشت و غلامش، نامه را با همهٔ مشکلات ـ به‌عنوان یک فرد ناشناس به طریقی که ابان به او یاد داده بود ـ به‌دست کمیت رساند. رساندن نامه در داخل زندان، کار آسانی نبود. رساندن نامه به زندانی محکوم به اعدام که فردا باید پرونده‌اش تکمیل و اعدام شود، بسیار مشکل بود. در نامه، نقشه فرار را برایش طراحی کرده بود. نوشته بود: کمیت! تو لسان و زبان اسلامی، با شعرهایت می‌توانی افکار دیگران را بیدار کنی و مردان بسیاری را هدایت کنی. تو عزیز ما هستی. کمیت! نگذار کشته شوی. یک راه فرار برایت وجود دارد و آن، اینکه به زندانبان

---

۱. *قرآن مجید*، سوره غافر، آیه ۲۸.

بگویی من وصیتی دارم. من که محکوم به اعدامم و فردا کشته می‌شوم، لااقل بگذارید زن و بچه‌ام به ملاقات من بیایند. قاعدتاً اجازه می‌دهند که خانواده‌ات به زندان بیایند. بگو زندان را خلوت کنند و من مطالب خصوصی با همسرم دارم. قبلاً پیامی را هم به اقوامت برسان که در بیرون مواظب نقشه و برنامه باشند. در داخل زندان بلافاصله از لباس زنت استفاده کن و لباس را عوض کن و به‌عنوان زن کمیت خداحافظی کرده و به عجله از زندان خارج شو و فرار کن. به زنت هم بگو ساکت بماند. اگر دستگیر شود، مهم نیست، زنت را رها می‌کنند و تو هم نجات پیدا می‌کنی. غلام، این نقشه دقیقِ ابان بن ولید حاکم واسط را به‌دست کمیت می‌رساند.

کمیت، زندانبان را می‌بیند و می‌گوید لااقل زنم به ملاقات من بیاید تا وصیتم را به او بگویم؛ من که محکوم به اعدامم و کشته می‌شوم. زندانبان موافقت می‌کند. زن کمیت وارد زندان می‌شود، لباس را عوض می‌کنند. کمیت با لباس همسرش از زندان خارج می‌شود. بدون آنکه مأمور زندان بفهمد. «الحمدلله الذی جعل اعدائنا من الحمقاء» به‌هر حال کمیت فرار کرد و زندانبان که بعد از چند دقیقه به سراغ کمیت می‌آید که بگوید خودش را برای اعدام آماده کند، متوجه قضیه می‌شود. زندانبان زن را دستگیر می‌کند و پیش خالد می‌برد. حاکم کوفه به شدت ناراحت می‌شود و فریاد می‌زند زن! تو به مخالفت فرمان امیرالمؤمنین بپا خاستی. زن گفت: بله به مخالفت فرمان هشام بپا خاستم نه امیرالمؤمنین. حالا چه می‌گویی؟ گفت به اشد وجه مجازات می‌شوی. گفت مهم نیست من کشته بشوم، مهم کمیت بود که رفت. حالا مرا بکشید یا هر اقدامی می‌خواهید انجام دهید. بعد، از قبیله اسد آمدند (چون کمیت از قبیله اسد بود) پیش خالد واسطه شدند و گفتند: خالد! زندانی کردن یک زن کار صحیحی نیست. این زن از طایفه ماست. آزادش کن! کمیت که رفته و

تو دیگر کاری نمی‌توانی انجام بدهی. بالاخره زن با وساطت آنها آزاد شد.

کمیت مدت‌ها در به در، در کوه‌ها بود و به زندگی و خدمتش ادامه داد. امام سجاد (ع) در حق وی این‌چنین دعا کرده بود: «اللهم احیه سعیدا و امته شهیدا». کمیت اشعار فراوانی سروده بود و امام سجاد (ع) پولی برای کمیت فرستاده بود، ولی کمیت پول‌ها را برای امام پس فرستاد و پیغام داد آقا! من برای پول، شعر نگفتم. برای حقیقت شعر گفتم، برای آشنا کردن مردم با واقعیت شعر گفتم، برای وظیفه شعر گفتم. بنابراین یک تقاضا از شما دارم و آن، اینکه پیراهنی برای من بفرست که خودت پوشیدهِ باشی که آن پیراهن برای من خیلی ارزشمند است و در حق من دعا کن. امام پیراهن را برایش فرستاد و چنین دعا کرد: «خدایا زندگی کمیت با سعادت، و مرگش با شهادت توأم باشد».

بالاخره کمیت به مقام شهادت نائل شد. یک بار در کوفه دستگیرش کردند و به دلیل اشعار هجوی که علیه فرماندار کوفه گفته بود، به او صد ضربه شلاق زدند. اما کمیت به راه خود ادامه داد. بالاخره در حضور حاکم کوفه، هشت مأمور مسلح به او حمله کردند و هر کدام با حربه‌ای که در دست داشتند، ضرباتی بر او وارد آوردند. در لحظاتی که از عمرش باقی مانده بود، باز هم پایان زندگی‌اش و آخرین لحظات زندگی‌اش فریادش برای آل محمد بود.[1]

کمیت تربیت شده کیست؟ تربیت شده مکتب امام سجاد است. اگر امام سجاد اهل دعا بود، دعای امام سجاد تربیت‌کننده و درس‌آموز بود. شما ببینید مرحوم شیخ مفید در کتاب ارشاد در شرح حال امام سجاد چه می‌نویسد. می‌گوید امام سجاد روزی وارد مسجد مدینه شد و دید عده‌ای

---

۱. *الغدیر*، ج ۲، ص ۲۱۱.

سخنان ناروایی می‌گویند که امام نمی‌توانست با آنها روبه‌رو شود و صریحاً حقایق را برای آنها بازگو کند؛ آمد کنار قبر پیغمبر و دستش را به دعا برداشت و با صدای بلند در ضمن دعا حقیقت را به آن گروه فهماند. دعای امام سجاد به این معناست که اگر در شرایطی سخت و تاریک و بحرانی هیچ راهی نباشد جز فریاد، آن هم فریادی در پوشش دعا، باید این فریاد انجام گیرد. یعنی لحظه‌ای که لحظه سکوت محض باشد، نداریم.

امام سجاد (ع) وقتی با زبان دعایش فریاد می‌زند، در واقع می‌گوید: مسلمان! آن مقطع تاریخی که هیچ راهی وجود نداشته باشد، نداریم. راه وجود دارد: سخن گفتن، تبلیغ کردن و واقعیت را گفتن حتی به لسان و زبان دعا. اگر امام سجاد کاری نمی‌کرد، پس فرزدق‌ها در کجا تربیت شدند؟ تاریخ فرزدق را بخوانید. اشعاری که فرزدق دارد، حتی در حضور قدرت‌های ستمگر زمان، در مجمع عظیم مسلمانان، در کنار کعبه، در محضر امام سجاد. فریادش این بود: «هذا الذی تعرف البطحاء و طأته». اینها تربیت‌شدگان مکتب امام سجادند.

این گونه نبود که امام سجاد فقط دعا بخواند و اشک بریزد. انجام همه‌چیز توأم با هم بود. در بخشی از اوقات، امام برای ارتباط با خدا و پرواز روح و تکامل معنوی به دعا و عبادت می‌پرداخت. نگویید آن ساعت‌ها که امام عبادت می‌کرد، بهتر بود صرف خدمت به جامعه می‌کرد! این اشتباه و منطق غلطی است. عبادت است که قدرت عظیم معنوی و روحی را به امام می‌داد. امام هرچه دارد، در سایه خدا دارد و در سایه رابطه با حق دارد. مرد با ایمان هرچه دارد، در سایه ارتباط با حق است، «و استعینوا بالصبر و الصلوة»[1] در سایه رابطه با خداوند، از نماز

---

۱. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۴۵.

و روزه کمک بطلبید که اینها باعث تعالی روح و روان شما هستند. پس اینها تاکتیک‌های مخفی زندگی امام سجاد (ع) است. که شما می‌توانید از آثار آن به نقشه‌ها و برنامه‌های امام سجاد پی ببرید.

مبارزات سیاسی و فرهنگی امام جعفر صادق (ع)

در مباحث گذشته،[1] سه قسم از اقسام تحریف را مورد بررسی قرار دادیم.[2] اینک به بررسی قسم چهارم آن یعنی تحریف در شخصیت می‌پردازیم. به تناسب آنکه امشب مصادف با شب شهادت امام جعفر صادق (ع) است، تکیه و توجه بیشتری از همین دیدگاه به زندگی آن حضرت خواهد شد.

اگر تاریخ زندگی یک انسان عادی و معمولی مورد تحریف و تغییر واقع شود، مسئله آن‌چنان مهم نیست. اگر واقعیت زندگی او بازگو نشود، ضرر زیادی حاصل نمی‌شود. اما تحریف زندگی انسانی که نه تنها در قول و گفتار، بلکه در فعل و کردار و حتی در تقریر و تصدیق و امضا، اسوه، الگو و نمونه است، فردی که نه در یک زمان بلکه در همه زمان‌ها و در تمام شرایط، نه برای یک فرد بلکه برای میلیون‌ها مسلمان، امام و راهبر است، خسارت جبران‌ناپذیری را به همراه خواهد داشت.

---

۱. در پاییز سال ۱۳۵۶ قرار بود به مدت ۱۰ شب در مسجد امام قم پیرامون مسئله تحریف، یک سلسله سخنرانی توسط اینجانب ایراد شود که با حمله مأمورین ساواک و شهربانی از شب ششم ادامه نیافت. این سخنرانی مربوط به شب پنجم این مجلس است.

۲. تحریف لفظی، تحریف معنوی، و تحریف در دید و برداشت.

تحریف در تاریخ زندگی انبیاء (ع)

در امّت‌های پیشین، نه تنها کتب آسمانی بلکه تاریخ زندگی شخصیت‌های مذهبی آنها نیز دستخوش تحریف شده است. عیسی که، بندهٔ خدا و پیامبر الهی و پسر مریم بود، به‌عنوان خدا و پسر خدا معرفی شد. عُزیرها و بسیاری از دانشمندان مذهبی، به‌گونه‌ای دیگر معرفی شدند و در حق آنها غلو شد و یا درباره آنها تهمت‌های ناروا شایع گردید. بدین جهت قرآن مجید در بیان شخصیت پیامبر اسلام دو لحن متفاوت دارد: در یک گروه از آیات،[1] عظمت و ویژگی‌های مهم آن حضرت را بیان می‌کنند و در گروه دیگر[2] مقام بشری و عبودیت و دون‌خدایی وی را مورد تأکید قرار می‌دهد تا پیروان او در آینده از کجروی‌ها و کج‌فکری‌ها مصون بمانند؛ شخص‌پرستی در جامعه اسلامی مطرح نشود و مسلمین برای همیشه خداپرست و فقط عبد خدا باشند. بالاترین افتخار پیامبر با همه عظمت و مقام فوق‌العاده‌اش، عبودیت و بندگی خدا بود. لذا در نمازها، زمانی که نام آن حضرت را می‌بریم، قبل از رسالت، عبودیت او را مطرح می‌کنیم: «و اشهد ان محمداً عبده و رسوله». خوشبختانه نسبت به انبیای گذشته، تحریف کمتری نسبت به تاریخ زندگی پیامبر اسلام صورت گرفته است.

تحریف در تاریخ زندگی ائمه هدی (ع)

اما نسبت به شخصیت و زندگی ائمه هدی و امامان شیعه، که آنها نیز همانند پیامبر، اسوه[3] و مقتدا هستند، تحریف‌های گوناگونی انجام شده

---

۱. *قرآن مجید*، سورهٔ انبیاء، آیه ۱۰۷؛ قلم، آیه ۴؛ احزاب، آیه ۵۶؛ انشراح، آیات ۴ و ۷۹.
۲. *قرآن مجید*، سورهٔ کهف، آیه ۱۱۰؛ آل‌عمران، آیه ۱۴۴؛ شوری، آیه ۵۲؛ احقاف، آیه ۹، اسراء، آیه ۷۴.
۳. *قرآن مجید*، سوره احزاب آیه ۲۱.

است که تحقیق درباره آنها برای یک محقق در عصر و زمان ما کاری بس سخت و دشوار است. سرّی بودن بخشی از زندگی امامان شیعه نیز بر این مشکلات افزوده است. اساساً تاریخ شیعه، تاریخ مبارزه با حکومت‌های جائر است. پی‌ریزی تشکیلات شیعه از جبهه‌گیری در برابر ستم‌پیشگان آغاز شد. امامی را نمی‌یابیم که در برابر ظلم‌ها، کژی‌ها و نابسامانی‌ها ساکت بوده و کار او فقط تعلیم و تدریس باشد. بنابراین چون شیعه، مذهب مبارزه است، بسیاری از برنامه‌های امامان شیعه نیز به‌عنوان راهبران مبارزات مردمی علیه قدرت‌های حاکم، خواه ناخواه جزو اسرار بوده است.

فعالیت‌ها و برنامه‌های مبارزاتی رهبری که در رأس یک اقلیت در حال صف‌بندی و جبهه‌گیری در برابر حکومتی نیرومند و استبدادی قرار گرفته است، مسلماً باید پشت پرده باشد. روایاتی که از لسان اهل‌بیت راجع به «کتمان سرّ» و «ذمّ اذاعه» نقل شده، نشانگر همین واقعیت است.[۱] بنابراین دستیابی به اسراری که طبق توصیه‌های اکید ائمه، مکتوم مانده، با گذشت زمان طولانی، کار آسانی نخواهد بود. به‌ویژه آنکه بسیاری از مدارک ما را، کتب تاریخی اهل‌سنت تشکیل می‌دهند که در اثر بی‌اطلاعی از روند کار و برنامه‌های مخفی شیعه، به ثبت فعالیت‌های آشکار، روزمره و معمولی ائمه اکتفا کرده‌اند.

در بررسی مسائل فقهی و تجزیه و تحلیل احادیث و اقوال فقها، اصولی از قبیل قرآن، ضرورت مذهب، اجماع، تقیه و... راهنمای ما خواهند بود و ما را از بن‌بست‌ها رهایی می‌بخشند. بنابراین برخی از روایات یا نقل‌قول‌ها به دلیل مخالفت آن با قرآن، ضرورت، اجماع و... با قاطعیت، مردود شمرده می‌شوند و همچنین در موضوعاتی که نصّ

---

۱. *اصول کافی*، کتاب الایمان و الکفر، باب الکتمان.

صریحی در اختیار نداریم، اصول عملیه، راهنمای ما خواهند بود. یعنی قواعدی که قبلاً در اصول فقه به اثبات رسیده، در مسائل فقهی راهگشای ما خواهند بود.

دو اصل مهم برای شناسایی تحریف

در مورد تاریخ زندگی ائمه (ع) نیز لازم است قبلاً در «مقدمه تاریخ امامان» قواعد و اصولی را به‌دست آورده تا راه اصلی، اهداف اساسی، رسالت و مسئولیت آنها را ترسیم نماییم و سپس به بررسی نقل‌های تاریخی بپردازیم. چه اینکه از این طریق، یافتن جعلیات، تهمت‌ها و حل تعارضات آسان‌تر خواهد بود. به‌عنوان نمونه به دو اصل از این اصول اشاره می‌کنم:

۱. از آنجا که راه پیغمبر اسلام از راه انبیای گذشته، و راه امامان از راه پیامبر جدا نیست، آیاتی که در قرآن مجید راه انبیا را برای ما مشخص می‌سازد، می‌تواند به‌خوبی نشانگر راه ائمه هدی باشد. در قرآن مجید از طرفی ابراهیم خلیل و پیروانش[۱] و نیز پیغمبر اسلام به‌عنوان اسوه خوانده شده،[۲] و از طرف دیگر اطاعت از امامان در کنار اطاعت خداوند و پیغمبر لازم و واجب شمرده شده است.[۳] بنابراین راه امامان و اوصیا با راه رسولان و پیامبران یکی است وگرنه قرآن فرمان به تضاد و تناقض داده که نتیجه آن اختلاف، تشتت، سردرگمی و گمراهی خواهد بود.

۲. تاکتیک‌های مورد عمل. اصل دیگری که در این راه بسیاری از مشکلات ما را حل می‌کند، شناخت سه تاکتیک مورد عمل در زندگی امامان شیعه یعنی تاکتیک‌های آشکار، محرمانه و سرّی است. اگر این

---

۱. *قرآن مجید*، سوره ممتحنه، آیه ۴.
۲. *قرآن مجید*، سوره احزاب، آیه ۲۱.
۳. *قرآن مجید*، سوره نساء، آیه ۵۹.

اصل را نپذیریم و مبارزه را صرفاً به‌صورت آشکار و منقول و مضبوط در تاریخ و روایات تصور کنیم، هرگز به اسرار و رموز برنامه‌های آنان واقف نگشته و به تبع آن به وظیفه و مسئولیت خود نیز پی نخواهیم برد. چه اینکه برخلاف تصور گروهی از مردم، امامت صرفاً یک اعتقاد قلبی نیست، که در ذهنمان به دوازده وجود مقدس معتقد بوده و نام آنان را با احترام ببریم، ولی از راه و روش و روند کار آنان بی‌خبر باشیم. امامت همانند سایر عقاید اسلامی باید در سراسر زندگی فردی و جمعی ما تأثیرگذار باشد. امام باید در عمل، راهبر و مقتدای ما باشد و ما نیز شیعه و پیرو او باشیم.

امام صادق (ع) و مکاتب فکری گوناگون

شناخت ما از امام صادق (ع) (آن‌گونه که برای ما تشریح شده و با دیدی که تاکنون به آن حضرت تنها به‌عنوان یک معلم، یک مدرس و بنیانگذار یک مکتب بزرگ فقهی نگریسته‌ایم) یک اشتباه، کجروی، تحریف، تک‌بُعدی‌نگری و حتی تحقیر آن حضرت است و تجدیدنظر در آن ضرورت دارد. در این خصوص می‌بایست دو مسئله را مورد بررسی قرار داد: ۱. خصوصیات و ویژگی‌های مکتب امام صادق (ع) ۲. دیگر فعالیت‌های آن حضرت.

می‌دانیم که شرایط عصر و زمان آن حضرت، شرایطی خاص بوده است. از طرفی مکتب‌ها و فرقه‌های غیرشیعی و یا حتی غیراسلامی اوج گرفته و از طرف دیگر انحرافات عقیدتی در داخل پیروان مذهب شیعه نیز پدیدار شده بود. ظهور حدود بیست فرقه از خوارج با عقایدی خاص در مسائل سیاسی و اجتماعی و عقیدتی؛ مرجئه با پنج فرقه، که مردم را نابجا امیدوار ساخته و با اهمیت دادن به ایمان فقط در حدّ قلب و زبان به تأثیر عمل، عقیده چندانی نداشتند؛ معتزله با فرقه‌های دوازده گانه آن؛

جبریه، صوفیه و زهدگرایان، غلات، دهریون و مادیون و مکتب‌های فقهی چهارگانه اهل‌سنت که بعضی، در زمان آن حضرت و بعضی کمی بعد از آن حضرت بنیان گرفتند، وضع بحرانی فوق‌العاده‌ای را به‌وجود آورده بودند.[1] هر فرقه، گروهی را دور خود جمع کرده و بر آشفتگی ذهن مردم گرفتار آن زمان می‌افزودند.

در آن بحران عقاید، هر گروهی، نسل جوان و افراد کم‌اطلاع را به یک‌سو می‌کشاند. مادی‌گرایان و دهریون، جامعه را به کفر و الحاد؛ جبریون مردم را به تسلیم، صوفی‌گرایان مردم را به کناره‌گیری از دنیا؛ خوارج مردم را به هرج و مرج سیاسی و برخی از مکتب‌های فقهی رایج و وابسته به حکومت، مردم را به عقاید تخدیری و اطاعت کورکورانه از خلفا فرا می‌خواندند. نتیجه مشترک همه این تلاش‌ها، بازداشتن مردم از مسئولیت و رسالت اساسی اجتماعی، خاموش نگاهداشتن مستضعفین و سرگرم ساختن توده‌ها به نفع حکومت جائر زمان بود. در این شرایط بود که امام صادق یک تنه در برابر همه این طوفان‌ها به پا خاست.

مکتب امام صادق (ع) و هیئت حاکمه

اگر ابوحنیفه‌ای هست، از مکتبش حمایت می‌شود. اگر مالکی هست، دستگاه خلافت از او حمایت می‌کند. این تنها مکتب امام صادق است که همه نیروها علیه آن بسیج شده‌اند و به‌رغم تمامی مشکلات باید در برابر همه مکتب‌ها و انحراف‌ها سنگر مدافع اسلام و عامل سعادت مسلمین باشد. در برابر همه آشوب‌ها، تشتت‌ها و فتنه‌ها، امام صادق آن حوزه عظیم را بنیانگذاری کرد تا مردم را از همه بدعت‌ها و ایدئولوژی‌های غلط نجات بخشد. موفقیت آن حضرت در گسترش فرهنگ اسلامی و

---

۱. *کتاب الامام الصادق*، تألیف اسد حیدر، صص ۱۲۶-۱۱۳.

بیان حقوق اسلامی، بسی شگفت‌انگیز است تا جایی‌که امروز قسمت اعظم فقه شیعه یادگار آن حضرت است. به همین دلیل مذهب ما به نام «مذهب جعفری» و منتسب به آن حضرت شهرت یافته است. در این مکتب فقهی، همه مسائل، از ساده‌ترین مسائل عبادی تا مشکل‌ترین مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام مورد بحث قرار می‌گرفت.

در مکتب امام صادق همه دستورات و وظایف برای مردم تشریح می‌شد. وظیفه مردم در برابر خداوند در کنار وظیفه مردم در برابر حکومت و جامعه، نماز و روزه در کنار روش‌ها و تاکتیک‌های مبارزه، تفسیر آیات اخلاقی و عبادی در کنار آیات هجرت و امر به معروف و نهی از منکر و جهاد، حج و زکات در کنار وظایف مردم در برابر بدعت‌گذار و خلاصه، همه برنامه‌ها و وظایف به‌عنوان اجزای مختلف یک قانون جامع و یک مکتب پویا بیان می‌شد. اگر کسی خیال کند که امام صادق در مکتبش تنها مسائل اقتصادی و عبادی را مطرح کرده و بس، سخت در اشتباه است. اگر در مکتب امام صادق فقط بحث ازدواج و طلاق، صلاة و صوم و نظایر آنها مورد بررسی قرار می‌گرفت، هرگز حکومت‌ها در برابر آن جبهه‌گیری نمی‌کردند و تا آن حدّ حساسیت نشان نمی‌دادند و مکتب آن حضرت را به تعطیلی نمی‌کشاندند.

چرا مالک تقویت می‌شود و مذهبش مورد تأیید است؟ منصور دوانیقی که هزاران نفر از شیعیان، علویان و شاگردان مکتب امام صادق را در زندان‌های مخوف، که در آن، روز از شب تمیز داده نمی‌شد، زندانی کرده، می‌کشد و با کمال بی‌شرمی سرِ بریده جوانی را برای پدر زندانی به ارمغان می‌فرستد ولی به دلیل اهانتی که به جناب مالک! شده، فرماندار مدینه به شدت توبیخ و از کار برکنار می‌شود.[1] به استانداران دستور داده

---

۱. *الامامة و السیاسة*، ج ۲، ص ۱۴۹.

می‌شود تا به مالک احترام بگذارند و به مالک می‌نویسد: اگر از حاکم مکه، مدینه یا در هر منطقه‌ای از حجاز، خطایی مشاهده کردی به من بنویس تا به اشدّ وجه مجازات گردد.[1]

چرا ابوحنیفه مورد احترام است؟ چرا در حالی که هر روز بر امام صادق (ع) و شاگردان او فشار بیشتری وارد می‌شود، سفیان ثوری‌ها، واصل بن عطاءها، ابی‌الهذیل‌ها، محمد بن منکدرها، عبید بن مهران‌ها، ابان بن سمعان‌ها و ابن ابی‌لیلی‌ها از پشتیبانی دستگاه خلافت برخوردارند و در وسایل ارتباط جمعی و تبلیغاتی آن زمان از آنها به‌عنوان استاد، عالم، قاضی و مفتی یاد می‌شود؟ پاسخ برای افرادی که کمترین آشنایی با تاریخ و عقاید اسلامی دارند، کاملاً روشن است. مکتب و برنامه آنها سرگرم‌کننده، تخدیرکننده و به نفع حاکمیت بود. اما مکتب امام صادق، بیدارکننده، انقلابی و حرکت‌بخش بوده و برای منصورها و حکومت‌های جائر زمان، خطری بس بزرگ و ویرانگر به شمار می‌رفت.

زبانی که از هزار شمشیر خطرناک‌تر است

مکتبی که زبان یکی از شاگردانش برای ستمگران از هزار شمشیر خطرناک‌تر است. این اعتراف خلیفه قدرتمندی است که به ابرها خطاب می‌کرد و می‌گفت: ای ابر ببار که هر کجا بباری، ملک من است! صاحب امپراتوری بزرگی که حتی در دنیای امروز نظیری ندارد؛ قدرتمند مستبد و مغرور یعنی هارون الرشید می‌گفت: «انّ لسان هشام اوقع فی نفوس الناس من الف سیف»،[2] «فوالله للسان هذا ابلغ فی قلوب الناس من ماة

---

۱. *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۱، ص ۵۰۳.
۲. *همان*، ج ۲، ص ۸۱.

الف سیف»[1] همین هارون بعد از شنیدن جملاتی از هشام در مجلس یحیی بن خالد برمکی رنگش متغیّر می‌شود[2] و لب به دندان می‌گزد و بی‌اختیار فریاد می‌زند: «مثل هذا حی و یبقی ملکی ساعة واحدة»، با بودن اینگونه مردان چگونه حکومتم حتی برای ساعتی دوام خواهد آورد؟[3]

ویژگی‌های حوزه امام صادق (ع)

حوزه امام صادق ـ که حوزه‌های علمیه امروز ما نیز، به‌عنوان ادامه‌دهنده راه همان حوزه باید این‌چنین باشد ـ حوزه‌ای است که خواب راحت را از چشم ستم‌پیشگان ربوده و آنها را به شدت به وحشت افکنده بود. تا جایی که اولین برنامه مهم سفاح، اولین خلیفه عباسی، به محض رسیدن به قدرت، تعطیل مکتب امام صادق و تبعید آن حضرت بود. او امام را به شهر «حیره» تبعید نمود و خانه آن حضرت را در محاصره سربازان مسلح قرار داد. داستان معروف یکی از شیعیان آن حضرت که برای پرسش مسئله‌ای ناچار شد لباس خیارفروشی را بپوشد و با فریاد «آهای خیار» خود را به امام برساند، مربوط به همین دوره از زندگی امام صادق است.[4]

اگر امام صادق یک معلم و مدرّس معمولی بود، چرا او را تبعید کردند؟ چرا خانه او را در دوران تبعید در حیره محاصره کردند؟ چرا نمی‌گذاشتند کسی با آن حضرت ملاقات کند؟ حتماً باید در تاریخْ همه برنامه‌ها و نقشه‌های سرّی امام نوشته شده باشد؟! شما از این آثار باید بیابید که راه امام چگونه بوده است؟ راهی که برای طاغوت زمان تا آن

---

۱. *سفینة البحار* «هشم»؛ *کمال‌الدین و تمام النعمة*، ج ۲، ص ۳۶۸.
۲. *رجال کشی*، ص ۲۲۵.
۳. *سفینة البحار* «هشم»؛ *کمال‌الدین و تمام النعمة*، ج ۲، ص ۳۶۸.
۴. *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۱۷۱.

حدّ خطرناک است که امام باید همواره تحت نظر باشد.

مبارزات سیاسی امام صادق (ع)

دیگر سخن آنکه تلاش آن حضرت منحصر به تدریس و تربیت شاگردان و بیان احکام نبوده، بلکه او در برابر ستم‌ها و حکومت‌های ظالمانه به مبارزات آشکار و فعالیت‌های علنی و گاه سرّی و مخفیانه پرداخته است. دوران تبعید امام صادق به ظاهر پایان یافت و با مرگ سفاح، مردم از شرّ او آسوده شدند؛ زمانی که امام در شهر مقدس مدینه بود، حاکمی به نام منصور دوانیقی که در فتّاکی و خونریزی در میان خلفای بنی‌العباس معروف بود، بر مردم تسلط یافت.[1] منصور برنامه خود را با خشونت، قتل، زندان و تبعید آغاز کرد. او گروهی از علویان، از جمله محمد بن عبدالله بن حسن و ابراهیم بن عبدالله بن حسن از نوادگان امام مجتبی را به قتل رساند. فضای سیاسی در همه‌جا از جمله مدینه توأم با رعب، وحشت و خفقان بود. در این موقعیت، فردی به نام «شیبة بن غفّال» از طرف منصور به‌عنوان فرماندار جدید وارد مدینه شد و روز جمعه برای ایراد اولین نطق عمومی به مسجد شهر رفت، سخنان خود را این‌چنین آغاز کرد:

«اما بعد فانّ علی بن ابیطالب شق عصا المسلمین و حارب المؤمنین و اراد الامر لنفسه...» مردم! علی بن ابیطالب برای به‌دست آوردن حکومتی که از آن او نبود، به تفرقه‌افکنی پرداخت و رشته وحدت مسلمین را قطع نمود و به ناروا با مؤمنین به جنگ پرداخت. «و هولاء ولده یتبعون اثره فی الفساد و طلب الامر بغیر استحقاق له»[2] امروزه نیز فرزندانش راه ناصحیح او را دنبال می‌کنند و به فکر تشکیل حکومتی هستند که استحقاق آن را

۱. *مناقب ابن شهرآشوب*، ج ۲، ص ۲۷۶.
۲. *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۱۶۵.

ندارند و لذا در گوشه و کنار خود را به کشتن می‌دهند.

سخنان متملقانه و نابخردانه حاکم تازه به قدرت رسیده، خشم همگان را برانگیخته بود، اما کسی جرأت جوابگویی و انتقاد به خود نمی‌داد. چه اینکه در این‌گونه موقعیت‌ها گاهی یک انتقاد، مساوی با مرگ است. در این هنگام امام صادق (ع) اجازه ادامه سخن را به وی نمی‌دهد. به پا می‌خیزد و بیانات شیوا و مستدل خود را با این جملات شروع می‌کند: «اما، ما قلت من خیر فنحن اهله، و ما قلت من سوء فانت و صاحبک به اولی» هان ای فرماندار نالایق! هر آنچه از خوبی‌ها و نیکی‌ها که یاد نمودی سزاوارش ماییم و بدی‌ها و زشتی‌های یادشده نیز شایسته تو و صاحب و فرمانروا و رئیس تو یعنی منصور دوانیقی است. آن بدی‌ها و زشتی‌ها از آن شماست و تعلق به شما دارد.

آنگاه خطاب به مردم این‌چنین فرمود: «الا انبئکم باخلی الناس میزانا یوم القیامة و ابینهم خسراناً» آیا نمی‌خواهید زیانکارترین و بیچاره‌ترین فرد را در روز قیامت به شما معرفی کنم؟ کسی که کفه ترازوی عملش خالی است، «من باع آخرته بدنیا غیره»؟ کسی که آخرتش را به دنیای دیگری فروخت. «و هو هذا الفاسق»؟ و او، این فاسق است. و به فرماندار اشاره کرد. یعنی این بیچاره برای ریاست و حکومت دیگری خود را آلوده ساخته و برای ادامه حکومت منصور نالایق، عربده‌کشی می‌کند. «فسکت الوالی و لم ینطق بحرف و خرج من المسجد»[1] فرماندار بیچاره که جرأت پاسخ نداشت، سکوت اختیار کرده، حتی کلمه‌ای بر زبان نیاورد و با رسوایی از مسجد خارج شد. این مبارزه آشکار امام صادق است. این فریاد علنی آن حضرت در میان جمعیت است. آنها که می‌گویند کار امام صادق فقط تدریس بوده و بس! گویی هرگز به مطالعه این صفحات از

---

۱. *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۱، ص ۴۷۱.

تاریخ نپرداخته‌اند و یا می‌دانند ولی بازگو کردن آن را با راحتی و تن‌پروری خود مباین می‌بینند.

مسئول امور مالی امام صادق (ع)

معلّی بن خنیس اهل کوفه است، شغلش لباس‌فروشی و پارچه‌فروشی است و از شاگردان و اصحاب بنام حضرت صادق (ع) است. از روایاتی که براساس آن امام به او فرمان رازداری می‌دهد، چنین استفاده می‌شود که او از اسرار تشکیلاتی شیعیان مطلع بوده و به اصطلاح جزو اصحاب سرّ بوده است.[۱] موضع و موقعیت اجتماعی معلّی، بس حساس بود تا جایی که امام به او جهت کشته شدن و شهادت آماده‌باش می‌دهد: «یا معلّی انت مقتول فاستعد».[۲] حتی امام به بعضی از اصحاب نزدیک خود نیز خبر شهادتش را داده بود.[۳] جملات و کلمات و حتی دعایی که از او به یادگار مانده، نشانگر واقع‌بینی، فکر بلند، اندیشه عمیق، شهامت، آزادگی و ایمان قوی و ریشه‌دار اوست.[۴]

معلّی در دوران فرمانداری «داود بن علی» در مدینه، دستگیر می‌شود. از معلّی یک چیز می‌خواستند و آن یک قدم همکاری با حکومت بود. اگر جواب یک سؤال فرماندار را به درستی می‌داد، آزاد می‌شد؛ جایزه هم داشت و آن معرفی اصحاب خاصّ امام صادق بود. نه اصحاب معمولی، بلکه یاران نزدیک امام «ان یدلّه علی المخلصین من شیعة اهل البیت»[۵] معلّی بن خنیس در مرحله اول اظهار بی‌اطلاعی

---

۱. *اصول کافی*، کتاب الایمان و الکفر، باب الکتمان.
۲. *رجال کشی*، ص ۳۲۵.
۳. *همان*، ص ۳۲۶.
۴. *همان*، ص ۳۲۷.
۵. *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۱، ص ۴۷۱.

می‌کند: «ما اعرف من أصحاب أبی‌عبدالله علیه السلام أحدا و انما أنا رجل اختلف فی حوائجه والا أعرف له صاحبا». می‌گوید: از یاران امام کسی را نمی‌شناسم. گاهی به منزل آن حضرت می‌روم و اگر کاری باشد انجام می‌دهم، اما کسی را به‌عنوان یاور و همگام او سراغ ندارم. فرماندار با خشم خواسته خود را تکرار و او را به مرگ تهدید می‌کند. «أتکتمنی اما انّک ان کتمتنی قتلتک». معلّی به مقاومت خود ادامه می‌دهد و آخرین سخن را با لحنی قاطع این‌چنین اظهار می‌دارد: «أ بالقتل تهددنی والله لو کانوا تحت قدمی ما رفعت قدمی عنهم و ان انت قتلتنی لتسعدنی و اشقیتک»[1] به کشتن تهدیدم می‌کنی؟ به خدا قسم اگر فهرست اسامی شیعیان زیر قدم من باشد، به هیچ قیمتی حاضر نیستم قدمم را بردارم تا از آن با خبر شوی و اگر به‌دست تو کشته شوم، همانا من سعادتمند گشته‌ام و تو شقاوتمند.

«لما اراد قتله فقال له معلّی بن خنیس: اخرجنی الی الناس فان لی دینا کثیراً و مالا حتی أشهد بذلک» وقتی معلی احساس کرد که کشته شدنش حتمی است، از فرماندار خواست برای روشن کردن وضع اموال و دیونش او را به میان مردم ببرند. به آزادی نسبی آن زمان بنگرید که به زندانی سیاسی محکوم به اعدام اجازه می‌دهند که به میان مردم رود و سخنانی را ایراد نماید. فرماندار موافقت کرد. «فأخرجه الی السّوق» مأمورین او را به بازار آوردند. پس از آنکه مردم دور او اجتماع کردند، سخنی کوتاه و شگرف ایراد کرد: «ایها الناس! انا معلّی بن خنیس فمن عرفنی فقد عرفنی اشهدوا أن ما ترکت من مال من عین او دین او أمة او عبد او دار او قلیل او کثیر فهو لجعفر بن محمّد (ع)»[2] مردم! من معلّی بن خنیسم، گواه باشید که جمیع اموالم، از عین و دین، غلام و کنیز و خانه،

---

۱. *رجال کشی*، ص ۳۲۶؛ *جامع الرواة*، ج ۲، ص ۲۴۸.

۲. *رجال کشی*، ص ۳۲۳؛ *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۳۵۲؛ *جامع الرواة*، ج ۲، ص ۲۴۷.

کم یا زیاد، به جعفر بن محمد (ع) تعلق دارد. سخنان معلی در اینجا قطع شد، یا آن را قطع کرده و بیش از این به او اجازه سخن ندادند و بلافاصله او را به شهربانی بردند. رئیس شهربانی مدینه به نام سیرافیّ فرمان قتل او را اجرا کرد و معلّی به فیض عظیم شهادت رسید. به محض آنکه خبر شهادت وی به امام صادق رسید[1]، بلافاصله با یک دنیا ناراحتی به سوی مرکز فرمانداری مدینه شتافت و با داود بن علی، عموی خلیفه و فرماندار مدینه به تندی سخن گفت:

«یا داود لقد اتیت ذنباً لایغفره الله لک. قال: و ما ذلک الذنب؟ قال: قتلت رجلاً من أهل الجنة»[2] داودا بی‌شک گناهی نابخشودنی مرتکب شدی. گفت: چه گناهی؟ فرمود: مردی را کشتی که اهل بهشت بود. «یا داود قتلت مولای و اخذت مالی»[3] داودا عزیز ما و یاور ما را کشتی و اموال مرا مصادره کردی! فرماندارا فکر کردی در برابر کشتن معلّی بی‌تفاوت خواهیم ماند. «قال: ما قتلته و لکن قتله صاحب شرطتی» فرماندار در جواب گفت: من فرمان قتلش را صادر نکرده‌ام و بی‌خبر بوده‌ام. رئیس شهربانی بدون اجازه من این کار را انجام داده است. «فقال: باذنک او بغیر اذنک؟ فقال بغیر اذنی»[4] سرانجام امام صادق فرماندار را مجبور می‌کند تا سیرافیّ، رئیس شهربانی مدینه را بیاورند و گردن بزنند. وقتی سیرافّی را برای کشتن می‌آوردند، فریاد می‌زد: «یا معشر المسلمین یأمرونی بقتل الناس فاقتلهم لهم ثم یقتلونی»[5] مسلمان‌ها! ما عجب بدبختی

---

۱. *رجال کشی*، صص ۳۲۳ و ۳۲۵.
۲. *رجال کشی*، ص ۳۲۵؛ *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۳۵۳؛ *جامع الرواة*، ج ۲، ص ۲۴۸.
۳. *رجال کشی*، ص ۳۲۳؛ *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۱، ص ۴۷۲؛ *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۳۵۲؛ *جامع الرواة*، ج ۲، ص ۲۴۸.
۴. *رجال کشی*، ص ۳۲۴؛ *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۳۵۲؛ *جامع الرواة*، ج ۲، ص ۲۴۸.
۵. *رجال کشی*، ص ۳۲۵؛ *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۳۵۳؛ *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۱، ص ۴۷۲.

هستیم! خودشان به ما فرمان آدمکشی و برادرکشی می‌دهند، آنگاه پس از آنکه فرمانشان را اجرا کردیم، ما را به جرم اجرای همان دستور می‌کشند! یعنی مردم! فرمان قتل معلی بن خنیس را داود بن علی صادر کرده و من مجری فرمان او بوده‌ام. در این حادثه تاریخی نیز فعالیت آشکار امام صادق را می‌بینید که در شهادت یکی از عزیزانش آرام نمی‌نشیند[1] و به تلاش پیگیر اجتماعی و سیاسی دست می‌زند تا رئیس شهربانی مدینه کشته شود و رشته زندگی کثیف فرماندار مدینه نیز قطع گردد.

ابعاد شخصیتی امام صادق (ع)

آری، امام صادق نه آنچنان فیلسوفی است که فقط با مسائل عقلی خشک و دور از زندگی اجتماعی و نیاز مردم مشغول باشد؛ نه آنچنان فقیهی که در مدرسه در مسائل جزیی که شاید هرگز مورد ابتلای کسی واقع نشود، ماه‌ها وقت خود را صرف یا تلف کند؛ نه آن محدثی که در الفاظ و عبارات، خود را زندانی کرده باشد؛ و نه آن زاهدی که جهان را در محراب عبادت خلاصه کند؛ نه آن محققی که در احتمالات نیش‌غولی خود را سرگرم کرده باشد؛ و نه آن معلم اخلاقی که در تقسیم‌بندی فصل و بخش، خود را سر در گم کرده باشد؛ نه فیزیک‌دان و شیمی‌دانی که نتیجه دانش و تحقیقاتش را در خدمت استعمار و استثمار قرار دهد؛ و نه اهل افراط‌ها و تفریط‌هایی که همه ما کم و بیش گرفتار آن هستیم. او امام و راهبری جهانی است که در زندگی او نه افراط راهی دارد و نه تفریط! عالم، فیلسوف و فقیهی است بس بزرگ. زاهد و عابدی است خستگی‌ناپذیر. مبارز و مجاهدی است نستوه که با تاکتیک‌های دقیق و مناسب، مبارزه با ستمگران را در همه شرایط ادامه می‌دهد. با همه زهد و

---

۱. *کتاب الغیبة*، شیخ طوسی، ص ۲۱۰.

کمالاتش در متن جامعه است، نه در حاشیه آن و در همه دردها، غم‌ها و مشکلات مردم نیز شریک و سهیم است.

احضار مکرر امام صادق (ع) از طرف خلیفه

احضار مکرر امام، از طرف منصور دوانیقی[1] به چه دلیل بود؟ چرا بارها امام صادق را به بغداد می‌بردند؟ چرا نیمه‌شب به خانه‌اش می‌ریزند؟ چرا منصور با عصبانیت و پرخاش با امام سخن می‌گفت؟ چرا منصور چندین بار تصمیم به قتل امام گرفت؟ آیا منصور فردی کاملاً دیوانه بود و بی‌جهت مزاحم امام صادق می‌شد؟ یا آنکه به وسیله صدها جاسوس عراق و حجاز، کم و بیش از فعالیت‌های امام آگاهی یافته و احساس می‌کرد که بزرگ‌ترین سد و مانع برای خیانت‌ها، جنایت‌ها و برنامه‌های شیطانی‌اش، امام صادق و مکتب اوست.

توجه به این نکته نیز لازم است که احضار امام و حرکت دادن آن حضرت از مدینه به بغداد برای دستگاه خلافت ارزان تمام نمی‌شد و خواه ناخواه با خشم و نفرت ده‌ها هزار شیعه و تحریک احساسات مردم توأم بود. در اینجا یک حقیقت مکشوف خواهد شد و آن نقش فوق‌العاده امام در حرکت‌های نجات‌بخش اجتماعی و رهبری سرّی آن حضرت بر انقلاب و نهضت توده‌هاست. اما اینکه در این ملاقات‌ها، خصوصیات مذاکرات چه بوده و چه سخنانی بین امام و خلیفه ردّ و بدل می‌شده و تعبیرات امام چه بوده، به درستی بر ما روشن نیست. آنچه مسلّم است خلیفه طبق گزارش‌های جاسوسان و «عیون» خود، دشمنی سرسخت‌تر و نیرومندتر از امام نمی‌شناخت. وجود امام خواب راحت را از او سلب کرده بود تا جایی که در مبارزاتش با امام، قدرت تصمیم‌گیری درست و

---

۱. علامهٔ مجلسی در ج ۴۷ *بحارالانوار*، از ص ۱۶۲ تا ص ۲۱۰، بیست و پنج روایت در این زمینه جمع‌آوری نموده است.

طرح نقشه‌ای صحیح را نداشت و به هر کار کودکانه‌ای دست می‌زد؛ ولو عملی که صد در صد به ضرر او تمام می‌شد.

دیگر آنکه در این تماس‌ها، خلیفه با همه مکر و حیله‌گری‌اش به نقشه‌های سرّی امام پی نمی‌برد و برای آنچه نیز به اصطلاح با شمّ سیاسی خود درک کرده و گاه نیز اظهار می‌نماید دلیل و مدرکی نمی‌یابد. اگر هم در بعضی نقل‌های تاریخی به بخشی از مذاکرات آنان اشاره شده، معمولاً راوی، شخص ربیع حاجب، وزیر دربار منصور یا فرمانده گارد حفاظت او بوده است. «حاجب» را باید به فرمانده گارد حفاظت معنی کنیم. غالباً خلیفه به او مأموریت می‌داد تا با گروهی نیمه‌شب به خانه امام بریزند یا امام را از مدینه به بغداد بیاورند. ارزش گفتار این‌چنین فردی نیز بر همگان روشن و آشکار است!

مبارزِ باهوش و فراستمند

محمّد بن علی بن نعمان معروف به «مؤمن الطاق» از اصحاب و شاگردان بنام مکتب امام صادق (ع) است. نام او و حاضرجوابی‌های وی در مناظرات و تألیفات[1] و خدماتش به اسلام، زبانزد عام و خاص است و بررسی آن نیاز به فرصت دیگری دارد. آنچه در اینجا باید به‌عنوان شاهدی بر فعالیت‌ها، نقشه‌ها و مبارزات امام صادق (ع) ذکر شود، داستانی است که مؤمن الطاق با ابوخالد کابلی دارد. ابوخالد[2] پیرمرد صحابی امام صادق می‌گوید: در آن دورانی که شرایط زمان، فوق‌العاده و

---

۱. و قد ذکر منها الشیخ الطوسی و ابن الندیم: ۱) کتاب الامامة؛ ۲) کتاب المعرفة؛ ۳) کتاب الرد علی المعتزلة فی امامة المفضول؛ ۴) کتاب فی امر طلحة و الزبیر و عائشة؛ ۵) کتاب اثبات الوصیة؛ ۶) کتاب افعل، لاتفعل؛ ۷) و له کتاب المناظرة مع ابی‌حنیفة (*الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۲، ص ۷۴).

۲. *جامع الرواة*، ج ۲ ص ۲۹۹.

وضع بسیار سخت بود و خفقان به حدّ اعلی رسیده بود و بسیاری از عزیزان ما در گوشه زندان‌ها یا در مخفیگاه‌ها به سر می‌بردند و امام صادق ما را از صراحت در گفتار نهی کرده بود، روزی از خانه خارج شده و کنار قبر پیغمبر آمدم. دیدم جمعیت زیادی دور مؤمن الطاق را گرفته‌اند و او نیز بی‌پروا و بی‌پرده سخن می‌گوید و سؤالات مختلف حضار را پاسخ می‌گوید. نزدیک رفتم آهسته و در گوشی به او گفتم: مؤمن الطاق! «ان اباعبدالله ینهانا عن الکلام» امام صادق ما را از این سبک سخن گفتن نهی کرده و دستور داده که بی‌پروا سخن نگوییم و شما الان برخلاف فرمان امام همه‌چیز را آشکارا بیان می‌کنید!

مؤمن الطاقِ کیّاس و آگاه به مسائل سیاسی، بلافاصله به ابوخالد این‌چنین پاسخ می‌دهد: «امرک ان تقول لی؟ فقلت لا والله ولکن أمرنی ان لا اکلم احداً» ابوخالد! آیا امام صادق به تو دستور داده تا فرمانش را به من و دیگر اصحاب ابلاغ کنی؟ ابوخالد می‌گوید: گفتم نه به خدا قسم. به خودم این‌چنین فرمان داده و دستور ابلاغ به دیگران را به من نداده است! مؤمن الطاق گفت: بسیار خوب «فاذهب و اطعه فیما امرک» برو و فرمان امام را اطاعت کن و کاری به کار من نداشته باش. ابوخالد می‌گوید: از گفتار مؤمن الطاق دچار شگفتی شدم و به عجله به محضر امام صادق رفتم و داستان را مو به مو برای امام شرح دادم. امام تبسمی کرد و فرمود: «یا اباخالد ان صاحب الطاق یکلم الناس فیطیر و انت ان قصوک لن تطیر»[1] اباخالد! مؤمن الطاق بجا سخنان خود را می‌گوید و به موقع نیز پرواز می‌کند که کسی حتی اثرش را نیابد و قادر به تعقیب او نباشد و اما تو، اگر دیگران نیز کمکت کنند و از صحنه دورت کنند، باز هم قادر به فرار نیستی! یعنی اباخالد! در مبارزه سرعت عمل و توان گریز

---

۱. *رجال کشی*، ص ۱۶۳؛ *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۲، ص ۷۰.

از صحنه عمل بسیار مهم و تعیین‌کننده است. مؤمن الطاق فعالیتی گسترده دارد و کمتر هم به دام می‌افتد. ولی تو اگر عده‌ای هم به تو کمک کنند، قدرت فرار به موقع را نداری، گرفتار می‌شوی و دیگران را نیز گرفتار خواهی کرد. خلاصه، حساب تو با مؤمن الطاق متفاوت است. آیا این نقل، گواهی بر نقشه و برنامه‌ریزی صحیح و تقسیم‌بندی دقیق کارها برای پیشبرد مبارزهٔ گسترده امام نیست؟

پوشش جدید جهت حفظ مبارزین

راستی آنها که امام صادق را امامی ساکت می‌پندارند، از تاریخ بی‌خبرند؟ یا از تحلیل حوادث عاجزند؟ زرارة بن اعین از پرورش‌یافتگان مکتب امام پنجم و ششم است که امام صادق راجع به وی به شاگرد بابصیرتش ابابصیر چنین گفت: «لولا زرارة لظننت ان احادیث ابی ستذهب»[1] اگر زراره نبود، آثار پدرم از بین می‌رفت. فیض بن مختار می‌گوید امام صادق به من فرمود: «فاذا اردت حدیثنا علیک بهذا الجالس ـ و اومی الی رجل من اصحابه ـ فسألت اصحابنا عنه، فقالوا: زرارة بن اعین»[2] اگر خواستی به احادیث ما دست‌یابی، بر تو باد به این نشسته و اشاره کرد به مردی که در جمع اصحابش نشسته بود. پرسیدم کیست؟ گفتند زرارة بن اعین است. جمیل بن دراج دانشمند می‌گوید: «ای والله ما کنا حول زرارة بن اعین الا بمنزلة الصبیان حول المعلم»[3] قسم به خداوند در کنار زرارة همه ما همانند کودکان دبستانی دور یک معلم بودیم.

به دو بیان دیگر از امام صادق (ع) در این زمینه گوش فرا دهید: نخست آنکه حضرت فرمود: «ما اجد احداً احیا ذکرنا و احادیث ابی الا

---

۱. *رجال کشی*، ص ۱۲۲.
۲. *رجال کشی*، ص ۱۲۴؛ *الامام الصادق*، ج ۱، ص ۴۵۰.
۳. *همان*.

زرارة و ابابصیر المرادی و محمّد بن مسلم و برید بْن معاویة العجلی»[1] نیافتم کسی که زنده کرده باشد یاد ما و احادیث پدرم را مگر زرارة و ابابصیر و محمّد بن مسلم و برید عجلی؛ و در بیان دیگری گفت: «یا زرارة ان اسمک فی اسامی اهل الجنة»[2] زرارة! نامت در میان اسامی بهشتیان است.

این نقل‌قول‌ها و احادیث برای آن بود که به ارزش و اعتبار زرارة بهتر پی‌ببریم، اما همین زرارة چندین نوبت از طرف امام صادق مورد انتقاد تند و حملات شدید و بی‌اعتنایی قرار گرفت: «زرارة شرّ من الیهود و النصاری»[3] زرارة از یهود و نصاری بدتر و خطرناک‌تر است. «لعن الله زرارة، ثلاث مرّات»[4] و یا سه مرتبه فرمود: دور باد زرارة از رحمت خدا. «ما احدث احد فی الاسلام ما احدث زرارة من البدع علیه لعنة الله»[5] در تاریخ اسلام بدعت‌گذاری بدتر از زرارة نبوده است، لعنت خدا بر او باد. طرد و انتقاد امام برای آشنایان به مقام زرارة، تعجب‌آور و باورنکردنی و هدف واقعی امام نیز بر اکثریت مردم پوشیده بود. تا جایی که خود زرارة نیز از نقشه سرّی امام بی‌خبر مانده بود. در مقطعی خود امام حقیقت امر را برای نزدیکان زرارة شرح داد: «اقرأ منی علی والدک السّلام و قل له: انما اعیبک دفاعاً منی عنک»[6] این خطاب امام صادق به عبدالله فرزند زرارة است: سلام مرا به پدرت ابلاغ کن و بگو عیب‌جویی و انتقاد من از تو فقط برای دفاع از جان تو بوده، چه اینکه دشمنان بی‌رحم، دوستان نزدیک ما را مورد آزار و شکنجه و قتل قرار می‌دهند و تو نیز به دوستی

---

۱. *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۱، ص ۴۵۰.
۲. *رجال کشی*، ص ۱۲۲.
۳. *همان*، ص ۱۴۲.
۴. *همان*، ص ۱۳۵.
۵. *همان*، ص ۱۳۴.
۶. *وسائل الشیعة*، ج ۲۰، ص ۱۹۶، *رجال کشی*، ص ۱۲۶؛ *جامع الرواة*، ج ۱، ص ۳۲۵.

و نزدیکی ما مشهور بودی. این طرد و بی‌اعتنایی، همان‌گونه که خضر (ع) کشتی را شکست، سوراخ کرد و ناقص نمود تا مورد دستبرد پادشاه غاصب قرار نگیرد، موجب دفع شرّ دشمنان از تو شد.

در بیان دیگر، امام به «حسین» فرزند زرارة می‌گوید: «اقرأ اباک السلام و قل له: انا والله احبّ لک الخیر فی الدنیا و احب لک الخیر فی الاخرة و انا والله عنک راض»[1] سلام مرا به پدرت برسان و بگو دوستدار خیر و سعادت دو جهان برای تو هستیم. قسم به خداوند که کمال رضایت را از تو داریم. نسبت به آنچه راجع به تو زبانزد مردم است، بی‌اعتنا باش. حمزة بن حمران می‌گوید به امام صادق عرضه داشتم گویی از عمویم «زرارة» برائت جسته‌ای؟ امام فرمود: پیش من می‌آیند و سخنانی از زرارة نقل می‌کنند که اگر سکوت کنم، به نام من تمام می‌شود، لذا ناچارم برای ادامه فعالیتم بگویم: از گوینده این سخنان برائت می‌جویم.[2] داستان زرارة از نقشه‌های سرّی امام حکایت دارد. نقشه‌ای که نه تنها دشمن از راز و رمزش بی‌خبر می‌ماند، بلکه حتی دوستان بسیار نزدیک امام هم از حقیقت امر، بی‌اطلاع می‌ماندند.

در زمانی که بسیاری از شاگردان مکتب امام کشته می‌شدند و یا در گوشه زندان‌ها به سر می‌بردند و دشمن برای باقیمانده آنها نیز نقشه‌های خطرناکی طراحی کرده بود، امام برای نجات این گروه که وجودشان در اجتماع ضرورت داشت، گاهی به ناچار به آنها بی‌اعتنایی می‌نمود و یا حتی لحن لعن و برائت و تنفر و طرد را برای آنان به کار می‌برد. در آن مجالسی که عده‌ای از جاسوسان حکومت حضور داشتند، امام به شدت به زرارة می‌تاخت و لعن می‌کرد و از او بیزاری می‌جست تا دستگاه حکومت را خام و اغفال نماید تا آنان تصور کنند که زرارة، آن زرارة

---

۱. *رجال کشی*، ص ۱۲۸؛ *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۱، ص ۴۵۰.
۲. *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۱، ص ۴۵۰.

سابق نیست و عوض شده و مورد تنفر امام است و با امام رابطه نزدیکی ندارد تا در نتیجه نام زرارة از فهرست سیاه حکومت حذف شود و جانش محفوظ بماند. آیا این حوادث تاریخی مبیّن روش‌های مخفی امام نیست؟ آیا باز هم امام صادق مدرّسی بود دور از صحنه سیاست؟!

قیام زید بن علی بن الحسین (ع)

رابطه زید بن علی بن الحسین با امام صادق و انقلاب خونین وی یکی دیگر از شاهدان این مدعاست. می‌دانید که زید در ایام خلافت هشام بن عبدالملک و در زمان استانداری یوسف بن عمر بر عراق، در سال ۱۲۱ هـ. ق در دوران امامت حضرت صادق (ع) در کوفه قیام خود را آغاز کرد که منجر به شهادت او و یارانش شد. بدنش را بر دار زدند و پس از چندی به دستور هشام یا ولید بن یزید در آتش سوزاندند و خاکسترش را بر باد دادند که شرح آن احتیاج به فرصت و زمان بیشتری دارد. گروهی نسبت به زید قضاوتی عجولانه و دور از انصاف و تحقیق دارند و گمان می‌کنند که وی برخلاف نظر و رأی امام قیام خود را آغاز کرده و یا خود داعیه امامت داشته است. در حالی که مجموعه روایات و تحقیق دانشمندان بزرگ شیعه، خلاف آن را ثابت می‌کند.

شیخ مفید در کتاب ارشاد، در تجلیل از مقام ارجمند زید چنین می‌گوید: «کان زید بن علی بن الحسین (ع) عین اخوته بعد ابی‌جعفر (ع) و افضلهم و کان عابداً ورعاً فقیهاً سخیاً شجاعاً و ظهر بالسیف یأمر بالمعروف و ینهی عن المنکر و یطلب بثارات الحسین (ع)... فظنّوه یرید بذلک نفسه و لم یکن یریدها به لمعرفته باستحقاق اخیه (ع) للأمامة من قبله و وصیته عند وفاته الی ابی‌عبدالله»[1] زید بن علی بن الحسین بعد از

---

۱. *ارشاد*، ص ۲۶۸.

برادرش امام باقر (ع) از دیگر برادران برتر، و مردی عابد و متقی و فقیه و سخاوتمند و شجاع بود، و برای امر به معروف و نهی از منکر و خونخواهی امام حسین (ع) دست به قیام مسلحانه زد... ولی به‌عنوان خلافت و امامت خود قیام ننمود، چه اینکه خوب می‌دانست آن مقام، از آنِ برادرش امام صادق است.

علامه مجلسی بعد از نقل ده‌ها روایت راجع به زید می‌گوید: «ثمّ اعلم انّ الاخبار اختلفت و تعارضت فی أحوال زید و أضرابه کما عرفت لکنّ اخبار الدّالة علی جلالة زید و مدحه، و عدم کونه مدّعیاً لغیر الحق اکثر و قد حکم اکثر الاصحاب بعلوّ شأنه»[1] در این زمینه اخبار و روایات متعارضی وجود دارد، ولی اکثر روایات دلالت بر عظمت و مدح زید دارد و بیانگر آن است که زید مدّعی غیر حق نبوده و رأی اکثر علمای شیعه نیز بر همین است.

حمزة بن حمران می‌گوید: در مدینه به محضر امام صادق رفتم. فرمود: از کجا می‌آیی؟ گفتم: از کوفه. امام به شدت گریست. گفتم: یابن رسول الله چرا اشک می‌ریزی؟ فرمود: به یاد عمویم زید افتادم. آنگاه امام وضع شهادت زید را به تفصیل بیان کرد. سپس نسبت به قاتلین زید نفرین کرد: «فلعن الله قاتله و خاذله. و الی الله جلّ اسمه اشکو ما نزل بنا اهل‌بیت نبیه بعد موته و به نستعین علی عدوّنا و هو خیر مستعان»[2] داستان و حادثه تکان دهنده و قیام شجاعانه زید یکی از شواهد بسیار زنده برای اثبات ادعایی است که در بحث امشب ما مورد تأکید است و آن مبارزه آشکار و مخفی امام صادق در برابر دستگاه خلافت غاصب و ظالم بود.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۶، ص ۲۰۵.
۲. *همان*، ص ۱۷۲.

مکتب مبارز و دشمن شکن امام صادق (ع)

متأسفانه این بُعد مهم از زندگی آن حضرت فراموش شده و به عکس، ابعادی که غالباً در برابر این بُعد، کم ارزش است، به تفصیل مورد بحث واقع شده است. در واقع راجع به سقایهٔ حاج و آبرسانی حاجیان تشنه و تعمیر خانه خدا بیش از حدّ لازم بحث شده، ولی راجع به مجاهده و مبارزه این امام بزرگ کمتر سخن به میان آمده است: «أجعلتم سقایة الحآجّ و عمارةَ المسجدِ الحرام کمنء امَنَ بالله و الیوم الاخرِ و جاهد فی سبیل الله لا یستوون عندالله».[1] آری با اینکه سقایهٔ حاجّ و تعمیر مسجدالحرام کاری است ارزنده و نیکو، ولکن در پیشگاه خداوند با ایمان توأم با مجاهده در راه خدا قابل مقایسه نیست. کامیابان و آنها که رحمت‌های الهی و بهشت خداوندی در انتظار آنان است، فقط مؤمنانی هستند که ایمانشان را با هجرت و جهادِ در راه خدا درآمیخته‌اند. «الذینَ آمنوا و هاجروا و جاهدوا فی‌سبیل الله باموالهم و انفسهم اعظم درجة عندالله و اولئک هم‌الفائزون».[2]

به دلیل همین بُعد مبارزه و مجاهده امام بود که منصور نسبت به مکتب آن حضرت آن همه حساسیت نشان داد و با تمام نیرو برای نابودی مکتب امام تلاش کرد. اقدام به ایجاد مکتب حنفی و مالکی در برابر مکتب امام صادق نیز شیوه دیگری بود برای مبارزه با مکتب امام. چه اینکه با گسترش مکتب امام صادق و نفوذ بیشتر آن، حکومت خود را در معرض سقوط و نابودی می‌دید.[3] او حتی از شدت وحشت همانند دیوانگان فریاد می‌زد که: امام و یارانش را می‌کشم و مدینه را ویران

۱. *قرآن مجید*، سوره توبه، آیه ۱۹.
۲. *قرآن مجید*، سوره توبه، آیه ۲۰.
۳. *روضات الجنات*، ج ۸ ص ۱۷۲.

می‌سازم؛[1] و بالاخره بی‌شرمانه به استاندار حجاز «حسن بن زید» دستور داد تا خانه امام را به آتش بکشد و موقعی که خانه امام در آتش می‌سوخت، امام فریاد می‌زد «انا ابن ابراهیم خلیل الله»، من فرزند ابراهیم خلیل‌ام؛ و با این شعار، حکومت وقت را حکومتی نمرودی معرفی می‌نمود.[2] وضع به‌گونه‌ای بود که همه شیعیان و یاران امام به‌عنوان مخالفین سرسخت دستگاه خلافت زمان شناخته شده و همه مأمورین و جیره‌خواران حکومت وقت در حال جبهه‌گیری در برابر شیعیان بودند و حتی نسبت به آنها سختگیری نموده و به کار عادی آنها نیز رسیدگی نمی‌کردند.

هنگامی که ابوکدینه ازدی و محمّد بن مسلم ثقفی برای ادای شهادت در محکمه در برابر قاضی شریک قرار گرفتند، او به جرم شیعه بودن شهادت آنها را نپذیرفت و گفت: «جعفریان فاطمیان لایقبل شهادتهما» آری تنها جرم نابخشودنی جعفری بودن و فاطمی بودن آنها بود. اما آنها با یک دنیا شهامت پاسخی دادند که خودِ رئیس دادگاه را تحت تأثیر قرار دادند، «نسبتنا إلی اقوام لایرضون بأمثالنا ان نکون من اخوانهم لما یرون من سخف ورعنا و نسبتنا الی رجل لایرضی بأمثالنا ان نکون من شیعته فان تفضل و قبلنا فله المنّ علینا و الفضل قدیماً فینا» گفتند: آقای قاضی! ما را به گروهی نسبت دادی که لیاقت برادری و همگامی با آنها را نداریم و ما را به مردی نسبت دادی که لیاقت شیعه‌گی او را نداریم و اگر او ما را جزو شیعیان خود بپذیرد، منّتی بزرگ بر ما نهاده است. قاضی گفت: اگر مردانی یافت شوند، باید همانند شما باشند «اذا کانت الرجال فلیکن امثالکما».[3] گاهی امام برای آنکه افرادی از

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۱۷۸.
۲. *حلیة الابرار*، ج ۲، ص ۱۶۶ ۲۰.
۳. *رجال کشی*، ص ۱۴۵؛ *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۳۹۳.

شیعیان شناخته نشوند و بتوانند به کار خود ادامه دهند،[1] برای مدت زمانی اجازه می‌داد تا بخشی از برنامه‌های عبادی خود را همانند دشمنان انجام دهند. چه اینکه، شیعیان هیچ‌گونه تأمین مالی و جانی نداشتند.[2]

چقدر شگفت‌آور و مضحک است که گروهی راحت‌طلب و تن‌پرور که بالاترین وظیفه را در ورق زدن چند جلد کتاب می‌دانند و شهامتِ مبارزه را ندارند، خود را پیرو امام صادقی می‌دانند که مدت‌ها در تبعید به سر برد و مدتی در زندان[3] و همواره مورد هجوم و آزار دستگاه حاکمه عصر خود بود و بالاترین وحشت و هراس را در دل خلیفه به‌وجود آورده بود[4] و در نهایت به‌دست جلادان عباسی شربت شهادت نوشید. آنان که زندگی امام صادق را تنها در عبادت و تدریس خلاصه کرده و سایر ابعاد زندگی آن حضرت، خاصه مبارزاتش را از یاد برده‌اند، خیانتی بس بزرگ به جامعه و تاریخ و اهانتی بزرگ‌تر به آن حضرت مرتکب شده‌اند.

---

۱. داستان داود بن زربی، *بحارالانوار*، ج ۴۷، صص ۱۵۲ و ۱۵۳؛ *رجال کشی*، صص ۲۶۳ و ۲۶۴.

۲. *بحارالانوار*، ج ۴۷، ص ۱۷۸.

۳. *الامام الصادق*، اسد حیدر، ج ۱، ص ۴۶۴.

۴. *همان*، ص ۴۶۸.

بنیادی‌ترین اصل اعتقادی و سیاسی

اگر بخواهیم دوران امامت ائمه هدی (ع) را تقسیم‌بندی کنیم، می‌توان دوران ۲۵۰ ساله امامت ائمه هدی (ع) را که حدود دو قرن و نیم به طول انجامیده است، به پنج دوره تقسیم نمود: **دوره اول**، دوره‌ای است که متعلق به حکومت مولای متقیان علی (ع) و سبط اکبرِ پیامبر حضرت مجتبی (ع) است. دورانی که امیرالمؤمنین علی (ع) توانست حکومت اسلامی و دینی را همان‌گونه که در دوران رسول خدا بود، در جامعه اسلامی آن زمان، مستقر کند. در واقع اگر بخواهیم نمونه‌ای از حکومت اسلامی را ذکر کنیم، به‌عنوان بهترین نمونه باید از دوران حکومت ده ساله رسول خدا (ص) و دوران حکومت پنج ساله امیرالمؤمنین (ع) و دوران حکومت چند ماههٔ امام مجتبی یاد کنیم. می‌توانیم از حکومت در آن سه مقطع به‌عنوان نمونه‌های عالی از حکومت توحیدی و اجرای احکام اسلام و فقه سیاسی و حاکمیت اسلام اشاره کنیم. متأسفانه این دوران، دورانی کوتاه بود. این دوران طلایی می‌تواند الگو برای مسلمانان و حتی راهگشا برای دستیابی به حیات طیبه همه انسان‌ها باشد.

دوره دوم، دوران قیام و نهضت امام حسین (ع) است. حضرت سیدالشهداء (ع) در مقطعی که مسیر جامعه اسلامی از مسیر حق و صراط مستقیم در حال انحراف بود و هیچ راهی برای جلوگیری از انحراف و بدعت جز ایثار و فداکاری وجود نداشت، نهضت مقدس خود را آغاز

کرد. بی‌تردید اگر کسی تاریخ مقطع امامت حضرت ابی‌عبدالله (ع) را مطالعه کند، می‌بیند برای جلوگیری از انحرافی که از حدود نیم‌قرن بعد از رحلت پیامبر عظیم‌الشأن اسلام در دنیای اسلام شروع شده بود، برای جلوگیری از آن انحراف و بدعت و بازگشت به مسیر حق، راهی جز ایثار و فداکاری و جانبازی و فداشدن بهترین عزیزان اسلام وجود نداشت. اگر راه دیگری بود، بی‌تردید حضرت آن راه را انتخاب می‌کرد. هیچ راهی برای احیای اسلام جز از طریق فداکاری خود اباعبدالله الحسین (ع) و بهترین یاران او وجود نداشت. این دوران هم، متعلق به امام حسین (ع) و فرزند برومندش امام سجاد (ع) است. این دوره را باید، دوران دوم به حساب آوریم.

دوره سوم، دوران امامت امام باقر (ع) و امام صادق (ع) و در نهایت موسی بن جعفر (ع) است. در این دوران، فرهنگ اسلام در آن مقطع تاریخی مورد هجمه عظیم افکار مختلف انحرافی قرار گرفته بود. در دوران امام باقر و امام صادق (ع) که اواخر دوران خلافت بنی‌امیه و آغاز خلافت بنی‌العباس است، ترجمه کتاب‌های ایرانی به شبه‌جزیره عربستان رسیده بود، برخی از کتاب‌های یونانی هم به عربی ترجمه شده و در اختیار مسلمانان بود. مکتب‌های فکری مختلف در بازار فرهنگ، رواج یافته بود و در واقع سرآغاز یک اختلاط و امتزاج فرهنگی بین دو فرهنگ بزرگ دنیای آن زمان یعنی ایران و روم با فرهنگ اسلام بود.

در دوران امام صادق (ع) ده‌ها نحله و مکتب فکری را مشاهده می‌کنیم. در دوران امام باقر (ع) نیز همین‌طور. در فضای مسجد پیامبر در مدینه، هر گوشه‌اش یک مکتب فکری ترویج می‌شد. این گوشهٔ مسجد در اطرافِ یکی، افرادی جمع شده بودند و او افکار خاصی را ترویج می‌کرد، گوشهٔ دیگر، گروه دیگر با فکری دیگر. این وضع مدینه بود، مکه نیز شبیه همین وضع را داشت. حتی در کوفه و بصره نیز چنین بود.

در آن دوران، نیاز به باقرالعلوم بود، نیاز به صادق آل‌محمد بود. امامی که بتواند اعماق علوم و دانش‌ها را بشکافد و برای مردم بیان کند و احکام واقعی اسلام را تبیین کند. کلام اسلام، تفسیر واقعی قرآن، فقه صحیح اسلامی و تمام علومی را که به نحوی به هدایت انسان‌ها مرتبط بودند، برای جامعه تبیین کند. آن زمانی که از هر گوشه، ندایی به دروغ به‌عنوان علم و دانش و سخن حق و منطق اسلام مطرح می‌شد، آن راستگوی زمان، امام صادق (ع) می‌بایست احکام راستین و حقایق علمی را برای مردم تبیین نماید. القاب ائمه هدی حساب‌شده و نشان‌دهنده شرایط است و معنا و مفهوم آنها راهنمای ما نسبت به شرایط آن مقطع زمانی زندگی ائمه هدی است. این دوران به موسی بن جعفر (ع) و به زندانی شدن آن حضرت و در نهایت با شهادت آن حضرت خاتمه پیدا می‌کند.

دوره چهارم، دورانی است که با امامت حضرت علی بن موسی الرضا (ع) آغاز می‌شود و تا پایان زندگی مبارک امام عسکری ادامه پیدا می‌کند و به **دوران پنجم** که دوران امامت ولی‌عصر (عج) است، منتهی می‌شود.

شرایط دوران امامت امام رضا (ع)

دوران امام هشتم دوران خاص و ویژه‌ای است. اولین‌بار است که بعد از حکومت مولای متقیان حضرت علی (ع) امامی در موقعیتی قرار می‌گیرد که به صراحت احکام واقعی اسلام، امامت و ولایت و تشیّع را بدون تقیه تبیین می‌کند. دوره دیگری به این صورت سراغ نداریم. این اولین دوره‌ای است که در حضور کسی که عنوان خلیفه را یدک می‌کشید، یعنی در حضور مأمون، بحث تشیّع و حقانیت شیعه مطرح می‌شد. در هیچ زمان دیگری چنین شرایطی را نمی‌بینیم. خود مأمون در مباحثات شرکت می‌کند. مأمون یک خلیفه دانشمندی بود، اهل علم و دانش و

فضل و به علوم مختلف آن زمان آشنا بود. وقتی مباحثاتی را که مأمون با فِرق مختلف داشته، در کتب تاریخی مطالعه می‌کنیم، می‌بینیم کاملاً با دانش آن زمان آشنا و اهل فضل بوده است. حالا داستان امام هشتم و رفتار وی با آن حضرت چگونه بوده است، ماجرای دیگری است؛ که به مختصری از آن در بحث این جلسه اشاره خواهد شد.

این نکته حائز اهمیت است که خودِ خلیفه یعنی کسی که عنوان خلافت مسلمانان را برعهده داشته و از خاندان بنی‌العباس بوده، به صراحت درباره امامت و خلافت از فکر و نظر و مذهب شیعه دفاع می‌کند. با علمای اهل‌سنت وارد بحث می‌شود و در جلسات بحث آنها را محکوم می‌کند و حتی در مواقعی آنها را قانع می‌کند. امام هشتم را به مرکز خلافت اسلامی زمان و به کنار دربار خلافت ولو با اصرار و اجبار می‌رساند؛ اما مهم این است که که در محضر امام هشتم علما و اندیشمندان مختلف اعم از یهودی و مسیحی و اهل‌سنت و دیگران با افکار مختلف، آن هم نه در مسجد و نه در حضور افراد عادی جامعه، بلکه در حضور سرانِ، صاحب‌منصبان و امرای ارتش، در دربار خلافت این بحث‌ها مطرح می‌شود و امام هشتم نیز وارد این مباحث می‌شود. بنابراین یک فرصت مهم و استثنایی برای جهان تشیّع پیش می‌آید.

شاید علت اینکه امام هشتم سفر به ایران را با اکراه می‌پذیرد، همین است. گرچه امام هشتم مدت‌ها مقاومت می‌کند و نمی‌پذیرد و مأمون نه یک قاصد، نه دو قاصد، نه یک پیام و نه دو پیام، ماه‌ها با پیام‌های مختلف و اعزام قاصدهای مختلف حضرت را دعوت می‌کند تا از مدینه به خراسان سفر کند.[1] امام این دعوت را نمی‌پذیرد، تا بالاخره برای این سفر مجبور می‌شود و با اکراه و اجبار آن را می‌پذیرد. اگر بخواهیم با

---

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۴۴۸؛ *مسند الامام الرضا*، ج ۱، ص ۶۴.

بیان ساده‌ای آن را تبیین کنیم، در واقع امام بین این سفر و کشته‌شدن ناچار بود یکی را انتخاب کند. در ماجرای اصرار مأمون، کار به جایی رسیده بود که اگر امام هشتم، باز هم مقاومت می‌کرد، قطعاً این عدم قبول منجر به شهادت امام هشتم می‌شد. البته ممکن است کسی بگوید چرا امام هشتم مقاومت نکرد تا شهید شود، بالاخره که او در سرزمین طوس و خراسان به شهادت می‌رسد، چرا شهادت را در همان مدینه انتخاب نمی‌کند. معلوم می‌شود ضمن اینکه امام به این سفر مجبور می‌شود و این اجبار را هم امام در مدینه و در کنار قبر رسول خدا و در موقع خداحافظی با اهل‌بیت و بنی‌هاشم و آل‌ابی‌طالب به صراحت بیان می‌کند، ولی به هرحال این سفر دارای آثار مثبتی هم بوده و امام فرصتی را هم در این سفر اجباری می‌دیده است. به همین دلیل امام نمی‌خواست به آن صورت در مدینه شهید شود و در ظرف اجبار و اضطرار می‌خواست به خراسان بیاید، تا از این فرصت استفاده کند.

نحوه تعامل مردم ایران با اسلام

مردم ایران در طول تاریخ، مردم بسیار هوشمندی بودند. همواره صاحب یک تمدن بزرگ بودند. وقتی ما تاریخ این ملت را نگاه می‌کنیم و به قرن‌ها پیش و حتی قبل از اسلام برمی‌گردیم، تا مقطعی که تاریخ مکتوب در اختیار ماست که نزدیک به ده هزار سال پیش است، ملتی متمدن، فکور، آگاه، شجاع و با یک سابقه فرهنگی بسیار بزرگی بوده است. وقتی هم که اسلام وارد این سرزمین می‌شود، همان‌طور که می‌دانید، فقط بخش‌هایی از ایران با لشکرکشی تصرف شد و سقوط کرد و مردم در سایه شمشیر، مسلمان شدند، اما این فقط در یک بخش کوچکی از ایران بود. بخش اعظم ایران بدون شمشیر و بدون فشار و حضور قدرت خارجی، خودشان اسلام را پذیرفتند و قبول کردند. در خود این مناطق،

یعنی منطقه قومس و منطقه خراسان بزرگ که سرزمین بسیار وسیعی بوده است. از مرو و بلخ و سمرقند و بخارا گرفته تا همه ترکمنستان امروز و ازبکستان و تاجیکستان امروز و تا بخشی از قرقیزستان و قزاقستان امروز، منطقهٔ خراسان بزرگ بوده است. بسیاری از مناطق ایران از طبرستان گرفته تا گیلان و آذربایجان و بخش بزرگی از این سرزمین، بدون ورود ارتش اسلام، دین مبین اسلام را پذیرفتند. این تبلیغ دروغی است که علیه اسلام می‌شود که اسلام با شمشیر همه‌جا را فتح کرده است. مگر می‌شود قلب مردم را با شمشیر فتح کرد؟ مگر می‌شود ذهن و فکر مردم را با شمشیر فتح کرد؟ ممکن است جمعی را به اجبار، وادار کرد تا یک کلمه‌ای را بر زبان ادا کنند، اما مگر می‌شود آنها هنرمند بزرگ آن فرهنگ شوند. بزرگ‌ترین مفسّر کتاب آسمانی و بزرگ‌ترین مبلّغ آن دین شوند.

در سراسر کشور اندونزی امروز که بزرگ‌ترین کشور اسلامی از لحاظ جمعیت است، بیش از ۲۰۰ میلیون نفر جمعیت مسلمان وجود دارد و همچنین کشور هندوستان نزدیک به ۲۰۰ میلیون مسلمان دارد؛ مگر در اندونزی و هندوستان لشکر و سربازی رفته تا آنان را مسلمان کند. در شبه‌قاره هند یعنی هندوستان و پاکستان و بنگلادش، مگر سربازی رفته بود. در کشور چین که مسلمانان جمعیت قابل ملاحظه‌ای هستند، اسلام را یک تاجر ایرانی به آنجا برده است. در این سرزمین‌ها تجار و مبلّغین اسلامی وارد این سرزمین‌ها شدند و با فرهنگ، این مناطق را فتح کردند. اسلام با شمشیر آن سرزمین‌ها را فتح نکرد. در سرزمینی هم که اسلام با شمشیر وارد شد، فقط قلدرها را کنار زد. در بعضی از سرزمین‌ها افراد قلدری بودند، طاغوت‌هایی بودند که شمشیر اسلام آنها را کنار زد. اما اساساً اسلام با فرهنگ، جهان را قبضه کرد و با منطق، افکار را تسخیر کرد.

مردم ایران، اهل منطق و فرهنگ‌اند و لذا بهترین، جامع‌ترین و منطقی‌ترین مذهب در میان مذاهب اسلامی را برگزیدند و انتخاب کردند. این سخن کاملاً درست است که امیرالمؤمنین به‌دلیل اخلاق و رفتار و عدالتش بسیاری از مردم به‌ویژه ایرانیان را جذب کرده بود. امیرالمؤمنین کسی بود که در دوران خلافتش بین عرب و عجم، بین عرب، ایرانی، ترک و رومی فرقی نمی‌گذاشت و لذا عدل، حق‌طلبی، تواضع و سایر کمالات آن حضرت دلیل جاذبهٔ قویّ وی بود. اما در عین حال مردم ایران صرفاً به این دلایل تشیّع را انتخاب نکردند. تنها به‌خاطر مقام و عظمت و اخلاق حسنهٔ امیرالمؤمنین تشیّع را انتخاب نکردند، بلکه مردم ایران مردمی فکور، اهل نظر، اهل منطق بودند و با استدلال دین اسلام را پذیرفتند و با استدلال و منطق نیز مذهب تشیّع را پذیرفتند. به همین دلیل بزرگ‌ترین شخصیت‌هایی که فرهنگ اسلام را گسترش دادند، خود مردم ایران بودند. ملت بزرگ ایران در طول تاریخ و امروز هم به همان صورت به این رسالت ادامه می‌دهد. امروز هم ملت ایران، ملتی است که در صف مقدّم مبارزه فرهنگی در برابر دشمنان اسلام ایستاده است. به حق، ما باید مبتکر گفتگوی تمدن‌ها باشیم، چون ما کشور تمدن‌ساز هستیم. کشور منطق و گفتگو هستیم. این راه و مسیر را همواره در طول تاریخ برگزیده‌ایم و انتخاب کرده‌ایم.

بنابراین علی بن موسی الرضا (ع) یک فرصت تاریخی می‌یابد تا مدتی در کنار این ملت بزرگ و این مردمِ اهل‌بیت دوست قرار گیرد. مردم شیعه‌مذهب و مخلص مناطق ری، قم، نیشابور، خراسان، خوزستان، طبرستان و دیگر مناطق که شیعه‌مذهب بودند، به اهل‌بیت عشق می‌ورزیدند. دلیل اینکه مأمون هم با اصرار و اجبار امام هشتم را به ایران می‌آورد، همین بود. چون تکیه مأمون به ایرانی‌ها و سربازان ایرانی بود و از این راه می‌خواست نفوذ معنوی خود را در میان مردم ایران گسترش

دهد. مأمون دنبال اقتدار و استحکام حکومت خودش بود. می‌خواست از حضور امام هشتم به نفع خود بهره‌برداری و در راستای تثبیت قدرت خودش استفاده کند. حکومت مأمون در سرزمین و در میان مردمی بود که این مردم عاشق خاندان رسالت بودند. به این دلیل امام هشتم را به زور و اجبار به ایران آورد. اما از آن طرف امام هشتم هم وارد سرزمینی می‌شود که مردم این سرزمین عاشق این خاندان‌اند، عاشق علم و اخلاق هستند، عاشق منطق هستند. امام هشتم از این فرصت بزرگ برای تبیین اسلام واقعی و تفسیر صحیح قرآن و ترویج تشیّع استفاده و بهره‌برداری کرد.

مسیری که مأمون برای امام هشتم انتخاب کرده بود، مسیری بود که ایشان وارد کوفه نشود. البته در بعضی از نقل‌های تاریخی است که حضرت از کوفه عبور کرد، ولی دستور این بود که حضرت از کوفه، ری و از قم عبور نکند و لذا مسیری که برای امام انتخاب کرده بودند، این بود که امام از مسیر بصره وارد خوزستان و اهواز شوند، چند روز در اهواز توقف کنند و بعد از خوزستان به مرکز ایران، به سمت فارس و بالاخره به سمت حاشیهٔ کویر و از آنجا به مرو بروند. در بعضی از نقل‌های تاریخی است که حضرت از نائین و یزد هم عبور کرده و آثاری هم در این دو شهر به این مناسبت وجود دارند. مکان‌ها و مقام‌هایی منسوب به امام هشتم است که دلیلی بر عبور وی از آن مناطق است. به هرحال وارد منطقه قومس می‌شوند و از مسیر حاشیه کویر به نیشابور و از آنجا به طوس و در نهایت به مرو وارد می‌شوند.

مهم‌ترین اصل اعتقادی و سیاسی

در این سفری که امام در ایران وارد می‌شود در هر جایی که امام وارد می‌شود، مردم با اشتیاق دور آن حضرت را می‌گیرند و امام هم بیانات، رهنمودها و ارشاداتی را برای مردم دارد. آثار گرانبهایی را از خاندان

رسالت و از اجداد طاهرینش و از پیامبر اسلام برای مردم بیان می‌کند. اما در بزرگ‌ترین اجتماع در نیشابور که در تاریخ اوصاف فراوانی برای آن اجتماع بزرگ ذکر شده است، از تعداد و ازدحام جمعیت چند ده هزار نفری تا تعداد نویسندگان و قلم به دست‌ها و تا شور و اشتیاق وصف‌ناشدنی و حتی نحوه عبور و توقف ایشان در این شهر و هنگام خروج از شهر و اجتماع بزرگی که مردم برای بدرقه تشکیل می‌دهند؛ از آن حضرت تقاضا می‌کنند که به‌عنوان یادگار، حدیثی برای مردم بیان کند. لازم است روی این کلامی که امام به‌عنوان یادگار برای مردم بیان می‌کند، دقیق شویم. عجیب این است که وقتی در منطقه سرخس هم از آن حضرت می‌خواهند تا یادگاری را برای آنها بفرماید، باز هم حدیث مشابهی، برای مردم بیان می‌کند.

امام این حدیث را با یک مقدمه‌ای بیان می‌کند. حضرت می‌توانست بگوید که من این حدیث را که برای شما می‌خوانم از اجداد طاهرینم و از پیغمبر که نقل از قول خداوند است. اما با دقت سلسله سند را بیان می‌کند. حضرت می‌خواهد این حدیث در دل‌ها جایگزین شود. می‌خواهد مقدمه‌ای مفصل به دلیل اهمیت این حدیث بیان کرده باشد. حضرت فرمود: «حدثنی ابی موسی بن جعفر الکاظم» پدرم موسی بن جعفر کاظم برای من نقل کرد، «حدثنی ابی» و پدرم از پدرش جعفر بن محمد الصادق نقل کرد که امام صادق هم فرمود: «حدثنی ابی علی بن الحسین زین‌العابدین» حدیث را امام سجاد برای من بیان کرده است که امام سجاد هم فرمود: «قال حدثنی ابی الحسین بن علی شهید أرض کربلا» پدرم حسین بن علی که شهید سرزمین کربلا بود، برای من بیان کرد و او فرمود: «حدثنی ابی امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب شهید أرض کوفه» پدرم علی بن ابیطالب (ع) شهید سرزمین کوفه برای من بیان کرده است که علی بن ابیطالب (ع) هم فرمود: «حدثنی اخی و ابن عمی محمد رسول‌الله

صلی الله علیه و آله» امیرالمؤمنین هم فرمود: برادرم و پسرعمویم رسول خدا آن را برای من بیان کرده است که: «حدثنی جبرئیل» که پیامبر هم فرمود جبرئیل برای من این حدیث را بیان کرد که جبرئیل گفت: «قال سمعت رب العزة سبحانه و تعالی» گفت من از خدای سبحان این کلام را شنیدم که خداوند فرمود: «کلمة لااله‌الاالله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی»[1] متن حدیث این است که خداوند فرمود: کلمه «لااله‌الاالله» حصن و حصار من است و هرکس که بگوید «لااله‌الاالله» وارد این حصار شده و هرکس که وارد این قلعه و حصار شود، «امن من عذابی» از عذاب من در امان خواهد بود. مولای ما، علی بن موسی الرضا (ع) می‌توانست در میان آن اجتماع حدیث را این‌چنین بخواند که «قال الله سبحانه کلمة لااله‌الاالله حصنی». ولی نه، او این سند را با همه تفصیل آن بیان کرد تا اهمیت مسئله برای مردم روشن شود.

پیداست این «لااله‌الاالله» ریشهٔ فرهنگ اسلام و بسیار حائز اهمیت است. ما اگر «لااله‌الاالله» را بگوییم و معتقد باشیم و عمل کنیم، همهٔ دین است. «لااله» یعنی هیچ معبودی، هیچ قدرتی، هیچ کلامی، هیچ فرمانی و هیچ فرمان بی‌چون و چرایی در این عالم وجود ندارد. «الاّالله» آن فرمان بی‌چون و چرا، آن کلام حق، آن قدرت مطلق، آن قدرت حق، فقط الله است و بس. اگر فردی به چنین چیزی عقیده داشته باشد، مگر دیگر از کسی می‌ترسد؟ اگر فردی به چنین چیزی عقیده داشته باشد، مگر در برابر مکتب‌های پرزرق و برق مادی ضددین سر فرود می‌آورد؟ اگر چنین چیزی را معتقد باشد، جبل راسخ است. مگر کسی می‌تواند او را تکان دهد و از مسیر حق منحرف کند؟ واقعاً اگر ما هیچ معبودی و هیچ

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۹، ص ۱۲۰.

موجودی و هیچ مکتبی را قابل پرستش و اطاعت بی‌چون و چرا ندانیم، جز الله مسیر اصلی زندگی ما مشخص شده و سعادت ما در دنیا و آخرت تضمین شده است و می‌توانیم در سایهٔ آن از تمام پیچ و خم‌های زندگی در دنیای امروز به‌خوبی عبور کنیم.

جایگاه مشهد الرضا (ع)

به حدیث دیگری اشاره کنم، تا جایگاه مشهد مقدس و اهمیت زیارت امام هشتم برای ما روشن‌تر شود. یکی از یاران نزدیک امام از پدرش و او از جدش که از یاران امام هشتم بوده و از نیشابور در خدمت امام هشتم بوده است، نقل می‌کند. راوی حدیث می‌گوید از نیشابور همراه امام بودم، وارد طوس شدیم. حضرت سراغ قبر هارون را می‌گیرد و سپس به کنار قبر هارون می‌رود. کنار قبر هارون خطی را می‌کشد و می‌گوید اینجا مدفن من است. در واقع از همان ورود به طوس شهادت خودش را و محل دفن خودش را بیان می‌کند. بعد فرمود هرکس اینجا به زیارت من بیاید، اگر غم و غصه و رنج و مشکلی داشته باشد، خداوند آن درد و غم را برطرف می‌کند. امام هشتم جایگاه خاص و ویژه‌ای دارد.

پیغمبر فرمود: «سیدفن بضعة منی بأرض خراسان»[1] قطعه‌ای از من، بخشی از بدن من در خراسان مدفون می‌شود که هرکس او را زیارت کند، غم او برطرف و گناهانش آمرزیده می‌شود. بر زیارت قبر امام هشتم و جایگاه خاص آن آستان مقدس در روایات تأکید خاصی شده است. گرچه زیارت قبور همه ائمه هدی نوعی وظیفه است و بر آن تأکید شده، ولی بر زیارت بعضی از قبور تأکید ویژه‌ای شده است. مانند قبر امام حسین (ع) که در بعضی از روایات آمده که برای کسی که قادر است،

---

۱. *عیون اخبار الرضا*. ج ۲،ص ۲۶۱.

واجب است که به زیارت قبر امام حسین برود و یک تأکید خاص و ویژه‌ای بر آن شده است. در میان قبور ائمه (ع) روی زیارت قبر امام هشتم هم تأکید خاص و ویژه‌ای شده است. این یک نعمت بزرگی برای همه ما ایرانی‌هاست که بحمدالله در سایه برکت آن حضرت هستیم و می‌توانیم به زیارت قبر آن حضرت شرفیاب شویم.

به هر حال راوی حدیث همراه امام هشتم بود و آمد به خراسان تا به سرخس رسیدند. حضرت از سرخس که عبور کرد، سر از کجاوه بیرون آورد و فرمود شما دیگر برگردید، کافی است. فرمود: «یا عبدالله! انصرف فقد قمت بالواجب»، تو وظیفه خودت را انجام دادی و به آنچه لازم بود عمل کردی. «و لیس بالتشییع غایة»، برای بدرقه هم که پایانی نیست، که تا کجا بدرقه؟ تا چند فرسخ؟ تا چند منزل؟ بدرقه که پایان ندارد. یک جایی باید بدرقه را پایان داد. فرمود کافی است. آن وقت از حضرت خواست و گفت حالا که می‌خواهم از شما جدا شوم، یادگاری را برای ما بیان کنید. اینجا هم وقتی امام برای او حدیثی را بیان می‌کند، می‌فرماید «حدثنی ابی عن جدّی انه سمع اباه یذکر انه سمع اباه یقول سمعت ابی علی بن ابیطالب یذکر انه سمع النبی یقول قال الله عزوجل لااله‌الاالله حصنی من قاله مخلصاً من قلبه دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی». پیداست تأکید خاص امام هشتم بر روی مسئله توحید است.

البته این حدیث نکته مهم سیاسی هم دارد که فرمود: «بشرطها» یا «بشروطها و انا من شروطها»، لااله‌الاالله و توحید با همه شرایط و لوازمش اگر کسی معتقد به لااله‌الاالله است، نمی‌تواند حکومت غیرالهی را بپذیرد. اگر کسی معتقد به توحید است، نمی‌تواند غیر از حکومت دینی و اسلامی را بپذیرد. اگر کسی معتقد به توحید است، نمی‌تواند امیر و فرمانروایی را بر خود بپذیرد، جز آن کسی که در چارچوب فرمان و حکم و دستور خداوند باشد. یعنی ولایت، در واقع جزئی از توحید

است. همان‌طور که نبوت هم در واقع جزئی از توحید است. معاد هم همین‌طور. عدل هم همین‌طور. همه اینها از لااله‌الاالله می‌تواند استخراج شود. بنابراین «من قاله مخلصاً» هرکه از خلوص قلب و از عمق جان بگوید لااله‌الاالله، او در حصن و حصار قرار گفته است. پیداست که امام هشتم بر این نکته خاص به دلایل اعتقادی و سیاسی تأکید دارد.

روزهای سخت انقلاب

من می‌خواهم از این بیان امام هشتم (ع) استفاده کنم و بگویم ما در یک مقطع زمانی بسیار حساس قرار گرفته‌ایم. شرایط زمانی امروز ما، با همیشه متفاوت است. دوران امروز ما و زمانه ما از دوران امام راحل (ره) سخت‌تر است. گرچه در اوایل انقلاب هم با سختی‌های فراوانی روبه‌رو بودیم. به یاد داریم که اول انقلاب چه خبر بود. یادتان هست که ما در همین مساجد وقتی می‌خواستیم سخنرانی کنیم، چه جار و جنجال‌هایی شروع می‌شد. چه سروصداهایی را شاهد بودیم. چه وضعی بود! یادتان هست قبل از انتخابات مجلس اول در دوران انتخابات ریاست جمهوریِ اولین رئیس‌جمهور چه خبرها بود. در همین مناطق، یادتان هست در دوران انتخابات مجلس اول چقدر سروصداها بود. چقدر شعارهای انحرافی بود. چه خبر بود در کشور ما! گنبد چه وضعی داشت. خوزستان چه وضعی داشت. چپی‌ها و التقاطی‌ها چه وضعی داشتند. جوان‌های عزیز ما ممکن است خاطرات ۲۳ سال پیش را ندانند، نشنیده باشند، چون آن زمان که نبودند. اما میانسال‌ها، پیرمردها قاعدتاً به یاد دارند که ما چه روزهای سختی را پشت سر گذراندیم. یکی از مقاماتی که بعدها به شهادت رسید، در یک جلسه خصوصی، در همان اوایل سال ۱۳۵۹ می‌گفت اگر ما امسال را بتوانیم بگذرانیم و این انقلاب را حفظ کنیم، برای همیشه این نظام باقی می‌ماند. یعنی این قدر اوضاع سخت بود که

فکر می‌کردند احتمالاً نمی‌شود این انقلاب را حراست و حفاظت کرد. چه وضعی در کشور بود! چه اوضاعی داشتیم! چه توطئه‌هایی بود! کودتای نوژه را داشتیم. حمله به طبس را داشتیم. کشتار حزب‌اللهی‌ها را داشتیم. خیلی روزهای سختی را پشت سر گذراندیم. شاید به آن روزهای سخت که نگاه می‌کنیم، شرایط امروز آسان به نظرمان بیاید؛ حتی اختلافاتی که متأسفانه کم و بیش در جامعه ما هست که نباید باشد.

ما همه مسلمانیم، ما همه عاشق خاندان رسالتیم، ما همه پیرو مولا علی بن ابیطالب هستیم، ما همه پیرو امام هشتم هستیم، نباید بین ما اختلاف باشد. نباید مسائل گروهی، حزبی و جناحی بر منافع اسلام بر منافع ملی، بر مصالح ملی، خدای ناکرده رجحان پیدا کند. وای بر ما اگر به فکر خودمان و حزب خود باشیم. برای این کشور و این انقلاب آن همه خون داده شده، آن همه معلول، آن همه مجروح. شما می‌بینید هر روز، مجروحین شیمیایی بعد از زجر سال‌ها به شهادت می‌رسند. شما در تلویزیون دیده‌اید یا از نزدیک مشاهده کرده‌اید آن مجروح شیمیایی که ۱۴، ۱۵ سال است نمی‌تواند یک تنفس راحتی داشته باشد و یک دقیقه راحت نفس بکشد. این همه تلاش‌ها برای انقلاب و کشور شده است. این انقلاب مجانی به‌دست ما نرسیده است. در مسیر پیروزی این انقلاب شکنجه‌ها بوده، زندان‌ها بوده، تبعیدها بوده است. در این انقلاب، امام بزرگوار ما ۱۴ سال تبعید شد. در این انقلاب، امام ما، حدود ده ماه در زندان بود. در این انقلاب آن همه علما، آن همه بزرگان شهید شدند. شهدای فیضیه داشتیم. این انقلاب، ۱۵ خرداد داشت. ۱۷ شهریور داشت. تاسوعا و عاشورای سال ۱۳۵۷ داشت. روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ داشت. آن همه شهدا، آن همه معلولین، هشت سال دفاع مقدس، آن همه توطئه‌ها را عزیزان ما، بزرگان ما، شهدای ما خنثی کردند. این انقلاب به‌دست ما نرسیده که به این سادگی با این انقلاب، با این نظام، با این

حکومت، بازی شود. نظام ملعبه ما نیست، منافع کشور وسیله بازی ما نیست. وسیله تفریح و تفرج و تصاحب مقام نیست. برای اینکه من پیروز شوم یا او پیروز شود؛ این جناح یا آن جناح، خدای ناکرده ما با مصالح و مردم کشور بازی کنیم.

برای ما اصل، حفظ این کشور است، اصل، حفظ نظام است. اصل، حفظ حکومت اسلامی است. اصل، حفظ منافع ملت است. اصل رضامندی و اعتماد مردم است. مسلمانان به جمهوری اسلامی ایران چشم دوخته‌اند. حتی غربی‌ها که با نظام ما خوب نیستند، اهمیت این نظام را می‌دانند. حتی مقامات غربی هم در جلسات خصوصی وقتی با ما صحبت می‌کنند در برابر عظمت این انقلاب سر فرود می‌آورند. وزیرخارجه فنلاند که با من ملاقات داشت؛ در ضمن بحث به من گفت که ما اروپایی‌ها فکر می‌کنیم جمهوری اسلامی ایران می‌تواند الگوی بسیار خوبی از لحاظ دموکراسی برای کل منطقه باشد. گفت برای کل دنیای اسلام، مدل جمهوری اسلامی ایران می‌تواند یک مدل سازنده باشد. آنها که با ما تعارف ندارند. از ما انتقاد نیز می‌کنند، اما در عین حال اعتراف هم می‌کنند. من می‌خواهم بگویم در خود غرب و در میان اندیشمندان غربی، کسی نیست که به آزادی و دموکراسی این کشور معترف نباشد.

مردم‌سالاری در نظام اسلامی

اگر امریکا می‌گوید که در کشور ما یک عده‌ای با رأی مردم برگزیده می‌شوند و عده‌ای هم بدون رأی مردم، این یک سخن بی‌منطق و بی‌اساس است. کدام مقام بلندپایه در این کشور است که بدون رأی مردم انتخاب شده باشد؟ کدام مقام است که بدون نظارت مردم بتواند حکومت و فرمانروایی کند. در مجلس خبرگان جلسات رسمی داریم،

چند کمیسیون داریم و بحث می‌کنیم. اینها برای چیست؟ فلسفه مجلس خبرگان همین است. مجلس خبرگان وجودش برای این است که به مردم بگوید بر رهبری و نهاد رهبری و تمام نهادهایی که زیر نظر رهبری هستند، طبق اصول قانون اساسی نظارت می‌کنیم. فلسفه وجودی مجلس خبرگان همین است. مجلس خبرگان دو وظیفه دارد: یکی اینکه برای روز مبادا رهبر انتخاب کند، کمیسیون ۱۰۷ و ۱۰۹ قانون اساسی کارش این است. مدام در حال بررسی است و فهرست‌ها را بالا و پایین می‌کند. همیشه چند نفر از بهترین‌ها را برای روز مبادا آماده دارد، که اگر لازم شد آن اسامی را در جلسه خبرگان مطرح کند و بگوید در میان مجتهدین و مراجعی که ما بررسی کردیم، بهترین‌ها برای رهبری آینده، این افراد هستند. بنابراین یک وظیفه خبرگان این است که برای روز مبادا آماده باشد. وظیفه دیگر آن هم این است که به مردم بگوید اصول قانون اساسی که شرایط رهبر را مشخص کرده، یعنی اصول ۵، ۱۰۷ و ۱۰۹، آن شرایط در وجود رهبر فعلی ادامه و استمرار دارد. فلسفه مجلس خبرگان این است. در هر مقطعی هم وظیفه کمیسیون اصل ۱۱۱ که مسئولیت نظارت را برعهده دارد، این است که در جلسه رسمی خبرگان از اقدامات انجام شده خودش گزارش بدهد. البته مباحث جلسات خبرگان محرمانه است و مذکرات آن پخش نمی‌شود، به دلیل اینکه ضرورتی ندارد علنی شود.

اینکه می‌گویند همه جلسات باید علنی باشد، از آن شعارهای بی‌دلیل روزگار ماست. مگر در امریکا همه جلسات آنها علنی است؟ در تمام دنیا جلسات طبقه‌بندی شده دارند. بعضی از جلسات علنی است، بعضی از جلسات هم محرمانه است. بعضی از جلسات هم سرّی است. می‌گویند مگر مردم نامحرم‌اند که همه‌چیز را به مردم نمی‌گویید؟ مردم که نامحرم نیستند. ولی اگر مطلبی را علنی کردیم، دشمن هم مطلع

می‌شود، گوش دشمن را چه کار کنیم؟ شما اول بروید گوش‌های دشمن را ببندید که نشنوند، بعد ما همه‌چیز را به مردم می‌گوییم. مردم که مشکل ندارند. مردم که صاحب‌نعمت هستند. همین مردم ما را انتخاب کرده‌اند. اگر ما مشروعیت داریم و در مجلس خبرگان می‌نشینیم، مشروعیت ما با رأی مردم است. اگر مردم به ما رأی نمی‌دادند، ما مشروعیت حضور نداشتیم. ما نماینده مردم هستیم و از طرف مردم حضور داریم. در کشور ما تمام نهادها، تمام ارکان نظام برمبنای آرا و نظارت مردم استوار است. این سخن که برخی از مقامات ایران انتخابی نیستند، از حرف‌های بی‌پایه‌ای است که امریکایی‌ها مطرح و در گوشه و کنار تبلیغ می‌کنند.

پیامدهای نظام تک‌قطبی

اما با همه مطالب گفته‌شده، دوران فعلی که در آن قرار داریم از یک دیدگاه حتی نسبت به اوایل انقلاب و سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ هم سخت‌تر است. چون در آن سال‌ها نظام جهانی، نظامی دوقطبی بود. یعنی دو ابرقدرت در بخش اعظم جهان حاکم بودند. اولین مشغولیت این دو ابرقدرت، نگرانی شدید نسبت به یکدیگر بود. یعنی «اللهم اشغل الظالمین بالظالمین» بود. یعنی این ابرقدرت حواسش به آن بود که از او ضربه نخورد. آن هم حواسش به این بود که از این ضربه نخورد. دو ابرقدرت که یکی همه موشک‌هایش واشینگتن و نیویورک را هدف گرفته بودند. آن یکی هم همه موشک‌هایش مسکو و لنینگراد را هدف قرار داده بودند. اینها رو در روی هم بودند. این دو ابرقدرت هرکدام برای خودشان اردوگاهی داشتند و کشورهایی را تحت سلطه داشتند. در آن شرایط راحت‌تر می‌شد تحرک سیاسی داشت. ما به‌عنوان جمهوری اسلامی ایران نه در جناح شرق بودیم و نه در جناح غرب بودیم. نه در اردوگاه

کمونیسم بودیم و نه در اردوگاه کاپیتالیسم بودیم. در واقع تحقق همان شعار اصلی مردم «نه شرقی، نه غربی و جمهوری اسلامی» بود. شرایط زمانه، یک فضای تنفسی نسبی برای ما فراهم کرده بود. اما بعد از فروپاشی شوروی، جهان کم‌کم به سمت تک‌قطبی‌شدن رفت. فعلاً در دنیا غول درجه اول امریکاست. البته ممکن است این وضع خیلی ادامه‌دار نباشد و جهان تک‌قطبی برای مدت طولانی نماند. اما بسیاری نگران ادامه آن هستند؛ این نگرانی، نگرانی امروز ماست.

در سال‌های ۱۳۵۸ و ۱۳۵۹ ما نگران امریکا و شوروی بودیم و نگرانی ما از دو اردوگاه بود و در جنگ تحمیلی در واقع در برابر هر دو اردوگاه ایستادیم؛ در آن هشت سال دفاع مقدس، جوانان ما، بسیجیان، سپاه و ارتش، همه نیروهای مسلّح، عشایر و نیروی انتظامی، در واقع در برابر همهٔ دنیا ایستادند. امروز بهتر معلوم شده که دنیا در جنگ با ما چه کرد. در گزارشی که عراق در دوازده هزار صفحه به سازمان ملل داد، در این دوازده هزار صفحه شرکت‌های امریکایی و اروپایی که در دوران هشت سال جنگ به عراق امکانات شیمیایی و میکروبی دادند، همه مکتوب شده است که چه کسانی و چگونه به عراق کمک کردند. مردم ما از اول می‌دانستند که تنها با عراق نمی‌جنگند، بلکه دفاع آنها در برابر همه قدرت‌های استکباری جهان است.

در ملاقاتی با یکی از مقامات عربستان سعودی گفتم که در دوران جنگ تحمیلی شما این کمک‌ها را به عراق کرده‌اید. آن مقام سعودی به من گفت خیلی بیش از مواردی که شما گفتید، ما به عراق کمک کردیم. واقعاً نمونه‌هایی را گفت که من نمی‌دانستم. گفت ما تمام سلاح‌ها و امکانات مورد نیاز ارتش بعث را به جبهه عراق می‌رساندیم. گفت در هفتاد کیلومتری بندر جده، بندر اختصاصی برای ارتش عراق درست کرده بودیم. تمام اسلحه و مهمات در آنجا تخلیه می‌شد و از آنجا

مستقیم به جبهه عراق می‌بردیم. گفت ما تمام توان و امکاناتمان در اختیار عراق بود. نه تنها ما بلکه همه کشورهای عربی این کار را کردند، به استثنای چند کشور که شما می‌دانید.

بعد از حمله عراق به کویت، فهد اعلام کرد که ما در زمان جنگ به غیر از کمک‌هایی که کردیم، بیست و نه میلیارد دلار اعتبار در اختیار صدام گذاشتیم. این موارد را خودشان اعلام و اعتراف کردند. شما این اعترافات را کنار هم بچینید، ببنید نتیجه‌اش چیست. خیلی بالاتر از آن حدّی است که قبلاً استنباط می‌کردیم. اینها را بگذارید کنار اعترافات عراق در متن دوازده هزار صفحه‌ای که گفته کدام شرکت‌ها به عراق مواد شیمیایی و میکروبی داده‌اند، آنها را علاوه کنید با بقیه سلاح‌های عادی که در این گزارش نیست، چون این گزارش صرفاً مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی است.

خود کشورهای عربی هم کم و بیش اعلام کرده‌اند که چقدر به عراق کمک کرده‌اند. امریکا و شوروی و اروپا هم روشن است که چه کمک‌هایی کرده‌اند. حتی فرانسه، هواپیمایی که طبق قانون نمی‌توانست به عراق بفروشد، با یک فرمولی آنها را اجاره داد. شما تا حالا شنیده بودید که کشوری امکانات نظامی را به کشوری اجاره دهد؟ هواپیماهای جنگنده سوپراتاندارد را که فرانسه نمی‌توانست بفروشد، به عراق اجاره داد تا کشتی‌های نفتکش ایران را بزند. هرچه داشتند به عراق دادند. آن مطلبی را که مربوط به روز عاشوراست و شنیده‌اید که وقتی امام حسین تنها شد، گفتند هرکه با هرچه دارد بزند سنگ، تیر، شمشیر، خنجر. امام حسین (ع) یکه و تنها و هرکه هر اسلحه‌ای داشت به سمت او پرتاب می‌کرد و آن وقت او گفت: «الهی رضاً برضاک صبراً علی بلائک» واقعاً همان کاری را بر جمهوری اسلامی ایران کردند که بر ابی‌عبدالله (ع) کرده بودند. هرچه داشتند به دشمن دادند تا بر سر ملت ایران بریزد.

در سال ۱۳۶۷، در ماه‌های آخر جنگ بر رزمندگان ما چه گذشت؟ سلاح‌های شیمیایی چندپایه به عراق دادند که حتی ماسک‌های معمولی که رزمندگان ما داشتند مؤثر نبود و گاز از این ماسک‌ها عبور می‌کرد و مثل برگ خزان روی زمین می‌ریختند، ولی این ملت در برابر دنیا ایستاد و مقاومت کرد و خداوند هم پیروزش کرد. یک میلی‌متر از سرزمین ما در دست دشمن باقی نماند. همه سرزمین را رزمندگان ما با شجاعت پس گرفتند. در برابر ابرقدرت‌ها سرفرود نیاوردیم و تواضع نکردیم و خوار نشدیم. با عزت جنگ را سپری کردیم. نباید کسی دفاع مقدس را کوچک کند و یا کار رزمندگان را زیر علامت سؤال ببرد و خدای ناکرده حرف‌های نابجا زده شود.

مطالب فراوانی است که طرح آنها فعلاً به مصلحت نیست. اگر روزی لازم شد، آنها را خواهیم گفت. چه کسانی امروز مدعی جنگ شدند؟ متأسفانه همان افرادی که در جنگ نقش چندانی نداشتند و حتی بعضی در جنگ حضور نداشتند. حالا اینها مدعی جنگ شده‌اند! مدعی دفاع مقدس شده‌اند! دفاع مقدس معجزه ملت ایران و معجزه انقلاب بود. جوانان مؤمن و مخلص ما با ایمان، ایثار و با امکانات اندکشان در برابر سلاح‌های شرق و غرب ایستادند و با کمک حق و با آن دعاها و شور و انگیزه دینی، با آن دعای کمیل‌ها و با یا حسین‌ها، خداوند قادر آنها را پیروز کرد. خدا به آنها مجد و عظمت داد. در تاریخ، این عزیزان را خفیف نکنیم، این کار گناه بزرگی است و خداوند از ما نمی‌گذرد. این بچه‌ها با اخلاص رفتند و برای دفاع از اسلام و کشور قطعه‌قطعه شدند. این جوانان با خلوص نیت رفتند جنگیدند و در برابر جهان ایستادگی کردند.

اما در عین حال می‌خواهم بگویم مقطعی که فعلاً در آن قرار داریم، پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد. باید هوشیاری بیشتری داشته

باشیم. باید آمادگی بیشتری داشته باشیم. نباید هیچ ترس و هراسی از امریکا یا دیگران داشته باشیم. این را شما بدانید. رهبری، مسئولین، مقامات و شورایِ عالی امنیت ملی، از هیچ قدرت خارجی ترس و هراسی ندارد. من این را شهادت می‌دهم که هیچ مسئولی برای فداکاری و حفظ کشور و انقلاب تردیدی به خود راه نمی‌دهد. اما مشکل این است که خدای ناکرده دشمن ما را به جان هم بیندازد و از درون به هم بپاشیم. ما در درون نظام رو در روی هم بایستیم؛ این خطر اصلی است. البته تا امروز مردم ما با هوشیاری و متانت از پیچ و خم‌ها عبور کرده‌اند، اما بارها خطر از کنار ما عبور کرده و لذا امروز به بیداری و هوشیاری بیشتری نیاز داریم.

پیچیدگی شرایط منطقه

منطقهٔ ما دارای شرایط خاصی است. امریکایی‌ها برای تسلط بر کل منطقه نقشه خطرناکی دارند. در اصل این توطئه شوم تردیدی نداریم، اسناد و مدارک کافی در اختیار داریم. بحث امریکا صرفاً عراق نیست. بحث امریکا صرفاً افغانستان نیست. هدف امریکا کل منطقه خاورمیانه است. هدف آنها کل نفت این منطقه است. هدف، تسلط بر تمام مناطق استراتژیکی این منطقه است. هیچ منطقه‌ای در جهان به حساسیت این منطقه نیست. اینکه بعضی از استراتژیست‌ها گفته‌اند قلب جهان این منطقه است، سخن درستی است. پمپاژ خون به رگ‌های صنعت جهان از همین جا صورت می‌گیرد. این منطقه اگر از دست برود، جهان از دست رفته است. البته شبیه نگرانی ما را اروپا هم دارد. منتهی جمهوری اسلامی خیلی شفاف و باصراحت حرف می‌زند. آنها به دلیل مشکلاتی که دارند و با شرایطی که دارند، با لحن دیگری سخن می‌گویند. اما آنها هم خطر را احساس می‌کنند، مشابه خطری که ما حس می‌کنیم. عربستان و سوریه

هم چنین خطری را حس می‌کنند. لبنان هم همین خطر را احساس می‌کند. جهان اسلام هم همین خطر را احساس می‌کند. در واقع همه این خطر را به‌خوبی احساس می‌کنند که امریکایی‌ها دنبال سلطه بر کل این منطقه‌اند.

چرا مسئولین ما اعلام می‌کنند که ما با جنگ در این منطقه مخالفیم، با حمله امریکا به عراق مخالفیم؟ بعد هم یکی می‌آید و می‌گوید که چرا شما از صدام حمایت می‌کنید، بگذارید صدام از بین برود. بحث صدام مطرح نیست که از بین برود یا نرود. مسئله بالاتر از این حرف‌هاست. دل همه ما از صدام و حزب بعث خون است. ما می‌دانیم در طول آن هشت سال بر ملت و کشور ما چه آوردند. اما امروز یک توطئه بزرگ برای کل منطقه مطرح است، که در برابر این توطئه همه باید بایستیم و مقاومت کنیم و هوشیار و بیدار باشیم.

پایبندی به میثاق ملی

این هوشیاری و بیداری فقط در کنار انسجام و همدلی و وحدت فرماندهی امکان‌پذیر است. میدان جنگ با دو فرمانده اداره نمی‌شود. در یک قطار برای رانندگی لکوموتیو یک مسئول لازم است. در هواپیما یک نفر فرمانده است، یکی خلبان است و فرمانده هواپیماست و همه باید هماهنگ با او باشند. در سال‌های قبل از انقلاب، کتابی نوشته شده بود به نام «شهید جاوید». بعد دعوایی شروع شد بر سر اینکه مطالب این کتاب درست است یا نه. در قم و تهران خیلی سروصدا به راه افتاد. رفته بودند خدمت امام ـ آن وقت امام در نجف بود ـ گفته بودند شما اطلاعیه‌ای بدهید که ولایت در خطر است. امام فرموده بود که امروز، اصل توحید در خطر است. فعلاً ولایت را رها کنید. اصل توحید را بچسبید. اصل اسلام را بچسبید. اصل قرآن را بچسبید.

ممکن است ما اختلاف نظر داشته باشیم، اشکالی ندارد. اشکالی نیست که با هم اختلاف فکری داشته باشیم. اختلاف نظر داشته باشیم. نظرات مختلفی داشته باشیم. اما امروز روز جنگ و دعوا بر سر آنها نیست. امروز روز جنجال نیست. امروز روز اتحاد است. امروز روز وحدت است. شرایط ما شرایط عادی نیست. ما در میدان جنگ بزرگ قرار گرفته‌ایم. یک توطئه بزرگ وجود دارد. این توطئه تنها برای عراق یا افغانستان نیست. برای کل منطقه است. برای همه کشورهاست. همه ما در خطر این توطئه قرار گرفته‌ایم. امروز باید با هوشیاری، متانت و فرماندهی واحد که قانون اساسی برای ما مشخص کرده حرکت کنیم. قانون اساسی میثاق ملی است و باید به آن عمل کنیم. ما چیزی فرای قانون اساسی نمی‌خواهیم. همه به قانون اساسی عمل کنیم. به اعتقاد من همه‌چیز در این قانون اساسی هست. در قانون اساسی اختیارات رهبری مشخص شده، فرماندهی واحد مشخص شده، شوراهای مختلف مشخص شده، اختیارات آنها مشخص شده، ساختارها مشخص شده، همه باید به این میثاق پایبند باشیم. قانون اساسی به تنهایی کافی است که ما را از این اختلافات برهاند. همه در این مقطع تسلیم قانون اساسی و همه تسلیم مقام رهبری و فرماندهی واحد در این مقطع باشیم، تا ان‌شاءالله بتوانیم در این مقطع حساس از این پیچ و خم‌ها عبور کنیم. دشمن خارجی تهدید واقعی ما نیست، اختلافات داخلی تهدید واقعی ماست. همان که امام فرمود «توحید کلمه، و کلمه توحید» که همین لااله‌الاالله است. توحید کلمه یعنی وحدت، زیرفرمان یک فرمانده واحد قرار گرفتن، متحد بودن، وفاق داشتن، همبستگی داشتن و اختلافات را کنار گذاشتن؛ و کلمه توحید هم تسلیم محض خدا بودن و فقط در برابر او سر فرود آوردن است. خداوند هم ما را در انجام این وظایف مهم و حساس موفق بدارد.

درس‌هایی از خورشید خاوران

روز میلاد علی بن موسی الرضا (ع)، فرصتی است تا یکبار دیگر به زندگی پربرکت و درس‌آموز آن حضرت توجه بیشتری شود، به این امید که با آشنایی بیشتر به تاریخ زندگی آن حضرت، از برکات زندگی او بهره بیشتری برگیریم. امام هشتم فخر و افتخار ما ایرانی‌ها و موجب سربلندی ملت و کشور ماست. نگاه ویژهٔ شیعیان جهان به ایران، هم به‌دلیل آن است که ایران مرکز عشق به خاندان رسالت است و هم به‌دلیل اینکه مضجع شریف ثامن‌الحجج (ع) در این سرزمین است. قبل از آنکه قدوم مبارک آن حضرت به این سرزمین برسد، در بسیاری از بخش‌های ایران، مردم عشق فراوانی به خاندان رسالت داشتند. خراسان جزو همان خطه‌ها بود. مازندران، شمال کشور، منطقه ری، قم و خوزستان نیز جزو همان خطه‌ها بودند. در مرکزیت ایران مثل یزد و در شهرهای حاشیه کویر مثل قومس و نیشابور نیز چنین بودند. در قم و ری عاشقان امام هشتم آنقدر زیاد بودند که مأمون سفارش کرد امام هشتم را از قم و ری عبور ندهند. به دلیل اینکه این شهرها مملو از عاشقان اهل‌بیت بود و بسیاری از راویان حدیث خاندان رسالت در این مناطق بودند.

نقش امامان شیعه در نهضت‌ها

گرچه همه ائمه هدی (ع) نور واحد و همه آنها برای بشریت هادی و

راهنما بودند، اما نهضت کربلا و عاشورا و مکتب امام باقر و امام صادق (ع) بر هدایت مردم اثر ویژه‌ای گذاشت و کربلا همواره سازنده حرکت و نهضت شیعیان و مسلمان‌ها بود. اکثر انقلاب‌ها و نهضت‌ها از سال ۶۱ هجری تاکنون در دنیای اسلام با عَلَم و پرچم کربلا بوده است. دشمن فکر کرد که اگر دست‌های قمر بنی‌هاشم را قلم کند و پرچمدار حسین را به شهادت برساند، این پرچم بر زمین می‌افتد، اما نمی‌دانست که این پرچم، همواره در اهتزار و خاندان رسالت همواره سربلند تاریخ‌اند. «فی بیوت أذن الله أن ترفع و یذکر فیها اسمه».[1] خیلی‌ها خواستند این بنای بلند و این نام پرافتخار را از بین ببرند، «یریدون لیطفئوا نور الله بأفواههم والله متمّ نوره»[2] ولی خدا روز به روز این فریاد نجاتبخش را رفیع‌تر و رساتر ساخت. این هادیان امّت را عزیزتر کرد و این پرچم را برافراشته‌تر نمود.

روزی که جوانان مسلمان و شیعه جنوب لبنان خاک مذلت را بر سر صهیونیست‌ها ریختند و اسرائیلی‌ها را از جنوب لبنان بیرون کردند، انسان کاملاً حس می‌کرد که پرچم امام حسین (ع) به‌خوبی در تاریخ برافراشته است. این نکته را به این دلیل می‌گویم که در طول پنجاه سال گذشته، هر ارتش کشور عربی که روبه‌روی اسرائیل قرار گرفت، متأسفانه از لحاظ نظامی شکست خورد. اما آن نیروی سربلندی که اسرائیلی‌ها را با ذلت به فرار وادار کرد، جوانان مؤمن و مخلص حسینی در جنوب لبنان بودند. پرچم امام حسین (ع) بود که خاک مذلت را بر سر صهیونیست‌ها ریخت. نمونه اتم و اکمل آن هم در سرزمین ایران بود. همه دنیا خواستند نهضت اسلامی ایران را سرکوب کنند. همه خواستند نام امام را از تاریخ حذف کنند، همه خواستند نهضت اسلامی را در این

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نور، آیه ۳۶.
۲. *قرآن مجید*، سوره صف، آیه ۸

سرزمین با شکست مواجه کنند، اما پرچمی که در دست امام و در دست مردم بود، همان پرچم کربلا بود و لذا این پرچم در اهتزاز خواهد بود تا روزی که مهدی آل‌محمد (ع) قیام کند.

این بیان امام هشتم است که فرمود: «یفرج عنا الهمّ و الکربات»[۱] روزی که او بیاید، آن روز، روز شادمانی نهایی است. آن روز، روزی است که دیگر هیچ غمی در هیچ دلی باقی نمی‌ماند. آن روز، روز انتقام واقعی است و آن روز، روز نصرت واقعی است. این خط، خط کربلا و عاشورا بود و همواره تا ظهور آن حضرت باقی خواهد ماند.

مسئله دوم، مکتب امام باقر و امام صادق (ع) بود. کربلا خط ایثار را جاودانه کرد. کربلا مسیر ایستادگی و شهامت را همیشگی کرد. کربلا مسیر عزت را برای همیشه به مردم مسلمان نشان داد. اما آن مکتبی که لازم بود مردم را به عمق فرهنگ اسلام و به مفاهیم صحیح قرآن برساند و احکام راستین اسلام را برای مردم تبیین کند، او باقرالعلوم بود که این کار را کرد. باقرالعلوم، کسی که همه دانش‌ها را شکافت و صادق آل‌محمد (ع) که خط راستین را تبیین کرد. در واقع می‌توان گفت مسیر نهضت شیعه و مسلمانان راستین، با کربلای حسینی و با علوم باقری و صادقی تکمیل شد.

نهضت علویان

لذا آن زمان که خلیفه قدرتمند و سفاکی به نام هارون که قدرت را در دنیای پهناورِ اسلام آن زمان در دست گرفت، نگرانی‌اش از این مکتب بود. سرزمین اسلامی در دوران خلافت هارون‌الرشید، بسیار پهناور بود. از غرب نیمکره زمین تا شرق آن، از غرب اروپا و غرب افریقا گرفته تا

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۹۹، ص ۳۹؛ *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۲۶۸.

آسیای مرکزی همه تحت نفوذ اسلام بودند. کشور اسلامی یک کشور عظیم و بزرگی بود، از شبه‌قاره هند گرفته تا غرب افریقا؛ و لذا هارون می‌گفت آفتاب هر کجا که می‌خواهی طلوع کن که آنجا سرزمین من است و هر کجا که می‌خواهی غروب کن که آنجا سرزمین من است. یک کشور عظیم و بزرگ اسلامی و یک حاکمی که این کشور پهناور را در اختیار دارد، ولی تنها نگرانی و مشکلش نهضت علوی است که در اوج خود در دنیای اسلام بود. نگرانی هارون از درون دنیای اسلام بود و از موج خروشنده و پرباری بود که سرچشمه آن کربلا و غنایش از مکتب امام باقر و امام صادق (ع) بود. لذا شما می‌بینید فرزند امام صادق (ع) یعنی حضرت موسی بن جعفر (ع) آن همه تحت فشار قرار می‌گیرد. حتی هارون که در بغداد است، از خانه محاصره‌شدهٔ موسی بن جعفر در مدینه می‌هراسد. خانه‌ای که در مدینه در محاصره سربازان است، بغداد از آن لرزان است. علی‌رغم اینکه موسی بن جعفر (ع) در منزلش در مدینه در محاصره بود، ظاهراً هیچ راهی برای آرامش هارون نبود، جز اینکه موسی بن جعفر در زندان باشد. آن هم نه در زندان معمولی بلکه در بدترین زندان‌ها که سفاک‌ترین زندانبان‌ها را داشته باشد، که در داخل آن زندان هم غل و زنجیر بر دست و پاهای او باشد. با این حال باز هم در ترس و وحشت بود.

تاریخ را مطالعه کنید، واقعاً عجیب است. حاکمی که می‌گوید آفتاب هر کجا می‌خواهی طلوع کن و هر کجا می‌خواهی غروب کن، آنجا سرزمین من است، از یک ذریه پیامبر که دست خالی است و تنها سلاح او علم و دانش و منطق و سخن حق است، آنچنان می‌ترسد و می‌هراسد که در زندان هم از او هراس دارد. موسی بن جعفر (ع) در یک زندان انفرادی بود تا کسی نتواند با او ملاقات کند. هرکس را که به‌عنوان زندانبان می‌گذاشتند تا مراقب موسی بن جعفر (ع) باشد تحت تأثیر او

قرار می‌گرفت. سفاک‌ترین زندانبان‌ها را که به‌عنوان مراقب امام می‌گذاشتند، تحت تأثیر آن حضرت قرار می‌گرفت. می‌دیدند یک سیّد که غل و زنجیر به گردن و دست و پا دارد، از شب تا صبح مشغول نماز و عبادت است و همیشه مشغول دعاست. روزها معمولاً روزه دارد، این وضع را که می‌دیدند تحت تأثیر قرار می‌گرفتند و لذا مرتب مأموران را تغییر و افراد جدید را مأمور می‌کردند. یک چنین وضعیتی در دنیای اسلام حاکم بود. هارون احساس می‌کرد با دشمنی به نام خاندان رسالت و نهضت علویون مواجه است و لذا به شدت از این نهضت در ترس و هراس بود.

هارون از دنیا رفت و در طوس و خراسان دفن شد که خود امام هشتم هم وقتی به ایران آمد و به طوس رسید، قبر هارون را دید و کنار همان قبر با دست مبارکش خط کشید و فرمود: قبر و مدفن من اینجا خواهد بود. بعد از حکومت هارون، شرایط فرق کرد، فرزندش امین خلیفه شد و عبدالله مأمون برادرش هم در خراسان حاکم بود. اینها دیدند در برابر نهضت عظیم علویان دیگر قادر نیستند که به‌صورت سابق مبارزه کنند و مثلاً علی بن موسی الرضا (ع) را دستگیر کنند و به زندان ببرند. اصلاً شرایط، چنین شرایطی نبود. در کوفه، بصره و مدینه همه‌جا قیام بود. همه‌جا قیام علویان به چشم می‌خورد. در سراسر ایران هم که عشق به خاندان رسالت بود. مردم می‌گفتند مگر موسی بن جعفر چه کرده بود که می‌بایست سال‌ها در زندان باشد؟ این مظلومیت امام هفتم بر آن مکتب غنی امام جعفر صادق و امام باقر اضافه شده بود و این نهضت را کامل‌تر و پربارتر و قیام مردم را پرشورتر و آتش قهر مردم را شعله‌ورتر کرده بود.

شیوه‌های جدید مأمون

مأمون در آغاز به‌عنوان حاکم خراسان و در نهایت به‌عنوان خلیفه، دارای

ویژگی‌های خاصی بود و به‌عنوان حاکمی دانشمند و عالم شناخته می‌شد. در تاریخ هم به خلیفه دانشمندی معروف بود و معمولاً هم او را شیعه خوانده‌اند، چون مأمون در دربارش با علما و اهل‌سنت دربارهٔ حقانیت مذهب شیعه مباحثه می‌کرد. فردی هوشمند و عالم به قرآن و حدیث و تاریخ بود و همه مخالفین را به‌راحتی در بحث مغلوب می‌کرد. در تاریخ خلفای بنی‌امیه و بنی‌عباس بی‌سابقه بود که خلیفه‌ای بر منبرخلافت و تخت حکومت تکیه زده باشد و از شیعه و تفکر شیعه و مذهب شیعه دفاع کند و با علمای مخالف بحث کند و حقانیت تشیّع را به اثبات برساند. مقطع تاریخی عجیبی برای جهان اسلام پیش آمده بود و این دوران برای تثبیت تفکر شیعه بسیار مهم بود. مخصوصاً اینکه امام هشتم هم به ایران آمد و تأثیر بسیار شگرفی بر اذهان عمومی مردم این سرزمین گذاشت.

به مناسبت روز میلاد امام هشتم، به قسمت کوتاهی از زندگی امام هشتم می‌پردازم و سپس اشاره‌ای به حوادث و مسائل روز منطقه و پیچیدگی‌هایی می‌کنم که امروز با آن مواجه هستیم که باید با استمداد از مکتب امام هشتم در این مقطع حساس به وظایف مهم خود آشنا شویم و به آن عمل کنیم. ما روزهای سختی در گذشته داشتیم و خداوند به ما کمک کرد و از آنها عبور کردیم. اگر ما با حق باشیم و اخلاص و ایمانمان را از دست ندهیم، این طوفان‌ها عبور می‌کند و تمام می‌شود و ما می‌توانیم به مسیر تکاملی انقلاب اسلامی ادامه دهیم.

مأمون به امام هشتم فشار آورد که به ایران سفر کند و در شهر مرو، مرکز خلافت مستقر شود. شهر مرو امروزه جزو کشور ترکمنستان در شمال خراسان است، البته آن زمان بخارا و سمرقند و هرات و بسیاری از شهرهای آسیای میانه هم جزو خراسان بزرگ بودند. خراسان یک منطقه بسیار وسیع و بزرگی بود. ترکمنستان، ازبکستان امروز و بخش بزرگی از

قزاقستان، قرقیزستان، تاجیکستان و افغانستان امروز، همه اینها جزو خراسان بزرگ بوده‌اند. به هرحال، مأمون به امام هشتم فشار زیادی آورد تا به ایران بیایند. البته امام می‌توانست در مدینه بماند و مقاومت کند، ولی قاعدتاً این مقاومت منجر به شهادت ایشان می‌شد. یعنی مأمون تصمیم داشت امام را به ایران بیاورد و اگر نتوانست او را به شهادت برساند. امام در بین این دو امر یعنی شهادت یا آمدن به ایران، آمدن به ایران را برگزید. امام برای این اقدام خود، دلایل سیاسی و فرهنگی داشت و می‌خواست از این فرصت تاریخی استفاده کند.

ایرانیان و توسعه فرهنگ اسلامی

ایران یک سرزمین آماده با ملتی بزرگ و هوشمند بود. خود هارون‌الرشید و خلفای بنی‌عباس هم برای ادارهٔ حکومت از ایرانی‌ها استفاده زیادی می‌کردند. ایران یک مرکز تمدنی بود و از این مرکز با مردمی که از استعداد و هوش سرشار و دانش گسترده بهره‌مند بودند، به‌خوبی می‌شد برای تبیین فرهنگ اسلام استفاده کرد. مردم دانشمند و فهمیده ایران، به درستی درک کرده بودند که این گوهر گرانبها چگونه می‌تواند دانش و اخلاق جامعه بشری را به سمت تعالی و کامل و پیشرفت ببرد. اسلام گوهری بود که ملت‌های دیگر نمی‌توانستند به درستی این گوهر را بشناسند، اما ایرانی‌ها این گوهر را به‌خوبی شناختند، از آن بهره بردند و آن را پرورش و گسترش دادند. شما آثار اسلامی ایرانی‌ها را ببینید، چقدر کتاب‌های فلسفی، کلامی، فقهی، عرفانی و تفسیری را نوشتند. حتی ایرانی‌ها بهترین کتاب‌های ادبی زبان عربی را تدوین کردند. کتاب صرف و نحو و ادبیات سیبویه به نام «الکتاب» معروف‌ترین کتاب ادبی عرب است که یک ایرانی اهل شیراز نوشته که جزو بهترین کتاب‌های ادبیات عرب است. بهترین کتاب لغت را صاحب قاموس که یک ایرانی

بود، نوشت. عجیب است که این ملت قادر بود ادبیات زبان غیربومی را به این خوبی تدوین و ترویج و تکمیل کند. البته این مردم، همه این کارها را با عشق کردند. چون گوهر اسلام را شناخته بودند و چون زبان اسلام، عربی بود، قرآن به زبان عربی بود، احادیث پیامبر و ائمه به زبان عربی بود، به عشق اسلام مردم آمدند و قوی‌ترین زبان دنیای آن روز را به بهترین وجه تدوین و تبویب و بازسازی کردند و قواعدنویسی و واژه‌نامه نویسی آن را برعهده گرفتند. ایرانی‌ها بهترین تفسیرها و کتاب‌های حدیث و فقه را نوشتند. امروز هم عظیم‌ترین حوزه علمیه دینی و مرکز فرهنگ اسلامی در همین سرزمین است و بسیاری از علمای بزرگ اسلام از همین سرزمین برخاسته‌اند.

امام هشتم از این فرصت تاریخی استفاده کرد. البته شاید این تعبیر، تعبیر نامناسبی باشد که بگوییم امام، ایران را به‌خوبی می‌شناخته است. به هر حال، امام از این فرصت استفاده کرد و می‌دانست بهترین سرزمینی که باید بذر فرهنگ اسلام را در آن کاشته شود، اینجاست؛ و لذا وارد این سرزمین شد. امام در اهواز، شوشتر، فارس و به نقل برخی از تواریخ در یزد و نائین توقف و مطالب فراوانی برای مردم بیان کرد. البته مأمورین مکلف شده بودند تا نگذارند مسیر کاروان به سمت قم و ری باشد. ظاهراً از مسیر کویر عبور کردند و به منطقه قومس یعنی سمنان و دامغان و شاهرود آمدند و بعد امام وارد خطه خراسان شد و از نیشابور و طوس عبور کرد تا به مرو رسید. تمدن این سرزمین آن‌گونه بود که وقتی امام هشتم می‌خواست حدیثی را برای مردم بیان کند، با وجود آنکه در آن دوران سواد خواندن و نوشتن و آشنایی با کتابت معمول نبود و معدود افرادی بودند که توان خواندن و نوشتن داشتند، ولی در نیشابور وقتی مردم خواستند سخن حضرت را یادداشت کنند، هزاران قلم از قلمدان‌ها خارج می‌شوند و حضرت حدیث معروف سلسلة‌الذهب را برای مردم نقل می‌کنند.

شکست مأمون در اجرای اولین نقشه

امام وارد شهر مرو شد و پس از زمان کوتاهی مأمون فشار آورد تا آن حضرت نیابت از خلافت را بپذیرد. عشق به حکومت، مقام و قدرت بسیار خطرناک است و تا انسان به آن مبتلا نشود، نمی‌فهمد. همه مناصب دنیوی چنین است. شما به یک فرد فقیری بگویید اگر پولدار شوی چه کار می‌کنی؟ می‌گوید من اگر پولدار شوم، به تمام فقرا کمک می‌کنم و با آن کارهای خیر را انجام می‌دهم، برای کمک به دیگران استفاده خواهم کرد؛ ولی به محض اینکه پولدار می‌شود، حرص و طمع سراسر وجودش را فرا می‌گیرد. اینکه قرآن می‌گوید: «و لنبلونکم بشیء من الخوف و الجوع و نقص من الأموال و الأنفس و الثمرات و بشّر الصابرین»[1] شما را به ترس و گرسنگی و از دست دادن مال و جان آزمایش می‌کنیم و مژده از آن شکیبایان است. یا قرآن می‌فرماید: «أحسب الناس أن یترکوا أن یقولوا آمنّا و هم لا یفتنون»[2] آیا مردم گمان کرده‌اند، اظهار ایمان با زبان کافی است و مورد آزمایش قرار نمی‌گیرند. واقعاً در امتحان معلوم می‌شود که اگر قدرت در اختیار یک فرد قرار بگیرد، چه می‌کند. ممکن است بگوید، اگر من رئیس کشور شوم و قدرت پیدا کنم، چه عدالتی مستقر می‌کنم و چه خدماتی انجام می‌دهم، ولی وقتی به قدرت رسید، می‌بیند این قدرت و استفاده از آن برای مطامع شخصی چقدر شیرین است. در حالی که در واقع، چیزی نیست. گویی بشر متأسفانه به‌طور معمول چنین است و غالباً در امتحان مقام و قدرت مردود می‌شود.

به هرحال مأمون هم فردی بود که به قدرت و خلافت رسید و یکی از اهدافی هم که داشت این بود که امام هشتم را جهت جلب نظر مردم

---

۱. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۱۵۵.
۲. *قرآن مجید*، سوره عنکبوت آیه ۲.

و محبوبیت در افکار عمومی به ایران بیاورد، چون تکیه مأمون در خلافت به مردم ایران بود. مأمون در منطقه حجاز و عراق مشکلات فراوانی داشت. مخصوصاً بعد از اینکه امین کشته شد و به بغداد لشکرکشی کرد. هم بنی‌عباس خیلی با او میانه خوبی نداشتند و هم شرایط به‌گونه‌ای بود که قیام علویان سراسر این مناطق را فرا گرفته بود. او می‌خواست امام هشتم را به ایران بیاورد تا هم قیام علویون را کنترل کند و اساساً انگیزه قیام را از بین ببرد و هم مردم ایران را که می‌دانست علاقه‌مند به خاندان رسالت هستند، مجذوب خود و در نهایت به تسلیم و تبعیت خویش وادار کند. لذا امام را به مرو آورد و اول هم به او پیشنهاد خلافت داد. به متن این حدیث توجه کنید: مأمون به امام گفت: «یابن رسول الله قد عرفت فضلک و علمک و زهدک و ورعک و عبادتک»، من می‌دانم که علم و دانش تو چه مقدار است و فضایل تو چیست و من می‌دانم مقام زهد و تقوا و ورع تو تا چه حدّ است؛ و «اراک احق بالخلافة» من می‌دانم که خلافت از آن تو است و حق توست. «فقال الرضا: بالعبودیة لله عزوجل افتخر» امام فرمود من به عبودیت خداوند و به عبادت حق افتخار می‌کنم. فخر من این است که عبد خداوندم. بیان امام هشتم خیلی زیباست. فرمود: من به این عبادت فخر و افتخار می‌کنم. «و بالزهد فی الدنیا ارجو النجاة من شرّ الدنیا» چطور انسان می‌تواند با زهد از شر و مهلکه دنیا خلاص شود و سالم از آن عبور کند؟ فرمود من مسیر نجات از شر دنیا را با زهد از دنیا و با بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا برگزیدم و انتخاب کردم. «بالورع عن المحارم ارجو الفوز بالمغانم» فرمود: با دوری از محرمات خداوند، امید دارم به کامیابی از همه غنائم و غنیمت‌ها و ثواب‌ها برسم. «بالتواضع فی الدنیا ارجو الرفعة عندالله» اگر کسی می‌خواهد نزد خداوند عزیز شود، نزد بندگان خدا تواضع کند. اگر در برابر بندگان خدا متواضع شوید، خداوند

شما را عزیز می‌کند و به شما عزت می‌دهد. فرمود من با تواضع در دنیا، امید رفعت و جایگاه بلند در پیشگاه خداوند دارم. «فقال له المأمون» مأمون گفت: «فأنی قد رأیت ان أعزل نفسی عن الخلافة»، من هیچ چاره‌ای جز این نمی‌بینم که خودم را از خلافت عزل و برکنار کنم و این لباس خلافت را از تنم بیرون بیاورم. «و اجعلها لک» و این لباس خلافت را برای شما قرار بدهم «و ابایعک» و من می‌خواهم با شما بیعت کنم. «فقال له الرضا: ان کانت هذه الخلافه لک و جعل الله لک فلایجوز ان تخلع لباساً البسکه الله و تجعله لغیرک»[1] فرمود: اگر این لباس خلافت را خداوند برای تو قرار داده و تو مستحق خلافت هستی، نمی‌توانی این خلافت را به دیگری واگذار کنی. این مسئولیت است و مسئولیت بخشیدنی نیست. فردی که به مقام رهبری و خلافت دنیای اسلام رسیده و حق او هم بوده و به حق این لباس را پوشیده که نمی‌تواند به دیگری تفویض و واگذار کند. باید به مسئولیتش عمل کند. «و ان کانت الخلافة لیس لک» و اگر این خلافت از آن تو نیست، پس مقامی که از آنِ تو نیست، چطور می‌خواهی به من واگذار کنی. «فلا یجوز لک أن تجعل لِی ما لیس لک» آنچه تعلق به تو ندارد، چطور می‌خواهی به من تفویض کنی. «فقال له المأمون: یابن رسول الله لابد لک من قبول هذا الامر» مأمون وقتی دید که در برابر منطق و استدلال امام پاسخی ندارد، گفت من با تو نمی‌خواهم بحث کنم، باید قبول کنی. یعنی من یک تصمیم سیاسی اتخاذ کرده‌ام، مهم نیست که حق با توست یا با من است. من در پی مشروعیت و حقانیت کار خودم نیستم، بلکه به‌دنبال اهداف سیاسی خودم هستم، باید قبول کنی.حضرت فرمود: «لست افعل ذلک ابدا» به هیچ عنوان این کار را نخواهم کرد. مأمون گفت اگر خلافت را به هیچ عنوان قبول نمی‌کنی، پس ولایتعهدی

---

۱. *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۱۳۸.

من را باید قبول کنی، من خلیفه می‌مانم ولی تو ولیعهد باشی. لااقل قبول کنی که بعد از من خلافت از آنِ تو باشد. «فقال له فان لم تقبل الخلافة فکن ولیعهدی لتکون لک الخلافة بعدی» لااقل بعد از من، تو خلیفه باشی. «فقال الرضا: والله لقد حدثنی ابی» فرمود به خدا قسم پدرم برای من حدیث کرد از پدرانش، از امیرالمؤمنین، از رسول خدا که «انی اخرج من الدنیا قبلک مقتولاً بالسّم» پیغمبر فرموده من قبل از تو از دنیا می‌روم و شهید می‌شوم و با سم هم به شهادت می‌رسم. بنابراین من چطور می‌توانم ولیعهد تو باشم؟ من که می‌دانم در زمان حیات تو به شهادت می‌رسم، چطور می‌توانم ولیعهد باشم. حتی حضرت این نقل حدیث را با قسم به خداوند آغاز کرد. بعد فرمود «و ادفن فی أرض غربة إلی جنب هارون» اگر می‌خواهی مکان قبر خود را هم بگویم، قبر من هم کنار قبر پدرت هارون خواهد بود. بنابراین دست بردار و مسئله ولیعهدی را کنار بگذار. مأمون خیلی اصرار کرد و گفت باید این سِمَت را قبول کنی و هیچ راهی برای تو نیست. حضرت فرمود می‌دانم چرا اصرار داری تا من این سمت را قبول کنم! تو می‌خواهی به مردم بگویی که اگر این خاندان تا به حال زاهد دنیا بودند و راغب به ریاست نبودند، به این دلیل بوده که نتوانستند آن را به‌دست آورند و حالا که زمینه آماده شده، قبول کردند.

حضرت فرمود اگر امان دهی واقعیت را می‌گویم و بعد حضرت گفت: «قال ترید بذلک ان یقول الناس ان علی بن موسی لم یزهد فی الدنیا بل زهدت الدنیا فیه»[1]، تو می‌خواهی با این برنامه‌ات به مردم بگویی که این علی بن موسی الرضا نیست که دنیا را رها کرده، بلکه این دنیاست که او را رها کرده است. حالا که زمینه آماده شد، شما دیدید که چگونه ولیعهدی را قبول کرد. مأمون در پاسخ گفت هیچ راهی جز این برای تو

---

۱. *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۲۴۱.

وجود ندارد. خلافت را که قبول نکردی، اگر بخواهی ولایتعهدی را هم قبول نکنی، بدان که کشته خواهی شد. با همین صراحت و با همین لحن بسیار بد با امام سخن گفت. حضرت فرمود حالا که کار به اینجا رسیده، من با این شرط قبول می‌کنم که در هیچ کاری مداخله نکنم. عزل و نصبی را انجام ندهم. هیچ منصبی را نپذیرم و هیچ اقدامی نکنم. فقط اگر طرف مشورت قرار گرفتم، نظر مشورتی خودم را بگویم. امام گرچه ناچار شد به ظاهر ولایتعهدی را بپذیرد، اما در همان مجلسی که ولایتعهدی را قبول کرد، این موارد را اعلام نمود. در واقع هم به صراحت گفت که من قبل از مأمون بدرود حیات می‌گویم و هم تصریح کرد که در هیچ امری مداخله نمی‌کنم. بنابراین عملاً، مأمون در این شیوه هم دچار شکست شد.

شکست مأمون در نقشه‌های بعدی

در توطئه‌ای دیگر، مأمون جلسه بحث و مناظره دانشمندان بزرگ با امام را برپا کرد و علما را دعوت کرد تا با علی بن موسی الرضا (ع) وارد بحث شوند، تا شاید در یکی از این جلسات بحث، امام با شکست مواجه شود و مأمون بتواند جایگاه حضرت را در قلوب دانشمندان و مردم تخریب کند. اما هر جلسه‌ای که تشکیل گردید و امام وارد بحث شد، مقام علمی آن حضرت برای همگان بیشتر روشن شد و مأمون احساس حقارت و کوچکی بیشتری کرد. مخصوصاً برخی از این جلسات که آن‌قدر مهم و پر سروصدا بود که امواج آن به عراق و حجاز هم رسید. واقعاً مأمون مستأصل شده بود و نمی‌دانست باید چه کند. هر نقشه‌ای که می‌کشید، نقش بر آب می‌شد و نتیجهٔ معکوس می‌گرفت.[۱]

---

۱. *همان*، ج ۱، ص ۱۱۵.

یکبار نزدیکان مأمون به او گفتند که این چه کاری است که تو کردی؟ مورد تمسخر مردم قرار گرفتی، اعلام کردی که علی بن موسی الرضا ولیعهد است، اما او هیچ اقدامی نمی‌کند. لااقل یکبار او را به انجام کارهایی که جزو منصب خلافت است، مجبور کن. مأمون گفت چه کاری؟ آنها گفتند لااقل او را وادار کن که نماز عید فطر امسال را او اقامه کند. گفت پیشنهاد بدی نیست و لذا به حضرت اصرار کرد که به جای او نماز عید را اقامه کند. حضرت قبول نکرد. وقتی مأمون اصرار را از حد گذراند، حضرت فرمود: بسیار خوب، اگر بناست نماز عید را اقامه کنم، مثل جدم رسول خدا عمل خواهم کرد. وقتی حضرت در صبح روز عید با پای برهنه به سمت مصلی حرکت کرد، آنچنان ولوله‌ای در شهر بپا شد که به مأمون گفتند اگر امروز نماز توسط علی بن موسی الرضا (ع) اقامه شود، بعد از نماز کار خلافت تو تمام است و لذا از بین راه حضرت را برگرداند که موجب رسوایی جدیدی برای مأمون شد.[1]

می‌خواهم بر این نکته تأکید کنم که مأمون در نقشه‌هایی که برای علی بن موسی الرضا (ع) طراحی کرده بود، در تمام آنها دچار شکست شد و امام توانست از آنها بهترین استفاده و بهره‌برداری را برای هدایت مردم بنماید و راه و طریق را به مردم نشان دهد. بهترین دلیل شکست او هم این است که مأمون در نهایت، راهی جز شهادت علی بن موسی الرضا نمی‌بیند. اگر مأمون به هدفش رسیده بود که دیگر نیازی نداشت تا امام هشتم را به شهادت برساند. بنابراین علی بن موسی الرضا (ع) در یک موقعیت و مقطع تاریخی خاص و شرایط ویژه‌ای قرار گرفته بود و حضرت توانست در برابر انواع نقشه‌ها و توطئه‌های مأمون مسیر و راهی را برگزیند که هم مأمون نتواند به اهداف سوء خودش برسد و هم او

---

۱. *کافی*، ج ۱، ص ۴۹۰؛ *عیون اخبار الرضا*، ج ۲، ص ۱۴۹.

بتواند حداکثر استفاده را برای هدایت مردم ببرد و البته در نهایت هم حضرت راه شهادت را برگزید و انتخاب کرد و به لقای حق شتافت.

هدف امریکا سلطه بر منطقه

مقطع تاریخی امروز ما، مقطع تاریخی بسیار حساسی است. امریکایی‌ها برای این منطقه و برای کل جهان طرح و نقشه شومی دارند. مبنای سیاست گروهی که امروز در امریکا بر سر قدرت هستند، توسعه تکنولوژی نظامی امریکا است و برنامه این است که امریکا به‌عنوان تنها ابرقدرت باقی بماند. چون بعد از فروپاشی شوروی، آنها مدعی هستند تنها ابرقدرت جهان هستند. ابرقدرت باقی ماندن هم به این است که در فنّاوری، به‌ویژه فنّاوری نظامی بر دیگران تفوق داشته باشند و برای این کار نیاز به پول و امکانات و ایجاد فضای لازم دارند. تا فضای لازم به‌وجود نیاید، انگیزه لازم برای توسعه فنّاوری نظامی ایجاد نمی‌شود. در فضای جنگ است که این انگیزه به‌وجود می‌آید. هدف اصلی و اساسی آنها این است که هم اقتصاد و هم تکنولوژی امریکا را از طریق جنگ به پیش ببرند و تفوقشان به جهان را نیز از طریق توسعه نظامی عملی سازند. برای دستیابی به این هدف طرح‌های مفصلی دارند، این طرح‌ها ربط زیادی به ماجرای ۱۱ سپتامبر و فروریختن ساختمان‌های دوقلوی تجارت جهانی ندارد. این طرح‌ها را از سال‌ها قبل داشته‌اند، منتهی در مقطع فعلی، شرایط مناسب‌تری برای اجرای آنها پیدا کرده‌اند که بتوانند سریع‌تر به این منطقه بیایند و برنامه‌های خود را اجرا و پیاده کنند. بنابراین آنها برای اهداف بلندمدتی به این منطقه آمده‌اند. البته بهانه اولیه‌شان مسئله بن‌لادن بود. اعلام هم کردند که ما می‌آییم، زنده یا مرده بن‌لادن را ببریم. آقای بوش اعلام کرد یا بن‌لادن را زنده دستگیر می‌کنیم و یا به مرده او دست می‌یابم. تاکنون هیچ‌کدام از آنها عملی نشده است،

نه بن‌لادنِ زنده و نه بن‌لادنِ مرده. گفتند با لشکرکشی به افغانستان، سازمان القاعده را برای همیشه نابود می‌کنیم و از بین می‌بریم، این هم عملی نشد و سازمان القاعده سرِ جای خودش هست و از گذشته هم فعال‌تر است. ادعاهایی که داشتند، هیچ‌کدام عملی نشد و صرفاً یک شعار بود. گفتند ما در افغانستان نمی‌خواهیم بمانیم و فقط می‌خواهیم افغانستان را از حکومت طالبان برهانیم و افغانستان را آباد کنیم و بعد از آنجا خارج شویم. آمدند به افغانستان، نه تنها آنجا را آباد نکردند، بلکه مردم در گرسنگی و فقر و بدبختی بیشتری به سر می‌برند. متأسفانه امسال در افغانستان شاهد چندین برابر سال گذشته کشت خشخاش هستیم؛ و لذا سال آینده گرفتاری‌های بیشتری در برابر این حجم بزرگ مواد مخدر خواهیم داشت. خلاصه آنکه برای مردم افغانستان هیچ کاری نکردند و نخواهند کرد.

گفتند به کشورهای منطقه می‌آییم و به زودی برمی‌گردیم، هیچ‌کدام از مناطق اشغال شده را رها نکردند. هر پایگاهی را که در این منطقه گرفتند، همان‌جا ماندگار شدند. جمهوری اسلامی ایران از ابتدا اعلام کرد که هدف امریکا نجات مردم افغانستان نیست، بلکه می‌خواهد در این منطقه مستقر شود و دیدند که جمهوری اسلامی ایران راست می‌گفت.
امریکا می‌گوید چون صدام سلاح شیمیایی و میکروبی و اتمی دارد، باید به آنجا حمله کنیم تا آنها را از بین ببریم. اول اینکه اگر صدام این سلاح‌ها را دارد، خودِ شماها به او دادید. صدام هرچه دارد از شرکت‌های امریکایی و اروپایی دارد و الا صدام که به سلاح شیمیایی نمی‌رسید و این همه جوان‌های ما را در جنگ با سلاح‌های اهدایی خودِ شما شهید نمی‌کرد. دوم اینکه شما دروغ می‌گویید و نگران سلاح کشتارجمعی در این منطقه نیستید. اگر نگران بودید، انبار سلاح هسته‌ای و شیمیایی و میکروبی در اسرائیل است، چرا آنها را برای نابودی این سلاح‌های

خطرناک تحت فشار نمی‌گذارید. سوم اینکه هیچ دلیلی ارائه نکردید که ثابت کند صدام سلاح کشتار جمعی دارد. بازرسان سازمان ملل تا کاخ صدام را هم بازرسی کردند و چیزی به‌دست نیاوردند. پس اینها همه حرف و شعار است. با این بهانه‌ها می‌خواهند در این منطقه مستقر شوند.

البته تاکنون کشورهای دنیا تا حدی مقاومت کرده‌اند و گفتند باید مسئله عراق از طریق شورای امنیت و قطعنامه‌های سازمان ملل دنبال شود. در قطعنامه هم گفته شد که بازرسین به عراق بروند. بازرسین رفتند و چیزی کشف نکردند، اما گوش امریکا به این حرف‌ها بدهکار نیست و دنبال اهداف دیگری است. هدف تسلط بر کل منطقه است. قبلاً بسیاری از کشورهای منطقه نسبت به امریکا حسن‌نیت داشتند و وقتی به آنها می‌گفتیم امریکا دشمن منطقه و مسلمان‌هاست، باورشان نمی‌شد و می‌گفتند شما با امریکا دشمنی دارید و امریکا آن‌طور که شما می‌گویید نیست، ولی امروز به صحت نظرات جمهوری اسلامی ایران پی برده‌اند.

شکست‌های جدید امریکا

البته علی‌رغم همه خسارت‌های منطقه از تجاوز امریکا، چند نتیجه خوب هم به‌دست آمده است. اول، مردم منطقه بیشتر از هر زمان دیگر از امریکا تنفر دارند و این مخصوص ایران نیست. همین مؤسسه گالوپ که چند ماه پیش در منطقه از پاکستان و عربستان و اردن گرفته تا مصر و حتی ایران نظرسنجی کرد. نتیجه این بود که بیش از ۸۰ درصد مردم منطقه ضد امریکا هستند. این نظرسنجی خود امریکایی‌هاست. مثلاً در پاکستان بیش از ۹۰ درصد مردم از امریکا متنفرند که عمدتاً به دلیل تهاجم آنها به افغانستان و مداخلات در پاکستان است. در عربستان بیش از ۸۰ درصد مردم ضد امریکا هستند. مجموعه نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که ملت‌های منطقه از امریکا تنفر بیشتری پیدا کرده‌اند و این مسئله یک نکته مثبت و

مهمی است. چون امریکایی‌ها نمی‌توانند صرفاً با زور در منطقه مستقر شوند، بلکه باید افکار و اذهان مردم را هم نسبت به خودشان متمایل کنند و این نظرسنجی دلیلی بر شکست بزرگ امریکاست.

دوم، در شرایط امروز، دولت‌های منطقه به امریکا اطمینانی ندارند. قبلاً کشورهایی نظیر عربستان، اردن، ترکیه، پاکستان و دیگر کشورهای منطقه دوست و متکی به امریکا بودند و اطمینان داشتند که اگر امریکا در منطقه مستقر شود برای آنها خطری نخواهد بود، در صورتی که امروز هیچ دولتی به امریکا اعتماد ندارد. این نکته بسیار مهمی است که دولت‌های منطقه به امریکا اعتمادی ندارند و گاهی این بی‌اعتمادی را به صراحت بیان می‌کنند.

سوم، یکی از دلایل تنفر کشورهای منطقه از امریکا به دلیل حمایت‌های گسترده از اسرائیل است که این هم باز یک مسئله جدیدی است و هیچ‌وقت تا به این حد نمود نداشته است. امریکایی‌ها هم سیاستمداران پخته‌ای نیستند، شما می‌بینید علی‌رغم اینکه شارون آن همه کشتار می‌کند و این‌طور در الخلیل و غزه و خان‌یونس، مردم را قتل‌عام می‌کند، بوش می‌گوید که شارون مرد صلح است. یعنی این‌قدر بی‌تجربگی و حرف‌های سخیف و تحریک‌کننده که واقعاً همه مسلمان‌ها را به شدت عصبانی کرده است. این نکته هم حائز اهمیت است که امروز تنفری که در منطقه به دلیل حمایت‌های بی‌دریغ امریکا از اسرائیل به‌وجود آمده، بی‌سابقه است. اینها برای ما نکات مثبتی است.

ضرورت حفظ هوشیاری

اما علی‌رغم نتایج مثبت بالا، امریکا یک غول و ابرقدرت گستاخی است که تصمیم گرفته بر این منطقه، بیش از گذشته تسلط یابد و فعلاً هم جهت خود را به سمت کشور عراق چرخانده است. می‌دانیم که صدام و

حزب بعث چقدر جنایتکارند. فعلاً بحث ما، صدام و حزب بعث نیست، بحث این است که امریکا می‌خواهد کشور مهم عراق را به پایگاهی برای خود در منطقه تبدیل کند و برنامه‌ای که برای این منطقه دارد، قدم به قدم اجرا کند و به پیش ببرد. خوشبختانه اخیراً امریکایی‌ها خودشان این مسئله را اعلام کرده و گفته‌اند ما برای آیندهٔ خاورمیانه برنامه داریم. البته تحت این عنوان که می‌خواهیم دموکراسی را در این منطقه گسترش دهیم و با کشورهای غیردموکراتیک مقابله کنیم.

بنابراین شرایط منطقه، شرایط بسیار حساس و خطرناکی است و مردم باید بیش از هر زمان دیگر هوشیار و بیدار باشند. اگر ما در داخل متحد باشیم و هوشیاری و بیداری‌مان را حفظ کنیم، خطری ما را تهدید نمی‌کند و امریکا نمی‌تواند با چنگ و دندان نشان دادن بر ما سلطه پیدا کند. برای امریکا نسبت به ایران فقط یک راه وجود دارد و تنها راه در ایران ایجاد تفرقه است. یعنی از راه موذی‌گری، تبلیغات، اغفال مردم، ایجاد تفرقه و ایجاد اختلاف میان مردم، زمینه را برای برهم‌زدن و تضعیف این نظام آماده کند. در این شرایط، بزرگ‌ترین وظیفه ما در داخل، اتحاد، وحدت و هوشیاری است. برای بیان اختلافات در آینده وقت داریم. اگر اختلاف نظر و سلیقه‌ای داریم، زمانی که منطقه کاملاً امن و امان شد، آن وقت می‌نشینیم با یکدیگر بحث و جدل می‌کنیم. این طرف روزنامه چاپ کند، آن طرف هم روزنامه چاپ کند. این علیه آن مقاله بنویسد، آن هم علیه این. ولی الان زمان این بگومگوها نیست. واقعاً شرایط منطقه و شرایط کشور شرایط حساسی است و در این شرایط ما باید گوش به فرمان یک فرمانده باشیم. بحث ما بحث بحران در کل منطقه است و نه بحران در ایران. در شرایط بحران منطقه باید فرماندهی واحد را بپذیریم. البته ما طبق قانون اساسی همیشه یک فرمان واحد داریم، ولی این شرایط، شرایطی است که عقل هم به ما حکم می‌کند که

در کشور تحت فرمان یک فرمانده واحد باشیم. رهبری طبق قانون اساسی، طبق وظیفه و شرایط منطقه، فرماندهی واحد را برعهده دارد و همه باید با هوشیاری مسیر ایستادگی و مقاومت را ادامه دهیم.

البته اگر به عراق حمله شود، همه کشورهای منطقه مشکلاتی خواهند داشت، ما هم مشکل خواهیم داشت. چون ما با عراق ۱۳۰۰ کیلومتر مرز مشترک داریم. با این مرز طولانی بی‌مشکل نخواهیم بود. ورود آوارگان، ناامنی مرزها، ورود قاچاق و سلاح و مهمات و سایر مشکلات خواهیم داشت. توطئه‌هایی که امریکا برای نفت و مسائل دیگر دارد نیز به‌طور طبیعی کشور ما را تحت تأثیر قرار خواهد داد. اما در عین حال منطقه ما هم منطقه‌ای نیست که فرش قرمز برای امریکا پهن کرده باشد. مردم و دولت‌های منطقه نسبت به امریکا تنفر دارند و به حرکت‌های آن با شک و تردید نگاه می‌کنند. این شرایط تا حدی برای ما شرایط مناسبی است که ان‌شاءالله در این مقطع حساس با وحدت و اتحاد و هوشیاری بتوانیم از این خطر عبور کنیم.

فصل دوم
رهبری و مراحل
نهضت اسلامی در ایران

ویژگی‌ها و مراحل نهضت اسلامی

ویژگی‌های جامعه توحیدی

ابراهیم زمان

ویژگی‌ها و مراحل نهضت اسلامی

بحثم را از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ ملت ایران آغاز می‌کنم و سپس اشاره کوتاهی به شکل‌گیری نهضت اسلامی به رهبری امام بزرگوار و اشاره‌ای هم به شرایط سیاسی امروز کشورمان در حدّ فرصت جلسه، خواهم نمود.

می‌دانید که رژیم گذشته و پهلوی دوم، زمانی که حکومت را در دست گرفت، جوانی خام و بی‌تجربه بود و زمانی که خواست کم و بیش به اوضاع سیاسی کشور آشنا شود، با دوران قیام مردم برای ملی شدن صنعت نفت و شرایط خاص آن زمان مواجه شد که در نهایت به فرار وی از کشور منجر شد. بعد از کودتای ۲۸ مرداد هم تا رفت به خود بیاید، با حرکت و قیام فداییان اسلام و شهید نواب صفوی مواجه شد و سپس زمانی که به فکر آن افتاد تا برنامه قدرت‌های بزرگ به‌ویژه امریکا را در این کشور پیاده کند، با یک قدرت دینی ـ سیاسی بزرگی تحت عنوان مرجعیت و حوزه علمیه قم به رهبری آیة‌الله العظمی بروجردی (ره) مواجه گردید.

آغاز نهضت اسلامی

با رحلت مرجع عالیقدر شیعیان آیة‌الله العظمی بروجردی در فروردین سال ۱۳۴۰، رژیم فکر کرد شرایط برای اجرای توطئه‌های آنان مهیا شده

است و می‌تواند به‌راحتی طرح‌های خود را اجرا کند. چون دیگر مرجع واحد و قدرتمندی در داخل کشور وجود نداشت و مرجعیت بین چند نفر تقسیم شده بود و مراجع تنها در داخل حوزه علمیه قم نبودند، بلکه برخی از آنان در نجف و حتی برخی در مشهد و تهران سکونت داشتند. بنابراین شرایط را برای اجرای توطئه‌های استعمارگران در کشور عزیز اسلامی ایران مناسب دیدند. این همان مسئله‌ای است که شاه در یکی از نوشته‌های خود اشاره کرد که مقام غیرمسئول و قدرتمندی که در برابر ما بود، از میان رفت و امروز شرایط برای برنامه‌های ما آماده شده است. مقصودش از آن مقام غیر مسئول، آیةالله بروجردی مرجع شیعیان جهان بود. امام در این زمینه در یکی از سخنرانی‌های خود می‌فرماید: «از زمان مرحوم آقای بروجردی این نقشه را داشته‌اند، منتهی با بودن ایشان می‌دیدند که مفسده دارد اگر بخواهند کارهایی را انجام بدهند. بعد از اینکه ایشان تشریف بردند به جوار رحمت حق تعالی، از همان اول، اینها شروع کردند».[1]

حدود یک سال و نیم بعد از رحلت مرحوم آیةالله العظمی بروجردی، با مسئله لایحه «انجمن‌های ایالتی و ولایتی» مواجه شدیم که در آن لایحه، دولت رسماً مبارزه با احکام اسلام و مبارزه با اخلاق و فضایل و عفت عمومی را آغاز کرده بود؛ که در آن هم بحث حذف قرآن برای قسم بود که به جای قرآن، کتاب آسمانی آمده بود و این سرآغاز توطئه‌ای بود که من در این فرصت نمی‌خواهم وارد آن شوم و هم بحث حضور زنان در جامعه بود ـ البته نه به مفهوم مثبت آن که بانوان به حقوق اجتماعی و سیاسی خود برسند، بلکه به مفهوم منفی آن و برای ایجاد شرایط اختلاط زن و مرد در جامعه آن روز کشور ـ و هم بحث

---

۱. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۲۰۷.

حذف اسلام در شرایط انتخاب‌کنندگان و انتخاب‌شوندگان بود.

بنابراین، نهضت اسلامی از نیمه دوم سال ۱۳۴۱ شروع شد. گرچه حرکت اولیه نهضت با یک فراز و فرودی، در اواخر پاییز (آذرماه) آن سال به ظاهر به نفع نهضت اسلامی پایان یافت، اما این ظاهر داستان بود. در باطن، توطئه بزرگ‌تری به‌طور دقیق‌تر علیه احکام اسلام و حوزه و استقلال کشور طراحی شده بود که در زمستان همان سال آغاز گردید. داستان به اصطلاح انقلاب سفید یا انقلاب شاه و مردم و رفراندوم شش ماده‌ای از دی‌ماه ۱۳۴۱ شروع شد و رفراندوم در ششم بهمن همان سال برگزار گردید. نهضت در واقع از دی‌ماه ۱۳۴۱ اوج گرفت. در بهمن ماه شرایط سخت‌تر شد و در دوم فروردین ۱۳۴۲ با کشتار طلاب و علما در مدرسه فیضیه قم، به نقطه اوج خود رسید.

در اسفند ۱۳۴۱ امام طی اعلامیه‌ای بیان کرده بودند که ما امسال عید نداریم. بعد از حادثه فیضیه، شرایط رعب و وحشتی را در قم به‌وجود آورده بودند که امام با اعلامیه و سخنرانی خود آن جوّ را شکستند و ندای مظلومیت روحانیت را به گوش ملت رساندند. امام در یکی از نامه‌های خود خطاب به علمای تهران فرمودند: «اصول اسلام در معرض خطر است، قرآن و مذهب در مخاطره است. با این احتمال، تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب، ولو بلغ ما بلغ».[1] وقتی به ماه محرم نزدیک می‌شدیم، امام اعلامیه مفصل و معروف خود را صادر کردند و علما، مبلّغین و طلاب و هیئت‌های عزاداری را به بیان حقایق مکلف کردند. حضور در صحنه را واجب دانستند و فرمودند: «سکوت در این ایام تأیید دستگاه جبار و کمک به دشمنان اسلام است».[2] بنابراین فضا و شرایط جدیدی در ماه محرم در حرکت نهضت اسلامی به‌وجود آمد.

---

۱. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۱۷۸.
۲. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۲۳۰.

نقطهٔ عطف نهضت اسلامی

در ماه محرم آن سال در قم، تهران و سایر شهرهای کشور، حال و هوای دیگری حاکم بود. دسته‌های عزاداری در قم با نوحه‌های جدید و شعارهای محرک فضای جدیدی را به‌وجود آورده بودند. شعار «قم شده کربلا، فیضیه نینوا، شد موسم یاری مولانا الخمینی» یکی از نوحه‌ها و شعارهای معروف آن سال دسته‌های عزادار بود. در واقع گرچه نهضت اسلامی از سال ۱۳۴۱ آغاز شده بود، اما اوج آن در محرم سال ۱۳۴۲ بود. در دههٔ اول محرم در منزل امام، هر روز سخنرانی و اجتماع بود، تا اینکه در روز تاسوعا اعلام شد که امام در روز عاشورا در مدرسه فیضیه به ایراد سخنرانی خواهند پرداخت. این خبر برای همه دوستداران امام و انقلاب شوق و شعف زیادی برای شنیدن آن سخنرانی، توأم با اضطراب و نگرانی فراوانی به همراه داشت. چون همین فیضیه شاهد حمله کماندوها و کشتار طلاب در فروردین آن سال بود، به خصوص که در روز تاسوعا کماندوهای زیادی از تهران به قم آمده بودند. تعداد زیادی اتوبوس که کماندوها را از تهران به قم آورده بودند در خیابان باجک قم نزدیک شهربانی مشاهده می‌شدند و مشخص بود که شرایط، عادی نیست. دوستداران امام در قم و عده‌ای هم از فداییان امام از تهران به قم آمده و در روز عاشورا همه در مدرسهٔ فیضیه اجتماع کرده بودند و آماده دفاع بودند. دوستداران امام برای مقابله در برابر کماندوهای رژیم کاملاً خود را آماده کرده بودند تا هم نظم مجلس را حفظ کنند و هم از جان امام حفاظت کنند.

امام عصر روز عاشورا بعد از ورود به صحن عتیق قم و از درب قبله، وارد مدرسه فیضیه شدند. امام با آن سخنرانی برگ زرّینی را به تاریخ نهضت اسلامی افزودند. تا آن روز، بحث مبارزه با شخص شاه

مطرح نبود. بحث مبارزه با لوایح ضد اسلامی، مقابله با دولت، با نخست‌وزیر یا با برخی وزرا مثل وزیر کشاورزی مطرح بود. اما امام در خطابهٔ آن روز برگ جدیدی را در مبارزه مطرح کردند. وی خطاب به شاه فرمودند: «آقای شاه! جناب شاه! من به تو نصیحت می‌کنم، دست بردار از این کارها» بعد فرمود «تو را اغفال می‌کنند، من میل ندارم که اگر یک روز بخواهند که تو بروی، همه شکر کنند». بعد اضافه کردند «من داستانی را برای شما نقل می‌کنم که در جنگ جهانی دوم که شوروی، انگلستان و امریکا به کشور ما حمله کرده بودند و کشور اشغال شده بود، ولی خدا می‌داند که مردم شاد بودند برای اینکه پهلوی رفت. من نمی‌خواهم تو این‌طور باشی!».

در بخش دیگری امام فرمود: «آقای شاه نفهمیده می‌رود بالای آنجا و می‌گوید: تساوی حقوق زن و مرد». بعد امام خطاب به شاه فرمود «بدبخت! نکن این‌طور». در بخش دیگری از این سخنرانی امام نسبت به شاه فرمودند: «بیچاره! نمی‌دانی آن روزی که یک صدایی درآمد، همه از اطرافت می‌روند». امام در همین سخنرانی فرمود ساواک از وعاظ و منبری‌ها تعهد گرفته که راجع به سه موضوع سخنی نگویند و به آنها گفته است «یکی شاه را کار نداشته باشید؛ یکی هم اسرائیل را کار نداشته باشید؛ یکی هم نگویید دین در خطر است». بعد امام فرمود: ربط بین شاه و اسرائیل چیست که سازمان امنیت می‌گوید از اسرائیل و از شاه حرف نزنید؟ مگر شاه اسرائیلی است؟[1]

در واقع در این سخنرانی امام، ابّهت شاه را شکست و برنامه مبارزه با شخص شاه را با شجاعت و قاطعیت آغاز نمود. البته معلوم بود که رژیم وضع جدید را تحمل نخواهد کرد. رژیم علی‌رغم همه توطئه‌هایی

---

۱. *صحیفه امام*، ج ۱، ص ۲۴۳ تا ۲۴۸.

که علیه امام و انقلاب طراحی و اجرا کرد، نتوانست آثار این سخنرانی و ضربه‌ای را که به شاه وارد شده بود، جبران کند. گرچه سخنرانی امام کوتاه بود و حدود ۲۰ دقیقه بیشتر طول نکشید، اما سخنرانی بسیار مهمی بود و از آن پس، موج جدیدی در قم و تهران و سراسر کشور به‌وجود آمد.

قیام ۱۵ خرداد

روز یازدهم محرم همانند روزهای قبلی، در منزل امام مراسم عزاداری بپا بود و سخنرانان مطالب لازم را مطرح کردند و مراسم بدون حادثه‌ای پایان یافت. در شب پانزده خرداد، برای دستگیری امام تعدادی از مأمورین از تهران به قم رفتند و امام را قبل از اذان صبح در منزلش دستگیر و به تهران منتقل کردند. وقتی مأمورین از دیوار منزل بالا می‌روند و وارد حیاط منزل می‌شوند، امام از اتاق خود خارج می‌شود و می‌گوید خمینی من هستم. ما قبل از طلوع آفتاب از ماجرا باخبر شدیم و با تعدادی از طلبه‌ها به سمت منزل امام حرکت کردیم. نزدیک منزل امام، دیدیم فرزند امام، حاج آقا مصطفی (ره) با تعداد زیادی از مردم به سمت صحن حضرت معصومه (س) در حال حرکت هستند. جمعیت انبوهی از مردم وارد صحن شدند و به‌تدریج مراجع و علما و بزرگان در ایوان شرقی صحن اجتماع کردند.

در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنم که ۱۵ خرداد شروع قیام عمومی مردم در نهضت اسلامی است. بنابراین سرآغاز نهضت اسلامی سال ۱۳۴۱ بود، ولی آغاز قیام عمومی مردم ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود. جالب توجه است که در این قیام، خانم‌ها در کنار آقایان به صحنه آمدند؛ و این نکته بسیار مهمی در نهضت اسلامی است. در روز ۱۵ خرداد حدود ساعت ۸ صبح زن‌های پایین شهر قم در حالی که چادرها را به گردن

گره زده بودند و در یک دست عکس امام و در دست دیگر، شمشیر به‌دست داشتند، وارد صحن حضرت معصومه شدند. ورود زنان با آن منظره تکان‌دهنده، جمعیت را به حرکت درآورد و غیرت همه را به جوش آورد و ولوله‌ای ایجاد کرد که در واقع همه بی‌تاب برای یک عکس‌العمل تند و سریع بودند. چند نفر سخنران، سخنرانی‌های کوتاهی ایراد کردند، از جمله آقای ورامینی که ماجرای دستگیری امام را شرح دادند. مرحوم آیةالله حاج آقا مصطفی روی پلهٔ سوم منبر نشسته بود و عده‌ای از مراجع هم در ایوان شرقی صحن جدید نشسته بودند. مردم اجازه می‌خواستند که به خیابان‌ها بریزند. وقتی اصرار مردم زیاد شد، مرحوم حاج آقا مصطفی با دست اشاره‌ای کردند، بدان معنا که مردم می‌توانند از صحن خارج شوند. به محض این اشاره، مردم مثل سیل خروشان به سمت خیابان تهران به حرکت درآمدند.

من هم با تعدادی از دوستان طلبه با جمعیت حرکت کردیم. وقتی به چهارراه راه‌آهن رسیدیم با کامیون‌های مسلح که ظاهراً از پادگان منظریه قم آمده بودند، مواجه شدیم. مردم با پرتاب سنگ به کامیون‌ها می‌خواستند مانع حرکت آنها شوند، ولی کامیون‌ها با چراغ روشن و با بوق ممتد با سرعت جمعیت را می‌شکافتند و به سمت رودخانه به پیش می‌رفتند. سپس در کنار رودخانه متوقف شدند و سربازان وارد رودخانه شدند؛ و از رودخانه به‌عنوان سنگر استفاده کردند و بلافاصله تیراندازی را شروع کردند. ابتدا تصور می‌شد تیراندازی هوایی است و یا از گلوله‌های غیرجنگی استفاده می‌کنند، اما با نقش بر زمین شدن تعدادی از مردم، روشن شد که رژیم قصد کشتار مردم را دارد. در همان لحظاتِ اول تیراندازی، در کنار من یک جوان حدود ۲۰ ساله، که گلوله بر پیشانی او اصابت کرده بود، نقش بر زمین شد، که ما پیکر بی‌جان او را در کوچهٔ کنار خیابان گذاشتیم. دوست طلبه عزیز همراه من یعنی

حجةالاسلام هبت‌الله طالقانی هم آن روز به شهادت رسید. تعدادی از بانوان قم هم در آن روز مجروح و یا شهید شدند.

در تهران، قم و ورامین در آن روز تعداد زیادی از مردان و زنان به شهادت رسیدند. بنابراین ۱۵ خرداد سرآغاز قیام عمومی مردم بود؛ و در واقع شروع قیامی بود که در نهایت بعد از فراز و فرودهای فراوان به ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی منتهی شد.

ویژگی‌های مهم نهضت اسلامی

در اینجا لازم می‌دانم به چند نکته به اختصار اشاره کنم:

۱. در گذشته، در نهضت‌های اسلامی در ایران و از جمله نهضت مشروطه، عمدتاً حوزه علمیه نجف رهبری را برعهده داشت. اساساً حوزه اصلی شیعه در گذشته، حوزهٔ علمیه نجف بود. مرجعیت شیعیان نیز در نجف بود. نهضت اسلامی سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ نهضتی بود که برای اولین‌بار، حوزه علمیه قم رهبری آن را برعهده گرفت. حوزه قم، حوزهٔ جوانی بود، چه اینکه حوزه قم در سال ۱۳۴۰ هجری قمری به‌دست آیةالله العظمی شیخ عبدالکریم حائری (ره) تأسیس شده بود. اما در این نهضت، مرجعیت از قم بود و حوزه علمیه قم به رهبری امام (ره) بزرگ‌ترین نهضت اسلامی را در تاریخ کشورمان رهبری و هدایت کرد. این نکته بسیار مهمی است. اگر این نهضت هم از راه دور و توسط نجف رهبری می‌شد، بعید بود به نتیجهٔ مورد نظر برسد.

۲. مراجع و علما چه در دوران مشروطه و چه بعد از آن، معمولاً در زمینهٔ اعتراض به دولت از وسیلهٔ نامه و یا پیام خصوصی استفاده می‌کردند. اما اینکه مرجع تقلیدی، برای مردم سخنرانی کند و پیام‌هایش را به‌صورت اعلامیه چاپ و منتشر کند، کمتر سابقه داشت. اما امام با مردم به‌طور مستقیم و رو در رو سخن می‌گفت و حرف می‌زد و

هر آنچه به‌عنوان نامه و پیام برای مقامات دولتی می‌فرستاد نیز فوراً چاپ و منتشر می‌کرد و در معرض افکار عمومی می‌گذاشت. این برای اولین‌بار بود که نهضت اسلامی و حرکت اسلامی روحانیت از ابتدا با ارتباط مستقیم با مردم و با حضور عامه مردم شروع شد و ادامه یافت. البته رابطه روحانیت و دانشگاه هم از همین نهضت شکل گرفت. این نهضت بود که بین دانشگاه و روحانیت که فاصلهٔ زیادی بود، رابطه نزدیک و تنگاتنگی را به‌وجود آورد. اساساً این نهضت بود که حوزه و علما را از انزوا خارج کرد.

۳. در حوزه علمیه قم مباحث سیاسی و حقوقی کمتر مطرح بود. اینکه چرا قانون اجرا نمی‌شود؟ چرا مجلسین تعطیل هستند؟ مورد توجه نبود. اینکه مصوبات دولت در چارچوب قانون و یا حتی در چارچوب قانون اساسی هست یا نه؟ مورد بحث فضلای حوزه قرار نمی‌گرفت. در واقع، این امام بود که اصطلاحات حقوقی و سیاسی را وارد فضای فکری حوزه کرد. قبلاً در حوزه چنین فضایی نبود. کسی رادیو نداشت، کسی روزنامه نمی‌خواند. کمتر افرادی بودند که از ویژگی‌های مجلس شورای ملی، مجلس سنا و وظایف هیئت وزیران مطلع باشد. امام چون از جوانی در فضای سیاسی بود، به تهران رفت و آمد داشت و حتی گاهی از مجلس شورای ملی آن زمان بازدید می‌کرد و به‌عنوان ناظر و تماشاچی در جلسات مجلس شرکت می‌کرد، لذا با این اصطلاحات و با روند مصوبات مجلس و وظایف ارکان حکومت کاملاً آگاه بود. در همین راستا امام با شهید مدرس رفت و آمد داشت و به ایشان خیلی علاقه‌مند بود. در واقع امام درس‌های اولیه سیاست را از مرحوم مدرس آموخته بود و به مرحوم مدرس عشق می‌ورزید. همان‌طور که به استاد درس عرفان و فلسفه‌اش مرحوم آیةالله شاه‌آبادی و به استاد فقه و اصولش مرحوم آیةالله حاج شیخ عبدالکریم حائری ارادت می‌ورزید، به آیةالله

مدرس هم به‌عنوان استاد سیاست و مبارزه اجتماعی و جهاد و فداکاری نیز بسیار علاقه‌مند بود. بنابراین امام با راهبری و جامعیت خود فضای جدیدی را در حوزه علمیه قم و در سراسر کشور به‌ویژه برای متدینین و نسل جوان به‌وجود آورد.

قیام ۱۵ خرداد بسیار اهمیت داشت. اگر این قیام و حوادث بعدی و هجرت علما به تهران نبود، اگر تعطیلی بازار تهران و قم و شهرهای مهم ایران نبود، اگر این قیام و فداکاری مردم نبود، جان امام در خطر بود و قطعاً رژیم امام را محاکمه می‌کرد. حفظ نهضت و مرجعیت و ضمانت تداوم آن، در سایه قیام بزرگ ۱۵ خرداد سال ۱۳۴۲ بود.

مبانی سیاسی نهضت اسلامی

در اینجا لازم می‌دانم به نکته مهمی اشاره کنم. امام یک مبنای سیاسی داشت که اساس نهضت اسلامی بر همان استوار بود و اگر بگوییم امام با همین دکترین سیاسی، نهضت اسلامی را به پیش برد، سخن مبالغه‌آمیزی نگفته‌ایم و آن مبنا، اصل سیاسی «عدم جدایی دین از سیاست» و یا «آمیختگی دین و سیاست» بود. یعنی همان شعار شهید مدرس که «دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست».

در تمام سخنرانی‌های قبل از انقلاب، محور اساسی استدلال امام همین اصل بود. ایشان خطاب به علما، دانشگاهیان، متدینین، روحانیون و جوانان تأکید می‌کرد که دین اسلام از سیاست جدا نیست. اسلام دین سیاست و دین مدیریت است و برای همه معضلات اجتماعی راه‌حل دارد و این مبنای نهضت اسلامی و قیام و حرکت اسلامی مردم در دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ بود.

البته بعد از پیروزی انقلاب، اصل محوری مورد تأکید امام، «حفظ نظام اسلامی» بود که آن را از اوجب واجبات می‌دانست. مبنای فقه

حکومتی امام همین مسئله بود. بحث مصلحت و بحث زمان و مکان که مطرح می‌کردند، هدف اصلی آن، «حفظ نظام اسلامی» و تبیین و تحکیم مدیریت اسلام بود. هر حکمی که موجب اختلال نظام اسلامی شود و یا مدیریت اسلام را زیر سؤال ببرد، از دیدگاه امام بی‌ارزش تلقی می‌شود. و برعکس هر عملی که موجب حفظ نظام اسلامی و تقویت مدیریت اسلام باشد، لازم شمرده می‌شود. امام می‌خواست به جهان ثابت کند که اسلام دین مدیریت و حکومت است و فقه اسلام، فقه حکومتی و قادر به ادارهٔ جهان است.

نکته مهم دیگر اینکه امام در نهضت اسلامی به دلیل جایگاه علمی و فقهی که داشت به‌عنوان «مرجع تقلید» توانست این نهضت را از تمام پیچ و خم‌های سیاسی به‌خوبی عبور دهد. مرجعیت و ولایت امام و جایگاه امام از لحاظ علمی و مقام حوزوی بود که توانست مردم را بسیج کند و این نهضت را در برابر رژیم تا دندان مسلح و قدرت‌های جهانی که پشتیبان آن رژیم بودند، به پیش ببرد.

در کنار امام، مریدان و شاگردانش واقعاً ایثار و فداکاری کردند. امام بعد از آزادی، در فروردین ۱۳۴۳ و دستگیری مجدد در آبان همان سال و تبعید به ترکیه و سپس تبعید به نجف، به ظاهر و از لحاظ جغرافیایی با کشور و مردم فاصله داشت و در تبعید بود، اما رهبری امام و هدایت ایشان ادامه داشت و شاگردان امام در داخل کشور نقش و رسالت خود را به‌خوبی ایفا کردند. بی‌تردید این رهروان و شاگردان امام در جای‌جای میهن اسلامی نقش بزرگی را ایفا کردند. علما و مبلغین خطه شمال کشور نیز نقش ارزشمندی ایفا کردند. هم در نهضت اسلامی و پیروزی انقلاب و هم بعدها برای استقرار نظام اسلامی، به‌ویژه در دوران دفاع مقدس که خدماتشان فراموش ناشدنی است.

سرمایه‌های ملی

امروز بعد از گذشت چهل و سه سال از قیام ۱۵ خرداد و بعد از گذشت ۱۷ سال از رحلت امام بزرگوارمان، مردم راه و خط امام را فراموش نکرده‌اند. امام، امروز به ظاهر در میان ما نیست، اما در واقع در قلوب همهٔ ما جای دارد. نه فقط نام امام که «و رفعنا لک ذکرک»،[1] بلکه خط امام، راه امام، اندیشه امام، سیاست امام نیز در جامعه حاکم است. مقام معظم رهبری که امروز خلفِ صالح آن امام راستین است، همان خط و همان راه را ادامه می‌دهند. اگر امضای متن اعلامیه‌های ایشان را برداریم، تشخیص اینکه کلام امام است یا کلام رهبری، کار آسانی نیست. پس مسیر، همان مسیر و خط، همان خط است. خوشبختانه مردم ما در این مسیر استوار و ثابت قدم باقی مانده‌اند. همان که قرآن درباره این ملت فرمود: «أذلة علی المؤمنین أعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله و لایخافون لومة لآئم»[2] قرآن درباره مردم این سرزمین می‌گوید، مردمانی هستند که در برابر مؤمنان فروتن و متواضع و مهربان و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند. در راه خداوند جهاد و فداکاری می‌کنند و از ملامت و سرزنش هیچ ملامت‌کننده‌ای هراس ندارند.

امروز یک شرایط ویژه و خاصی را دشمن می‌خواهد برای ما به‌وجود آورد. در این شرایط ایستادگی و مقاومت و اتحاد مردم، کلید پیروزی ماست. اتصال ما به یادگاران امام، رمز ادامه راه امام است. نگذاریم شخصیت‌های عزیزی که چهل و چند سال سابقه انقلاب و پیروی از امام را دارند و از سال ۱۳۴۱ در کنار امام بودند و همواره عزیز امام و مورد اعتماد امام بودند، مورد اهانت قرار گیرند. نگذاریم دشمن

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انشراح.
۲. *قرآن مجید*، سوره مائده، آیه ۵۴.

این سرمایه‌ها را از ما بگیرد. در روزگار سخت چه کسی می‌خواهد کشور را نجات دهد ـ البته امیدواریم روز سختی برای کشور پیش نیاید ـ اما همه‌جای دنیا به شخصیت‌ها و بزرگانشان احترام می‌گذارند و از وجود آنها استفاده می‌کنند. مگر می‌شود سرمایه‌های ملی را کنار گذاشت؛ این توطئه دشمنان است که گاهی به‌دست دوستان نادان اجرا می‌شود. اگر فردا حادثه‌ای برای کشور رخ داد، چه کسی باید بسیج مردم و هدایت مردم را برعهده گیرد؟! افراد تازه به دوران رسیده‌ای که سابقه و تجربه‌ای هم ندارند تا بتوانند مورد اعتماد مردم باشند، نمی‌توانند کشور و نظام را در شرایط بحرانی حفظ و اداره کنند. ما نمی‌توانیم به اتکای افراد ناشناس برای عبور از پیچ و خم‌ها اطمینان داشته باشیم. بزرگان و «السابقون الأولون»[1] نباید از صحنه جامعه و دل‌های مردم غیبت کنند.

پرونده هسته‌ای

در پایان بر این نکته تأکید می‌کنم که دشمن، امروز به بهانه بحث هسته‌ای می‌خواهد مردم ما را تحت فشار قرار دهد. آن چیزی که این سحر دشمن را باطل می‌کند و باطل‌السحر خواهد بود، اتحاد و همبستگی و مقاومت و اطاعت از رهبری است. در اینجا چند نکته در زمینه بحث هسته‌ای به عرض شما می‌رسانم. درست است که دشمن ما به ظاهر قوی پنجه است و دشمنان ما دارای عِدّه و عُدّه هستند، اما تقابل با مسئله هسته‌ای ایران که یک مسئله ملی ماست، برای آنها کار آسانی نخواهد بود. من در این زمینه، ده نکته را فهرست‌وار عرض می‌کنم تا روشن شود که چرا دشمن در این مصاف مشکلات فراوانی دارد و چالش و

---

۱. *قرآن مجید*، سوره توبه، آیه ۱۰۰.

مقابله با ایران برای آنها کار آسانی نخواهد بود:

۱. **مشکل اول**، ادعاهایی که آنها دارند، با عمل آنها سازگار نیست و به اصطلاح رطب‌خورده‌ای هستند که نمی‌توانند منع رطب کنند. امریکایی‌ها و غربی‌ها خودشان بزرگ‌ترین متخلف نسبت به معاهدهٔ NPT هستند. چون این معاهده در مواد ۱، ۲ و ۶ می‌گوید کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای هستند باید آن را کاهش دهند و به‌تدریج منهدم کنند و از بین ببرند. اما آنها در طول این سی و چند سالی که از تصویب این معاهده گذشته است، نه تنها سلاح‌های هسته‌ای خود را از بین نبرده‌اند و حتی کاهش نداده‌اند. بلکه همواره آنها را زیادتر و پیشرفته‌تر کرده‌اند. از طرف دیگر، طبق بند ۴ این معاهده، به کشورهایی که عضو این معاهده هستند، باید در زمینه فنّاوری هسته‌ای صلح‌آمیز، از طرف کشورهای صنعتی کمک شود که هیچ‌وقت این اقدام از سوی آنان انجام نشده است. بلکه برعکس کشورهای قدرتمند، همواره در راه پیشرفت آنها مانع‌تراشی کرده‌اند.

۲. **چالش دوم**، تنها کشوری که از سلاح هسته‌ای علیه بشریت استفاده کرده است، امریکایی‌ها هستند. آنها در جنگ جهانی دوم در هیروشیما و ناکازاکی ژاپن ـ که هنوز آثار آن جنایت بر انسان‌ها و محیط زیست باقی است ـ مرتکب وحشیانه‌ترین جنایت علیه انسان‌های بیگناه شدند. بنابراین دولتی که در زمینه هسته‌ای جنایتکار جنگی است، نمی‌تواند سردمدار مبارزه با آن باشد.

۳. **چالش سوم**، کشورهای غربی از استانداردهای دوگانه استفاده می‌کنند. یعنی به ایران می‌گویند غنی‌سازی صلح‌آمیز را تعلیق کن، چون ممکن است در آینده یک روزی در پی تولید بمب باشی. اما همین کشورها حامی رژیم غاصب صهیونیستی هستند که دارای زرادخانه هسته‌ای و سایر سلاح‌های کشتار جمعی است.

از طرف دیگر می‌گویند نباید به کشوری که معاهده NPT را امضا

نکرده است، کمک شود، در حالی که امریکایی‌ها اخیراً با هند قرارداد مهم هسته‌ای امضا کردند تا کمک‌های گسترده‌ای به آنها بدهند، در حالی که هند این معاهده را امضا نکرده است.

۴. **چالش چهارم**، دروغگویی امریکایی‌ها در ماجرای عراق برای جهانیان ثابت شد. در واقع چوپان دروغگو هستند. چون مبنای حمله آنها به عراق این بود که عراق دارای سلاح‌های کشتار جمعی است. وزیر خارجه امریکا هم در جلسه شورای امنیت سازمان ملل استدلال کرد و به اصطلاح اسنادی را ارائه نمود که عراق دارای سلاح شیمیایی و میکروبی است و در پی سلاح هسته‌ای می‌باشد. بعد از اشغال عراق برای جهان ثابت شد که امریکا دروغ گفته است. بعدها خودشان هم اعتراف کردند و گفتند که ما اشتباه کرده‌ایم و اطلاعات ما نادرست بوده است. بنابراین امروز ادعای آنها نسبت به ایران در افکار عمومی خریداری ندارد.

۵. **چالش پنجم**، آنها قبلاً می‌گفتند ایران در پی سلاح هسته‌ای است، ولی وقتی دروازهٔ کشور به روی بازرسان آژانس باز شد و آژانس اعلام کردکه فعالیت ایران انحرافی نداشته است و سپس در قطعنامهٔ شورای حکام نیز این مسئله به صراحت ذکر شد، روشن شد که امریکایی‌ها دروغ گفته‌اند و ناچار شدند حرف خود را پس بگیرند. در قطعنامه آذر ۱۳۸۳ (نوامبر ۲۰۰۴) شورای حکام که به اتفاق آرا تصویب شد ـ یعنی خود امریکایی‌ها هم به آن رأی دادند ـ به صراحت آمده است که نشانه‌ای از انحراف در فعالیت‌های ایران دیده نشده است.

۶. **چالش ششم**، بومی بودن تجهیزات و امکانات هسته‌ای کشور است. اگر در غنی‌سازی نیازمند به خارج بودیم، مثلاً قطعات، طراحی، تکنیسین، متخصص و یا مواد را از بیرون تهیه می‌کردیم، می‌توانستند برای ما مشکلاتی بیافرینند، ولی خوشبختانه در این زمینه، همه‌چیز بومی است. اورانیوم را از معادن خودمان استخراج می‌کنیم، سنگ آهن را

خودمان به کیک زرد تبدیل می‌کنیم، کارگاه‌ها و ابزارهای لازم برای تبدیل کیک زرد به هگزافلوراید در اختیار کشور است و با سانتریفیوژهای ساخت خودمان این گاز را به اورانیوم غنی‌شده تبدیل می‌کنیم. مهندس، ایرانی؛ کارشناس، ایرانی؛ تکنسین، ایرانی؛ قطعات سانتریفیوژ ساخت ایران و همه تجهیزات و مواد لازم هم داخلی است. روشن است که یک فنّاوری بومی شده را که همه‌چیز آن داخلی است، نمی‌توان از آن کشور گرفت.

۷. **چالش هفتم**، تجربه‌های ناموفق قبلی آنها نسبت به سایر کشورهاست که هیچ‌یک از آنها عادلانه و درست نبود. هم تجربه لیبی و هم تجربه کره شمالی هیچ‌کدام موفقیتی نداشت. کره شمالی که از قرارداد NPT خارج شد. لیبی هم که تسلیم محض شد و همه‌چیز را از او گرفتند و این کشور را وادار به ذلت کردند. بنابراین تجربه‌های پیشین آنها غیرقابل قبول و غیرقابل تکرار است.

۸. **چالش هشتم**، نگرانی جهان سوم است. درست است که موضوع هسته‌ای فعلاً نسبت به ایران مطرح است، اما این مسئله به منافع همه کشورهای جهان سوم مرتبط است. اگر آنها امروز بتوانند جلوی ایران را بگیرند، فردا قطعاً جلوی دیگران را هم خواهند گرفت. بیش از ۱۰۰ کشور جهان پشتیبان ج.ا.ا. هستند، به دلیل اینکه می‌دانند این مشکلات در آینده برای آنها هم خواهد بود. قطعنامه اخیر وزرای خارجه کشورهای غیرمتعهد در مالزی، گواه این مسئله است.

۹. **چالش نهم**، اینکه جهان با فشار به ایران موافق نیست. فقط امریکایی‌ها و صهیونیست‌ها موافق فشار هستند. حتی اروپایی‌ها، چین، روسیه و دیگران موافق آن نیستند. به دلیل اینکه ایران تنها منطقه تنفسی جهان است. در این منطقه، فقط از طریق ایران فضای تنفسی برای چین و روسیه و اروپا وجود دارد. پنج ابرنفت جهان که تا چند سال دیگر جز

اینها، کشوری قادر به صدور نفت نیست، عبارت‌اند از: عربستان، ایران، عراق، کویت و امارات. عراق که تحت اشغال امریکاست. عربستان و کویت و امارات هم تحت سلطه امریکا هستند. تنها کشور آزاد این منطقه که دومین ذخایر نفت و گاز منطقه را در اختیار دارد، ایران است. بنابراین کسی موافق نیست که ج.ا.ا. تحت فشار بیشتر قرار بگیرد.

۱۰. **مشکل دهم**، جایگاه ج.ا.ا. است. ایران نه عراق است و نه افغانستان. نه کره شمالی است و نه سوریه. ایران از لحاظ ژئوپُلیتیک، یک کشور استثنایی است. ایران یک کشور ژئواستراتژیک در منطقه است. سوابق تاریخی، دانش و فرهنگ، هوشمندی و تدبیر این ملت، فداکاری و استقامت مردم ایران، رهبری باصلابت، تجربه ۲۷ سال مقاومت در برابر ابرقدرت‌ها و هشت سال دفاع مقدس، همه و همه گویای ویژگی‌های منحصر به فرد این کشور و این ملت است. بنابراین به سادگی نمی‌شود این کشور را در معرض تهدید و فشار قرار داد.

امروز در شرایط حساسی قرار داریم. ممکن است دشمن به ما فشار بیاورد، ما باید از همه اهرم‌های سیاسی استفاده کنیم. فراموش نکنیم که اساس توصیه و تأکید امام، حفظ نظام بود؛ و همین مسئله برای ما همواره مهم‌ترین اصل خواهد بود. اما از آن طرف باید بدانیم که برای دشمن نیز فشار به ایران کار ساده و آسانی نیست و حداقل در زمینه هسته‌ای، ده چالش بزرگ پیش روی دشمن است. ان‌شاءالله ملت ما با هدایت مقام معظم رهبری و با ایستادگی و مقاومت در برابر این فشار، به اهداف ملی خود خواهد رسید و در برابر فشار غرب تسلیم نخواهد شد و از این مسیر به سلامت عبور خواهد کرد. «ان تنصروا الله ینصرکم و یثبت اقدامکم»[1].

---

۱. *قرآن مجید*، سوره محمد، آیه ۷.

ویژگی‌های جامعه توحیدی

بحث و سخن پیرامون ویژگی‌های جامعه توحیدی بود. در شب‌های گذشته مطالبی در این زمینه تقدیم محضر شد. در بحث دیشب گفتم جامعه‌ای که اسلام و توحید و فرمان خداوند در آنجا به‌عنوان سرلوحه برنامه قرار دارد، آن جامعه، توحیدی است. آن جامعه به‌صورت مخروطی خواهد بود که در رأس آن، الله و اراده حق است. بنابراین باید در تمام مظاهر فردی و جمعی آن جامعه، آثار اجرای فرمان خداوند به چشم بخورد، که اولین و مهم‌ترین آن از دیدگاه قرآن مجید، مسئله زمامداری و حکومت است.

بنابراین باید ببینیم که چه زمامداری در یک جامعه اسلامی حاکم است و طبق چه موازینی بر مردم حکومت می‌کند؟ آیا توخید و شعار لااله‌الاالله شرایط و چارچوب خاصی را راجع به حکومت برای ما ترسیم می‌کند؟ و اینکه اساساً حکومت در یک جامعه، با توحید چگونه ارتباطی با یکدیگر دارند؟ و از دیدگاه منطق اسلام، چه موضوعی به‌عنوان مهم‌ترین مسئله در جامعه اسلامی مطرح است؟

نقش امام عادل

شب گذشته از آیه‌ای از سوره مائده استفاده کردم که از مضامین آن، این حقیقت بلند قرآنی را دریافتیم که در یک جامعه، زمانی دین کامل

می‌شود که در کنار آن زمامداری عادل و صالح داشته باشد؛ و در یک جامعه زمانی نعمت تمام است که حاکمی موحّد در چارچوب قوانین الهی بر آن حکومت کند. در این شرایط است که خداوند نیز از آن جامعه راضی خواهد بود؛ چون در این جامعه است که مقررات الهی اجرا می‌شود و عدالت و اخلاق و برادری در همه زوایای آن جامعه به چشم می‌خورد.

قرآن نسبت به جامعه‌ای که راهبر بحقّی دارد می‌گوید: «الیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا».[1] من فکر می‌کنم برای نشان دادن عظمت و اهمیت مسئله زمامداری، آیه‌ای شفاف‌تر و روشن‌تر از این آیه در قرآن نباشد. پس از آنکه علی بن ابیطالب (ع) به‌عنوان راهبر جامعه اسلام، بعد از رسول خدا به مردم معرفی شد، آنگاه این آیه نازل شد که: «الیوم اکملت لکم دینکم» امروز دین را کامل ساختیم. مگرچه بخشی از دین ناقص بود که قرآن می‌گوید اکنون دین را کامل کردیم؟ می‌دانید این آیه چه زمانی نازل شده است؟ آخرین سال زندگی و آخرین ماه‌های حیات پیغمبر (ص) که تا زمان رحلت وی فاصله چندانی نبود. در جامعه اسلامی آن زمان احکام نماز، روزه، حج، جهاد، زکات، امر به معروف و نهی از منکر و سایر احکام اسلام پیاده و اجرا شده بود و در انجام تمام این برنامه‌ها رسول خدا ناظر بر اجرای احکام الهی بود. تمام برنامه‌ها و قوانین مدنی و جزایی اسلام اجرا و عمل شده و استقرار یافته بودند؛ اما خداوند می‌گوید: دین، دین ناقصی بود و به کمال نرسیده بود. آن دینی که نمازش اجرا می‌شود، جهادش اجرا شده، خمسش پیاده شده، زکاتش اجرا شده، به حدود و دیات آن عمل شده است، باز هم آن دین، دین کاملی نیست. اما امروز

---

۱. امروز دین شما را به حد کمال رسانیدم و بر شما نعمت را تمام کردم و بهترین آیین را که اسلام است، برایتان برگزیدم. (*قرآن مجید*، سوره مائده، آیه ۳).

که راهبر، مشخص و معیّن شد و مسیر راهبری برای مردم روشن شد، حالا دین را کامل ساختیم. «الیوم اکملت لکم دینکم» حالا دین کامل شد. یعنی چه؟ یعنی اگر در یک جامعه تمام برنامه‌ها و اهداف یک مکتب پیاده و اجرا شود؛ اما رهبری در مسیر عدل و حق نباشد، آن دین، دین ناقصی است و دین کاملی نیست. «و اتممت علیکم نعمتی» قرآن حقیقتی را برای ما بیان و روشن می‌کند، می‌گوید: روزی که علی بن ابیطالب (ع) حاکم بر جامعه و بر مردم باشد، آن روز نعمت تمام است. یک زندگی متعالی، فقط در لوای راهبری فردی همانند علی بن ابیطالب (ع) امکان‌پذیر است. یعنی مردی که حکومتش مورد رضای خداوند است، می‌تواند نعمت خداوند را در جامعه کامل سازد.

این روشن‌ترین آیه در قرآن کریم است که واقعیت حکومت عدل اسلامی را برای ما بیان می‌کند و می‌گوید اکنون دین را کامل ساختیم و امروز نعمت را تمام کردیم و آخرین جمله این است: «و رضیت لکم الاسلام دینا» امروز از اینکه اسلام، دین شما باشد خشنودم. من از شما می‌پرسم، خشنودی خداوند به چه معناست؟ خداوند اگر از فرد یا جامعه‌ای خشنود و راضی باشد، رضایت او مساوی است با سعادت مردم. خدا اگر از فردی راضی باشد، یعنی آن فرد در سعادت است. خداوند که از اعمال مردم در این دنیا نفعی نمی‌برد، خدا که نیازی ندارد. خشنودی خداوند مساوی است با سعادت افراد و جامعه.

ویژگی‌های رهبران مردمی

اگر شما به نظرات اندیشمندان مسائل سیاسی و اجتماعی مراجعه کنید و صفحات تاریخ را ورق بزنید، به همین نتیجه قرآنی می‌رسید که بدون زمامدار صالح، جامعه‌ای به رشد و کمال نمی‌رسد. یکی از جامعه‌شناسان می‌گوید یک زمامدار و رهبر لایق می‌تواند توان و نیروی یک جامعه را

تا ده‌ها برابر افزایش دهد و به عکس، یک راهبر نالایق می‌تواند قدرت یک جامعه را تا ده‌ها برابر تقلیل دهد. یک رهبر شایسته و توانا می‌تواند تمام استعدادهای نهفته یک جامعه را شکوفا سازد و یک رهبر نالایق می‌تواند ملتی را به ذلّت و بردگی بکشاند. اگر شما در تاریخ مسلمانان صدر اسلام آن همه پیشرفت و عظمت مشاهده می‌کنید، به آن دلیل است که عوامل فراوانی باعث رشد و پیشرفت امت اسلامی شده و مردمی خمود و مرده و منحط را به اوج قدرت و ترقی رسانده بود. در بررسی عوامل پیشرفت مسلمانان، قطعاً یکی از عوامل مهم و اساسی، نقش پیامبر به‌عنوان راهبری لایق و حاکم و زمامداری بحق و عادل باید مورد توجه قرار گیرد. پیامبر راهبری نبود که فقط گوشه‌ای بنشیند و فرمان صادر کند. هر دستوری که بود، در واقع فرمان خداوند بود و پیش از همه خود او آن را اجرا و به بهترین وجه آن را پیاده می‌کرد.

در جوامع دو دسته از رهبران دیده می‌شوند: گاهی یک رهبر در میدان جنگ و یا در یک صحنه خطرناک در پشت جبهه ایستاده، راه فرار را هم برای خودش آماده کرده و به مردم می‌گوید: بروید جلو، نترسید. فقط حرف می‌زند، شعار می‌دهد و به استخوان‌های پوسیده افتخار می‌کند و از دروازه پیشرفت و تمدن بزرگ سخن می‌گوید و اگر خطری برای خودش احساس کند، فوراً راه فرودگاه را در پیش می‌گیرد و از کشور فرار می‌کند.[1] ولی برعکس، گاهی شاهد زمامدار و رهبری هستیم که پیشاپیش همه در صحنه خطر و جنگ حضور دارد و پیشاپیش همه حرکت می‌کند و می‌گوید: همان‌گونه که من جلو می‌روم، شما هم پشت سر من بیایید. امیرالمؤمنین (ع) راجع به‌وجود مقدس پیامبر (ص) می‌گوید: در صحنه‌های نبرد، نزدیک‌ترین فرد به دشمن، خود پیامبر اسلام بوده و

---

۱. اشاره به سخنان شاه که از دروازه تمدن بزرگ سخن می‌گفت و اشاره به سال ۱۳۳۲ که با احساس خطر از کشور فرار کرد.

در خطرناک‌ترین مواقف جبهه جنگ، پیامبر حضور داشت و حتی وقتی در میدان نبرد کار بر ما سخت می‌شد، به پیامبر (ص) پناه می‌بردیم.[۱] بنابراین پیامبر، راهبری است که هر دستوری می‌دهد، قبل از همه خود آن را اجرا می‌کند.

یک وقت در جامعه، مردم می‌بینند فردی خود را رهبر می‌داند و فقط فرمان صادر می‌کند، اما خودش هرگز به قانون و حتی به آن دستورات صادره عمل نمی‌کند. به عکس، رهبرانی هم هستند که خودشان قبل از همه ـ و بهتر از همه ـ قانون و برنامه را اجرا می‌کنند. قرآن وقتی راجع به ایمان مردان بزرگ سخن می‌گوید، اشاره می‌کند که: قبل از همه، خود پیامبر ایمان داشت «آمن الرسول بما انزل الیه من ربّه».[۲] خود پیامبر به تمام دستورات الهی و قوانین و برنامه‌های الهی ایمان داشت؛ ایمانی قوی‌تر و ایثار و تلاشی بیشتر از دیگران. بنابراین رهبر واقعی کسی است که از روی ایمان عمل می‌کند و به معنای واقعی کلمه معتقد است و در صحنه خطرناک پیشتاز و داوطلب و سطح زندگی مادّی او همانند مردم عادی است. گاهی هم رهبری فریبکار است و می‌خواهد مردم را فریب دهد. خودش هم می‌داند که بسیاری از دستورها و فرمان‌هایش به ضرر جامعه است و برای منافع خود و خانواده‌اش و یا طبق دستور و فرمان ارباب عمل می‌کند. چنین رهبری جامعه را به ذلّت و تباهی می‌کشاند. اما یک رهبر دلسوز و مردمی قبل از همه و بهتر از همه به برنامه‌هایش ایمان دارد و وجود یک رهبر عادل می‌تواند در جامعه موجی را در مسیر هدایت و تعالی مردم ایجاد کند و با نَفَس گرم خود جامعه‌ای را به سوی حق رهنمون گردد.

ما در اوراق تاریخ خوانده‌ایم و همواره در تاریخ این صحنه تکرار

---

۱. «کنّا اذ احمرّ البأس اتّقینا برسول الله (ص)»، *نهج‌البلاغه*، من غریب کلامه، شماره ۹.
۲. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۲۸۵.

شده است که هر زمان که یک رهبر باشهامت در جامعه پدیدار شده، هزاران مرد باشهامت و ایثارگر را ساخته است. البته تنها با گفتار و سخن و با فریاد و شعار، مشکلات حل نمی‌شود، عمل یک رهبر است که در جامعه می‌تواند تحول بزرگی ایجاد کند. وقتی مردم، عمل یک رهبر دلسوز و هدایتگر را در جامعه می‌بینند، درمی‌یابند که این رهبر مؤمن و شجاع و فداکار برای نجات آنها قیام کرده است و لذا با دل و جانْ او را حمایت می‌کنند. وجود این رهبر، نه ده‌ها نفر، بلکه صدها و هزاران نفر را تربیت می‌کند و حتی ملتی را به حرکت درمی‌آورد. عده‌ای فکر می‌کنند اگر فاصله فیزیکی و جغرافیایی بین مردم و رهبر ایجاد کنند، می‌توانند مردم را از هدایت آن رهبر محروم کنند. در حالی که بُعد منزل نبود در سفر روحانی. سخنان و پیام‌های رهبر از فاصله دور هم می‌تواند به مردم برسد و مردم را به صحنه قیام و حرکت بکشاند.[۱]

قرآن و نقش رهبران

اجازه بدهید در اینجا یک حقیقت قرآنی را با یک مقدمه از دیدگاه جامعه‌شناسی و روانشناسی اجتماعی مطرح کنم و آنگاه آیه‌ای از قرآن مجید را مورد توجه و بررسی قرار دهیم. در جامعه‌شناسی دو مکتب معروف اصالت فرد و اصالت جامعه به‌عنوان فردگرایان و جامعه‌گرایان وجود دارند که هرکدام برای نظریه خود استدلال‌هایی دارند. فردگرایان معتقدند این افراد هستند که در جامعه تأثیرگذار اصلی هستند و می‌توانند جامعه‌ای را به صلاح یا فساد بکشانند و لذا معتقدند که افراد ناصالح باعث می‌شوند که در یک جامعه معضلات و فساد ایجاد شود. بنابراین برای اینکه اجتماع و جامعه‌ای را از مشکلات و مفاسد نجات بخشیم،

---

۱. اشاره‌ای است به امام خمینی که آن زمان در تبعید بودند، ولی پیام و نوار سخنرانی‌های ایشان به دست مردم می‌رسید.

لازم است تک‌تک افراد را اصلاح کنیم. ولی اجتماع‌گرایان و جامعه‌گرایان و آنهایی که معتقد به اصالت جامعه هستند، نکته مقابل این سخن را دارند و می‌گویند فرد چه کاره است؟ شما همیشه جامعه را مورد توجه قرار دهید. این موج اجتماعی است که افراد را با خود می‌برد. اگر افراد بخواهند صالح باشند، باید در جامعه و اجتماع سالمی باشند. فرد معمولاً در برابر شرایط جامعه نمی‌تواند مقاومت کند. در واقع آنها معتقدند محیط اجتماعی تأثیرگذار اصلی است.

به نظر من هر دو نظریه تا حدی یک‌بُعدی است. نه فردگرایان و نه جامعه‌گرایان هیچ‌کدام به همه واقعیت توجه نکرده‌اند؛ ضمن آنکه بخشی از هر دو نظریه درست و قابل ملاحظه است. اما قرآن یک حقیقت بسیار بلندی را برای ما بیان می‌کند و ریشه مشکلات را به مردم می‌نمایاند. با این بخش از نظریه جامعه‌گرایان که معتقدند موج منفی اجتماعی افراد را به منجلاب فساد و تباهی می‌کشاند، می‌توان موافق بود؛ اما موج اجتماعی را چه کسی به‌وجود می‌آورد؟ امواج اجتماعی را چه کسانی به‌وجود می‌آورند؟ اگر موج، موجی نجات‌بخش و هدایتگر باشد، این موج را چه کسی به‌وجود می‌آورد؟ کدام قدرت؟ و اگر موج، موجی گمراه‌کننده باشد، آن موج را چه کسانی به‌وجود می‌آورند؟ قدرت ایجاد حرکت در یک جامعه و ایجاد موج‌های قوی در اختیار چه قدرتی و در دست چه کسی یا در اختیار چه کسانی می‌باشد؟ درست است که افراد بر جامعه و جامعه بر افراد تأثیرگذارند، اما چه قدرتی می‌تواند تأثیرات بسیار شگرفی را بر جامعه بگذارد و بر هدایت انسان‌ها و یا بر ضلالت و گمراهی آنان تأثیرگذار باشد؟

اجازه دهید در کنار آن دو نظریه، بیانی هم از قرآن داشته باشیم. در اوایل سوره قصص می‌فرماید: «نتلوا علیک من نبأ موسی و فرعون بالحق لقوم یؤمنون، إن فرعون علا فی الارض و جعل أهلها شیعاً یستضعف طائفة

منهم یذبح أبناءهم و یستحیی نساءهم إنه کان من المفسدین.»[1] از جوان‌های عزیزی که اهل مطالعه و دقت هستند، خواهش می‌کنم روی کلمه آخر این آیه بیشتر دقت کنند. پایان آیه، سخن از «مفسدین» است. قرآن می‌خواهد فسادگر بزرگ را به مردم معرفی کند. می‌خواهید بدانید کدام قدرت و کدام عامل است که قادر است تمام استعدادها را سرکوب کند و مانع رشد تمام بذرها برای شکوفایی شود و نگذارد جامعه‌ای رشد پیدا کند؟ قرآن در ضمن این آیات، در بیان داستان موسی و فرعون این حقیقت را این‌گونه برای ما تشریح می‌کند: «نتلوا علیک»، پیامبرا بر تو تلاوت می‌کنیم. «من نبأ موسی و فرعون بالحق» آنچه ما بر تو تلاوت می‌کنیم. «نبأ» است. «نبأ» یعنی چه؟ «النبأ خبر ذو فائدة عظیمة» هر خبری که مهم و مفید باشد، از دیدگاه قرآن «نبأ» می‌باشد. پیامبرا بر تو تلاوت می‌کنیم، تاریخ مفید و مهم موسی و فرعون را که نفع آن، متعلق به قومی است که مؤمن باشد. «لقوم یؤمنون» قوم یعنی چه؟ ما قوم را به معنای گروه و دسته ترجمه می‌کنیم. قوم مفهوم دیگری را هم به همراه دارد. قوم از ریشه قیام و از ریشه قوام است. قوم یعنی آن گروه و دسته‌ای که جامعه‌ای به آن بستگی دارد. حالا این دسته در مسیر حق باشند یا در مسیر باطل، فرقی نمی‌کند. قوم به هر دو گروه گفته می‌شود، هم آنهایی که در راه حق تلاش می‌کنند و هم آنهایی که در راه باطل. آنهایی که قوام جامعه به آنهاست. در واقع حرکت‌های اصلی آن جامعه به‌دست آنها انجام و ایجاد می‌شود. قوم دارای این‌چنین ویژگی‌هایی است.

---

۱. ای رسول ما از حکایت موسی و فرعون به حق بر تو بیان می‌کنیم تا تو و اهل ایمان از دانستن آن منتفع شوید. همانا فرعون در روی زمین تکبر و گردن‌کشی آغاز کرد و میان اهل آن سرزمین تفرقه و اختلاف افکند و طایفه (بنی‌اسرائیل) را سخت ضعیف و ذلیل کرد، پسرانشان را می‌کشت و زنانشان را زنده می‌گذاشت و همانا فرعون مردی بسیار مفسد و بداندیش بود. (*قرآن مجید*، سوره قصص، آیات ۴-۳).

«لقوم یؤمنون» این داستان و این نبأ و این خبر مفیدِ مهمِ تکان‌دهنده برای قوم است، نه برای خفتگان؛ برای قیام‌کنندگان است، برای آنهایی که حرکت و قیامی دارند. آن هم یؤمنون، آنهایی که ایمانی دارند و باوری.

این داستان چیست؟ این داستان چه ویژگی‌هایی دارد که قرآن می‌گوید به نفع قومی است که مؤمن باشند؟ من از این داستان مهم فقط یک آیه‌اش را به مناسبت بحثم می‌خوانم. می‌خواهم بگویم قرآن چه عاملی را ریشه فساد جامعه معرفی می‌کند. داستان موسی و فرعون برای ما فرازهای مهمی دارد که همه آنها می‌توانند درس‌آموز، حیات‌بخش و نجات‌بخش باشند؛ همان‌گونه که همه داستان‌های قرآنی بیدارکننده است. «فأقصص القصص لعلهم یتفکرون»[1] یک وقت برایتان داستان می‌گویند که خوابتان کنند؛ اما قرآن قصه خواب‌آور ندارد، داستان‌های قرآن بیدارکننده، حرکت‌بخش و درس‌آموز است. گاهی حکومت‌ها برای مردم تاریخ و داستان می‌گویند تا ملت‌ها را خواب کنند و نگذارند واقعیت‌های پیش رو را ببینند، اما قرآن داستانی را می‌گوید که ملت‌ها را از خواب بیدار کند. «فأقصص القصص لعلهم یتفکرون» پیامبر! این داستان‌ها را برای مردم تشریح کن تا فکر مردم بیدار شود، هوشیار شوند، مردم بفهمند چه خبر است و در جوامع چه می‌گذرد. آن آیه مورد نظرم این است: «إن فرعون علا فی الارض و جعل أهلها شیعاً یستضعف طائفة منهم یذبح ابناءهم و یستحیی نسائهم إنه کان من المفسدین».

مردم! فرعون به‌عنوان یک زمامدار جائر و مستبد تاریخ، علوّش را در روی زمین حفظ کرد. کلمه علا نشانگر یک علوّ و تبختر تحقیرکننده و یک حکومت استبدادی است. اولین اقدام خطرناک فرعون که قرآن از آن یاد می‌کند، اختلاف‌افکنی در جامعه است. فرعون افراد جامعه را

---

۱. قرآن مجید، سوره اعراف، آیه ۱۷۶.

دسته دسته کرده و آنها را به جان هم انداخته بود تا در سایه اختلاف مردم، حاکمان به‌راحتی به نقشه خطرناک خود برسند و مردم فرصتی برای حرکت و قیام در برابر حاکمان مستبد پیدا نکنند. دومین اقدام، دستگیری و کشتن جوانان بود. باید جوانان برومند نباشند تا از طرف آنان خطری برای استبداد و حاکمان مستبد ایجاد نشود. باید زندان‌ها از جوانان پُر شود و جوانان بیدارگر کشته شوند تا حاکمان جائر خواب راحتی داشته باشند. شما در این آیه نقش یک حاکم ظالم و مستبد را می‌بینید که چگونه جامعه‌ای را به انحراف و خفقان می‌کشاند و برای سالیان دراز مردم زیر سلطه این ستمگر از طبیعی‌ترین حقوق خود محروم‌اند.

مقاله اهانت‌آمیز نسبت به امام

مردم! شما به‌خوبی می‌بینید که چگونه در یک حکومت خفقان، مردم را مرعوب و به بزرگان جامعه و مراجع اهانت می‌کنند و هر روز به یکی از مقدسات اسلام توهین می‌کنند. آنقدر باید سخنان وقیح و بی‌ادبانه تکرار شود تا زیر پا گذاشتن حقایق و لجن‌پراکنی عادی شود. باید برای مردم این مسئله عادی شود که هر بی‌سوادِ بی‌شخصیتی و هر مزدوری، دست به قلم ببرد و در روزنامه هرچه بخواهد بنویسد، ولو اینکه به بزرگ‌ترین مرجع شیعیان جهان اهانت کند. فرد هتّاک و مزدور و بی‌سوادی که مأمور می‌شود با نام و نام فامیل ساختگی و مجعول به عزیزترین شخصیت که زندگی خود را فدای استقلال کشور و آزادی مردم و احیای اسلام کرده است، نسبت‌های ناروا بدهد.[1] آن‌وقت توقع دارند که مردم ساکت و تماشاگر باشند و در برابر این بی‌ادبی‌ها و خیانت‌ها حتی

۱. اشاره به مقاله «استعمار سرخ و سیاه» که در ۱۷ دی ۱۳۵۶ در *روزنامه اطلاعات* با اسم مستعار «رشیدی مطلق» به چاپ رسیده بود.

فریادی نزنند. آیا پاسخ اعتراض در برابر اهانت به مقدسات و خیانت به مصالح مردم، زندان و شلاق است؟!

گویا می‌خواهند این‌گونه برنامه‌ها را هرچند وقت یکبار تکرار کنند و خودشان موج‌های خطرناکی را به‌وجود بیاورند و احساسات مردم را جریحه‌دار کنند. حالا چرا و روی چه حساب؟ من نمی‌دانم. مگر با قلم یک مزدور و طرح مطالب سخیف و لجن‌پراکنی می‌توان از محبوبیت یک رهبر عزیز که در قلب مردم جای دارد، کاست. دیگر این حربه‌های زنگ‌زده اثری ندارد. این مزدور نوشته که من این آقا را نمی‌شناسم، تو این آقا را نمی‌شناسی؟! تو خدا را هم نمی‌شناسی! تو قرآن را هم نمی‌شناسی! مگر بناست تو مرجع تقلید مردم را بشناسی؟ تو فقط پول و ارباب و نوکری و مزدوری را خوب می‌شناسی. تو چه کاره هستی که بشناسی یا نشناسی؟ دنیا به این مرجع بزرگ احترام می‌گذارد. این ادعا نیست. شما عملاً دیدید و می‌بینید که نفوذ او در سراسر جهان اسلام روز به روز بیشتر می‌شود. مرجعی که خودتان می‌دانید محبوب قلوب همه مردم است؛ نه فقط مسلمانان بلکه بسیاری از آزادی‌خواهان جهان. بسیاری از دانشمندان، اندیشمندان و انقلابیون جهان به این رهبر بزرگ احترام می‌گذارند. چه می‌گویید؟ چرا احساسات مردم را جریحه‌دار می‌کنید؟ چرا جوانان را عصبانی می‌کنید؟ بدانید جز مفتضح کردن خودتان کاری نمی‌توانید بکنید! اهانت به یک مرجع تقلید، اهانت به پیامبر و قرآن است. اهانت به یک رهبر، اهانت به یک ملت است. شما به اسلام و قرآن و حوزه‌های علمیه و مردم مسلمان اهانت کردید.

اهانت به مقدسات دینی

حالا هم این روزها حمله به مسئله حجاب را در روزنامه‌ها شروع کرده‌اند. می‌نویسند صد زن چادری کجا جمع شدند، کجا چه کردند، در

مشهد چه خبر بود، در کجا چه خبر بود. صد زن یعنی چه؟ تمام دنیای اسلام به قانون حجاب احترام می‌گذارند. شما به قرآن عقیده ندارید، اما این ملت بزرگ و مردم مسلمان به قرآنشان معتقدند. شما اگر قرآن را نمی‌فهمید، مردم مسلمان قرآنشان را می‌فهمند و به آن عمل می‌کنند. حجاب، حکم صریح قرآن مجید است، این آیات سوره نور، این آیات سوره احزاب. شما چه بگویید، چه نگویید، دختران مملکت ما هوشیار و بیدار شده‌اند. چه بخواهید، چه نخواهید، حجاب در سطح وسیعی در این کشور و در سطح دنیای اسلام رو به گسترش است. چرا هر روز یک حرف غلط و خطرناک را در روزنامه‌ها تکرار می‌کنید؟ حجاب یک اصل قرآنی است؛ صد نفر، دویست نفر؛ یعنی چه؟ این ندای همه مسلمانان است. مرتب می‌گویند ترقی، ترقی! ما نمی‌فهمیم که ترقی چه ربطی به حجاب دارد؟ آیا عریان بودن در جامعه عامل ترقی است؟ این ترقی ادعایی شما کجاست؟ پیشرفت شما در چه زمینه‌ای است؟ یک نمونه از این ترقی را به ما معرفی کنید! ما که در این کشور چیزی نمی‌بینیم؛ ما را که فعلاً تبدیل به مصرف‌کننده کرده‌اید. شما همه‌چیز را از خارج وارد می‌کنید. نفت، این سرمایه ملی را می‌فروشید و اسباب بازی و لوازم آرایش وارد می‌کنید. حجاب چه ربطی به ترقی دارد؟ چه ربطی به پیشرفت جامعه دارد؟ اگر یک جامعه‌ای آلوده به شهوت شد، پیشرفت می‌کند؟ اگر یک زن مسلمان با حجاب پرافتخار اسلامی ظاهر شد، این به پیشرفت کشور لطمه می‌زند؟ پیشرفت در سایه علم و دانش و فنّاوری، تلاش و کوشش و فداکاری، محیط مناسب، اعتماد ملی و بالاتر از همه استقلال کشور است.

در فرصت باقیمانده امشب، ببینیم از دیدگاه قرآن برنامه عمل حکمرانان و زمامداران صالح چیست؟ به آیه‌ای از سوره حج اشاره می‌کنم: «الذین إن مکناهم فی الارض اقاموا الصلاة و اتوا الزکوة و أمروا

بالمعروف و نهوا عن المنکر و لله عاقبة الامور».[۱]

در حکومت‌های غیرتوحیدی، حکام و زمامداران، مردم را به اطاعت خودشان فرا می‌خوانند و برای این کار چون اطاعت از یک مستبد در جامعه مطرح است، باید مردم را تضعیف کنند، اختلاف‌افکنی نمایند، سرمایه ملی را تلف و افکار مردم را تصاحب کنند و ملت را به مسائل فرعی مشغول کنند تا بتوانند به حکومت استبدادی خود ادامه دهند. باید جامعه را به فساد تشویق کنند، چون یک جامعه آلوده به مفاسد، آلوده به شهوات، آلوده به مواد مخدر، قدرت کافی ندارد تا از خودش دفاع کند. یک جوان اگر آغاز برنامه شامگاهی‌اش نماز مغرب و عشا باشد و آنگاه ساعتی را برای یادگیری احکام الهی و وظایف خودش و مطالعه کتاب و فکر و اندیشه اختصاص بدهد و روز بعد را هم با نماز صبح آغاز کند و با یک دنیا نیرو وارد اجتماع شود، با این جوان که نمی‌شود کاری کرد. اما یک جوانی که تا دو ساعت بعد از نیمه شب در مستی و انواع آلودگی‌ها به سر می‌برد، صبح هم تا ساعت یازده در خواب و خماری است، این فرد ناتوان و بی‌اراده‌ای است که نمی‌تواند درست تصمیم بگیرد و به‌خوبی ایستادگی و مقاومت کند. تسلط بر این‌گونه افراد، کار ساده‌ای است.

برنامه حاکمان صالح

ببینید قرآن چه می‌گوید: «الذین إن مکناهم» این آیه بعد از آیه جهاد است. در سوره حج از آیه ۴۰ به بعد، وقتی قرآن مجاهدین و برنامه آنها را تشریح می‌کند، می‌گوید مردان حق، آنگاه که پیروز شوند و حکومت

---

۱. آنان که خدا را یاری می‌کنند، آنهایی هستند که اگر در روی زمین به آنها اقتدار دهیم، نماز به پا می‌دارند و زکات به مستحقان می‌دهند و امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند و عاقبت کارها به دست خداوند است. (*قرآن مجید*، سوره حج، آیه ۴۱).

سرزمینی را به‌دست بگیرند؛ «الذین إن مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة» نمی‌گویند مردم باید تابع ما باشند، مردم را دعوت به نماز می‌کنند، نماز سمبل اطاعت از خداوند است. نمی‌گویند مردم در برابر ما خم شوند و به خاک بیفتند، نه. می‌گویند در برابر خدا خم شوید و به خاک بیفتید، ما چه کاره هستیم. پیروزمندان اسلام وقتی بر جامعه‌ای حاکم شدند، مردم را دعوت به اطاعت از خداوند می‌کنند و مردم را عبد و مطیع خداوند می‌سازند، نه عبد و بنده خودشان. می‌گویند در برابر خداوند رکوع و سجده کنید، اقاموا الصلاة. زکات بدهید «و اتوا الزکوة» تمام ثروت‌ها و اموالی که مال مردم است، به مردم می‌دهند؛ نه اینکه برای خود و عیاشی خود اختصاص دهند. زکات سمبل اقتصاد اسلامی است، یعنی مجری برنامه‌های اقتصادی اسلام هستند. دیگر اینکه امر به معروف و نهی از منکر می‌کنند. دیگر لزومی ندارد جامعه فاسد باشد. به فساد آلوده باشد. برای چه؟ چون اطاعت از خودشان مطرح نیست. می‌خواهند مردم تابع خداوند باشند؛ نه خودشان. دیگرچه لزومی دارد که جامعه در فساد باشد. «امروا بالمعروف» مردم را به کار نیک وامی‌دارند و امر به نیکی‌ها و معروف‌ها می‌کنند. «و نهوا عن المنکر» و جامعه را از مفاسد بازمی‌دارند؛ مردم را از آلودگی‌ها بازمی‌دارند. جامعه را از انواع آلودگی‌ها و رذالت‌ها و انحراف‌ها نجات می‌دهند و مردم را اصلاح می‌کنند. «الذین إن مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة و اتوا الزکوة و أمروا بالمعروف و نهوا عن المنکر» چهار ویژگی را برای حکومت‌های عادل و اسلامی ذکر می‌کند: اطاعت خداوند، اجرای وظایف مالی، استقرار خوبی‌ها و جلوگیری از هرگونه فساد، و سپس می‌گوید: «و لله عاقبة الامور» پایان همه امور به‌دست خداوند است.

بدانیم اگر برای ساختن یک جامعه توحیدی تلاش نکنیم و به وضع موجود راضی باشیم و اگر از احکام الهی، از دینمان، قرآنمان و اسلاممان

حمایت نکنیم، باید منتظر روزهای بسیار سخت توأم با ذلّت و بدبختی برای کشور و جامعه‌مان باشیم. بدانید که در این صورت در زندگی دنیا از عزّت و فضیلت و پیشرفت و آزادگی خبری نخواهد بود و در آخرت هم نجات و رستگاری نخواهد بود. همان‌گونه که می‌بینید، هرچه ما از اسلام فاصله گرفتیم، بدبختی‌ها و عقب‌ماندگی ما بیشتر شد. الان چیزی در این کشور نداریم، دست‌هایمان خالی است. یک طنزنویسی چندی قبل در روزنامه‌ای نوشته بود که اگر قبلاً دعا می‌کردید باران ببارد، دیگر برای بارش باران دعا نکنید، نماز استسقاء هم نخوانید، حتی بگویید باران نبارد! شما نمی‌دانید وقتی باران می‌بارد، جنوب شهر تهران چه وضعی دارد، تمام خانه‌های مردم را آب می‌گیرد. این باران چه فایده‌ای برای ما دارد؟ سابق می‌گفتیم باران ببارد که گندم رشد کند؛ باران ببارد که برنج پرمحصول شود؛ باران ببارد تا مراتع برای دام‌ها سرسبز شوند. حالا بگوییم باران ببارد در امریکا که او گندم به ما بدهد؛ باران ببارد در تایلند که برنج به ما بدهد، باران ببارد در هندوستان که می‌خواهد سیب‌زمینی و پیاز به ما بدهد؛ باران ببارد در سومالی که می‌خواهد موز به ما بدهد؛ باران ببارد در اسرائیل غصب‌شده که می‌خواهد تخم‌مرغ و مرغ و پرتقال و سیب به ما بدهد. ما دیگر باران نمی‌خواهیم!

چرا این همه عقب‌ماندگی؟ چرا این همه نیاز که برای هر کالای مورد نیاز باید دست ما به خارج دراز باشد؟ چرا دست مردم خالی است؟ ما عظمت این مملکت را می‌خواهیم. می‌خواهیم یک روز آنقدر رشد و پیشرفت باشد که محتاج به هیچ کشوری نباشیم. اگر همه دروازه‌ها به روی ما بسته شد، ما بتوانیم روی پای خودمان بایستیم. ما می‌گوییم اداره کشور باید به‌دست مردم خودمان باشد و نه بیگانگان. ما می‌گوییم در کشور آزادی باشد تا مردم بتوانند نظراتشان را بدون دغدغه بیان کنند. ما می‌گوییم یک جامعه و یک اجتماع در پناه قانون قرآن و

اسلام می‌تواند هم سعادت دنیایش را تأمین کند و هم سعادت آخرتش را. حوزه‌های علمیه هم دنبال همین هدف هستند. قم برای عظمت، آزادی و استقلال این کشور فریاد می‌زند. کوبیدن قم افتخاری نیست. سرکوب ملت افتخار نیست. خودکفایی و خوداتکایی افتخار است. استقلال کشور افتخار است. سر فرود آوردن در برابر اسلام و قرآن افتخار است. راه اشتباهی را برگزیده‌اید. بدانید تکیه بر قدرت‌های خارجی افتخاری به بار نمی‌آورد.

قیام ۱۹ دی

در پایان سخنان امشب، می‌خواستم از یک حادثه دردناک و از یک فاجعه مؤلمه خبری به شما بدهم؛ شما مشتاقانی که با شور و شوق و برای انجام وظیفه دینی و ملی به این مجلس آمده‌اید. من می‌خواستم از این مجلس استفاده کنم و مطالبی را از فرهنگ اسلام برایتان بیان کنم تا با قرآن و اسلام آشناتر شویم، اما به دلیل حوادث دردناکی که به وقوع پیوسته و خبرهای تأسف‌آوری که همه شما از آنها باخبرید، متأسفانه ادامه این جلسه امکان‌پذیر نخواهد بود. شما می‌دانید از دیروز همه مراجع قم دستور داده‌اند که تمام مجالس و نماز جماعت‌ها تعطیل شود. در تمام شهرهای بزرگ، تهران، اصفهان، شیراز، مشهد و سایر شهرستان‌ها به دستور مراجع و علما، نماز جماعت‌ها و تمام مجالس دینی را از امروز تعطیل کرده‌اند. اگر من قادر بودم بر احساسات خود پیروز شوم و خودم را کنترل کنم، به شما می‌گفتم که چه کرده‌اند؟ در کنار حرم حضرت معصومه (س) و با حوزه علمیه قم و با مردم شریف قم چه کرده‌اند؟ نمی‌خواهم در این چند روز که به شهرستان شما آمده‌ام، فقط برای اینکه به اسلام و قرآن کمی نزدیک‌تر شویم، برای کسی ناراحتی به‌وجود آید. اگر من بخواهم حوادث را برایتان توضیح دهم و

بگویم دیروز و دیشب در قم چه شد، دیگر قادر نیستم بر احساسات خود غالب شوم. می‌ترسم بعد از مجلس حادثه ناگواری رخ دهد که من راضی به آن نیستم.

چه کنیم که ما برای اسلام و قرآن هیچ کاری نکردیم. به خدای قرآن و اسلام، تک‌تک ما روز قیامت در برابر خداوند و پیامبر اسلام باید جوابگو باشیم. آیا آماده دفاع از قرآن، اسلام و مرجعیت هستیم؟! آیا آماده فداکاری برای دین خدا هستیم؟!

چون دستور همه مراجع تقلید است که مجالس تعطیل شود، امشب آخرین شب برنامه من خواهد بود و این مجلس تعطیل خواهد شد و نماز جماعت اینجا هم تعطیل خواهد شد.

ای امام زمان، ای حجت خدا، تو خودت می‌دانی بر فضلا و طلاب و بر علمای اسلام، این روزها چه گذشت؟ تو خودت آگاهی، ای ولی عصر که بر سر عاشقان تو چه آوردند؟

دو جمله دعا می‌کنم. احساسات خودتان را کنترل کنید، امیدوارم خداوند فرج و راه نجاتی برای مردم ما برساند و فرج و تقویت برای قرآن و اسلام. خداوند کمک کند تا ما از این مشکلات و از این گرفتاری‌ها و از این نابسامانی‌ها نجات پیدا کنیم. اجازه بدهید از کربلای حسین برایتان بگویم، چند کلمه هم دعا کنم. شما هم ان‌شاءالله با نظم و آرامش و به سلامت بروید تا بعد ببینیم باید چه کنیم و چه مسئولیت‌هایی خداوند بر دوش ما گذاشته است.

ابراهیم زمان[1]

«و ارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین و نجیناه و لوطاً الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین».[2]

این مجلس، به احترام روحانیت و تجلیل و تسلیت به مقام والای مرجعیت تشکیل شده است. در آغاز سخن، از همه عزیزان حاضر در جلسه تمنا می‌کنم نظم مجلس را دقیقاً مراعات بفرمایند تا بهانه‌ای به‌دست دشمنان داده نشود.

موضوع سخن من در این مجلس باشکوه، یکی از ویژگی‌ها و امتیازات مهم روحانیت شیعه است. در آیات قرآن مجید دو چهره از روحانیت ترسیم شده است: چهره اول، روحانیت مستقل، مبارز، پاسدار حدود الهی و مدافع حقوق مردم به‌ویژه مستضعفین؛ و چهره دوم، روحانیت وابسته، جیره‌خوار، مزدور و مدافع قدرتمندان و طبقه اشراف.

دو چهره از روحانیت

در قرآن مجید از دسته اول به‌عنوان «انّما یخشی الله من عباده العلماء»،[3]

---

۱. به دلیل تاریخی بودن این سخنرانی، در متن آن اصلاحاتی صورت نگرفته است.
۲. *قرآن مجید*، سوره انبیاء، آیات ۷۰ و ۷۱.
۳. *قرآن مجید*، سوره فاطر، آیه ۲۸.

«اولوالعلم»،[1] «و الذین اوتوا العلم درجات»،[2] «لَذُو عِلْمٍ»،[3] «و الراسخون فی العلم»،[4] «الذین یبلّغون رسالات الله»،[5] «الذین اوتوا العلم و الایمان»،[6] «لیتفقّهوا فی الدین»[7] «رجال لاتلهیهم تجارة و لابیع عن ذکر الله»[8] یاد شده و هر جا که قرآن از فائزون، مفلحون، متقین، صالحین و مؤمنین سخن می‌گوید، مصداق اتم و اکمل آنان است. از گروه دوم نیز به‌عنوان «اَحبار»،[9] «رُهبان»،[10] «لایعلمون الکتاب الا امانیّ»،[11] «یکتبون الکتاب بایدیهم ثم یقولون هذا من عندالله»،[12] «فمثله کمثل الکلب»،[13] «کمثل الحمار»،[14] «و من اظلم ممن افتری علی الله الکذب»[15] و «و من اظلم ممن افتری علی الله کذبا»[16] یاد شده است.

تاریخ نمونه‌های فراوانی را از هر دو چهره ثبت کرده است. در زمان هارون الرشید، فضل بن یحیی مأمور شد که با امان‌نامه‌ای از هارون، یحیی بن عبدالله را که در واقعه فخ شرکت داشت و در پی آن به دیلم رفته بود، به بغداد بیاورد. او این کار را انجام داد. هارون مصمم بود

---

۱. *قرآن مجید*، سوره آل‌عمران، آیه ۱۸.
۲. *قرآن مجید*، سوره مجادله، آیه ۱۱.
۳. *قرآن مجید*، سوره یوسف، آیه ۶۸.
۴. *قرآن مجید*، سوره آل‌عمران، آیه ۷.
۵. *قرآن مجید*، سوره احزاب، آیه ۳۹.
۶. *قرآن مجید*، سوره روم، آیه ۵۶.
۷. *قرآن مجید*، سوره توبه، آیه ۱۲۲.
۸. *قرآن مجید*، سوره نور، آیه ۳۷.
۹. *قرآن مجید*، سوره توبه، آیه ۳۱.
۱۰. *همان*.
۱۱. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۷۸.
۱۲. *همان*، آیه ۷۹.
۱۳. *قرآن مجید*، سوره اعراف، آیه ۱۷۶.
۱۴. *قرآن مجید*، سوره جمعه، آیه ۵.
۱۵. *قرآن مجید*، سوره صف، آیه ۷.
۱۶. *قرآن مجید*، سوره انعام، آیه ۲۱.

یحیی بن عبدالله را به قتل برساند، اما برای این کار به امضای گروهی از قضات و فقها نیاز داشت. با دعوت از فقها و قضات مسئله امان‌نامه را مطرح کرد. محمد بن حسن شیبانی از چهره‌های اصیل روحانیت و به‌عنوان نمونه‌ای از چهره اول به پا خاست و با شهامت فریاد زد: هارون! کار به جایی رسیده است که حتی امضای خودت را هم قبول نداری و می‌خواهی علی‌رغم امان‌نامه، مسلمانی را به قتل برسانی؟! در برابرش وهب بن وهب ابوالبختری به‌عنوان نمونه چهره دوم به پا خاست و گفت: هارون! یحیی بن عبدالله مهدورالدم است و خلیفه می‌تواند او را به قتل برساند. هارون! خونش به گردن من! به خدا قسم پس از آنکه یحیی بن عبدالله بر ضدّ شما سخن گفته و تصمیم به قیام داشته، امان‌نامه دیگر ارزشی ندارد و کشتن او برای خلیفه مُجاز است. به دلیل این خوش‌رقصی، وهب بن وهب به اصطلاح قاضی و فقیه زمان، مبلغ یک میلیون و ششصد هزار درهم به‌عنوان جایزه دریافت می‌کند و محمد بن حسن شیبانی به جرم سخن روا و حقی که گفته بود، از دادن فتوا منع می‌شود![1] می‌بینید که در نظام استبدادی سخن حق گفتن، مساوی با خانه‌نشین شدن است و حمایت از ستمگرْ پست و مقام و جایزه به همراه دارد.

عمار دُهنی، شاگرد مکتب امام صادق (ع) در کوفه، نمونه دیگری از چهره اول روحانیت است. او عالمی آگاه، مسئول و بیدار بود که در محکمه قاضی شریک، (قاضی وابسته به دستگاه خلافت زمان) برای ادای شهادت حاضر شد. قاضی شریک، به عمار دُهنی گفت که شهادت تو را نمی‌پذیرم، به دلیل آنکه رافضی هستی! عمار دُهنی با شهامت بسیار فریاد برآورد که من برای دو نفر متأسفم: اول برای تو که به‌خاطر پول و

---

۱. سفینة *البحار*، ۸ جلدی، چاپ دارالأسوة، ج ۱، ص ۲۳۱؛ *منتهی الآمال*، ج ۱ ص ۲۷۱.

مقام، حق را زیر پا گذاشتی و دروغ گفتی، و بعد برای خودم که به من لقب «رافضی» دادی. من هرگز خود را لایق این لقب والا نمی‌دانم. چه اینکه از مولایم امام صادق (ع) شنیدم که فرمود اولین گروهی که در تاریخ، رافضی لقب گرفته‌اند، کسانی بودند که در برابر فرعون ایستادگی کرده و فرمانش را زیر پا گذاشتند «ان اوّل من سمّی الرفضة السحرة الذین لما شاهدوا آیة موسی فی عصاه امنوا به و اتبّعوه و رفضوا امر فرعون»[1] لذا من خود را لایق این مقام و لقب نمی‌دانم.

امام صادق (ع) آنقدر از سخنان عمار دُهنی در برابر این قاضی وابسته خشنود و خوشحال شد که در حق او دعا کرد و فرمود: اگر عمار دُهنی هر گناهی کرده باشد، به‌خاطر این شهامت، خداوند او را مورد عفو قرار داد، «لو انّ علی عمارٍ من الذنوب ما هو أعظم من السماوات و الارضین لمحیت عنه بهذه الکلمات»[2] ایستادگی در برابر مستکبرین و ستمگران تا این حدّ ارزش دارد. باید در برابر دادگاه‌های فرمایشی و قضات مزدبگیر ایستاد و سخن حق را گفت تا عمار دُهنی شد.

نقش روحانیت مبارز

متأسفانه امروزه بسیاری از روحانیون مذاهب مختلف جزو چهره دوم، یعنی روحانیتی وابسته و مطیع قدرت‌های حاکمه محسوب می‌شوند. اگر قرار است به ملتی ظلم شود و فریاد حق‌طلبانه آنان خاموش شود، اگر قرار است مبارزین و حق‌طلبان به زندان بروند، و اگر قرار است حق زیرپا گذاشته شود، آنان توجیه‌کننده کار ظالمانه قدرت‌ها هستند. اما بزرگ‌ترین و بالاترین افتخاری که در طول قرن‌ها، روحانیت شیعه، با همه مشکلات از زمان غیبت کبری تاکنون حفظ کرده، مسئله استقلال

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۶۵، ص ۱۵۷.
۲. *همان*.

این نهاد است. روحانیت شیعه نمی‌تواند مستقل نباشد. روحانیت شیعه که به‌عنوان وارث پیامبران، «ورثة الانبیاء»[1] و جانشین و خلیفه رسول خدا لقب گرفته است، نمی‌تواند به قدرت‌های ظالم وابسته باشد. رسول خدا فرمود: «اللهم ارحم خلفایی ثلاث مرات» سه بار فرمود رحمت خداوند بر جانشینان من. «قیل یا رسول الله و من خلفائک؟» پرسیدند جانشینان شما چه کسانی هستند؟ فرمود: «الذین یأتون من بعدی و یروون عنی احادیثی و سنتی»[2] جانشینان من گروهی هستند که بعد از من در طول سال‌ها و قرون آینده برای آشنا کردن مردم به دستورات، بیانات و سنّت و راه من تلاش می‌کنند و جامعه را با آنها آشنا می‌سازند.

روحانیتی که می‌خواهد امانتدار پیامبران و «امناء الرّسل»[3] باشد؛ روحانیتی که می‌خواهد دژ مستحکم اسلام و «حصون الاسلام»[4] باشد؛ روحانیتی که می‌خواهد رسالتش همان رسالت انبیا و امامان یعنی مبارزه با ظلم و ستم و قدرت‌های ظالم باشد، روحانیتی که به مردم تعلیم می‌دهد «لاتَظلِمون و لاتُظلَمون»[5] نه ظلم کنید و نه زیر بار ظلم بروید؛ روحانیتی که فریادش این است که: «و لا تطیعوا امر المسرفین»[6] آنها که سرمایه‌ها را نابود می‌سازند و اسرافگر هستند، در برابر آنها مطیع نباشید؛ و روحانیتی که فریاد می‌زند: «و لا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار»؛[7] بر ظالمان تکیه ننمایید که آتش شما را فرا می‌گیرد؛ روحانیتی که عزت شعار اصلی اوست و فریادش این است «و لله العزة و لرسوله و

۱. *اصول کافی*. ج ۱، ص ۳۲.
۲. *وسائل الشیعة*. ج ۲۷، ص ۹۲.
۳. *بحارالانوار*. ج ۲، ص ۳۶.
۴. *وسائل الشیعة*. ج ۳، ص ۲۸۳.
۵. *قرآن مجید*. سوره بقره، آیه ۲۷۹.
۶. *قرآن مجید*. سوره شعرا، آیه ۱۵۱.
۷. *قرآن مجید*. سوره هود، آیه ۱۱۳.

للمومنین»؛[1] این روحانیت چگونه می‌تواند به ظالمین و قدرت‌های کثیف، وابسته باشد؟

شاید الان این سؤال به ذهن شما خطور کند که آیا در میان روحانیون شیعه هیچ‌کس وابسته و مزدور نیست و همه گناه‌ها به گردن دیگران است؟ پاسخ سؤال این است که به‌طور کلی روحانیت شیعه منزه است و افرادی که استثنائاً و تنها در لباس و عنوان با روحانیون مشترک‌اند، به قول آیة‌الله العظمی حائری (ره) مؤسس حوزه علمیه قم، اینها دزدان لباس روحانیت‌اند و روحانی واقعی نیستند. مردم آگاه ما حساب این افراد را از روحانیت اصیل و مبارز جدا می‌دانند و همواره آنها را به‌عنوان وعّاظ السلاطین شناخته‌اند.

ویژگی‌های روحانیت شیعه

روایات ما روحانیت شیعه را معرفی کرده است: «علماء شیعتنا مرابطون بالثغر الذی یلی ابلیس و عفاریته یمنعونهم عن الخروج علی ضعفاء شیعتنا»،[2] روحانیت شیعه در پست نگهبانی و مراقبت است. همواره بیدار، مسئول و مواظب است که مبادا فریب‌کاران جامعه فکر مردم را ربوده و بر ضعفای شیعه مسلط شوند. عالم شیعه «عالم ینتفع بعلمه»[3] عالمی است نفع‌رسان جامعه و مردم. نه عالمی که «لایضر من جهله و لاینفع من علمه»،[4] علمی که نفعی ندارد، اساساً علم نیست. آن که حمّال غیر مفید است، عالم نیست. کسی عالم است که اگر نباشد، جای خالی او

---

۱. *قرآن مجید*، سوره منافقون، آیه ۸
۲. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۵.
۳. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۳.
۴. *بحارالانوار*، ج ۱، ص ۲۱۱.

محسوس بوده و نتوان آن را پر کرد «ثلم فی الاسلام ثلمة لایسدّها شی».[۱]

«اما من کان من الفقهاء صائناً لنفسه حافظاً لدینه مخالفاً علی هواه مطیعاً لامر مولاه فللعوام ان یقلدوه»،[۲] روحانیتی که با همه هواهای نفسانی خود می‌جنگد، حافظ دین و مطیع امر مولاست. خوشبختانه این افتخار بزرگ را تاکنون هیچ قدرتی نتوانسته از روحانیت شیعه بگیرد.

شکیب ارسلان نقل می‌کند که در سال ۱۹۱۹، زمانی که مبارزات و قیام آیةالله مجاهد، سید شرف‌الدین (که به راستی شرف دین بود) در برابر استعمارگران فرانسه پایان پذیرفت، پادشاه وقت سوریه پنج هزار دینار برای این عالم بزرگ شیعی فرستاد. مرحوم شرف‌الدین همه پول‌ها را پس فرستاد و برای پادشاه پیام داد که قیام و مبارزه ما برای به‌دست آوردن پول یا مقام نبود، بلکه به‌عنوان دفاع از حریم اسلام و مسلمین بوده است. هرگاه میراث محمد (ص) را در خطر ببینیم، به پا خاسته و از میراث اسلام دفاع می‌کنیم. در هر مقطع تاریخی که برای اسلام خطری پیش آمده است، علمای اسلام هرگونه خطری را به جان خریدند و در برابر دشمنان اسلام ایستادگی و مقاومت کردند.

مرجعیت آگاه

برای اینکه بدانیم روحانیت شیعه چگونه استقلال خود را در طول تاریخ حفظ کرده است، قطعه‌ای از تاریخ پرافتخار روحانیت را نقل می‌کنم. بعد از جنگ جهانی دوم، نماینده‌ای از طرف دولت انگلستان وارد عراق شد تا با مرجع شیعیان یعنی مرحوم آیةالله العظمی سید ابوالحسن اصفهانی (ره) ملاقات کند. وقتی مسئله را با ایشان مطرح کردند، ایشان فرمود ما کاری با انگلستان نداریم و از ملاقات با وی امتناع کردند. ولی

---

۱. *اصول کافی*، ج ۱، ص ۳۸.
۲. *بحارالانوار*، ج ۲، ص ۸۹

دولت عراق برای انجام این ملاقات به معظم‌له فشار آورد. مرحوم سید فرمودند: حالا که ناچار به ملاقاتم، باید این ملاقات در یک جلسه عمومی و علنی صورت گیرد تا مبادا فردا بهانه‌جویان بهانه‌ای به‌دست گیرند. در یک جلسه عمومی که تمام روحانیون طراز اول، تجار و شخصیت‌های معروف نجف در محضر معظم‌له حضور داشتند، نماینده دولت انگلستان با نماینده‌ای از دولت عراق، به محضر ایشان شرفیاب می‌شوند. در این ملاقات نماینده دولت انگلستان چکی به مبلغ صد هزار دینار عراقی تقدیم می‌کند و می‌گوید در جنگ جهانی دوم دولت انگلستان عهد کرده است (مگر دولت انگلستان هم عهد بلد است؟! بله، سیاست همه‌چیز بلد است: نذر، عهد، نماز، حرم، روضه‌خوانی، قرآن، مسجد و...) که اگر در جنگ جهانی دوم پیروز شود، معادل صد هزار دینار عراقی را به یک مقام روحانی بلندپایه تقدیم کند! و چون شما یک عالم بزرگ مذهبی هستید، تصمیم گرفته شد این مبلغ به شما تقدیم شود. حضار همه به مرحوم اصفهانی نگاه می‌کردند که ایشان چه پاسخی خواهند داد؟ ایشان چک را گرفته و زیر تشک می‌گذارند. همه از قبول چک تعجب کردند. ایشان سپس حواله‌ای نوشته و به چک ضمیمه کرد. آنگاه آن را به‌دست نماینده دولت انگلستان داده و گفت: «ما شنیده‌ایم که در این جنگ، خانه‌های بسیاری از مردم بیگناه و غیرنظامی ویران، بچه‌هایشان بی‌سرپرست شده و وضع بعضی از آنان بسیار وخیم و تأثرآور است. این چک را به افراد بی‌بضاعت بدهید و به آنها کمک کنید. البته دلمان می‌خواست ما هم کمکی به آنها داشته باشیم، ولی متأسفانه فعلاً چیزی در اختیار نیست». نماینده دولت انگلستان برخاسته و خارج شد و به نماینده دولت عراق گفت: ما آمده بودیم مرجع شیعیان را بخریم، ولی او ما را خرید! روحانیت مسئول و بیدار شیعه همواره این‌چنین بوده است.

چه زیباست سخن حق: «یا ایها الذین آمنوا اصبروا و صابروا و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون»[1] مردم! می‌خواهید پیروزی نصیب شما گشته و رستگاری دو جهان از آن شما باشد؟ «اصبروا»، پایدار باشید و استقامت کنید. «صابروا»، در برابر دشمن ایستادگی کنید و تسلیم نشوید. از زندان‌ها، شکنجه‌ها، تبعیدها و اهانت‌های دشمن نهراسید. مقاومت کنید و تقوا را پیشه خود سازید تا به رستگاری و کامیابی دست یابید. امام صادق فرمود: «اصبروا علی دینکم و صابروا عدوکم ممن یخالفکم و رابطوا امامکم و اتقوا الله فیما امرکم به و افترض علیکم»[2] برای دین خود و اجرای احکام الهی استقامت کنید، در برابر دشمنانتان و مخالفین ایستادگی کنید و صبر را پیشهٔ خود سازید، با رهبر خود پیوند مستحکم برقرار کنید و در فرائض و اوامر الهی تقوا را از یاد نبرید. یکی از شرایط آن «رابطوا» است. با چه گروه و کسانی رابطه داشته باشیم؟ در روایات ما از امام باقر (ع) آمده است که: «رابطوا علی الائمة»[3]، «رابطوا علی من تقتدون به»[4] رابطه مردم با رهبران مذهبی، رابطه جامعه با گروهی است که باید در جامعه مقتدا باشند. حفظ این رابطه، این همبستگی و این پیوستگی بین مردم و روحانیت تیری به قلب دشمن است. جوانان عزیز! به خدا قسم هرچه ما افتخار از گذشته داریم، از روحانیت است. اگر امروز روشنگری هست، اگر امروز بیداری هست، اگر امروز جهاد و قیام و نهضت هست، اگر در جامعه ما تحرکی هست، همه و همه در سایه قیام و نهضت مرجع بزرگ و عالی‌مقام ما حضرت آیةالله العظمی خمینی است (صلوات حضار). این عشق شما مردم به مرجع و رهبر عزیز و آن یار سفر کرده

---

۱. *قرآن مجید*، سوره آل‌عمران، آیه ۲۰۰.
۲. *نورالثقلین*، ج ۱، ص ۴۲۶.
۳. *همان*، ص ۴۲۸.
۴. *همان*.

است که با فریادِ صلوات اظهار می‌شود. این فریاد، فریادِ همه طبقات و اقشار مردم و نشانه همبستگی و پیوستگی ملت با روحانیت و مرجعیت است. دنیا بداند این پیوستگی و همبستگی دایمی و ناگسستنی است و هیچ قدرتی نمی‌تواند مردم فداکارمان را از اسلام و روحانیت و مرجعیت جدا کند.

روحانیت مانع بزرگ استعمار

زویمر خطیب انگلیسی می‌گفت: مردم انگلستان! اگر می‌خواهید پیروز شوید، دو سد پیش روی شماست. باید این دو سد را در کشورهای اسلامی به هر نحو که امکان‌پذیر است بشکنید. یک سد، قرآن و تعالیم اسلام است. البته ظاهر قرآن مشکل‌آفرین نیست. قرآن باشد، حتی خودتان هم آن را چاپ کنید، اما باید مردم از روح قرآن جدا باشند. سدّ دوم، روحانیت است. روحانیت عامل پیوستگی و اتحاد مردم است. روحانیت قادر است جامعه اسلامی را متحد کند. امروز هیچ نیرو و قدرتی در جامعه به نیرو و قدرت روحانیت نمی‌رسد. روحانیت بر اعماق جان و قلوب مردم نفوذ دارد. مردم! شما از این قدرت برتر و بالاتر پیدا نمی‌کنید. قدر این نعمت بزرگ الهی را بدانید. زویمر می‌گفت: موفقیت در این امر نیاز به تلاش فراوانی دارد. مبارزه با روحانیت کار آسانی نیست. باید خیلی با هوشیاری به کار خود ادامه دهید تا بتوانید پیروز شوید. باید با زرنگی و دقت کار کنید تا بتوانید در کشورهای اسلامی پیروز شوید.

مگر می‌شود با یک عالم وارد جنگ شد؟ مگر می‌شود با جامعه روحانیت مبارزه کرد؟ مردم، روحانیت را مبلّغ و مبیّن بزرگ‌ترین آرمان خود یعنی مکتب اسلام می‌دانند. مردم ما به دو نکته ایمان دارند: یکی آنکه روحانیت را آشناترین قشر به قرآن و اسلام و مکتب می‌دانند و

دیگر آنکه این قشر را دلسوزترین و فداکارترین افراد برای اسلام و دین می‌شناسند. تاریخ روحانیت در یک صد سال اخیر، در ایران، عراق و سایر کشورهای اسلامی بهترین شاهد و گواه این ادّعاست.

مستشار فرانسه به آقای شیخ عبدالحمید جزایری، یک روحانی فعال در سوریه اخطار کرد که نباید سخنرانی کند! نباید مردم را بیدار کند و اگر به این سخنان خود ادامه دهد درِ مسجدش را خواهند بست. شیخ عبدالحمید لبخندی زد و گفت: «بستنِ درِ مسجد کار ساده‌ای است، اما جلوی فعالیت مرا گرفتن کار بسیار مشکلی است. می‌توانید مسجد را از من بگیرید. درِ مسجد را ببندید، ولی اینها مهم نیست. اگر مسجد نبود، من در خیابان، در قطار، در اتوبوس، و هر کجا که جمعیتی را ببینم، فریاد می‌زنم، تبلیغ می‌کنم و حرف‌های خودم را می‌زنم!» مأمور فرانسوی تهدید کرد که آقای شیخ عبدالحمید جزایری! ممکن است تو را دستگیر کنیم و به زندان بیندازیم. شیخ گفت: «چقدر جالب! در همان گوشه زندان فریاد می‌زنم و زندانی‌ها را بیدار می‌کنم». گفت: شیخ! ممکن است جانت در خطر باشد! پاسخ داد: «چه عالی! چون می‌دانم با کشتن من، موجی ایجاد می‌شود که فکر نمی‌کنم اثر آن از وجود و فریاد من، کمتر باشد». بی‌جهت نیست که زویمر می‌گوید مبارزه با روحانیت کار آسان و ساده‌ای نیست. تلاش بی‌ثمر حکومت در برابر روحانیت در این مقطع، نمونه و شاهد روشنی است.

جایگاه بلند مرجعیت

چطور می‌شود در برابر مرجع عالی‌مقام و بزرگ شیعه ایستادگی کرد و مبارزه نمود؟ مبارزه با مرجعیت و روحانیت، مبارزه با اسلام و مردم است و این‌چنین مبارزه‌ای دیر یا زود منجر به شکست خواهد شد. مگر روحانیت از شما چه می‌خواهد؟ روحانیت خواهان استقلال کشور و

قطع دست اجانب و اجرای احکام الهی در این کشور است. هرکس که با روحانیت و مرجعیت مخالف است و با آنها مبارزه می‌کند، در واقع با استقلال کشور و احکام اسلام مخالف است و بی‌تردید منفور مردم مسلمان ایران خواهد بود.

شما امروز به دو عنوان در اینجا اجتماع کرده‌اید: تجلیل از عالم بزرگ از دست رفته، و احترام و تعظیم در برابر مرجع بزرگ و بیداری که مورد احترام همه مسلمانان و آزادگان جهان است. «له سنن من الانبیاء» نشانه‌هایی از رسولان و پیامبران در این رهبر بزرگ است. او از جهات مختلف به نوح، موسی، عیسی و سایر پیامبران شبیه است. اما چه شباهت نزدیکی با زندگی ابراهیم خلیل دارد. ابراهیم خلیل کیست؟ ابراهیم خلیل‌الله آن پیامبری است که شروع فعالیت اجتماعی او در جامعه از اینجاست: «و تالله لاکیدن اصنامکم بعد ان تولوا مدبرین»[1] سرآغاز فعالیت مهم ابراهیم، از بت‌شکنی آغاز می‌شود. هرکس می‌خواهد کار ابراهیمی کند، باید کار خود را از بت‌شکنی آغاز نماید. البته این کار، آسان نیست. باید برای فداکاری و شهادت آماده بود. «قالوا حرّقوه و انصروا الهتکم ان کنتم فاعلین»[2] گفتند چرا نشسته‌اید؟ شعله‌ای را روشن کنید و آتشی را برافروزید که در آن آتش، ابراهیم بسوزد و خاکستر شود. خاکستر او را هم با طوفانی بر باد دهید که هیچ اثری از او باقی نماند. باید دستگیر شده به زندان برود، محاکمه شده و کشته شود تا اثری از او نماند. اما «قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم»[3] دشمن همیشه از نقشه خداوندِ خالق جهان، غافل است. دشمن کور است و قدرت الهی را نمی‌بیند، تا بتواند از نقشه حق آگاه باشد «و مکروا مکراً و مکرنا مکراً و

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انبیاء، آیه ۵۷.
۲. *همان*، آیه ۶۸.
۳. *همان*، آیه ۶۹.

هم لایشعرون»[1] دشمن از مکر خداوند غافل است.

روحانیت شیعه یک تکیه‌گاه و یک وابستگی دارد و آن هم وابستگی به خداوند و «الله» است که تنها تکیه‌گاه اوست. «و لا تهنوا فی ابتغاء القوم ان تکونوا تألمون فانّهم یألمون کما تألمون و ترجون من الله ما لایرجون و کان الله علیماً حکیماً»[2] چرا سست شدید؟ چرا از تعقیب دشمن باز ایستاده‌اید؟ اگر تو رنج می‌بینی و اگر تو زخم برمی‌داری، و اگر تو به زحمت می‌افتی، بدان که دشمن هم به رنج و زحمت خواهد افتاد «فانهم یألمون کما تألمون» بدانید ضربتی که بر شما نواخته می‌شود، همان‌طور بر دشمن هم نواخته می‌شود. خیال نکنید مشکلات تنها برای شماست. مشکلات دشمن بیشتر است. شما یک نقطه امید و یک نقطه اتکا دارید که دشمن ندارد و آن این است: «و ترجون من الله ما لایرجون» شما امید به حق و اتکای به الله دارید. بزرگ‌ترین قدرت جهان پشتیبان شماست. تکیه‌گاه شما خداست. شما هرگز احساس ضعف و تنهایی نمی‌کنید، ولی تکیه‌گاه دشمن بسیار ضعیف و ناچیز است. «ان صلاتی و نسکی و محیای و مماتی لله رب العالمین»[3] این پیام روحانیت است. همه‌چیز ما برای خداست. عبادت ما، فعالیت ما، زندگی ما و مرگ ما، همه و همه، فقط برای خداست و بس.

ابراهیم زمان

«قلنا یا نار کونی برداً و سلاماً علی ابراهیم» دشمن، غافل از یاری و تأیید حق است. اگر آتشی در اینجا در زندان و حصر، اگر آتشی در بورسای ترکیه و اگر آتشی در عراق برافروختند، ما ابراهیم زمان را حفاظت

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نمل، آیه ۵۰.
۲. *قرآن مجید*، سوره نساء، آیه ۱۰۴.
۳. *قرآن مجید*، سوره انعام، آیه ۱۶۲.

می‌کنیم. «و ارادوا به کیداً فجعلناهم الاخسرین»[1] ابراهیم عزیز! هر توطئه و کیدی که برای تو طراحی کردند، ما تو را کمک کردیم و آنها را شکست خورده و خسران‌زده ساختیم. «و نجیناه و لوطاً الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین»[2] ابراهیم! تو را در کنار رسول و پیامبری دیگر به سرزمین مبارک رساندیم. ای خمینی عزیز (صلوات حضار) تو و فرزند فرزانه و مصطفای عزیزت را به سرزمین مبارک، «الی الارض التی بارکنا فیها للعالمین»، کنار حرم مولایت امیرالمؤمنین رساندیم. بگذار موجی در حوزه کهنسال نجف، ایجاد شود. بگذار دانشمندان بزرگ این حوزه، با عظمت علمی تو آشنا شوند. دشمن خواست تا تو در دریای نجف غرق شوی! نمی‌دانست تو کشتی نجات‌بخش و سفینة النجاة خواهی شد. بگذار جهانیان بیشتر و بهتر تو را بشناسند، ای ابراهیم زمان!

ای ابراهیم عزیز! همه امتحانات سخت و بزرگ برای تو پیش آمد. اما آخرین امتحان را هم باید بگذرانی که: «ان هذا لهو البلاء المبین»[3] آن آزمایش بزرگ و آشکار مربوط به اسماعیل عزیزت می‌باشد. آنگاه که همه امتحانات و آزمایشات را با موفقیت پشت سرگذاشتی، «و اذا ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمّهن قال انی جاعلک للناس اماما»[4] آنگاه تو به مقام والای امامت می‌رسی. امامت مقامی است که آخرین امتحان آن، امتحان فرزند است. ابراهیم! اکنون که این امتحان را هم با موفقیت به اتمام رساندی پس «انی جاعلک للناس اماماً»؛ و لذا من یک لقب برای مرجع بزرگ و رهبر عظیم الشأن، آن ابراهیم زمان، می‌پسندم و آن لقب **امام** است. بنابراین: «**امام خمینی**». (صلوات حضار).

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انبیاء، آیه ۷۰.
۲. *قرآن مجید*، سوره انبیاء، آیه ۷۱.
۳. *قرآن مجید*، سوره صافات، آیه ۱۰۶.
۴. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۱۲۴.

می‌دانید در شهادت و مرگ این عزیز چه موجی در داخل و خارج کشور ایجاد شد؟! در طول هفته گذشته از امریکا، اروپا و آسیا صدها تلگرام تسلیت مخابره شد، اما از ایران فقط سه تلگرام به محضرشان رسید! (گریه شدید حضار). چرا؟ ایرانی که مردم آن همه عقیده به امامت، به علی بن موسی الرضا ثامن‌الحجج (ع) دارند و امام هشتم فخر و افتخار همه ایرانی‌هاست، جشن میلاد و چراغانی آن حضرت را بر هم زدند و پرچم سیاه برافراشتند. (گریه شدید حضار). سراسر کشور را ماتم و عزا فرا گرفته است. چرا از ایران فقط سه تلگرام مخابره شده است؟ ای مرجع عزیز و بزرگ! اگر از ایران تلگرامی به‌دست تو نرسیده، این همه گریه و فریاد و ناله مردم را بشنو و ببین. (گریه شدید حضار). مردم به تو و راه تو و نهضت تو عشق می‌ورزند.

اینکه از ایران فقط سه تلگرام به ایشان رسیده است، حکایت از یکی از این چند امر دارد: یا آنقدر اختناق است که کسی جرأت نمی‌کند به مرجع بزرگش تلگرام تسلیتی مخابره کند، یا شرکت مخابرات برخلاف مقررات تلگرام مردم را نمی‌پذیرد، یا تلگرام‌ها را می‌گیرند ولی مخابره نمی‌کنند. هر خبر بی‌اهمیتی باید در سطح مملکت پخش شود، اما خبر شهادت و رحلت عزیز ما (گریه شدید حضار) فقط یک بار در روزنامه، آن هم به‌عنوان اعلام مجلس ختم درج می‌شود. حتی اعلام ختم را پس از یک نوبت، دیگر چاپ نکردند! چرا؟ چرا این همه اختناق و سانسور و چرا این همه خفقان؟ دلیل این سانسور و اختناق، ترس هیئت حاکمه از قدرت روحانیت، از قدرت مرجعیت و بالاخره ترس از هیجان و غلیان احساسات مردم است.

در سوگ دانشمند مجاهد

می‌دانید چه عزیزی را از دست دادیم؟ در فقدان عالم بزرگوار و آیة‌الله

عزیزمان آیةالله حاج سید مصطفی موسوی خمینی (صلوات حضار)، فرزند برومند مرجع عالیقدر و با درایت جهان تشیّع، حضرت آیةالله العظمی امام خمینی (صلوات حضار) به سوگ نشسته‌ایم. این آیةالله جوان ۴۸ ساله، (گریه شدید مردم) از نظر علمی در سطح بسیار بالایی بوده است. ایشان عملاً یک دوره فقه استدلالی را با دقت گذرانده بوده و بر کتاب عروة الوثقی، که حاوی ۱۵ کتاب فقهی، از کتاب الطهارة تا کتاب الوصیة است. حاشیه زده بود. ایشان حدود ۱۵ سال قبل در حوزه علمیه قم، مُدرّس اَسفار بود. آثاری که در فقه و اصول از ایشان به جای مانده، چندین مُجلّد است که ان‌شاءالله امیدواریم در آینده به طبع برسد و در اختیار طلاب قرار گیرد. در لغت و ادبیات عرب در حد یک صاحب‌نظر بود، حوزه درس ایشان در نجف بعد از حوزه درس مراجع، جزو درس‌های طراز اول به حساب می‌آمد. تفسیری که ایشان بر سوره حمد نوشته‌اند، حدود یک هزار صفحه است. یکی از دوستان نزدیک ایشان می‌گفت هر موضوعی که در علم رجال مطرح می‌شد، ایشان حاضرالذهن و به زندگی همه رُوات و محدثین کاملاً مسلط بود.

از علم و دانش مهم‌تر، کمالات انسانی و اخلاق فاضله این مرد بود. فضلا و مدرسین حاضر در جلسه، که برخی از آنان سالیان دراز از نزدیک با ایشان بوده‌اند، اخلاق و تواضع این مرد را می‌دانند. راستی «کان فینا کاحدنا»، هیچ‌گونه امتیازی برای خودش قائل نبود. ایشان در نجف در یک خانه اجاره‌ای بسیار کوچک، که فقط دو اتاق کوچک در طبقه پایین و دو اتاق کوچک در طبقه بالا داشت، زندگی می‌کرد. یکی از بستگان نزدیک ایشان می‌گفت ارزش تمام اثاثیه منزل ایشان از ده هزار تومان تجاوز نمی‌کرد. این زهد و اخلاق و انسانیت در کنار آن علم و دانش بود که ایشان را به‌صورت یک شخصیت بزرگ و استثنایی درآورده بود. من یک ویژگی ایشان را از همه‌چیز بالاتر می‌دانم و آن معاونت،

همکاری و همگامی با پدر بود. او همه‌جا در کنار پدر و پشتیبان پدر بود. همه‌جا به‌عنوان یاور در کنار او بود. او همواره به‌عنوان یک مشاور و معاون کارآمد و امین، برای پدر بود.

این مجلس باعظمت از طرف همه طبقات، روحانیت، اساتید دانشگاه، مهندسین، پزشکان، تجار و حوزه علمیه قم تشکیل شده است. با اینکه امروز یک روز درسی بود، اما صدها نفر از فضلا، مدرسین و طلاب از حوزه علمیه قم تشریف آورده و در این مجلس شرکت کرده‌اند. این مجلس نشانه همبستگی و پیوستگی بین همه اقشار با روحانیت و حوزه علمیه قم است. چشم دشمن کورباد! (آمین مردم). این مجلس باشکوه و باعظمت و این پیوند ناگسستنی بین مردم و روحانیت که اجرای فرمان، «و رابطوا» است، حتماً فلاح و رستگاری را به‌دنبال خود خواهد داشت. «و رابطوا و اتقوا الله لعلکم تفلحون».

روحیه مرجع و رهبر عالیقدرمان، این مَثَل اعلی، این اسوه، این الگو، در هنگام مطلع شدن از رحلت فرزندشان شگفت‌آور بوده است. خبر شهادت به این صورت به ایشان منتقل می‌شود که عده‌ای از بزرگان و علمای نجف به منزل ایشان رفته و به محضرشان شرفیاب می‌شوند. امام از حضور آنان و چهره‌های غم آلود آنان وقوع حادثه‌ای را احساس می‌کند. به یکی از نزدیکان رو کرده و می‌فرماید چه خبر شده است؟ همه به هم نگاه کرده، اشک می‌ریزند و آیه استرجاع به زبان جاری می‌کنند و می‌گویند عزیزت از دست رفته است (گریه حضار). روحیه و عظمت را ببینید. ایشان آیه شریفه «انا لله و انا الیه راجعون»[1] را بر زبان جاری کرده و سر به زیر می‌اندازند. پس از چند دقیقه به اندرون می‌روند و نزدیکان را امر به صبر می‌نمایند (گریه حضار).

---

۱. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۱۵۶.

بدن این عزیز از دست رفته را به کربلا می‌برند. در حرم ابی‌عبدالله الحسین و قمر بنی‌هاشم طواف می‌دهند و آنگاه به نجف بازمی‌گردانند. در موقع تشییع جنازه، بازار نجف تعطیل می‌شود. عجیب آنکه حضور این پدر در تشییع پیکر فرزندش همانند حضور ایشان در بقیه تشییع جنازه‌ها بوده و نه بیشتر (گریه شدید حضار).

من یک دعا می‌کنم: خدایا ۱۴ سال مفارقت بس است (گریه شدید حضار). خدایا! تو را به عظمت همه اولیا و عزیزانت قسم می‌دهیم چشم ملت ایران را به زودی به جمال مرجع بزرگ و رهبر عالیقدرشان منوّر بفرما (آمین حضار). من می‌دانم این اشکی که شما می‌ریزید، دو جنبه دارد: اشک برای عزیز از دست رفته و اشک برای دوری از رهبر و مرجع عظیم‌الشأن.

این مصیبت بزرگ، مصیبت در سطح یک خانه و خانواده نیست. بنابراین من به هیچ‌یک از بازماندگان عزیزش تسلیت نمی‌گویم. تسلیت من فقط به محضر امام زمان است (گریه شدید حضار). یابن الحسن، امام زمان! آجرک الله فی هذه المصیبة! و بعد تسلیت به حوزه‌های علمیه، جامعه روحانیت، ملت ایران، دنیای تشیّع، جهان اسلام و همه انسان‌های آزاده جهان.

می‌دانید مرجع عالیقدر و عزیز ما در کنار قبر فرزندش چه کرد؟ آنچه نقل کرده‌اند این است که در کنار قبر عزیزش فقط یک فاتحه خواند و برخاست. اما من می‌گویم شاید زبان حال رهبر و مرجع ما کنار مزار فرزندش چنین بود و به مصطفای عزیزش گفته: «لقد استرحت من همّ الدنیا و غمّها و بقی ابوک غریباً وحیداً فریداً».

صلی الله علیک یا اباعبدالله و علی اولادک الطیبین الطاهرین.

بخش دوم
مبانی نظری دولت اسلامی

فصل سوم
دولت اسلامی و کارآمدی

درآمدی بر مشروعیت و کارآمدی

هنر تمایز اصول از فروع در کشورداری

درآمدی بر کارآمدی مجلس خبرگان

درآمدی بر مشروعیت و کارآمدی

بحث و سخن اینجانب در این محضر محترم، پیرامون مهم‌ترین چالشی است که نظام جمهوری اسلامی، امروز در صحنه داخلی و حتی در افکار عمومی جهان با آن روبه‌روست. البته هر چالشی می‌تواند فرصت جدید و یا نوعی آسیب باشد که اگر به مسئله توجه نشود، حتی ممکن است آسیب تبدیل به تهدید شود. ولی اگر با آینده‌نگری و با برنامه‌ریزی دقیق با آن مواجه شویم، می‌توانیم آسیب را تبدیل به فرصت نماییم و لذا باید نسبت به همه چالش‌ها و آسیب‌هایی که در برابر نظام وجود دارد، توجه خاص و ویژه‌ای مبذول گردد.

نظام اسلامی ما امروز با چالش های مختلفی در صحنه داخلی و جهانی از لحاظ نظری و عملی مواجه است؛ در زمینه مسائل فرهنگی، اقتصادی، حقوقی و همچنین سایر مسائل اجتماعی. اما مهم‌ترین چالشی که امروز با آن روبه‌روست، مسئله مشروعیت است. این چالش عمدتاً نسبت به اذهان جوانانی صادق است که نسل دوم و یا حتی نسل سوم انقلاب محسوب می‌شوند. جامعه ما یک جامعه جوان است. اگر آمار سنین بین ۱۵ تا ۳۰ سال را در نظر بگیریم، تقریباً کمی بیش از نصف جمعیت رأی‌دهنده کشور ما را تشکیل می‌دهند. چون سن رأی‌دهندگان در کشور ما بسیار پایین است. یعنی سن ۱۵ یا ۱۶ سال و لذا همین گروه سنی قادرند نسبت به سرنوشت کشورمان تصمیم‌گیر اصلی باشند و رأی

آنها در همه مسائل مهم، سرنوشت‌ساز است.

مشروعیت، پایه و رکن اصلی یک نظام است و بدون این رکن ادامه حیات یک دولت جز از طریق خشونت و سرکوب امکان پذیر نخواهد بود. در واقع قوام و دوام هر نظامی به قدرت و استحکام پایه‌های مشروعیت آن نظام برمی‌گردد. زوال و نابودی هر دولتی نیز با از دست رفتن مشروعیت آن در افکار عمومی آغاز می‌شود. بی‌تردید سقوط عملی هر نظامی وقتی محقق می‌شود که قبلاً جایگاه مشروع آن نظام در ذهن و فکر مردم سقوط کرده باشد. مفهوم غصب نیز نقطه مقابل مشروعیت است. برخی از دایرةالمعارف‌ها مشروعیت را این‌چنین تعریف کرده‌اند: «حکام بدانند که حق حکمرانی دارند و مردم و حکومت‌شوندگان نیز این حق را برای آنها قائل باشند و قبول داشته باشند». این تصور که اگر در یک نوبت و در یک مقطع زمان، مشروعیت نظامی را از لحاظ فکری و نظری و نیز از دیدگاه سیاسی و فرهنگی به اثبات رساندیم، این بدان مفهوم نیست که برای همیشه مشروعیت آن نظام را تضمین کرده‌ایم، زیرا این موضوع حداقل از دید اجتماعی ـ سیاسی ناصحیح است. مشروعیت[1] که در واقع مبانی فلسفی یک حکومت است، باید با مشروعیت‌یابی[2] که سیاست ها و برنامه‌های نظام جهت تداوم، تقویت و استحکام حاکمیت مشروع است، پشتیبانی شود. مشروعیت یک نظام، مراحلی دارد و در همه مراحل باید به‌گونه‌ای عمل شود که این رکن مهم در تزلزل قرار نگیرد. حداقل باید در چهار مرحله به بحث مشروعیت پرداخت:

۱. *مشروعیت قبل از استقرار یک نظام*

در این مقطع بحث مشروعیت عمدتاً یک بحث نظری و علمی است و

1. legitimacy
2. Legitimation

به اصطلاح بحث تئوریک است. به عنوان مثال، قبل از پیروزی انقلاب اسلامی یکی از مهم ترین مباحث این بود که نامشروع بودن نظام سلطنت را به اثبات برسانیم و در مقابل نظام مشروع یعنی نظام اسلامی و جمهوری اسلامی را برای مردم تشریح کنیم و آن را از دید مبانی دینی و مباحث حقوقی و سیاسی به اثبات برسانیم. یکی از مهم‌ترین مسائلی که امام (ره) در پاریس و حتی در نجف به آن پرداخت: تشریح «حکومت اسلامی» و اثبات نامشروع بودن نظام سلطنت بود.

امام از سال ۱۳۲۲ با تألیف کتاب «کشف اسرار» و طرح بحث حکومت اسلامی در این کتاب تا درس‌های ایشان در نجف پیرامون مسئله «ولایت فقیه» در سال ۱۳۴۸ که مجموعه آن در کتابی تحت عنوان «حکومت اسلامی» منتشر شد و تا مصاحبه‌ها و سخنرانی‌های ایشان در سال ۱۳۵۷ و همچنین بعد از پیروزی انقلاب اسلامی و به‌ویژه همزمان با تشکیل مجلس خبرگان قانون اساسی، در هر فرصتی نظرات خود را در مباحث فقهی و در مصاحبه‌ها و سخنرانی‌ها پیرامون مسئله مهم حکومت اسلامی بیان نمودند. همچنین ایشان بودند که قبل از پیروزی انقلاب اسلامی در پاریس شکل این حکومت را به‌عنوان «جمهوری اسلامی» اعلام نمودند. شاید این اعلام در پاریس نتیجه مباحثی بود که شب ها بعد از نماز مغرب و عشا در «نوفل لوشاتو» با برخی از فضلا و بزرگان چون شهید بهشتی، شهید مطهری و دیگر اندیشمندان داشتند. گرچه اصل بحث «حکومت اسلامی» و مبحث «ولایت فقیه» در کلام فقهای گذشته نیز مطرح بوده است و شخصیت هایی چون مرحوم نراقی، مرحوم نائینی، مرحوم آیةالله بروجردی و دیگران به ایسن مبحث پرداخته بودند، ولی شکل حکومت اسلامی به‌عنوان «جمهوری اسلامی» برای اولین‌بار بود که توسط حضرت امام به‌عنوان یک فقیه بزرگ بیان می‌شد.

۲. مشروعیت در آغاز پیروزی انقلاب

همواره بین فروپاشی نظام کهنه و تشکیل نظام نوین فترتی وجود دارد که دولت موقتی اداره امور کشور را به عهده می‌گیرد. در این دوران به تعبیر برخی از اساتید علوم سیاسی: «ارزش‌های جدید و امیدهای تازه، منبع اصلی اقتدار و مشروعیت است». رهبرانی که به مشروعیت انقلابی متوسل می‌شوند، اغلب در صدد طرح جامعه‌ای نو در شرایط نو می‌باشند و حق حاکمیت خود را به‌عنوان نمایندگان ایدئولوژی جدید مطرح می‌نمایند. طرح و تبیین ایدئولوژی‌های نو، توده‌های تشنه تغییر نظام اجتماعی و خسته از ظلم و فساد نظام‌های سابق را حامی رهبران انقلابی و متولیان ایدئولوژی جدید قرار می‌دهد.

در انقلاب اسلامی ایران نیز مردم که علما را وارث انبیا می‌دانستند و امام خمینی (ره) را نجات‌بخش خود و مظهری از صفات پیامبر و به اصطلاح مایه‌هایی از کاریزمای پیامبر را در او می‌دیدند و او را به‌عنوان طراح اسلام ناب و موجد افکار انقلابی با رهبری عملی توده‌های مظلوم و محروم و به وجود آورندهٔ قدرت نوین انقلابی و بیداری و اتحاد یک ملت بزرگ می‌دیدند، با جان و دل وی را به رهبری خود برگزیدند. مردم در شعارهای خود، قبل از پیروزی انقلاب با جمله «نهضت ما حسینی، رهبری ما خمینی» و پس از پیروزی انقلاب با شعار «الله اکبر، خمینی رهبر» نه یک‌بار و دوبار، بلکه هزاران نوبت بر رهبری وی تأکید نموده بودند.

امام (ره) در بیانات خود در جمع خبرنگاران در مورد معرفی نخست وزیر موقت، چنین می‌فرماید: «ما به واسطه اتکا به این آرای عمومی که شما الان می‌بینید و دیدید تاکنون که آرای عمومی با ماست و ما را به‌عنوان وکالت بفرمایید یا به‌عنوان رهبری، همه قبول دارند، از

این جهت ما یک دولتی را معرفی می‌کنیم. رئیس دولتی را معرفی می‌کنیم... من ایشان را حاکم کردم، یک نفر آدمی هستم که به واسطه ولایتی که از طرف شارع مقدس دارم، ایشان را قرار دادم»؛[۱] و در مورد شورای انقلاب نیز می‌فرماید: «به موجب حق شرعی و براساس رأی اعتماد اکثریت قاطع مردم ایران شورایی به نام شورای انقلاب تعیین شده است».[۲]

همان‌گونه که از جملات بالا استفاده می‌شود، امام در همه این بیانات به مشروعیت الهی و نیز به آرای مردم تکیه می‌کنند.

۳. مشروعیت قانونی

در مشروعیت قانونی، مشروعیت حکومت حاکمان برمبنای قوانین مصوّب است. هم حاکمان و هم حکومت‌شوندگان، برتری قوانین را می‌پذیرند. شهروندان به این دلیل که رهبران در چارچوب قوانین، اقدام به تصمیم گیری می‌نمایند، آنها را می‌پذیرند. در واقع مسئولین از طریق انتخاب مستقیم یا غیرمستقیم و یک مرحله‌ای و یا دو مرحله‌ای و یا حتی انتصاب مبتنی‌بر روندهای قانونی، به مقام‌های مورد نظر دست می‌یابند و مردم به جای اطاعت از افراد، از قانون اطاعت می‌کنند. در این نظام ها روندهای انتخاباتی مشخص می‌کند که کدام‌یک از رهبران باید کدام‌یک از پست‌ها را اشغال نماید و قانون اساسی مشخص خواهد کرد که کدام طرح توسط چه مرجعی باید به تصویب برسد و سیر مراحل تصویب یک قانون چه می‌باشد. در این نوع مشروعیت، اعمال قدرت فقط در چارچوب قانون و به‌خاطر قانونی بودن آن مجاز است و همه مقررات و فرامین به دلیل قانونی بودن الزام‌آور است. اگر کسی بدون صلاحیت

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۵، ص ۳۱.
۲. *همان*، ج ۴، ص ۲۰۷.

قانونی، دستوری صادر کند، هیچ کس مجبور به اطاعت از آن نخواهد بود.

مشروعیت یک نظام از دیدگاه اسلام، به مفهوم شرعی بودن و مطابق موازین و دستورات دینی بودن آن است، که البته می‌تواند شکل آن طیف گسترده‌ای را داشته باشد. آنچه در میان فقها، مشهور است و مبنای مشروعیت از دیدگاه حضرت امام (ره) نیز می‌باشد، مشروعیت حکومت از نوع الهی است. چون در حکومت اسلامی، حاکمیت قانون الهی مطرح است، بنابراین مشروعیت اسلامی را می‌توان مشروعیت قانونی نامید؛ البته قانون، به مفهوم قانون الهی و شریعت. امام (ره) در این زمینه می‌فرماید:

«حاکمیت اسلامی، حکومت قانون است. حاکمیت منحصر به خداست و قانون فرمان و حکم خداست. قانون اسلام یا فرمان خدا بر همه افراد و بر دولت اسلامی حکومت تام دارد. همه افراد از رسول اکرم گرفته تا خلفای آن حضرت و همه افراد تا ابد باید تابع قانون باشند».[1]

گرچه از دیدگاه حضرت امام، مشروعیت حکومت اسلامی، مشروعیت الهی است، ولی در موارد متعدد به مسئله لزوم پیروی از آرای مردم و عدم جواز هر نوع تحمیلی به مردم اشاره می‌کنند:

«ما بنای بر این نداریم که یک تحمیلی بر ملتمان بکنیم. اسلام به ما اجازه نداده است که دیکتاتوری بکنیم. ما تابع آرای ملت هستیم. ملت ما هر طور رأی داد، ما هم از آنها تبعیت می‌کنیم. ما حق نداریم، خدای تعالی به ما حق نداده است، پیغمبر اسلام

---

۱. *حکومت اسلامی*، ص ۵۴.

به ما حق نداده است که به ملتمان چیزی را تحمیل کنیم».[۱]

بنابراین از دیدگاه حضرت امام در کنار مشروعیت الهی و دینی حکومت، مقبولیت مردمی نیز باید مورد توجه قرار گیرد و در واقع استقرار حکومت شرعی و دینی در عمل، بدون خواست مردم امکان‌پذیر نمی‌باشد. به دلیل آنکه مبانی حکومت ج.ا.ا. در اصول قانون اساسی تبیین شده و این قانون اساسی به رفراندوم و آرای عمومی گذاشته شده و به تصویب مردم رسیده و از طرف دیگر اصول قانون اساسی در چارچوب موازین اسلامی تدوین شده است، بنابراین می‌توان مشروعیت حکومت ج.ا.ا. را نوعی مشروعیت مرکب دانست.

۴. *مشروعیت پس از استقرار نظام حکومتی (کارآمدی)*

آیا مشروعیت، وضعیت ثابتی دارد که اگر مبنای مشروعیت برای مردم تبیین شد و حکومت در چارچوب قانون فعالیت خود را آغاز کرد، این مشروعیت همواره تثبیت شده باشد؟ و یا آنکه مشروعیت از دیدگاه رفتاری و جامعه‌شناختی در نوسان می‌باشد و منوط به درجه رضایت مردم است؟ ممکن است که یک نظام از لحاظ دینی و قانونی نظام مشروعی باشد و در چارچوب مقررات دینی و اسلامی و در چارچوب مبانی و اصول قانون اساسی فعالیت کند و از این منظر نظامی مشروع محسوب شود، اما این مشروعیت را می‌توان مشروعیت اولیه نامید. یعنی نظامی که در آغاز امر، در یک چارچوب مشروع فعالیت خود را آغاز کرده، برمبنای زور و دیکتاتوری یا کودتا نبوده، بلکه برمبنای قانون و رأی و نظر مردم و در چارچوب موازین شرعی بوده؛ از لحاظ سیاسی ــ اجتماعی دارای مشروعیت اولیه است. این مشروعیت در ادامه باید

---

۱. صحیفهٔ نور، ج ۱۰، ص ۱۸۱.

همواره توسط مشروعیت ثانویه مورد تأیید قرار گیرد. مشروعیت ثانویه با کارآمدی و کارایی نظام تثبیت می‌شود.[۱]

حتی از دیدگاه سیاسی و حقوقی این بحث مطرح است که نظامی ممکن است در آغاز امر فاقد مشروعیت باشد، مثلاً از طریق کودتا قدرت را در اختیار گرفته باشد، ولی بعدها در اثر کارآمدی و جلب رضایت مردم به مشروعیت برسد. بنابراین با این دیدگاه، کارآمدی، منبع مشروعیت است و مشروعیت‌زاست. برای مثال جمال عبدالناصر با کودتا روی کار آمد، اما با تقویت روحیه ناسیونالیسم عربی، جهاد و مبارزه با رژیم غاصب صهیونیستی و تلاش برای ایجاد امنیت و رفاه عمومی، توانست پایگاه مشروعیتی را برای خود کسب نماید. معکوس آن هم اتفاق می‌افتد که حکومتی که در آغاز مشروع بوده، ولی در ادامه، در سایه عملکرد ناصحیح، مشروعیت خود را از دست بدهد. همچنین برای مثال در سال ۱۹۵۸ حکومت دوگل در فرانسه با رأی پارلمان فرانسه به وی، کار خود را آغاز کرد و در طول زمامداری طی سال های ۱۹۵۸ تا ۱۹۶۹ با برگزاری رفراندوم های متعدد به تقویت مشروعیت خود پرداخت. موفقیت وی در پایان دادن به جنگ فرانسه و الجزایر نیز به محبوبیت بیشتر وی انجامید، ولی شکست او در حل بحران‌های داخلی فرانسه مانند تورم، مسکن، دستمزد و آموزش و پرورش؛ دلیلی برای سقوط وی در اوایل سال ۱۹۶۹ بود.

بنابراین نباید تنها به مشروعیت اولیه یک نظام بسنده کرد، بلکه باید به فرآیند مشروعیت‌یابی نیز اندیشید و از طرق مختلف به عمق و گسترش پایگاه مشروعیت نظام پرداخت. همان گونه که اشاره شد، چه

---

۱. برای مطالعهٔ بیشتر مراجعه کنید به فصل اول کتاب:
Lucian Pye, *Aspects of Political Development*, Boston: little, Brown and Co., 1966.

بسا دولت‌هایی که در آغاز با هیچ مشروعیتی و تنها از طریق زور و قهر و غلبه، به سلطه بر جامعه پرداخته‌اند ولی توانستند طی یک فرآیند چندساله، تحصیل مشروعیت کنند و بالعکس دولت‌هایی که با داشتن مشروعیت اولیه، به علت ضعف کارآیی، مشروعیت خود را از دست داده و سقوط کرده‌اند.

افکار عمومی و مسئله مشروعیت

یکی از مسائلی که تمام متفکران سیاسی برای تقویت مشروعیت اولیه بر آن تأکید کرده‌اند، رابطه بین افکار عمومی، قدرت سیاسی و مشروعیت است. برخی از نویسندگان معتقدند حتی قدرت‌های استبدادی برای دستیابی به توفیقات اجتماعی نیازمند حمایت یک جریان فکری نسبتاً نیرومند می‌باشند. بقای یک حکومت دیکتاتوری نیز متوقف بر همداستان نمودن و موافق نمودن افکار عمومی است. طبعاً در حکومت‌های دموکراتیک و مردمی تکیه بر افکار عمومی نقش مهم‌تری دارد، زیرا مشروعیت حکومت مستلزم رضایت شهروندان و مشارکت افکار عمومی است. به همین دلیل یک رابطه متقابل بین مشروعیت و افکار عمومی وجود دارد. هیچ حکومت دموکراتیکی قادر نخواهد بود برخلاف خواست مردم، مدت مدیدی به روند فعالیت خود ادامه دهد.[1] در حکومت های دموکراتیک وقتی مردم، نظام و دولتمردان را در راستای اهداف و ایده‌های خود نمی‌بینند، از کانال‌های قانونی و حتی گاهی از طرق غیرقانونی علیه نظام و ارگان‌های آن دست به مبارزه خواهند زد. از طرف دیگر، همواره یکی از اهداف دشمنان یک نظام مردمی، تأثیرگذاری بر افکار عمومی مردم است و در این راستا حتی از دروغ، تظاهر، فریب،

1. Donald Chilcote, *Theories of Comparative Politics*, Boulder: Westview Press, 1981, pp. 109-110.

ریاکاری و تقلب به نام دادن اطلاعات درست و شفاف به مردم بهره‌برداری و استفاده خواهند نمود. در سال‌های اخیر دشمنان انقلاب اسلامی از همه رسانه‌های سمعی ـ بصری و مکتوب خود برای تأثیرگذاری بر اذهان ملت ایران بیش از گذشته در جهت تحریف حقایق و ضربه زدن به نظام اسلامی بهره‌برداری کرده‌اند. بهترین شیوه جهت خنثی نمودن ترفندهای تبلیغاتی دشمن، برقراری رابطه نزدیک‌تر بین مسئولین نظام و مردم است.

تأمین منافع اقتصادی و مسئله مشروعیت

عامل دومی که می‌تواند به تقویت مشروعیت بینجامد، تأمین منافع اقتصادی مردم است. بی‌تردید رابطه تنگاتنگی بین اطاعت مردم و دوام نظام‌های سیاسی از یک‌طرف و تأمین منافع اقتصادی مردم از طرف دیگر وجود دارد. معتقدین به این دیدگاه، انسان را موجودی دوستدار آرامش و رفاه می‌دانند که همواره در راستای تأمین اقتصادی خود گام برمی‌دارد و دولت ها می‌توانند در سایه تأمین منافع اقتصادی مردم پایه‌های اقتدار و مشروعیت خویش را مستحکم نمایند. بنابراین اگر دولت موفق به تأمین منافع مادی اکثریت افراد جامعه شود، خواهد توانست بدون استفاده از زور بر اریکه قدرت باقی بماند و با ادامه رضایت مردم، مشروعیت خود را حفظ کند. ولی هیچ‌گاه دولتِ ناتوان در حل معضلات اقتصادی جامعه، قادر به جلب رضایت مردم نخواهد بود.[1]

ارزش‌ها و مسئله مشروعیت

سومین عاملی که می‌تواند موجب تقویت مشروعیت شود، هماهنگی

1. H. Gerth and C. Wright Mills, *From Max Weber: Essays in Socilogy*, Oxford: Oxford University Press, 1958, pp. 180-183, 196-245.

عقیدتی و ارزشی میان شهروندان و حکومت‌کنندگان است. این اشتراک ذهنی از طرفی، باعث بقا و دوام نظام سیاسی و از طرفی باعث ادامه فرمانبرداری مردم از حکومت می‌شود. بنابراین ادامه مشروعیت نظام نه در دستگاه قهریه است و نه در موفقیت نظام اقتصادی، بلکه در افکار و اذهان مردم قرار دارد.[1] اشتراک میان اعتقادات و ارزش‌های مورد نظر رهبران و مردم باعث می‌شود که مردم برای رهبران، حق اخلاقی جهت اِعمال قدرت و اداره جامعه قائل باشند. فاصله رهبران و حاکمان از ارزش‌های مورد احترام مردم، باعث گسست بین حاکمیت و مردم، و ایجاد تردید در مشروعیت نظام خواهد شد. به ویژه در یک نظام اسلامی که یکی از وظایف مهم حکومت، پیاده کردن احکام و ارزش‌های اسلامی در جامعه است و رهبران جامعه قبل از تبیین و حمایت از ارزش‌ها با زبان، باید با عمل آن را ترویج و تقویت نمایند.

و بالاخره اجرای وظایف و تکالیف حکومتی از جمله تضمین امنیت، حفظ ارزش‌ها، رشد اقتصادی، اشتغال کامل، گسترش نهادهای رفاهی، دفاع مؤثر در برابر دشمنان داخلی و خارجی، حفظ پرستیژ در افکار عمومی جهان و تقویت وحدت ملی، همگی علایمی از کارایی و کارآمدی نظام و موجب مشروعیت ثانویه نظام خواهد بود. بالعکس عدم ناتوانی در اجرای وظایف مهم در یک دوره نسبتاً طولانی می‌تواند مسئله مشروعیت اولیه در اذهان مردم را به فراموشی بسپارد.

دفاع مقدس و کارآمدی نظام

پس از پیروزی انقلاب اسلامی و تشکیل نظام اسلامی در چارچوب قانون اساسی مصوب مردم که مسئولین قانونی، فعالیت خود را در

1. Talcott Parsons, *The Social System,* New York: The Free Press, 1964, pp. 480-535.

مجلس شورای اسلامی، دستگاه اجرایی، دستگاه قضایی و اداره نیروهای مسلح در چارچوب قانون و مقررات آغاز کردند؛ اگر در اداره کشور و حل معضلات مهم دچار مشکل می‌شدند، اگر در تهاجمی که دشمن علیه نظام و تمامیت ارضی ما انجام داد و بخشی از کشور ما را تصرف کرد، نمی‌توانستیم در برابر تجاوز دشمن ایستادگی کنیم و حماسه عظیم و بزرگ هشت سال دفاع مقدس را بیافرینیم، آیا کارایی و کارآمدی نظام ما زیر سؤال نمی‌رفت؟ آیا افکار عمومی و مردم ما به این نظام وابسته و دلبسته می‌ماندند و حاضر به ایثار و فداکاری برای این نظام بودند؟ بی‌تردید دفاع مقدس یک نمونه آشکار از کارآمدی نظام اسلامی ماست.

رهبری حضرت امام به‌عنوان فرماندهی کل نیروهای مسلح، تلاش دولت خدمتگزار و ایثار نیروهای مسلح، حماسه عظیم و بزرگی را آفرید. در جنگ تحمیلی که طولانی‌ترین جنگ بعد از جنگ جهانی دوم بود و همه قدرت‌ها ابرقدرت‌ها و قدرت‌های منطقه‌ای پشت سر متجاوز قرار گرفته بودند، ملت ما با اتکال به خداوند، اطاعت از امام و ایثار و فداکاری نگذاشت حتی یک وجب از خاک کشور در اختیار دشمن باقی بماند و ضربات بسیار مهلکی بر دشمن وارد ساخت که موجب حیرت جهانیان شد. در واقع شکست حصر آبادان در مهر ۱۳۶۰، اولین علامت روشن و بارز از کارآمدی نظام اسلامی بود. انگیزه دینی مردم برای فداکاری و فرامین قاطع امام (ره) و نصرت خداوند، عوامل اصلی این پیروزی‌ها بودند. اگر امام (ره) در این جنگ تحمیلی به جای فرمان حمله و مقاومت، به سازمان‌های بین‌المللی تکیه می‌کرد و دشمن در خاک ما باقی می‌ماند، آیا مشروعیت این نظام در اذهان و افکار عمومی ما زیر سؤال نمی‌رفت؟ اگر بعد از آتش‌بس، تدبیر مقام معظم رهبری و دولت باعث بازگشت اسرا و آزادگان عزیز به وطن و خروج دشمن از باقیمانده خاک ایران و محکومیت عراق در سازمان ملل نمی‌شد، کارایی و

کارآمدی نظام زیر سؤال نمی‌رفت؟ به راستی اگر بازگشت آزادگان با افتخار و سربلندی در مرداد ۱۳۶۹ نبود؛ و اگر معرفی رژیم عراق به‌عنوان آغازگر جنگ توسط دبیرکل سازمان ملل متحد در آذر ۱۳۷۰ نبود؛ قضاوت مردم نسبت به توان سیاسی مسئولین و مشروعیت نظام چگونه بود؟ در اینجا فرصت نیست که توضیح لازم داده شود، ولی به‌طور خلاصه سه مسئله: تخلیه بیش از دو هزار کیلومتر مربع سرزمین اشغال‌شده ایران توسط عراق، بازگشت آزادگان، محکومیت عراق در سازمان ملل بدون دادن کوچک‌ترین امتیاز، نشان بسیار روشنی از اقتدار نظام، توانمندی مسئولین برای به ثمر رساندن ایثار و فداکاری نیروهای مسلح و مردم ما و در نهایت علامت روشنی از کارآمدی و کارایی نظام اسلامی ما بود.

تصمیمات سرنوشت‌ساز و کارآمدی نظام

در ماجرای حمله عراق به کویت، مسئولین نظام، تصمیم دقیق و حساب‌شده‌ای اتخاذ نمودند که این تصمیم مورد تأیید و تجلیل افکار عمومی مردم و سیاستمداران جهان قرار گرفت. تصمیم صحیح در آن مقطع، کار آسانی نبود. از یک طرف عراق دشمن خونین ما بود و هشت سال علیه ما جنگیده بود، از طرف دیگر کویت از حامیان سرسخت عراق در طول جنگ هشت ساله بود. حتی در مجامع بین‌المللی لحن سیاستمداران کویتی علیه ما، از خود عراقی‌ها هم تندتر بود. همان‌طور که به‌خاطر دارید، حمله عراق به کویت در روز عاشورا که روز تعطیل عمومی ما بود انجام شد. در عین حال، کشور ما اولین کشوری در منطقه بود که حمله عراق به کویت را صریحاً محکوم کرد. حتی زودتر از کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس، اعلامیه محکومیت از سوی دولت ایران صادر شد. از طرف دیگر، عراق مایل بود که در این

جنگ از او حمایت کنیم و متحدین نیز علاقه‌مند بودند ایران علیه عراق وارد جنگ شود و یا حداقل فضای کشور را برای حمله به عراق در اختیار آنها قرار دهد. تصمیم بر محکومیت عراق و اعلام بی‌طرفی در جنگ و ممنوعیت فضای ایران برای هر دو طرف درگیر، تصمیم بسیار بجا و حساب شده و عاقلانه‌ای بود که نظام ما اتخاذ نمود. برخی از افراد در آن زمان در داخل مجلس شورای اسلامی و خارج از مجلس معتقد بودند که باید به حمایت از صدام علیه امریکا وارد جنگ شویم. اگر چنین تصمیم نابجایی اتخاذ می شد، چه تبعات و آثار زیانباری برای منافع ملی ما داشت؟ یک تصمیم مهم و سرنوشت ساز در یک مقطع بسیار حساس موجب تقویت مشروعیت نظام و دلیل روشنی بر کارآمدی نظام اسلامی خواهد بود. اگر در آن مقطع تصمیم به مداخله در جنگ به نفع صدام یا امریکا می‌گرفتیم، بی‌تردید عقلانیت و کارآمدی نظام اسلامی با علامت سؤال در افکار عمومی مواجه می‌شد.

بازسازی و کارآمدی نظام

نمونه دیگر مسئله بازسازی بود؛ بازسازی ویرانی‌های یک جنگ هشت‌ساله با آن همه وسعت که ده‌ها شهر بزرگ و صدها روستا به کلی ویران شده بود و از شهرهایی چون خرمشهر و قصر شیرین جز تل خاک چیزی باقی نمانده بود، آن همه پالایشگاه، نیروگاه، کارخانه، مدرسه، بیمارستان و منازل که در بخش وسیعی از کشور نابود شده بود؛ از بندرعباس، شیراز، اصفهان، تهران گرفته تا همه شهرستان‌های استان‌های غربی کشور. در واقع بازسازی تأسیسات و اماکن در بیش از نیمی از سطح کشور مطرح بود؛ آن هم بدون کمک حتی یک دلار از طرف سازمان‌های بین‌المللی و دیگر کشورها و تنها به اتکای خزانه کشور و یاری مردم. همزمان با بازسازی، کشور با توطئه‌های بزرگ غرب و

به‌ویژه امریکا از جمله تحریم‌های متعدد نیز روبه‌رو بود.

به راستی انجام این بازسازی وسیع در یک زمان کوتاه، نه تنها نشانه بزرگی از کارآمدی نظام اسلامی و مسئولین دلسوز بود، بلکه شبیه یک معجزه بود. به‌ویژه آنکه همزمان با بازسازی، برنامه اول به تصویب رسید. رونق اقتصادی به‌وجود آمد. رشد بیکاری مهار شد و نرخ آن کاهش چشمگیری پیدا کرد. کسری بودجه به صفر رسید. رشد اقتصادی، رشد سرمایه‌گذاری، ذخیره ارزی و اصلاح ساختار اقتصادی انجام شد. هزاران پروژه، تکمیل و ده‌ها هزار طرح مهم اقتصادی آغاز گردید؛ و در کنار تحول اقتصادی، فعالیت‌های وسیع فرهنگی و بازسازی نظامی و بنیه دفاعی نیز شروع شد. اگر نظام و دولت در بازسازی کشور و سازندگی این مرز و بوم ناموفق بود، آیا کارآمدی و در نهایت مشروعیت نظام مورد شک و تردید افکار عمومی قرار نمی‌گرفت؟ اگر نظامی در عمل، کارآمدی خود را از دست دهد، زمینه جهت ایجاد تردید در مبانی نظری مشروعیت نظام نیز فراهم می‌شود و در این شرایط دشمنان حداکثر بهره‌برداری را خواهند نمود.

اینکه یک نظام در چارچوب قانون، فعالیت خود را آغاز کرده باشد، کافی نیست. برای اینکه بتواند افکار عمومی جامعه را در جهت حمایت خود نگه دارد، این نظام بایستی کارآمدی خود را در عمل، به‌ویژه در بحران‌های مهم به اثبات برساند. ما امروز برای افکار عمومی به‌ویژه نسل جوان، می‌توانیم مشروعیت نظام ج.ا.ا. را از دیدگاه مبانی دینی، از دیدگاه قانونی و قانون اساسی و همچنین از دیدگاه کارایی و کارآمدی به‌خوبی تبیین کنیم. به دلیل اینکه از بحران‌های بسیار مهم و در برابر توطئه‌های پیچیده منطقه‌ای و بین‌المللی توانسته است به‌خوبی عبور کند و بحران‌ها را به‌خوبی پشت سر بگذارد و تصمیمات صحیح، دقیق و به موقع اتخاذ کند.

جایگاه افکار عمومی از دیدگاه امیرالمؤمنین (ع)

از دیدگاه اسلام هم، رابطه نزدیک حکومت با مردم و رضایت مردم و همراهی افکار عمومی با نظام، یک اصل مورد تأکید است. حتی امیرالمؤمنین (ع) در نامه معروف خود به مالک اشتر، نشانه صلاحیت حاکمان را افکار عمومی و راه شناخت شایستگی مسئولین را نظرات جامعه و مردم می‌داند. وی در همین نامه به مالک گوشزد می‌کند که بین حاکمیت فعلی و حکومت و حاکمان قبلی همواره از طریق بررسی اعمال و رفتار و آثار حکومت آنان، مقایسه‌ای مستمر در افکار عمومی وجود دارد.

«ثم اعلم یا مالک! انی قد وجهتک الی بلاد قد جرت علیها دول قبلک من عدل و جور و أن الناس ینظرون من امورک فی مثل ما کنت تنظر فیه من امور الولاة قبلک و یقولون فیک ما کنت تقول فیهم و انما یستدل علی الصالحین بما یجری الله لهم علی السن عباده».[1]

«ای مالک من تو را به سرزمینی فرستاده‌ام که پیش از تو حکومت‌هایی در آنجا جریان داشته که برخی عادلانه و برخی ظالمانه با مردم رفتار کرده‌اند؛ و بی‌تردید مردم در همه امور و شئون حکومت تو نظاره خواهند کرد، همان گونه که تو در شئون حکومت‌های گذشته نظاره می‌کردی. درباره تو همان را خواهند گفت که تو خود درباره آنان می‌گفتی. نیکوکاران را به نام نیکی می‌توان شناخت که خداوند بر زبان‌های بندگانش جاری ساخته است».

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۵۳.

حتی امیرالمؤمنین (ع) در همین نامه، مسئله خواست مردم و رضایت مردم را به‌عنوان یک اصل، کنار حق و عدل قرار می‌دهد:

«ولیکن احب الامور الیک اوسطها فی الحق و اعمها فی العدل و أجمعها لرضی الرعیة».[1]

«باید بهترین امور در نزد تو، متوسط ترین در حق و فراگیرترین در عدالت و جامع‌ترین از نظر رضایت مردم باشد».

دقیقاً یک حکومت کارآمد باید بتواند در مسیر حق و بدون ظلم به کسی، به‌گونه‌ای برنامه‌ریزی کند که حداکثر رضایت مردم را جلب کند. ابن ابی‌الحدید در شرح نهج‌البلاغه در ذیل همین فراز از جملات امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید از دیدگاه علی بن ابیطالب (ع) قانون حکومت، تلاش در به‌دست آوردن رضایت عامه است. آنها که در توصیف حکومت اسلامی همواره به مسئله آمریت حکومت تأکید می‌کنند و برای افکار عمومی و جلب نظر مردم در اداره کشور ارزش قائل نیستند، درست برخلاف شیوه امیرالمؤمنین و دستورات آن حضرت عمل کرده‌اند. وی در همین نامه به مالک چنین می‌گوید:

«و لا تقولن انی مؤمر آمر فأُطاع فان ذلک ادغال فی القلب و منهکة للدین و تقرب من الغیر».[2]

«و هرگز مگو من به مقام فرماندهی نصب شده‌ام، فرمان می‌دهم و باید فرامین من اطاعت شود. چه این کار دل را سیاه می‌کند و دین را متزلزل و تباه می‌نماید و موجب نزدیک شدن تغییر و تحول در قدرت خواهد گردید».

---

۱. همان.

۲. همان.

امیرالمؤمنین (ع) در این تعبیر، برخورد غیرمنطقی و متکبرانه با مردم و ایجاد تنفر در مردم را عاملی جهت سرنگونی نظام و تغییر در قدرت می‌داند. آنچه در جامعه ما به‌ویژه در میان نسل جوان و تحصیل‌کرده، در سال‌های اخیر کم و بیش به‌عنوان بحث مشروعیت مطرح می‌شود، به مفهوم سیاسی آن یعنی کارآمدی است. مخصوصاً زمانی که می‌بینند برخی از معضلات و مشکلات در جامعه ادامه دارد و نظام راه‌حل سریع، صحیح و اساسی برای آنها نمی‌یابد. برای اینکه بتوانیم نظام اسلامی را به‌عنوان یک نظام مشروع و کارآمد در افکار عمومی به اثبات برسانیم، نظامی که آرزوی مسلمان‌ها برای قرن‌ها بوده است، باید همه دست به‌دست هم دهیم و نظام را کارآمد کنیم. باید بتوانیم معضلات پیش روی نظام را حل کنیم و امید تازه به جامعه‌ای بدهیم که کم‌کم به سمت یأس و ناامیدی کشانده می‌شود. فکر می‌کنم در این مقطع مردم ما از چند مشکل بزرگ رنج می‌برند که اگر نتوانیم در یک مدت معقول، این معضلات را حل کنیم، کارآمدی نظام ما و بالطبع مشروعیت نظام زیر سؤال خواهد رفت.

اختلافات داخلی

مشکل اول، مسئله اختلافات داخلی است. البته روشن است که اختلاف سلیقه و حتی اختلاف نظر در یک حد قابل قبول، نه تنها به عنوان مشکل و معضل محسوب نمی‌شود، بلکه می‌تواند مایه شکوفایی و رشد جامعه باشد. ولی اختلافات شدید و منازعات مستمر که عمدتاً از نظر مردم، برای اشغال پست‌ها و استحکام قدرت جناحی تفسیر می‌شود، برای مردم ما به‌صورت روندی خسته‌کننده و مزاحم تحقق منافع کلان کشور درآمده است. ادامه این اختلافات و برخوردها که بعضاً از شیوه‌های غیراخلاقی و غیراسلامی نیز استفاده می‌شود، موجب سست شدن اعتماد مردم به

مسئولین نظام و حتی تشکل‌های روحانی خواهد شد.

البته منشأ برخی از اختلافات، اختلاف نظر در مباحث مهم سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است. این‌گونه اختلافات حتی در مباحث اصولی سیاسی و فقه حکومتی نیز وجود دارد. زیربنایی‌ترین بحث در فقه حکومتی و سیاسی، منشأ مشروعیت نظام اسلامی است و در این مسئله واقعاً اختلاف نظر وجود دارد. جمع بین «ولایة الله» و «ولایة الناس» به صور مختلف امکان‌پذیر است. نسبت به نقش رأی مردم در بحث مشروعیت، اختلاف نظر وجود دارد. در بحث آزادی و محدوده آن و نحوه جمع بین آزادی افکار و عقاید با اعتقادات دینی، موازین شرعی و محدودیت‌هایی که در مباحث فقهی و کلامی وجود دارد، نظر واحدی وجود ندارد. در بحث عدالت اجتماعی و جمع آن با مسئله رشد و توسعه اختلاف نظر وجود دارد. در مباحث فرهنگی و آزادی مردم در دسترسی به کلیه اطلاعات و محصولات فرهنگی، نظرات متفاوتی ابراز می‌شود. رسیدن به اجماع نظر، حداقل در مباحث اصولی و زیربنایی، وظیفه اندیشمندان به‌ویژه علما، فقها و حوزه‌های علمیه است. اگر در این زمینه‌ها اندیشه‌های نو مبتنی بر اصول مسلّم اسلام و از طریق اجتهاد مستمر و پویا در جامعه مطرح نشود و به شبهات و اشکالات نسل تحصیل‌کرده پاسخ داده نشود، ممکن است این آسیب‌پذیری تبدیل به بحران‌های فرهنگی ـ فکری و اجتماعی و حتی بحران هویت شود.

معضلات اقتصادی

مشکل دوم، معضلات اقتصادی است. کاهش ارزش پول ملی، تورم افسار گسیخته، کاهش قدرت خرید، عدم رشد مناسب سرمایه‌گذاری، چرخش‌های سریع در سیاست‌های اقتصادی، عدم امنیت سرمایه‌گذاری و خروج سرمایه، نمونه‌هایی از مشکلات اقتصادی کشور است؛ به ویژه

مسائل مربوط به اشتغال و رشد نرخ بیکاری که به تدریج به مرز بحران و فاجعه نزدیک می‌شود. چند میلیون جوان بیکار که برخی از آنها دارای تحصیلات عالیه دانشگاهی هستند و بیست میلیون دانش‌آموز و دانشجویی که فردا و پس‌فردا برای صحنه کار و فعالیت آماده می‌شوند و نداشتن برنامه جامع، حساب‌شده و دقیق جهت ایجاد فرصت‌های شغلی مورد نیاز، جامعه ما را به سمت یک بحران سوق می‌دهد. اساساً شروع نرخ دو رقمی در مسئله بیکاری زنگ خطری برای مسئولین است. امروزه در برخی از استان‌ها شاهد نرخ بیکاری به میزان ۲۵ درصد می‌باشیم و متأسفانه برنامه‌های موجود حتی قادر نیست همین نرخ خطرناک را تثبیت کند و با ادامه رشد نرخ بیکاری در سال‌های آینده با مشکلات بسیار پیچیده‌ای مواجه خواهیم شد.

مسئله دیگر آنکه حتی اگر برای همه جوانان شغل مناسب هم آماده کنیم، ولی برای اوقات فراغت آنان فکر نکرده و برنامه‌ریزی دقیقی نداشته باشیم، با بحران‌های خطرناک اجتماعی مواجه خواهیم شد. نرخ رشد اقتصادی، وضع سرمایه‌گذاری داخلی و خارجی در کشور، مسئله امنیت سرمایه گذاری و مسئله فرار سرمایه و حتی فرار مغزها وضع دشواری را برای کشور به‌وجود آورده است. بدون تردید عدم حل معضلات مهم اقتصادی، به مفهوم ناکارآمدی مسئولین و حتی ناکارآمدی نظام حکومتی از دیدگاه افکار عمومی تفسیر خواهد شد.

گسترش فساد

مشکل سوم، مسئله گسترش فساد است. امروزه فساد اداری و رشوه، مواد مخدر، مفاسد اخلاقی، ایجاد شبکه فساد، جنایات سازمان‌یافته و دیگر مفاسد اجتماعی به صورت یک معضل مهم اجتماعی درآمده است. این وضع در شهرهای بزرگ بیشتر به چشم می‌خورد. شاید هیچ معضلی

به این اندازه برای مردم جامعه ما دردآور نیست. در واقع اولین توقع از حکومت اسلامی، استقرار اخلاق اسلامی در جامعه و مبارزه قاطع با فساد است. مخصوصاً زمانی که فساد از ناحیه کارگزاران نظام و مأمورین دولتی مشاهده شود، برای مردم ما بسیار یأس‌آور خواهد بود و مسئله کارآمدی نظام اسلامی ما در افکار عمومی کاملاً مورد تردید قرار خواهد گرفت. نگرانی عمده بسیاری از پدران و مادران، وضع اخلاقی فرزندان جوان آنها می‌باشد. برای مردم ما فاسد شدن جوانانشان در محیط دبیرستان، دانشگاه، محیط اداری و یا در جامعه این کشور اسلامی، غیرقابل قبول است. متأسفانه برای مبارزه و ریشه‌کن نمودن مفاسد اجتماعی برنامه‌ریزی اساسی و سیستماتیک انجام نگرفته و برخوردهای ضعیف و یا مقطعی نتوانسته است رشد مفاسد را مهار نماید.

عقب‌ماندگی تکنولوژیکی

مشکل چهارم، مسئله عقب‌ماندگی علمی و تکنولوژیکی است. ما نباید وضع امروز کشورمان را با قبل از انقلاب مقایسه کنیم. البته در این مدت، در زمینه‌های مختلف علمی و صنعتی رشد قابل ملاحظه‌ای داشته‌ایم، ولی این رشد کافی نیست. مردم، رشد کشورمان را با دیگر کشورهای پیشرفته و یا لااقل با کشورهایی که قبلاً همسطح آنها بوده‌ایم، مقایسه می‌کنند. مالزی، کره جنوبی، آرژانتین، برزیل، هند، پاکستان، ترکیه و امثال اینها، کشورهایی بوده‌اند که بیست سال قبل با ایران در یک سطح و یا حتی پایین‌تر بوده‌اند. امروزه مردم، کشورمان را با کره و مالزی مقایسه می‌کنند.[1] البته شرایط انقلاب و مسئله جنگ تحمیلی برای جامعه ما قابل درک است، ولی انتظار این است که در دوران پس از جنگ برای جبران

---

۱. در این رابطه رجوع کنید به:
World Development Report, United Nations, 2000.

عقب‌ماندگی، حرکت شتابانی را مشاهده نمایند. ادامه عقب‌ماندگی، به‌طورکلی کشورمان را از صحنه کشورهای پیشرفته جدا می‌سازد. حتی رابطه علمی و تکنولوژیکی در شرایط فردا برای ما بسیار مشکل خواهد شد. این عقب‌ماندگی باعث شکسته شدن غرور ملی نخبگان فکری و جوانان کشورمان می‌شود. حضور جوانان کشور در مسابقات علمی المپیادها و کسب رتبه‌های بالا، قدم بسیار مؤثری برای بازگشت این غرور بوده است. خداوند استعداد و توان لازم را به جوانان ما داده است. باید با برنامه‌ریزی صحیح و کنار گذاشتن جنگ‌های جناحی و سیاسی بی‌ثمر در کشور، به حرکت علمی و صنعتی و فنّاوری پیشرفته شتاب ببخشیم، در غیر این صورت ادامه روند موجود، کارآمدی نظام و حتی مشروعیت نظام را با علامت سؤال جدی مواجه خواهد نمود.

جهانی شدن و کارآمدی نظام

شرایط امروز با شرایط ۲۰ سال پیش و شرایط سال‌های پس از پیروزی انقلاب کاملاً متفاوت است. امروز ما در دوره ارتباطات قرار گرفته‌ایم. مردم به‌ویژه نسل جوان ما تقریباً از همه مسائل مهم جهان مطلع هستند و لذا همواره مسئله کارآمدی نظام ما برای حل معضلات و مشکلات در مقایسه با کشورهای منطقه و حتی کل جهان مطرح است. دیروز اگر کسی می‌خواست جنسی را بخرد یا بفروشد فقط می‌توانست در بازار محل خودش و منحصراً بین چهار نفر فروشنده محلی، مقایسه‌ای انجام دهد. کم‌کم با گسترش ارتباطات این رقابت در سطح استان مطرح شد. برای انجام یک معامله بزرگ، معمولاً در سطح استان می‌توانست اطلاعات لازم را به‌دست بیاورد. این بازار رقابت، کم‌کم به سطح کشور رسید. ولی امروز در خرید و فروش، صحنه رقابت، صحنه بین‌المللی است و در سطح جهان این رقابت، مطرح است. امروز خریدهای عمده

در کشورهای مختلف از طریق وسایل ارتباطی نوین و اینترنت و با تماس با همه تولیدکنندگان عمده جهان و در یک رقابت جهانی انجام می‌شود. اساساً امروز صحنه رقابت نه تنها در معاملات بلکه در همه مسائل مهم، صحنه رقابت بین‌المللی است. صحنه رقابت محلی نیست، صحنه رقابت یک شهر یا یک کشور نیست، همان بحثی که امروز به‌عنوان «جهانی شدن»[1] مطرح است.

در واقع بسیاری از موضوعاتی که قبل از این، در سطح ملی یا منطقه‌ای جریان داشتند، امروز گستره جهانی پیدا کرده‌اند. برای انجام یک کار، امروز می‌توان امکانات موجود در سراسر جهان را مورد بررسی قرار داد. این یک واقعیت است که الگوهای زندگی روز به روز به هم نزدیک تر می‌شوند. اساساً ارتباطات گسترده و نوین فعلی، خود به خود مسائل فراوانی را در سطح فراملی ایجاد می‌کنند که برای حل و فصل آنها نیاز به همکاری جهانی است. امروز شدت این ارتباطات شبکه‌های نوینی را بین دولت، نهادهای بین‌المللی، سازمان‌های غیردولتی و شرکت های چندملیتی به وجود آورده است. آنچه امروز قابل پیش‌بینی است اینکه مسئله جهانی شدن، چه به‌عنوان یک پروژه غربی و چه به‌عنوان یک فرایند چندبُعدی، در تمام حوزه‌های نهادی زندگی اعم از اقتصادی، فرهنگی، تکنولوژیکی، حقوقی، نظامی و سیاسی به سمت تحقق به پیش می‌رود. همگرایی، وابستگی متقابل، درهای باز، نفوذ متقابل و تخصصی شدن حوزه‌های فعالیت صنعتی، مفاهیمی هستند که در چارچوب جهانی شدن محقق می‌شوند.[2]

---

1. Globalization

۲. برای مطالعه بیشتر در این خصوص رجوع کنید به:
Robert Holton, *Globalization and the Nation-State*, London: Macmillan Press, 1998.

البته جهانی شدن نیز مانند دیگر مراحل تاریخی نظیر انقلاب کشاورزی و صنعتی ممکن است باعث قدرتمند شدن بیشتر برخی از کشورها و تضعیف بیشتر برخی دیگر شود. در شرایط فعلی جهان، تقریباً قدرت اصلی اقتصادی در اختیار تعدادی شرکت‌های بزرگ و کمپانی‌های عظیم خلاصه شده است. گفته می‌شود امروزه کل ثروت ۴۰۰ نفر از بزرگ‌ترین ثروتمندان جهان برابر کل ثروت بقیه افراد جهان است. بی‌تردید روند جهانی شدن، عصر دولت را به‌عنوان یک بازیگر اصلی در سیاست جهانی تضعیف می‌کند و راه را برای ظهور بازار جهانی، اقتصادهای غیرملی و شبکه‌های فراملیتی تولید، تجارت و مسائل مالی هموار می‌نماید.

در اینجا به این بحث که آیا جهانی شدن به نفع و یا به ضرر ماست، نمی‌پردازیم. به هر حال خواسته یا ناخواسته این چالش را پیش رو داریم و لذا در مسائل فرهنگی، تبلیغاتی و محصولات فکری و نظری که به نسل جوان عرضه می‌کنیم، باید بدانیم ما در صحنه رقابت جهانی هستیم. نسل جوان ما امروز تنها در برابر تریبون محدود ائمه جمعه و یا اندیشمندان و سخنرانان در داخل کشور قرار ندارد. گوش و چشم آنها در یک صحنه جهانی با تنوع نظرات و افکار مختلف مواجه است و ما نمی‌توانیم به او بگوییم در میان همه گفته‌ها و نوشته‌ها، انتخاب‌گر نباشد.

ابزار و وسایل مدرن آنچنان امکاناتی در اختیار جوان ما قرار داده که به‌راحتی بتواند در سطح جهانی افکار و نظرات را با یکدیگر مقایسه کنند. رادیوهای گوناگون، ماهواره، اینترنت و سایر ابزار و وسایل ارتباطی، حجم وسیعی از اطلاعات و نظرات گوناگون را در اختیار او قرار می‌دهد. حتی در بحث حکومت، نوع حکومت، نحوه اداره کشور، نحوه رابطه مردم با حاکمان و روابط متقابل آنها و تقریباً همه مسائل

فرهنگی و سیاسی، امروز در یک شرایط رقابت جهانی مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد.

در بحث جهانی شدن دورنمای جهان فردا این‌چنین است، جهانی با یک قانون عام با یک بازار بزرگ، فرهنگ‌های شبیه به هم، الگوهای جهانی و حتی نحوه فکر کردن مشابه، قضاوت مشابه و... مطرح است. در جهان فردا اگر قدرت لازم را نداشته باشیم، بلعیده می‌شویم. به تعبیر برخی نویسندگان، جهانی شدن به صورت «بلعیده شدن» تجلی می‌یابد و اقتصادهای مسلط جهانی، کشورهای ضعیف را می‌بلعند و حتی به افسانه حاکمیت ملی خاتمه می‌دهند. تلاش غرب بر این است که از این روند به نفع خود استفاده کند و جهانی شدن را به «جهانی شدن لیبرالیسم» تغییر جهت دهد و آن را به جهانی شدن سرمایه‌داری، تجارت آزاد، دموکراسی و تکثر فرهنگی تبدیل نماید. حتی امریکایی ها در این فکر هستند که جهانی شدن را به مفهوم امریکایی شدن جهان، تغییر جهت دهند. به هرحال همه قدرت‌های بزرگ جهان می‌خواهند ماشین جهانی شدن در مسیری حرکت کند که آنها می‌خواهند.

ما نمی‌توانیم در برابر این تحولات جهانی چشم خود را ببندیم و با خوش‌باوری نظر افرادی را بپذیریم که می‌گویند جهانی شدن صرفاً یک افسانه و توهم است و هرگز تحقق نخواهد یافت. اگر «جهانی شدن» هم دور از دسترس باشد، نوعی جهانشمولی در بخش اقتصاد، فرهنگ، تکنولوژی، مسائل نظامی و زیست‌محیطی هم اکنون وجود دارد. بی‌تردید حرکت به سمت جهانی شدن، چالش‌ها و فرصت های جدیدی را پیش روی ما گذاشته است. در این چالش‌ها هرچه قدرت ما بیشتر باشد، در شرایط جهان فردا کمتر متضرر می‌شویم و یا حتی ممکن است سود ببریم. هرچه ضعیف‌تر باشیم، به قول آن نویسنده «بلعیده» می‌شویم. بی‌شک یک کشور کوچک و ضعیف در دنیای فردا بلعیده می‌شود و در

همه صحنه‌ها بازنده خواهد بود و قدرت‌های مسلط و قوی همه‌چیز را به نفع خود تغییر مسیر خواهند داد.

برای مثال طبق مقررات سازمان تجارت جهانی[1] که بسیاری از کشورها عضو آن هستند و بقیه نیز در فهرست ورود به آن قرار دارند، در سال‌های آینده به‌تدریج مالیات‌ها و تعرفه‌ها برداشته خواهد شد. اگر چنین وضعی در آینده تجارت جهانی پیش آید، دیگر ما قادر نیستیم جنس تولیدی را در بازار به فروش برسانیم، بلکه این مردم هستند که بین آنچه مصنوع ماست و یا مصنوع کشورهای دیگر، در یک صحنه رقابت آزاد انتخاب خواهند کرد. جنس بهتر با قیمت ارزان‌تر بر بازار سلطه خواهد یافت. مگر همین الان در کشورمان پارچه داخلی در انبار کارخانه‌ها نمانده است؟ با اینکه ورود پارچه تقریباً ممنوع است. با همین پارچه قاچاق که وارد می‌شود، مردم چه چیزی را در بازار انتخاب می‌کنند؟ مغازه‌دار شما چه جنسی را انتخاب می‌کند؟ مصرف‌کننده پارچه، چه پارچه‌ای را انتخاب می‌کند؟ پارچه بهتر با کیفیت بالاتر، رنگ بهتر و قیمت ارزان‌تر انتخاب می‌شود.

در صحنه رقابت فردا، همه‌چیز این‌چنین خواهد شد. بنابراین کشوری که توان تولید قدرت نداشته باشد، بازنده است. مقصود من از قدرت، تنها قدرت نظامی نیست. اگر کشوری قدرت تکنولوژیکی که امروز قدرت اصلی است، نداشته باشد و از لحاظ علمی، صنعتی و تکنولوژیکی نتواند با جهان فردا رقابت کند، بازنده است. یکی از علایم کارآمدی نظام در دنیای فردا، قدرت رقابت در صحنه بین‌المللی است. رقابت در صحنه فردای جهان و حتی امروز کار آسانی نیست؛ نه تنها رقابت صنعت، حتی رقابت در محصولات فکری و فرهنگی؛ حتی رقابت

---

1. WTO

در شیوه حکومت و سیستم‌های حاکم در کشور و نحوه ارتباط بخش های حکومت با یکدیگر. امروزه می‌گویند رقابت در شرایط جهانی شدن به مفهوم افزایش برتری در چهار زمینه است: «عقلایی بودن» به مفهوم اقناع عقل بشری، قابل اثبات بودن با قواعد علمی؛ «زیبایی» به مفهوم جلب احساسات و عواطف بشری؛ «عملی بودن» به مفهوم موفقیت در مقام آزمون و تجربه؛ و «اتکا به قدرت و ابزار پیام‌رسانی» به مفهوم اثرگذاری در افکار جهانی با تسلط بر ابزار و فنّاوری پیام‌رسانی.

بر همین اساس می‌بینیم که پیام‌های فرهنگی غرب با تکیه بر تفوق در زمینه‌های چهارگانه فوق، معمولاً دارای جذابیت بیشتر نسبت به دیگر پیام‌های فرهنگی برای نسل جوان است. غرب در فکر نوسازی فرهنگی دیگر جوامع براساس خردگرایی، اومانیسم، دموکراسی و پلورالیسم و به دنبال توسعه سیطره فرهنگی بر کلیه جوامع مختلف است و می‌خواهد با پیروی از منطق رقابت، پیام‌های مطلوب تری را مطرح سازد. در این شرایط ما نمی‌توانیم پیام‌های فرهنگی خود را با همان قالب‌های دیروز و بدون در نظر گرفتن صحنه رقابت جهانی برای نسل جوان مطرح نماییم و امید به پیروزی در این صحنه رقابت داشته باشیم.

اگر فردا نتوانیم به صورت علمی و برنامه‌ریزی شده در صحنه جهانی رقابت کنیم، اگر نتوانیم در بازار جهانی حضور پیدا کنیم، ما بازنده‌ایم؛ نه تنها بازنده در صنعت و تکنولوژی، حتی در صحنه اداره جامعه و حکومت. جوان فردا از ما خواهد پرسید که شما به نام اسلام و به نام جمهوری اسلامی ایران ۲۰ سال، ۲۵ سال در این کشور حاکم بودید، چه کردید؟ کشور را با کشورهای هم سن و سال خودمان از لحاظ علمی و صنعتی مقایسه خواهد کرد. مگر ما می‌توانیم در شرایط عقب‌ماندگی از لحاظ علمی و تکنولوژیکی مدعی حقانیت باشیم؟ یکی از معانی مشروعیت، حقانیت است. در شرایط ناکارآمدی، حقانیت ما و

صحت و درستی فکر ما و نظرات دینی و علمی ما هم، با علامت سؤال مواجه خواهد شد.

چهره نوین زندگی

امروز صحنه، صحنه ارتباطات و تحولات در زمینه اطلاعات و پردازش اطلاعات[1] است. تمام صحنه‌های زندگی تا ۲۰ سال دیگر عوض خواهد شد. مدرسه، کتابخانه، نحوه خرید و فروش، مراجعه به بانک و ادارات و بالاخره همه‌چیز عوض می‌شود. دیگر مدرسه به این صورت نخواهد بود. هر دانش‌آموزی یک کامپیوتر کوچک در اختیار خواهد داشت و با آن با معلم خود پیام رد و بدل می‌کند، تکلیف می‌گیرد و تکالیف خودش را برای معلم می‌فرستد، توسط معلم تصحیح می‌شود و نمره می‌گیرد. فردا دیگر کلاس درس و تخته‌سیاهی به صورت امروز وجود ندارد. شکل کتابخانه‌ها عوض خواهد شد. دیگر کتابخانه‌ها به صورت فعلی مراجعه‌کننده‌ای نخواهند داشت. شما با یک کامپیوتر کوچک به بزرگ‌ترین کتابخانه‌های دنیا متصل می‌شوید و هر کتاب یا مقاله‌ای یا هر بخشی از کتاب را که می‌خواهید، از طریق کامپیوتری که در خانه شما و یا همراه شماست، دریافت می‌کنید. اساساً شکل فعالیت اجتماعی و زندگی مردم عوض خواهد شد. ما اگر در صحنه رقابت جهانی فعال نباشیم، ناگهان ۵۰ سال عقب می‌افتیم. امروز در کشورهای پیشرفته لازم نیست کسی به بانک مراجعه کند. پول را برداشت می‌کند، پرداخت می‌کند، از حسابی به حسابی منتقل می‌کند، از حساب خود پول قبوض را می‌دهد، همه با کامپیوتر کوچکی که همراه دارد. با کد و رمزی که دارد، وارد سیستم کامپیوتر بانک مربوطه می‌شود و کار بانکی خود را

1. Information Processing

انجام می‌دهد. فردا تمام معاملات مهم به این صورت خواهد بود، تمام گفتگوهای فرهنگی، شاگرد و استادی از این طریق خواهد بود. از طریق کامپیوتر. این ترسیم گوشه‌ای از صحنه آینده جهان است. آیا ما می‌توانیم از این صحنه عقب بمانیم؟

هم‌اکنون در مالزی برنامه‌ریزی شاهراه اطلاعاتی در حال انجام است. برنامه این است که در سال ۲۰۲۰، یعنی ۲۰ سال دیگر، تمام زندگی مردم از طریق یک کارت انجام شود. یعنی هر فرد یک عدد کارت همراه دارد. با این کارت وارد کامپیوتر می‌شود، از این طریق وارد حساب بانکی خود می‌شود، از این طریق با اداره مربوطه ارتباط برقرار می‌کند، از این طریق به شهرداری مراجعه می‌کند و مجوز ساختمان می‌گیرد، از این طریق سهام خودش را به فروش می‌رساند، از همین طریق خرید و فروش می‌کند، از این طریق با بیمارستان و پزشک خود تماس می‌گیرد، و از این طریق از پزشک نسخه می‌گیرد، و از همین طریق برای دریافت دارو به داروخانه سفارش می‌دهد. تمام زندگی مردم با یک کارت انجام خواهد گرفت. این کار هم‌اکنون شروع و فاز اول آن انجام شده است.

بحران مشروعیت

مشروعیت نظام ما در آینده در پیشگاه افکار عمومی جامعه ما و به‌ویژه نسل جوان ما در سایه کارآمدی نظام ما خواهد بود. اگر خدای ناکرده از هم‌ردیف‌های خودمان در دنیا عقب بمانیم، اگر نتوانیم معضلات اساسی مردم را حل کنیم، دچار بحران شده‌ایم؛ آن هم خطرناک‌ترین بحران به نام بحران مشروعیت[1]. می‌گویند مشروعیت دو پایه دارد: سلطه حکومت

---

1. Crisis of Legitimacy

بر مردم از یک طرف و رضایت مردم از طرف دیگر. ممکن است خدای ناکرده هر دو را از دست بدهیم. هم سلطه از دست برود، سلطه مشروع و سلطه قانونی و هم رضایت مردم از دست برود. به قول بعضی از نویسندگان آن وقت به اینجا می‌رسیم که مردم بگویند بالایی‌ها عُرضه ندارند، پایینی‌ها رضایت ندارند. مردم راضی نیستند و آنها که در مسند حکومت هستند، توان عمل ندارند. پس مسئله کارآمدی بسیار مهم است.

ممکن است گفته شود کارآمدی، مسئولیت و وظیفه دولت است. وظیفه دولتمردان و مسئولین است. به این نکته لازم است توجه شود که متأسفانه ما آن‌چنان سیستم حکومتی، مسئولین و اسلام را با هم مخلوط کرده‌ایم که هرگونه تغییر در یکی، عامل تأثیر در دیگری است. یعنی ما برای مردم، مسائل را تفکیک نکرده‌ایم که اسلام بخش بزرگی از فعالیت‌های اجتماعی را بر دوش عقل بشر و مشورت و تجربه قرار داده است. یک‌سری اصول و ارزش‌هایی را اسلام برای ما بیان کرده و احکامی هم برای ما مقرر کرده است، ولی ما هر کاری را به نام اسلام، تمام می‌کنیم. جای خوشبختی است که قانون اساسی ما نگفته است نظام اسلامی و قوانین کشور، عین اسلام است. حتی نگفته است منطبق بر اسلام است. بلکه گفته است نظام اسلامی، قوانین و مقررات کشور نباید مغایر با اسلام باشد.

اگر به مردم القا کنیم که همه فعالیت‌های ما عین اسلام است، مفهومش این خواهد شد که اگر برنامه پنج ساله اول نقص دارد، نعوذبالله نقص اسلام است. آیا اگر برنامه پنج ساله دوم نقص دارد، اگر قانون مجلس ما نقص دارد، اگر مقررات اداری ما نقص دارد، اگر نحوه اداره جامعه ما نقص دارد، اگر امنیت در جامعه نقص دارد، اگر حل مسئله بیکاری با مشکل مواجه است، همه بر دوش اسلام است؟!

ناکارآمدی مسئولین و یا نظام

چرا همه بار مسئولیت را بر دوش اسلام می‌گذاریم! در بسیاری از کشورها اگر بحث کارآمدی مطرح است و می‌گویند این نظام کارآمد است یا نیست، به این مسئله برمی‌گردد که افرادی که در رأس کار هستند، یعنی نخست‌وزیر، وزرا و مدیران سطح بالا، کارآمد هستند یا نیستند. یعنی مشروعیت به اشخاص برمی‌گردد، به سیستم برنمی‌گردد. یعنی هیچ‌کس نسبت به سیستم حکومتی کشور تردید نمی‌کند. نمی‌گویند این نظام دموکراتیک که در کشور حاکم است، این سیستم دارای اشکال است. می‌گویند این چند نفر مسئول نالایق‌اند. این افراد باید تعویض شوند. در بعضی از موارد، وضع حادتر می‌شود و بحران مشروعیت از طریق افراد حتی به سیستم برمی‌گردد و می‌گویند با تعویض افراد، مسئله حل نمی‌شود؛ سیستم دارای ایراد و اشکال است. وقتی سیستم و نظام به نام اسلام است و حکومت به نام حکومت دینی است؛ نعوذبالله ممکن است این ناکارآمدی به اسلام برگردد. خدای ناکرده بگویند اسلام نمی‌تواند جامعه را اداره کند. اسلام قدرت اداره جامعه را ندارد. همان‌که امام راحل (ره) در بیانات خودشان از تحجر نگران بودند و می‌فرمودند کاری نکنید که بگویند اسلام نمی‌تواند جامعه را اداره کند. مدیریت اسلام و اداره جامعه توسط اسلام، یک اصل مهم و راهنماست.

مشکلاتی که ما امروز در جامعه داریم، کم‌کم در ذهن جوان‌هایمان این‌چنین القا می‌کنند که مشکل از اسلام است. اول می‌گفتند این افرادی که حاکم هستند و حکومت می‌کنند، ضعیف و ناتوان هستند؛ این مدیران، علم و تجربه کافی ندارند. افراد خوب و سالمی هستند و می‌خواهند خدمت کنند، ولی دانش و علم کافی و تجربه کافی ندارند.

این مرحله اول بود. کم‌کم یک قدم بالاتر گذاشتند و گفتند مشکل تنها این نیست که مدیران علم و تجربه کافی ندارند، بلکه اینها عُرضه اداره کشور را ندارند. کم‌کم یک قدم بالاتر رفتند و گفتند در صداقت مسئولین شک است و خودشان نمی‌خواهند وضع کشور درست شود. این «نمی‌خواهند» بزرگ‌ترین تردیدی است که در ذهن مردم نسبت به نظام به‌وجود خواهد آمد و در واقع مفهوم آن عدم صداقت مسئولین است.

تا اینجا همه این مسائل به کارآمدی مسئولین برمی‌گردد. از این مرحله هم گاهی یک قدم بالاتر می‌روند و می‌گویند اصلاً بحث مسئولین نیست، بحث این نیست که این مسئول ضعیف است و باید مسئول قوی‌تری بیاید، اصلاً این سیستم جواب نمی‌دهد. سیستم و نظام حکومتی پاسخگو نیست. اول می‌گویند آیین‌نامه‌ها و مقررات ایراد دارد، کم‌کم می‌گویند قوانین و کم‌کم می‌گویند خود این قانون اساسی ایراد دارد! همه این مسائل را امروز در اذهان جوانان ما و در گوشه و کنار کشور مطرح می‌کنند. الان می‌گویند که قانون اساسی ما دارای پارادوکس ها و تناقضات است. خود این قانون اساسی نمی‌گذارد معضلات حل شود. یعنی مشکل را به جای اینکه برگردانند به یک مسئول که ناتوان است، برمی‌گردانند به سیستم و نظام و می‌گویند این نظام و این سیستم دارای نقص و عیب است. البته بالاتر از این هم رفته‌اند و آن اینکه، اصلاً بحث سیستم نیست، در واقع بحث مبنایی و زیربنایی مطرح می‌کنند و می‌گویند یک حکومت دینی و حکومت اسلامی جواب نمی‌دهد. اساساً دین دارای نظام و حکومت نیست! اصلاً اسلام کار به دنیای مردم ندارد، اسلام مخصوص آخرت است! همین بحث‌هایی که گوشه و کنار در سال‌های اخیر شنیده می‌شود. افرادی آمدند و اصل حکومت اسلامی را زیر سؤال بردند.

برای اینکه ما بتوانیم این بار سنگین را که بی‌جهت بر دوش اسلام

گذاشته شده، برداریم، راه‌حل چیست؟ راه‌حل این است که اولاً مدیران شایسته‌تر و افراد باتجربه‌تری مسئولیت‌ها را به‌عهده گیرند و وحدت و هماهنگی لازم در میان مسئولین به‌وجود آید و سایر اقدامات لازم جهت کارآمدی بیشتر نظام انجام شود؛ چه اینکه در شرایط فعلی برخی از مشکلات به هدر رفتن توان نظام به دلیل اختلافات داخلی برمی‌گردد. امروز عدم حل برخی از مشکلات جامعه ناشی از رویارویی و اصطکاک درونی نظام است. برخی از حوادثی که ما شاهد آن هستیم مربوط به نزاع های درونی ماست. حادثه خرم‌آباد یک نمونه آن است. ده‌ها حادثه مشابه دیگر که بوده و خواهد بود، مربوط به نزاع های داخلی است. نزاع درون نظام بسیار خطرناک است. متأسفانه در درون نظام ما رو در رویی وجود دارد. بخشی از اندیشه و توان و نیروی ما در تصادمات داخلی، در نزاع‌های داخلی هدر می‌رود. این نکته اول است. اما مسئله مهم‌تر آنکه آیا بهتر نیست بار ناکارآمدی را از دوش اسلام برداریم؟ حتی از دوش روحانیت که لسان اسلام و مبیّن احکام اسلام و مورد اعتماد مردم است، برداریم؟ چرا باید کارآمدی و ناکارآمدی در نظام ما به علما و فقها و حتی اسلام برگردد؟! آیا نمی‌شود راه بهتری را برگزینیم؟ هیچ هدفی برای ما بالاتر از اصل اسلام نیست. اگر ضربه به هر هدفی قابل تحمل باشد، ضربه به اسلام به عنوان منبع هدایت بشریت نباید برای ما قابل تحمل باشد. امیرالمؤمنین (ع) حتی حکومت حق و عدل خود را در برابر حفظ اسلام و جلوگیری از ضربه بر اسلام ناچیز می‌شمرد. بیان امیرالمؤمنین چنین است:

«فخشیت إن لم انصر الأسلام و اهله أن اری فیه ثُلماً او هدماً تکون المصیبة به علی اعظم من فوت ولایتکم التی انما هی متاع أیام قلائل، یزول منها ما کان، کما یزول السراب أوکما یتقشع السحاب

فنهضت فی تلک الاحداث حتی زاح الباطل و زهق و اطمأن الدین و تنهنه».[1]

«ترسیدم اگر به یاری اسلام و مسلمانان قیام نکنم، رخنه و شکافی در آن پدید آید که مصیبت آن بر من خیلی بزرگ‌تر از حکومت نکردن بر شما باشد. چه اینکه آن متاع چند روزی است که به سرعت پایان‌پذیر و همانند سرابی نهان شود، یا مانند ابری از هم پراکنده شود و از بین برود. پس برخاستم تا باطلی محو شود و دین خداوند محکم و استوار گردد».

در اینجا لازم می‌دانم به‌طور خلاصه به سه مسئله اساسی به‌عنوان راه‌حلی در بحث کارآمدی اشاره کنم:

کاهش تصدی‌گری دولت

۱. مسئله تصدی‌گری دولت. متأسفانه در کشور ما بعد از گذشت ۲۲ سال همچنان بخش بزرگی از مسائل اجتماعی به‌ویژه مسائل اقتصادی در اختیار و یا در انحصار دولت است. در دنیای امروز بخش اعظم اداره امور جامعه به خود مردم واگذار شده است، ولی در کشور ما متأسفانه بیشترین بار مسئولیت اداره جامعه بر دوش دولت گذاشته شده است. این اشتباه و خطای اول است. چرا امور را به خود مردم واگذار نمی‌کنیم؟ چرا بر دولتی بودن امور اصرار می‌ورزیم؟ حتی وقتی هم که می‌خواهیم سهام یک کارخانه دولتی را بفروشیم، بخش دیگری از دولت، این بخش را خریداری می‌کند و حاضر نیستیم به مردم واگذار کنیم. من نمی‌خواهم بگویم که اگر خصوصی‌سازی شروع شد، نباید نظارت و کنترل کنیم و بی‌حساب و کتاب باشد. نظارت باید در چارچوب قانون باشد. در

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۶۲.

عصری که در کشورهای اروپایی، راه‌آهن، هواپیمایی، مخابرات، پست، آب، برق، گاز، نفت، بخش بزرگی از بهداشت و آموزش، حتی صنایع نظامی، به بخش خصوصی واگذار شده است، چرا ما حاضر نیستیم امور عادی را به مردم واگذار کنیم؟

همه دولت‌ها حتی آنها که قبلاً در اردوگاه کمونیست بودند، دست از تصدی‌گری برداشته‌اند، ولی ما حاضر نیستیم چنین کنیم. کار دولت، کار نظارت است. کار دولت، کار هدایت است. مسئولیت دولت، تجارت و کشاورزی و صنعت نیست. خصوصی‌سازی که با احکام اولیه اسلام بهتر منطبق است، چرا اداره همه امور را بر دوش دولت گذاشته‌ایم؟ چرا حاضر نیستیم این بار را از دوش دولت برداریم؟ حتی کشوری مثل عربستان سعودی که همواره دنبال تمرکز بوده، الان حتی آب و برق و مخابرات را کم‌کم به بخش خصوصی واگذار می‌کند. چرا هر مشکلی است به نام دولت باشد؟ بخش بزرگی از این بار را می توانیم از دوش دولت اسلامی برداریم، بگذاریم بخش خصوصی فعالیت کند و ما بر آن نظارت داشته باشیم. اگر ایراد، خطا و یا تخلفی رخ داد، بازرسی و دادگاه بالای سرشان باشد. دولت هم، مرجع شکایات مردم نسبت به بخش‌های خصوصی باشد. چرا دولت خودش را در برابر همه خواسته‌های مردم روبه‌رو کرده است. چرا این‌همه بار را بر دوش گرفته‌ایم که امروز مشکلات آن پای اسلام گذاشته شود؟ مگر اسلام به ما گفته است که صنعت باید بر دوش دولت باشد؟! مگر اسلام به ما گفته که کشاورزی باید بر دوش دولت باشد؟ چرا نظام، نظام اسلامی باشد و روش و شیوه‌ای را که به خیال خودمان درست است، پای اسلام بنویسیم که ربطی به اسلام ندارد. شیوه‌ای در آغاز انقلاب با توجه به شرایط آن زمان انتخاب شد، آغاز حکومت بود و افکار خاصی در آن زمان حاکم بود، آیا باید همان روش را تا قیامت ادامه دهیم؟!

من معتقدم که تصدی‌گری را در حد امکان باید از روی دوش دولت برداریم. حتی اصل ۴۴ قانون اساسی هم که بخشی از امور را به‌صورت مالکیت عمومی بر دوش دولت گذاشته است، اولاً در آنجا بحث مالکیت عمومی و در اختیار دولت بودن را مطرح می‌کند و نه لزوماً مدیریت دولتی را و ثانیاً در پایان این اصل قید مهمی دارد که باید موجب رشد و توسعه اقتصادی کشور گردد. بنابراین اگر رشد و توسعه متوقف بر خصوصی‌سازی بود، این اصل هم مانع نیست. البته بعضی از امور باید برعهده دولت باشد، ولی باید آن را به حداقل برسانیم. در حدی که ضروری است بر دوش دولت باشد. امروز حداکثر بر دوش دولت است، باید کاری کنیم که حداقل ضروری بر دوش دولت باشد و بخش بزرگ آن را به مردم واگذار کنیم.

نقش احزاب در اداره کشور

۲. بحث دوم، نقش احزاب در اداره کشور است. در کشورهای پیشرفته احزاب محور فعالیت‌های سیاسی و اداره کشور هستند. معمولاً چند حزب قوی، میدان‌دار اداره کشور هستند. از این طریق هم برنامه‌ریزی مداوم توسط احزاب برای کشور وجود دارد و هم هماهنگی بین مجلس و دولت به‌صورت سیستماتیک انجام می‌شود. اگر حزبی، خوب عمل نکرد، در انتخابات بعدی به‌طور طبیعی جای خود را به حزب رقیب خواهد داد. عدم کارآمدی در این‌گونه کشورها معمولاً به عدم کارآمدی یک حزب برمی‌گردد و نه به سیستم حکومتی و قانون اساسی یا مبانی فکری و اعتقادی حاکم بر قانون اساسی.

ما در کشور به دلیل تاریخی و سابقه احزاب گذشته، احزاب سراسری و قوی نداریم و عملاً تشکل‌های روحانی در سال‌های گذشته فعال بوده‌اند. آیا مصلحت این است که تشکل های روحانی کم‌کم به

سمت حزبی شدن هدایت شوند؟ و یا به عکس، احزاب قوی تشکیل شود که به‌صورت طبیعی چهره‌های روحانی هم در داخل این احزاب فعال باشند؟ تشکل‌های روحانی به سمت هدایت کلی و حتی هدایت و نظارت بر احزاب و همچنین بسیج مردم در صحنه و انجام وظایف مهم دینی، ملی، انقلابی و انجام رسالت‌های مهم فرهنگی و سیاسی تلاش نمایند؟ اصولاً آیا تشکل‌های روحانی می‌توانند جایگزین حزب سیاسی شوند و کار حزبی انجام دهند؟ و یا اگر بتوانند مصلحت است؟ و یا بهتر این است که در کشور، چند حزب قوی، سالم و فعال تأسیس شوند و اداره کشور را برعهده گیرند.

امروزه اداره کشور به اسم روحانیت است «روحانیت» یا «روحانیون»، در حالی که در واقع امر، اداره کشور در بسیاری از امور توسط کارشناسان و تکنوکرات ها انجام می‌شود. به راستی در برنامه های اول، دوم و سوم، علما، فقها و روحانیت چقدر نقش داشته‌اند؟ امروزه در مسائل اقتصادی، روحانیت چقدر نقش دارد؟ در تصویب قوانین و مقررات و آیین‌نامه‌ها، چقدر نقش دارد؟ نقش واقعی علما در این گونه امور بسیار اندک است، ولی در افکار عمومی همه‌چیز به نام روحانیت است. البته روحانیت به‌طور طبیعی و قانونی در قوه قضائیه، قوه مقننه، مجلس خبرگان، رهبری نظام و مسائل فرهنگی حضور دارد، ولی آیا لازم است بار اجرایی و اداره کشور هم بر دوش آنها باشد؟!

عمدتاً بحث کارآمدی مربوط به فعالیت های اجرایی، سیاست های اجرایی و برنامه‌ریزی می‌شود. برنامه‌ریزی، حل معضلات اقتصادی، سیاست داخلی، سیاست خارجی، ایجاد امنیت و آرامش، توسعه همه‌جانبه، عدالت اجتماعی و کاهش فاصله طبقاتی، اشتغال، برنامه‌های آموزشی و بهداشتی، امور رفاهی و سایر نیازمندی های عامه عمدتاً برعهده بخش اجرایی است. اصولاً یک حزب قوی است که می‌تواند

برنامه‌ریزی همه‌جانبه و مداوم برای اداره کشور داشته باشد و سیاست‌های خود را به عنوان مواضع حزب اعلام نماید و مردم نیز به تناسب انسجام و صحت سیاست یک حزب و توان و قدرت مسئولین حزبی و توانمندی مدیران کارآمد آن حزب به آن رأی خواهند داد و هر زمان حزب بهتری برای آنها جلب توجه نماید، در انتخابات بعدی آن را برمی‌گزینند. مگر اداره کشور در کشورهای پیشرفته بر دوش احزاب نیست؟

در کشورهای پیشرفته اگر یک دولت ناتوان و ناکارآمد بود، حداکثر می‌گویند این حزب کفایت نداشته، به سراغ حزب دیگر می‌روند. معمولاً دو یا سه حزب بزرگ و رقیب در برابر هم هستند، یکی از آنها کشور را اداره می‌کند و دو حزب دیگر نظاره‌گرند و به‌عنوان اپوزیسیون انتقاد می‌کنند و خود را برای دوره‌های بعد آماده می‌کنند. این یکی شکست خورد، آن یکی می‌آید. آن یکی شکست خورد، حزب دیگری می‌آید. پیروزی و شکست به نام حزب است نه به نام دین، نه به نام ایدئولوژی و نه حتی به نام سیستم حکومتی. ما چرا همه بار را به دوش گرفته‌ایم؟ من از این می‌ترسم که نقص و عیب‌ها به نام اسلام تمام شود و برداشت افکار عمومی ما این باشد که همه نقائص نعوذبالله ناشی از اسلام است.

شکل حکومت در اسلام

۳. مسئله سوم، شکل حکومت و سیستم حکومتی در نظام اسلامی است. نسبت به مسئله حکومت اسلامی، بی‌تردید ویژگی‌های مهم حکومت اسلامی و وظایف مهم حکومت دینی در آیات قرآن مجید و روایات آمده است؛ ولی آیا اسلام شکل خاصی از حکومت را معرفی کرده است و یا آنکه می‌توان هر ساختار حکومتی را که دارای ویژگی‌های تبیین شده در منابع اسلامی باشد و وظایف مشخص شده در اسلام را عمل

کند، حکومت اسلامی نامید.

در قرآن مجید وظیفه مشورت حکام با مردم،[۱] اطاعت مردم در برابر اولیای امور،[۲] نظارت همگانی مردم،[۳] ایجاد قسط و عدل در جامعه،[۴] اجرای احکام اسلامی توسط کارگزاران نظام اسلامی[۵] و امثال اینها، به عنوان ویژگی‌های یک نظام اسلامی ذکر شده است. در روایات ما به‌ویژه در نهج‌البلاغه نیز ویژگی‌های مهم حکومت اسلامی و وظایف مهم حاکمان و متقابلاً وظایف مردم در برابر آنها تشریح شده، ولی شکل خاصی از حکومت در آیات و روایات نیامده است. امام (ره) در این زمینه چنین می‌فرماید:

> «حکومت جمهوری اسلامی مورد نظر ما از رویه پیامبر اکرم (ص) و امام علی (ع) الهام خواهد گرفت و متکی به آرای عمومی ملت می‌باشد و نیز شکل حکومت با مراجعه به آرای ملت تعیین می‌گردد».[۶]

بیان امام در مورد نظرخواهی نسبت به شکل حکومت، روشنگر این مسئله است که شکل خاصی از حکومت، مستند به منابع اسلامی نیست. در جای دیگر امام می‌فرماید: «شکل نهایی حکومت با توجه به شرایط و

---

۱. «و امرهم شوری بینهم»، سوره شوری، آیه ۳۸.
۲. «یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم»، سوره نساء، آیه ۵۹.
۳. «ولتکن منکم امة یدعون الی الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن المنکر»، سوره آل‌عمران، آیه ۱۰۴.
۴. «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط»، سوره حدید، آیه ۲۵.
۵. «الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلاه و اتوالزکاه و امروا بالمعروف و نهوا عن المنکر»، سوره حج، آیه ۴۱.
۶. *صحیفهٔ نور*، ج ۳، ص ۲۷.

مقتضیات کنونی جامعه ما توسط خود مردم تعیین خواهد شد».[1] حتی از این بیان امام استفاده می‌شود که شکل واحدی از حکومت در اسلام برای زمان های مختلف وجود ندارد، لذا هم به مسئله شرایط و مقتضیات زمان اشاره می‌کند و هم به نظر و آرای مردم. بی‌تردید اسلام دارای موازین و ضوابط خاص برای حکومت است که در واقع این ضوابط مانع اغیار است و از این رو، بسیاری از انواع حکومت رایج، از دیدگاه اسلام غیرقابل قبول خواهد بود، از طرف دیگر چارچوب خاصی نیز برای حکومت تعیین شده است، ولی در داخل این چارچوب، ممکن است طیف وسیعی از اشکال حکومت گنجانده شود.

مرحوم علامه طباطبایی (ره) در این زمینه چنین می‌گوید: «در شریعت اسلام دستوری مربوط به تعیین یکی از انواع شکل حکومت وارد نشده است و حقاً هم نباید وارد شود، زیرا شریعت تنها متضمن مواد ثابته دین است و طرز حکومت با تغییر و تبدل جامعه‌ها به حسب پیشرفت تمدن قابل تغییر است».[2]

امام در بیانات خود ویژگی‌هایی از حکومت اسلامی را بیان نموده است، گاهی آن را حکومتی عادلانه و گاهی حکومت اسلامی را نوعی دموکراسی که از دموکراسی غربی کامل‌تر است، معرفی می کند: «رژیمی که به جای رژیم ظالمانه شاه خواهد نشست، رژیم عادلانه‌ای است که شبیه آن رژیم در دموکراسی غرب نیست و پیدا نخواهد شد. ممکن است دموکراسی مطلوب ما با دموکراسی‌هایی که در غرب است مشابه باشد، اما آن دموکراسی که ما می‌خواهیم به‌وجود آوریم، در غرب وجود ندارد. دموکراسی اسلام کامل‌تر از دموکراسی غرب است».[3]

---

۱. *همان*، ج ۲، ص ۲۶۰.
۲. «رساله ولایت و زعامت در اسلام»، *بررسی‌های اسلامی*، ص ۱۹۳.
۳. *صحیفهٔ نور*، ج ۳، ص ۱۳۰.

البته در قانون اساسی ما، شکل حکومت به عنوان «جمهوری اسلامی» تبیین شده، ولی همان‌طور که می‌دانیم، این شکل حکومت گرچه در چارچوب اصول کلی اسلام است، ولی از تجربیات حکومتی دیگران به ویژه غرب نیز استفاده شده است. البته هیچ‌یک از اصول قانون اساسی مغایر با موازین اسلامی نیست. در بحث مسائل اجتماعی و اداره کشور، عدم مغایرت، کافی است؛ با همان تعبیراتی که در اصل ۹۴ قانون اساسی آمده است.[1]

بخش بزرگی از مسائل اجتماعی و اداره کشور جزو منطقه فراغ است که باید از عقل، علم و تجربه بشری استفاده شود. در هر کجا که حکم صریح اسلام وجود دارد، از آن تبعیت خواهیم کرد؛ چه احکام اولیه، چه ثانویه و چه احکام حکومتی. ولی هر کجا که واگذار به خود بشر شده است، باید از عقل، علم، مشورت و تجربه استفاده کنیم. آنچه مربوط به عقل و علم و مشورت است، نباید به نام اسلام اعلام کنیم و یا در پی یافتن عموم و اطلاقی باشیم که در این گونه موارد احتیاط، خلاف احتیاط است. به تعبیر مرحوم آیةالله العظمی بروجردی (ره) گاهی احتیاط، خلاف احتیاط است. آنچه در قانون اساسی ما نسبت به اصول حاکم بر روابط قوای سه‌گانه و یا روابط مردم با حکومت آمده، ممکن است در آینده تغییر یابد، کما اینکه شما شاهد بودید در پایان دهه اول انقلاب، به دستور حضرت امام (ره) مجلس بازنگری تشکیل شد و اصولی از قانون اساسی تغییر کرد؛ از اداره قوه قضائیه گرفته تا قوه اجرائیه و صدا و سیما

---

۱. اصل ۹۴ قانون اساسی: «کلیه مصوبات مجلس شورای اسلامی باید به شورای نگهبان فرستاده شود. شورای نگهبان موظف است آن را حداکثر ظرف ده روز از تاریخ وصول از نظر انطباق بر موازین اسلام و قانون اساسی مورد بررسی قرار دهد و چنانچه آن را مغایر ببیند، برای تجدید نظر به مجلس بازگرداند. در غیر این صورت مصوبه قابل اجراست.»

و حتی تغییراتی در اصول مربوط به رهبری و حتی حذف شرط مرجعیت، که این شرط در اصل ۱۰۷ سابق قانون اساسی ذکر شده بود.

بنابراین سیستم حکومتی فعلی که به نام حکومت اسلام است و با شکل جمهوری اسلامی، بخشی از آن، از موازین و احکام اسلامی گرفته شده؛ مانند بخش مربوط به رهبری نظام، شورای نگهبان، بخش مهمی از قوه قضائیه و مجمع تشخیص مصلحت نظام، و بخش دیگری نیز از تجربه بشری، چه تجربه حکومتی در دوره مشروطه و قانون اساسی زمان مشروطه و چه تجربه سایر کشورها استفاده شده است. مانند بخش مربوط به قوه اجرائیه، رابطه مجلس با قوه اجرائیه و شکل انتخابات و غیره. نباید در مردم این تصور به‌وجود آید که همه این سیستم، عین اسلام است. البته اصول و موازین اسلام درباره حکومت در نظر گرفته شده و تجربه بشری نیز بر آن اضافه شده است، که ممکن است بنابر مقتضیات زمان و اشکالات احتمالی ساختاری، در آینده نیز همانند گذشته، بخش‌هایی از ساختار حکومت و اصول قانون اساسی تغییر یابد و در واقع کامل‌تر گردد.

بنابراین مسئله اسلامی بودن نظام هم باید برای مردم تشریح شود. چه لزومی دارد همه‌چیز را به نام اسلام تمام کنیم؟ در بعضی از مسائل اقتصادی و اجتماعی، سیستم را از غرب اقتباس کرده‌ایم، ولی بخش‌های خلاف شرع آن را اصلاح نموده‌ایم. شبیه آنچه در احکام امضایی در زمان پیامبر (ص) و ائمه هدی (ع) بوده است. مانند سیستم بانکی، مقررات تجارت بین‌الملل، قوانین مربوط به شرکت‌ها، مقررات مربوط به محیط زیست، قوانین فضایی، قوانین مربوط به دریاها و فلات قاره و صدها نمونه دیگر، که متون این‌گونه قوانین از کشورهای دیگر اقتباس شده، ولی بخش‌های مغایر با اسلام، قانون اساسی و مصالح ملی تغییر کرده است.

تلخیص مباحث

خلاصه سخن آنکه، امروزه رسالت بزرگ ما حفظ و حراست از سه گوهر گرانبهایی است که در اختیار ماست: گوهر ارزشمند «اسلام»، گوهر کمیاب «نظام اسلامی» و گوهر «روحانیت». نباید بگذاریم این گوهرهای ارزشمند و نایاب صدمه ببینند و خدای ناکرده آیندگان از آن بی‌بهره یا کم‌بهره شوند. اولویت اول، حفظ و حراست و تقویت و ارتقای جایگاه هر سه است. اگر نتوانستیم، حفظ اول و دوم و اگر خدای ناکرده نشد، لااقل حفظ اولی است. بدترین حالت از دست دادن هر سه و یا ضربه و ثلمه بر هر سه می‌باشد و بهترین حالت برای ما، حفظ و تقویت هر سه است. حال سؤال این است که آیا شیوه‌ای که ما امروز اتخاذ کرده‌ایم، بهترین شیوه است و ما را به بهترین حالات می‌رساند یا نه؟ اگر بهترین شیوه نیست، باید همه تلاش خود را به کار گیریم و بهترین راه را برگزینیم تا به هدف برتر که تقویت هر سه می‌باشد، منجر شود. آنچه در این سخنان کوتاه بر آن تکیه شد، یافتن شیوه و راه بهتری برای دستیابی به بهترین شکل و حالات بود.

بی‌شک نظام جمهوری اسلامی ما با چالش‌هایی روبه‌روست که یکی از مهم ترین آنها چالش مشروعیت‌یابی به مفهوم کارآمدی نظام است. در شرایط ارتباطات گسترده در سطح جهان، دسترسی سریع به اطلاعات و فرایند «جهانی شدن»، ناکارآمدی یک نظام، سریع‌تر و روشن‌تر از گذشته در معرض قضاوت افکار عمومی قرار می گیرد. ضمن تلاش همه‌جانبه برای کارآمد نمودن نظام، نباید بگذاریم بار مسئولیت ناکارآمدی، بی‌جهت بر دوش نظام اسلامی و یا حتی خود اسلام قرار گیرد. باید به این نکته مهم نیز توجه شود که امروزه نظام جمهوری اسلامی ایران به عنوان یک الگوی حکومت اسلامی از منظر افکار عمومی

مسلمانان جهان مطرح است و هرگونه ناکارآمدی در حکومت اسلامی ایران ممکن است به مفهوم ناکارآمدی مدل دینی حکومت تفسیر گردد و خدای ناکرده جوانان مسلمان را در سراسر جهان از حکومت دینی مأیوس نماید و به سمت مدل‌های دیگر حکومت سوق دهد. بنابراین باید تلاش در جهت کارآمدی نظام اسلامی، رفع نقائص، حل معضلات و پاسخ به شبهات را به عنوان یک وظیفه و رسالت مهم تاریخی در مقطع کنونی تلقی نماییم.

به اعتقاد اینجانب با کاهش تصدی‌گری دولت و واگذاری بخش عمده اداره امور کشور به مردم، تشکیل احزاب سیاسی سالم و سراسری در کشور و واگذاری مسئولیت‌های حزبی به آنها و تفکیک حوزه‌های دینی از حوزه‌های تجربی و به عبارت دیگر تفکیک حوزه تکالیف از حوزه و منطقه فراغ و حتی تفکیک حوزه‌های احکام اولیه از احکام ثانویه و احکام حکومتی، می‌توانیم گام بزرگی در جهت حفظ و حراست بهتر از هر سه گوهر گرانبها برداریم. بنابراین در بحث کارآمدی نظام اسلامی، باید به مردم و افکار عمومی کمک کنیم تا قضاوت صحیح و دقیقی نسبت به نظام اسلامی و «اسلام» داشته باشند.

هنر تمایز اصول از فروع در کشورداری

«قال علی (ع): یستدل علی ادبار الدول باربع تضییع الاصول و التمسک بالفروع و تقدیم الاراذل و تأخیر الافاضل».[1] در فرصتی که در این مجلس در اختیار من است می‌خواهم با تمسک به بیان مولای متقیان علی (ع) در این مقطع تاریخی به یکی از رسالت‌ها و وظایف مهم اشاره کنم. این وظیفه یکی از پیام‌های حادثه عاشورا و کربلا نیز می‌باشد. بزرگ‌ترین پیام حادثه کربلا و عاشورا، حراست و حفاظت از آرمان‌های مقدس یک مکتب است و مقدّم داشتن ارزش‌های یک جامعه و اهداف مقدس مکتب و دین بر زندگی شخصی و خانوادگی است. بالاترین پیام کربلا این است که برای حفظ دین و تشکیل و حفظ نظام اسلامی، هر سرمایه بزرگی کم‌ارزش است. بالاترین سرمایه‌ها برای حراست از نظام اسلامی و مکتب ارزش چندانی نخواهد داشت. امروز هم، حراست و حفاظت نظام اسلامی به‌عنوان بزرگ‌ترین رسالت و مسئولیت همه ماست. حراست و پاسداری از یک نظام در برابر توطئه‌ها و دشمنان آشکار، کار پیچیده‌ای نیست. ممکن است کار مشکلی باشد، ولی پیچیده نیست. شناخت دشمن آشکار خارجی و داخلی و همچنین توطئه‌های آشکار و مبارزه با آنها اگرچه مشکل است، اما پیچیده نیست.

---

۱. آمدی، *غرر الحکم*، ص ۸۶۴

برخی از خطرات برای نظام ما وجود دارد که حتی در ذهن بسیاری از افراد به‌عنوان یک خطر، خطور نمی‌کند. گاهی در ظاهر، بسیار زیباست، حتی شاید برخی از تحرکات و حرکت‌ها، با حسن نیت هم باشد و شکل ظاهری آن هم حمایت از نظام باشد، اما در واقع، خطر بزرگی برای بقای یک نظام محسوب شود.

انتظارات نابجا از دین

به‌عنوان مثال، اگر کسی بگوید چون نظام ما یک نظام اسلامی و دینی است و فقه اسلامی، فقهی است که در آن، همه معضلات فردی و جمعی مورد ارزیابی قرار گرفته و راه‌حل آنها نیز به ما ارائه شده است، پس برای هر معضل اجتماعی تنها باید به سراغ فقه برویم ـ دقت بفرمایید نه اینکه بگوید سراغ فقه برویم، بلکه بگوید تنها به سراغ فقه برویم ـ بنابراین اگر مشکلی در جامعه وجود دارد قبل از هر چیز باید به سوی فقه بشتابیم. گرچه سراغ فقه رفتن راه صحیح و درستی است، اما اگر کسی بگوید تنها راه، فقه است و همه‌چیز در فقه وجود دارد و سراغ غیر فقه رفتن خطاست، سخنی است که به ظاهر حمایت از فقه، ولی در واقع ضربه به نظام دینی است. اگر بحث ترافیک هم مطرح است، باید به کتب فقهی مراجعه کنیم! اگر روایت یا آیه‌ای وجود داشت که حکم فقهی برمبنای آنها صادر می‌شود، بر طبق آن عمل می‌کنیم، ولی اگر نیست، نمی‌توانیم جلوی مردم را بگیریم و با قانون، محدودیت برای زندگی مردم ایجاد کنیم و مثلاً به فردی بگوییم ماشین را اینجا پارک نکن یا در این مسیر حق ورود نداری و خیابان یک‌طرفه است و امثال اینها! فقط احکامی می‌تواند در جامعه نافذ باشد که منشأ آن شرع و از جانب خداوند باشد. مگر این‌گونه نیست که حکومت ما چون یک حکومت دینی است، بنابراین در همه امور فقط باید به سراغ فقه برویم!

شبیه همین انحرافات فکری در سال ۱۳۵۹ که قرار شد دانشگاه، اسلامی شود، به‌وجود آمد. بعضی می‌خواستند متون درسی را که مربوط به علومی برای شناخت طبیعت و جهان است، با مراجعه به متون دینی تدوین کنند؛ با این استدلال که دین همه‌چیز را برای ما تبیین و تشریح کرده است. بنابراین اگر در زمینه فیزیک هم می‌خواهیم کتابی بنویسیم، باید از متون دینی استخراج کنیم. شاید ظاهر این حرف‌ها خیلی بد نباشد که برای هر کاری باید به در خانه فقه مراجعه کرد و سراغ منابع دیگر نرویم، اما این‌گونه تفکرات با ظاهر زیبا، بزرگ‌ترین خطر برای نظام اسلامی است. البته جزو خطرات ناشناخته و جزو خطراتی که از القای دشمن و یا ناشی از عدم تعمق دوستان در دین می‌باشد.

اگر گفته شود برای معضلات اقتصادی جامعه، فقه هم اصولی دارد و یا اسلام در مباحث اقتصادی، اهدافی را مشخص کرده و احکام فراوانی دارد، این سخن منطقی است. ولی اگر کسی بگوید اگر مشکل تورم دارید، باید به کتب فقهی مراجعه کنید تا ببینید برای تورم چه باید کرد! اگر مشکل نقدینگی دارید، رساله را باز کنید ببینید برای نقدینگی چه باید کرد! بدیهی است این سخن با معیارهای دینی و عقلی ناسازگار است. سخنی از گالیله نقل می‌شود ـ گرچه این سخن ممکن است خیلی دقیق نباشد، اما جمله قشنگی است ـ گالیله می‌گوید: دین آمده تا ما را از زمین به آسمان برساند. دین نیامده تا زمین و آسمان را به ما بشناساند. ما از طریق علم باید زمین و آسمان را بشناسیم، اما آن ایدئولوژی که بتواند ما را از زمین به آسمان هدایت کند، دین است. اساس سخن گالیله منطقی است. او در تعبیر دیگری می‌گوید: دین نیامده تا مدار کرات را به ما نشان دهد، بلکه دین آمده است تا راه بهشت را به ما نشان بدهد.

عقل و دین دو طریق اصلی شناخت

اگر کسی مرز عقل و دین را تفکیک نکند و مرز دقیق آنها را نشناسد و جایگاه تجربه و تحقیق را نداند و بگوید در همه امور باید به فقه و دین مراجعه کرد، بسیار خطرناک است. این همان تبلیغی است که ضد تبلیغ است. این همان راهنمایی است که در او گمراهی است. این به آن مفهوم است که کاری را که خداوند به ما واگذار کرده است، به گردن دین بیندازیم. همان بحثی که در روانشناسی اجتماعی تحت عنوان «جابه‌جا کردن» مطرح است. یعنی وظیفه‌ای که به دوش ماست، به جای اینکه به وظیفه خود عمل کنیم، آن را به گردن دین بیندازیم و بگوییم در دین همه‌چیز هست، بنابراین هر دانشی را هم باید از متن دین بیاموزیم. اگر بگوییم دین راه صحیح تحصیل دانش را به ما آموخته، یا دین علوم فراوانی را به ما معرفی کرده و راه شناخت آنها را به ما آموخته و یا دین اولویت در فراگیری علوم مختلف را به ما معرفی کرده، این حرف منطقی است. اما اگر بگوییم دین باید جای علم و یا جای عقل بنشیند، این حرف غیرمنطقی است.

موسی بن جعفر (ع) فرمود خداوند دو حجت و راهنما برای شما قرار داده است: انبیا، رسل و پیامبران به‌عنوان حجت ظاهری، و عقل خودتان که راهنمای باطنی شماست. «ان لله علی الناس حجتین حجّة ظاهرة و حجّة باطنة، فأمّاالظاهرة فالرسل و الانبیاء و الائمة (ع) و امّا الباطنة فالعقول»[1] چرا امام فرمود دو حجت برای شماست؟ اگر دین کافی است، پس چرا دین به ما می‌گوید بروید علم بیاموزید؟ چرا طلب علم را بر ما واجب کرده است؟ مگر «اطلبوا العلم و لو بالصین»[2] دستور پیامبر نیست؟

---

۱. کلینی، *اصول کافی*، ج ۱، ص ۱۶.
۲. *بحارالانوار*، ج ۱، صص ۱۷۷ و ۱۸۰.

مگر «طلب العلم فریضة علی کل مسلم»[۱] پیام دین نیست؟ اگر نیازی به علم و تحقیق نبود، دین به ما نمی‌گفت دنبال تحقیق و علم بروید. شما ممکن است بگویید مقصود از این دستورات، فراگیری علمِ دین است نه سایر علوم؛ این سخن درست نیست، چه اینکه در روایات ما تقسیم‌بندی علوم مختلف ذکر شده است. البته اشرف علوم، علم دین است، اما بقیه علومِ مفید و لازم نیز از دیدگاه دین به‌عنوان فریضه و واجب کفایی مطرح است.

در این بحث، نکته مهم این است که گاهی بعضی از خطرات، نظام ما را تهدید می‌کند که چهره واقعی آن آشکار نیست. امریکا نیست که به‌عنوان یک دشمن خارجی نظام برای همه شناخته شده باشد. دشمنِ آشکار داخلی هم نیست که ما آن را بشناسیم و شناخت آن آسان باشد و مبارزه با آن هم مشکل نباشد. گاهی خطراتی وجود دارد که ظاهر آنها حمایت از نظام، دین و فقه است، اما باطن آنها، ضد فقه و نظام است. مثلاً گفته می‌شود که لزومی ندارد از علم و تخصص و دانش و تجربه بشری استفاده کنیم، بلکه همه‌چیز در متن اسناد دینی وجود دارد! در حالی که می‌دانیم دین در برخی از بخش‌های زندگی اجتماعی و فردی عمدتاً اصول و اهداف را به ما معرفی کرده است. دین آرمان را به ما معرفی کرده، احکامی را نیز برای عمل به ما فرمان داده، ولی برنامه و کار تخصصی را در بسیاری از مسائل اجتماعی با توجه به نیاز جامعه که آن نیاز هم با تخصص به‌دست خواهد آمد، به عقل و دانش و تجربه بشر واگذار نموده است.

ضرورت تدوین برنامه در اجرای احکام اجتماعی اسلام

در چارچوب اهدافی که اسلام برای ما مشخص کرده است، برای رسیدن

---

۱. *همان*، ص ۳۰.

به این اهداف و حتی اجرای احکام فقهی مربوط به مسائل اجتماعی، به تخصص علمی احتیاج داریم. برای کمّی کردن بسیاری از مسائل کیفی دین نیز احتیاج به دانش و تخصص داریم. حتی برای رسیدن به بخش بزرگی از آرمان‌های دینی، احتیاج به دانش، تخصص، تجربه و برنامه داریم. اگر اسلام به ما گفته رشوه‌خواری ممنوع است، اگرچه این دستور یک حکم فقهی و اخلاقی است، ولی برای اجرای آن در سطح وسیع و در یک کشور باید راه صحیح مبارزه با رشوه را بیابیم. اگر بنا باشد در یک نظام، فقط به موعظه و نصیحت اکتفا کنیم، قطعاً به وظیفه حکومتی عمل نکرده‌ایم. مدیریت یک جامعه و اداره یک حکومت قطعاً با نصیحت امکان‌پذیر نیست.

توصیه به مردم در جهت ممنوعیت رشوه‌خواری، موعظه کردن، حکم اخلاقی و فقهی اسلام را بیان کردن شرط لازم است، اما شرط کافی نیست. علاوه بر نصیحت، ده‌ها برنامه و فعالیت دیگر نیاز است تا این فساد ریشه‌کن شود. باید دلیل وجود و ریشه‌های این انحراف را بیابیم و با عوامل، زمینه‌ها و ریشه‌های آن مبارزه کنیم. برای مثال یکی از زمینه‌های رشوه نحوه تماس مراجعه‌کننده با مسئولین اداری است. سیستم نادرست اداری ما این‌چنین است که فرد مراجعه‌کننده باید به همه طبقات ساختمان یک اداره برود و با همه کارمندان تماس بگیرد. در واقع مراجعه‌کننده باید از آغاز تا پایان کارش، دنبال پرونده خود بدود.

باید رابطه مردم با کارمندان اداری را به حداقل برسانیم. این کار در بسیاری از موارد امکان‌پذیر است. در این زمینه، دین به ما نمی‌گوید چه کنیم و چگونه عمل کنیم، بلکه عقل و تجربه به ما می‌گوید چه کنیم. مثلاً به جای اینکه مراجعه‌کننده به ده نفر مراجعه کند، باید بتواند مدارک را پُست کند و پاسخ را هم از طریق پست دریافت کند. یا مراجعه‌کننده همه مدارک را در یک اداره به یک نفر کارمند تحویل دهد و نتیجه نهایی

را هم از او بگیرد. یعنی مراجعه‌کننده به جای تماس با ده‌ها نفر کارمند، فقط با یک نفر کارمند روبه‌رو باشد. از این طریق می‌توانیم رشوه را محدود کنیم و یا از بین ببریم.

اگر کسی بگوید برای رسیدن به اهداف دینی، تنها فقه کافی است و نیازی به استفاده از عقل، علم و تجارب بشری نیست، این اعتقاد ضربه بزرگی به نظام خواهد بود. مرزها را باید مشخص کنیم. مرز عقل و علم و دین را باید بدانیم. یکی از مباحث مهم این است که محدوده اینها را مشخص کنیم. مسئله مرز عقل و دین یکی از این موارد است. بنابراین در یک نظام اسلامی خطراتی برای یک نظام وجود دارد که حتی معرفی آنها به‌عنوان یک خطر برای بسیاری از مردم با تعجب همراه خواهد بود و حتی برای برخی از مردم باور ناکردنی است. دشمن گاهی چهرهٔ دوست دارد، گاهی هم دوست نادان کار دشمن را انجام می‌دهد؛ به‌ویژه مواردی که ظاهر آنها حمایت از نظام و دین محسوب شود.

خطر جایگزینی فروع به جای اصول

یکی از خطراتی که می‌تواند یک نظام اسلامی را تهدید کند و شناخت آن آسان نیست و باید دقت کنیم و به مردم هشدار و توجه بدهیم، موردی است که در بیان مولای متقیان علی (ع) آمده است. فرمود: «یستدل علی ادبار الدّول باربع، تضییع الاصول و التمسک بالفروع» لازم است روی این جمله امیرالمؤمنین دقت بیشتری کنیم. مسئله بسیار مهمی است. در یک نظام اسلامی و یک جامعه اسلامی در هر مقطعی ما باید اصل و فرع را به‌خوبی بشناسیم. اصول کدام است و فروع کدام است؟ گاهی توجه بیش از حد به یک فرع و به‌صورتی اصل کردن آن می‌تواند اصل یا اصولی را از بین ببرد.

اگر مریض خطرناکی را نزد شما بیاورند که قبل از هر چیز نیاز به

یک عمل جراحی بر روی قلبش دارد تا از مرگ نجات یابد، ضمناً دستش هم مقداری ورم کرده است، شما اگر قلب را رها کنید و دنبال درمان ورم دست بروید و بگویید اول باید عکسی از دستش بگیریم تا ببینیم علت ورم چیست، این عمل شما چگونه تفسیر می‌شود؟ ظاهر این عمل ممکن است خدمت باشد، ولی از لحاظ پزشکی قطعاً یک عمل مجرمانه است. در اولویت اول، باید به مسئله و خطری رسید که جان بیمار را تهدید می‌کند. دست بیمار حتی اگر شکسته باشد، برای درمان آن فرصت و زمان هست، ولی خطر قلبی به‌گونه‌ای است که اگر فوری درمان نشود، ممکن است بیمار را از پای درآورد. بنابراین توجه به‌دست بیمار اگرچه در زمان خودش ضروری است، ولی اولویت دادن به آن و نپرداختن به قلب، خیانت است ولو اینکه به ظاهر، رسیدگی به‌دست بیمار هم کمک به بیمار محسوب می‌شود. متأسفانه در جامعه ما بسیاری از افراد یا از روی نادانی یا به‌عنوان دشمن دانا ـ البته غالباً از روی نادانی ـ به فروع می‌پردازند و اصول را رها کرده‌اند.

راه قدس از کربلا می‌گذرد

در این زمینه به مثالی اشاره کنم، می‌دانید که اسرائیل در سال ۱۹۸۲ جنوب لبنان را اشغال کرد، یکی از اهداف اعلام شده ما هم مبارزه با اسرائیل بود و اسرائیل دشمن ما بود، لذا زمانی که با متجاوزین عراقی می‌جنگیدیم، بلافاصله این بحث در همه‌جا مطرح شد که عراق یک کشور اسلامی است و ارتش عراق هرچه باشد به ظاهر مسلمان است، جنگ اصلی ما جنگ با صهیونیسم و اسرائیل است، بنابراین باید به جنوب لبنان برویم و با اسرائیل درگیر شویم. ظاهر این کلام، حرف بدی نبود. حتی چند لشکر برای اعزام آماده شدند و پیش‌قراولان برای اعزام لشکرها به جنوب لبنان رفتند. وقتی خبر به امام رسید، امام فرمود راه

قدس از کربلا می‌گذرد. همه مباحث در یک جمله خلاصه شده بود و این جمله زیبا و قشنگ، راه و استراتژی را مشخص کرد.

دشمن در خاک ماست. امروز دفاع از وطن اسلامی ایران، اولویت اول و اصل است. مبارزه با اسرائیل در جنوب لبنان گرچه کار درستی است، اما نسبت به این اصل مهم، فرع است. از طرف دیگر تمرکز قوا، اصل است. تقسیم نیرو و فرستادن بخشی به لبنان به مفهوم تفرق قوا و در نتیجه شکست ما در جنگ و دفاع مقدس بود. بعضی‌ها خیلی خوشحال بودند که ما به دام افتاده‌ایم. اگر به لبنان می‌رفتیم، هم در آنجا از استکبار ضربه می‌خوردیم و هم در جبهه عراق دچار مشکل و احتمالاً دچار شکست می‌شدیم.

امیرالمؤمنین (ع) فرمود عاقل آن نیست که خیر را از شر تشخیص دهد، عاقل آن است که بین دو شر قادر باشد، آنچه شرش کمتر است، انتخاب کند. «و لیس العاقل من یعرف الخیر من الشرّ ولکن العاقل من یعرف خیر الشرین»[1] هر فردی، قادر است بین خیر و شر، خیر را انتخاب کند. عاقل کسی است که بتواند بین دو شر آنچه شر آن کمتر است، انتخاب کند. عاقل آن است که بین افسد و فاسد، فاسد را بشناسد و دفع کند افسد را با فاسد. عاقل آن است که بین بد و بدتر، بد را بشناسد و آن را بر بدتر ترجیح دهد.

امروز توحید در خطر است

نمونه دیگر در این زمینه، قطعه‌ای از تاریخ قبل از انقلاب است. در سال‌های ۱۳۴۵ و ۱۳۴۶ یک بحث عجیب و غریبی در تهران، قم و همه‌جا شایع شد و آن بحثِ حمایت از ولایت بود. بحث‌های مختلفی

---

۱. *همان*، ج ۷۵، ص ۶.

که نمی‌خواهم فعلاً به آنها بپردازم، به‌عنوان دفاع از ولایت، دفاع از امیرالمؤمنین، دفاع از امام حسین و ائمه اطهار (ع) مطرح شد. عده‌ای به‌عنوان ولایی‌ها و طرفداران علم غیب ائمه اطهار (ع) و گروهی دیگر به ضدیت با ولایت و ائمه اطهار (ع) متهم شدند. هر دو گروه علیه یکدیگر مرتب سخنرانی می‌کردند و همدیگر را متهم به بی‌دینی می‌کردند. این یکی آن گروه را جاهل و اهل غلوّ و آن یکی این گروه را ضد ولایت، روشنفکر و حتی وهّابی معرفی می‌کرد. در آن مقطع، امام (ره) در نجف مشرف بودند و دوران تبعید امام (ره) بود. امام از نجف برای علما و برای بعضی از مبارزین که وارد این صحنه شده بودند، پیغام دادند که: امروز توحید در خطر است، بحث ولایت را کنار بگذارید.

اگر در مقطعی اساس اسلام در خطر است، اساس توحید در خطر است و در پی دعوای ما در بحث ولایت، توحید و اساس اسلام را از دست می‌دهیم، جای بحث ولایت نیست. امروز، روز مبارزه با شرک و کفر است، امروز روز دعوای ولایتی و غیر ولایتی نیست. (تعبیر ولایتی و ضد ولایتی تعبیری بود که آن روزها در مجامع مذهبی و حوزوی شایع شده بود) امام فرمود: امروز روز دعوای ولایت نیست، امروز توحید در خطر است، این بحث را رها کنید. در واقع این همان فرعی است که به اصل لطمه خواهد زد و باید آن را مسکوت گذاشت.

مبارزه با تحجّر

در اینجا به بعضی نکات بسیار مهمی که امام (ره) در اواخر عمرشان بیان فرمودند، اشاره می‌کنم. اهمیت این نکات برای علما و محققین بیشتر روشن است. ممکن است مردم عادی اهمیت آن را خیلی لمس نکنند. شاید عده‌ای فکر کنند شهامت و شجاعت امام فقط در این بود که در برابر امریکا ایستاد و گفت امریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. ایستادگی

امام در برابر جهان کفر و استکبار و امریکا کار بسیار مهمی بود و قطعاً یکی از اقدامات شجاعانه امام بود، ولی از اینها مهم‌تر، شجاعت و شهامت امام در اظهار و بیان نظراتی بود که در سال‌های آخر عمرشان اعلام نمودند. در برابر تحجّر ایستادن، شهامت بالاتری می‌خواهد. امام اصل زمان و مکان در فقه را مطرح فرمودند و در بحث موسیقی، شطرنج، فیلم، معادن و بسیاری از احکام اجتماعی اسلام نظرات نوینی را بیان کردند. اعلام این موارد، به شهامت فوق‌العاده‌ای نیاز داشت. در دنیای فقه، حوزه و مقدسین، طرح این‌گونه مسائل فوق‌العاده کار مشکلی است. غیر از امام، هیچ‌کس نمی‌توانست این نظرات را بیان کند و هیچ‌کس جز امام نمی‌توانست این راه و مسیر را برای آیندگان باز کند.

امام در نامه صریح و تند به یکی از شاگردان خود فرمود، طبق بیان و تعبیرات شما در یک جامعه اسلامی فقط زکات بر مردم واجب است و هرگونه مالیاتی غیرمشروع است. طبق بیان شما، چون جنگل جزو انفال است و انفال برای شیعیان مباح شده است، پس هرکس می‌تواند هر مقدار از جنگل را که بخواهد تخریب کند. طبق بیان شما، حفظ محیط زیست که سلامت و جان انسان‌ها به آن بستگی دارد، ضرورت ندارد. طبق بیان شما، اگر ساخت یک خیابانی برای رفع مشکل مردم و برای حل مشکل ترافیک لازم است که از مسجدی عبور می‌کند، آن مسجد نباید خراب شود و اگر خانه مردم در مسیر واقع می‌شود و صاحب خانه راضی نباشد، نباید آن خانه تخریب شود.[1] امام به این شاگرد فاضل خود حمله می‌کند، برای اینکه می‌داند فقه غیرحکومتی چه خطراتی را به بار می‌آورد. خانه مردم احترام دارد، ولی اگر دولت می‌خواهد اتوبانی ایجاد کند و صاحب خانه‌ای که ملکش وسط اتوبان واقع می‌شود، بگوید من

۱. صحیفهٔ نور، ج ۲۱، ص ۳۴.

راضی نیستم و هرچه قدر هم به من پول بدهید، من راضی نمی‌شوم، چه باید کرد؟ خیابان را کج کرد! وسط اتوبان خانه باقی بماند! چون احترام به مالکیت افراد واجب است! و احترام به مالکیت افراد جزو فقه است! اگر من خمس و زکات می‌دهم، دیگر مالیات نپردازم، چون مالیات به‌صورت فعلی در متن فقه نیست؟!

امام فرمود طبق سخنان شما، اسلام نمی‌تواند در دنیای امروز جامعه را اداره کند. این همان اصل مهم است که باید همه فرع‌های فقهی را فدای آن کنیم. در جامعه امروز، اصل این است که اسلام به‌عنوان یک نظام حاکم باشد. به‌عنوان دینی مطرح باشد که قدرت مدیریت جامعه را دارد. همه تلاش دشمن هم برای این است که این اصل مهم را بشکند و به مردم بگوید اسلام قادر نیست در دنیای امروز، جامعه را اداره کند. دین قادر نیست مدیریت جامعه را برعهده گیرد. دوران دین سپری شده است و امروز دوران دین نیست. امروز دوران فقه نیست. دوران عرفان و اصول نیست. همهٔ حرف دشمن، این است. امام چرا به این عالم و مدرس عالی مقام حمله می‌کند؟ چرا با لحن تند سخن می‌گوید؟ در واقع امام خطر فدا کردن اصول به‌خاطر فروع را می‌بیند.

سنن الهی، قوانین عام اجتماعی

در هر مقطع زمانی، اگر ما نتوانیم اصل و فرع را مشخص کنیم و فرع را فدای اصل کنیم و اصل را فدای فرع نکنیم، طبق بیان امیرالمؤمنین (ع) نظام را در معرض خطر قرار داده‌ایم. امیرالمؤمنین فرمود هر حکومتی این‌چنین است، نه فقط حکومت اسلامی. این اصول، اصول عام است. قوانینی که خداوند برای پیشرفت جامعه و انحطاط جامعه دارد، قوانین عام است. فرق نمی‌کند که جامعه اسلامی یا غیراسلامی باشد.

قوانین عام طبیعت برای همه مساوی است. مگر ارگان فعال بدن ما

بین بدن مسلمان و غیرمسلمان فرق می‌کند. مگر فعالیت سلول‌های کافر و مؤمن فرق می‌کند. همان‌طور که طبیعت خداوند دارای قوانین عام است، برای جامعه هم قوانین عام وجود دارد. زمینِ خوب، بذرِ خوب، کیفیت درست برای پرورش بذر، محصول خوب به ما می‌دهد، ولو اینکه در زمین غصبی باشد. شما اگر روی زمین خوب با بذر اصلاح شده با ابزار و وسایل مناسب و مراعات مقررات لازم به کشاورزی بپردازید، محصول خوب برداشت می‌کنید. چه نماز بخوانید و چه نخوانید. اگر بذر نکارید یا بذر خوب نباشد یا آب نباشد یا زمین شوره‌زار باشد، هرچه هم نماز بخوانید، این بذر سبز نمی‌شود. این، قانون خداست. البته یک موارد استثنایی وجود دارد که ما آن را معجزه می‌خوانیم که آن هم قانون و شرایط خاص خود را دارد.

در روایات و آیات قرآن مجید وقتی بحث انحطاط یک جامعه یا بحث رشد یک جامعه مطرح می‌شود، قوانین به‌صورت عام بیان می‌شود. قرآن می‌فرماید: «ولکلّ امّة اَجَل فاذا جاء اجلهم لایستأخرون ساعة و لا یستقدمون».[۱] امیرالمؤمنین در نهج‌البلاغه می‌فرماید: «و انی والله لاظنّ ان هؤلاء القوم سیدالون منکم، باجتماعهم علی باطلهم و تفرقکم عن حقکم، و بمعصیتکم امامکم فی الحقّ و طاعتهم امامهم فی الباطل، و بادائهم الامانة الی صاحبهم و خیانتکم و بصلاحهم فی بلادهم و فسادکم. فلو ائتمنت احدکم علی قعب لخشیت ان یذهب بعلاقته».[۲]

می‌فرماید: «قسم به خداوند گمان می‌برم اینها (شامیان) به زودی بر شما مسلط خواهند شد، زیرا آنان بر راه باطل خودشان متحدند، ولی شما در راه حق خود متفرق هستید؛ شما در مسیر حق از پیشوای خود نافرمانی می‌کنید و آنها در مسیر باطل خود از پیشوای خویش اطاعت

---

۱. *قرآن مجید*، سوره اعراف، آیه ۳۴.
۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۵.

می‌کنند، آنها نسبت به رهبر خود ادای امانت می‌کنند و شما خیانت می‌کنید، آنها در شهرهای خود به اصلاح امور مشغول‌اند و شما به فساد. اگر من قدحی را به‌عنوان امانت به یکی از شما بسپارم، بیم دارم که بند آن را بدزدد».

فرمود اینها بر شما پیروز می‌شوند. معاویه بر شما پیروز می‌شود. من این‌طور می‌بینم. معاویه چه زمانی بر اینها پیروز شد؟ در دوران امام حسن (ع) بعد از جنگ مداین. ولی امیرالمؤمنین آن روز فرمود می‌بینم مردم شام بر شما پیروز می‌شوند با اینکه شما حقّاید و آنها باطل. فرمود به دلیل این اصول:

۱. «اجتماعهم علی باطلهم»، گرچه آنها باطل‌اند، اما وحدت دارند. اتحاد و وحدت، یک جامعه را پیروز می‌کند، هر هدفی مدّ نظر باشد که ممکن است هدفِ باطل باشد. «و تفرقکم عن حقکم» گرچه راه شما حق است، ولی وحدت ندارید، با هم دشمن‌اید. به جان هم افتاده‌اید، لذا پیروز نمی‌شوید.

۲. «و طاعتهم امامهم بالباطل» درست است که آنها امام باطل دارند و فردی مثل معاویه بر آنها حاکم است، اما در برابر امام باطل و رهبر ناحق خود مطیع‌اند، ولی شما در برابر امام حق خود مطیع نیستید. هر جامعه‌ای که از رهبر اطاعت کند، پیروز است. این قانون عام خداوند است که امیرالمؤمنین (ع) بیان می‌کند و مرحوم سید رضی آن را در نهج‌البلاغه ثبت کرده است.

۳. آنها ادای امانت می‌کنند و شما خیانت می‌کنید. آنها مسئولیت را به فرد لایق واگذار می‌کنند، ولی شما نمی‌گذارید مسئولیت‌ها به افراد لایق واگذار شود. در هر جامعه‌ای که افراد لایق گوشه‌نشین باشند و افراد نالایق در رأس امور باشند، آن جامعه پیروز نخواهد شد.

در بیان قبلی مولای متقیان علی (ع) هم دیدید که بعد از تضییع

اصول و تمسک به فروع فرمود: «و تقدیم الاراذل و تأخیر الافاضل» هر کجا دیدید افراد پست، کم‌دانش و کم‌تجربه، در رأس امور قرار گرفته‌اند و افراد فهمیده، دانا و دانشمند گوشه‌گیر شده‌اند، آن جامعه پیروز نمی‌شود. اگر پیروز شود، خلاف عدالت خداوند و خلاف قوانین عام الهی است.

سازندگی؛ رویکردی زیربنایی

در جامعه امروز ما در این مقطع زمانی بعد از جنگ، سازندگی اصل است. اساس در این جامعه رشد و توسعه است. همه‌چیز دیگر فرع است. اگر فرع را بگیریم و اصل را رها کنیم، به پیروزی نمی‌رسیم. امروز سازندگی کشور اصل اساسی برای همه ماست. اگر سازندگی را رها کردیم، اگر استراتژی توسعه را امروز رها کردیم و به مسائل دیگر ولو اهداف خوب اما فرعی پرداختیم، شکست ما حتمی است. هر بحث فرعی که آن اصل را خراب کند، خطرناک است. اگر اصول را رها کنیم، نمی‌توانیم پیروز شویم.

برای مثال اگر در شرایط فعلی، مهم‌ترین مسئله کشور حفظ آب و خاک باشد، باید در همه برنامه‌ها به این اصل توجه کنیم. به اعتقاد من حفظ خاک و حفظ آب در این کشور یکی از اصول مهم در بخش اقتصاد است. ممکن است برای عده‌ای این حرف عجیب و غریب باشد که حفظ خاک و آب مهم‌ترین مسئله در اقتصاد ماست. اگر نتوانیم این دو سرمایه را حفظ کنیم، نمی‌توانیم به رشد و توسعه برسیم و نمی‌توانیم غذای مردم را تأمین کنیم. نمی‌توانیم سلامت مردم را تأمین کنیم. برنامه سدسازی که امروز در دستور کار دولت است، یکی از مهم‌ترین برنامه‌هاست. باید مسائل را برای مردم باز کرد و توضیح داد. وزارتخانه‌های ما، متخصصین ما باید برای مردم توضیح دهند که خاک

مناسب برای کشاورزی چقدر مهم است. و اگر این خاک را از دست دهیم، چه فاجعه‌ای در کشور رخ می‌دهد. اگر به حفظ مراتع و بوته‌های بیابانی توجه نکردیم، یک باران می‌تواند خاک ارزشمند را شسته و از بین ببرد. اگر زمین کشاورزی را تبدیل به مسکن کردیم، در واقع خاک خوب را از بین برده‌ایم. حفظ خاک و آب دو اصل مهم در اقتصاد کشور است. با اینکه تعداد زیادی سد ساخته شده است، ولی هنوز بیش از نصف آب‌های سطحی به هدر می‌رود، یا به دریا می‌ریزد و یا به کشورهای همسایه سرازیر می‌شود؛ به خصوص در استان‌های غربی کشور چنین است.

ما در مباحث اقتصادی هنوز اصول و فروع را ترسیم نکرده‌ایم. مسئله انرژی یکی از اصول است. اگر به سایر مسائل توجه کردیم، دلیل بر عدم برنامه‌ریزی صحیح است. آمار نشان می‌دهد که ۸۵ درصد انرژی مصرفی ما در سال ۱۳۷۲ از نفت و حدود ۱۵ درصد از گاز بوده است. سایر انرژی‌ها هم کمتر از یک درصد بوده که این خطرناک است. برای کشوری که هر روز مصرف انرژی آن حتی بیش از نُرم‌های بین‌المللی افزایش پیدا می‌کند، متکی بودن به نفتی که ذخایر آن نیز محدود است، یک خطر محسوب می‌شود. بنابراین مسئله انرژی برای ما اصل است.

نحوه تربیت جوان‌های دانش‌آموز و دانشجو یک اصل مهم است. روی این اصل کمتر بحث می‌شود. روی تعداد همیشه بحث است، اینکه چقدر دانشجو وارد دانشگاه شوند، چطور خدمات را برای همه پوشش دهیم، کتاب را چه وقت به دانش‌آموز برسانیم، اما در مورد روش آموزش که اساس است، کمتر بحث می‌شود. دیپلمه ما طوری تربیت می‌شود که وقتی دو سال به سربازی می‌رود و برمی‌گردد، چیزی نمی‌داند. دیپلمه‌ای که در اروپا تربیت می‌شود، به‌گونه‌ای است که تا آخر عمر هر کاری که یاد گرفته، بلد است. روش ما روش غلطی است.

کتاب‌های حجیم برای بچه‌ها دست کرده‌ایم، فکر می‌کنیم این خدمت است. مطالب کم‌ارزشی را دانش‌آموز حفظ می‌کند تا در امتحان نمره بگیرد، بعد هم از یادش می‌رود. روش، اصل است. در شکل درس دادن و در مسئله تربیت دانش‌آموزان، ما دارای ایرادات جدی هستیم. دانشجو که از دانشگاه فارغ‌التحصیل می‌شود و وارد میدان کار می‌شود، تازه می‌فهمد چیزی نمی‌داند. روش ما ایراد و اشکال دارد. این مسئله، اساس است. ما این اصل را رها کرده‌ایم و در عوض، همه دعوا می‌کنیم که محیط آموزشی کم است، فضا کم است، وسیله کمک آموزشی کم است، جمعیت کلاس زیاد است و امثال اینها. گرچه اینها مهم است، ولی اهم را رها کرده‌ایم. در واقع «تضییع الاصول و التمسک بالفروع» است.

ضربه به اصول برای حفظ فروع

امروز در جامعه ما خطراتی برای رشد، توسعه، ترقی، پیشرفت، تکامل و بالاخره اِقبال دولت به تعبیر امیرالمؤمنین (ع) وجود دارد که بعضی از این خطرات را نمی‌شناسیم. باید این خطرات را شناخت و برای دفع آن تلاش نمود. «تضییع الاصول و التمسک بالفروع» اصل را رها کردن و به فرع چسبیدن، اهم را رها کردن و به مهم چسبیدن، یکی از این خطرات است. الان در بخش اقتصاد، همه مردم خوشحال‌اند که مشغول قیمت‌گذاری هستیم، گرانفروش را دستگیر می‌کنیم، کالاهای احتکارشده را از انبار خارج می‌کنیم. البته شاید در این مقطع، چاره‌ای جز این نباشد. ممکن است گاهی در شرایطی انسان دست به اعمالی بزند که چاره‌ای جز آن ندارد، ولی برای یک مقطع کوتاه و در یک وضعیت بحرانی و نه برای همیشه. اگر فکر کنیم راه‌حلْ این امورِ موقت و اضطراری است، اشتباه کرده‌ایم. اینها راه‌حل نیست. اینها داروی مسکن است. بیماری تب کرده است، فعلاً باید تب را پایین بیاوریم و پاشویه کنیم. اینکه فکر کنیم

تا آخر عمر باید پایش را با آب سرد شست، اشتباه است. اگر تب تمام شد، برای چه پاشویی کنیم. اگر فکر کنیم راه زندگی، پاشویه کردن است، راه درستی انتخاب نکرده‌ایم.

برادران عزیز! راه نجات ما در اقتصاد این است که از اتکا به نفت رها شویم. سه مسئله در نفت وجود دارد که باید به آن توجه کنیم: اول آنکه قیمت نفت بسیار پایین است و قیمت واقعی نیست. در واقع، ما منبع ارزشمند و سرمایه مهم کشور را با قیمت غیرواقعی و بسیار ارزان می‌فروشیم. نکته دوم آنکه اگر نفت را فروختیم، نباید از پول آن برای کالای یکبار مصرف استفاده شود، بلکه باید قیمت نفت را تبدیل به سرمایه ماندگار کنیم، چون این نفت سرمایه فرا نسلی است و مربوط به نسل‌های آینده هم می‌باشد. سوم آنکه این نفت دائمی نیست و بعد از برهه‌ای از زمان این ذخایر تمام خواهد شد و در آن مقطع باید نفت را به قیمت بسیار گزافی از دیگران بخریم. بنابراین باید اتکای کشور را از نفت برداریم، به‌ویژه برای خرید کالاهای مصرفی، و به‌عنوان یک اصل مهم باید به صادرات غیرنفتی روی آوریم. اگر دنبال صادرات غیرنفتی رفتیم، فروع را باید تحمل کنیم. یک روز جنسی صادر می‌شود، قیمت آن در داخل بالا و پایین می‌شود، داد همه ما درمی‌آید و جلویش را می‌گیریم، ولو اینکه سه سال کار شده تا بازار برای این کالا در خارج درست شده است. چون اصول و فروع را قاطی کرده‌ایم.

اگر اصول را بشناسیم و این اصول معرفی شود و برای مردم توضیح داده شود تا مردم بتوانند تشخیص دهند که این اصول کدام است و ما بتوانیم برای مردم تشریح کنیم، آن موقع تحمل مشکلات برای مردم آسان خواهد بود؛ اگر مردم متوجه شوند که افق آینده چگونه خواهد بود، برای آنها بهای لازم را پرداخت می‌کنند.

اصول در بخش اقتصاد ما کدام است؟ صادرات غیرنفتی و امنیت در

سرمایه دو اصل بسیار مهم است. اگر مسئله امنیت سرمایه‌گذاری را اصل بدانیم، برای منافع جزئی که از فرع هم فرع‌تر است، امنیت سرمایه‌گذاری را بر هم نمی‌زنیم. برخی فکر می‌کنند اگر امنیت سرمایه‌گذاری را از بین ببرند و سرمایه یک نفر را مصادره کنند، به نفع مستضعفین است. در حالی که با مصادره بی‌حساب و کتاب، بزرگ‌ترین خیانت به مستضعف شده است. چون اگر امنیت سرمایه از بین رفت، شغل و کار برای مستضعفین نخواهد بود، تولید کم و کالا گران می‌شود و به ضرر مستضعف خواهد بود. ارزش پول نیز کاهش پیدا می‌کند و به ضرر مستضعفین خواهد بود. در واقع برای دستمال، قیصریه را آتش زدن است. اگر ما امنیت لازم به‌وجود آوریم و سرمایه روی زمین مستقر شود، تبدیل به تولید می‌شود، بعد کالا ارزان می‌شود، رقابت ایجاد می‌شود و کیفیت کالا بالا می‌رود. متأسفانه امنیت را از بین برده‌ایم و پول‌ها عمدتاً در مسیر دلالی است.

اینها همان اهمّی است که ما از دست داده‌ایم. اینها همان اصولی است که ما فراموش کرده‌ایم و به فروع تمسک کرده‌ایم. خلاصهٔ بیان امیرالمؤمنین این بود که در زندگی هوشیار باشد، اصل و فرع را بشناسیم و نگذاریم اصل فدای فرع شود. «تضییع الاصول، و التمسک بالفروع» اگر اصل تضییع شد و به فرع چسبیدیم، این باعث ادبار دولت و سقوط یک نظام خواهد شد.

درآمدی بر کارآمدی مجلس خبرگان

در آغاز از دبیرخانه مجلس خبرگان رهبری و به‌ویژه ریاست آن و مسئولین استان برای تشکیل این جلسه شکوهمند تشکر می‌کنم. مناسب می‌دانم در آغاز سخن، پیروزی بزرگ ملت صبور و مقاوم لبنان به‌ویژه حزب‌الله قهرمان به فرماندهی سید حسن نصرالله را به همه مسلمانان جهان و به خصوص به محضر شما تبریک و تهنیت عرض کنم.

حماسهٔ جنگ ۳۳ روزه

در واقع این پیروزی، یک پیروزی تاریخی و بی‌بدیل در طول ۵۸ سالی بود که این غدهٔ سرطانی در این منطقه حساس ایجاد شده است. ما چنین پیروزی‌ای در تاریخ مبارزه کشورها و ملت‌های منطقه با این غده سرطانی نداشته‌ایم. در واقع اسرائیل در این جنگ ۳۳ روزه به هیچ‌یک از اهداف خود نرسید. آنچه اسرائیل در روزهای اولیه تجاوز اعلام کرده بود، عبارت از این بود که سربازان اسیر خود را بدون معاوضه پس خواهد گرفت؛ حزب‌الله را نابود خواهد کرد؛ ظرف چند روز تا رودخانه لیتانی پیش خواهد رفت؛ پرتاب موشک‌های حزب‌الله به سرزمین فلسطین اشغالی را قطع خواهد کرد؛ در بمباران‌های پیاپی، سران حزب‌الله به‌ویژه دبیرکل آن را از بین خواهد برد؛ پذیرش هرگونه آتش‌بس را منوط به خلع سلاح حزب‌الله می‌کند؛ و اگر قطعنامه‌ای صادر

شود، باید نیروهای چندملیتی طبق فصل هفت منشور سازمان ملل متحد قدرت مداخله نظامی و مبارزه و خلع سلاح حزب‌الله را برعهده بگیرند. آنچه پیش‌بینی کرده بود این بود که با این جنگ در درون لبنان اختلافات شدید داخلی آغاز خواهد شد و این جنگ سرآغازی در زمینهٔ آماده نمودن خاورمیانه جدید خواهد بود. اسرائیل به هیچ‌یک از اهداف نامشروع خود دست نیافت.

آنچه حاصل شد، شکسته شدن ابهت نظامی اسرائیل در منطقه بود که خود را ارتش شکست‌ناپذیر لقب می‌داد؛ همچنین اثبات اینکه امریکا و اسرائیل با دستگاه‌های عریض و طویل اطلاعاتی خود هیچ‌گونه اطلاعات دقیقی از توان حزب‌الله ندارند؛ آنچه حاصل شد اینکه حزب‌الله که محبوب لبنان و منطقه و دنیای اسلام بود، محبوب‌تر شد و نتیجه، خواری امریکا و همه حامیان امریکا در منطقه بود و بالاخره اسرائیل تسلیم شد و برای پس گرفتن سربازانش باید به مبادله اسرا که از ابتدا حزب‌الله اعلام کرده بود، تن دهد؛ و سرانجام طبق نظر حزب‌الله، در قطعنامه شورای امنیت علی‌رغم آنکه نامتوازن و غیرعادلانه است، خروج اسرائیل از مزارع شبعا تصریح شد. این یک پیروزی بزرگ برای حزب‌الله بود. پیروزی بسیار درخشان برای امت اسلامی بود. ان‌شاءالله این آغازی برای پیروزی‌های بعدی مسلمانان و سرآغاز شکست‌های بعدی برای امریکا و اسرائیل باشد.

مفهوم کارآمدی و کارایی

موضوعی که بناست راجع به آن نکاتی را به عرض برسانم، بحث کارآمدی و کارایی مجلس خبرگان رهبری است. می‌دانیم که مجلس خبرگان به دلیل ویژگی‌های خاص خود و به دلیل جایگاه و نقش آن، یک نهاد بی‌نظیر است. مجلس خبرگان متشکل از ۸۶ عالم و فقیه آگاه

به زمان و رهبرشناس است و خبرگان، نهادی است که رهبری نظام را تعیین می‌کند؛ یعنی به نظام، مشروعیت می‌بخشد. در بیانی امام راحل چنین می‌فرمایند:

«واضح است که حکومت به جمیع شئون آن و ارگان‌هایی که دارد، تا از قِبَل شرع مقدس و خداوند تبارک و تعالی شرعیت پیدا نکند، اکثر کارهای مربوط به قوه مقننه، قضائیه و اجرائیه بدون مجوز شرعی خواهد بود، و دست ارگان‌ها که باید به واسطه شرعیت آنها باز باشد، بسته می‌شود، و اگر بدون شرعیت الهی کارها را انجام دهند، دولت به جمیع شئونه طاغوتی مُحرّم خواهد بود و لهذا تعیین خبرگان و فقیه‌شناسان از تکالیف بزرگ الهی است».[1] مجلس خبرگان آنقدر اهمیت دارد که شرعیت نظام به آن است و به تعبیر امام، اگر نباشد نظام ج.ا.ا. تبدیل به یک نظام طاغوتی خواهد شد.

در اینجا لازم است به مفهوم واژهٔ کارآمدی و کارایی اشاره کنم. کارآمدی[2] بدان معناست که خروجی یک نهاد و سازمان، متناسب با ورودی آن باشد. کارآمدی یک نهاد به این معناست که منابع انسانی، مالی و سایر امکانات را اتلاف نکند و در برابر نهادهای مشابه، از ثمره و محصولی مشابه و یا بیشتر و بهتر برخوردار باشد.

کارایی[3] به این معناست که ثمره و محصول یک سازمان و نهاد با اهداف آن سازمان مطابقت داشته باشد. بنابراین اگر مجلس شورایی در یک کشور بتواند در طول زمان فعالیت خود محصول لازم را داشته باشد و طرح‌ها و لوایح لازم را به تصویب برساند، نظارت‌های لازم را انجام

---

۱. پیام امام راحل (ره)، در ۱۶ آذر ۱۳۶۱، به مناسبت انتخابات اولین دوره مجلس خبرگان رهبری.

2. Efficiency

3. Effectiveness

دهد، به وزرای کابینه رأی اعتماد بدهد و سایر تکالیفی را که دارد، به‌خوبی انجام دهد، مجلسی کارآمد است. اما اگر محتوای قوانین و طرح‌های مصوّب، تأثیرگذار و منطبق با اهداف نظام باشد، آن زمان، مجلسی کارآ است. پس ممکن است نهادی کارآمد نباشد و ممکن است نهادی کارآمد باشد، ولی کارآ نباشد.

یک دانشگاه اگر بتواند طبق برنامه خود دانشجویانی را تربیت کند و فارغ‌التحصیل نماید، این مرکز آموزشی و دانشگاه کارآمد است. اما اگر فارغ‌التحصیلان دانشگاه از کیفیت لازم برخوردار نباشند، کارآ نبوده است.

سخن در این است که مجلس خبرگان رهبری چگونه می‌تواند هم کارآمد و هم کارآ باشد، هم فعالیت‌های لازم و وظایف لازمه را که برای مجلس خبرگان مشخص شده است، به‌خوبی انجام دهد و هم با بهترین کیفیت آن کار را به انجام برساند. اگر بگوییم کارآمدی تا حد زیادی به کمیت مربوط می‌شود و کارایی بیشتر به کیفیت مربوط می‌شود، خیلی با معنای اصطلاحی این واژه‌ها فاصله نگرفته‌ایم.

وظایف مهم مجلس خبرگان

مجلس خبرگان رهبری دارای سه وظیفه مهم است. وظیفه اول همان است که در اصل ۱۰۷ قانون اساسی به آن تصریح شده و آن تعیین رهبری است؛ با شرایطی که در اصول پنجم و ۱۰۹ قانون اساسی به آنها تصریح شده است. البته آنچه در اصل پنجم قانون اساسی آمده، با کمی تفصیل بیشتر، در اصل ۱۰۹ به آنها تصریح شده است. اگر در اصل پنجم از فقیه عادل و باتقوا سخن به میان آمده است، در اصل ۱۰۹ به فقیهی اشاره می‌شود که صلاحیت علمی لازم برای افتاء در ابواب مختلف فقه و توان افتاء دارد. اگر در اصل پنجم قانون اساسی، با عنوان عادل و باتقوا

آمده، در اصل ۱۰۹ عدالت و تقوای لازم برای رهبری امت اسلام، با بیان و تفصیل بیشتری آمده است. اگر در اصل پنجم، آگاه به زمان آمده، در اصل ۱۰۹ بینش صحیح سیاسی و اجتماعی آمده است. در اصل پنجم تعبیر شجاع، مدیر و مدبر و در اصل ۱۰۹ تدبیر و شجاعت و مدیریت و قدرت کافی برای رهبری آمده است. بنابراین تقریباً همه عناوینی که در اصل پنجم آمده، با تفصیل بیشتری در اصل ۱۰۹ نیز بیان شده است.

اگر قبل از بازنگری قانون اساسی، در صورتی که اکثریت قاطع مردم فقیهی را به مرجعیت و رهبری نشناخته و نپذیرفته باشند، مجلس خبرگان وارد عمل می‌شود و رهبری را تعیین می‌کند؛ بعد از بازنگری قانون اساسی، تعیین رهبری منحصراً به مجلس خبرگان واگذار شده است. دلیل آن هم روشن است. شرایط امام (ره) به گونه‌ای بود که از طرف اکثریت قاطع مردم ایران به مرجعیت و رهبری پذیرفته شده بود؛ در بازنگری دیدند که این شرایط منحصر به فرد بوده و قابل تکرار نیست. به همین دلیل در قانون اساسی بعد از بازنگری، تنها نهادی که رهبری جامعه را مشخص و معیّن و به مردم معرفی می‌کند، مجلس خبرگان رهبری است.

بنابراین جایگاه این نهاد منحصر به فرد است و تنها این نهاد است که مهم‌ترین شخصیت را که با او نظام، مشروعیت می‌یابد، تعیین می‌کند. البته مشروعیت خود نهاد خبرگان از لحاظ حقوقی صرفاً با رأی مردم است و این مردم هستند که فقهای رهبرشناس را در میان واجدین شرایط برمی‌گزینند و انتخاب می‌کنند. با آرای مردم است که مجلس خبرگان مشروعیت حقوقی و سیاسی می‌یابد. البته مشروعیت دینی و شرعی این نهاد از جهت همان صفاتی است که اعضای خبرگان دارا هستند و در قانون و آیین‌نامه خبرگان به آنها تصریح شده است.

بنابراین مجلس خبرگان، در میان فقهای واجد شرایط، بهترین را از

لحاظ علمی، تقوایی، مدیریت، تدبّر، شهامت و شجاعت، و قدرت ادارهٔ کشور و امت برمی‌گزینند. اگر در میان فقهای واجد شرایط، چند نفر را یکسان ببیند و فردی را بر دیگری نتواند ترجیح دهد، یکی را از میان آنان انتخاب و به مردم معرفی می‌کند. پس جایگاه مجلس خبرگان بسیار مهم است. این جایگاه به تعبیر مقام معظم رهبری «مردم‌سالاری دینی» را به‌خوبی تبیین می‌کند. در واقع در مسئله ولایت فقیه، هم «اسلامیت» است و هم «جمهوریت» است. اصل ولایت، شرایط رهبری، وظایف رهبری و نصب آن از طرف شارع مقدس انجام می‌شود که در شرایط فعلی همان نصب عام است. این چهار مورد از جانب خداوند متعال است.

وظایف مردم در برابر رهبری

از طرف دیگر، انتخاب اعضای مجلس خبرگان، انتخاب رهبری توسط خبرگان منتخب ملت، بیعت، حمایت و اطاعت مردم و همچنین نظارت بر بقای صفات رهبری، توسط خبرگان و مردم انجام می‌شود. این چهار مورد، توسط مردم انجام می‌شود. البته عمل مردم در عرض فرامین الهی نیست؛ روشن است که طولی است. آنچه به‌عنوان حق و اِعمال قدرت مردم و رأی مردم صحبت می‌شود و مشروعیتی که از طرف مردم ایجاد می‌شود، باز هم مبنای اصلی آن از طرف شارع مقدس و خداوند متعال است که می‌فرماید «و امرهم شوری بینهم»،[1] پس این حق هم، از او نشئت گرفته است.

بنابراین «ولایة الناس» در عرض «ولایة الله» نیست، بلکه «ولایة الناس» در طول «ولایة الله» است. که در واقع آن «ولایة الناس» هم از

---

۱. *قرآن مجید*، سوره شوری، آیه ۳۸.

طرف شارع مقدس امضا شده است؛ و اینجاست که مجلس خبرگان تبلور «جمهوریت» و «اسلامیت» نظام است.

روشن است در طول ۲۷ سال گذشته آن قدرتی که توانسته این نظام را در برابر انواع خطرات حفظ کند و توانسته به‌خوبی از محتوای اسلامیت این نظام حراست کند و نظام جمهوری اسلامی ایران را در برابر انواع تهدیدات حفظ کند، مقام ولایت فقیه بوده است. استقلال کشور در فراز و نشیب‌ها، وحدت ملی در برابر انواع اختلاف نظرها، دفاع از کشور در زمان جنگ تحمیلی و سایر توطئه‌ها و تبیین نظام اسلامی در برابر نظرات افراطی و تفریطی، آیا بدون وجود امام امکان‌پذیر بود؟ چه در زمان امام که با تدبیر ایشان و چه در زمان مقام معظم رهبری، که همان تدبیرها ادامه یافت.

انتخاب رهبری جامع شرایط

امروزه این وظیفه خبرگان و تشخیص رهبری از هر زمان دیگری مهم‌تر است. تعیین فقیه عادل، متقی، شجاع، مدیر، مدبر، قادر به رهبری در میان این همه توطئه‌ها و نقشه‌های دشمن علیه جمهوری اسلامی ایران، ملت ایران و امت اسلامی، از هر زمان دیگری مهم‌تر است، به دلیل انواع فتنه‌ها و توطئه‌هایی که پیش روی ماست. تعبیری که امام (ره) در زمینه بحث ولایت فقیه داردکه فکر می‌کنم آخرین کلام امام در این زمینه باشد و در هفته‌های پایانی زندگی امام خطاب به مجلس بازنگری قانون اساسی بیان شده است، این واقعیت را به‌خوبی تبیین می‌کند. امام می‌فرماید: «ما که نمی‌توانیم نظام را بدون سرپرست رها کنیم. باید فردی را انتخاب کنیم که از حیثیت اسلامی‌مان در جهان سیاست و نیرنگ دفاع کند. من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت

می‌کند، اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادلی را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را به‌عهده بگیرد، قهری او مورد قبول مردم است. در این صورت او ولیّ منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است».[۱]

به تعبیر امام در این جهان توطئه و نیرنگ و پرآشوب، باری که بر دوش خبرگان است، امروز بیش از هر زمان دیگر سنگینی می‌کند. مخصوصاً اینکه مجلس خبرگان باید در زمینه همه صفات رهبری و همه افرادی که در آینده احتمالاً این مسئولیت را بر دوش می‌گیرند، به‌خوبی بررسی کند و زمینه را برای انتخاب دقیق و سریع رهبری در شرایط لازم آماده نماید. البته کارآمدی و کارایی مجلس خبرگان به دلیل اینکه بسیاری از فعالیت‌های آن محرمانه است و نمی‌تواند آشکار و تبلیغاتی باشد، برای مردم روشن نیست، برای مثال کمیسیون اصل ۱۰۷ و ۱۰۹ مجلس خبرگان که برای شرایط احتمالی آینده بررسی‌های لازم خود را انجام می‌دهد و همه فقهایی را که احتمالاً می‌توانند در آینده این بار سنگین را بر دوش بگیرند، شناسایی و ویژگی‌های آنها را مورد بررسی و مطالعه قرار می‌دهد.

کمیسیون سیاسی ـ اجتماعی

خوشبختانه در دوره سوم مجلس خبرگان، کمیسیون جدیدی بر کمیسیون‌های مجلس خبرگان رهبری اضافه شد و آن کمیسیون سیاسی ـ اجتماعی است. تشکیل این کمیسیون بدین‌منظور است که بیشتر بتواند توجه اعضای خبرگان را نسبت به مسائل سیاسی، اجتماعی و بین‌المللی جلب نماید. در ماده ۵۱ آیین‌نامه آمده است: به‌منظور آگاهی مستمر

---

۱. پیام امام به رئیس مجلس بازنگری قانون اساسی در تاریخ ۱۳۶۸/۲/۹.

اعضای مجلس خبرگان نسبت به تحولات مهم داخلی و جهانی به‌ویژه در زمینهٔ مسائل سیاسی، فرهنگی، مدیریتی، امنیتی و اقتصادی، کمیسیونی به نام «کمیسیون سیاسی اجتماعی» تشکیل می‌شود.

در تبصره یک این ماده آمده است: «این کمیسیون موظف است با تشکیل جلسات با حضور نخبگان و مسئولین امور سیاسی، امنیتی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، مسائل مهم داخلی و جهانی را که به نحوی به انجام وظایف خبرگان مربوط می‌شود، مورد بررسی قرار دهد و گزارش آن را به هیئت رئیسه تقدیم نماید تا در اولین اجلاسیه خبرگان به اطلاع اعضا برسد. تبصره ۲ این ماده نیز چنین می‌گوید: کمیسیون موظف است حداقل یک ماه قبل از تاریخ هر اجلاسیه، موضوعات مهم داخلی یا جهانی و گزارشات مربوطه را که لازم است در اجلاسیه خبرگان مورد بررسی قرار گیرد، به هیئت رئیسه پیشنهاد نماید.» در واقع این کمیسیون کمکی است تا مجلس خبرگان رهبری بتواند به وظیفه بسیار مهمی که طبق اصل ۱۰۷ قانون اساسی بر دوش او گذاشته شده است، بهتر عمل کند و کارآمدی و کارایی خود را بیشتر به منصه ظهور برساند.

مجلس اول خبرگان رهبری که با این وظیفه مهم مواجه شد، به بهترین وجه این مسئولیت را انجام داد. البته شاید اشارات امام راحل (ره) کمک مهمی برای تصمیم خبرگان بود، تا این مجلس بتواند این وظیفه مهم و بزرگ را به‌خوبی و در کوتاه‌ترین زمان ممکن انجام دهد. البته نکات ضروری دیگری نیز در این زمینه حایز اهمیت است که به دلیل ضیق وقت از آنها می‌گذرم.

آنچه امروز به‌عنوان تبلیغات سوء در صحنه رسانه‌های بیگانه مطرح می‌شود، مبنی‌بر اینکه ولایت فقیه به نظر و آرای مردم ارتباطی ندارد و مقام انتصابی است و مقام انتخابی نیست، با تبیین اصل ۱۰۷ قانون

اساسی روشن می‌شود که سخنی بی‌اساس و اتهامی نارواست و رهبری نظام با انتخاب غیرمستقیم، توسط مردم تعیین می‌شود.

وظیفه نظارتی خبرگان

وظیفهٔ دوم، وظیفه‌ای است که در اصل ۱۱۱ قانون اساسی تشریح شده است. طبق این اصل هرگاه رهبر از انجام وظایف قانونی خود ناتوان شود یا فاقد یکی از شرایط رهبری گردد، یا معلوم شود که از آغاز فاقد برخی از آن شرایط بوده است، از مقام خود برکنار می‌شود. تشخیص این امر هم صرفاً به‌عهده مجلس خبرگان رهبری است. این‌طور نیست که مجلس خبرگان، رهبری را تعیین کند و وظیفه‌اش تمام باشد، بلکه طبق این اصل قانون اساسی، وظیفه مهم دیگری بر دوش او گذاشته شده که آن نوعی نظارت و در شرایط لازم عزل رهبری است. مقام معظم رهبری در یکی از بیانات خود چنین می‌فرماید: «تعیین رهبر حائز صلاحیت، تشخیص ناتوانی یا عدم صلاحیت وی، وظیفه بزرگ و بی‌بدیلی است که اعضای این مجلس محترم، بر دوش گرفتن آن را با خدای علیم و قدیر و با ملت ایران پیمان بسته‌اند».

البته برای همه ما روشن است که نظارت عمومی وظیفه همه مردم است، بحث امر به معروف و نهی از منکر، و بحث «النصیحة لأئمة المسلمین»، وظیفه عمومی همه آحاد جامعه است. سخن خیرخواهانه و دلسوزانه گفتن به رهبری نه تنها جایز است که واجب است. آنچه افراد تشخیص می‌دهند و یا احتمالاً انحرافی در هر زاویه‌ای از حکومت اسلامی می‌بینند، نه تنها می‌توانند بگویند، که وظیفه آنهاست به‌عنوان امر به معروف و نهی از منکر و به‌عنوان نصیحت اعلام نمایند. این وظیفه، ویژهٔ خبرگان نیست، مربوط به همه است.

اما برای خبرگان نیز وظیفه خاصی تعیین شده است، گرچه تعبیر

نظارت به مفهوم حقوقی، سیاسی آن، شاید تعبیر دقیقی در این مورد نباشد، چون اصل نظارت بر رهبری یک نظارت درونی است، نه نظارت بیرونی. تقوی و عدالتی که جزو شرایط رهبری ذکر و تأکید شده، ناظر اصلی و دائمی برای رهبر است. اما یک ناظر بر ناظر هم داریم که آن خبرگان است. خبرگان همواره دقت و مراقبت می‌کند تا آن صفات که در رأس آن تقوا و عدالت است، در رهبری باقی باشد. پس ناظر واقعی، ناظر درونی است که همان تقوا و عدالت است که بهترین و قدرتمندترین و دائمی‌ترین ناظر است. اما وظیفه خبرگان این است که صفاتی را که برای رهبری در اصل پنجم و ۱۰۹ قانون اساسی مشخص شده است، مراقبت کند که آیا آن صفات باقی است یا نه. بنابراین آنچه دشمنان می‌گویند که ولایت فقیه یک مقام غیرمسئول است، سخن بی‌اساس و ناروایی است و همواره صفات رهبری تحت نظارت دائمی مجلس خبرگان است.

در این زمینه این‌چنین نیست که مجلس خبرگان فعالیتی نداشته باشد، اما چون آشکار نیست و اعلام نمی‌شود، ممکن است مردم فکر کنند که مجلس خبرگان در این زمینه ساکت و بی‌تفاوت است. ممکن است در ذهن افرادی که به قانون اساسی و وظایفی که شرع مقدس برای مردم و خبرگان تعیین کرده است، آشنا نیستند، چنین شبهاتی خلجان کند. اینکه گفته می‌شود مقام غیرمسئول یا مقامی که هیچ نهادی بر او نظارتی ندارد، بی‌اساس است. در حالی که اصل ۱۱۱ به‌خوبی این نظارت را تبیین کرده است. حداقل یک دقت و مراقبت دائمی از طرف مجلس خبرگان وجود دارد که بسیار مهم است.

اصل ۱۰۸ قانون اساسی

وظیفه سوم خبرگان، در اصل ۱۰۸ قانون اساسی تبیین شده است. تمام

اصولی که در بازنگری قانون اساسی راجع به خبرگان اصلاح شده، قدرت و جایگاه خبرگان را بیشتر تقویت کرده است. در اصل ۱۰۸ قانون اساسی نیز جمله‌ای اضافه شده که اختیارت خبرگان را افزایش داده است. در بازنگری، جملهٔ «و تصویب سایر مقررات مربوط به وظایف خبرگان» به این اصل اضافه شده است. بر مجلس خبرگان، نهادی مثل شورای نگهبان نظارت ندارد. رأی مردم نسبت به خبرگان هم نباید تنفیذ شود، مانند ریاست‌جمهوری که رأی مردم را رهبری تنفیذ می‌کند. در واقع مجلس خبرگان نهادی است که جایگاه و وظیفه خاص خود را دارد. این نهاد، بالاترین نهاد است. نه نهادی بر آن نظارت دارد و نه کسی می‌تواند این مجلس را منحل کند. مجلس خبرگان نسبت به شرایط اعضا و مقررات انتخابات تصمیم می‌گیرد و مقررات نسبت به خود را، خود تصویب می‌کند، این وظایف بسیار اهمیت دارد، چون اعضای خبرگان هرچند مشروعیت حقوقی و سیاسی خود را از رأی مردم می‌گیرند، اما مشروعیت دینی خود را در واقع، از تخصص و کارشناسی خود می‌گیرند. اگر اجتهاد نباشد، اگر فرد منتخب عالم به زمان نباشد، اگر شرایطی که در آیین‌نامه خبرگان تعیین شده است برای منتخبین نباشد، نمی‌توانند وظایف مهم خود را انجام دهند. اصل خبرگان از دیرباز برای تعیین مراجع مطرح بوده است. البته شرایط تعیین مرجع با رهبری از جهاتی متفاوت است. آنچه به خبره، مشروعیت دینی می‌دهد، خبرویّت او و توانمندی او در شناسایی رهبر است. اصل مراجعه به خُبره و متخصص، بنای عقلاء است که شرع هم آن را امضا کرده است. ولی آنچه از لحاظ سیاسی و حقوقی به او مشروعیت می‌دهد، آرای مردم است. بنابراین مجلس خبرگان بسیار اهمیت دارد و دارای جایگاه مهمی است.

اما می‌توان مجلس خبرگان را کارآتر و کارآمدتر کرد. در کنار

مجلس خبرگان و در کنار دبیرخانه می‌توان نهادهایی تشکیل داد که به خبرگان کمک کنند. در تمام کشورها در مجالس مهم، جلساتی تحت عنوان استماع[1] دارند کارشناسان مختلف در رشته‌های مختلف را که به وظایفشان مربوط می‌شود، دعوت می‌کنند تا گزارش دهند. برای آنکه از همه ریزه‌کاری‌ها باخبر شوند. مجلس خبرگان هم می‌تواند چنین کاری را انجام دهد. مجلس خبرگان در تبیین جایگاه ولایت فقیه به افکار عمومی و بیدار کردن افکار نسل جوان می‌تواند اقدامات ارزشمندی انجام دهد. با هدایت مقام معظم رهبری یکی از اقدامات جدید خبرگان دادن قطعنامه در مسائل مهم است که به وظایف خبرگان اضافه شده است. بسیاری از اقدامات می‌تواند به کارآمدی و کارایی مجلس خبرگان کمک کند و جایگاه آن را رفیع‌تر نماید.

1. Hearing

فصل چهارم
مفهوم جدید حاکمیت ملی

مفهوم جدید حاکمیت ملی یا فرسایش حاکمیت‌ها

استراتژی جمهوری اسلامی ایران
در قبال فرسایش حاکمیت دولت‌ها

مفهوم جدید حاکمیت ملی یا فرسایش حاکمیت‌ها

سخنان امروز من در چارچوب تبصره سوم ماده ۵۱ آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان رهبری است.[1] طبق این ماده، کمیسیون سیاسی ـ اجتماعی خبرگان رهبری، مسائل مهم داخلی و خارجی را که به نوعی با وظایف این مجلس مرتبط باشند، مورد بحث و بررسی قرار می‌دهد و نتیجه آن را برای هیئت رئیسه مجلس خبرگان ارسال می‌نماید و هیئت

---

۱. ماده ۵۱: به‌منظور آگاهی مستمر اعضای مجلس خبرگان نسبت به تحولات مهم داخلی و جهانی به‌ویژه در زمینه مسائل سیاسی، فرهنگی، مدیریتی، امنیتی و اقتصادی، کمیسیونی به نام «کمیسیون سیاسی ـ اجتماعی» تشکیل می‌شود. (این کمیسیون جایگزین «کمیسیون بررسی راه‌های هرچه بیشتر فعال کردن مجلس خبرگان رهبری» موضوع ماده ۵۱ آیین‌نامه داخلی مجلس خبرگان رهبری می‌گردد).
تبصرهٔ ۱. این کمیسیون موظف است با تشکیل جلسات با حضور نخبگان و مسئولین امور سیاسی، امنیتی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی، مسائل مهم داخلی و جهانی را که به نحوی، به انجام وظایف خبرگان مربوط می‌شود، مورد بررسی قرار داده و گزارش آن را به هیئت رئیسه تقدیم نماید تا در اولین اجلاسیه خبرگان به اطلاع اعضا برسد.
تبصرهٔ ۲. کمیسیون موظف است حداقل یک ماه قبل از تاریخ هر اجلاسیه، موضوعات مهم داخلی یا جهانی و گزارشات مربوطه را که لازم است در اجلاسیه خبرگان مورد بررسی قرار گیرد، به هیئت رئیسه پیشنهاد نماید.
تبصرهٔ ۳. هیئت رئیسه خبرگان می‌تواند متناسب با موضوع پیشنهادی که در دستور کار اجلاسیه قرار می‌گیرد از مسئولین و نخبگان ذی‌ربط جهت ارائه گزارش دعوت به‌عمل آورد. مدت زمان ارائه گزارش مسئولین یا نخبگان حداکثر یک ساعت خواهد بود. پس از آن پنج نفر از اعضای خبرگان هریک به مدت ۱۰ دقیقه می‌توانند مطالب خود را بیان نمایند. سپس مجلس خبرگان نسبت به موضوع، اتخاذ تصمیم خواهد نمود.

رئیسه، طبق تبصره ۳ این ماده می‌تواند یکی از مسئولین یا نخبگان کشور را دعوت کند تا نسبت به آن موضوع مطالب لازم را به جلسه ارائه نماید. البته طبق آیین‌نامه، حداکثر زمان برای سخنران یک ساعت است. پنجاه دقیقه هم برای پنج نفر از اعضای جلسه که مایل به صحبت باشند، فرصت پیش‌بینی شده است تا دربارهٔ آن موضوع بحث کنند.

در اجلاس قبلی (اجلاس هشتم) آیةالله هاشمی رفسنجانی موضوع بسیار مهم «جهانی شدن» و «جهانی کردن» را مورد بحث قرار دادند و مطالب مهمی در این زمینه ارائه نمودند. در آن سخنرانی، به بحث حاکمیت، ابعاد حاکمیت، حاکمیت ملی و حاکمیت بین‌المللی اشاره نمودند و در پایانِ بحث هم از کمیسیون سیاسی ـ اجتماعی خواستند تا ابعاد مختلف این مسئله را مورد بررسی قرار دهد.

ما در جلسات متعدد کمیسیون سیاسی ـ اجتماعی، در زمینه جهانی شدن که ابعاد آن بسیار گسترده است، موضوع «حاکمیت» را انتخاب کردیم، چرا که مسئله حاکمیت و مفهوم حاکمیت کاملاً با وظایف مجلس خبرگان مرتبط است و لازم است این مسئله مورد بحث قرار گیرد که در شرایط امروز جهان، حاکمیت دارای چه معنا و مفهومی است؟ آیا حاکمیت همان مفهوم و معنای سنتی خود را حفظ کرده است یا خیر؟

پدیده جهانی شدن

فرایند جهانی شدن و یا پروژه جهانی شدن ـ با اختلاف نظری که در این زمینه وجود دارد ـ در دهه‌های اخیر و مخصوصاً بعد از پایان جنگ سرد، به یک روند مسلط فکری و مفهومی در عرصه روابط بین‌المللی تبدیل شده است. جهانی شدن یک پدیدهٔ تک‌بُعدی نیست، بلکه دارای ابعاد مختلف است و شامل تجارت، سیاست، حقوق، مسائل نظامی و

موضوعاتی نظیر محیط زیست، هویت فرهنگی و حتی مسائل ورزشی می‌شود. گرچه در میان ابعاد مختلف جهانی شدن، بارزترین وجه آن مسائل اقتصادی است؛ اما در عین حال، ابعاد دیگر جهانی شدن از جمله مسائل اجتماعی، سیاسی و فرهنگی نیز حائز اهمیت است.[1]

در میان همه مشخصات جهانی شدن، دو وجه آن بسیار متمایز است: یکی بحث شبیه‌سازی یا یکسان‌سازی فرهنگی است و دیگری، یکسان شدن انتظارات و توقعات مردم به دلیل گردش سریع اطلاعات در سرتاسر جهان است، که به‌تدریج انتظارات مشابهی را در سراسر جهان برای مردم به‌وجود می‌آورد و این انتظارات واحد، برای کشورهای در حال رشد و خصوصاً کشورهای کمتر توسعه‌یافته مشکلات فراوانی ایجاد می‌کند.

البته حرکت جهانی شدن با همه ابعاد وسیعی که دارد هنوز نتوانسته است حاکمیت‌های ملی را کنار بزند. حاکمیت‌های ملی کم و بیش جایگاه گذشته خود را دارند و همچنان قدرت خود را تا حدّ زیادی حفظ کرده‌اند. اما در عین حال، شاید امروز حاکمیت به مفهوم سنتی آن دیگر جایگاهی نداشته باشد و لذا باید ببینیم مفهوم جدید حاکمیت در صحنه بین‌المللی چیست؟ آیا تحولات جهانی شدن حاکمیت ملی را به فرسایش کشانده است یا نه؟ و وضعیت آینده آن به چه صورت خواهد بود.[2]

مفهوم جدید حاکمیت

مفهوم حاکمیت از دیدگاه سنتی این است که دولت، قدرت برتر در یک جامعه است و دارای قدرت فرماندهی است و هیچ قدرت دیگری

---

1. Jan Aart Scholte, *Globalization*, New York: Palgrave, 2000, pp. 41-62.

۲. مالکوم واترز، *جهانی شدن*، ترجمه اسماعیل مردانی، تهران: سازمان مدیریت صنعتی، ۱۳۷۹، صص ۶۰-۲۳.

نمی‌تواند مانع اجرای اراده دولت ملی شود. به تعبیر دیگر، صلاحیت همه امور به دولت برمی‌گردد، اما صلاحیت یک نظام مشروع و دولت ملی، ذاتی و فی‌نفسه است. در واقع رابطه بین یک دولت با دولت دیگر رابطه‌ای افقی است و نه عمودی؛ یعنی هیچ دولتی فرمان دولت دیگر را نمی‌پذیرد. این رابطه، رابطه عمودی و از بالا به پایین نخواهد بود، بلکه رابطه دولت‌ها، رابطه‌ای هم‌سطح و افقی است. جزو بارزترین مشخصه حاکمیت این است که یک دولت، توانایی ورود به جنگ را داشته باشد و در اجرای سیاست خارجی خود آزاد و مستقل باشد. اتفاقاً هر دو مشخصه بارز حکومت، یعنی هم قدرت ورود به جنگ و هم اِعمال آزاد سیاست خارجی، امروزه مورد چالش قرار گرفته است. با مقررات مختلف بین‌المللی که در این زمینه تدوین و تصویب شده، مخصوصاً در زمینه تسلیحات و در زمینه روابط بین دولت‌ها، محدودیت‌های فراوانی به‌وجود آمده است.

واقعیت این است که بعد از جنگ جهانی دوم، دولت‌های فاتح برای کل جهان، مقرراتی وضع کرده‌اند؛ آنچه ما امروز به‌عنوان قواعد و مقررات بین‌المللی و یا حتی منشور ملل متحد از آنها یاد می‌کنیم، ثمره فتح و پیروزی تعدادی از دولت‌ها در جنگ جهانی دوم است. در واقع می‌توان گفت مبنای همه این مقررات و یا حتی متأسفانه باید گفت مشروعیت همه قواعد و تحرکات بین‌المللی برمبنای فتح و پیروزی نظامی است. این امر مؤید همان تعبیر معروف است که می‌گوید: «الحقّ لمن غلب.» دولت‌های فاتح در سایه پیروزی نظامی به خود اجازه دادند تا برای کشورها و مناسبات بین‌المللی قانون بنویسند و مقرراتی وضع کنند. اینکه ما سؤال می‌کنیم که چرا پنج کشور حق وتو دارند، این امر نیز ناشی از پیروزی نظامی است که در سایهٔ آن برای خود، حقوق ویژه‌ای قائل شده‌اند.

بنابراین بعد از جنگ جهانی دوم، با تدوین قواعد و منشورهای بین‌المللی و با تشکیل سازمان‌های بین‌المللی، مستقیم و غیرمستقیم حاکمیت ملی دولت‌ها به محدودیت کشانده شد. البته در برخی موارد، دولت‌ها با اختیار و ارادهٔ خود و با رضایت خود وارد یک پیمان و معاهده و یا کنوانسیونی شده‌اند و در واقع خودشان محدودیت را پذیرفته‌اند. در برخی موارد هم با قواعد آمره بین‌المللی و یا عرف بین‌المللی، محدودیت‌هایی بر دولت‌ها تحمیل می‌شود و یا سازمان‌های بین‌المللی که پایه اصلی قدرتشان طبق تصمیم دولت‌ها و با مقررات بین‌المللی می‌باشد، تصمیماتی را برای کشورها و دولت‌ها اتخاذ می‌کنند و برای آنها محدودیت‌هایی به‌وجود می‌آورند.[1]

در واقع بعد از پایان جنگ سرد و به‌وجود آمدن شرایط جدید در صحنه جهانی که نظام دوقطبی قبلی از بین رفته و نظام جدیدی هم مستقر نشده، مشکلات جدیدی برای اِعمال حاکمیت دولت‌ها به‌وجود آمده است. در گذشته در شرایطی که نظام دوقطبی حاکم بود، سازمان‌هایی نظیر سازمان کشورهای غیرمتعهد، فعال و مؤثر بودند و وجود نظام دوقطبی باعث می‌شد که بسیاری از تصمیم‌ها که این قطب و یا آن قطب می‌خواستند برای کشورهای جهان سوم اتخاذ کنند، با موانعی مواجه شود. اما امروز بعد از پایان نظام دوقطبی، ما در دوره انتقالی و در دوره گذار هستیم؛ نظام گذشته فروریخته و هنوز نظام جدیدی به‌طور نهادینه شکل نگرفته است. همین موضوع یکی از دلایل جنب و جوش فوق‌العاده سیاستمداران و تحرکات سیاسی فعال در صحنه بین‌المللی است. در واقع یک نوع خلأ در نظام بین‌المللی به‌وجود آمده و لذا همه قدرت‌ها و کشورها در تلاش‌اند تا در صحنه بین‌المللی بتوانند منافع

---

1. Richard Langhorne, *The Coming of Globalization*, New York: Palgrave, 2001, pp. 67-80.

خود را تحکیم کنند و همین فراز و نشیب‌هاست که در مفهوم و معنای حاکمیت و محدوده اعمال حاکمیت‌ها نیز تأثیرگذار شده است.[1] دبیرکل پیشین سازمان ملل متحد در همین زمینه می‌گوید: «احترام به حاکمیت و تمامیت دولت‌ها ضروری است، ولی دوران حاکمیت مطلق و انحصاری سپری شده است. حالا وظیفه رهبران دولت‌هاست که این مسئله را درک کنند و توازنی بین ادارهٔ خوب جامعهٔ خودشان و نیازمندی‌های دنیای به هم وابسته امروزی ایجاد نمایند».[2]

بنابراین حاکمیت به مفهوم مطلق بودن آن، غیرقابل تقسیم بودن و نامحدود بودن آن، نمی‌تواند با حقوق بین‌الملل سازگار باشد. با شرایط موجود جهان، حاکمیت با مفهوم سنتی آن، دیگر نمی‌تواند باقی بماند و اگر بخواهد با همان مفهوم سنتی خود باقی بماند، معنایش نفی همکاری‌های بین‌المللی است. البته یک بحث بسیار مهم و پایه‌ای این است که آیا در شرایط فعلی جهان، واگذاری بخشی از حاکمیت به جامعه بین‌المللی بیشتر به نفع ملی کشور است و یا مقاومت و ایستادگی و حفظ حاکمیت به مفهوم مطلق آن، زمینه‌های تحقق منافع ملی را فراهم می‌آورد.

فرسایش حاکمیت

در بسیاری از مسائل بین‌المللی از قبیل حقوق بشر، حق قضاوت دولت‌ها در زمینه دعاوی خود، استفاده از نیروهای نظامی و تسلیحات و یا ایجاد موانع بازرگانی در راه تجارت بین‌المللی و امثال اینها، بی‌تردید محدودیت‌هایی برای دولت‌های ملی به‌وجود آمده است. مقرراتی حاکم

---

1. Henry Kissinger, *Does America Need a Foreign Policy?*, New York: Simon and Shuster, 2001, First Chapter.

2. www.un.org /secretary general/ doc

شده و قواعدی نیز به‌صورت عرف بین‌المللی پذیرفته شده است. برای مثال شدت عمل علیه دولت‌هایی که به‌عنوان نقض‌کنندگان فاحش حقوق بشر مانند تبعیض نژادی[1] و یا نسل‌کشی[2] محسوب می‌شوند؛ یا حق قضاوت دولت‌ها در مورد دعاوی خودشان نسبت به سایر دولت‌ها و یا سازمان‌ها و شرکت‌ها که فقط در چارچوب خاصی قابل پذیرش است؛ یا نحوه استفاده و تولید از سلاح و امکانات و تجهیزات نظامی و یا حتی بحث ایجاد موانع بازرگانی، در همه این موارد امروزه با مقررات بین‌المللی قدرت مانور دولت‌ها بسیار محدود و دست آنها برای فعالیت و تصمیم آزاد بسته شده است.[3] در واقع همه آن اصولی که قبلاً برای حاکمیت ملی در حقوق بین‌الملل ذکر می‌شد، مانند اصل برابری دول بزرگ و کوچک از نظر حقوقی، اصل عدم مداخله در امور داخلی دیگران (استقلال سیاسی) و این اصل که حق حاکمیت ملی صرفاً در اختیار قدرت مشروع در حوزه داخلی کشورهاست؛ همه این اصول امروز به نحوی مورد چالش قرار گرفته‌اند. در این بحث به چند مورد از فرسایش حاکمیت‌ها اشاره خواهد شد. البته اگر سه مقطع زمانی بعد از جنگ جهانی دوم، بعد از فروپاشی نظام دوقطبی و بعد از ۱۱ سپتامبر و یکجانبه‌گرایی امریکا را در نظر بگیریم، این بحث ملموس‌تر خواهد شد.

تحدید حاکمیت دولت‌ها از طریق مقررات خلع سلاح

اولین محدودیت در زمینه حاکمیت دولت‌ها، موضوع دستیابی آنها به امکانات تسلیحاتی است. توسعه حقوق بین‌الملل در زمینه خلع سلاح این محدودیت را برای دولت‌ها به‌وجود آورده است. در واقع از مقطعی

---

1. Aparthied
2. Genocide
3. Langhorne, *op.cit.*, pp. 15-27.

که سلاح‌های کشتار جمعی اختراع شد، این بحث مطرح شد که باید با تدوین معاهدات و کنوانسیون‌ها و مقررات بین‌المللی تولید سلاح‌های کشتار جمعی و استفاده از آنها را محدود کرد.

معاهده NPT

در سال ۱۹۶۸ معاهده‌ای تحت عنوان معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای معروف به NPT[1] تدوین شد. در این معاهده به سه موضوع مهم تأکید شده است. اول اینکه کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای هستند، نباید آن را به دیگری بدهند و باید منحصراً در اختیار آنها باشد.[2] بخش دوم این است که کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای نیستند، حق ندارند در پی دستیابی به سلاح هسته‌ای باشند.[3] بخش سومی هم دارد که متأسفانه به آن عمل نمی‌شود و آن اینکه، کشورهایی که دارای سلاح هسته‌ای نیستند، باید از تمام امکانات فنّاوری هسته‌ای صلح‌آمیز برخوردار باشند.[4] حتی کشورهای دارنده این فنّاوری باید این فنّاوری و

---

1. Non-Proliferation of Nuclear Weapons Treaty

۲. ماده ۱: هریک از دول طرف این پیمان که مجهز به سلاح‌های هسته‌ای است متعهد می‌شود از واگذاری مستقیم یا غیر مستقیم سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای و یا کنترل بر این سلاح‌ها یا ادوات انفجاری به دیگری (به هر انتقال گیرنده‌ای) خودداری کند و هیچ‌یک از دول فاقد سلاح‌های هسته‌ای را به هیچ نحوی از انحا در ساختن سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای یا در تحصیل این قبیل سلاح‌ها یا ادوات انفجاری و یا در کنترل بر آنها، کمک یا تشویق و یا ترغیب ننماید.

۳. ماده ۲: هریک از دول طرف این پیمان که فاقد سلاح‌های هسته‌ای است متعهد می‌شود از قبول مستقیم یا غیرمستقیم انتقال سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای یا کنترل بر این سلاح‌ها یا ادوات انفجاری هسته‌ای از دیگری (از هر انتقال‌دهنده‌ای) خودداری نماید و به هیچ نحوی از انحا سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای نسازد و تحصیل ننماید و برای ساختن سلاح‌های هسته‌ای یا سایر ادوات انفجاری هسته‌ای در جستجو و یا قبول کمک برنیاید.

۴. ماده۴: ۱) هیچ‌یک از مقررات پیمان حاضر به نحوی تعبیر نخواهد گردید که به

تکنولوژی را در اختیار کشورهای در حال توسعه قرار دهند. این معاهده کشورها را به دو بخش توانمند و صاحب سلاح‌های کشتار جمعی و ناتوان در زمینه سلاح‌های کشتار جمعی تقسیم می‌کند و برای کشورهایی که دارای این امکانات نیستند، محدودیت ایجاد می‌کند.

کنوانسیون CWC

در زمینه سلاح‌های شیمیایی نیز در سال ۱۹۹۳، کنوانسیونی به تصویب رسید که معروف به کنوانسیون ممنوعیت کاربرد سلاح‌های شیمیایی است (CWC)[1] که طبق این معاهده همه کشورها از تولید سلاح‌های شیمیایی، از استفاده سلاح‌های شیمیایی و از انبار کردن سلاح‌های شیمیایی منع می‌شوند و موظف هستند همه امکانات و تأسیسات خود را در این زمینه منهدم کنند. در زمینه نقل و انتقال مواد شیمیایی نیز مقرراتی وجود دارد که همه باید آن را مراعات کنند.[2]

حقوق غیرقابل تفویض هریک از دول طرف پیمان در راه توسعه تحقیقات و تولید و بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای به‌منظورهای صلح‌جویانه ـ بدون تبعیض و طبق مقررات مواد ۱ و ۲ پیمان حاضر ـ لطمه وارد سازد. ۲) کلیه دول طرف پیمان متعهد می‌شوند ـ مبادله هرچه وسیع‌تر تجهیزات و مواد و اطلاعات علمی و تکنولوژیک را به‌منظور مصارف صلح‌جویانه انرژی هسته‌ای تسهیل نمایند و حق مشارکت در این مبادلات را دارا می‌باشند. به علاوه طرف‌های پیمان که قادر باشند باید همچنین انفراداً یا به اتفاق سایر دول یا سازمان‌های بین‌المللی ـ در توسعه بیشتر استفاده از انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌جویانه خصوصاً در سرزمین‌های دول طرف پیمان که فاقد سلاح‌های هسته‌ای هستند، با توجه لازم به احتیاجات مناطق در حال رشد جهان ـ تشریک مساعی نمایند.

1. Chemical Weapons Convention

۲. ماده ۱: هر دولت عضو این کنوانسیون متعهد می‌شود که هرگز تحت هیچ شرایطی دست به اقدامات زیر نزند:
الف ـ توسعه، تولید، اکتساب به هر طریق، انباشت یا نگهداری سلاح‌های شیمیایی یا انتقال مستقیم و غیرمستقیم سلاح‌های شیمیایی به دیگران؛
ب ـ استفاده از سلاح‌های شیمیایی؛

در این معاهده نیز کشورهای پیشرفته باید به کشورهایی که برای توسعه خود نیازمند به صنعت شیمیایی در غیر موارد ممنوعه[1] هستند، کمک نمایند و امکانات لازم را در اختیار آنها بگذارند و فنّاوری لازم را در اختیار کشورهای کمتر توسعه‌یافته قرار دهند[2] که البته این بخش نیز جزو همان بخشی است که کشورهای صنعتی به آن عمل نمی‌کنند.

البته متأسفانه بسیاری از این معاهدات و مقررات به جای اینکه در خدمت صلح و امنیت جهانی باشند، به‌صورت وسایل و ابزاری برای اِعمال قدرت دولت‌های بزرگ و قدرت‌های جهانی تبدیل شده است و به‌عنوان ابزار فشار علیه کشورهای کوچک استفاده می‌شوند. بنابراین، یک نمونه آن محدود شدن اختیارات دولت‌ها نسبت به دستیابی آنها به سلاح، ابزار و تجهیزاتی است که به‌عنوان سلاح کشتار جمعی از آنها یاد می‌شود. یعنی جهان سوم نه تنها در زمینه سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و میکروبی که حتی در زمینه فنّاوری صلح‌آمیز هسته‌ای و شیمیایی نیز باید محروم بمانند.

ج ـ زمینه‌سازی جهت آمادگی‌های نظامی برای کاربرد سلاح‌های شیمیایی؛
د ـ کمک‌رسانی، تشویق یا ترغیب دیگران، به هر صورت ممکن برای درگیر شدن در فعالیت‌های ممنوع‌شده برای دولت‌های عضو این کنوانسیون.
ماده ۲: هر دولت عضو متعهد می‌شود که سلاح‌های شیمیایی تحت تملک یا در اختیار خود یا آنچه در قلمرو تحت صلاحیت یا کنترل وی قرار دارد طبق مقررات این کنوانسیون نابود سازد.

۱. ماده ۶: هر دولت عضو براساس مقررات این کنوانسیون دارای حق توسعه، تولید، اکتساب، نگهداری، انتقال و استفاده از مواد شیمیایی سمی و پیش‌نیازهای آنها برای مقاصد منع نشده در این کنوانسیون می‌باشد.

۲. ماده ۱۱: مقررات این کنوانسیون باید به گونه‌ای اجرا شود که به توسعه اقتصادی یا تکنولوژیکی دولت‌های عضو و همکاری‌های بین‌المللی در زمینه فعالیت‌های شیمیایی برای مقاصد ممنوع‌نشده در این کنوانسیون شامل مبادله بین‌المللی اطلاعات علمی و فنی و مواد شیمیایی و تجهیزات برای تولید، فراوری یا استفاده از مواد شیمیایی برای مقاصد ممنوع نشده در این کنوانسیون مانعی ایجاد ننماید.

حقوق بشر

بخش دیگر، بحث حقوق بشر است. در زمینهٔ حقوق بشر، سازمان ملل در طول عمر ۵۰ ساله خود حدود صد اعلامیه، بیانیه، میثاق، کنوانسیون، پروتکل و قطعنامه در موضوعات مختلف مربوط به حقوق بشر صادر کرده است. گرچه تقویت دموکراسی و حقوق بشر اساساً موجب تقویت حاکمیت‌ها و تقویت دولت‌های ملی است، با این حال، این جریان ممکن است در عمل، زمینه تضعیف حاکمیت‌ها را به‌وجود آورد. به‌ویژه آنکه، متأسفانه آنچه به نام حقوق بشر مطرح است، برمبنای فرهنگ غرب بنا شده که از یک‌سو با بسیاری از فرهنگ‌های جهان سوم سازگاری ندارد و از سوی دیگر با بخشی از باورها و اعتقادات کشورها به‌ویژه مسلمانان جهان در تضاد است. نکته مهم دیگر آن است که قدرت‌های بزرگ به‌ویژه امریکا و اتحادیه اروپا از موضوع حقوق بشر استفاده ابزاری می‌کنند و از آن به‌عنوان یک ابزار فشار از سوی قدرت‌های غربی نسبت به کشورهای کوچک سوءاستفاده می‌شود. اهمیت حقوق بشر و قواعد مرتبط با آن تا آنجا افزایش یافته که در زمرهٔ قواعد آمره[1] قرار گرفته است. حقوق بشر و ضرورت حمایت از فرد تا بدان اندازه گسترش یافته که به عقیده برخی، در موارد نقض فاحش آن حتی می‌توان به زور و قدرت نظامی متوسل شد. بنابراین، اگر دولتی در زمینه نقض حقوق بشر به نقض فاحش حقوق بشر دست بزند، جنگ علیه او مجاز خواهد بود. در ماجرای «کوزوو» بر همین قواعد حقوق بشر استناد شد و عملیات نظامی انجام گرفت.[2]

در این رابطه، حتی مصونیت مقامات دولتی در زمینه حقوق بشر نیز

---

1. Jus Cogense

2. Donald Lamberton, editor, *Managing the Global*, New York: I.B.Tauris, 2002, pp. 3-21.

زیر علامت سؤال قرار گرفته است. امروز در اروپا محاکمی به‌وجود آمده که طبق مقررات این محاکم، اگر دولتمردی حقوق بشر را نقض کند، یک شهروند عادی می‌تواند در دادگاه از او شکایت کند و آن دادگاه صلاحیت رسیدگی به این‌گونه دعاوی را دارد. اهمیت حقوق بشر تا آنجا افزایش یافته که حتی یکی از مظاهر بارز حاکمیت یعنی تابعیت زیر سؤال رفته است. در حالی که در گذشته، تابعیت به‌عنوان یک رابطه سیاسی، قانونی و معنویْ یک فرد را به یک دولت مرتبط می‌ساخت و در مباحثی همانند مسئولیت دولت‌ها در قبال افراد و یا حق حمایت دیپلماتیک مورد توجه قرار می‌گرفت، امروز این علقه در حال کمرنگ شدن است. برای مثال ماده ۸ پیش‌نویس گزارشگر حمایت دیپلماتیک کمیسیون حقوق بین‌الملل بیان می‌دارد: «یک دولت می‌تواند از شخص زیان‌دیده بدون تابعیت یا آواره به شرط اقامت در آن کشور، حمایت دیپلماتیک نماید». حال آنکه براساس حقوق بین‌الملل کلاسیک تنها دولت متبوع فرد می‌تواند از او حمایت دیپلماتیک به عمل آورد. به‌طور کلی افزایش جایگاه فرد تأثیر فراوانی بر تحدید حاکمیت دولت‌ها داشته است و حتی شرط تابعیت خواهان دعوا نیز پیش‌شرط صلاحیت یا شرط قابلیت طرح دعوی نمی‌باشد. بنابراین می‌بینیم که این قواعد و مقررات مرتب در حال تکمیل و توسعه است تا جایی که اخیراً به تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی منتهی گردید.

دیوان کیفری بین‌المللی

دیوان کیفری بین‌المللی[1] یا ICC اولین نهاد قضایی دائمی با صلاحیت عام است که طبق اساسنامه به‌منظور تعقیب، محاکمه و مجازات عاملان

---

1. International Criminal Court

جنایات بین‌المللی در سطح جهان تشکیل شده است. در حقیقت هدف از تشکیل چنین نهادی، اساساً تحقق عدالت کیفری در سطح بین‌المللی از طریق ایجاد صلاحیت مستقل و فراتر از صلاحیت دولت‌ها اعلام شده است.

اساسنامه دیوان کیفری بین‌المللی در نشست نمایندگان تام‌الاختیار ملل متحد که از تاریخ ۲۵ خرداد ۱۳۷۷ (۱۵ ژوئن ۱۹۹۸) در رُم آغاز شده بود، در تاریخ ۲۶ تیر ۱۳۷۷ (۱۷ژوئیه ۱۹۹۸) به تأیید نمایندگان ۱۲۰ کشور از مجموع ۱۶۰ کشور شرکت‌کننده رسید که در نهایت پس از تصویب بیش از ۶۰ کشور، لازم‌الاجرا گردید. این دیوان، نهادی دائمی است و دارای قدرت اعمال صلاحیت نسبت به مهم‌ترین جرایمی است که به اصطلاح، مایه نگرانی جامعه بین‌المللی می‌باشد. مقر آن نیز در لاهه (مرکز هلند) است. صلاحیت دیوان کیفری بین‌المللی صلاحیتی عام بوده و هدف آن تعقیب، محاکمه و مجازات جنایتکاران بین‌المللی می‌باشد. در اساسنامه دیوان از ماده ۵ تا ۲۱ به جرایم و مواردی اختصاص یافته است که دیوان صلاحیت رسیدگی به آنها را دارد. براساس موارد اساسنامه، جرایمی که دیوان، صالح به رسیدگی به آنها می‌باشد، شامل جنایات نسل‌کشی، جنایات ضد بشریت، جنایات جنگی، جنایت تجاوز و جنایت علیه اجرای عدالت می‌باشد.

یکی از نکات مهمی که در اساسنامه دیوان به آن اشاره شده است شناسایی مسئولیت کیفری عاملان جنایات در مقابل مسئولیت بین‌المللی دولت‌ها می‌باشد که براساس آن، به جای قائل شدن مسئولیت برای شخصیت حقوقی دولت و متوجه‌کردن آثار مسئولیت به یک دولت، عاملان واقعی جنایات، مسئول شناخته شده و به‌عنوان اشخاص حقیقی، محکوم و مجازات می‌شوند. بنابراین، صلاحیت این دیوان محدودیت قابل ملاحظه‌ای برای دولت‌ها به‌وجود آورده است.

در نتیجه، بحث دومی که در زمینهٔ فرسایش حاکمیت‌ها وجود دارد حقوق بشر است و قدم به قدم جامعه بین‌المللی در این زمینه پیش می‌رود و ممکن است بسیاری از دولت‌ها و حکومت‌ها به‌ویژه کشورهای جهان سوم در این زمینه دچار مشکل شده و حاکمیت ملی آنان تضعیف گردد.

جهانی شدن و حوزه فرهنگ ملی

ما امروز در زمینه فرهنگی و اقتصادی هم با همین مسائل مواجه هستیم. حوزه فرهنگ از تهاجم جهانی شدن مصون نمانده است و امروز کم‌کم شاهد شناور شدن بسیاری از مفاهیم فرهنگی در سطح جهان هستیم. فرهنگ، دیگر به مفهوم کلاسیک آن که به معنای مجموعه‌ای از ارزش‌ها، باورها، اعتقادات و حتی خاطره‌هایی که مربوط به یک محدوده جغرافیایی خاص است یا مربوط به یک حوزه تمدنی خاص است، نمی‌باشد. امروز فرهنگ کم‌کم یک مفهوم گستردهٔ فرامرزی پیدا می‌کند و با گسترش ارتباطات و اطلاعات میان جوامع بشری شاهد ظهور گونهٔ جدیدی از فرهنگ، به نام فرهنگ جهانی هستیم که دارای مَنظرهای مختلف است. فرهنگ جهانی امروز دارای منظر ارزشی، مصرفی، هویتی، مجازی و دینی است. از منظر ارزشی، شاهد اشاعه برخی از انگاره‌ها و ارزش‌ها هستیم که به‌صورت ارزش جهانی مطرح می‌شود و به این‌گونه تبلیغ می‌شود که همه ملت‌ها باید در برابر این ارزش‌ها تسلیم باشند، مانند حقوق بشر، دموکراسی و حتی سکولاریسم. با سیستم ارتباطی قدرتمندی که در اختیار دارند، به‌تدریج تلاش می‌کنند تا همه این موارد را به‌صورت یک ارزش جهانی معرفی نمایند، تا جایی که گویی یک فرهنگ بین‌المللی و انسانی است و هر دولتی که به این ارزش‌ها احترام نگذارد، گویی از مسیر تمدن جهانی فاصله گرفته و مستحق مجازات

است.[1]

در بحث مصرف هم امروز شاهد آن هستیم که نظام سرمایه‌داری غرب برای اینکه بتواند زمینه مناسبی برای گسترش کالاهای مصرفی خود به‌وجود آورد، تلاش می‌کند تا الگوهای مصرفی عام را برای همه جوامع، تبلیغ نماید. یعنی هر آنچه مصرف جامعه غرب است، گویی همان‌ها هم باید مورد مصرف جامعه شرق، جوامع کشورهای در حال رشد و بالاخره مصرف همهٔ آحاد جامعه بشری باشد. لذا آن چنان از مُدها، مدل‌ها و الگوهای مصرفی مختلف از مواد مصرفی گرفته تا منزل مسکونی، وسایل خانه، لباس، وسایل اداری و غیره ترویج می‌شود که گویی یک الگوی مصرف جهانی باید بر جهان حاکم باشد. از منظر هویتی تلاش بر این است که هویت‌های ملی کشورها تضعیف و به گوشه‌ای رانده شود و هویت‌های جدیدی را از قبیل هویت جنسیتی، هویت سِنّی، هویت زبانی، هویت قومی و انواع هویت‌های مختلف به‌وجود آورند و آن را جایگزین هویت ملی نمایند. ضربه بر هویت ملی، خطری است که در شرایط فعلی بین‌المللی از دید فرهنگی، کشورهای مستقل را تهدید می‌کند[2].

منظر دیگر، هویت مجازی است که از طریق وسایل ارتباط جمعی و ابزارهای الکترونیکی مانند اینترنت و ماهواره تبلیغ می‌شود و به‌دنبال مفاهیم و ارزش‌هایی هستند که باعث بسط الگوهای رفتاری مشابه در سطح جهان شود که از آن به‌عنوان هویت مجازی یاد می‌شود و تلاش

1. Edna Ross, "The Failures of Globalization", in: Donald Lamberton, edited, *op.cit.*, pp 177-187.
2. Ernesto Laclau, "Universalism, Particularism & the Question of Identity", in: *Globalization*, edited by Luiz Soares. Rio de Janeiro: Textos and Formas Ltda, 1996, pp. 228-248.

بر این است که این هویت بر ملت‌ها تحمیل گردد. در منظر دینی نیز، در سایه فرایند جهانی شدن و با نظام ارتباطی، شاهد تقویت جایگاه و احیای اندیشه دینی می‌باشیم که البته تلاش بر این است که از دین، مفهوم فردی آن تبلیغ شود و با دین حکومتی و اجتماعی مبارزه گردد. بنابراین در عصر حاضر، برای حفظ فرهنگ ملی، دولت‌های مستقل دچار مشکلات فراوانی هستند. در سال‌های گذشته، قوانین مربوط به انتشار امواج تلویزیونی مقرر می‌کرد که قدرت فرستندهٔ تلویزیون یک کشور نمی‌تواند آنقدر قدرتمند باشد که فضای کشور همسایه را پوشش دهد. در گذشته چنین مقرراتی وجود داشت و از این طریق تا حدّی از فرهنگ ملی بهتر حفاظت می‌شد، ولی امروز با ورود اینترنت و ماهواره، در واقع همه آن اصول گذشته، کنار گذاشته شده و به‌طور مداوم، فرهنگ ملی مستقلِ کشورهای جهان مورد تهدید قرار می‌گیرد.

جهانی شدن و اقتصاد ملی

در بخش اقتصاد نیز، محدودیت‌ها فراوان است. به‌صورتی که دیگر این دولت‌ها نیستند که تصمیم‌گیر نهایی در همه مسائل اقتصادی باشند. امروز در کنار دولت‌ها، قدرت‌های دیگری که در تأثیرگذاری، گاهی از دولت‌های ملی هم توانمندترند، فعالیت دارند؛ مانند شرکت‌های چندملیتی، شرکت‌های فراملی و سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی که بیشترین سرمایهٔ جهان را در اختیار دارند.[1] اصولاً شرکت‌های چندملیتی در نیم قرن گذشته از بازیگران عمده در بازارهای جهان بوده‌اند. آنچه جالب توجه است، گستردگی شرکت‌های چندملیتی از نظر تعداد، دسترسی آنها به منابع بیشتر و متنوع‌تر، تکنولوژی برتر و شبکه‌های

---

۱. واترز، پیشین، صص ۱۲۰-۱۰۱.

پیچیده و وسیع تولید و توزیع است که به نقش حساس این بازیگران اصلی در بازارهای جهانی افزوده است. به‌گونه‌ای که نادیده گرفتن آنها به معنی چشم‌پوشی از تهدیدات، فرصت‌ها و بخش عظیمی از منابع و امکانات است. به خصوص در فعالیت‌های مربوط به سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی، نقش و اهمیت شرکت‌های چندملیتی واقعیتی انکارناپذیر است. اما واقعیت انکارناپذیر دیگری که ناشی از عملکرد شرکت‌های چندملیتی است، گسترده‌تر شدن شکاف میان کشورهای فقیر و غنی است. به‌طوری که در دهه ۸۰ شمار فقرای امریکای لاتین از ۱۳۰ میلیون نفر به ۱۹۰ میلیون نفر رسیده است. در همین منطقه، میزان افزایش ثروت ۲۰ درصد از ثروتمندترین افراد در مقایسه با افزایش ثروت ۲۰ درصد از فقیرترین انسان‌ها، ۲۰ برابر بوده است.[1] اما بدون توجه به این شرایط، صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به تحمیل سیاست تعدیل اقتصادی بر کشورهای بدهکار ادامه می‌دهند. واقعیت امر این است که هدف سیاست تعدیل اقتصادی، رشد یا توسعه در جهان سوم نیست، بلکه افزایش میزان وابستگی‌ها و هموار کردن زمینه برای توسعه منافع نخبگان اقتصادی جهانی، یعنی شرکت‌های چندملیتی و حامیان آنها می‌باشد. در همین حال، کشورهای موفق مانند آلمان و ژاپن و کشورهای تازه صنعتی شده‌ای مانند تایوان و کره جنوبی استراتژی عکس نظام بازار آزاد یعنی کنترل واردات و سرمایه‌گذاری‌های هدایت شده توسط دولت را اتخاذ کرده و از رشد بسیار وسیعی نیز برخوردار شده‌اند.

«آرماته ماتل» در مقاله «جهانی شدن و تجزیه، دو روی یک سکه»

---

1. *Multilateral Treaty Framework: An Invitation to Universal Participation*, Focus 2002: Sustainable Development, United Nations, Johaunesburg Summit 2002, pp. 113-131.

می‌نویسد: «بین‌المللی شدن این اندیشه یعنی فراملی اندیشیدن و جهانی فکر کردن آنقدر سریع انجام شد که بدون هیچ‌گونه توضیح و تفسیری، تنها مشروعیت شرکت‌های چندملیتی حاصل شد. اینک این بازار جهانی که در مورد آن سر و صدای زیادی راه می‌اندازند، دو مکانیسم و منطق خاص را در پی داشته که یکی جهانی شدن و دیگری تجزیه عمومی جهان است. زیرا این همگانی شدن بازار و کالا، تکه‌تکه کردن ملت‌ها و اقوام را به‌دنبال دارد؛ امری که براساس یک برنامه فراملی و جهانی مرتباً در حال القا به مناطق کوچک است».[1] بنابراین جهانی شدن چیزی جز منطق شرکت‌های چندملیتی نیست. اما در مقابل، دولت‌های ملی در کشورهای در حال توسعه، بنیه اقتصادی کشورهای توسعه‌یافته را در فرایند جهانی شدن اقتصاد، نتیجه تضعیف و تحلیل قوای خود می‌دانند.

نتیجه آنکه در وضع موجود روابط میان ملت‌ها و دولت‌ها و سایر بازیگران عرصه بین‌المللی دچار پیچیدگی و تناقض آشکار گردیده است. اصول و قواعد رفتاری که در گذشته نه چندان دور حاکم بوده، اهمیت خود را از دست داده و اصول و قواعد جدیدی در حال شکل‌گیری است. هنگامی که زمامداران و دولتمردان در روابط با دیگران سیاست قدرت را محور رفتار خود قرار می‌دهند، نتیجه‌ای جز کشمکش دائمی و نوسان زندگی ملت‌ها میان دوزخ جنگ و برزخ صلح ندارد. در این الگو، صلح هنگامی به‌دست می‌آید که تعادل قدرت و یا بازدارندگی سیاسی وجود داشته باشد. هم اکنون تحت این شرایط نیروهای متعددی در حال رقابت با یکدیگر برای شکل دادن نظام نوین بین‌المللی می‌باشند. از میان آنها می‌توان به لیبرالیسم، اسلام گرایی، ملت‌گرایی، حاکمیت مطلق بازیگران در برابر حقوق بین‌الملل، کوشش دولت‌ها برای حفظ استقلال

---

۱. آرماته، ماتل، «جهانی شدن و تجزیه، دو روی یک سکه»، ترجمه محمود نکوروح، فرهنگ توسعه، دوره ۴، شماره ۱۷.

و حاکمیت خود در مقابل تهاجم نیروهای اقتصادی ـ تجاری و نیز اقدام یک‌جانبه و مستقل دولت‌ها در برابر همگرایی و اقدامات مشترک نام برد. بنابراین، یک بُعد جهانی شدن در رابطه با جایگاه و نقش سازمان‌های بین‌المللی است. بُعد دیگر آن، جایگاه و نقش شرکت‌های فراملی است. هم‌اکنون حدود چهل هزار شرکت چندملیتی وجود دارد و اکنون پیشنهاد می‌شود تا آنها نیز در زمره تابعان حقوق بین‌المللی و در لوای نظم و نسق حقوق بین‌الملل جای گیرند که این پدیده جدیدی است.

پس از پایان جنگ جهانی دوم، ۲۳ کشور جهان برای استفاده از امکانات سایر کشورها، هسته اولیه «گات» را تشکیل دادند. هدف نهایی این سازمان کاهش موانع داد و ستد با افراد و بنگاه‌های فرامرزی و یکسان شدن هزینه داد و ستد با آنها با هزینه‌های مشابه در داخل کشورهاست و این دقیقاً ویژگی کلیدی فرایند جهانی شدن می‌باشد. بنابراین می‌توان گفت جهانی شدن، منطق مؤسسات اقتصادی بین‌المللی و شرکت‌های چندملیتی بیش نیست. از سوی دیگر مؤسسات و سازمان‌های اقتصادی بین‌المللی با هدف فراهم نمودن تسهیلات جهانی برای کاهش هزینه‌ها و نیل به سود بیشتر، گاه در عملکرد خود با تناقض آشکاری مواجه گردیده‌اند. از یک‌سو با فرسایش حاکمیت دولت‌ها راه را برای تجارت جهانی هموارتر می‌سازند و گاه نیز به‌دنبال تحکیم حاکمیت‌های ملی هستند تا شرایط اقتصاد بومی را برای روان‌تر شدن روند تجارت جهانی فراهم نمایند. به‌طوری که بانک جهانی اکنون درباره کاهش نقش دولت ابراز نگرانی کرده است و در این باره چنین می‌گوید: «یک دولت کارآمد برای تهیه کالاها و خدمات و نیز برای تدوین قوانین و ایجاد نهادهایی که امکان شکوفایی بیشتر بازارها را فراهم سازد تا مردم زندگانی سالم‌تر و شاداب‌تری داشته باشند، لازم و ضروری است. بدون آن توسعه پایدار چه اقتصادی و چه اجتماعی ناممکن است... دولت، در

توسعه اقتصادی و اجتماعی نه به‌عنوان تأمین‌کننده مستقیم رشد، بلکه به‌عنوان یک شریک، واسطه و تسهیل‌کننده نقش محوری دارد.»[1]

در مجموع، جهانی شدن اقتصاد موجب شده است که مرزهای جغرافیایی و حاکمیت ملی در فعالیت‌های اقتصادی از قبیل تجارت، سرمایه‌گذاری و نقل و انتقالات مالی هر روز نقش کمتری داشته باشند. موانع گمرکی و تجاری به حداقل کاهش یافته است و امکان دارد در بلندمدت حذف گردد. دریافت عوارض گمرکی به‌عنوان یکی از مظاهر حاکمیت در حال کمرنگ‌تر شدن است. در عصر جهانی شدن اقتصاد، دولت‌های ملی آن‌گونه که بوده‌اند نیستند و آزادی عمل دولت‌ها مانند گذشته نیست و قدرت دولت‌ها در این زمینه به‌طور مداوم کاهش پیدا می‌کند و جای قدرت دولت‌ها را سازمان‌های بین‌المللی، مقررات بین‌المللی و نهادهای بین‌المللی مانند بانک جهانی و صندوق بین‌المللی و امثال اینها می‌گیرند و قدرت دولت‌ها محدودتر می‌شود.

فنّاوری پیشرفته و تنگناهای حاکمیت ملی

در نتیجهٔ تحول مفهومی حاکمیت، دیگر کنترل و نفوذ دولتمردان برکشور همانند گذشته که دولتمردان نفوذ و کنترل جدی بر محدودهٔ سرزمینی خود داشته باشند، نخواهد بود. شرایط پس از جنگ سرد اجازه داد تا آن دسته از اصول منشور ملل متحد که حاکمیت دولت‌ها را با چالش روبه‌رو می‌ساخت، به اجرا درآید و با توسعه و تدوین مقررات بین‌المللی به افزایش اختیارات سازمان‌های بین‌المللی و محدود شدن بیشتر حاکمیت دولت‌ها منجر شود. عامل دیگری که موجب محدودیت‌های فراوانی در حاکمیت ملی شد، توسعه شبکه‌های ارتباطی، امور پستی،

---

1. R. Mc Corquodale and Richard Fairbrother, "Globalization and Human Rights", *Human Rights Quarterly*, 21 (1991), pp. 735-766.

مخابراتی، توسعه امور رایانه‌ای به‌ویژه ظهور شبکه جهانی اینترنت بود. در سال‌های اخیر چنان رشد شتابنده‌ای در این زمینه صورت گرفته که صحبت از وابستگی متقابل در میان نظریه‌پردازان سیاسی و اقتصادی باب روز شده است و برخی سال‌های پایانی و دهه پایانی قرن بیستم را عصر ارتباطات نام نهاده‌اند. جامعه‌شناسان پیوسته از تجدید ساختار زندگی انسان در فضای پیچیده و در یک جهان «پست‌مدرن» صحبت می‌کنند. اقتصاددانان و اکولوژیست‌ها مایل‌اند از دهکدهٔ جهانی سخن بگویند و شعار «جهانی فکر کنید و محلی عمل کنید» را تبلیغ می‌کنند. در حوزه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل، اغلب نظریه‌پردازان در جستجوی پارادایم جدیدی در تقابل با نظم سنتی دولت ـ ملت هستند و به جهانگرایی و یا «جهانشمولی» معتقد شده‌اند. این عده معتقدند که در سال‌های پایانی دهه ۱۹۹۰ از طریق انقلاب اطلاعات و سرعت انتشار تکنولوژی‌های پیچیده، این جهانشمولی تحقق یافته است.[1]

این وابستگی متقابل تا اندازه زیادی ناشی از حاکم شدن ساختارهای نظام سرمایه‌داری و تحولات تکنولوژیکی ـ ارتباطی و انقلاب اطلاعات است. به هر حال وابستگی متقابل در ضدیت با یکی از جنبه‌های مهم سنتی حاکمیت یعنی «نفوذناپذیری مرزها» را هرچه بیشتر «نفوذپذیر» ساخته است. از نتایج مهم نفوذ پذیری مرزها در این بُعد آن است که ممکن است همراه با وارد شدن افراد و گروه‌ها به داخل یا بدون آن، افکار برون‌مرزی همراه با رسانه‌های ارتباطی وارد کشورها شوند. با توجه به موضع‌گیری‌های شدید برخی دولت‌ها نسبت به گسترش مسائل ارتباطی، اهمیت این حساسیت و میزان آسیب‌پذیری در

---

1. Jane Marceau, "The Internationalization of R&D: Contents and Opportunities, for Developing Countries", in: Donald Lamberton, *op.cit.*, pp. 223-239.

این زمینه را می‌توان به آسانی درک کرد. در بُعد بین‌المللی، این دو مفهوم اهمیت ویژه‌ای دارد و با وجود مزایایی در برخی جهات، حتی بر میزان نگرانی پیشرفته‌ترین دولت‌ها نسبت به محدودیت و خدشه‌دار شدن حاکمیت ملی‌شان افزوده است. این نگرانی بیشتر در وابستگی‌های اقتصادی و فرهنگی مشاهده می‌شود. از سوی دیگر وابستگی متقابل، جنبه مهم دیگری از حاکمیت، یعنی کنترل بر مناطق و سرزمین‌های تحت حاکمیت را نیز با محدودیت‌های بیشتری مواجه ساخته است. از رهگذر انقلاب نانوتکنولوژی نیز به‌تدریج توانمندی‌های جدیدی در ابزار میکروالکترومکانیک یکی پس از دیگری پدیدار خواهد شد. در نانوتکنولوژی، ابزار و وسایل با بهره‌گیری از روش‌های ساخت مولکولی مشابه با آنچه در بدن انسان صورت می‌پذیرد، تولید می‌شوند. در واقع زیست تقلیدی، پایه و اساس بسیاری از پیشرفت‌های تکنولوژیکی را تشکیل خواهد داد.

صنعتی شدن و پیشبرد و توسعه تکنولوژی میکروالکترونیک، فواصل موجود در سراسر جهان را کاهش داده و امکان جابه‌جایی سریع افراد، عقاید و منابع را در سراسر کره زمین فراهم کرده است، ظهور مسائلی جهانی که حل آنها فراتر از حوزه اقتدار هریک از دولت‌هاست و ظهور تشکل‌های فرعی جدید و بسیار نیرومند در جوامع ملی، از آثار این تحولات است. بی‌تردید پویایی تکنولوژیک، ابعاد و مقیاس مسائل انسانی را تغییر و به افراد اجازه می‌دهد کارهای زیادی را در مدت زمان کمتری به انجام برسانند؛ کارهایی با نتایج گسترده و ارزشمند که در دوران‌های گذشته حتی تصور انجام دادن آنها نیز وجود نداشته است. به‌طور خلاصه، این تکنولوژی است که آنچنان موجب تقویت وابستگی متقابل میان جوامع محلی، ملی و بین‌المللی شده است که هرگز در گذشته دیده نشده بود. بنابراین مفهوم حاکمیت در ابعاد مختلف، بعد از

جنگ جهانی دوم تا به امروز مرتب محدود شده و مفهوم پیشین خود را از دست داده است.

شورای امنیت و شرایط بعد از ۱۱ سپتامبر

در سال‌های اخیر و مخصوصاً بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر (۲۰ شهریور ۱۳۸۰)، با بهانه‌ای که در اختیار امریکا قرار گرفت، بسیاری از مقررات اصول منشور ملل متحد که قبلاً به دلایلی، اصلاً مورد توجه نبودند، جایگاه ویژه‌ای پیدا کردند. برای مثال در قطعنامه ۱۳۶۸ شورای امنیت سازمان ملل متحد، عملیات تروریستی مساوی عملیات جنگی تلقی شده است. در همین قطعنامه آمده که اقدام تروریستی چون تهدیدی علیه صلح و امنیت بین‌المللی است، بنابراین هر دولتی، حق دفاع مشروع دارد و اعمال تروریستی، عملیات و حمله مسلحانه تلقی می‌شود. از این رو، طبق ماده ۵۱ منشور ملل متحد هر دولتی حق دارد اعلام جنگ کند و به‌عنوان دفاع مشروع وارد عملیات نظامی شود. امریکا از این شرایط و تلاش برای تصویب قطعنامه‌های جدید در شورای امنیت سازمان ملل و آماده نمودن وسیله مداخله در امور کشورهای جهان سوم و ایجاد محدودیت‌های جدید برای کشورهای مختلف سوء استفاده کرد. هم‌اکنون از طریق تصویب قطعنامه‌های جدید در شورای امنیت، زمینه‌های مداخله و ایجاد محدودیت برای کشورهای به خصوص جهان سوم مورد سوء استفاده واشینگتن قرار گرفته است.

این قطعنامه در واقع مقدمه‌ای برای حمله به افغانستان و نوعی پوشش دادن به جنایات اسرائیل علیه مردم بی‌دفاع فلسطین بود. در قطعنامه ۱۳۷۳ شورای امنیت نیز هرگونه حمایت از هر گروه تروریستی ممنوع اعلام شده و در برابر کشوری که برخلاف این قطعنامه عمل کند، به شورای امنیت اختیار می‌دهد طبق مواد ۴۱ و ۴۲ منشور ملل متحد با

آنها رفتار کند. طبق ماده ۴۱، می‌توان غیر از جنگ، هر محدودیتی را علیه یک کشور اِعمال نمود؛ مانند محاصره اقتصادی، تحریم هوایی، تحریم راه‌آهن، تحریم پُستی، تحریم ارتباطات و تحریم سیاسی. همه این موارد مشمول ماده ۴۱ می‌باشد.[1] نسبت به لیبی و سودان از همین ماده ۴۱ استفاده شد. تحریم هوایی و تحریم اقتصادی نسبت به این کشورها به این دلیل بود که لیبی متهم به هواپیماربایی و سرنگونی یک فروند هواپیمای مسافری در ماجرای لاکربی شده بود و سودان متهم بود که به یک گروه تروریستی که به یک رئیس‌جمهور خارجی حمله کرده بود، پناه داده است. به همین دلیل طبق ماده ۴۱ منشور، لیبی را با قطعنامه ۷۴۸ و سودان را با قطعنامه ۱۰۵۴ مورد مجازات اقتصادی یا تحریم هوایی و یا سیاسی قرار دادند.

طبق ماده ۴۲ هم شورای امنیت می‌تواند از نیروی نظامی علیه کشوری استفاده کند.[2] بسیاری از این موارد در دوران جنگ سرد سابقه نداشت که شورای امنیت سازمان ملل علیه کشوری از این مقررات استفاده کند. یا مثلاً در قطعنامه ۱۳۷۸ برای نخستین‌بار شورای امنیت یک گروه را به‌عنوان گروه تروریستی معرفی کرد یا قطعنامه ۱۳۹۰ که ویژه

---

۱. ماده ۴۱. شورای امنیت می‌تواند تصمیم بگیرد که برای اجرای تصمیمات آن شورا مبادرت به چه اقداماتی که متضمن به‌کارگیری نیروی مسلح نباشد لازم است و می‌تواند از اعضای ملل متحد بخواهد که به این قبیل اقدامات مبادرت ورزند. این اقدامات ممکن است شامل متوقف ساختن تمام یا قسمتی از روابط اقتصادی و ارتباطات راه‌آهن، هوایی، پستی، تلگرافی، رادیویی و سایر وسایل ارتباطی و قطع روابط سیاسی باشد.

۲. ماده ۴۲. در صورتی که شورای امنیت تشخیص دهد که اقدامات پیش‌بینی شده در ماده ۴۱ کافی نخواهد بود یا ثابت شده باشد که کافی نیست می‌تواند به وسیله نیروهای هوایی ـ دریایی یا زمینی به اقدامی که برای حفظ یا اعاده صلح و امنیت بین‌المللی ضروری است، مبادرت کند. این اقدام ممکن است مشتمل بر تظاهرات و محاصره و سایر عملیات نیروهایی هوایی ـ دریایی یا زمینی اعضای ملل متحد باشد.

عبور افراد سازمان القاعده و ممنوعیت کمک به آنها صادر شده است، که نظیر چنین قطعنامه‌هایی در دوران نظام دوقطبی بی‌سابقه بود. تحققِ قانونی این قطعنامه‌ها در سال‌های اخیر، معرّف شرایط جدید سیاسی است که پس از فروپاشی شوروی و ظهور قدرت بلامنازع امریکا فراهم شده است.

ظهور هژمونی جهانی

حذف یکی از دو ابرقدرت جهان، ظاهراً مبیّن این واقعیت تلخ بود که نظام بین‌المللی جدیدی برپایه قدرت و اقتدار ابرقدرت دیگری بنا خواهد شد. اما تحولات جهانی در مقطع زمانی فروپاشی شوروی تنها به چنین نتیجه‌ای محدود نشد، بلکه در عرصه‌های بسیاری نیز ظهور پیدا کرد. از این حیث، زمامداران امریکا نیز که خود را از پیروزمندان اصلی تحول مزبور قلمداد می‌کردند، برای مقابله با تحولات جدید و حفظ برخی دستاوردهای گذشته به تدابیر جدیدی متوسل شدند. تلاش امریکا برای حفظ ناتو در اروپا، قدرت آلمان متحد در این قاره و ابقای نیروی نظامی در ژاپن، مواردی در این ارتباط به شمار می‌آیند. زمامداران امریکا همواره با موازین و معاهدات بین‌المللی که می‌توانند یک نظم بین‌المللی پایدار به‌وجود آورند، مخالفت نموده‌اند. واقعیت آن است که اقلیتی از حدود سه دهه قبل در سنای امریکا به رهبری جسی هلمز وجود داشته که موافق رعایت موازین و میثاق‌های بین‌المللی از سوی امریکا نبوده است. این اقلیت در تصمیم‌گیری‌های امریکا تأثیر تعیین‌کننده‌ای دارد و راست‌گراترین محافل سیاسی امریکا را نمایندگی می‌کند.

این اقلیت سنا در دوره حکومت جورج دبلیو بوش از قدرت بالایی برخوردار شده است. نگاه محافظه‌کاران راست‌گرا در کاخ سفید به تحولات جهانی، یکجانبه و از موضع قدرت و صرفاً از زاویه دید محافل

اقتصادی قدرتمند امریکاست. از نگاه این محافل قدرت، تحولات جهانی بعد از فروپاشی شوروی حقانیت سرمایه‌داری جهانی را به اثبات رساند و امریکا به‌عنوان سردمدار قطب سرمایه‌داری بین‌الملل اکنون در مقام قطب پیروز حق دارد که نظم بین‌الملل را براساس منافع خود طراحی کند.[1]

در نگاه این محافلِ قدرت، جهان در مقابل این «قطبِ قدرتِ بلامنازعِ جدید» باید تسلیم شود و هر کشوری که آمادگی پذیرش برتری امریکا را نداشته باشد، دشمن تلقی شده و با آن برخورد نظامی می‌شود. امریکا هیچ حد و مرز محدودکننده قدرت را در سطح جهان به رسمیت نمی‌شناسد. اگر مشاهده می‌شود که کشورهای نسبتاً قدرتمندی نظیر فرانسه، روسیه و چین که از اعضای دائمی شورای امنیت سازمان ملل هستند، در مقابل این مواضع نرمش نشان می‌دهند، به این دلیل است که از مخوف بودن قدرت امریکا و اراده ناسالمی که در کاخ سفید شکل گرفته است، آگاهی دارند. از جمله موانعی که در مقابل این قدرت هژمونیک وجود دارد، خاورمیانه است. سال‌های زیادی است که اولین اولویت سیاست خارجی امریکا بحث خاورمیانه و حل مشکلات آن است. اما مشکل اصلی امریکایی‌ها ترجمه قدرت نظامی به اعتبار یا توان سیاسی بوده است. آنها بخشی از این مشکلات را بعد از بحران ویتنام در جنگ خلیج فارس حل کردند و بعد از این جنگ نیز سعی دارند به‌تدریج این موانع و مشکلات را برطرف کنند و همه دنیا و رقبایشان و از جمله افکار عمومی را با خود همراه سازند تا به مشروعیت بین‌المللی دست یابند.

---

1. *Time Magazine,* January 27, 2003, pp. 22-23; *Speech of Richard Perle at The Foreign Policy Research Institute,* November 30, 2001, at www.fpri.org.

یکجانبه‌گرایی امریکا

در کنار همه مسائلی که تاکنون به‌عنوان نمونه به آن اشاره شد، جامعه بین‌المللی امروز با مسئله جدیدی تحت عنوان رفتار یکجانبه‌گرایانه امریکا که عمدتاً از سال ۱۹۹۱ شروع شده، مواجه است. اما تبلور و تظاهر آن بیشتر در سال‌های اخیر و بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر است. امریکایی‌ها به‌طور آشکارا و صریح می‌گویند که هیچ مقررات بین‌المللی نمی‌تواند مانع عمل ما باشد و ما فقط به مقررات بین‌المللی که در چارچوب منافع ما باشد، احترام می‌گذاریم و لذا از پیمان ABM خارج شدند. همچنین از معاهده کیوتو و گازهای گلخانه‌ای خارج شدند. در مورد معاهده CTBT یعنی منع آزمایشات هسته‌ای به دلیل عدم تصویب سنای آن کشور اعلام کردند به این معاهده نمی‌پیوندند. کنوانسیون حقوق کودکان را نپذیرفتند و رد کردند. در اجلاس بین‌المللی ضدنژادپرستی دوربان اخلال کردند و از این اجلاس خارج شدند. همچنین در روند اجرایی شدن کنوانسیون ممنوعیت سلاح‌های میکروبی کارشکنی نمودند و آن را به شکست کشاندند. در اجرای کنوانسیون ممنوعیت سلاح‌های شیمیایی (CWC) به دلیل اینکه با امنیت ملی آنها سازگار نیست، مانع اجرای آن شدند. در زمینه مبارزه با تروریسم بین‌المللی رسماً اعلام تکروی کردند و گفتند در زمینه مبارزه با تروریسم براساس معیارهای خود و نه معیارهای بین‌المللی عمل خواهند کرد.

در زمینه دیوان کیفری بین‌المللی نیز یکی از کشورهایی که به شدت با آن به مخالفت برخاسته و صلاحیت آن را نپذیرفته، امریکاست. ۲۵۵/۰۰۰ نیروی نظامی امریکا در ده‌ها کشور در سراسر جهان پراکنده‌اند[1] و اینها از ترس اینکه این افراد مورد محاکمه قرار گیرند، با

---

1. Michael Elliott, *Time Magazine*, December 30, 2002, Global Agenda.

این دیوان به مخالفت برخاسته‌اند. سفیر امریکا در سازمان ملل، علت مخالفت امریکا با دیوان را انگیزه سیاسی کشورها برای هدف قرار دادن ایالات متحده ذکر نموده است. وی همچنین گفته است با توجه به نقش بارز و جهانی امریکا، نظامیان و شهروندان این کشور ممکن است با خطر محاکمه دادگاهی مواجه شوند که ما صلاحیت قضایی آن را به رسمیت نمی‌شناسیم. نماینده دولت امریکا همچنین تهدید نمود تا زمانی که نیروهای نظامی امریکا از مصونیت قضایی برخوردار نباشند، این کشور ممکن است در مورد مشارکت خود در بیش از ۱۴ مأموریت حفظ صلح که حضور نیروهای امریکایی در قبرس و مرز عراق و کویت را نیز دربرمی‌گیرد، تجدیدنظر به عمل آورد.[1]

به‌دنبال مخالفت امریکا با تأسیس دیوان کیفری بین‌المللی و تهدید به خروج نیروهای حافظ صلح امریکایی، متأسفانه شورای امنیت سازمان ملل متحد با تصویب قطعنامه ۱۴۲۲، غیرنظامیان و نظامیان امریکایی عضو نیروهای پاسدار صلح سازمان ملل متحد را از تحقیقات و تعقیب قانونی دیوان کیفری بین‌المللی به مدت یک سال مستثنی و مصون کرد.

نماینده کانادا در این زمینه اعلام کرد: امروز روز غم‌انگیزی برای سازمان ملل متحد است.[2] وزیر خارجه بلژیک اعلام کرد: اگر غیر امریکا کشور دیگری بود آیا سازمان ملل این کار را انجام می‌داد؟ و این موجب تأسف است که گویی ما مقررات بین‌المللی را فقط برای کشورهای کوچک نوشته‌ایم.[3] وزیر دفاع امریکا در ارتباط با عدم تصویب ICC توسط امریکا گفت: امریکا به تصمیمات دیگر ملت‌هایی که به این دیوان ملحق شده‌اند، احترام می‌گذارد و از دیگر کشورها نیز انتظار دارد که به

---

1. *International Herald Tribune*, 25 September 2002.
2. www.hrw.org/campaigns/icc
3. *Ibid*.

تصمیم امریکا احترام بگذارند و امریکا در این زمینه تا آنجایی با ICC همکاری خواهد کرد که در راستای منافعش باشد.[1] در این رابطه در روز ۱۳۸۱/۷/۳ جورج بوش اظهار داشت: من به شدت دیوان کیفری بین‌المللی را رد می‌کنم. من چنین چیزی را قبول ندارم. من وضعیتی را که براساس آن سربازان و دیپلمات‌های ما برای محاکمه در دادگاه حاضر شوند، نمی‌پذیرم. وی تصریح کرد که من انعقاد قرارداد مصونیت اتباع امریکایی موسوم به ماده ۹۸ را با تمامی کشورهای جهان خواستارم (درخواست مستثنی کردن اتباع امریکایی از محاکمه شدن در ICC به ماده ۹۸ معروف است).[2]

بنابراین، امریکایی‌ها امروز همه قواعد و مقررات بین‌المللی را کنار گذاشته‌اند و به‌عنوان یکجانبه‌گرایی نسبت به هر کشور یا منطقه‌ای، تصمیماتی را که می‌خواهند، اعمال و اجرا می‌کنند. این شرایط جدیدی است که امروز منطقه ما و یا اساساً همه کشورهای جهان با این شرایط تلخ مواجه شده‌اند.

ساختار قدرت بعد از جنگ سرد

در زمینه یکجانبه‌گرایی امریکا، مهم‌ترین مسئله، وضعیت قدرت و در واقع ساختار قدرت بعد از جنگ سرد است. در واقع آن عاملی که روابط بین‌المللی را در طول ۴۰ سال گذشته سازمان می‌داد، رقابت دو ابرقدرت و ایستادگی غرب در برابر کمونیسم بود و برای چهل سال عامل مفهومی و عملی سازمان‌دهنده روابط بین‌المللی و کارهایی که در سطح جهانی انجام می‌گرفت، رقابت نظامی، سیاسی و ایدئولوژیک دو ابرقدرت بود. بالاخره ۵۰ سال مبارزه‌ای که بین دو ابرقدرت انجام

---

1. *Ibid.*
2. *Ibid.*

گرفت، منتهی به فروپاشی ابرقدرت شرق شد. امریکایی‌ها در طول ۵۰ سال مبارزه به پنج هزار میلیارد دلار درآمد رسیدند. یعنی در سایه مبارزه با کمونیسم از طریق پیشرفت فنّاوری و تکنولوژی و از طریق فروش اسلحه به منافع اقتصادی فراوانی دست یافتند.[1] بنابراین در شرایطی که امریکا معتقد به پیروزی غرب در برابر شرق بود که به شکست شرق و فروپاشی شوروی منتهی شد ـ یعنی از سال ۱۹۹۰ بعد از فروپاشی شوروی، یک فضای تنفسی در غرب، و اروپا و ژاپن به‌وجود آمد ـ حتی این بحث مطرح شد که آیا سربازان امریکایی لازم است در اروپا باقی بمانند یا نه. در واقع اختلاف‌نظرها شروع شد و شکاف‌های مفهومی در تعیین اولویت‌ها و منطق برنامه‌ریزی‌ها و مبنای توسعه اقتصادی برای مجموعه غرب فراهم آمد. نزدیک به دوازده سال است که بسیاری از اروپایی‌ها احساس می‌کنند که دیگر نیازی به محافظت نظامی امریکا نیست. در واقع حذف دشمن بزرگ شوروی و از بین رفتن کمونیسم، سیاست‌های استقلال‌طلبانه و چالشی به متحدان سنتی امریکا اعطا کرده است و بسیاری از سیاستمداران اروپایی حضور صد هزار نفر سرباز امریکایی در قاره اروپا را غیرضروری می‌دانند.

اروپا در شرایط فعلی دنبال یک ساختار جدید به‌عنوان وحدت اروپا و در پی رشد اقتصادی باثبات است. چین و روسیه، ژاپن و اروپا در پی نظام چندقطبی هستند و معتقدند نظام یک‌قطبی نمی‌تواند برای جهان مفید باشد. در واقع می‌توان گفت امریکا از این خلأ قدرت فعلی می‌خواهد سوء استفاده کند، چون نظام قبلی دوقطبی فروپاشیده و جهان در روند شکل‌گیری یک نظام جدید است و امریکا در پی ایجاد یک نظام تک‌قطبی است.. بنابراین امریکا در شرایطی که ژاپن دچار رکود

---

1. Charles Kagan, “Power and Weakness”, *Policy Review,* June-July 2002, p. 112.

است، چین به فکر رشد در صنایع میانی است و اروپا در پی دولت رفاه ملی است، از شرایط موجود سوء استفاده کرده و در این مقطع دنبال پرش و جهش تکنولوژیکی به‌ویژه در زمینه نظامی است. منطق امریکا در واقع همان منطق سرمایه‌داری است که در پی عامل محرک بازتولید قدرت اقتصادی خود در سایه قدرت جدید تکنولوژیکی است و برتری تکنولوژیکی در جهان یکی از اهداف مهم آنهاست. امریکایی‌ها در استراتژی ۲۵ سال آینده خود به صراحت اعلام کرده‌اند که ما نباید بگذاریم هیچ کشور صنعتی دیگر از لحاظ تکنولوژیکی رقیب ما باشد و پیشتازی امریکا در این زمینه برای حفظ منافع ملی ما یک ضرورت است.[۱]

اهداف امریکا در حمله به عراق

ماجرای عراق و مسائل منطقه خاورمیانه نیز از این دیدگاه قابل بحث و بررسی است. یعنی امریکا در زمینه طرح مسئله عراق قبل از هر عامل دیگری در پی نهادینه کردن یکجانبه‌گرایی است؛ که این خطر بزرگی نه تنها برای منطقه ما بلکه برای کل جهان است. اگر یکجانبه‌گرایی تثبیت شود، شاید بتوان گفت حاکمیت‌های ملی حتی به‌صورت شناور هم که تا به امروز وجود داشته‌اند، در معرض خطر و چالش جدی قرار خواهد گرفت.

اهداف واقعی امریکا در حمله به عراق را با توجه به جهت‌گیری یکجانبه‌گرایی آن می‌توان در موارد زیر مطرح نمود:

۱. اولویت دادن به خط وزارت دفاع امریکا در مسائل داخلی و بین‌المللی است. یعنی خط تکنولوژی نظامی و تولید اسلحه برتر در

---

1. James Schlesinger et al, "After September11", *The National Interest*, Special Issue, 2001. pp. 67-68.

شرایط امروز در دنیا و ایجاد زمینه برای تولید سلاح جدید با تکنولوژی جدید برای آنکه برتری قدرت نظامی خود را تثبیت کند.

۲. استفاده امریکا از درآمد نفتی عراق برای ایجاد فرصت برای شرکت‌های نفتی امریکا و سایر شرکت‌ها برای بازسازی عراق پس از پایان جنگی که بر عراق تحمیل می‌کند.

۳. امریکا در پی این است که با حل مسئله عراق، قدرت چانه‌زنی خود را در سطح مسائل جهانی و بین‌المللی و حل مسئله فلسطین به نفع اسرائیل و به حاشیه راندن قدرت‌های جدیدی مثل اروپا و روسیه که در برابر امریکا ظهور پیدا کردند، افزایش دهد.

۴. زمینه‌سازی جهت ایجاد تحول در حکومت‌های منطقه خاورمیانه و در صورت موفقیت، واشینگتن به‌دنبال تغییر جغرافیایی این منطقه خواهد بود.

بنابراین، هدف اصلی این است که یکجانبه‌گرایی از طریق این جنگ تثبیت و به‌تدریج نهادینه گردد.

سیاست‌های امریکا در بحران عراق

امریکا در سلطه بر عراق از این شیوه‌ها استفاده خواهد کرد:

۱. به‌دست گرفتن نظام تصمیم‌گیری در عراق، هم از لحاظ سیاسی و هم از لحاظ نظامی؛

۲. تنظیم سیاست نفتی عراق، که این می‌تواند برای منطقه ما و برای کشورهای عضو اوپک بسیار خطرناک باشد؛

در یک ماه اخیر امریکایی‌ها واردات نفتی خود را از عراق به چند برابر افزایش داده‌اند، در ماه گذشته، امریکا یک میلیون و دویست هزار بشکه نفت خود را از عراق دریافت کرده است، یعنی از هم اکنون سیاستی را که می‌خواهند برای منطقه از لحاظ نفتی تنظیم کنند، تمرین می‌کنند؛

۳. سرمایه‌گذاری عمده شرکت‌های نفتی امریکا در صنعت نفت عراق و تبدیل کردن عراق به یک ابرقدرت نفتی در منطقه در برابر ایران و در برابر کشورهای دیگر صادر کننده نفت و حتی در برابر عربستان. البته توانمندی این کار وجود دارد. در یک برنامه‌ریزی چهار تا پنج ساله می‌توان تولید نفت عراق را تا شِش میلیون بشکه در روز افزایش داد.

۴. ورود کالاهای امریکایی در عراق و تبدیل عراق به بازار مصرف امریکا و ایجاد نوعی رونق در اقتصاد توأم با رکود آن کشور؛

۵. تجدید بنای امنیتی و دفاعی و ساختن ارتش عراق برمبنای منافع امریکایی‌ها در منطقه و تبدیل ارتش شرقی و بعثی عراق به ارتش غربی از لحاظ تسلیحات؛

۶. تنظیم یک حکومت نظامی برای دوره انتقالی و با تثبیت ماهیت امریکایی در حاکمیت عراق و تنظیم سیاست خارجی و جهت‌گیری و اولویت‌های سیاست خارجی عراق برمبنای منافع منطقه‌ای امریکا و اسرائیل؛

۷. تنظیم و استقرار یک حکومت سکولار و یا حتی ضد دینی در عراق و در واقع مبارزه با احیای فکر دینی در منطقه؛

۸. بازبینی نظام آموزشی در عراق. این هدف حتی در کلمات آنها هم آمده که در پی بازبینی نظام آموزشی در کل منطقه و کشورهای اسلامی هستند که مسائل دینی مخصوصاً بخش‌هایی از آن که با منافع امریکا در تضاد است، باید در نظام آموزشی حذف شود و این نظام آموزشی باید بتواند هویت غربی را در این منطقه به‌وجود بیاورد و تثبیت کند؛

۹. و بالاخره برنامه‌ریزی ویژه فرهنگی و امنیتی نسبت به شیعیان عراق که بدین‌وسیله شکل خاصی از زندگی تشیّع را در این منطقه به‌وجود بیاورند.

بنابراین امریکایی‌ها در بحران عراق در پی آن هستند تا زمینه استقرار یک نظام تک‌قطبی را یک قدم دیگر به پیش ببرند. البته حاکمان فعلی امریکا هم دچار غرورند و هم دچار توهّم. آنها فکر می‌کنند با قدرت نظامی و توان اقتصادی هر کاری می‌توان انجام داد. اینک امریکا در پایان هزاره دوم به فکر بازگرداندن استعمار به شیوه قدیم آن است و می‌خواهد با تسلط بر کشورهای مهم و استراتژیک و چاه‌های نفت دنیا و نقاط استراتژیک جهان، قدرت چانه‌زنی خود را افزایش داده و رقبای احتمالی را از سر راه خود دور نماید. امریکا در این مسیر با موانع بسیار مهمی مواجه خواهد شد. افکار عمومی جهان به‌ویژه اروپا و خاورمیانه و در آینده چین و ژاپن، تحولات اقتصادی اروپا و پاسفیک تا پایان دهه جاری، غرور ملی کشورهای صنعتی و مستقل جهان و احیای فکر دینی از جمله این موانع است. امریکا از سال ۱۹۹۱ تاکنون در بسیاری از طرح‌های خود دچار شکست شده است که نمونه‌های فراوانی از آنها را نسبت به ایران شاهد بوده‌ایم و در آینده نیز این‌چنین خواهد بود. در ماجرای عراق هم علی‌رغم خواب و خیال‌های امریکا، بی‌تردید مهاجمان به عراق با مشکلات فراوانی مواجه خواهند شد و این‌چنین نخواهد شد که ملت بزرگ عراق در برابر توطئه‌های امریکا تسلیم شوند و برای مدت زیادی زیر بار یک حکومت دست‌نشانده امریکایی بروند.

فرجام

سه مقطع در زمینه مفهوم حاکمیت حائز اهمیت است: مقطع پس از جنگ جهانی دوم، مقطع فروپاشی نظام دوقطبی و مقطع فعلی که مقطع یکجانبه‌گرایی امریکا و مقطع بسیار حساسی است که پیش رو داریم. پس از جنگ جهانی دوم گرچه محدودیت‌هایی برای حکومت‌ها به‌وجود آمد، ولی نظام بین‌الملل، دولت محوری را ـ که ساختاری مبتنی‌بر

حاکمیت و استقلالِ عمل دولت‌ها در دو سطح داخلی و خارجی بود ـ برگزید و از این رهگذر به روابط بین‌الملل نظمی جدید بخشید. در حقیقت روابط بین‌الملل، ترجمان روابط دولت‌های برخوردار از حاکمیت بود که در چارچوب قدرت و موازنه قوا بروز پیدا می‌کرد و آنچه در این فرایند اهمیت می‌یافت «امنیت»، «منافع ملی»، «حاکمیت» و «صلاحیت» گستردهٔ ناشی از آن بود.

اما پس از پایان جنگ سرد و در آغاز هزارهٔ جدید شاهد تحولات بنیادینی در نظم جهانی هستیم. نخست با پایان جنگ سرد و زوال ساختار دوقطبی آن، اصول اساسی نظام بین‌الملل «دولت ـ محور» دچار چالش جدی می‌شود و به‌تدریج جای خود را به نوعی روابط ورای مرزبندی‌های سنتی و فارغ از حاکمیت دولت‌ها می‌دهد. در این شرایط، حوزه‌های اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی در مقایسه با حوزه امنیتی و نظامی در امور بین‌الملل اهمیت بیشتری یافته و در پرتو گرایش‌های «بین‌المللی شدن» و «جهانی شدن»، وضعیت سنتی دولت ـ ملت‌های دارای حاکمیت که هنوز بازیگران اصلی در سیاست جهانی‌اند، به‌گونه‌ای جدی در معرض چالش قرار گرفته است. از سوی دیگر توسعه جهانی نظم سرمایه‌داری تحت لوای جهانی شدنِ نولیبرال، موجب افزایش وابستگی متقابل کشورها می‌شود و از طریق سرعت تولید، انتقال، سرمایه‌گذاری و مصرف در مقیاس فراملی اهمیت مرزهای ملی را کاهش می‌دهد. «انقلاب اطلاعات» نیز همراه با تراکم زمان و مکان در اثر پیشرفت علمی و تکنولوژیک به افزایش ارتباطات و برخوردها میان اقوام مختلف و کوچک شدن جهان در یک «دهکده جهانی» منجر شده است.

علی‌رغم کاهش جایگاه عینی و حقوقی دولت ـ ملت، این نهاد هنوز بازیگر اصلی سیاست جهانی است. از این حیث، ایجاد «جامعه مدنی» جهانی مبتنی‌بر همکاری و یکپارچگی میان دولت ـ ملت‌ها

به‌عنوان یکی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین وظایفی که جهان در آغاز هزارهٔ جدید با آن مواجه است، متجلی شده است. اینک دولت ـ ملت‌ها با این واقعیت متناقض مواجه‌اند که از یک‌سو ویژگی‌های دایمی، مطلق و تجزیه‌ناپذیر بودنِ حاکمیت در برابر موجِ جهانی شدن مورد تهدید واقع شده و حاکمیت، مفهومِ سنتی خود را از دست داده است و از سوی دیگر به‌عنوان دولت ـ ملت‌های دارای حاکمیت و استقلال، به‌صورت اجتناب‌ناپذیر در عرصه جهانی با یکدیگر به همکاری و رقابت می‌پردازند. شاید براساس همین واقعیت متناقض، تحلیلگران روابط بین‌الملل در خصوص جهانی شدن و حاکمیت ملی، رویکردهای متفاوتی اتخاذ نموده‌اند. برخی معتقدند جهانی شدن موجب فروپاشی حاکمیت‌های ملی نمی‌گردد، بلکه این روند خواهان «فرسایش حاکمیت‌ها» یا «استقلال نسبی حاکمیت‌ها» است. دسته‌ای دیگر تحول مفهوم حاکمیت را به شرط استفادهٔ به موقع از «فرصت‌های جهانی شدن» موجب تحکیم استقلال، منافع ملی، اقتدار و امنیت ملی واحدهای سیاسی موجود می‌دانند. اینان معتقدند تجربه زندگی مدنی در جامعه مدنی جهانی، خود نوعی هنر است و حکومت‌های کارآمد و دارای مشروعیت با حداقل خطر، خود را در روند جهانی شدن قرار داده و با دیگر کشورها برخورد تعاملی فعال، سازنده و چالشگر دارند.

بنابراین در مجموع می‌توان نتیجه‌گیری کرد که علی‌رغم اینکه برخی معتقدند حاکمیت ملی در حال از بین رفتن است، دولت ملی همچنان نقش‌آفرین است و همچنان در تحولات بین‌المللی نقش مؤثری خواهد داشت. این سخن که تکنولوژی ارتباطات مرزهای متعارف را مخدوش خواهد کرد و دولت ملی را به‌طور کامل متزلزل کرده و از بین خواهد برد، سخنی مبالغه‌آمیز است. اما در عین حال حاکمیت ملی به شکل سنتی آن هم در جهان امروز، نمی‌تواند عرض اندام کند و

جهانی‌شدن در واقع چارچوب خاصی را برای قدرت ملی به‌وجود آورده است. در مجموع، جهانی‌شدن موجب فروپاشی حاکمیت‌ها نیست، اما عاملی برای فرسایش حاکمیت‌ها و محدودیت برای حاکمیت‌های ملی قلمداد می‌شود.

جهانی شدن موجب تغییرات فزاینده و پرشتاب در همه عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی می‌شود و همچنین استمرار حاکمیت ملی ج.ا.ا. را منوط به شرایطِ به مراتب سخت‌تر و پیچیده‌تر از گذشته می‌نماید. ایستایی متعصبانه در برابر این روند، خودفریبی و فرار از واقعیت است. آنچه ایران امروز را در برابر آفات جهانی شدن مصون می‌نماید، اصلاح ساختار سیاسی، اقتصادی و اجتماعی است. فوری‌ترین وظیفه، اصرار و اقدام به: عدالت اجتماعی، ریشه‌کن ساختن تبعیض، مبارزه قاطع با فساد سیاسی، مالی و اداری، افزایش احساس آرامش و امنیت و تقویت درآمد عمومی و بالاخره یکپارچگی داخلی است. انسجام نخبگان فکری بر حول محورِ تعریفی واحد از منافع ملی، بر مصونیت ج.ا.ا. در قبال امواج منفی جهانی شدن می‌افزاید. بدین جهت، اداره امور با تدبیر و سامانی نو در کشور ضرورت تام می‌یابد.

جمهوری اسلامی ایران با پشتوانه مردمی و فرهنگِ غنی اسلام می‌تواند و باید با استفاده از فرصت‌های موجود ضمن تحکیم موقعیت سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و افزایش کارآمدی خود در روند جدید جهانی با اتخاذ سیاست تعاملِ فعال، سازنده و چالشگر، حاکمیت ملی و استقلال خود را حفظ و تهدید علیه منافع ملی خود را به حداقل ممکن برساند. بر این اساس در مورد «تأثیر جهانی شدن بر حاکمیت ملی» چنانچه ج.ا.ا. در مسئله کارآمدی حکومت و حفظ هویت اسلامی ـ ایرانی آحاد مردم موفق باشد و پروژهٔ مهندسی اجتماعی را در داخل تکمیل نماید، آنگاه خواهد توانست در تعامل فعال و سازنده با وضع

موجود، ضمن کاهش شدید آسیب پذیری و رفع تهدیدات، مدلی از حکومت مردم‌سالارِ دینی کارآمد و فعال و تأثیرگذار در روند جهانی شدن ارائه نماید که ضمن حفظ ارزش‌های دینی و انقلابی خود به رشد و توسعه همه‌جانبه دست یابد.

در مواجهه با جهانی شدن با توجه به وضع موجود کشور، یگانه راه، کسب، تقویت و حفظ اقتدار ملی است. اقتدار ملی نیز از ارزش‌های اسلامی همچون فرهنگ شهادت و ایثار، تا کسب درآمد مکفی خانواده‌های زیر خط فقر، تا ایجاد مصونیت برای نسل جوان، تا تنظیم روابط مستحکم خانواده‌ها، تا نهادینه ساختن ارزش‌های اسلامی در کودکان و نوجوانان، تا اصلاح نگاه مسئولان کشور نسبت به مردم و تا محدودترین زاویه زندگی اجتماعی ادامه دارد. اقتدار ملی تنها ناشی از قدرت نظامی و امنیتی نیست (که آن هم جایگاه ضروری خود را داراست)، بلکه تدارک نرم‌افزارِ اقتدار ملی، ضرورت تام دارد. گزینه تقویت اقتدار ملی، به‌عنوان انتخاب «کنشِ هوشمندانه و مقتدرانه» برای تعامل با جهان خارج، معقول‌ترین گزینه‌هاست. زیرا جمهوری اسلامی ایران برای هرگونه تعامل با فرایند جهانی شدن، زمان زیادی را در اختیار ندارد.

استراتژی ج.ا.ا. در قبال فرسایش حاکمیت دولت‌ها

طی دو دهه اخیر و به‌ویژه پس از پایان جنگ سرد، جهانی شدن به یک پدیده و روند غالب در عرصه روابط بین‌الملل تبدیل شده است. جهانی شدن پدیده‌ای تک‌بُعدی نیست، بلکه گستره آن به گستردگی همه موضوعات مهم اجتماعی و بین‌المللی است. در واقع سرنوشت کلیه بخش‌های نظام بین‌الملل در حوزه‌های مختلف اجتماعی به واسطه پیوندهایی از وابستگی متقابل فزاینده و نفوذ و رسوخ در روابط اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در ورای مرزهای موجود جغرافیایی به هم گره خورده است. تا جایی که این پرسش مطرح می‌شود که آیا روند جهانی شدن منجر به فرسایش حاکمیت دولت‌ها می‌گردد و آیا اقتدار داخلی آنها را در چارچوب واژه حقوقی تعریف شده ملت ـ دولت به چالش می‌طلبد؟

بدون تردید اصل بحث حاکمیت دولت به‌عنوان عنصر تشکیل‌دهنده هر دولت ـ ملت مورد پذیرش است، لکن ابهام در دامنه آن می‌باشد. در حالی که در سال‌های بعد از ۱۹۲۰، حاکمیت دولت‌ها در اجرای سیاست خارجی محدود به رعایت یک رشته قواعد بین‌المللی گردید و این محدودسازی تأثیر فراوانی بر دامنه حاکمیت دولت‌ها داشت. پایان جنگ سرد زمینه و شرایط ایجاد قالب‌های جدید بین‌المللی را فراهم ساخت. در حال حاضر جامعه بین‌المللی در شرایط ویژه‌ای قرار گرفته،

زیرا از یک طرف نظام دوقطبی فروپاشیده و از طرف دیگر هیچ نظام جدیدی جایگزین آن نگردیده است. شاید بهترین دیدگاه این است که بگوییم جهان در دوران انتقالی است.

تردیدی نیست که جهانی شدن مبتنی‌بر پذیرش تغییرات شتابنده‌ای است که قاعدتاً منجر به بروز تحولاتی در مبانی فکری و بنیادهای نظام‌های سیاسی، اقتصادی و حتی فرهنگی می‌شود. بدیهی است که چنین رویکرد و تفسیری از جهانی شدن، با مقاومت شدید کشورهایی مواجه خواهد شد که اگرچه مخالف تغییر و تحول نیستند، اما سرعت و عمق این تحولات را نمی‌توانند بپذیرند. در چنین فضایی است که جهانی شدن جنبه تهدیدآمیز به خود گرفته و طیف وسیعی از کشورهای مستقل آن را یک مبارزه‌خواهی جدی و نه یک فرصت تازه ارزیابی می‌نمایند.[1]

نقش و خصوصیات کشورها در قرن جدید بستگی به این امر دارد که در برابر متغیرهای بی‌بدیل و معضل‌های موجود پدیده جهانی شدن، چگونه واکنش نشان خواهند داد. برخی کشورها فرصت‌های ناشی از این پدیده را به‌دست آورده، ولی برخی دیگر خود را در معرض تهدید خواهند یافت. شماری قادر به ایجاد نظام‌های منعطف و زیرساخت‌های اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی لازم برای مواجهه عقلایی برای تأمین منافع ملی خود خواهند بود؛ اما عده دیگری توانایی انجام دادن این اقدامات را نخواهند داشت. برخی کشورها نیز تلاش خواهند کرد در برابر تغییرات، مقاومت کرده و به بیانی دیگر، راه پیوستن به نوآوری‌های فنی سریع یا اقتصاد یکپارچه جهانی را انتخاب نکنند. اما در این میان و در رویارویی با این پدیده (جهانی شدن) واکنش ایران چیست و یا چه

---

1. Jan, Aart Scholte, *Globalization: A Critical Introduction*, New York: Palgrave, 2000, pp. 41-62.

می‌تواند باشد؟

جامعه ایرانی در شرایط کنونی از یک‌سو، با تغییرات ژرف و گسترده در محیط داخلی خود مواجه است و از جانب دیگر، رویکردهای مسلط ما، همچنان سنتی و سخت‌افزارانه است؛ همان شرایطی که پدیده جهانی شدن آن را به مبارزه خوانده است. جمهوری اسلامی ایران در برخورد با پدیده جهانی شدن و فرسایش حاکمیت بیش از سه گزینه فراروی خود ندارد. گزینه اول: واکنش ایجابی، تسلیم، انفعال و استحاله در روند جهانی شدن؛ گزینه دوم، واکنش سلبی، انزوا، نفی و انکار؛ و گزینه آخر برگرفتن راه میانه و بازیگری فعال همراه با تقویت اقتدار ملی است.

واکنش ایجابی

گزینه ایجابی، به معنای تسلیم شدن و یا به عبارت دیگر استحاله در برابر روندی است که امروز به‌عنوان جهانی شدن مطرح است و قدرت‌های بزرگ به‌ویژه امریکا می‌خواهند کشورهای مستقل را به انفعال بکشانند. هدف اصلی در جهانی شدن این است که معیارهای عامّی را در زمینه اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی به‌وجود بیاورند؛ در واقع هدف اساسی، یکسان‌سازی است. جهانی‌سازی در مقام عمل، به مفهوم غربی‌سازی[1] و یا حتی امریکایی‌سازی[2] است. آیا واکنش ایجابی، انفعالی و تسلیم در برابر این روند امکان‌پذیر است؟ آیا برای کشوری که می‌خواهد فرهنگ مستقل داشته باشد و مردم تصمیم به استقلال واقعی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی در چارچوب معیارهایی برمبنای باورها و اعتقادات خود گرفته‌اند، تسلیم امکان‌پذیر است؟

---

1. Westernization
2. Americanization

در بحث جهانی شدن، یکی از مسائل مهم، تأثیرات اساسی این روند بر بافت فرهنگی، دینی و قومی جوامع است. آیا ما می‌توانیم در برابر این تغییرات سر فرود آوریم و تسلیم شویم؟ در بحث جهانی شدن قدرت‌های بزرگ در پی‌آن‌اند که از راه دور، جهان را مدیریت کنند و از طریق سیستم ارتباطی و نرم‌افزاری بین‌المللی که در اختیار دارند، می‌خواهند یک مدیریت راه دوری را بر کل جهان تحمیل نمایند. آیا امکان‌پذیر است کشوری که می‌خواهد استقلال خود را حفظ کند ـ جمهوری اسلامی ایران و یا هر کشوری که در پی استقلال سیاسی و فرهنگی است ـ سلطه دیگران را بپذیرد؟

با توجه به تأثیرات منفی جهانی شدن به‌ویژه در کشورهای در حال رشد، در سایه رواج معیارهای عامِ رفتاری در روابط اجتماعی، همچنین افزایش ظرفیت تهدید به علت اِعمال قدرت بازیگران قدرتمند و تأثیرات مهم و حیاتی این روند بر بافت فرهنگی، دینی، قومی و اجتماعی، هرگونه تسلیم به مفهوم از دست دادن استقلال و حاکمیت ملی است. همچنین زیان‌های ناشی از اِعمال مدیریت شرکت‌های چندملیتی و سقوط سهم کشورهای کمتر توسعه‌یافته از درآمد کل تجارت جهانی، خارج شدن این کشورها از گردونه شبکه تولید و حتی مصرف از طریق تحرک نابرابر اقتصاد جهانی، بهره‌گیری شرکت‌های چندملیتی از امکانات طبیعی و نیروی کار ارزان در کشورهای جهان سوم و امثال اینها، شرایط بسیار سخت و پیچیده‌ای را پیش روی کشورهای کمتر توسعه‌یافته قرار داده‌اند. در این شرایط، کشوری با ویژگی اقتصادی مانند ایران و ظرفیت بالای آسیب‌پذیری‌های اقتصادی، چگونه و با چه تضمینی به‌عنوان «کشور ـ ملت» خواهد توانست با تسلیم در برابر امواج منفی روند جهانی شدن در صحنه روابط بین‌الملل به بقا و پیشرفت خود بپردازد؟ و چگونه خواهد توانست با حل شدن در این روند پرشتاب و پرمخاطره،

حداقلی از منافع ملی خود را تعقیب کند؟

از سوی دیگر در شرایطی که در روند جهانی شدن، شبکه‌های اطلاع‌رسانی اینترنت و ماهواره به‌عنوان یک چهره قدرت عمل می‌کنند و مستقیماً فرهنگ ملی را نشانه رفته‌اند و تمدن غرب با این ابزار برای جوانان ما قهرمان امریکایی می‌سازند تا امریکایی بیندیشند، امریکایی رفتار کنند و با اِعمال قدرت بر روی نسل جوان آنها را از درون تغییر دهند و بحران هویت را دامن زنند و فرهنگ ملی ایرانِ اسلامی را در برابر فرهنگ غربی به تسلیم وادارند، ایران چگونه می‌تواند با واکنش ایجابی، انفعال، وادادگی و تسلیم در برابر این تحولات منفی، مدعی استقلال و حاکمیت ملی باشد؟ بی تردید، نه تجربه تاریخی و نه روند تحولات اجتماعی این مرز و بوم، در برابر تهاجم به سرزمین یا آیین، گزارشی از سکون، تسلیم و انفعال در برابر تهاجم بیگانه را، روایت نکرده‌اند.

علاوه بر اینکه تاریخ ملت ایران نشان می‌دهد که از دیرباز در همه مقاطع حساس حتی قبل از پیروزی انقلاب اسلامی، مثلاً در دوران صفویه و قاجار یعنی حدود ۱۰۰ تا ۴۰۰ سال قبل، همواره ملت ایران در برابر تهاجم و تجاوز بیگانه ایستادگی و مقاومت کرده است. از دوران صفویه گرفته تا به امروز و حتی قبل از آن، همواره این ملت بر استقلال خود پای فشرده است. استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگی همواره برای ملت ایران یک اصل بوده است، مخصوصاً بعد از شروع نهضت اسلامی و بالاخص بعد از پیروزی انقلاب اسلامی که بزرگ‌ترین هدف مورد تأکید مردم، اسلامیت، استقلال، مردم‌سالاری و آزادی بوده است. برای این استقلال، مردم ما همواره در طول تاریخ بهای گزافی پرداخت کرده‌اند.[1] مخصوصاً در دوران بعد از تشکیل نظام جمهوری اسلامی ایران

---

۱. ببینید ناظم‌الاسلام کرمانی، *تاریخ بیداری ایرانیان*. تهران: انتشارات امیرکبیر، ۱۳۶۳.

که عزت، سربلندی و استقلال در این سرزمین در سایه خودباوری و بازگشت مردم به شخصیت اسلامی و ملی خود، جایگاه خود را بازیافته‌اند و این اصول و ارزش‌ها بیش از مقاطع گذشته تبلور دارند. بنابراین، این گزینه هم از لحاظ تاریخی و از لحاظ فرهنگ مردم ایران نمی‌تواند مورد قبول باشد. از لحاظ معیارهای اسلامی و انقلابی هم که بسیار روشن است که قابل قبول نیست. پس گزینه انفعالی یا گزینه تسلیم و استحاله در برابر این روند، قطعاً از دید مردم ایران و از دید مسئولین کشور با پاسخ منفی روبه‌رو است.

واکنش سلبی

گزینه دوم، واکنش سلبی، واکنش نفی و واکنش انکار است. یعنی روند تحولات جهانی را کاملاً نادیده بگیریم. در بُعد اقتصادی هر تحولی اتفاق بیفتد، در بعد سیاسی هر فرآیندی در جریان باشد، در زمینه ارتباطات هر نوع فنّاوری که حاکم باشد و در سایر ابعاد زندگی اجتماعی و بین‌المللی شاهد هر تحولی که باشیم، ما بی‌توجه به همه آنها و بدون در نظر گرفتن واقعیت‌ها، برنامه و سیاست خودمان را دنبال کنیم. نفی یک واقعیت، تغییری در آن واقعیت ایجاد نمی‌کند. نفی و سلب آنچه امروز در سطح جهانی وجود دارد، تأثیری در شاکله آن به‌وجود نمی‌آورد. ما نمی‌توانیم واقعیت‌های جهانی را انکار کنیم. امروزه فنّاوری پیشرفته ارتباطات، شرایط جدیدی را برای زندگی مردم به‌وجود آورده است. نسل جوان ما از طرق مختلف، ایده‌ها و افکار جهانی را دریافت می‌کنند و به‌راحتی می‌توانند با دنیا مرتبط شوند. با یک خط تلفن و با یک رایانه به‌راحتی می‌توانند با جهان ارتباط برقرار کنند. ما نمی‌توانیم منکر گردش سریع اطلاعات در دنیای امروز باشیم. ما نمی‌توانیم منکر تکنولوژی پیشرفته و آثار آن در دنیای امروز باشیم. بنابراین گزینه سلبی، انکار واقعیتی است

که نه منطقی و نه عملی است.[1]

پیامدهای انتخاب گزینه واکنش سلبی و انزوا با توجه به ویژگی‌ها و خصوصیات جهان کنونی، تفاوتی با انتخاب گزینه اول ندارد. زمانی که آگاهی جهانی با رشد میزان ارتباطات در اقصی نقاط جهان گسترش می‌یابد و نمی‌توان رشد جهانگیر شبکه‌های ارتباطی را انکار نمود، در شرایطی که در بستر جوامع، هویت‌ها و جنبش‌های اجتماعی جدیدی در قالب جنس، زبان، قومیت و... تولید یا بازتولید می‌شوند و جوامع با هویت و فرهنگ مجازی نوینی روبه‌رو هستند، وادادگی محض (گزینه اول)، یا فرار از واقعیت و نفی و انکار آن (گزینه دوم)، تغییری در سرنوشت کشور به‌وجود نخواهد آورد.

وقتی پیشرفت سریع وسایل ارتباط جمعی، کنترل حاکمیت را نه تنها از دولت‌ها، بلکه از مؤسسات خصوصی محدود نیز خارج می‌کند؛ در شرایطی که دولت‌ها فاقد توانایی برای ممانعت و جلوگیری از گردش آزاد اطلاعات هستند، حتی دولت‌هایی با نظام درونگرا و تنیده در خود نیز چاره‌ای جز واگذاری برخی از سنگرهای حاکمیت را ندارند، هرچند که سرزمین وسیعی به نام کشور و انبوهی از جمعیت به نام ملت را داشته باشند؛ به هرحال در این شرایط که روند جهانی شدن بخشی از واقعیت جهانِ با وابستگی متقابل و فزاینده می‌باشد و روابط فرهنگی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی به مرزهای سرزمینی و یا به بازیگران دولتی محدود نمی‌شود و هیچ دولتی بی‌تأثیر از فعالیت‌های خارج از کنترل آن نیست، گزینه واکنش سلبی، انزوا و نفی، نه معقول است و نه امکان‌پذیر می‌باشد.

---

1. N. Kumar and J.H.Dunning, *Globalization, Foreign Direct Investment and Technology Transfer*, Tokyo: The United Nations University, 1998.

واکنش مقتدرانه

واکنش سومی که می‌توان برگزید و می‌تواند واکنش مطلوب نظام جمهوری اسلامی ایران و نظام‌های مستقل جهان نیز باشد، واکنش مقتدرانه، سازنده و چالشگر با بازیگری فعال در صحنه جهانی است. این واکنش به این معناست که جهانی شدن فرصت‌هایی را پیش روی ما می‌گذارد و ما می‌توانیم از این فرصت‌ها استفاده و بهره‌برداری کنیم. انتخاب گزینه واکنش مقتدرانه در قبال روند پرشتاب و پرمخاطره جهانی شدن، حاصل نگرش و زاویه دید دیگری به جهانی شدن است. در این نگرش، چالش اصلی جهانی شدن را چگونگی بهره‌گیری از فرصت‌های انکارناپذیری می‌داند که پدیده جهانی شدن فراروی انسان‌ها قرار داده است. رقابت در عرصه جهانی، ضرورتاً همیشه مضر نیست، بلکه می‌تواند زمینه همکاری میان کشورها را افزایش دهد.

از سوی دیگر، اگرچه جهان در ۵۰ سال گذشته، سال‌های پرتحولی را پشت سر گذاشته، اما این به آن معنا نیست که نسل حاضر تنها نسلی است که در فضای آکنده از تحول به سر برده است. تجربه انقلاب صنعتی در قلمروی کشورهای اروپایی و شکل‌گیری نظم جدید جهانی پس از جنگ جهانی دوم، از دوره‌های حساسی به حساب می‌آیند که به نوعی مردم آن دوره‌ها را غرق در تغییر و تحول ساخته بودند. البته نباید فراموش کرد که سرعت وقوع تحولات در عصر حاضر با هیچ‌یک از دوره‌های پیشین قابل قیاس نیست و این وجه ممیزه دوره معاصر می‌باشد.[1] از مطالعهٔ دوره‌های مشابه تاریخی چنین برمی‌آید که هیچ‌گاه انزوا و فرار از واقعیت‌ها، معضلی را حل نکرده و ملت‌هایی که برخورد فعال و هوشمندانه با تحولات داشته‌اند، موفق بوده‌اند؛ گرچه «عدم

---

1. Scholte, *op.cit.*, pp. 13-40.

اطمینان»، ویژگی مشترک دوره تحول می‌باشد و همگان بسیار مشتاق‌اند تا بتوانند به یک بینش گویا و راهگشا در تجزیه و تحلیل و حل و فصل مسائل خود دست یابند.

ایران با توجه به گذشته تاریخی و فرهنگی خود و نیز ظرفیت‌های سیاسی، اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی کنونی ــ چنانچه خود را مهیا کند ـ می‌تواند به مسیری راهگشا جهت حل و فصل مسائل خود در روند جهانی شدن دست یابد. ایران می‌تواند کشوری استراتژیک باشد که هم از نظام جهانی بهره‌برداری کند و هم به لحاظ منزلت استراتژیک تحولاتش بر نظام جهانی تأثیرگذار باشد. ایران با منزلت استراتژیک خود می‌تواند مسیر حرکت جهانی خود را در چارچوب استراتژی موازنه مثبت و فعالانه قرار دهد. این منزلت استراتژیک، ملزومات خاصی دارد که بی‌توجهی به آن موجب از دست رفتن فرصت‌های ایران می‌شود. ملزومات بهره‌گیری از این منزلت این است که ایران بتواند رانت مالکانه منزلت خود را گرفته تا هم خود را قدرتمند سازد و هم از این رهگذر، الگویی برای کشورهای در حال توسعه باشد.

انتخابِ دو گزینه انفعال و انزوا به هیچ‌وجه شایسته موقعیت و منزلت ایران نیست و به نظر می‌رسد که گزینه سوم، یعنی افزایش سطح قدرت داخلی، اقتدار ملی و منزلت استراتژیک، تنها راه فراروی ایران در روند کنونی تحولات جهانی باشد. استفاده مؤثر از روند جهانی شدن منوط به کیفیت اثرگذاری و مداخله در مراکز و محافلی است که تصمیمات کلیدی اقتصادی و سیاسی جهان امروز و آینده را اتخاذ می‌کنند. افزایش کیفیت اثرگذاری در این روند و همچنین برون‌رفت از بحران‌های ناشی از امواج منفی جهانی شدن، منوط به تقویت «اقتدار ملی» است. تقویت اقتدار ملی، هم رویکرد نرم‌افزارانه و هم رویکرد سخت‌افزارانه را طلب می‌کند. چنانچه تقویت اقتدار ملی در حوزه‌های ساخت دولت، توسعه

اقتصادی، توسعه فرهنگی، توسعه سیاسی و توسعه دفاعی صورت پذیرد، کنترل و مهار فرسایش حاکمیت ملی را ممکن می‌سازد.

در واقع جهانی شدن فرصت‌های مطلوبی دارد که از آن فرصت‌ها می‌توان استفاده نمود. البته تهدیداتی هم پیش روی ما قرار می‌دهد که برای آن تهدیدات باید برنامه‌ریزی کرد. به‌عنوان مثال از فنّاوری ارتباطات می‌توان برای احیای تفکر اسلامی استفاده و بهره‌برداری نمود. برای ابلاغ پیام به دیگران، شرایط جدید یک فرصت مطلوب برای ماست. ج.ا.ا. به‌عنوان یک دولت مستقل و انقلابی می‌تواند به‌طور فعال وارد صحنه جهانی شود. انزوا و گوشه‌گیری را انتخاب نکند، به‌صورت فعالانه از فرصت‌ها استفاده کند و در مواردی که این روند با اصولش در تضاد است، به چالش بپردازد.

تاریخ ملت ایران هم نشان می‌دهد که ایران در تمام مقاطع حساس تاریخی، حداقل در منطقه ما پیشتاز بوده است. غیر از مسئله جهانی شدن، در گذشته تحولات بزرگی در تاریخ داشته‌ایم و توانسته‌ایم از آنها به‌خوبی عبور کنیم. البته در مقطع فعلی روند جهانی شدن سرعت بیشتری دارد. در مقاطع گذشته ما توانستیم از معابر خطرناک تاریخی عبور کنیم و فرهنگ و ارزش‌های خودمان را نیز حفظ کنیم. از انقلاب صنعتی به‌عنوان یک فرصت، استفاده و بهره‌برداری کردیم و در مواردی که علیه منافع ملی ما بود، در برابر آن ایستادگی کردیم.

اولین کشوری که در منطقه خاورمیانه با قاطعیت از زمان فتوای تنباکو تا به امروز، در برابر استعمار ایستاد، ملت بزرگ ایران بود. در این منطقه، پیشتاز در حرکت مردم‌سالاری، همین ملت بود. انقلاب مشروطه را این ملت به‌وجود آورد و قبل از اینکه کشورهای منطقه مجلس قانونگذاری داشته باشند، نزدیک به ۱۰۰ سال پیش در ایران مجلس شورای ملی تأسیس شد. انقلاب مشروطه را علما، بزرگان، اندیشمندان و

ملت با فداکاری زیاد در برابر استبداد و استعمار خارجی بـه‌وجـود آورد. ما در همه این زمینه‌ها پیشتاز بوده‌ایم. حتی در زمینه ملی شدن نفت هـم، ایران در منطقه پیشتاز بود. در این منطقه، قبل از دیگران، کشوری کـه در برابر استثمار غرب ایستاد و نفت را ملی کرد، ایران بود و ما در این زمینه نیز پیشتاز بودیم. در مسـئله مهـم احیـای تفکـر اسـلامی هـم بـی‌تردیـد جمهوری اسلامی ایران پیشتاز بود و توانست در سایه نهضـت و انقـلاب اسلامی، نظام حکومتی و مدیریتی را در چارچوب موازین اسلامی شـکل دهد و احکام اجتماعی اسلام را اجرا و پیاده کند.

ملتی که در تمام مقاطع حساس، پیشتاز تحولات مهم در منطقه بوده و در تحولات بزرگ پرچمدار بوده است، قطعاً قـادر خواهـد بـود تـا در نحوه تعامل با مسئله جهانی شدن هم پیشـتاز باشـد و بـرای کشـورهای منطقه و کشورهای مستقل در سراسر جهان الگو و الگوساز باشـد. ایـران همواره یک جایگاه استراتژیک داشته و ملت بـزرگ آن بـا ایـن جایگـاه همواره توانسته است به اهداف بلندی که مد نظرش بوده، دسـت یابـد و امروز هم انجام این وظیفه مهم برای ج.ا.ا. امکان‌پذیر است.

حوزه‌های مختلف جهانی شدن

در بحث جهانی شدن باید مسائل را به چنـد بخـش تقسـیم کنـیم. یـک بخش مواردی که مقررات، قوانین و عرف بین‌المللی می‌توانـد بـرای مـا فرصت باشد و یا لااقل تهدید نخواهد بود. اساساً در دنیای امروز زندگی کردن بدون تماس و بهره‌برداری از این فرصـت‌هـا امکـان‌پـذیر نیسـت. بنابراین، در این‌گونه قراردادها، معاهدات و کنوانسیون‌های بین‌المللی کـه در چارچوب منافع ملی ماست، خودمان داوطلبانه عضو آنها می‌شـویم و در مقام عمل نیز برای تأمین منافع خود بـه آن مقـررات پایبنـدیم. بـرای مثال مقررات بین‌المللی که در حال حاضر برای پرواز هواپیماها، حرکـت

قطارها و کشتی‌ها به کشورهای مختلف مورد توجه و عمل همه کشورها قرار می‌گیرند؛ کشتیرانی که در آب‌های بین‌المللی انجام می‌گیرد؛ همچنین هواپیماهایی که به ناچار از فضای کشورهای مختلف عبور می‌کنند، بدون مراعات مقررات بین‌المللی، سلامت سفر آنها تضمین نخواهد شد. تمام امواج رادیویی که از فرکانس‌های مختلف پخش می‌شوند، به نحوی بین کشورها تقسیم‌بندی شده است. اگر فرکانس‌ها تقسیم نشود، تداخل امواج مانع استفاده صحیح از آنها خواهد شد. حتی فضا هم به نحوی تقسیم‌بندی شده است. مناطقی که کشورها می‌توانند ماهواره‌های خود را پرتاب کنند، مشخص شده است. ما می‌توانیم از این مقررات به‌عنوان یک فرصت استفاده کنیم و وارد این کنوانسیون‌ها و مجامع در جهت استفاده و بهره‌برداری برای منافع کشورمان شویم و در این زمینه مشکلی وجود ندارد. نه تنها همکاری و هماهنگی در این‌گونه موارد، با اصول، ارزش‌ها، اهداف و موازین اسلام و اعتقادات ما تضادی ندارد، بلکه در بسیاری از این موارد تأمین منافع ملی ما در سایه اجرای این مقررات امکان‌پذیر است؛ و لذا این قراردادها، کنوانسیون‌ها و معاهدات را، مجلس شورای اسلامی تصویب می‌کند و شورای نگهبان هم تأیید می‌نماید. بنابراین، در این بخش با مشکلی مواجه نیستیم و حتی فرصت‌هایی هم در اختیار ما قرار گرفته است.

بخش دیگر از مقررات و معاهدات بین‌المللی به‌گونه‌ای است که هم ما می‌توانیم از آنها استفاده کنیم و هم دشمن می‌تواند از آنها علیه ما بهره‌برداری کند. این مسئله وابسته به توانمندی و قدرت ما، توانمندی دیپلماسی ما و پرستیژ، جایگاه و نحوه تحرک ما در سطح جهان می‌باشد تا چگونه از این مقررات استفاده کنیم. به‌عنوان مثال، ما عضو NPT[1]،

1. Non-Proliferation of Nuclear Weapons Treaty

معاهده منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای هستیم و آن را امضا کرده‌ایم و به آن متعهد شده‌ایم، که می‌تواند برای ما یک فرصت باشد، به دلیل اینکه ماده ۴ همین معاهده به کشورهای صنعتی دنیا تکلیف می‌کند که به کشورهایی که به این معاهده پیوسته‌اند، باید کمک کنند و آنها را تشویق می‌کند که فنّاوری هسته‌ای صلح‌آمیز را در اختیار این کشورها قرار دهند.[1] پس ما از این معاهده و از این فرصت می‌توانیم استفاده کنیم. چون فنّاوری هسته‌ای یک فنّاوری بسیار گسترده و وسیعی است که در زمینه تولید برق، کشاورزی، پزشکی، بهداشت و در سایر بخش‌های مختلف زندگی می‌توانیم از آن استفاده کنیم. ما از این توان در ده‌ها مصرف صلح‌آمیز می‌توانیم بهره‌برداری کنیم؛ دشمن هم می‌تواند از این نوع معاهدات سوء استفاده کند، همان‌طور که با اتهامات بی‌اساس و طرح مطالب غیرواقعی نسبت به برخی کشورهای مستقل، فشار سیاسی و اقتصادی خود را وارد می‌کند. بنابراین، در برخی از موارد ما می‌توانیم بهره‌برداری کنیم، دشمن هم می‌تواند سوء استفاده کند؛ این مسئله وابسته به توانمندی ماست که چگونه بتوانیم در صحنه بین‌المللی حضور یابیم و بتوانیم از پیچ و خم مقررات عبور کنیم و از آن استفاده نماییم.

خوشبختانه در شرایط حاضر در بسیاری از برخوردها، مذاکرات،

---

۱. ماده ۴: ۱) هیچ یک از مقررات پیمان حاضر به نحوی تعبیر نخواهد گردید که به حقوق غیرقابل تفویض هریک از دول طرف پیمان در راه توسعه تحقیقات و تولید و بهره‌برداری از انرژی هسته‌ای به‌منظورهای صلح‌جویانه بدون تبعیض و طبق مقررات مواد ۱ و ۲ پیمان حاضر لطمه وارد سازد. کلیه دول طرف پیمان متعهد می‌شوند مبادله هرچه وسیع‌تر تجهیزات و مواد و اطلاعات علمی و تکنولوژیک را به‌منظور مصارف صلح‌جویانه انرژی هسته‌ای تسهیل نمایند و حق مشارکت در این مبادلات را دارا می‌باشند. به علاوه طرف‌های پیمان که قادر باشند باید همچنین انفراداً یا به اتفاق سایر دول یا سازمان‌های بین‌المللی در توسعه بیشتر استفاده از انرژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌جویانه خصوصاً در سرزمین‌های دول طرف پیمان که فاقد سلاح‌های هسته‌ای هستند، با توجه لازم به احتیاجات مناطق در حال رشد جهان ـ تشریک مساعی نمایند.

کنفرانس‌ها و جلسات رسمی، مقامات ج.ا.ا. نسبت به بسیاری از این نوع معاهدات و کنوانسیون‌ها به‌عنوان طلبکار با کشورهای صنعتی برخورد می‌کنند. واقعاً هم ما نسبت به جهان صنعتی مطالبات فراوانی داریم. یعنی ما در عمل ملتزم به این معاهدات شده‌ایم، ولی متأسفانه کشورهای صنعتی به این معاهدات ملتزم نیستند و همواره تخلف کرده‌اند و با تخلف آنها ضررهای اقتصادی، علمی و صنعتی فراوانی به ما وارد شده است و نگذاشته‌اند ما از فنّاوری صلح‌آمیز استفاده کنیم. بنابراین در این بخش ما می‌توانیم به‌صورت فعال وارد شویم تا بتوانیم از مقررات و معاهدات بهره‌برداری کنیم.

بخش دیگر در روند جهانی شدن، مواردی است که می‌تواند برای ما تهدیدآمیز باشد که عمدتاً در بخش‌های سیاسی، اقتصادی و فرهنگی است. البته در دیگر زمینه‌ها هم تهدیداتی وجود دارد. در این بخش باید چه کار کنیم؟ ما معتقدیم در این بخش، هر مقدار بتوانیم اقتدار ملی را بالاتر ببریم، می‌توانیم بهتر با جهان مواجه شویم و بهتر می‌توانیم از منافع خودمان دفاع کنیم و از این روند به نفع کشور استفاده و بهره‌برداری نماییم. یک نمونه روشن در این بخش، آثار یکجانبه‌گرایی امریکاست که می‌تواند برای ما و سایر کشورهای مستقل جهان خطرآفرین باشد.

یکجانبه‌گرایی امریکا

یکجانبه‌گرایی به‌عنوان فضای جدیدی است که امریکا در پی تثبیت آن در جهان است. این فضا قطعاً برای کشورهای مستقل و از جمله ج.ا.ا. تهدیدآمیز خواهد بود. البته ما در چالش در برابر این فضای خطرناک تنها نیستیم، یعنی این ج.ا.ا. نیست که می‌خواهد در برابر این پروژه امریکایی مقاومت و ایستادگی کند، بلکه همه کشورهای جهان با این نقشه به مخالفت بپاخاسته‌اند. در واقع در روندهای مخاطره‌آمیز و تهدیدکننده،

گاهی مسئله‌ای مربوط به کشورهای جهان اسلام می‌شود، گاهی مربوط به جهان سوم یا جهان در حال توسعه می‌شود و گاهی هم مربوط به همه کشورهای جهان غیر از امریکا می‌شود.

در برابر مسئله یکجانبه‌گرایی امریکا تنها مخالفت و چالش جمهوری اسلامی ایران مطرح نیست، حتی تنها مخالفت کشورهای اسلامی هم نیست، تنها بحث کشورهای غیرمتعهد هم نیست، مدعی‌تر از همه ما در این رابطه کشورهایی مانند کشورهای اروپایی، روسیه، چین و ژاپن هستند و یا لااقل آنها هم در حدّ ما، معترض هستند. در واقع یکجانبه‌گرایی، یک تهدید جهانی برای همه کشورهاست، تهدید برای یک کشور خاص نیست. لذا تمام کشورهای اروپایی حتی اعضای پیمان ناتو هم با یکجانبه‌گرایی مخالفت می‌کنند. حتی انگلستان که از کشورهای دیگر اروپایی با امریکا نزدیک‌تر است، مخالف یکجانبه‌گرایی است. همه مقامات سیاسی انگلیس، در جلسات رسمی و علنی و در موضع‌گیری‌های خود به صراحت با یکجانبه‌گرایی امریکا مخالفت می‌کنند.[1]

تنها خود امریکا طرفدار یکجانبه‌گرایی است، بدون اینکه کشور دیگری آن را قبول داشته باشد. حتی در داخل امریکا هم این مسئله مورد اختلاف است. درست است امروز گروه حاکم به شدت در پی استقرار نظام تک‌قطبی است، اما در عین حال بسیاری از اندیشمندان، نمایندگان مجلس، متفکرین، صاحبنظران، استراتژیست‌ها و مراکز مطالعاتی امریکا، مخالف این روند هستند و می‌گویند این مسیر، امریکا را در نهایت به انزوا و شکست می‌کشاند. بسیاری از صاحب‌نظران می‌گویند در مسیر یکجانبه‌گرایی در نهایت، کشورهای جهان در برابر امریکا متحد می‌شوند

1. Javier Solana, "How Europe Sees the Road Ahead", *Time*, May 12, 2003.

و امریکا نمی‌تواند این مسیر را تا پایان ادامه دهد.

امریکا امروز در برابر هر آنچه مانع این روند باشد، نظیر سازمان ملل، شورای امنیت، مقررات و معاهدات بین‌المللی، عرف بین‌المللی و حتی افکار عمومی جهان می‌ایستد. مقامات امریکایی به صراحت می‌گویند اگر مقررات و معاهدات و سازمان‌های بین‌المللی موافق منافع ما نباشد، آنها را نمی‌پذیریم و به آنها پایبند نخواهیم بود. در بحث تروریسم می‌گویند رهبری سازمان ملل را قبول نداریم و هر دولتی یا با ماست و یا با تروریسم است. فعلاً این شعارها مرتب تکرار می‌شود، اما بسیاری از متفکرین امریکایی معتقدند که در نهایت امر، این روند منجر به شکست و انزوای امریکا خواهد شد. نقض مقررات بین‌المللی بی‌تردید، تنفر جهانی را نسبت به دولتمردان امریکا به‌وجود آورده و امریکا را به‌عنوان یک کشور یاغی به جهان معرفی خواهد کرد. خروج امریکا از پیمان کیوتو یا خروج از معاهدات و مقررات بین‌المللی دیگر، ردّ CTBT و بسیاری از کنوانسیون‌هایی که امریکا آنها را رد کرده، در خود اروپا یک تهاجم عمیقی را نسبت به امریکا به‌وجود آورده است، که حتی دوستان و مدافعین امریکا نتوانسته‌اند از این روند دفاع کنند و به‌صراحت می‌گویند این شیوه مورد قبول ما نیست. بنابراین، در موضوع یکجانبه‌گرایی، امریکا تنهاست و افکار عمومی جهان و دنیای اسلام با آن موافق نیستند.

فضایی که بعد از ۱۱ سپتامبر در امریکا به‌وجود آمد، یک فضای احساسی بود که از این فضا دولتمردان امریکا برای پیشبرد اهدافشان استفاده و بهره‌برداری کردند. گرچه در ماه‌های اولیه بعد از حادثه شرایط به نفع امریکا بود، ولی هرچه از آن تاریخ گذشت، زمینه در افکار عمومی برای فعالیت امریکا در این مسیر کمتر شده است. لذا در ماه‌های اولیه بعد از حادثه ۱۱ سپتامبر وقتی امریکایی‌ها خواستند به افغانستان

حمله کنند، همه متحدین امریکا با این کشور همراه شدند. در سازمان ملل، چندین قطعنامه در شورای امنیت به اتفاق آرا به تصویب رسید؛ به‌گونه‌ای که امریکا وقتی به افغانستان حمله کرد، فقط یکی، دو کشور در جهان این حمله را محکوم کردند که یکی از آنها جمهوری اسلامی ایران بود. ولی امروز در ماجرای عراق شما شکاف را در خود سازمان ملل، در اتحادیه اروپا و همچنین در داخل امریکا می‌بینید.[1]

آخرین نظرسنجی‌ها نشان می‌دهد که بیش از ۵۰ درصد مردم امریکا با جنگ به‌صورت یکجانبه مخالف هستند و می‌گویند اگر شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه‌ای در این زمینه تصویب نکند، ما با حمله به عراق مخالفیم.[2] در داخل امریکا هم افکار عمومی این مسئله را نمی‌پذیرد. در اروپا در بسیاری از کشورها بیش از ۸۰ درصد مردم مخالف جنگ هستند.[3] در کشورهای منطقه و کشورهای اسلامی هم وضع کاملاً روشن است. در اجلاس غیرمتعهدها که هفته قبل در کوالالامپور تشکیل شد، با لحن قاطعی همه کشورهای غیرمتعهد جنگ‌طلبی امریکا را محکوم کردند. بنابراین هرچه زمان می‌گذرد، کار دولتمردان امریکا از نظر افکار عمومی سخت‌تر و دشوارتر می‌شود و این‌چنین نیست که امریکا برای دستیابی به اهداف خود با هیچ مانع و مشکلی روبه‌رو نباشد، بلکه این مشکلات روز به روز بیشتر می‌شود.

بنابراین، در بخش یکجانبه‌گرایی ما تنها نیستیم، بلکه امریکا

---

1. Micheal Eliot, "Why Empires Strike out", *Time*, May 12 2003.

۲. در نظرسنجی مردم امریکا اعلام کردند تصمیم نهایی در مورد مسئله خلع سلاح عراق در اختیار سازمان ملل است، نه در اختیار رئیس‌جمهور امریکا و یا کنگره امریکا. منبع:

www.Time. Com 26.02.2003

۳. تلکس ایرنا و واحد مرکزی خبر به نقل از نظرسنجی‌های انجام گرفته در کشورهای مختلف اروپا، ۱۳۸۱/۱۲/۳ و ۱۳۸۱/۱۲/۹.

تنهاست و همه کشورها امروز با این منطق مخالف‌اند و ایـن مخالفـت را هم به صراحت اعلام می‌کنند و هیچ دولتی هم نظر خود را در این زمینـه مخفی نکرده اسـت؛ اسـتثنایی هـم در ایـن زمینـه وجـود نـدارد و هـیچ کشوری در جهان نیست که با یکجانبه‌گرایی امریکا موافق باشد.

همکاری با کشورهای هم هدف

در بحث جهانی شدن موارد دیگری هم هست که ما تنهـا نیسـتیم، بلکـه افکار عمومی جهان اسـلام بـا ماسـت. مـثلاً در بحـث حقـوق بشـر، در بسیاری از مواردی که غرب اشکالاتی به ما دارد، آن اشکالات به قـوانین و مقررات ج.ا.ا. مربوط می‌شود که در واقع اشکال به ج.ا.ا. نیست، بلکـه اشکال به همه کشورهای اسـلامی اسـت کـه مقـررات اسـلامی را اجـرا می‌کنند. در واقع آنجا که بحث احکام و اجرای احکام اسـلام اسـت، مـا پشتیبانی یک میلیارد و سیصد میلیون مسلمان سراسر جهان را پشت سـر خود داریم و لذا در این‌گونه موارد تعامل بـا کشـورهای اسـلامی بسـیار اهمیت دارد. احیای کنفرانس اسلامی و با زبان کنفرانس اسـلامی سـخن گفتن بسیار اهمیـت دارد. در مـاجرای ارتـداد سـلمان رشـدی از همـین تریبون به‌خوبی استفاده شـد. یعنـی وقتـی کنفـرانس اسـلامی رشـدی را محکوم کرد و گفت حکم ارتداد، حکم اسلامی است و باید حکم اسـلام اجرا شود، وضع فرق کرد. خیلی فرق می‌کند کـه موضـوعی را پنجـاه و چند کشور اسلامی اعلام کنند یا اینکه فقط از طـرف جمهـوری اسـلامی ایران اعلام شود. در بسیاری از موارد ما تنها نیستیم، بحث دنیـای اسـلام است و باید همه کشورهای اسلامی را در ایـن مـوارد، متحـد و منسـجم کنیم و با سازماندهی کشورهای اسلامی به مقابله با این‌گونـه حرکـت‌هـا برخیزیم. برخی از موارد هم، مواردی است که بـه کشـور خودمـان و یـا بعضی از کشورهای در حال توسعه مربوط می‌شود که باید بـرای چـالش

با آنها برنامه‌ریزی کنیم.

در بسیاری از مسائل فرهنگی و یا اقتصادی، مشکل، تنها مشکل ما نیست. در بخش فرهنگی، امروز همان لحنی که ما چند سال پیش از تهاجم فرهنگی سخن می‌گفتیم، همان لحن را از هند و چین و حتی اروپای غربی می‌شنویم. امروز اروپایی‌ها به شدت نگران این مسئله هستند که فرهنگ مستقل و ملی آنها تهدید می‌شود. جالب توجه است که در چند سال اخیر در بسیاری از کشورهای اروپایی که زبان رسمی آنها، زبان انگلیسی نیست، لغت‌های جدید انگلیسی را از مکالمات روزمره حذف می‌کنند. حتی در ژاپن در چند سال اخیر یک تحرکی آغاز شده تا لغت‌های انگلیسی را به لغات محلی تبدیل کنند و جای آنها، لغات ژاپنی جدید را ترویج می‌کنند. در چین و در بسیاری از کشورهای دیگر نیز این حرکت آغاز شده است. در واقع یک اقدام جدّی در برابر یکسان‌سازی فرهنگی علی‌رغم تلاش امریکایی‌ها شروع شده است. شعاری که امریکایی‌ها دارند این است که باید دنیا را به فرهنگ امریکا نزدیک کنیم تا نه تنها امریکایی زندگی کنند، بلکه حتی امریکایی بیندیشند. در برابر این شعار، عکس‌العمل گسترده‌ای نیز در کشورهای مختلف جهان شروع شده است.

در سال‌های اخیر بسیاری از مقامات کشورهای مختلف به‌صراحت، بحث تهاجم فرهنگی را مطرح می‌کنند و می‌گویند تهاجم فرهنگی، امروز یک معضلی است که باید برای مقابله با آن فکر جدی شود. بنابراین، در برخی از این مشکلات چه فرهنگی و چه اقتصادی ـ که در بخش اقتصاد گاهی شدیدتر هم هست ـ ما تنها نیستیم، بلکه کل کشورهای در حال توسعه در کنار ما هستند و همه باید در این زمینه دست به‌دست هم دهیم و زمینه را برای جهان چندقطبی آماده کنیم.

اقتدار ملی

بی‌تردید هر مقدار اقتدار ملی ما بیشتر شود، ایستادگی، مقاومت و قدرت تعامل ما با جهان بهتر انجام می‌گیرد. اساساً بسیاری از قوانین و مقررات بین‌المللی برمبنای قدرت، ساخته و تدوین شده است. یعنی قدرت نظامی به قدرت سیاسی و قدرت سیاسی به مقررات حقوقی و قوانین بین‌المللی ترجمه شده است. ما هم هر مقدار قدرت و توانمان بیشتر باشد، بهتر می‌توانیم در این زمینه تعامل سازنده‌تر و بهتری با دنیا داشته باشیم. بدون قدرت‌سازی و اقتدار ملی، به‌تدریج باید در انتظار استحاله و تسلیم در برابر حرکت جهانی‌سازی باشیم.

در زمینه اقتدار، یک بخش از اقتدار ما ساختاری و مربوط به جایگاه تاریخی و جغرافیایی کشور است، مانند جایگاه استراتژیکی و ژئوپُلیتیکی که ج.ا.ا. از لحاظ منطقه‌ای دارد. مرزهای ما در کنار خلیج فارس و دریای خزر است و بزرگ‌ترین ساحل این منطقه و تنگه استراتژیک هرمز در اختیار ماست. این موقعیت از لحاظ منطقه‌ای و از لحاظ جهانی بسیار حائز اهمیت است. مهم‌ترین جزایر خلیج فارس متعلق به ج.ا.ا. است. در زمان خطر از لحاظ استراتژیکی هر کدام از جزایر نقش یک ناو هواپیمابر را در منطقه خلیج فارس ایفا خواهند کرد. موقعیت ایران به‌گونه‌ای است که بر کل مخازن انرژی منطقه تسلط طبیعی دارد. نقش انرژی منطقه بر اقتصاد کشورهای صنعتی به‌خوبی نشان می‌دهد که این منطقه دارای چه اهمیتی است و چگونه انرژی جهان از این منطقه تأمین می‌شود. با توجه به عرض کم خلیج فارس، موقعیت ایران به‌گونه‌ای است که تمام پایگاه‌های جنوبی خلیج فارس و همه مخازن نفتی این منطقه عملاً در تیررس سلاح‌های ایران قرار دارند. جایگاه استراتژیک و منزلت جغرافیایی ایران یک اقتدار قابل ملاحظه‌ای است که باید درست

از آن استفاده و بهره‌برداری شود. بخش مهم‌تر در زمینه اقتدار ملی، مواردی است که باید با برنامه‌ریزی و تلاش و بسیج ملی به قدرت‌سازی بپردازیم؛ که به برخی از این موارد در این بحث اشاره خواهد شد.

ساخت قدرت

برای داشتن یک تعامل فعال و سازنده با روند جهانی شدن، نیازمند به قدرت، هم قدرت سخت‌افزاری و هم قدرت نرم‌افزاری هستیم. قرآن مجید سه نوع قدرت را مطرح می‌کند: قدرت سخت‌افزاری، نرم‌افزاری و قدرت مافوق هر دو که در آیات مختلف برای ما بیان کرده است.

قرآن مجید در آیه‌ای می‌گوید: «و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل تُرهبون به عدوّ الله و عدوّکم و آخرین من دونهم لا تعلمونهم الله یعلمهم و ما تنفقوا من شیء فی سبیل الله یوفّ الیکم و أنتم لا تظلمون».[1]

«هرچه در توان دارید، برای مقابله با دشمنان آماده سازید! و همچنین مرکب‌های میدان نبرد را، تا به وسیله آن، دشمنِ خدا و دشمنِ خویش را بترسانید! و گروه دیگری غیر از اینها را، که شما نمی‌شناسید و خدا آنها را می‌شناسد. و هرچه در راه خدا انفاق کنید، به‌طور کامل به شما باز گردانده می‌شود و به شما ستم نخواهد شد».

این جنبه سخت‌افزاری قدرت است که قرآن دستور می‌دهد از همه امکانات، ابزار و ادوات و اموال در برابر تهدید دشمن استفاده کنیم. مبنا هم «بازدارندگی» است. یعنی آن مقدار توان نظامی خود را باید بالا ببریم که بازدارنده باشد و دشمن را از تصمیم حمله و تجاوز باز دارد. در واقع توان و قدرت دفاعی یک کشور اسلامی باید در حدی باشد که دشمن

---

۱. قرآن مجید، سوره انفال، آیه ۶۰.

احساس کند در صورت تجاوز، ناچار است بهای بسیار سنگینی پرداخت کند، به‌گونه‌ای که از تجاوز منصرف شود.

در آیه دیگر می‌گوید: «یا أیها النبی حرّض المؤمنین علی القتال ان یکن منکم عشرون صابرون یغلبوا مائتین و ان یکن منکم مائة یغلبوا الفا من الذین کفروا بأنهم قوم لایفقهون. الآن خفّف الله عنکم و علم أن فیکم ضعفا فان یکن منکم مائة صابرة یغلبوا مائتین و ان یکن منکم ألف یغلبوا الفین باذن الله والله مع الصابرین».[1]

«ای پیامبر! مؤمنان را به جنگ تشویق کن! هرگاه بیست نفر از شما با استقامت باشند، بر دویست نفر غلبه می‌کنند؛ و اگر صد نفر باشند، بر هزار نفر از کسانی که کافر شدند، پیروز می‌گردند؛ چرا که آنها گروهی هستند که دارای فهم و درک درست نیستند.

هم اکنون خداوند به شما تخفیف داد و دانست که در شما سستی و ضعفی است؛ بنابراین، هرگاه یک صد نفر با استقامت از شما باشند، بر دویست نفر پیروز می‌شوند؛ و اگر یک هزار نفر باشند، بر دو هزار نفر به فرمان خدا غلبه خواهند کرد؛ و خدا با صابران است!»

این هم جنبه نرم‌افزاری قدرت است یعنی گروهی با ایمان و روحیه مقاومت و استقامت می‌توانند در مقابل ده برابر قدرت خودشان ایستادگی و مقاومت کنند. مسئله قدرت روحی، انگیزه و ایمان را قرآن به‌عنوان نرم‌افزار برای ما بیان کرده است. بی‌تردید در میدان مبارزه و نبرد در برابر دشمن، بالاتر از ابزار و امکانات، انگیزه، روحیه و تصمیم قاطع انسان‌های مؤمن و سلحشور است. استراتژیست‌های نظامی نیز به این امر اعتراف دارند که در جنگ، ابزار پیروز نمی‌شود، بلکه اراده انسان‌هاست که پیروزی می‌آفرینند.

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انفال، آیات ۶۵ و ۶۶.

از سخت‌افزار و نرم‌افزار قدرت، موضوع بالاتری وجود دارد که قرآن چنین بیان کرده است:

«و لقد نصرکم الله ببدر و أنتم أذلة فاتقوا الله لعلکم تشکرون. اذ تقول للمؤمنین ألن یکفیکم أن یمدکم ربّکم بثلاثة آلاف من الملائکة منزلین. بلی ان تصبروا و تتقوا و یأتوکم من فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة آلاف من الملائکة مسوّمین. و ما جعله الله الاّ بشری لکم و لتطمئن قلوبکم به و ما النصر الاّ من عندالله العزیز الحکیم».[1]

«خداوند شما را در "بدر" یاری کرد و بر دشمنان خطرناک، پیروز ساخت؛ در حالی که شما، ناتوان بودید. پس، تقوای الهی را پیشه سازید، تا شکر نعمت او را به جا آورده باشید! در آن هنگام که به مؤمنان می‌گفتی: "آیا کافی نیست که پروردگارتان، شما را به سه هزار نفر از فرشتگان که از آسمان فرود می‌آیند، یاری کند؟!" آری، اگر استقامت و تقوا پیشه کنید، و دشمن به همین زودی به سراغ شما بیاید، خداوند شما را به پنج هزار نفر از فرشتگان، که نشانه‌هایی با خود دارند، مدد خواهد کرد. ولی اینها را خداوند فقط بشارت و برای اطمینان خاطر شما قرار داده؛ و گرنه، پیروزی تنها از جانبِ خداوند توانای حکیم است!»

بنابراین اگر همه توان و امکان خودمان را در راه خدا به کار گیریم، بی‌تردید فرشته‌های رحمت الهی، لطف و نصرت الهی هم شامل حال ما خواهد شد و به پیروزی دست می‌یابیم. نصرت خداوند فقط ویژه میدان جنگ نیست. در کنار هرنوع تلاش و جهاد و فداکاری و ایثار، هدایت خداوند و نصرت حق است. «و الذین جاهدوا فینا لنهدینهم سبلنا»؛[2]

---

۱. *قرآن مجید*، سوره آل‌عمران، آیات ۱۲۳ تا ۱۲۶.
۲. *قرآن مجید*، سوره عنکبوت، آیه ۶۹.

«ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز».[1] طبق آیات متعدد از قرآن مجید، در صورتی که مردم مؤمن و فداکار همه توان خود را به کار گیرند، بی‌تردید نصرت و رحمت خداوند بر آنها نازل خواهد شد و آنها را بر دشمنان پیروز خواهد ساخت. نمونه روشن آن صدر اسلام و پیروزی مسلمین بر هر دو ابرقدرت جهان است. لذا با تقویت اقتدار ملی و با اتکا به خداوند در برابر این حرکت جهانی می‌توانیم منافع خودمان را حفظ کنیم و حتی جهانی شدن را تبدیل به فرصت نماییم. برای تقویت اقتدار ملی به ساخت قدرت در بخش‌های مختلف به‌ویژه در زمینه فنّاوری پیشرفته نیازمندیم. در جهت تعامل با جهان قبل از هر اقدامی، نیاز به توانمند شدن و ساخت قدرت در کشور داریم، و الا هرگونه تعاملی به هضم و استحاله نظام منجر خواهد شد.

قدرت علمی

توان علمی کشور یکی از مؤلفه‌های اصلی قدرت است. خوشبختانه ما از لحاظ علمی کشوری توانمند هستیم. کسب امتیازات قابل ملاحظه در المپیادهایی که دانش‌آموزان ما شرکت می‌کنند، نمونه‌ای از نمایش اقتدار علمی کشور ماست و نشان می‌دهد که استعداد جوانان و سیستم آموزشی کشور ما در سطح بسیار خوبی است. ما در این مسابقات با کشورهای بزرگ و صنعتی دنیا رقابت می‌کنیم.[2] البته حضور موفق ما در

---

۱. *قرآن مجید*، سوره حج، آیه ۴۰.

۲. **رتبه‌های کسب شده در المپیادهای سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱**

سال	فیزیک	ریاضی	زیست‌شناسی	شیمی	کامپیوتر
۱۳۸۰	پنجم	هفدهم	ششم	دوم	یازدهم
۱۳۸۱	دوم	یازدهم	ششم	هفتم	هفتم

المپیادها به تنهایی کافی نیست. امروزه معیارهایی برای توانمندهای علمی در دنیا وجود دارد که لازم است با برنامه‌ریزی دقیق طبق آن معیارها، در جایگاهی قرار بگیریم که در شأن نظام جمهوری اسلامی ایران و ملت بزرگ ایران باشد.

مؤسساتی در دنیا از ۴۰ سال پیش تحت عنوان «علم‌سنجی»،[1] تأسیس شده‌اند. اینها مؤسساتی هستند که تولید علم را در کشورهای مختلف اندازه‌گیری و برمبنای آن کشورهای مختلف را طبقه‌بندی می‌کنند. یکی از مشهورترین این مؤسسات پایگاه اطلاعاتی ISI[2] است که دارای پایگاه‌های SCI[3]، SSCI[4] و Art and Humanities می‌باشد که اولی مربوط به حوزه‌های علوم پایه، فنی و مهندسی، کشاورزی، دامپزشکی و علوم پزشکی است و دومی در زمینه‌های علوم اجتماعی، جامعه‌شناسی،

مدال‌های کسب شده در المپیادهای سال‌های ۱۳۸۰ و ۱۳۸۱

سال	فیزیک	ریاضی	زیست‌شناسی	شیمی	کامپیوتر
۱۳۸۰	۱ طلا، ۳ نقره و ۱ برنز	۲ نقره و ۴ برنز	۱ طلا، ۱ نقره و ۲ برنز	۲ طلا و ۲ نقره	۱ طلا ۱ نقره و ۲ برنز
۱۳۸۱	۵ طلا	۴ نقره و ۲ برنز	۲ نقره و ۲ برنز	۱ طلا، ۲ نقره و ۱ برنز	۱ طلا، ۲ نقره و ۱ برنز

همچنین در المپیاد فیزیک سال جاری نفر اول و دوم جهان در بخش تئوری و همچنین نفر سوم جهان در مجموع امتیازات از جمهوری اسلامی ایران بوده‌اند. شایان ذکر است تیم روباتیک باشگاه دانش‌پژوهان جوان در مسابقه روبات‌های امدادگر سال ۲۰۰۲ که از طرف انجمن هوش مصنوعی امریکا در شهر ادمونتون کانادا برگزار گردید، در بین ۱۲ تیم از مراکز علمی معتبر جهان به مقام اول دست یافت. (گزارش باشگاه دانش‌پژوهان جوان وزارت آموزش و پرورش)

1. Scientometric
2. Information Science Institute
3. Science Citation Index
4. Social Science Citation Index

ارتباطات، علوم تربیتی، روانشناسی و مدیریت است و سومی مربوط به هنر، ادبیات، تئاتر و هنرهای نمایشی، مذهب، تاریخ، معماری و موسیقی است.

کشورهای جهان به سه طبقه تقسیم شده‌اند. کشورهای رده یک که تقریباً هشت کشور صنعتی جهان هستند. کشورهای رده دو که کشورهای تا ردیف ۲۶ هستند و کشورهای رده سوم که بعد از این دو رده قرار دارند. البته در معیار «علم‌سنجی»، از حدود ۱۹۰ کشور جهان، فقط ۱۰۰ کشور امروز مورد توجه و بررسی قرار دارند. بقیه کشورها در واقع به حدّی نرسیده‌اند که مورد مطالعه قرار گیرند. ج.ا.ا. داخل این ۱۰۰ کشور است، اما در لایه سوم قرار دارد. یعنی نه داخل هشت کشور اول و نه در میان ۲۶ کشور لایه دوم، بلکه در لایه سوم و در ردیف پنجاه و ششم قرار دارد.

البته معیارهایی که برای این رده‌بندی در نظر گرفته‌اند، معیارهای خاصی است. اول اینکه در این سنجش فقط به مقالات علمی منتشر شده توجه می‌شود که چه تعداد مقاله علمی از نویسندگان یک کشور منتشر شده است؛ دوم اینکه این مقاله علمی باید به زبان انگلیسی و یا تعدادی از زبان‌های دیگر جهان باشد که متأسفانه زبان فارسی جزو آنها نیست و اگر به زبان دیگری باشد، مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ سوم اینکه این مقاله‌ها باید حتماً در یک‌سری از مجلات خاصی که مورد قبول این مؤسسات است، چاپ شده باشد و الا مورد بررسی قرار نمی‌گیرد. چهارم، معیار آنها میزان استناد به آن مقاله در مباحث علمی و مقالات تحقیقی دیگر است. در واقع ارجاعات به یک مقاله نشان‌دهنده نفوذ و تأثیر علمی آن مقاله است و ارزش یک مقاله علمی برمبنای تأثیر در مقالات و نوشته‌های بعدی تعیین می‌شود. اساس کار علم‌سنجی برمبنای بررسی چهار متغیّر اساسی شامل مؤلفان، انتشارات علمی، مراجع و

ارجاعات می‌باشد. علم‌سنجی با استفاده از این متغیّرها با ترکیبی مناسب از شاخص‌های مبتنی‌بر این متغیرها خصایص پژوهش علمی را نمایان می‌سازد.

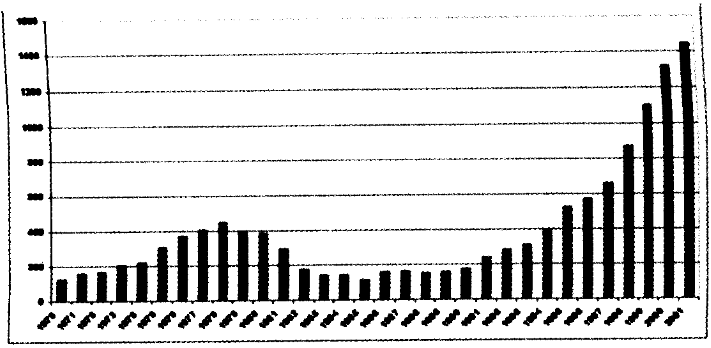
اما در عین حال علی‌رغم همه این محدودیت‌ها، ج.ا.ا. در طول دو سه سال اخیر یک جهش فوق‌العاده‌ای داشته است که نشان می‌دهد اگر ما برنامه‌ریزی درستی داشته باشیم، می‌توانیم در جایگاهی که مناسب ج.ا.ا. است، قرار بگیریم. این جایگاه برای افکار عمومی جهان اهمیت بسیاری دارد. یعنی ج.ا.ا. در تولید علم در هر رده‌ای قرار گیرد، به همان نسبت پرستیژ یا منزلت جمهوری اسلامی ایران در میان نخبگان دنیا و افکار عمومی جهان تعریف می‌شود. منزلت یا پرستیژ به‌عنوان یک اصل مهم و تأثیرگذار بر اقتدار ملی است. نمی‌توان نسبت به قضاوت افکار عمومی جهان نسبت به جمهوری اسلامی ایران بی‌توجه بود. این سخن که ما به قضاوت دیگران کاری نداریم و قضاوت خودمان کافی است، سخن درستی نیست. همواره باید این مسئله به‌عنوان یک اصل مطرح باشد که ج.ا.ا. دارای چه منزلتی در جهان می‌باشد. همان‌طور که شرکت دانش‌آموزان ما در المپیادها منزلت علمی ایران را در چند سال اخیر بالا برده است، در مسئله «علم‌سنجی» هم اگر تلاش کنیم، منزلت جمهوری اسلامی ایران ارتقا خواهد یافت.

برای اینکه روشن شود در چند سال اخیر، چه تحول مهمی در ایران اتفاق افتاده است، به این آمار توجه کنید. در سال‌های قبل از انقلاب تا زمان پیروزی انقلاب، تعداد مقالات علمی ایران که از طرف مؤسسات «علم‌سنجی» مورد قبول قرار گرفته، حداکثر حدود ۴۵۰ مقاله بوده است. البته بعد از پیروزی انقلاب و در سال‌های جنگ، تحول قابل ملاحظه‌ای نداشته‌ایم. پیداست که کشور با چه گرفتاری‌هایی در آن سال‌ها مواجه بود. اما از سال ۱۹۹۵ یعنی در واقع بعد از جنگ تحمیلی

و در دوران سازندگی که دانشگاه‌ها نشاط خوبی پیدا کرده بودند، تحول بسیار بزرگی اتفاق افتاد و در نمودارها با یک شیب تندی تعداد مقالات علمی مورد قبول، افزایش پیدا کرد تا جایی که در سال ۲۰۰۱ یعنی دو سال قبل، مقالات پذیرفته شده، به بیش از ۱۴۰۰ مقاله علمی و در سال ۲۰۰۲ به حدود ۱۶۰۰ مقاله رسیده است.[۱] با مقایسه این دو سال می‌بینید که با چه سرعتی این روند رشد داشته است. اگر همین پیشرفت را با همین شیب حفظ کنیم، در آیندهٔ نه چندان دور می‌توانیم جایگاه مناسب کشور را به‌دست آوریم. البته برای دستیابی به این هدف، برنامه‌ریزی جامع و دقیقی نیاز است تا اندیشمندان و محققانمان را تشویق کنیم مقاله علمی بنویسند و این مقالات به زبان انگلیسی باشد و در مجلات معتبر مورد نظر هم چاپ شوند. اما روندی که در این چند سال اخیر اتفاق افتاده، بسیار جالب توجه است و نشان می‌دهد که دانش‌پژوهان کشورمان دارای استعداد بالایی هستند و قادرند رشد سریعی در این زمینه داشته باشند.

نکته مهم دیگر اینکه آمار نشان می‌دهد از مقالات علمی ما که در سطح جهان مورد قبول قرار گرفته، ۵۰ درصد مربوط به علوم پایه، ۵

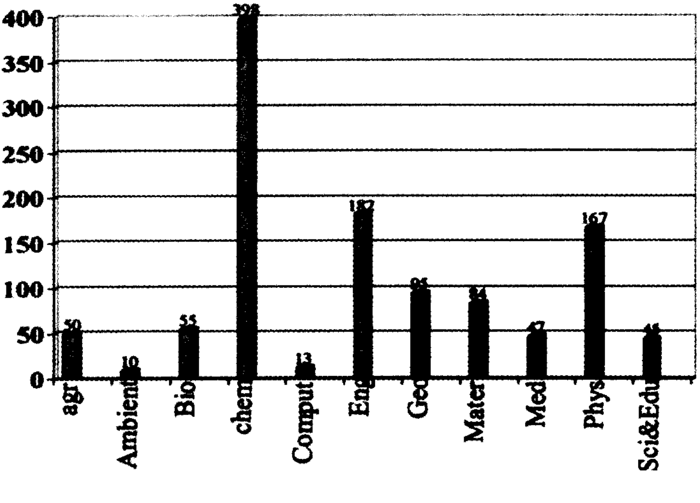
۱. تعداد مقالات ایرانی چاپ‌شده در مجلات بین‌المللی از سال ۱۹۷۰ تا ۲۰۰۱



درصد مربوط به کشاورزی، ۳۰ درصد در زمینه فنی و مهندسی و ۱۱ درصد مربوط به پزشکی بوده است. متأسفانه آمار مربوط به علوم انسانی که مراکز علمی کشور منبع قابل ملاحظه‌ای برای علوم انسانی است، فقط ۳ درصد را نشان می‌دهد. این آمار نشان می‌دهد که در زمینه حقوق، مذهب، هنر، تاریخ و ده‌ها رشته علمی دیگر در زمینه علوم انسانی یا مقاله علمی ننوشته‌ایم، یا به زبان انگلیسی نبوده و یا در مجلات علمی معتبر چاپ نشده است؛ که ما باید این جایگاه را عوض کنیم تا در علوم انسانی بتوانیم جایگاه مناسب خودمان را به‌دست آوریم. البته در زمینه شیمی موقعیت استثنایی داشته‌ایم و از میان حدود ۱۲۰۰ مقاله پذیرفته شده در سال ۲۰۰۱ در پایگاه‌های اطلاعاتی، ۳۹۸ مقاله مربوط به شیمی می‌باشد که پرسنل علمی، تسهیلات آزمایشگاهی و اداری در بروز چنین پدیده‌ای نقش اساسی داشته‌اند.[1]

---

۱. تعداد مقالات رشته‌های مختلف در سال ۲۰۰۱



قدرت تکنولوژیکی

مؤلفه مهم دیگر در ساخت قدرت، فنّاوری پیشرفته است. امروز قدرت تکنولوژیکی، در بحث اقتدار، حرف اول را می‌زند.[1] خود امریکایی‌ها در استراتژی ۲۵ ساله خود، اصل را بر تفوق در فنّاوری پیشرفته گذاشته‌اند. ج.ا.ا. خوشبختانه در این زمینه دارای توانمندی قابل ملاحظه‌ای است. در بخش فنّاوری اطلاعات (IT) و در بخش فنّاوری اطلاعات و ارتباطات (ICT) به‌ویژه در زمینه نرم‌افزار کامپیوتر دارای ظرفیت لازم برای پیشرفت هستیم و اگر در این بخش، درست برنامه‌ریزی شود و همت لازم گماشته شود، ما می‌توانیم در زمینه فنّاوری اطلاعات در ردیف کشورهای پیشرفته جهان قرار بگیریم.

یکی از بخش‌های مهم در فنّاوری پیشرفته، فنّاوری هسته‌ای است. امروزه دانش و تکنولوژی هسته‌ای در جهان نقش ویژه‌ای دارد. تأثیر تکنولوژی هسته‌ای در گسترش دانش بشری، تسلط بر طبیعت، تأمین رفاه و پیشرفت زندگی بشر غیرقابل تردید است. استفاده از انرژی حاصل از شکافت هسته اورانیوم در راکتورهای اتمی جهت تولید برق و یا شیرین کردن آب دریاها و همچنین استفاده از انواع رادیوایزوتوپ‌ها در پزشکی، صنعت و کشاورزی، مثال‌هایی از گسترش این دانش در زندگی بشر می‌باشند.

اولین ضرورت و نیازمندی ایران در توسعه هسته‌ای، تولید برق هسته‌ای می‌باشد. طی سه دهه گذشته با توجه به روند رو به رشد توسعه اجتماعی و اقتصادی در ایران، استراتژی بهره‌برداری از منابع فسیلی متأثر

---

1. Viktor Mayer, Schoenberger and Gernot Broding, "Information Power: International Affairs in the Cyber Age", Kennedy School Faculty, *Research Working Paper Series PWPOI- 044*, November 2001, http://papers.ssrn.com/so13/papers.cfm?abstract-id=292949.

از دو عامل محدودکننده است. از یک طرف ارتقای سطح زندگی و برنامه‌های بهبود شاخص‌های اقتصادی نیازمند تأمین روند تقاضای صعودی انرژی در کلیه بخش‌های داخلی می‌باشد و از طرفی، اقتصاد ملی وابسته به درآمد نفتی است که رهایی از این دو عامل متضاد، مستلزم ایجاد یک استراتژی درازمدت و تجدید نظر در روند استفاده بی‌رویه از منابع فسیلی در کشور است. مصرف انرژی در ۲۵ سال گذشته در کشور از ۱۸۰/۹ میلیون بشکه معادل نفت خام متوسط، با رشد سالانه ۵/۸ درصد به ۶۶۱/۷ میلیون بشکه معادل نفت افزایش یافته است.

در صورتی که ج.ا.ا. با داشتن منابع عظیم فسیلی نفت و گاز در پی ارزان‌ترین راه برای تأمین انرژی خود باشد، پیامدهای گوناگونی به‌دنبال دارد: اول اینکه این منابع محدود بوده و متعلق به نسل‌های آتی کشور نیز می‌باشد. دوم، استفاده از این منابع در صنایع تبدیلی نظیر پتروشیمی به مراتب ارزش افزوده بیشتری برای کشور در پی دارد. سوم، مصرف این منابع در داخل کشور به‌عنوان سوخت، به شدت ارز حاصل از صادرات نفت خام و گاز طبیعی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. مجموعه این دلایل، اتکای سیستم عرضه انرژی کشور به سوخت‌های فسیلی را غیرمنطقی ساخته و استفاده کشور از تکنولوژی‌های جدید از جمله تکنولوژی هسته‌ای را در مقام مقایسه با سوخت‌های فسیلی، رقابتی می‌سازد. استفاده و انتقال تکنولوژی‌های جدید از جمله فنّاوری تولید برق توسط نیروگاه‌های هسته‌ای در راستای سیاست ارتقای بهره‌وری تولید حامل‌های انرژی در کشور می‌باشد.

ضمناً اقدام به احداث نیروگاه‌های هسته‌ای به ایران منحصر نمی‌باشد، کشورهای دیگری نیز که دارای ذخایر وسیع نفت و گاز هستند، جهت صیانت از منابع انرژی به بهره‌برداری وسیعی از نیروگاه‌های هسته‌ای اقدام نموده‌اند. از جمله امریکا که علی‌رغم داشتن

منابع عظیم نفت نسبت به ساخت ۱۰۴ واحد نیروگاه هسته‌ای اقدام نموده است.[1] روسیه نیز که از ذخایر نفتی عظیم برخوردار و از لحاظ منابع گاز مقام اول را در جهان داراست، در حال حاضر با فعالیت ۲۹ نیروگاه اتمی، حدود ۱۳ درصد از برق خود را از نیروگاه‌های هسته‌ای تأمین می‌نماید. انگلستان نیز که حوزه نفتی دریای شمال (برنت) را در اختیار دارد، دارای ۳۵ واحد نیروگاه هسته‌ای است. از طرف دیگر دولت ایران در زمان رژیم گذشته با کمک کشورهای غربی، ایجاد ۲۳ نیروگاه اتمی با ظرفیت حدود ۲۳۰۰۰ مگاوات را در برنامه خود قرار داد و از سال ۱۳۵۳ تا سال ۱۳۵۷ ایجاد ۸ نیروگاه اتمی را برنامه‌ریزی نمود و قرارداد ساخت یا تفاهم‌نامه آنها بین سازمان انرژی اتمی ایران و پیمانکاران خارجی را به امضا رساند.[2] لذا استدلال رسانه‌های غربی

---

1. Paul Joskow, "United States Energy Policy During the 1990s", *Current History*, March 2002, p. 119.

۲. نیروگاه اتمی بوشهر I و II: قرارداد ساخت این دو واحد هریک با قدرت حدود ۱۲۹۰ مگاوات با شرکت آلمانی KWU منعقد گردید. در آبان ۱۳۵۳ نخستین مقاوله‌نامه خرید و احداث دو واحد نیروگاه اتمی فوق امضا شد و در فروردین ۱۳۵۴ اولین کشتی حامل مواد و مصالح نیروگاهی، محموله خود را در بوشهر پیاده کرد. مکان این نیروگاه در منطقه هلیله واقع در ۱۲ کیلومتری جنوب شهر بوشهر می‌باشد. از زمان انعقاد تا هنگام تعلیق قرارداد در ۱۳۵۸، کارهای ساختمانی واحد یک این نیروگاه حدود ۸۵ درصد و کارهای برقی و مکانیکی آن حدود ۶۰ درصد انجام شده بود.

نیروگاه اتمی کارون III و IV: مذاکرات ساخت این دو واحد هریک به قدرت حدود ۹۵۰ مگاوات با شرکت فراماتوم فرانسوی انجام شده بود و مقاوله‌نامه‌های این واحدها با شرکت مذکور به امضا رسید. مکان نیروگاه در نزدیکی دارخوین در شمال خرمشهر تعیین شده بود که تا قبل از انقلاب اسلامی و شروع جنگ تحمیل مراحل آماده‌سازی محل استقرار راکتورهای فرانسوی در حال انجام بوده است.

نیروگاه اتمی اصفهانV و VI: قولنامه ساخت این دو واحد نیروگاهی هریک به قدرت حدود ۱۲۹۰ مگاوات با شرکت KWU آلمان امضا گردیده بود.

نیروگاه اتمی ساوه VII و IIX: قولنامه ساخت این دو واحد نیروگاهی هریک به قدرت حدود ۱۲۹۰ مگاوات با شرکت KWU آلمان امضا شده بود (منبع: *گزارش سازمان انرژی اتمی ایران*، اسفند ۱۳۸۱).

به‌ویژه امریکایی مبنی‌بر اینکه با وجود ذخایر سوخت‌های فسیلی در ایران نیازی به احداث نیروگاه هسته‌ای نیست، سخنی بی‌پایه و برخوردی دوگانه با مسئله می‌باشد.

در زمینه نیروگاه‌های هسته‌ای، مسئله مهم خودکفایی در زمینه تولید سوخت هسته‌ای است. تصمیم به ساخت انواع نیروگاه‌های اتمی که تماماً تحت نظارت آژانس انجام خواهد شد، ما را ملزم می‌سازد که در زمینه تولید سوخت هسته‌ای فعالیت نماییم. بنابراین یکی از مسائل مهم، غنی‌سازی اورانیوم است.[1] خوشبختانه ج.ا.ا. در سال جاری توانست در این زمینه قدم‌های مهمی بردارد. فنّاوری غنی‌سازی یک فنّاوری بسیار پیشرفته‌ای است که ج.ا.ا. در زمینه صلح‌آمیز به آن دست یافت و در دهه فجر امسال از طرف مقامات ج.ا.ا. رسماً اعلام شد. تکنولوژی غنی‌سازی بسیار پیچیده است و این امر نشان می‌دهد که ج.ا.ا. می‌تواند جایگاه مناسبی از لحاظ تکنولوژیکی در جهان داشته باشد.

در واقع اورانیوم طبیعی دارای دو نوع ایزوتوپ است: اورانیوم ۲۳۸ و اورانیوم ۲۳۵. در اورانیوم طبیعی، ۹۹ درصد آن ۲۳۸ است و فقط کمتر از ۱درصد آن ۲۳۵ می‌باشد. آنچه بسیار ارزشمند است، اورانیوم ۲۳۵ می‌باشد که مقدار آن در اورانیوم طبیعی ۰/۷۲ درصد است. برای جداسازی اورانیوم ۲۳۵ از ۲۳۸ نیاز به دانش و فنّاوری بسیار پیشرفته‌ای می‌باشد و معمولاً راه‌های مختلفی برای این جداسازی دنبال می‌شود. یکی از این راه‌ها، معروف به دیفیوژن است.[2] طریق دیگر، معروف به سانتریفیوژ است.[3] راه جدید هم از طریق لیزر است.[4] البته ج.ا.ا. نسبت به

---

1. Enrichment Techniques
2. Diffusion
3. Centrifug
4. Laser

غنی‌سازی از طریق دوم یعنی سانتریفیوژ سرمایه‌گذاری نموده است.

در سال‌های اخیر به بخش فنّاوری هسته‌ای توجه بیشتری شد، مخصوصاً در یکی دو سال اخیر که همت فراوانی گماشته شد و سرمایه‌گذاری‌های لازم انجام گرفت تا توانستیم به فنّاوری غنی‌سازی اورانیوم که بسیار حائز اهمیت است، دست یابیم. البته ج.ا.ا. طبق استراتژی مدون خود دنبال سلاح‌های کشتار جمعی نیست. فنّاوری هسته‌ای هم به مفهوم دستیابی به بمب اتم نمی‌باشد. این فنّاوری در زمینه‌های صلح‌آمیز است. فعالیتی که امروز ج.ا.ا. انجام می‌دهد، می‌تواند در بخش نیروگاه برق هسته‌ای ما را از لحاظ سوخت خودکفا کند. یعنی از معدن اورانیوم (که ما دارای معادن غنی اورانیوم هستیم)، اورانیوم را استخراج و با اِعمال فرایندهای مختلف شیمیایی و فیزیکی آن را به کیک زرد تبدیل کنیم. سپس کیک زرد را به هگزافلورید اورانیوم، اورانیوم فلزی و اکسید اورانیوم تبدیل کنیم. در تأسیسات عظیم اصفهان که به‌زودی شروع به کار خواهد کرد و اعلام شده که در سال آینده این تأسیسات عظیم افتتاح خواهد شد، UF6 که خوراک اصلی تأسیسات عظیم دیگری در نطنز کاشان است، به‌دست می‌آید. UF6 در تأسیسات نطنز کاشان غنی‌سازی و تبدیل به اورانیومی می‌شود که می‌تواند مصرف سوخت برای نیروگاه اتمی باشد. تمامی تأسیسات فوق به اطلاع آژانس بین‌المللی انرژی اتمی رسیده است و با نظارت آن سازمان می‌باشد. بسیار مهم است که ج.ا.ا. توانسته در این مدت کوتاه به این فنّاوری پیچیده و مهم دست پیدا کند. این مسئله نشان می‌دهد که ما از لحاظ تکنولوژیکی، ظرفیت لازم را داریم. آنچه مورد نیاز است برنامه‌ریزی صحیح، ایجاد امکانات و تلاش و جهاد است.

قدرت نظامی

هر دولتی برای مقابله با تهدید خارجی و نیز آسیب‌پذیری داخلی نیازمند توانایی نظامی است و میزان تسلیحات و تجهیزات نظامی در این زمینه اهمیت بالایی دارد. البته این مؤلفه دارای ارتباط تنگاتنگی با مؤلفه‌های دیگر است. برای مثال شیوه تأمین امکانات نظامی و تدارک نوع و میزان ابزارهای بازدارنده بستگی به میزان قدرت اقتصادی کشور دارد؛ همچنان‌که حراست از توانمندی‌های اقتصادی مستلزم داشتن ابزارهای دفاعی مناسبی می‌باشد. اگر عنصر سازنده و حیاتی امنیت در عصر حاضر «اقتصاد پویا» است، تأمین امنیتِ همین تأسیسات اقتصادی هم مستلزم سیاست‌های خاصی در استراتژی کلان امنیتی می‌باشد.

منطقه خاورمیانه که ایران هم یکی از مهم‌ترین کشورهای آن است، تحت تأثیر یک موج منطقه‌ای، خواه‌ناخواه در مدار مسابقه‌ای قرار گرفته که عنصر اساسی آن تأمین توان نظامی و توجه به سایر مؤلفه‌های تأمین امنیت از قبیل توانمندسازی اقتصاد، مشروعیت سیاسی و برخورداری از منابع طبیعی حیاتی می‌باشد. جمهوری اسلامی ایران به لحاظ امنیت ژئوانرژیک نمی‌تواند نسبت به محیط بین‌المللی و معادلات قدرت در منطقه و جهان بی‌تفاوت باشد. از آنجا که ایران ذاتاً کشوری بین‌المللی است، بدون توجه به ماهیت نظام سیاسی حاکم بر آن، باید در سطوح بین‌المللی و منطقه‌ای تحرک کافی داشته باشد، زیرا سیاست‌ها و اقدامات ایران به لحاظ اعتبار ژئوانرژیک خود، آثار بین‌المللی دارد. همچنین در شرایط بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، ایران تبدیل به سرچشمه‌ای برای نشر اسلام مبارز، اسلام حکومتی و فقه سیاسی گردید که برای قدرت‌های بزرگ استکباری و حکومت‌های استبدادی خطرآفرین شد و پیام فرهنگی ایران در سراسر جهان اسلام نشر یافت و بدین جهت ایران کانون توجه جهانیان گردید.

استراتژی که بتواند همکاری سازنده‌ای با جهان داشته باشد و امنیت ملی، استقلال سیاسی و فرهنگی، زمینه‌های رشد اقتصادی و تمامیت ارضی کشور را تأمین کند، بزرگ‌ترین چالش نظری و عملی سیاستمداران و اندیشمندان ایرانی خواهد بود. در صورت عدم سامان‌دهی این معضل، فرایند مسابقه تسلیحاتی، تهدیدات منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای همچنان خطرآفرین خواهد بود. شاید مهم‌ترین محوری که دستگاه سیاستگذاری ایران باید روی آن متمرکز و حساس باشد، اندیشه ائتلاف و همکاری امنیتی با کشورهای منطقه است. در سایه این همکاری می‌توان اعتمادسازی و در نتیجه مقررات کنترل تسلیحاتی را مورد توجه قرار داد. از آنجا که رسیدن به این مرحله بسیار مشکل و درازمدت می‌نماید، توان‌افزایی نظامی همچنان یک ضرورت گریزناپذیر شده است.

از طرف دیگر، متأسفانه در جهان امروز همانند گذشته دور، تنها قدرتی که به‌راحتی قابل ترجمه به قدرت سیاسی و حقوقی و بین‌المللی است، قدرت نظامی است. برخلاف همه شعارها و سخنان فریبنده در جهان معاصر، قدرت تأثیرگذار اصلی در صحنه سیاسی نه اقتصاد است و نه فرهنگ، بلکه اصلی‌ترین قدرت همچنان قدرت نظامی است. دلیل روشن آن، یکجانبه‌گرایی امریکاست. امروزه از لحاظ فرهنگی، سابقه تمدنی و حتی اقتصادی، برخی از کشورها از امریکا جلوترند. گرچه از لحاظ قدرت توان تولید علم و پیشرفت تکنولوژیکی امریکا هنوز بر سایر کشورها سبقت دارد، ولی نه علم و نه تکنولوژی سریعاً قابل ترجمه به تفوق سیاسی و بین‌المللی نیست. قدرتی که به‌راحتی موجب تفوق جهانی می‌شود، قدرت نظامی و تکنولوژی نظامی است.[1] اینکه امریکا بدون اعتنا به دیگران و سازمان‌های بین‌المللی در صحنه جهانی هر

---

1. David Lake, "Beyond Anarchy: The Importance of Security Institutions", *International Security*, Vol. 26, No. 1 , 2001, pp. 129-160.

تصمیمی را اتخاذ و عمل می‌کند و اعتنایی به مقررات و قواعد بین‌المللی و حتی به افکار عمومی جهان ندارد، به این دلیل است که امریکا قدرت اول نظامی جهان است. اروپا و روسیه حداقل چند دهه از لحاظ تکنولوژی نظامی و قدرت نظامی از امریکا عقب‌ترند.

ساخت قدرت نظامی و تأمین بنیه قوی دفاعی نه تنها در امنیت ملی و مسائل منطقه‌ای، بلکه در مسائل جهانی نیز بسیار تأثیرگذار است. برای دستیابی به قدرت نظامی تأثیرگذار و بازدارنده حداقل باید به دو موضوع مهم و اساسی تکیه نماییم. مسئله اول، تکنولوژی نظامی است، برای مثال دانش الکترونیک نقش بسیار اساسی در قدرت نظامی دارد. ما نیازمند به دانش الکترونیک هم برای آفند و هم برای پدافند هستیم. در واقع الکترونیک و جنگ الکترونیک یک پایه مهم برای تکنولوژی نظامی است. اگر کشوری در این زمینه به فنّاوری پیشرفته دست یابد، می‌تواند انواع هواپیماها، موشک‌ها و بمب‌های هدایت‌شونده دشمن را منحرف نماید و از طرف دیگر می‌تواند انواع تجهیزات هدایت‌شونده نظامی بسازد. همچنین دانش فضایی که در شرایط فعلی نقش مؤثری در تکنولوژی نظامی دارد. در مجموع، فنّاوری پیشرفته دو منظوره که بتوان از آنها در تجهیزات مدرن نظامی بهره‌برداری کرد، یک اصل در ساخت قدرت نظامی است.

مسئله دوم، بسیج قدرتمند نیروی مردمی در صحنه دفاع از کشور است. البته این مسئله حتی از مسئله اول هم مهم‌تر است. اگر یک ملت، آموزش دیده، آماده فداکاری و باانگیزه و باایمان باشد، هیچ قدرتی نمی‌تواند آن ملت را شکست دهد. همان موضوع ارتش بیست میلیونی که امام بزرگوار بر آن تکیه داشت. اگر در دفاع مقدس هشت ساله توانستیم دشمن تا دندان مسلح عراق را که همه کشورهای صنعتی شرق و غرب از او حمایت می‌کردند، از کشور بیرون برانیم و بر او پیروز

شویم، در سایه بسیج و حضور مردم در صحنه جنگ بود. امروز هم اگر در کشور، بیست میلیون انسان آماده جهاد و فداکاری داشته باشیم، بی‌تردید بزرگ‌ترین قدرت نظامی منطقه را در اختیار داریم و هیچ قدرتی نمی‌تواند این ملت را به زانو درآورد.

امروزه ج.ا.ا. از لحاظ قدرت نظامی، دارای قدرت قابل ملاحظه و بازدارنده‌ای است، به‌ویژه آنکه دارای قدرت بسیج چندمیلیونی آموزش دیده و آماده می‌باشد. امروز دارای یک ارتش قوی و سپاه باایمان هستیم که دارای تجربه هشت سال دفاع و جنگ است و بزرگ‌ترین قدرت نظامی منطقه را تشکیل می‌دهد. از لحاظ صنایع نظامی هم کشوری پیشرفته هستیم و اقلام فراوانی را به کشورهای دیگر صادر می‌کنیم. در زمینه ساخت انواع موشک، نفربر زرهی و حتی تانک، هلی‌کوپتر و هواپیما و ناوچه، پیشرفت‌های قابل ملاحظه‌ای داشته‌ایم و در بسیاری از نیازمندی‌های دفاعی خودکفا و بی‌نیاز از دیگران می‌باشیم. از لحاظ تعمیر و نگهداری تجهیزات پیشرفته نیز جایگاه قابل ملاحظه‌ای داریم. ما توانستیم هواپیمای پیشرفته‌ای مانند اف ۱۴ را که هیچ بازاری نمی‌توانست از لحاظ تأمین قطعات آن به ما کمک کند و از جانب امریکا هم در تحریم کامل بودیم، به‌خوبی نگهداری کنیم و بعد از حدود ۲۵ سال پس از پیروزی انقلاب، این نوع هواپیما در کشور ما هنوز به‌خوبی مأموریت خود را انجام می‌دهد که مایه اعجاب کشورهای پیشرفته و حتی امریکاست.

قدرت اقتصادی

مؤلفه مهم دیگر در ساخت قدرت، توان اقتصادی است. معیار اصلی سنجش توان اقتصادی یک کشور، اثرگذاری اقتصاد آن کشور در اقتصاد جهان است. در بخش اقتصاد باید حجم تجاری یک کشور در حدی باشد که در اقتصاد دنیا تأثیرگذار باشد، یعنی حجم واردات یا حجم صادرات در

حدّی باشد که در اقتصاد جهانی تأثیرگذار باشد؛ که در این زمینه ما هنوز رشد قابل توجهی نداریم. ج.ا.ا. با اینکه از لحاظ وسعت، شانزدهمین کشور جهان و از لحاظ جمعیت بیست و یکمین کشور دنیاست، ولی از لحاظ اقتصادی در بخش صادرات و واردات دارای رقم قابل ملاحظه‌ای نیست. عمدتاً صادرات و واردات در جهان در اختیار ۸ کشور صنعتی دنیاست. یعنی ۸/۴۸ درصد صادرات کل جهان متعلق به ۸ کشور صنعتی و بقیه، مربوط به سایر کشورهاست.[1] در زمینه واردات هم ۵۲ درصد واردات جهان مربوط به ۸ کشور صنعتی و بقیه، مربوط به سایر کشورهای جهان است.[2] وضع در تولید ناخالص ملی نیز چنین است.[3] متأسفانه سهم صادرات کشورهای در حال توسعه و سهم تجاری آنها اصولاً از سال ۱۹۷۰ تا ۱۹۹۰ مرتب رو به کاهش بوده است و احتمالاً در

---

۱. در سال ۲۰۰۱ صادرات کل جهان ۶۱۲۱ میلیارد دلار بوده است. کشورهایی که بیشترین سهم را داشته‌اند، به شرح زیر است:
امریکا، ۷۳۰ میلیارد دلار (۱۱/۹٪)؛ آلمان، ۵۷۱ میلیارد دلار (۹/۳٪)؛ ژاپن، ۴۰۳ میلیارد دلار (۶/۶٪)؛ فرانسه، ۲۹۵ میلیارد دلار (۴/۸٪)؛ جمع ۸ کشور صنعتی هم ۲۹۸۶ میلیارد دلار (۴۸/۸٪) بوده است.
سهم ایران در این دوره، ۰/۴ درصد در تجارت جهانی بوده است (۲۳/۹ میلیارد دلار). در صورتی که صادرات کشور کمی بیش از ۶۱ میلیارد دلار بود سهم صادرات ما در تجارت جهانی ۱٪ بود.
۲. در سال ۲۰۰۱ واردات کل جهان ۶۳۲۴ میلیارد دلار بوده است. کشورهایی که بیشترین سهم را داشته‌اند، به شرح زیر است:
امریکا، ۱۱۷۹ میلیارد دلار (۱۸/۶٪)؛ آلمان، ۴۸۶ میلیارد دلار (۷/۷٪)؛ ژاپن، ۳۴۹ میلیارد دلار (۵/۵٪)؛ فرانسه، ۲۹۸ میلیارد دلار (۴/۷٪)؛ مجموعه واردات ۸ کشور صنعتی ۳۲۸۹ میلیارد دلار (۵۲٪) بوده است.
سهم ایران در این دوره ۰/۳ درصد (۱۸/۱ میلیارد دلار) بوده است که اگر واردات به بیش از ۶۳ میلیارد دلار بود، سهم واردات ما در تجارت جهانی ۱٪ بود.
۳. وضع تولید ناخالص داخلی در جهان در سال ۲۰۰۱ به ترتیب به شرح زیر بوده است:
امریکا، ۱۰۰۸۲ میلیارد دلار؛ آلمان، ۱۸۵۵ میلیارد دلار؛ ژاپن، ۴۱۴۱ میلیارد دلار؛ فرانسه، ۱۳۱۰ میلیارد دلار؛ مجموعه ۸ کشور صنعتی هم ۲۰۹۹۰ میلیارد دلار بوده است.
تولید ناخالص داخلی ایران در سال ۲۰۰۱ مجموعاً ۱۰۶ میلیارد دلار بوده است.

سال‌های آتی هم کاهش بیشتری خواهد داشت. اینها مشکل کل جهان در حال توسعه است که باید با مشارکت همه آنها این جایگاه را تغییر دهیم.

معیار دیگر، جذب سرمایه خارجی، یا داشتن سهم قابل ملاحظه در شرکت‌های بزرگ چندملیتی و یا مرکزیت مالی و بانکی بودن است که متأسفانه جایگاه تأثیرگذاری نداریم. پس از این دیدگاه، ما نمی‌توانیم یک موقعیت تأثیرگذار قابل ملاحظه‌ای در جهان داشته باشیم تا از آن به قدرت اقتصادی و یا اقتدار اقتصادی تعبیر کنیم.

معیار دیگر، محصول استراتژیک یک کشور است که می‌تواند مولد آن محصول یعنی مصنوعات ساخته دست بشر باشد. در این بخش هم ما نمی‌توانیم جایگاه قابل قبولی در سطح جهان داشته باشیم، یعنی در صنعت خاصی کشورهای دیگر به ج.ا.ا. نیازمند باشند. اما از لحاظ منابع طبیعی، ما جایگاه مهم و استراتژیک داریم و آن موضوع ذخایر نفت و گاز و صدور آنهاست. البته بر این نکته تأکید می‌کنم که برای حفظ این اقتدار باید جایگاه خودمان را در صادرات نفت و گاز و در بازار، حداقل در حدی که فعلاً هستیم، حفظ کنیم. شش کشور در دنیا، به‌عنوان صادرکنندگان بزرگ و اصلی نفت هستند: عربستان، ایران، ونزوئلا، کویت، امارات و عراق که در واقع همین شش کشور صادرکننده عمده نفت هستند و می‌توانیم آنها را اَبرنفت بنامیم. صادرات نفت در دنیا بسیار تأثیرگذار و مهم است و نقش کشور را به نقش استراتژیک در بخش اقتصاد ارتقاء می‌دهد. امریکایی‌ها ۲۵درصد تا ۳۰درصد انرژی جهان را مصرف می‌کنند و این مسئله نشان می‌دهد که چقدر امریکا به انرژی و به‌ویژه نفت منطقه نیاز دارد.[1] قسمت اعظم نفت صادراتی کشورهای

---

۱. طبق آمار ثبت شده در نشریات B.P مصرف انرژی امریکا در سال ۲۰۰۱ حدود ۲۵ درصد انرژی جهان بوده است. مصرف انرژی امریکا برابر ۲۲۳۷/۳ میلیون تن معادل نفت است که از این میزان ۸۹۵/۶ میلیون تن به نفت، ۵۵۴/۶ میلیون تن به گاز، ۵۵۵/۷ میلیون تن به ذغال سنگ، ۱۸۳/۲ میلیون تن به انرژی هسته‌ای و ۴۸/۳ میلیون

صادرکننده به هشت کشور صنعتی صادر می‌شود. جایگاهی که ج.ا.ا. در این زمینه دارد، بسیار بااهمیت است. یعنی اگر عربستان در منطقه از لحاظ صادرات نفت اول است، ج.ا.ا. از لحاظ نفت و گاز در رده دوم یا سوم می‌باشد که باید این جایگاه را در آینده نیز حفظ کنیم.

برای این هدف باید در بخش اکتشاف، تولید و صادرات نفت قادر به حفظ جایگاه خود باشیم. این استراتژی بسیار بااهمیت است که برای حفظ اقتدار ملی بتوانیم جایگاه و شأنی را که ج.ا.ا. امروز از لحاظ اقتصادی در جهان دارا می‌باشد، حفظ کنیم. برای مثال باید محاسبه کنیم که در سال ۲۰۲۰ چه مقدار تولید نفت و چه مقدار صادرات نفت باید داشته باشیم، تا بتوانیم در بخش انرژی دنیا تأثیرگذار باشیم و تصمیم ما تأثیرگذار برای منطقه و جهان باشد. جدول زیر، جایگاه ایران را در میان کشورهای اصلی صادرکننده نفت در سال ۱۹۹۹ نشان می‌دهد:

جایگاه ایران از نظر نفت در سال ۱۹۹۹

رتبه	تولید نفت خام میلیون بشکه در روز	صادرات میلیون بشکه در روز	درآمد نفتی میلیارد دلار	ذخایر نفت خام میلیارد بشکه
اول	عربستان ۷/۶	عربستان ۷/۰	عربستان ۴۴/۲۹	عربستان ۲۶۲
دوم	ایران ۳/۴	ونزوئلا ۲/۸	ونزوئلا ۱۶/۵	عراق ۱۱۳
سوم	ونزوئلا ۲/۸	ایران ۲/۷	ایران ۱۶/۱	امارات ۹۸
چهارم	عراق ۲/۷	امارات ۲/۳	امارات ۱۵/۰	کویت ۹۷
پنجم	امارات ۲/۱	عراق ۲/۱	عراق ۱۲/۱	ایران ۹۳
ششم	کویت ۱/۹	کویت ۱/۷	کویت ۱۱/۰	ونزوئلا ۷۵

تن هم به انرژی آب (Hydro) می‌باشد.

برخی معتقدند امریکا در حالی که ۶ درصد جمعیت دنیا را دارد، ۳۰ درصد انرژی دنیا را مصرف می‌کند:

Victor Davis Hanson, “Good Bye to Europe”, *Commentary*. October 2002, p. 23.

بنابراین برای ارتقای جایگاه ج.ا.ا. در زمینه نفت و گاز و یا حداقل حفظ جایگاه فعلی، نیاز به یک برنامه‌ریزی جامع است. برنامه در جهت اکتشاف منابع جدید نفت و گاز، صرفه‌جویی در مصرف انرژی فسیلی در کشور، جایگزین نمودن انرژی‌های نوین به جای انرژی فسیلی و صیانت از منابع موجود نفت و گاز از جمله این برنامه می‌باشد. البته اینکه نقطه قدرت ما در بخش اقتصاد مربوط به منابع زیرزمینی خداداد باشد، افتخاری برای ما نیست. ما می‌توانیم در بخش‌های دیگر اقتصادی جایگاه مناسبی کسب نماییم. در واقع اگر بتوانیم در چهار زمینه خصوصی‌سازی، امنیت سرمایه‌گذاری، حضور در بازار جهانی و جذب سرمایه خارجی، قدم‌های جدی برداریم ـ که کار سخت و پیچیده‌ای نیست ـ می‌توانیم جایگاه ویژه‌ای در بخش اقتصاد در سطح منطقه و حتی در سطح جهان پیدا کنیم.

قدرت فرهنگی

قدرت فرهنگی در واقع زیربنای همه قدرت‌ها، حتی قدرت اقتصادی است. ما در زمینه قدرت فرهنگی متکی به دو منبع عظیم خدادادی هستیم: منبع اول، اسلام و فرهنگ درخشان و غنی و گسترده و حتی بی‌انتهای آن و منبع دوم، فرهنگ ملی ایران با غنای بسیار زیاد که ریشه در تجربه و ذوق و عرفان و دانش هزاران سال گذشته مردم این سرزمین دارد؛ گرچه در قرون اخیر این دو فرهنگ آن‌چنان به هم آمیخته شده که جدا نمودن آنها نه امکان‌پذیر است و نه مفید خواهد بود. ما به مسلمان بودن خودمان افتخار می‌کنیم و به ایرانی بودن خود نیز می‌بالیم. هنر ما باید در این باشد که در کنار این دو منبع عظیم، از دستاوردهای علمی و فرهنگی دنیای امروز استفاده کنیم و با پیوستن این سه رودخانه بزرگ و مواج، شاهد دریایی عظیم باشیم که هم خود از آن بهره جوییم و هم

دیگران از آن استفاده نمایند. خطرناک‌ترین مسئله رو در رو قرار دادن این سه جریان است. ما نه از تجربه و فرهنگ ایرانی، نه از فرهنگ ژرف اسلام و نه از تجربه و دستاوردهای دنیای جدید مستغنی نیستیم. متأسفانه در این موضوع، بسیاری به بیراهه رفته‌اند و بسیاری از توان و انرژی را در مسیر غلط مصروف داشته‌اند. ما باید به ملیت و ایرانی بودن خود افتخار کنیم. این نه خجالت دارد و نه منافاتی با موازین اسلام دارد. اینکه به دانش و تجربه دنیای غرب هم نیاز داریم، نه خجالتی دارد و نه تضادی با ارزش‌ها و اهداف ما دارد. به مسلمان بودن و تقید به احکام اسلام هم افتخار می‌کنیم و بر اجرای احکام دینی خود نیز اصرار می‌ورزیم.

در زمینه فرهنگی سه حوزه بزرگ در اختیار ماست. اول، حوزه تمدن ایرانی که از قفقاز و دریای سیاه گرفته تا آسیای مرکزی، شبه‌قاره هند و بخشی از چین جزو این حوزه تمدنی است و ظرفیت فراوانی برای فعالیت و همگرایی فرهنگی وجود دارد. دوم، حوزه تمدن اسلامی که از اقیانوس اطلس و مغرب عربی گرفته تا چین و اقیانوس آرام ادامه دارد و شامل جمعیتی حدود یک میلیارد و سیصد میلیون نفر است؛ و بالاخره حوزه تعامل با جهان امروز که سراسر دنیای مدرن و صنعتی و کمتر توسعه‌یافته را شامل می‌شود. باید از این پتانسیل و ظرفیت‌های فراوان استفاده کنیم و جهانی شدن را به یک فرصت برای خود تبدیل نماییم.

اگر ما به‌عنوان مسلمان نمی‌خواهیم در کام جهانی شدن بلعیده شویم، باید بیاموزیم که چگونه ماهرانه با آن برخورد نماییم. در این راستا، نخستین کاری که کشورهای اسلامی باید انجام دهند، یادگیری همه‌چیز درباره فنّاوری اطلاعات است که رابطه تعاملی تنگاتنگی با جهانی شدن دارد. ما باید نرم‌افزارهای پایه‌ای را توسعه دهیم، که دست

ما را برای توسعه سایر نرم‌افزارها باز می‌کند. در واقع ما باید اینترنت یا اینترانت (شبکه محلی) خاص خودمان را داشته باشیم. چه دلیلی دارد که در همه موارد صرفاً بخواهیم از اینترنت غربی‌ها استفاده کنیم. شاید توسعه اینترنت یا اینترانت اسلامی زمان زیادی بخواهد، اما آنچه بخشی از مردم می‌توانند انجام دهند، قطعاً از عهده دیگران نیز ساخته است و باید بتوانیم این کار را همانند و یا حتی بهتر از دیگران انجام دهیم. فراتر از نرم‌افزارها باید سخت‌افزارهای خاص خود را نیز توسعه دهیم. ما باید صنایع ساخت و تولید خودمان را توسعه دهیم تا از وابستگی خود به کشورهای پیشرفته بکاهیم. در حقیقت، امروز باید دست به انقلاب صنعتی بزنیم، همان انقلابی که قبلاً یکبار آن را از دست داده‌ایم. ظرفیت ساخت و تولیدی ما، سرانجام باید به پای کشورهای توسعه‌یافته برسد و شانه به شانه آنها حرکت کنیم، یا دست‌کم نباید به اندازه امروز از آنها عقب باشیم.

وظیفه دینی ما حکم می‌کند که دست روی دست نگذاریم و کاری بکنیم. جهانی شدن تنها به رفاه مادی مربوط نیست، به ارزش‌ها نیز مربوط است. ما نابودی اخلاق را در دنیای مادی به چشم خود می‌بینیم. امروزه به نام حقوق بشر هر کاری مجاز شناخته می‌شود و هیچ خط قرمزی وجود ندارد. با این تعریف از حقوق بشر دیگر ازدواج و نهاد خانواده اهمیت خود را از دست داده است. خانواده به مثابه یک جامعه قراردادی که در آن دو یا چند نفر عضو هستند، تعریف می‌شود. کشورهای اسلامی و دولت‌های اسلامی به‌عنوان یک وظیفه باید اطمینان حاصل کنند که جهانی شدن باعث به حاشیه راندن این کشورها نمی‌شود، چنان‌که در مقطع انقلاب صنعتی اتفاق افتاد. در شرایط کنونی با پیشرفت‌های سریع که زاییده فنّاوری و علوم هستند، درک جهانی از امور را تغییر داده، اندیشه‌ها و مفاهیم نوینی در روابط انسانی و

بین‌المللی پدید آورده‌اند. اگر ما یکبار دیگر فرصت همراهی و همگامی با این پیشرفت‌ها را از دست بدهیم، اگر اینها را نادیده بگیریم و در برخورد با آنها به خطا برویم، نه تنها به حاشیه خواهیم رفت، بلکه محکوم بر این خواهیم شد که برای همیشه مغلوب و تحت انقیاد و سلطه دیگران باشیم.

وانگهی ما باید در برابر تضعیف دین و نظام ارزشی خود بایستیم. شاید گمان کنیم که می‌توانیم از جامعه جهانی جدا شویم، اما چنین گمانی خطاست. حتی اگر بتوانیم مرزهایمان را ببندیم، نخواهیم توانست از نفوذ ارتباطات ماهواره‌ای بر جامعه‌مان جلوگیری کنیم. ما به‌عنوان مسلمان منطقی باید بکوشیم تا جهانی شدن و ضرورت آن را به‌خوبی درک کنیم. آنگاه نه تنها برای مصون ماندن از خطرات آن بلکه همچنین برای بهره‌گیری از آن، جهت همپایی با کشورهای توسعه‌یافته چه در فنّاوری اطلاعات و چه در ظرفیت صنعتی آماده شویم. اگر ما دغدغه استقلال، ارزش‌ها و دین را داریم، نباید این فرصت را تباه کنیم. اینکه جهانی شدن به سود یا زیان ما باشد، به خود ما بستگی دارد. یکبار دیگر این آموزه قرآنی را به یاد آوریم که «ان الله لایغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»[1] خداوند سرنوشت هیچ قومی را تغییر نمی‌دهد، مگر اینکه خود، سرنوشتشان را تغییر دهند.

در بحث قدرت فرهنگی مهم‌ترین مسئله، قدرت ایمان و اعتقاد مردم به خداوند و آموزه‌های دینی و جهان‌بینی اسلامی است. بی‌تردید هیچ قدرتی را نمی‌توانیم با قدرت ایمان یک ملت مقایسه نماییم. اسلام مبارز، اسلام جهاد، اسلام عزت و سربلندی، اسلام ظلم‌ستیز، اسلام وحدت‌آفرین، اسلام زهد و بی‌اعتنایی به زرق و برق دنیا و بالاخره

---

۱. قرآن مجید، سوره رعد، آیه ۱۱.

اسلام حیات‌بخش و نجات‌بخش بزرگ‌ترین سرمایه یک ملت است. اگر مردان پولادینِ باایمان تربیت شوند، نه تنها جهانی شدن آنها را متزلزل نمی‌کند، بلکه می‌توانند عطر و بوی معنویت و اخلاق انسانی و ارزش‌های والا را در سراسر جهان به مشام بشریت برسانند.

بر طبق گفتمان حضرت امام (ره)، برای رفع مشکلات باید ابتدا به تربیت خود اقدام کرد. توسعه سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی کشور مستلزم اقدام عاجل در «تربیت فرد ایرانی» است. تربیت دینی شهروندان موجب سلامت جامعه و تربیت سیاسی متدینین، موجب ضمانت پویایی جامعه می‌گردد. در اینجا با تمرکز و تأمل در تربیت فرد ایرانی براساس آموزه‌های دینی است که جامعه دین‌مدارِ بومی ایرانی، خود را از جامعه غربی متمایز می‌سازد. از دیدگاه فقه سیاسی اسلام، ثبات و امنیت جامعه ایرانی منوط به میزان رشد فضایل و اخلاق در بستر عمومی جامعه است. یعنی افراد مؤمن و متدین به واسطه تعهد و التزام به دستورات مذهبی و اخلاق اسلامی، مایه ثبات و امنیت جامعه هستند. به همین دلیل وظیفه ج.ا.ا. براساس اصل سوم قانون اساسی، ایجاد محیط مساعدی برای رشد فضایل اخلاقی براساس ایمان، تقوی و مبارزه با مظاهر فساد است.

گذشته از آن، طراحی «استراتژی تربیت فرهنگی» با تولید و بازتولید فرهنگی و مذهبی، موجب آشتی میان ارزش‌ها و واقعیت‌های حال و آینده جامعه ایران خواهد شد. «حفظ حاکمیت ملی» مستلزم توسعه فرهنگی و بسط عقلانیت است. خردورزی و نهادینه شدن ارزش‌ها و آموزه‌های دینی و هنجارهای ملی موجب بازتولید فرهنگی است و بازتولید فرهنگی در کنار مؤلفه‌های نظامی، اقتصادی و تکنولوژی، حاکمیت ملی ما را در جهانِ پرتحول، تحکیم و اقتدار ملی ما را تضمین می‌کند. «استراتژی تربیت فرهنگی»، تربیت فرد ایرانی را از دوران کودکی

مدنظر دارد. تحکیم «نظام خانواده»، تنظیم برنامه‌های تربیتی ــ آموزشی برای «مهدکودک‌ها و نظام پیش‌دبستانی»، به‌عنوان اولویت‌های این استراتژی مطرح هستند. همچنین تحول در «نظام آموزش و پرورش» از دیگر اهداف این استراتژی است. نسل کنونی ایرانی، در مقابل آفت تزلزل شخصیت و آسیب‌پذیری‌های اجتماعی فاقد مکانیسم دفاعی است. نظام آموزشی به جای گام برداشتن در جهت تثبیت آن دسته از الگوهایی که ناکارآمدی خود را به اثبات رسانده‌اند، می‌باید با آینده‌نگری زمینه را برای خلق شرایطی که لازمه پیشرفت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است، فراهم آورد. در این استراتژی، نظام خانواده و نظام آموزش و پرورش موظف به آموزش شیوه‌های «درست اندیشیدن»، «درست معاشرت کردن»، «چگونه موافقت کردن»، «چگونه مخالفت کردن»، «شیوه‌های حفظ شخصیت و کرامت انسانی»، «ظلم‌ستیزی»، «عزت نفس و سربلندی»، «هضم نشدن در برابر موج‌ها و طوفان‌ها» و... می‌باشند.

قدرت سیاسی

قدرت سیاسی بسیار نقش‌آفرین و حائز اهمیت است. اگر تعامل ما با جهان بخواهد همراه با منطق قدرت و عزّت باشد و با جایگاه و منزلت ج.ا.ا. منطبق باشد، باید به ساخت قدرت سیاسی بپردازیم. قدرت سیاسی در سایه یک دولت مقتدر امکان‌پذیر است. شکل‌گیری یک دولت قدرتمند و کیفی آن است که همه امور را در کنترل و نظارت خود داشته باشد، اما کمترین اثر و ردّ پایی از خود بر جای نگذارد. چنین دولتی همه نوع کارایی، از جمله کارایی بهره‌گیری صحیح از منابع طبیعی، انسانی، حفظ دارایی‌ها و ارزش‌ها و اصول خود را داراست. به این ترتیب وجود دولتی قوی در ایران ضروری است؛ دولتی با اعتماد به نفس کامل، باثبات، امنیت‌آفرین و مردم‌دار؛ زیرا دولتی که به مردم متکی نباشد، مانند

بوته بی‌ریشه‌ای است که با هر بادی از جا کنده می‌شود. اما شکل‌گیری چنین دولتی، خود موقوف به شرایطی است که به آسانی فراهم نمی‌شود. هرکس بدون توجه به ایجاد شرایط لازم برای شکل‌گیری دولت قوی، در پی ساخت دولت قوی باشد، به ضعیف‌ترین نوع دولت که در عین حال خشن‌ترین و قدرت‌نماترین دولت است، خواهد رسید.

دولت مقتدر در عین پاس داشتن حقوق شهروندی و اصول روابط بین‌الملل، باید تصویری مطلوب و مناسب از خود در عرصه مناسبات اجتماعی ــ سیاسی به‌ویژه امنیتی عرضه نماید، از طریق: اول، قانون‌سازی. گذشته از حداقلی یا حداکثری بودن حضور دولت، نظام سیاسی موظف است که «ایده» خود را در لباس قانون، طرح و عرضه کند و براساس «قانون» اِعمال نفوذ نماید. دوم، سلبی‌نگری. ساخت دولت مقتدر باید ناظر بر «نه»های حوزه عمل سیاسی باشد و از ورود به «چه باید کرد»ها احتراز جوید تا از این طریق ضمن تبیین «حدود»، آزادی عمل بازیگران را نیز پاس دارد. سوم، عام‌نگری. حضور دولت در عرصه امنیت نباید به‌صورت موردی و در تماس عرصه‌ها باشد. چرا که این روش به «امنیتی کردن» کلیه موضوعات منتهی شده و در عرصه عمل جز ناامنی نتیجه دیگری به‌دنبال نخواهد داشت. چهارم، نگرش حداقلی. بیان «مهم‌ترین» و «کمترین» تعداد از «نه»ها در یک نظام سیاسی که در عین اختصار از جامعیت لازم نیز برخوردار باشند. این مسئله خود هنر بزرگی است که به تعدیل حضور دولت در عرصه سیاست و اجتماع منجر می‌شود. داشتن اصول فراوان و دست و پاگیر نقطه قوتی برای دولت‌ها نیست. پنجم، عمل قاطع. در نهایت آنچه «دولت مقتدر» را معنادار می‌سازد، عمل به موقع و قاطع دولت در مواجهه با موارد نقض یا تعرض به مقررات می‌باشد که ضمن مقابله با تهدید از حساسیت و

جدیت موضوع نیز حکایت داشته باشد.[1]

ساخت دولت قوی به مجموعه‌ای از مؤلفه‌ها نیاز است که عمده‌ترین آنها مشارکت سیاسی، توسعه اقتصادی و وفاق اجتماعی است که این مؤلفه‌ها در سه اصل کلی: «مشروعیت»، «ظرفیت» و «وحدت ملی» تبلور دارند. دولت‌هایی قادرند تا تهدیدات امنیتی را به سهولت مهار کنند که از تهدید کم، قابلیت زیاد و ظرفیتِ سیاسی انعطاف‌پذیری برخوردار باشند. سیاست خارجی ایران در عرصه روابط بین‌الملل نیز باید به‌عنوان یک مؤلفه مهم قدرت سیاسی مدنظر قرار گیرد. به نظر می‌رسد در سطح کلان، تعریف مشخصی از منافع ملی و برنامه‌ریزی سیاست خارجی ارائه نگردیده و این امر موجب اثرگذاری چالش‌های داخلی بر فرایند تصمیم‌گیری در روابط خارجی شده است. تا زمانی که تعریف کاملاً روشن، آشکار و مشخصی از منافع ملی نداشته باشیم، سیاست خارجی مشخص نخواهد شد و در غیاب تعاریف لازم و مشخص از منافع ملی است که سیاست خارجی دچار ابهام و آسیب‌پذیری می‌شود. در کنار این موضوع، عدم تخصص کارگزاران سیاست خارجی و ضعف بازیگری فعال و هوشمندانه در صحنه روابط بین‌الملل موجب تقویت آسیب‌پذیری و تحمیل بار منفی عملکرد سایر بازیگران قدرت اعم از قدرت‌های بزرگ و سازمان‌های بین‌المللی بر امنیت ملی ایران می‌شود. طبیعی است که در صحنه سیاست بین‌المللی بحران‌ها حادث می‌گردند ـ چه بخواهیم و چه نخواهیم ـ و تهدیداتی برای منافع، حیثیت، ارزش‌ها و امنیت ملی ما به‌وجود می‌آیند که نیاز به تصمیم‌گیری سریع، قاطع و حساب‌شده دارد.

هنوز تعریف مشخص و جامعی از منافع ملی متضمن ارزش‌ها و

---

۱. آلموند، پاول، مونت، *چارچوبی نظری برای بررسی سیاست تطبیقی*، ترجمهٔ علیرضا طیب، تهران: مرکز آموزش مدیریت دولتی، ۱۳۷۶، ص ۲۳۸.

مصالح دینی و ملی ارائه نشده است. در سطح کلان کشور، پارادوکس‌هایی وجود دارد که هنوز مورد شناسایی قرار نگرفته‌اند و بخش‌هایی از آن نیز که شناسایی شده‌اند، با نگاه صرفِ سیاسی مورد ارزیابی قرار گرفته‌اند. معمولاً به‌دنبال تبیین یک استراتژی حداکثرگرا هستیم و می‌خواهیم که تمامی اصول و مبانی و خواسته‌ها و اهداف در یک زمان و در دوره‌ای کوتاه تحقق پذیرد. تدریجی و تاریخی فکر نمی‌کنیم. برای تحقق اصول و اهداف خود قائل به ترتب، اولویت‌بندی و زمان مورد نیاز نیستیم. فهم و شناخت مسائل سیاسی، حکومتداری و مدیریت کشور و به نفع مردم کار کردن، یک امر تخصصی است و با صنعت هیجان‌سازی متفاوت است. چنین به نظر می‌رسد که فهم، شناخت و حل و فصل نهایی چالش‌ها و مشکلات کشور را در خیابان‌ها گسترده‌ایم، نه در بحث‌های چاره‌ساز میان نخبگان فکری و اجرایی کشور. مهم‌تر از همه اینکه هماهنگی و انسجام میان اهداف داخلی و خارجی نظام سیاسی کشور کمتر مشاهده می‌شود.

یکی دیگر از مسائل مهم در بحث سیاست خارجی اتخاذ استراتژی ملی معاشرت با جهان است. تحولات بی‌وقفه در روابط بین‌الملل، دیپلماسی دوران گذشته و سیاستمدار و دیپلمات سنتی را برنمی‌تابد. حداقل تفاوت عمده دیپلماسی دوره کنونی با عصر گذشته آن است که در آن زمان یک دیپلمات و سیاستمدار سعی می‌کرد از همتای خود حرف بکشد، اما اکنون تلاش می‌کند که حرف خود را خوب القا کند. تفکر سنتی و جزم‌اندیشی یا تحجر سیاسی، سازمان دیپلماسی کشور را در هنرمندی سیاسی در سطح روابط بین‌الملل عاجز می‌سازد. ج.ا.ا. همانند سایر بازیگران بین‌المللی، برای تعقیب منافع ملی خود و تقابل با تهدیدها و تبدیل آنها به «فرصت‌های کنش هوشمندانه»، نیازمند به تعامل و ایفای نقش فعال در روابط بین‌الملل است. در این شرایط، نخبگان

سیاسی، مذهبی، اقتصادی کشور بالاجبار باید با اجماع نظر، نگاه‌های متناقض خود را در خصوص رابطه و تعامل با جهان خارج اصلاح نمایند و به نگاهی واحد و همسو دست یابند.

«نگاه واحد» مستلزم تیزبینی، درایت، هنرمندی سیاسی و آگاهی از شرایط جهانی است که به مبادله اطلاعات و تکنولوژی و معاشرت سیاسی، فرهنگی و در نهایت به تکامل داخلی (توسعه سیاسی - اجتماعی) بپردازد. طراحی «استراتژی ملی معاشرت با جهان» بدان علت اهمیت حیاتی دارد که انعکاس منافع ملی در سیاست‌گذاری خارجی را میسر می‌سازد و متخصصان هنرمند (دیپلمات‌ها) را برای تعقیب این منافع در روابط بین‌الملل تربیت می‌کند. استراتژی ملی معاشرت با جهان بر تربیت مذهبی، سیاسی و اجتماعی کارورزان دستگاه دیپلماسی تأکید داشته و بنا دارد تا خلقیات و رفتار ناهمگون را که گاهی منافع گروهی و یا شخصی را بر منافع ملی ترجیح می‌دهد، تغییر و مأموریت خطیر و ظریف دیپلماسی کشور را به مجموعه‌ای از متخصصانِ متدینِ مسلط به دانش سیاسی و زبان روز واگذارد. همچنین طراحی استراتژی ملی معاشرت با جهان، مستلزم ادغام سه استراتژی: همگرایی، بازدارندگی و وابستگی متقابل به‌عنوان ابزار معاشرت با جهان است. یکی دیگر از مسائل بسیار مهم در اقتدار سیاسی این است که یک دولت بتواند با زبان واحد با دنیا سخن بگوید. امروز یکی از نقطه‌ضعف‌هایی که دیگران به ما نسبت می‌دهند و تا حدی می‌تواند صحت داشته باشد، اینکه در ج.ا.ا. زبان واحد وجود ندارد. متأسفانه شاهد دوزبانی و دو دایی هستیم و چندصدایی، به معنای وجود مدیریت ناتوان در یک نظام سیاسی است.

ما اگر سه قوه و بخش‌های مختلف تصمیم‌گیری و نهادهای قدرتمند در کشور داریم و اگر در مسائل داخلی اختلافاتی داریم، در برابر بازیگران خارجی و در روابط بین‌المللی باید یک‌صدا باشیم. در هر

موضوعی در قانون اساسی ما، یک فصل‌الخطابی پیش‌بینی شده است. آن فصل‌الخطاب باید سخن نهایی را اعلام نماید. در روابط خارجی بسیار مهم است که یکصدایی در کشور باشد. بسیاری از مشکلات را دوصدایی موجود برای ما ایجاد کرده است. اگر ادعا کنیم که مشوق بوش رئیس‌جمهور امریکا در سخنرانی ۲۹ ژانویه ۲۰۰۲ در جلسه نمایندگان امریکا جهت استفاده از عنوان «محور شرارت» برای ج.ا.ا. و تقسیم حاکمیت به دو بخش انتخابی و غیرانتخابی، همین دو صدایی در کشور بود، مبالغه‌ای نکرده‌ایم. بعد از این سخنان، امریکایی‌ها از طرق مختلف این مسئله را پیگیری کردند که آیا در داخل کشور برخی از جناح‌ها این موضع‌گیری را به نفع خودشان تشخیص داده‌اند یا نه؟ اینکه امریکایی‌ها این مسئله را از طرق مختلف مورد ارزیابی قرار داده‌اند، بسیار مهم است. اگر امروز توهینی به ملت ایران می‌شود، منشأ و ریشه آن دوصدایی در این کشور است.

ما یک نظام داریم، ما دارای یک حکومت هستیم. حرف نهایی را در سیاست‌های نظام باید یک مرجع بزند. سیاست‌های کلی را طبق قانون اساسی، مقام معظم رهبری اعلام می‌کند. فرماندهی نیروهای مسلح با یک نفر است. در زمان بحران، فرماندهی کل امور کشور برعهده یک مرجع است. چون در زمان بحران، شورای عالی امنیت ملی تصمیم‌گیر اصلی کشور است. قانون‌گذاری در اختیار یک مرجع است. قضاوت نهایی در شکایات و تظلمات برعهده یک نهاد است. اگر همه نهادها دقیقاً به وظایف خود عمل کنند، شاهد چندصدایی نخواهیم بود. یک‌صدایی یک اصل بسیار مهم مدیریت، در امور داخلی و در صحنه روابط خارجی است. ما باید از نظر سیاسی مشروعیت نظام را تقویت کنیم. مشروعیت با مفهوم سیاسی دنیای امروز یعنی کارآمدی و مقبولیت. ظرفیت اقتصادی را در این کشور بالا ببریم و وحدت ملی را به نقطه مطلوب برسانیم و

در نهایت با یک‌صدا و با یک لحن و با یک سیاست و با یک زبان با جهان مواجه شویم. هرچند در مدیریت مسائل داخلی کشور باید دیدگاه‌ها، نظرات و رهیافت‌های مختلف را ملحوظ کنیم و با تقویت فرایندهای اجماع سازی، با هم کشور را به پیش هدایت کنیم، اما در مسائل امنیت ملی و در دفاع از کلیت نظام و مصالح و منافع بیرونی آن باید به وحدت نظر برسیم. در مجموع، تنها راه چاره برای ج.ا.ا. در برابر حرکت جهانی و برای آنکه تهدیدی متوجه نظام و کشور نشود و منافع ملی ما حفظ شود، «اقتدار ملی» است.

فصل پنجم
تفکر سیاسی امام خمینی (ره)

مبانی تفکر سیاسی امام خمینی (ره)

اندیشه‌های سیاسی انقلاب اسلامی

کندوکاو در ابعاد نظری ولایت فقیه

مبانی تفکر سیاسی امام خمینی (ره)

موضوع سمینار، موضوع بسیار مهمی است که اداء حق مطلب درباره آن کار بسیار سخت و دشواری است. امسال با یکصدمین سالگرد ولادت امام راحل (ره) تقارن دارد. تاریخ میلاد آن بزرگوار بیستم جمادی الثانی سال ۱۳۲۰ هـ ق است.

ادوار زندگی امام (ره)

دوران کودکی حضرت امام (ره) با ویژگی‌های خاصی همراه بوده است. در چندماهگی، پدر بزرگوار ایشان به شهادت می‌رسد و او از نعمت سرپرستی و مهر پدر محروم می‌شود و در آغاز جوانی هم مادر فاضله خود را از دست می‌دهد و لذا امام (ره) دوران کودکی خود را با مشکلات فراوانی پشت سر می‌گذارد. ایشان در دوران جوانی در حوزه علمیه به‌عنوان یک طلبه فاضل، فوق‌العاده بااستعداد و صاحب نبوغ و از همه مهم‌تر دارای تقید خاص به اجرای دقیق احکام مقدس اسلام شناخته می‌شد. امام نه تنها به انجام واجبات مقید بود که حتی عمل به مستحبات را نیز سخت پایبند بود. امام به این ویژگی مخصوصاً در زمینه رعایت «حقّ الناس» و نیز اجتناب شدید از غیبت و تهمت معروف بود.

ویژگی بارز امام در دوران میانسالی حولِ محور توجه خاص ایشان به مسائل اجتماعی و سیاسی کشور دور می‌زند؛ که این امر با توجه به

شرایط آن زمان و حال و هوای حاکم بر حوزه‌های علمیه دارای اهمیت فوق‌العاده‌ای می‌باشد. با نگاهی گذرا به آن مقطع درمی‌یابیم که توجه یکی از فضلا و مدرسینِ بنام حوزه به مسائل سیاسی و اجتماعی، امری بدیع و بسیار مهم بوده است. ایشان به تهران می‌آمد و گاهی در مجلس شورای ملی سابق حضور پیدا می‌کرد و با شهید آیةالله مدرس (ره) در تماس بود و به مسائل سیاسی روز، توجه ویژه‌ای داشت. وی برای رفع شبهاتی که آن ایام مطرح شده بود، درس و بحث خود را تعطیل می‌کرد و کتاب معروف «کشف الاسرار» را تألیف می‌نمود.

در آغاز دوران کهنسالی و در سن ۶۳ سالگی در حالی که امام از سال‌ها قبل تقریباً عزلت برگزیده بود و حاضر نبود به‌عنوان یک مرجع تقلید از او ترویج و تبلیغ شود؛ به دلیل شرایط ویژه آن زمان و خطراتی که موجودیت اسلام را در این کشور تهدید می‌نمود، رهبری یک نهضت عظیم و مبارزه بزرگ علیه رژیم طاغوت را برعهده گرفت.

در شخصیت امام (ره) ویژگی‌های بسیار مهمی از لحاظ فقهی، عرفانی، فلسفی و اخلاقی وجود دارد، ولی در این مقطع تاریخی تنها بخشی از زندگی امام (ره) که باید مورد توجه خاص قرار گیرد، نظرات مهم و کارساز ایشان در مسائل اجتماعی اسلام، فقه عمومی و یا فقه حکومتی است. وی تنها فقیهی بود که توانست نظریه حکومتی خود را در عمل پیاده کند و با زبان و عمل آن را تبیین نماید. بی‌تردید مهم‌ترین بخش از حیات پربرکت امام را باید دوران ۳۰ ساله آخر زندگی آن بزرگوار دانست که عمدتاً به مسائل اجتماعی و سیاسی و سرنگونی یک حکومت ظالمانه و طاغوتی و سپس تأسیس یک حکومت اسلامی گذشت.

امام اولین فقیهی بود که مسئله حکومت اسلامی را به‌صورت کامل و با همه جوانب مطرح کرد. البته فقهایی مانند مرحوم آخوند خراسانی یا

مرحوم میرزای نائینی این مسئله را نسبتاً به‌صورت مفصل بیان کرده‌اند و قبل از آنها هم فقهای دیگر مسئله ولایت فقیه و حکومت اسلامی را مطرح کرده‌اند؛ اما تنها فقیهی که به صراحت اعلام کرد که اسلام دارای سیستم حکومتی است و حکومت جزو احکام اولیه است و همان‌طور که اجرای احکام اولیه وظیفه مسلمانان است، پیاده کردن حکومت اسلامی هم وظیفه مردم و جامعه اسلامی است، امام (ره) بود.

لزوم بررسی و اجتهاد در کلمات امام (ره)

سیره امام، سخنان و کلمات وی، اعلامیه‌ها، نامه‌ها و متن سخنرانی‌های امام به‌عنوان اسناد بسیار مهم و گنجینه گرانبهایی است که در اختیار ما قرار دارد. البته فهم صحیح مطالب به یادگار مانده از امام به مباحثات دقیق و در واقع به نوعی اجتهاد نیاز دارد. به حق باید گفت که امروز بررسی سخنان و کلمات امام جهت فهم دقیق آنها یک وظیفه دینی و ملی به شمار می‌آید. متأسفانه افرادی هستند که بخشی از کلمات و سخنان امام را بدون توجه به ناسخ و منسوخ، اطلاق و تقیید، عام و خاص و استثنائات، برای اهداف خاصی مورد بهره‌برداری قرار می‌دهند. بنابراین ضروری است که در سخنان و سیره امام، تحقیق عمیقی به عمل آید. باید آثار به جای مانده از امام دسته‌بندی شود؛ مخصوصاً بحث مهم تفکیک اصول از فروع در مطالب ایشان، که کدام بخش به‌عنوان اصول برای تفکر سیاسی اسلام و حکومت اسلامی و کدام قسمت به‌عنوان فروع باید تلقی شود. این مسئله از مهم‌ترینِ مسائل است. توجه بیش از حد به برخی از فروع و از یاد بردن اصول، خطری بزرگ برای نظام اسلامی محسوب می‌شود. امام خود نیز همواره بر این مهم تأکید داشتند. در سال‌های قبل از انقلاب، آن زمانی که راجع به مسئله ولایت بحث‌های داغی در گرفته بود، امام پیغام دادند که امروز در شرایطی

هستیم که توحید در خطر است، بحث ولایت را کنار بگذارید. بحث ولایت را بگذارید برای فرصتی مناسب‌تر، زیرا امروز اساس توحید، قرآن و اسلام در خطر است. این همان اصل و فرع کردن مسائل است که برای اداره جامعه و حفظ حکومت و نظام بسیار مهم است.

امسال که به نام امام (ره) نامگذاری شده است، همه ما به‌ویژه آنهایی که اهل تحقیق و بیان و قلم هستند، باید در این زمینه، کار گسترده‌ای انجام دهند. اگر اهل فن و محققین در این زمینه قدمی برندارند، افرادی که دارای سطح دانش و اطلاعات محدودی هستند و یا افراد مغرض از سخنان و کلمات امام برداشت‌های ناصحیح و غیردقیقی خواهند نمود و همان برداشت‌ها را در جامعه نشر خواهند داد. بنابراین تبیین دقیق نظرات حضرت امام (ره) یک وظیفه مهم برای همه اندیشمندان و دانشمندان محسوب می‌شود. در این جلسه در حد فرصتی که در اختیار اینجانب است، به چند نکته از زندگی سیاسی امام و فقه حکومتی ایشان اشاره خواهم نمود.

اولین بحث با این سؤال آغاز می‌شود که کسی که بنیان‌گذار یک حکومت و یک نظام بوده و همچنین رهبر یک مبارزه عظیم و یک نهضت بزرگ بوده؛ زیربنایی‌ترین اصل تفکر سیاسی وی، چه در دوران مبارزه و چه در دوران تشکیل حکومت و اداره جامعه چه بوده است؟ دوم اینکه استراتژی او برای رسیدن به هر دو هدف یعنی پیروزی انقلاب و تأسیس و اداره یک نظام جدید چه بوده است؟ و سوم، مهم‌ترین اصلی که امام در بحث حکومت اسلامی بر آن تأکید داشته، کدامین اصل بوده است؟ اگر بتوانیم این سه نکته را در خلال بررسی کلمات، سخنان و سیره آن بزرگوار دریابیم، شاید پایه‌های اصلی تفکر سیاسی امام را برای تبیین رفتار سیاسی وی به‌دست آورده باشیم.

زیربنایی‌ترین اندیشه سیاسی امام (ره)

در زمینه مسئله اول، یعنی اصلی‌ترین تز تفکر و اندیشه سیاسی امام در حدی که حافظه من یاری می‌کند و نظرات ایشان را به یاد دارم و «صحیفه نور» را ورق زده‌ام؛ در سخنان، کلمات و اعلامیه‌های امام (ره)، هیچ اصلی زیربنایی‌تر از اصل «عدم جدایی دین از سیاست» نیست. یعنی اگر این اصل را برداریم، هم مبارزه و قیام ۱۶ ساله (از سال ۱۳۴۱ و شروع مبارزه امام تا سال ۱۳۵۷ و پیروزی انقلاب اسلامی) بی‌مفهوم می‌شود و هم تأسیس یک نظام دینی و اسلامی معنا و مفهوم خود را از دست خواهد داد. زیربنای هر دو بخش یعنی فعالیت دوران مبارزه و دوران حکومت، اصل امتزاج و آمیختگی دین و سیاست و یا اصل عدم انفکاک و جدایی دین از سیاست است.

البته این اصل با بیان‌های مختلف در قرآن مجید و در کلمات پیامبر اسلام (ص) و ائمه (ع) و فقهای بزرگ آمده است؛ به‌ویژه در کلمات شهید آیةالله مدرس بر آن تأکید شده و جمله «دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست» از آن مرحوم، معروف و مشهور است. منتهی امام هم در بیان و هم در عمل بر این اصل تأکید فراوانی نمود. اگر سخنرانی‌ها و اعلامیه‌های قبل از انقلاب امام و همچنین مطالب بعد از انقلاب ایشان را مطالعه کنیم، می‌بینیم امام همه‌جا و در هر مناسبتی بر این اصل مهم تأکید کرده است. او عدم جدایی دین از سیاست را به‌عنوان یکی از ضروریات اسلام می‌دانست که در سیره پیامبر (ص) و سیره امیرالمؤمنین (ع) همواره مورد تأکید بوده است. روایات معصومین (ع) نیز دلیل دیگر این مُدعاست. این اصل، اساسی‌ترین مسئله در اندیشه سیاسی امام در باب مبارزه و در باب تشکیل حکومت اسلامی به حساب می‌آید.

هر حکمِ دینی از دیدگاه امام (ره) در عین دینی بودن، سیاسی نیز هست و هر سیاست صحیحی جزو قلمرو دین محسوب می‌شود. اساساً خط‌مشی صحیح سیاسی از مبدأ دین سرچشمه می‌گیرد. امام می‌فرماید: «والله اسلام تمامش سیاست است، اسلام را بد معرفی کردند، سیاست مُدُن از اسلام سرچشمه می‌گیرد».[1] از دیدگاه حضرت امام (ره) اگر کسی دین را از سیاست جدا بداند، در واقع نه دین را شناخته است و نه سیاست را. بیان امام چنین است: «اسلام دین سیاست است. این نکته برای هر کسی که کمترین تدبّری در احکام حکومتی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی مردم بکند، آشکار می‌گردد. پس هرکس گمان می‌کند که دین از سیاست جداست، نه دین را شناخته است و نه سیاست را».[2] اسلام دارای ابعاد مختلف است. سیاست در مفهوم متعالی آن نه تنها به دین نزدیک است، بلکه عین دین است. فعالیت سیاسی، هم وظیفه مردم است و هم حق آنان است. حضور مردم در صحنه سیاسی به مفهوم دخالت در سرنوشت خویش و اجرای احکام الهی است که این خود بزرگ‌ترین وظیفه دینی هر مسلمان است. برخی از احکام دینی مانند جهاد، دفاع، امر به معروف و نهی از منکر، تولّی، تبرّی و نفی سبیل دارای وجه غالب سیاسی و برخی دیگر از احکام مانند نماز، نماز جماعت، روزه و حج اگرچه دارای وجه غالب عبادی‌اند، اما جدا از مسائل سیاسی نیستند و در حقیقت امتزاجی از عبادت و سیاست به شمار می‌آیند. نماز جمعه و حج از نمونه‌های بارز آن است. گرچه با تفسیر حضرت امام، نماز جمعه و حج دارای وجه غالب سیاسی می‌باشند. امام درباره مسجد می‌فرمایند: «مسجد مرکز سیاست اسلام بوده است. در روز جمعه با خطبه جمعه، مطالب سیاسی، مطالب مربوط به جنگ‌ها، مربوط به سیاست مُدُن، اینها

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۱، ص ۶۵.
۲. *تحریرالوسیله*، ج ۱، ص ۲۳۴.

همه در مسجد درست می‌شده است. شالوده‌اش همه در مسجد گفته می‌شده است».[1]

در سال‌های اخیر، مبارزه گسترده‌ای از سوی دشمنان انقلاب و راه امام علیه این تفکر آغاز شده است. در بسیاری از نوشته‌ها، مقالاتِ روزنامه‌ها و مجلات، کتب و در بعضی از سخنرانی‌ها هدف، وارد آوردن ضربه اساسی بر همین اصل مهم بوده است. گاهی با این بیان که دین اساساً برای اداره دنیای مردم نیست، گاهی تحت این عنوان که حکومت جزو موضوعاتی است که به خود مردم واگذار شده است و گاهی با این عنوان که مبنای حکومت در جامعه، عقل و مشورت است و نه وحی، این هدف دنبال می‌شود. برخی از افراد کم‌اطلاع یا مغرض، استدلال می‌کنند که اساساً مبانی حکومت در قرآن و یا کلمات پیامبر و ائمه هدی تبیین نشده است، به دلیل اینکه این بحث یک بحث فقهی و دینی نیست، بلکه یک بحث حقوقی ـ سیاسی و یا یک بحث مدیریتی است و اساساً مدیریت به آرای مردم، مشورت، علوم و تجربه واگذار شده و در هر مقطع زمانی، جامعه بشری به‌صورتی آن را پیاده کرده است و این امر با دین ارتباطی ندارد. گاهی تحت این عنوان که اساساً دین برای آبادانی آخرت مردم است و نه برای دنیای مردم و یا اینکه حکومت از امور عرفی است و نه شرعی و یا احکامی که در زمینه حکومت در دین وجود دارد، امضایی است و نه تأسیسی و امثال اینها، بر این سخن نادرست استدلال می‌شود. حملات در مقالات، سخنرانی‌ها و نوشته‌ها در طول یکی، دو، سال اخیر شدت پیدا کرده است، حتی بعضی از افرادی که به ظاهر امام (ره) مورد احترام آنهاست نیز این اصل زیربنایی را هدف قرار داده‌اند.

---

۱. صحیفه نور، ج ۱، ص ۱۹۹.

متحجرین و غربزده‌ها

اگر این اصل زیربنایی سست شود، همه‌چیز از دست رفته است. عجیب است که در این مورد، متحجرین و غربزده‌ها نیز هر کدام برمبنای دلایل و برای اهداف خاص خود اتفاق نظر دارند. متحجرین می‌گویند دین کاری به سیاست ندارد و ما نباید در مسائل سیاسی وارد شویم و اساساً ورود در سیاست با تقوا و تدین قابل جمع نیست؛ غربزده‌ها هم می‌گویند دین نباید در سیاست مداخله کند چون حکومت و مدیریت یک امر علمی و تجربی است و نه دینی و شرعی. آنها طبق این بیان و استدلال که باید تقدس دین حفظ شود و نباید وارد مسائل سیاسی شویم و اینها با این استدلال که اساساً دین قادر نیست حکومت و مدیریت جامعه را برعهده گیرد و مسائل سیاسی برعهده خود مردم است. در واقع هر کدام با یک نحو استدلال و هر کدام برای رسیدن به هدف خاص خود، ولی متأسفانه با شعار واحد، این اصل اساسی و مهم را مورد تعرض و هجوم قرار داده‌اند. که اگر این زیربنا از دست برود، هم مبارزه و قیام دیروز ملت مسلمان در برابر رژیم طاغوت زیر سؤال می‌رود و هم بنیان و اساس نظام اسلامی و حکومت اسلامی با علامت سؤال مواجه خواهد شد. این اصل مهم در آثار امام (ره) فراوان مورد تأکید قرار گرفته است. از سال ۱۳۴۱ تا پایان زندگی حضرت امام در سال ۱۳۶۸، به کرّات تأکید امام بر این اصل در کلمات و بیانات ایشان مشاهده می‌شود.

استراتژی امام (ره)

مسئله دوم اینکه امام (ره) چه نوع استراتژی را برای پیروزی انقلاب در دوران رژیم گذشته و همچنین پس از پیروزی آن برای بنیان‌گذاری یک نظام و حکومت دینی و برای حفظ آن اتخاذ کرد. بی‌تردید برای راهبری

یک نهضت، استراتژی‌های مختلفی را می‌توان مناط حرکت قرار داد و رهبران مبارزات و انقلاب‌ها در طول تاریخ، استراتژی‌های گوناگونی را اتخاذ کرده‌اند. در تأسیس یک حکومت و برای حفظ و اداره آن نیز راهبردهای گوناگونی وجود دارد. ولی امام استراتژی خاصی را انتخاب کرد که در آن مقطع به اعتقاد بسیاری از صاحب‌نظران این استراتژی قادر نبود عامل پیروزی باشد، ولی امام (ره) در عمل صحت این راهبرد را به اثبات رساند.

به این نکته اشاره می‌کنم که ممکن است در این‌گونه مباحث اتفاق نظر وجود نداشته باشد و دیگران استنباطات دیگری از کلمات و سیره امام داشته باشند و استراتژی دیگری را تدوین کنند. من در چارچوب فهم و استنباط خود از کلمات و سیره حضرت امام (ره)؛ استراتژی امام برای به ثمر رسیدن نهضت و پیروزی انقلاب و همچنین برای تأسیس و حفظ حکومت را «بسیج عمومی مردم» می‌دانم. امام هم در دوران مبارزه و هم در دوران بعد از پیروزی انقلاب برای تشکیل و حفظ حکومت و اداره کشور از حضور مردم و بسیج آنان به‌عنوان یک استراتژی اصلی استفاده و بر آن تأکید نمود.

تفکرات مختلفی در دوران مبارزه وجود داشت. برخی می‌گفتند اساساً اینکه مردم را به خیابان‌ها بکشانیم و یا از طریق فرهنگی بخواهیم به مردم آگاهی بدهیم، به جایی نمی‌رسیم؛ باید در برابر یک نظام مستبد و متکی به قدرت‌های بزرگ با سازماندهی نیروهای چریکی و قیام مسلحانه عمل نمود و تنها از این طریق می‌توانیم به پیروزی برسیم. امام هیچ‌وقت این نظر را قبول نداشت. در مقطع سال ۱۳۴۱ دوران آغازین مبارزه، افرادی خدمت امام می‌آمدند و پیشنهاد می‌کردند که از طریق تهیه اسلحه، آموزش‌های چریکی و مبارزه مسلحانه علیه رژیم مبارزه کنیم، ولی پاسخ امام همواره منفی بود. ایشان معتقد نبود که از این طریق

می‌توان به پیروزی رسید، هیچ‌گاه هم مشوّق این طریق نبودند. نمی‌خواهم بگویم امام با هرگونه تحرک مسلحانه در هر مقطعی مخالف بودند، ولی قطعاً راهبرد امام، مبارزه مسلحانه نبود. استراتژی امام از اول «بسیج افکار عمومی مردم» بود.

در اردیبهشت ۱۳۴۲ در آستانه ماه محرم که امام در اعلامیه معروف خود فرمودند که در این شرایط خطر دستگاه جبار کمتر از خطر بنی‌امیه نیست و بر همه لازم است جنایات رژیم شاه را بیان کنند؛ خطابِ امام در آن اعلامیه به سخنرانان، منبری‌ها، علما و فضلا بود که در ماه محرم عازم تبلیغ بودند.[۱] امام پس از ماجرای کشتار مدرسه فیضیه در اعلامیه معروف شاه‌دوستی یعنی غارتگری، شاه‌دوستی یعنی ضربه زدن به پیکر اسلام، شاه‌دوستی یعنی کوبیدن روحانیت و اضمحلال آثار رسالت و...؛ رسماً فرمودند که تقیه حرام است و اظهار حقایق واجب «ولو بلغ ما بلغ». در این فرمان مهم هم مخاطبین امام (ره)، علما، فضلا و عموم مردم بودند.[۲] در مراحل بعد هم چنین بود. در داستان کاپیتولاسیون، امام، تمام علما و مراجع را تشویق کردند تا با صدور اعلامیه و ایراد سخنرانی خطرات این مصوّبه ننگین را به همه مردم گوشزد کنند. هر شب یکی از علمای بزرگ در مسجد امام قم سخنرانی و خطرات و آثار زیان‌بار مسئله کاپیتولاسیون را مطرح می‌کرد و خود امام هم در آن مجلس شرکت می‌کرد. اساس استراتژی این بود که از طریق افکار عمومی و حضور مردم در صحنه و بسیج عمومی به پیروزی برسیم. امام این راهبرد را هرگز تغییر ندادند و بر این اصل همواره پایبند بودند.

حتی در ماه‌های آخر قبل از پیروزی انقلاب، آن وقت که بحث ارتش و مردم مطرح بود، نظر امام این بود که «بسیج عمومی مردم»

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۱، ص ۵۲.
۲. *صحیفهٔ نور*، ج ۱، ص ۴۰.

می‌تواند ارتش را در درون خود هضم و جذب کند. طبق همین استراتژی، امام ابتدا فرمان داد که سربازها از پادگان‌ها فرار کنند و بعد هم فرمان داد ارتش به مردم بپیوندد و همین هم شد. از همین طریق بود که امام توانست با کمترین تعداد شهدا، انقلاب را به پیروزی برساند؛ چیزی که برای کسی باور کردنی نبود! ایمان به قدرت ملت، ایمان به اعجاز حضور مردم و اعتقاد به «ید الله مع الجماعة»، اساس استراتژی امام را تشکیل می‌داد و از همین طریق هم انقلاب اسلامی به پیروزی رسید.

مردم سالاری از دیدگاه امام (ره)

امام در مراحل بعد از پیروزی انقلاب هم همین راه را ادامه داد. اگر چنین تفکر و راهبردی نبود، امام از روزهای اولیه پیروزی انقلاب تأکید نمی‌کرد که ما نوع حکومت را باید به رأی مردم و رفراندوم بگذاریم. ایشان که مرجع تقلید و رهبر واقعی مردم بود و مردم با جان و دل رهبری او را پذیرفته بودند، اعلام می‌کرد که نوع نظام و حکومت ما «جمهوری اسلامی ایران» است. قطعاً این امر را اکثریت قریب به اتفاق مردم می‌پذیرفتند؛ ولی امام تأکید داشت که این مسئله مهم از طریق همه‌پرسی به رأی مردم گذاشته شود. چنین رابطه‌ای درباره قانون اساسی هم صادق است، درباره قانون اساسی هم می‌شد عده‌ای از خبرگان و اهل نظر جمع شوند و قانون اساسی را تدوین کنند و ایشان (امام) هم تأیید کنند که در آن صورت قطعاً مردم هم می‌پذیرفتند. ولی در مسئله قانون اساسی هم به دستور امام دو بار از مردم رأی گرفته شد. یک‌بار با رأی مردم، اعضای خبرگانِ تدوین قانون اساسی انتخاب شدند و یک‌بار هم بعد از تصویب نهایی قانون اساسی، این قانون به رفراندوم عمومی گذاشته شد. کمتر در دنیا سابقه دارد که برای تصویب قانون اساسی دو بار از مردم رأی گرفته شود.

این موارد نشانه آن است که اساس تفکر امام این بود که این حکومت یک حکومت مردمی است و آرا و نظرات مردم نقش اساسی در آن دارد. حتی در دوران دفاع مقدس هم امام بر همین مبنا عمل کردند و مردم را برای دفاع فراخواندند. در این زمینه نقش ارتش بیست میلیونی و بسیج برای همه آشکار است. امام (ره) در مرداد ۱۳۵۸ در ماجرای پاوه ضمن یک اعلامیه عمومی به نیروهای مسلح فرمان داد که با مهاجمین و اشرار ضد انقلاب مقابله کنند و از مردم مسلمان پاوه حراست نمایند. در آن اعلامیه به‌صورت ضمنی اشاره شده بود که اگر نیروهای مسلح فوراً به وظیفه خود عمل نکنند، امام به مردم غیرتمند ایران فرمان حمله را صادر خواهد کرد.[1] در حوادث کردستان و در طول هشت سال دفاع مقدس صحت استراتژی امام برای همه ثابت شد و دیدیم که بسیج مردم چه نقش مهمی در دفاع مقدس ایفا کرد.

برای حفظ حکومت و ایستادگی در برابر توطئه‌ها و همچنین اداره بهتر کشور در دنیا، استراتژی‌های مختلفی ارائه شده است. برخی از کشورها استراتژی وابستگی به ابرقدرت‌ها را برگزیده‌اند و می‌گویند ارزان‌ترین راه از لحاظ اقتصادی برای استقلال یک کشور و برای حفظ یک نظام، کمتر مستقل بودن است. از دید این افراد باید فتیله استقلال را قدری پایین آورد تا با کمترین بها بتوان کشور را حفظ نمود. آنها معتقدند وقتی به یک ابرقدرت وابسته شویم، با هزینه کمتری توسط آن ابرقدرت حفظ خواهیم شد. البته معنای چنین حفاظتی هم روشن است، چه اینکه در آن نه عزت ملی وجود دارد و نه استقلال واقعی وجود خواهد داشت. در چنین نظامی تنها اراده دیگران دیکته شده و خواست آنها اجرا می‌شود. گرچه این روش در کوتاه‌مدت ممکن است ارزان‌ترین

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۸، ص ۲۴۸.

راه حفظ حکومت باشد، ولی بی‌تردید در میان‌مدت و بلندمدت گران‌ترین شیوه در حفظ حکومت و کشور خواهد بود. برخی از حکومت‌ها نیز برای حفظ خود به نیروهای مسلح و امکانات امنیتی خود تکیه می‌کنند و معتقدند برای حفظ نظام هیچ راهی بهتر از یک قدرت نظامی نیرومند وجود ندارد و با یک نیروی مسلح قوی می‌توان کشور را در برابر توطئه‌های داخلی و خارجی حفظ کرد. مردم هم وقتی ببینند دولتی دارای یک نیروی مسلّح قوی است، جرأت نخواهند کرد در برابر آن تعرضی داشته باشند. در نظام‌های دیکتاتوری همواره تکیه اصلی بر نیروهای امنیتی و نیروهای مسلح و یا قدرت‌های خارجی است.

امام (ره) چنین تفکری نداشت، از آغاز پیروزی انقلاب و تأسیس حکومت در برابر همه توطئه‌ها و همه مشکلات، تکیه امام بعد از خداوند متعال همواره بر مردم بود. امام امور را به مردم محوّل می‌کرد، از مردم کمک می‌خواست، رأی ملت را به‌عنوان معیار اصلی اعلام می‌کرد، وحدت دائمی مردم را اصل‌الاصول برای حفظ کشور و نظام می‌دانست و همیشه تأکید داشت که با حضور مردم حفظ نظام و کشور تضمین است و هیچ خطری ما را تهدید نخواهد کرد. امام هرگز از قدرت‌های خارجی ترسی نداشت، بلکه ترس و نگرانی و دغدغه ایشان همواره از اختلافات داخلی بود. امام از اینکه روزی وحدت مردم و حضور یکپارچه آنان از بین برود، نگران بود.

من فکر می‌کنم چنین راهبردی، کارآمدترین و بهترین استراتژی است. البته اگر بخواهیم این راهبرد را تداوم بخشیم و توسط آن، حکومت اسلامی را حفظ و کشور را اداره کنیم، باید سرمایه‌گذاری مناسبی هم داشته باشیم. ما بر سر این دو راهی هستیم، یا باید حکومت را با تکیه بر مردم، طبق رأی مردم، با حضور و پشتوانه مردم اداره کنیم یا نعوذبالله باید به سمتی برویم که کشورهای وابسته و حکومت‌های

دیکتاتوری رفته‌اند، یعنی متکی به خارج یا متکی به نیروی مسلّح و مجموعه نیروهای امنیتی شویم. اگر به غیر از طریق حضور مردم، کشور بخواهد اداره شود، هزار و یک مصیبت خواهیم داشت و از لُبّ و محتوای اسلام هم فاصله خواهیم گرفت. اگر بهترین استراتژی ما برای اداره کشور حضور مردم باشد که من معتقدم استراتژی امام هم چنین بوده است، پس باید برای چنین راهبردی سرمایه‌گذاری کنیم.

برای حضورِ مردم به‌ویژه نسل جوان نیاز به برنامه‌ریزی داریم. امروز بیست میلیون نفر از این جوانان به‌عنوان دانش‌آموز و دانشجو به تحصیل اشتغال دارند؛ بیست میلیون نفری که آینده جامعه ما را تشکیل می‌دهند و مسیر حکومت را تعیین می‌کنند، چون همه قوای حاکمه به انتخابات وابسته‌اند. اگر نسبت تعداد جوانان بین ۱۸ تا ۳۰ سال را با کل افراد واجد شرایط برای رأی دادن در نظر بگیرید، روشن می‌شود که این جوانان مجموعه‌ای بزرگ و تعیین‌کننده را تشکیل می‌دهند. اینها می‌توانند در انتخابات مجلس خبرگان، مجلس شورای اسلامی، ریاست‌جمهوری و در سایر انتخابات نقش اصلی را ایفا کنند. الان به‌طور متوسط سالی و در آینده هر دو سال یک بار، انتخاب سراسری داریم، اگر این‌چنین است، پس باید روی نسل جوان سرمایه‌گذاری کنیم تا در کنار انقلاب و نظام بمانند و از آن حمایت کنند. باید ترتیبی اتخاذ شود که نشاط جوانان و خلاقیت آنان حفظ شود. اظهارنظر آزاد و انتقاد آنان از برنامه‌ها، نظریه‌ها و حتی خط‌مشی‌ها و سیاست‌ها به‌راحتی امکان‌پذیر باشد. بدون آزادی عقیده و بدون آزادی بیان و اظهار نظر آزاد نمی‌توان حضور پرنشاط جوانان را حفظ کرد. برای این کار به غیر از سرمایه‌گذاری فرهنگی برنامه‌های دیگری را نیز باید به اجرا درآوریم.

نظریه‌پردازی، کارشناسی و مدیریت

یکی از طرح‌هایی که باید اجرا شود، تفکیک بین گروه مدیریت، گروه کارشناسی و گروه نظریه‌پردازی است. در کشور ما متأسفانه این سه با هم مخلوط شده است و مهم‌تر آنکه مسئولیت کارکرد هر سه گروه به دوش فقه و فقیه و دین و روحانیت گذاشته می‌شود. در کشورهای پیشرفته این سه گروه به‌صورت متمایز فعالیت می‌کنند. اساتید دانشگاه، مراکز مطالعاتی و تحقیقاتی، دیپلمات‌های بازنشسته، احزاب سیاسی و جمعیت‌های علمی و فرهنگی، مدیران بازنشسته، اهل قلم، نویسندگان و متفکرین؛ اینها به‌عنوان نظریه‌پردازان فعالیت می‌کنند و ایده‌های جدید توسط این گروه در جامعه مطرح می‌شود. این گروه به ظاهر در مدیریت کشور حضور ندارند، ولی هیئت حاکمه همواره در مسائل مهم با آنان در تماس است، مشورت می‌کند و از نظرات آنها بهره می‌جوید. در واقع حاکمیت، به این گروه خط می‌دهد و اینها نیز به حکومت کمک می‌کنند.

افراد این گروه به‌عنوان استاد دانشگاه، عضو برجسته یک مرکز تحقیقاتی و یا یک نویسنده بزرگ و معروف، ایده‌ای را طراحی و سپس آن را در قالب یک مقاله یا یک کتاب یا مصاحبه ارائه می‌کنند. سپس یکی، از این نظریه انتقاد می‌کند، یکی تأیید می‌کند و دیگری می‌گوید اشتباه است. کم‌کم و به‌تدریج این ایده‌ها جا می‌افتد و به یک اجماع در عرصه جامعه تبدیل می‌شود. مانند همین اجماعی که ما در فقه داریم. این اجماع‌ها از کجا آمده است؟ یک فقیه بزرگ، یک نظریه اجتهادی خود را اعلام کرده، فقیه دوم قبول می‌کند، سومی می‌پذیرد، چهارمی و... تا به‌تدریج بعد از مدتی آن نظریه به اجماع تبدیل می‌شود. این‌طور نبوده که همه فقها جمع شوند و رأی‌گیری کنند و بعد بگویند این نظریه با اجماع یا اتفاق آرا به تصویب رسیده است. اجماع فقهی یک اجماع

کاملاً طبیعی بوده که در طول قرن‌ها به‌صورت طبیعی به‌وجود آمده است. من نمی‌خواهم وارد بحث اجماع یا حجّیت آن شوم. در بحث اجماع سخنان زیادی گفته شده است. به اعتقاد من بدون ورود در مباحث پیچیده، در بحث اجماع آنچه موجب اطمینان و اعتماد می‌شود، این است که یک نظریه آنقدر استحکام داشته و دقیق بوده که همه اندیشمندان و فقها در یک دوره طولانی آن را قبول کرده و پذیرفته‌اند. چطور می‌شود نظریه‌ای صحیح نباشد و این همه علما، محققین و فقها در طول یک مدت طولانی آن را قبول کرده باشند.

امروزه هم، اجماع سیاسی گرچه طبیعی نیست و عمدتاً طراحی شده است، ولی در ظاهر به‌گونه‌ای عمل می‌شود که کاملاً طبیعی جلوه می‌کند. در مسائل سیاسی دنیای امروز شاید هیچ دلیلی قدرتمندتر از اجماع نباشد. در واقع یک نظریه را آنقدر با بیان‌های مختلف و استدلال‌های متفاوت تکرار می‌کنند که به‌تدریج، تقریباً همه دانشمندان و اندیشمندان بر آن صحّه بگذارند. به هرحال این اجماع در جهان سیاست امروز، ارزش فوق‌العاده‌ای دارد و ما هم در کشورمان در بسیاری از موارد به آن نیاز داریم. در جهان امروز، آنچه حاکمیت به‌صورت یک تغییر و تبدیل می‌خواهد، از طریق این گروه مطرح می‌کند، می‌پرورانند و در نهایت به‌صورت اکثریت و یا حتی اجماع متولد می‌سازد.

گروه دیگر، گروه کارشناسی است که در رده مسائل فکری و نظریه‌پردازی قرار ندارند و در واقع در طراحی اندیشه‌ها و نظریات نوین نیستند، کار اینها کار کارشناسی است. در واقع این افراد عمدتاً کار طراحی برای اجرا را برعهده دارند؛ گرچه در بعضی از موارد زمینه را برای کار گروه اول هم فراهم می‌آورند. کارشناسان، نقش بسیار مهمی برعهده دارند و به‌طور طبیعی بیش از گروه اول نیز مورد انتقاد قرار می‌گیرند. زمانی که فعالیت آنان به‌عنوان مقدمه کار گروه اول می‌باشد،

کار آنها بیش از بخش اجرا اهمیت دارد.

گروه سوم، مدیران جامعه هستند که اداره حکومت و جامعه را به‌عهده دارند. البته در کشور ما در شرایط حاضر دانشمندان مذهبی گروه مجزایی را تشکیل نمی‌دهند؛ گرچه در غالب کشورها رهبران و دانشمندان مذهبی نیز گروه خاصی را تشکیل می‌دهند. مدیران جامعه باید اداره کشور را به‌عهده گیرند، نه کارِ کارشناسی یا نظریه‌پردازی و کار فکری را به انجام برسانند. اگر بنا باشد یک مدیر هم مدیریت کند، هم ایدئولوگ باشد و هم کارشناس، بارِ بسیار سنگینی را بر دوش گرفته است. مدیریت یک مجموعه مشکلات دارد، در بحث کارشناسی مشکلات دیگری وجود دارد و بحث طراحی ایده و پردازش نظریه هم مشکلات خودش را به‌دنبال دارد.

لزوم تفکیک مسئولیت‌ها

در دنیای کثرت‌گرای امروز که انبوهی از اطلاعات وجود دارد و تخصص‌ها فراوان شده است، دولتمردان و سیاستمداران نمی‌توانند بر صحت دیدگاه‌ها و اندیشه‌های خود اصرار ورزند. در اکثر کشورها، حوزه دولتمردی از حوزه کار فکری و کارشناسی تفکیک شده و یا درجه اشتراک کمی دارند؛ این در حالی است که مدیریت، تفکر و کارشناسی در کشور ما معمولاً توسط افراد واحدی انجام می‌پذیرد. ما باید کم‌کم به سمت تفکیک برویم، البته شاید در کوتاه‌مدت این امر امکان‌پذیر نباشد، ولی ضرورت دارد به این سمت حرکت کنیم.

مدیران رده اول جامعه ما بار مسئولیت بسیار سنگینی را تحمل می‌کنند و تقریباً هر سه مسئولیت را به تنهایی برعهده دارند؛ در حالی که در دنیای امروز اینها از هم تفکیک شده‌اند. اگر این تفکیک انجام شود، مقداری از بار مسئولیت شخصیت‌های ردهٔ اول کشور ما کاسته می‌شود.

طبع کار نظریه‌پردازی و کارشناسی، انتقادپذیری است؛ برعکس در بخش مدیریت عمدتاً باید اصل بر اعتماد و اطاعت باشد. اگر سه کار را یک گروه انجام دهند، همه انتقادها و نقدها به آنها برمی‌گردد و مدیریت جامعه را تضعیف خواهد کرد.

در جامعه ما یک مسئله دیگر هم مطرح است، اینکه این سه امر با دین و مذهب آمیخته شده‌اند. بنابراین انتقادات مربوط به مسائل اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و اجتماعی به نحوی به دین و اعتقادات هم لطمه وارد می‌کند. به هر حال، کارِ کارشناسی باید مورد نقد و انتقاد قرار گیرد. در بحث نظریه و ایده جدید هم اساساً رشد و بلوغ ایده‌ها با بحث، نقد و آزادی مباحثه امکان‌پذیر است. ولی به عکس در بخش اجرا و مدیریت بحث و نقد کمتری مطرح می‌شود. مدیر وقتی دستور کاری را می‌دهد، آن کار باید اجرا شود. اجرای دستورات مدیر غیر از بحث کارشناسی است، غیر از بحث در تفکر و نظریه است. ولی با وضع کشور ما و اختلاط این امور، متأسفانه هر انتقادی حتی در بخش کارشناسی ممکن است به مدیریت نظام برگردد.

باید نسل جوان را در بحث و انتقاد، در بخش کارشناسی و بخش تفکر آزاد بگذاریم، انتقاد به کارشناس یا انتقاد به یک اندیشمند و دانشمند نه تنها مشکلی را ایجاد نمی‌کند، بلکه باعث شکوفایی و رشد هم خواهد شد، ولی انتقادات گسترده و مکرر به مدیریت مشکل‌آفرین خواهد بود. چرا همه بارها را به دوش یک گروه خاص و تعداد محدودی از افرادی می‌گذاریم که نقش بسیار مهمی را در حکومت دارند و باید معزّز باشند و عزتشان در جامعه حفظ شود. بنابراین باید نحوه مدیریت جامعه را به‌گونه‌ای طراحی کنیم که هم مدیریت تضعیف نشود و هم نسل جوان ما بتواند به‌راحتی در بخش کارشناسی و نظریه‌پردازی انتقاد کند.

لزوم شکل‌گیری احزاب

از طرف دیگر متأسفانه کشور ما دارای حزب نیست. همه فعالیت‌ها در امور سیاسی در نهایت به روحانیت به معنای عام کلمه برمی‌گردد. روحانیت یا روحانیون فرقی نمی‌کند! گروه‌های همسو در یک طرف و گروه‌های متحد در طرف دیگر وجود دارند، ولی در نهایت بار مسئولیت بر دوش روحانیت به معنای عام کلمه گذاشته می‌شود. در حالی که در مسائل سیاسی و حکومتی، وظیفه مبارزات انتخاباتی و پیشنهاد برنامه و طرح برای اداره حکومت باید بر دوش احزاب باشد. یک گروه ممکن است طرحی در بخش اقتصادی یا سیاسی یا فرهنگی داشته باشند و این طرح‌ها در عمل با شکست مواجه شود، یا در جامعه مورد انتقاد و هجمه قرار گیرد اینها در نهایت سبب می‌شود که یک حزب شکست بخورد. شکست حزب باعث روی کارآمدن حزب بعدی می‌شود؛ مانند سایر کشورها که این مسئله یک امر طبیعی است.

در همه کشورها چند حزب مهم فعالیت دارند و یکی از آنها قدرت را در دست می‌گیرد. یکی شکست می‌خورد، دیگری قدرت را در دست می‌گیرد. شکست حزب به نظام، دین و روحانیت ارتباط پیدا نمی‌کند؛ ولی در جامعه ما این‌چنین نیست. به دلیل مشکلاتی که تشکیل احزاب بزرگ در جامعه ما داشته و به این دلیل که روحانیت مورد اعتماد مردم بوده، چنین وضعی پیش آمده است. نتیجه آنکه اگر این دسته شکست بخورند، شکست روحانیت است؛ اگر آن دسته هم شکست بخورند، باز هم شکست روحانیت محسوب می‌شود؛ و چون روحانیت زبان و بیان اسلام محسوب می‌شود، باعث نوعی ضربه به دین و اسلام نیز می‌گردد.

ما نباید همه امور کشورمان را به روحانیت گره بزنیم. نباید بگذاریم همه بارها بر گردن روحانیت باشد. این بارها را باید تقسیم کنیم. این به

نفع ماست. اگر به‌عنوان یک گروه در برنامه‌های اقتصادی خود شکست خوردیم، این شکست باید بر دوش اسلام و روحانیت باشد؟ برنامه‌ریزی یا نظرات یک گروه چه ربطی به اسلام دارد؟ چه ربطی به روحانیت دارد؟ باید شکست یک حزب تلقی شود، شکست یک حزب بلااشکال است. حتی اشکالی ندارد که در احزاب تعدادی از روحانیون و علما هم، عضو باشند، ولی حزب نباید به نام روحانیت باشد.

اینها موارد مهم و قابل بحثی است. باید این‌گونه مسائل مورد بررسی قرار گیرد و برای آنها راه‌حلی پیدا کرد. چرا باید یک گروه را همیشه به خط مقدم بفرستیم؟ و چرا همه ضربه‌ها را یک گروه تحمل کند؟ ما باید همه اقداماتی را که منجر به فاصله نسل جوان از روحانیت و اسلام می‌شود، شناسایی کنیم و برای رفع آنها راه‌حل ارائه دهیم و بدانیم اگر روحانیت رفت، اسلام هم رفته است.

اسلام منهای روحانیت

راهی که اخیراً برای کنار گذاشتن روحانیت مطرح می‌شود، هجمه به ولایت فقیه است. همه می‌دانند اگر ولایت فقیه صدمه ببیند، روحانیت، حوزه و مرجعیت نیز صدمه خواهند دید. آن سدّی که امروز در برابر همه توطئه‌های داخلی و خارجی مقاومت می‌کند و توانسته اسلام، نظام و روحانیت را به‌خوبی حفظ کند، سدّ ولایت فقیه است. اگر این سد شکسته شود، سرنوشت روحانیت هم نامشخص خواهد بود. اگر کسی فکر کند که اگر ولایت فقیه تضعیف شد، مرجعیت قوی‌تر می‌شود، یا اگر ولایت فقیه تضعیف شد، حوزه مستقل‌تر می‌شود؛ تصوری غلط و ناصحیح است. در دو دهه گذشته، حوزه، مرجعیت، روحانیت و نظام اسلامی در سایه ولایت فقیه حفظ شده‌اند. افرادی که در گوشه و کنار نیش می‌زنند و قصد تضعیف دارند، اخیراً اسم روحانیت و حوزه و

مرجعیت را کمتر مطرح می‌کنند، بلکه قدرت اصلی یعنی ولایت را هدف قرار داده‌اند. چون می‌دانند اگر این اصل بماند، حوزه و مرجعیت و روحانیت هم می‌مانند، ولی اگر ولایت تضعیف شود، همه آنها در معرض تهدید قرار می‌گیرند.

این بحث همان بحث اسلام منهای روحانیت است که به شکل جدیدی ظاهر شده است. در واقع همان دعوای قدیمی است. این بحث از سال‌های ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ مطرح بود که اسلام دینی حق است، ولی نیازی به روحانیت نیست. آموزش دین وظیفه همه مردم است و نیازی نیست که گروهی خاص خود را متولی امر دین بدانند. وجود قشر خاصی به نام روحانیت در جامعه اسلامی مفهومی ندارد. اساساً، واژه روحانیت در فرهنگ اسلام نبوده و فراگیری علوم دینی وظیفه گروه خاصی نیست، بلکه وظیفه همه مسلمانان است. گویندگان این سخن چون روحانیت را سدّ راه خود می‌دانستند و فکر می‌کردند با حذف روحانیت هر تفسیری که بخواهند می‌توانند از دین داشته باشند، این شعار را مطرح کردند. امروز هم همان هدف، منتهی با شکل تبلیغاتی جدیدی دنبال می‌شود. چون می‌دانند امروز قدرت روحانیت وابسته به اصل محوری ولایت فقیه است لذا این اصل را مورد حمله و هجوم قرار می‌دهند. این حملات گاهی غیرمستقیم و گاهی حتی مستقیم و با تعبیرات گوناگون مطرح می‌شود. این مسئله بسیار حائز اهمیت است، چون اگر این اصل صدمه ببیند، هیچ قدرت دیگری نمی‌تواند در برابر انواع توطئه‌ها بایستد. امروز پشتوانه اصلی روحانیت شیعه و سنی، حوزه‌های علمیه و حتی مکتب اسلام، ولایت فقیه است.

گستردگی تصدی دولت

مسئله دیگری که در این مبحث قابل ذکر است، واگذاری بخش بزرگ

اداره کشور به خود مردم است. چرا همه بارِ اداره کشور بر دوش دولت باشد؟ ما باید امور مردم را به خود مردم واگذار کنیم. گستردگی تصدی دولت در ایران تقریباً در جهان امروز کم‌نظیر است. فقط در نظام فرو پاشیده بلوک شرق چنین امری سابقه داشته است که آنها هم به سمت خصوصی‌سازی و واگذاری امور به مردم در حال تغییر سیاست هستند. امروز کمتر کشوری را می‌یابید که مانند ایران این همه بار مسئولیت بر دوش دولت باشد. امروزه در بسیاری از کشورها حتی اداره بخش‌های زیربنایی از قبیل آب، برق، گاز و نفت هم به مردم واگذار شده است. حتی کشوری مثل عربستان هم امور را به‌تدریج به شرکت‌های خصوصی واگذار می‌کند. در کشورهای غربی سال‌هاست راه‌آهن، ساخت و اداره اتوبان‌ها، هواپیمایی، بانک، بیمه، کارخانجات مادر حتی صنایع دفاع، بخشی از کار پلیس مثل امور راهنمایی و رانندگی به بخش خصوصی واگذار شده است. ولی متأسفانه در کشور ما هر روز بار دولت سنگین‌تر و بخش دولتی متورم‌تر می‌شود. هرچه بار دولت را سنگین‌تر کنیم حاکمیت را صدمه‌پذیرتر کرده‌ایم. هرچه امور، بیشتر به مردم واگذار شود و تصدی دولت کمتر شود و مسئولیت دولت در حد سیاستگذاری، برنامه‌ریزی و نظارت محدود گردد، ضریب آسیب‌پذیری حاکمیت را کمتر کرده‌ایم. به غیر از مواردی که در قانون اساسی به دولت واگذار شده است، بقیه امور باید به سرعت به بخش خصوصی واگذار شود.

این چند مورد را به‌عنوان نمونه ذکر کردم. اگر می‌خواهیم رابطه مردم و دولت را قوی‌تر شود و شکاف و فاصله‌ای بین آنها به‌وجود نیاید، باید طی یک برنامه‌ریزی دقیق این هدف مهم را تعقیب کنیم. استراتژی امام این بود که اداره حکومت و حفظ آن از طریق بسیج عمومی مردم و حضور آنان در صحنه انجام گیرد. این استراتژی بهترین خط‌مشی بود که

توسط امام انتخاب گردید. این استراتژی مایه افتخار ما در منطقه و در سطح جهان است. ما باید این استراتژی صحیح و مهم را حفظ کنیم. برای این کار، طراحی و برنامه‌ریزی لازم است. به دهها برنامه مدیریتی، سیاسی و فرهنگی نیاز داریم تا مردم را همواره برای ادامه حمایت از حکومت و ادامه ایثار و فداکاری برای حفظ نظام در صحنه نگه داریم.

پویایی فقه

اما مسئله سوم، تبیین زیربنایی‌ترین اصل ایدئولوژیکی که پایه و اساس توانمندی حکومت اسلامی برای حل معضلات و مشکلات جدید اجتماعی و مسائل مستحدثه و قدرت چالش در برابر دنیای پیچیده معاصر می‌باشد. این اصل بسیار مهم «اصل پویایی فقه حکومتی و دینامیک بودن فقه» است. تفسیر امام از اسلام و فقه به‌گونه‌ای است که احکام اسلام قادر خواهد بود در هر عصر و زمانی مشکلات را پاسخگو باشد.

در برابر جهانی که تغییرات آن با سرعت فوق‌العاده‌ای انجام می‌شود و هر روز با مسائل جدید و فضای جدید مواجه می‌شویم، احکام غیرپویا و استاتیک چگونه می‌تواند در هر مقطعی راه‌حل مناسب را پیش روی ما بگذارد. اسلام با تفسیرِ متحجرین و با تفسیرِ اَخباری‌ها چگونه می‌تواند با همه معضلات جدید مواجه شود و برای آن راه‌حل ارائه دهد. امام برای تبیین و تثبیت این اصل زیربنایی بر نکات مهمی در مقاطع مختلف تکیه و تأکید نمودند که چند نمونه آن را به عرض می‌رسانم:

اصل مدیریت

اولین نکته آنکه امام (ره) مدیریت و اداره جامعه توسط احکام اسلام را یک اصل مهم و به‌عنوان اصلِ حاکم بر هر حکم فرعی که با این اصل در

تعارض باشد تلقی می‌کردند. امام خطاب به اعضای محترم شورای نگهبان می‌فرمایند: «باید تمام سعی خودتان را بنمایید که خدای ناکرده اسلام در پیچ و خم‌های اقتصادی، نظامی، اجتماعی و سیاسی متهم به عدم قدرت اداره جهان نگردد».[1] امام از مجموعه آیات و روایات و سیره پیامبر و ائمه هدی (ع) که در زمینه حکومت و احکام اجتماعی اسلام می‌باشند، این اصل را استخراج نموده و آن را در مقام تعارض بر دیگر احکام، ترجیح داد.

ایشان جمود بر الفاظ و ظواهر را که باعث شود در شرایط فعلی جهان، اسلام نتواند حکومت و مدیریت جامعه را برعهده گیرد، خلاف روح اسلام می‌دانستند. امام در نامه‌ای که برای یکی از فضلا و مدرسین حوزه علمیه قم نگاشتند، به مسئله برداشت ظاهری و غیرعمیق از متون اسلامی اشاره می‌کنند و می‌فرمایند احکام «سبق و رمایه» مختص به تیر و کمان و اسب‌دوانی و آنچه در قدیم در جنگ‌ها از آنها استفاده می‌شده است، نیست. انفال را باید با شرایط خاص امروز مورد توجه قرار داد و با استناد به روایتی نمی‌توان مجوز تخریب جنگل را صادر کرد، چه اینکه امروزه درختان جنگل عامل مهمی در حفظ محیط زیست می‌باشند. نمی‌توان با استناد به ظواهر متون، جلوی تخریب منازل و خانه‌هایی را گرفت که در مسیر خیابانی قرار دارند که حلّ مشکل ترافیک به احداث آن خیابان بستگی دارد. به هر حال هرگونه استنباطی که باعث شود در شرایط جدید جامعه و به تعبیر امام (ره) در تمدن جدید، اسلام نتواند حلّال معضلات باشد، نمی‌تواند معتبر باشد.[2]

امام در بحث معادن مهم زیرزمینی نیز با برداشت‌های ظاهری از احکام اسلام مخالفت می‌کردند و در فرض کشف معدن نفت و گاز در

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۲۱، ص ۶۱.
۲. *صحیفهٔ نور*، ج ۲۰، ص ۳۴.

ملک شخصی فردی، می‌فرمایند این معادن ملی است و متعلق به امروز و فردای ملت است و این معادن نمی‌تواند تابع ملک شخصی افراد باشد و دولت اسلامی مالک معادن است و فقط پول زمین یا اجاره زمین را بدون در نظر گرفتن این معادن باید به صاحبِ ملک پرداخت نماید.[۱]

احکام حکومتی

نکته دوم، امام (ره) اختیارات حکومت اسلامی را بسیار وسیع تلقی می‌نمود و این اختیارات را منحصر در چارچوب احکام اولیه اسلام نمی‌دانست، بلکه در چارچوب مصالح اسلام، نظام اسلامی و امت اسلام، اجرای احکام حکومتی را ولو آنکه مخالف با احکام اولیه باشند، بر مردم لازم و واجب می‌دانست. طبق نظر ایشان دولت اسلامی می‌تواند خدمت وظیفه عمومی و اعزام اجباری سربازان به جبهه، مالیات، منع احتکار نسبت به هر موردی که حکومت ضروری تشخیص دهد، حقوق گمرکی، جلوگیری از معاملات ارز، جلوگیری از خرید و فروش اسلحه و حمل آنها، قیمت‌گذاری، تعیین نرخ در برابر استفاده مردم از امکانات و خدمات دولتی و امثال اینها را که در چارچوب احکام اولیه قرار ندارند، به‌عنوان حکم حکومتی الزامی نماید و حتی در شرایط خاص، حکومت می‌تواند برای حفظ مصالح اسلام موقتاً برخی از فرائض الهی را تعطیل نماید.[۲]

بنابراین «اصل مصلحت» در حکومت اسلامی می‌تواند کاملاً فقه حکومتی را پویا و دینامیک نماید. حتی امام (ره) مشکل اجرایی این اصل را هم با تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام حل نمودند. در بازنگری قانون اساسی در اصل ۱۱۲ قانون اساسی وظایف و اختیارات این نهاد تبیین گردید.

---

۱. صحیفهٔ نور، ج ۲۰، ص ۱۵۵.
۲. صحیفهٔ نور، ج ۲۰، صص ۱۶۵ و ۱۷۰.

احکام ثانویه

نکته سوم در این زمینه، احکام ثانویه است. گرچه معرفی و تبیین احکام ثانویه از زبان فقهای گذشته انجام شده، ولی در گذشته بحث احکام ثانویه عمدتاً در زمینه وظایف شخصی و فردی بیان می‌شده و در زمینه امور اجتماعی و حکومتی کمتر از آن سخن به میان آمده است. فقهای معاصر و حضرت امام بر این احکام برای حل معضلات اجتماعی تأکید نمودند. حتی امام مبنای برخی از احکام ثانویه مثل «لاضرر» را حکم حکومتی می‌دانند و دستور پیامبر در داستان ثمرة بن جندب را از باب ولایت امر و حکومت بر جامعه اسلامی می‌دانند، نه از باب پیامبری و نبوت.

قبل از تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام و تدوین قوانین برمبنای مصالح نظام اسلامی، عمدتاً حل معضلات اجتماعی از طریق حکم ثانوی انجام می‌گرفت. امام (ره) به مجلس شورای اسلامی این اجازه را داده بود که با شرایطی بتواند قوانین موقتی را برمبنای احکام ثانویه وضع کند، که در آن موارد شورای نگهبان حق ردّ قوانین برمبنای احکام اولیه را نداشت. اگرچه احکام حکومتی در ظرف مصلحت و احکام ثانویه هم در ظرف خودش اعتبار دارند و پس از انقضای مصلحت یا ضرورت، این احکام به‌طور طبیعی لغو می‌شوند و بنابراین احکام دائمی نمی‌باشند، ولی همین دو اصل، برای پویایی فقه حکومتی کفایت می‌کند و هر مسئله و مشکل جدیدی از طریق احکام حکومتی یا احکام ثانویه قابل حل خواهد بود.

اصل زمان و مکان

نکته چهارم، امام (ره) در این راستا به مسئله مقتضیات زمان و اصل زمان

و مکان نیز تأکید داشتند؛ و حتی می‌فرمودند مجتهد در مسائل حکومتی کسی است که مصلحت جامعه را بتواند درک کند، و الا مجتهد نیست. کسی ممکن است در احکام فقهی به مفهوم معهود در حوزه‌ها مجتهد باشد، ولی در امور حکومتی مجتهد نباشد. امام تأکید می‌کند که اگر کسی مصلحت امروز جامعه را نتواند تشخیص دهد، مجتهد در امور حکومتی نیست.

در واقع اجتهاد به مفهوم جدید مربوط به دوران پس از پیروزی انقلاب و در راستای نیازهای حکومت و فقه حکومتی است. اساساً امام حکومت اسلامی را حکومتی می‌داند که بتواند با معضلات داخلی و خارجی برخورد کند و توان چالش در برابر برنامه‌های دیگر حکومت‌ها را داشته باشد. امام برخی از بحث‌های نظری و طلبگی بدون توجه به شرایط امروز جهان را غیرمفید و حتی مضر می‌داند. امام می‌فرماید: «یکی از مسائل بسیار مهم در دنیای پرآشوب کنونی، نقش زمان و مکان در اجتهاد و نوع تصمیم‌گیری‌هاست. حکومت، فلسفه عملی برخورد با شرک و کفر و معضلات داخلی و خارجی را تعیین می‌کند و این بحث‌های طلبگی مدارس که در چارچوب تئوری‌هاست، نه تنها قابل حل نیست که ما را به بن بست‌هایی می‌کشاند...».[1]

خوشبختانه انفتاح باب اجتهاد در فقه شیعه موجب شده که فقه شیعه همانند یک موجود زندهٔ رو به تکامل همواره متحول و متکامل گردیده و در مسیر تکاملی خود با جهش‌های بالنده همراه باشد. تحولاتی که توسط شیخ طوسی در قرن پنجم و یا علامه حلی در قرن هشتم و یا شیخ مرتضی انصاری و بالاخره توسط حضرت امام (ره) انجام گرفته، باعث توانمندی فقه جهت چالش با مشکلات جدید شده است. این فقه

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۲۱، ص ۶۱.

پویا و غنی توانسته است در هر مقطعی جوابگوی همه نیازهای جامعه از جمیع جهات باشد.

اهمیت بحث زمان و مکان

بحث زمان و مکان در قرون گذشته و حتی دهه‌های گذشته به سه دلیل جایگاه مهمی نداشت و نیازی به طرح مستقل این مسئله نبود. اول به دلیل آنکه تماس با اقوام و ملل و آشنایی به مسائل و مشکلات آنان کار ساده‌ای نبود. در میان میلیون‌ها نفر، چند نفر به‌عنوان جهانگرد و تاریخ‌نویس به گوشه و کنار جهان سفر می‌کردند و اگر می‌توانستند به سلامت برگردند، در محدوده سیر و سیاحت خود سفرنامه‌ای تنظیم می‌کردند. آن سفرنامه‌ها هم به دلیل مشکلات چاپ و نشر و توزیع در گوشه کتابخانه افراد خاصی بایگانی می‌شد. در حالی که امروز، جهان به عرصه کوچکی تبدیل شده که در کمتر از ۲۴ ساعت می‌توان به هر نقطه‌ای از آن مسافرت نمود و از طریق رسانه‌ها می‌توان هر لحظه از اقصی نقاط جهان با اطلاع شد و از طریق اینترنت از نظرات اکثر صاحب‌نظران معروفِ جهان مطلع گردید.

دوم، تحولات در جوامع گذشته حرکتی بسیار کُند داشت. تغییرات مهم در حد فتوحات دیکتاتوران و قدرتمندان بود و تحولات در زمینه علوم و دانش و صنعت معمولاً بسیار محدود بود. در حالی که سرعت تحولات سیاسی، اجتماعی، علمی و صنعتی در بستر زمان در طول دهه‌های اخیر آن چنان رشد فزاینده‌ای به خود گرفته که حتی خود صاحب‌نظران را به شگفتی واداشته است. امروزه واقعیت تحول و شتاب روزافزون آن برای کسی قابل انکار نیست و به دلیل ارتباطات بسیار نزدیک در جهان، همه کشورها و مردم جهان تحت تأثیر این تحولات قرار خواهند گرفت و این امواج هرگز در برکه‌ای محصور نخواهد ماند

و به همه‌جا خواهد رسید.

سوم، در گذشته، مسائل مورد مراجعه علما و فقها در حد سؤال چند مُرید یا چند شاگرد منحصر بود و سؤالات هم معمولاً در زمینه وظایف عبادی و فردی بود. نگاهی به استفتائات دهه‌های گذشته قبل از پیروزی انقلاب از مراجع عظام این واقعیت را روشن می‌سازد. در حالی که شرایط امروز جهان به‌ویژه شرایط بعد از انقلاب و مقتضیات اداره یک نظام اسلامی، علما و فقها و حوزه‌ها را با هزاران سؤال در مسائل اقتصادی، سیاسی، بین‌المللی، نظامی، اجتماعی و فرهنگی مواجه کرده است. به‌ویژه در ایران اسلامی که ام‌القرای جهان اسلام است و عهده‌دار مدیریت نظام و مدّعی پاسخگویی به همه شبهات، مسائل، معضلات و مشکلات است.

بنابراین در شرایط فعلی، بحث زمان و مکان اهمیت ویژه‌ای دارد. سؤال اصلی این است که آیا بحث زمان و مکان فقط مربوط به تغییر شرایط و تفاوت موضوعات و تحول در موضوع است؟ و یا در آن از تأثیر جغرافیا و تاریخ و شرایط جدید بر جعل و تشریع احکام هم می‌توان سخن گفت؟ آیا تفاوت، تغییر، تحول و دگرگونی فقط در موضوع و متعلق آن است و یا اینکه در حکم نیز به‌صورت سعه و ضیق، تغییر و تجدّد و حدوث یافت می‌شود؟ آیا باید به ظواهر و الفاظ روایات بدون دقت در معانی و اهداف آنها توجه شود؟ و یا آنکه به نفع اهداف و مقاصد شریعت از ظواهر متون می‌توان گذشت؟

امام صادق (ع) می‌فرماید: «انتم افقه الناس اذا عرفتم معانی کلامنا».[1] زمانی فقیه‌ترین مردم هستید که به معانی و مقاصد و اهداف کلام ما آشنا شوید. با این شیوه، معانی واقعی بسیاری از احادیث روشن می‌شود و

---

۱. *وسائل الشیعة*، ج ۱۸، ص ۸۴

بسیاری از اختلاف‌ها و تعارض‌ها حل می‌شود. امیرالمؤمنین (ع) نسبت به گفته پیامبر «غیّروا الشیب و لا تشبّهوا الیهود»[1] فرمود این دستور زمانی بود که اهل ایمان کم بودند و از این رو پیامبر به خضاب کردن مسلمین امر فرمودند تا در مقابل کفار، قوی و نیرومند جلوه کنند، اما امروز مرزهای اسلام گسترش یافته و پایه‌های آن محکم شده و مسلمانان تقویت شده‌اند بنابراین تأکیدی بر آن حکم نیست.

کلام امیرالمؤمنین در مورد آموختن آموزه‌های جدید و تربیت فرزندان با توجه به شرایط زمان «لا تقسّروا اولادکم علی ادابکم فانهم مخلوقون لزمان غیر زمانکم»[2] یا تفاوت سیره امیرالمؤمنین در جنگ جمل و صفین در برخورد با اسرای جنگی که در جنگ جمل با عفو و اغماض عمل نمودند و در صفین برعکس.[3] یا قرار دادن مالیات بر اسب در دوران حکومتشان[4] و امثال اینها نشانگر لزوم دقت در شرایط مربوط به صدور روایات و کلمات ائمه (ع) است.

تحولات سریع عصر حاضر

امروزه همه‌چیز در حال تحول است. قبل از اینکه بحثِ احکام مطرح باشد، خود موضوعات مدام در حال تغییر هستند. موضوعات هم بسیار مهم‌اند. در بسیاری از موارد اگر به موضوع واقف شویم، حکم آن روشن است. ما غالباً در زمینه موضوع بحث می‌کنیم. مثلاً امروز مسئله امنیت از موضوعاتی است که مداوم در حالت تغییر و تبدل است. اصلاً معنای امنیت چیست؟ مفهوم عزت ملی چیست؟ مفهوم منافع ملی چیست؟

---

۱. *نهج‌البلاغه*، حکمت ۱۷.
۲. *شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید*، ج ۲۰، ص ۲۶۷.
۳. *وسائل الشیعة*، ج ۱۱، ص ۵۸.
۴. *تهذیب*، ج ۴، ص ۴۶۷.

استراتژی ملی کدام است؟ استراتژی اداره یک حکومت چیست؟ همه اینها مسائلی هستند که امروز باید مفاهیم جدید آنها مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

کشورهای پیشرفته، استراتژی ملی تدوین شده‌ای دارند که هر سال آن را با تغییراتی منتشر می‌کنند. در واقع در آغاز هر سال، استراتژی ملی آن سال منتشر و برمبنای آن عمل می‌شود و هر سال تغییرات لازم در آنها اِعمال می‌گردد. در امریکا چنین است، هر سال استراتژی ملی چاپ و منتشر می‌شود. ما امروز در مسائل کشور و اداره مملکت نیاز به کار و تلاش برای تبیین یک استراتژی مدوّن داریم و در بخش تبیین احکام اسلام هم نیازمند به اجتهاد نوین با توجه به شرایط امروز جهان هستیم.

تجارت امروز با دیروز تفاوت بسیار دارد، «قَبض» امروز، «ید» امروز، با دیروز تفاوت فراوان دارد. امروزه در بسیاری از معاملات، بایع و مشتری همدیگر را نمی‌بینند و نمی‌شناسند. بسیاری از کارها با کامپیوتر و از طریق اینترنت انجام می‌شود. از طریق اینترنت سفارش کالا می‌دهند و از طریق اینترنت با کارت اعتباری وجه را پرداخت می‌کنند. در معاملات بزرگ و متوسط همه‌جا بانک واسطه است. حتی کارت اعتباری هم به معنای حضور بانک است. بانک پرداخت‌کننده است، بانک واسطه خرید و فروش است.

امروز در بسیاری از معاملات، دیگر بحث «خیارات» به شکل سابق وجود ندارد. خیار مجلس شکل جدیدی پیدا کرده است. اساساً بیع، بیع دیروز نیست. مرحوم شیخ انصاری در آن مقطع برای بحث معاطات، کوزه حمامی را مثال می‌زد. امروز آن کوزه حمامی، رایانه است. کوزه حمامی اینترنت است. از طرف دیگر قوانین بین‌المللی به‌تدریج جایگزین قوانین خاص کشورها می‌شود و به‌تدریج بر قوانین کشورها حاکم می‌شود. امروز مقررات بین‌المللی تجارت (گات) در بسیاری از امور

تجارت بین‌المللی حاکم شده است. ما امروز با شرایط جدید مواجه هستیم که مسلماً تفاوت زیادی با دیروز دارد. قطعاً اسلام توانایی مواجهه با همه این مسائل را دارد و می‌تواند احکام لازم را برای موضوعات جدید بیان کند. اجتهاد پویا قادر به پاسخگویی است. حوزه‌های علمیه امروز این بار سنگین را برای تبیین اسلام و رفع شبهات بر دوش دارند. حوزه‌ها باید قسمت اعظم آن بخش تفکری را که در دنیای معاصر برعهده متفکرین است، برعهده گیرند.

لزوم تدوین استراتژی

در بخش ترسیم اصول و خط‌مشی مورد نیاز حکومت نیز، ما نیازمند تلاشی وسیع هستیم تا با آمدن این خط یا آن خط، اصول و استراتژی تغییر نکند. الان چرا اینقدر نگرانی وجود دارد که نکند آن جناح پیروز شود یا این جناح؟! بخش اعظم این نگرانی‌ها برای این است که اصول و استراتژی ترسیم شده نداریم. اگر اصول و استراتژی ترسیم شده باشد، هیچ خطی نمی‌تواند آنها را عوض کند. منافع ملی، مصالح ملی و استراتژی ملی اگر تدوین شوند، هیچ جناحی نمی‌تواند آنها را تغییر دهد.

در کشورهای پیشرفته این حزب می‌آید، آن حزب می‌رود، ولی در سیاست‌های اصولی هیچ تغییری حاصل نمی‌شود، چرا؟ چون اصول، ترسیم شده است. بخشی از این وظیفه مهم را امروز مجمع تشخیص مصلحت نظام با ترکیب جدید برعهده دارد. تدوین سیاست‌های کلی نظام و تأیید آنها توسط مقام معظم رهبری تا حد زیادی این خلأ را پر خواهد کرد. سیاست‌های کلی که به امضای رهبری نظام خواهد رسید، دیگر توسط مجلس یا دولت یا جناح‌ها قابل تغییر نخواهند بود و بی‌تردید برخی از نگرانی‌ها رفع خواهد شد.

رمز بقای نظام اسلامی

زیربنایی‌ترین اصلی که باعث حفظ حکومت اسلامی و توانمندی حکومت جهت پاسخگویی به نیازهای جامعه شده، مسئله پویایی فقه است که حضرت امام با این اصل زیربنایی، بقای حکومت اسلامی را تضمین نمودند. رمز بقای نظام اسلامی و رمز توانمندی این نظام جهت چالش در برابر همه تهاجمات و رفع همه معضلات جامعه، این اصل زیربنایی است. اگر این اصل نبود و ما گرفتار تحجر و جمود در ظواهر شده بودیم و یا حتی در احکام اولیه محصور می‌ماندیم، در این جهان پیچیده نمی‌توانستیم کشور را اداره کنیم و به نیازهای روزمره مردم پاسخ دهیم.

امام (ره) در طول ده سال زندگی پربرکت بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، توانست این اصل زیربنایی را با تأکید بر نکاتی از قبیل احکام حکومتی، احکام ثانویه، اصل زمان و مکان، مفهوم جدید اجتهاد، اصل مدیریت نظام اسلامی و امثال اینها بارور نماید. تبیین این اصل مهم و زیربنایی فقط از رهبر توانمند و دوراندیشی چون امام امکان‌پذیر بود که توانست در برابر متحجرین و مقدس‌نماها بایستد، و الا این گروه متحجر و ذی‌نفوذ نمی‌گذاشتند درخت پویایی فقه شکوفا شود و با کوتاه‌نگری خود نظام اسلامی را دچار شکست کرده بودند.

اگر امروز بخواهیم نظام اسلامی، این گرانبهاترین یادگار امام را حفظ کنیم، باید بر این سه اصل تأکید ورزیم: اصل عدم جدایی دین از سیاست که اصل‌الاصول در تفکر سیاسی و مسائل اجتماعی و سیاسی اسلام است؛ استراتژی بسیج عمومی و حضور مردم در صحنه که بهترین و کارآمدترین راهبرد است؛ و اصل زیربنایی پویایی فقه که تضمین‌کننده بقای نظام و رمز قدرت و توانمندی نظام اسلامی در برابر جهان پیچیده

معاصر می‌باشد.

ما باید راجع به تفکر و راه امام بررسی کنیم، بیندیشیم، طراحی، تدوین و تنظیم کنیم تا ان‌شاءالله نسل امروز و آینده ما بهتر بتواند از نظرات و آثار حضرت امام (ره) استفاده کند و نباید گذاشت خدای ناکرده عده‌ای برای اهداف نامشروع خود از کلمات و جملات امام سوء استفاده نمایند.

اندیشه‌های سیاسی انقلاب اسلامی

بررسی یک‌صد ساله حرکت‌ها، قیام‌ها و نهضت‌های اسلامی در ایران و سایر کشورهای اسلامی، ما را به این نتیجه می‌رساند که رفتارهای سیاسی در هر مقطع، در تفکرات و اندیشه‌های سیاسی خاص ریشه داشته است. انقلاب اسلامی ایران نیز، که از سال ۱۳۴۱ به رهبری امام راحل (ره) آغاز و بعد از ۱۶ سال در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید، بر یک مبنا و تفکر سیاسی خاصی استوار بوده است. بحث من در این فرصت، در چارچوب این اصل مهم در دو بخش خواهد بود: ۱) هر تحول، انقلاب و رفتار سیاسی از یک ایده و تفکر سیاسی نشئت می‌گیرد که بدون شناخت آن، رفتار سیاسی قابل فهم و تفسیر نخواهد بود. ۲) خطر اصلی برای هر انقلاب و رفتار سیاسی، تخریب تفکر زیربنایی آن است. توفیق دشمن در مردد ساختن مردم نسبت به این تفکر زیربنایی، بی‌شک می‌تواند موجب تخریب اساسی‌ترین پایه و شالوده انقلاب گردد.

آمیختگی دین و سیاست

در تمام حرکت‌ها و نهضت‌های صدساله اخیر، از فتوای تنباکو گرفته تا به امروز، به‌ویژه در انقلاب اسلامی، زیربنای اندیشه و تفکر سیاسی، «آمیختگی دین و سیاست» و تفکیک‌ناپذیری این دو از هم بوده است.

این مسئله مهم همواره در بیانات امام راحل، در مراحل مختلف نهضت، در قبل و بعد از پیروزی انقلاب و همچنین در بیانات سایر علما، احیاگران تفکر اسلامی، اندیشمندان و مسئولان انقلاب در دهه‌های اخیر مورد تأکید بوده است. جمله معروف «دیانت ما عین سیاست ما و سیاست ما عین دیانت ماست» از شهید بزرگوار آیةالله مدرس است. بررسی بیانات و نوشته‌های مرحوم نائینی، کاشف الغطاء، میرزای قمی و سایر محققین و علما و اندیشمندان قرن اخیر نیز نشئت گرفتن همه تحرکات و تحولات سیاسی ـ اسلامی از این تفکر را تأیید می‌کند.

همه مباحث به این سؤال اصلی باز می‌گردد که آیا دین در عرصه سیاست حضور دارد؟ آیا دین در مسائل مهم اجتماعی، از جمله مسئله حکومت، طرح و نظر خاصی دارد؟ و یا اینکه اساساً دین، فقط برای آبادانی آخرت است و برای آبادانی دنیا مسئولیتی برعهده ندارد؟ آیا دین صرفاً برای اصلاح اخلاق و رفتار بشر، نزدیک ساختن انسان به آفریدگار جهان، تعالی معنویت، شرف، عزت، اخلاق و ایجاد فضای معنوی در جامعه است و رشد و توسعه، آبادانی، پیشرفت مادی، پیشبرد مسائل سیاسی و بین‌المللی و اداره کشور به خود انسان واگذار شده است؟

تحرک گسترده و فعالیت همه‌جانبه عالمان، اندیشمندان و احیاگران فرهنگ راستین اسلام در تبیین مسائل مهم اجتماعی و سیاسی اسلام تقریباً با حضور استعمارگران خارجی در سرزمین‌های اسلامی همزمان بوده است. در مقطعی که استعمار بر عراق، ایران، شبه‌قاره هند، شمال افریقا و تقریباً بر سراسر دنیای اسلام ـ در برخی از مناطق انگلیسی‌ها، در برخی دیگر فرانسوی‌ها و در بعضی از مناطق ایتالیایی‌ها ـ پنجه افکنده بود، نهضت‌های ضد استعماری عمدتاً توسط علما و اندیشمندان اسلامی رهبری می‌شدند. غربی‌ها در کتب تاریخی خود نوشته‌اند که علمای نجف در اوایل این قرن در چندین جبهه با استعمار درگیر بوده و می‌جنگیدند.

در اوایل قرن بیستم، یعنی نزدیک صد سال پیش، نقش علمای نجف و ایران در صحنه سیاست بسیار سرنوشت‌ساز بود. در ایران در نهضت مشروطه، حدود یک قرن پیش، علمای بزرگ شیعه مثل آخوند خراسانی، نائینی، طباطبایی، و همزمان در عراق، در جبهه مبارزه با انگلیس، میرزای شیرازی دوم، مرحوم خوانساری مجاهد، سید ابوالحسن اصفهانی و سایر علما و بزرگان در صحنه نظامی و سیاسی رهبری مبارزه با استعمار را برعهده داشتند.

درست همزمان با این حوادث تاریخی، در صحنه اجتماعی و سیاسی دنیای اسلام، اندیشه ضرورت حضور دین در همه صحنه‌ها، تفکیک‌ناپذیری سعادت دنیا و آخرت و بالمآل تأمین سعادت آخرت در سایه سعادت دنیا رواج یافت. «من کان فی هذه اعمی فهو فی الاخرة اعمی و اضلّ سبیلا»[1] طبق این آیه شریفه، کورِ این جهان نمی‌تواند بینای آن جهان باشد، امکان‌پذیر نیست مسلمانی طالب عزت آخرت باشد، اما دنیایش توأم با ذلت باشد. عزت آخرت منوط به عزت دنیاست. «الدنیا مزرعة الاخرة»[2] آخرت چیزی جز محصول این جهان نیست. امکان ندارد مردم جامعه‌ای در این جهان بَرده باشند، اما در آخرت دارای عزت و عظمت باشند.

این سخن که اسلام دین مخصوص مسجد و خانه و برقراری رابطه انسان با خدا نیست، بلکه در تمام صحنه‌های فردی و اجتماعی حضور کامل دارد و همه ابعاد وظایف اجتماعی مردم را در کنار وظایف فردی تبیین می‌کند و همچنین این تأکید که سیاست نمی‌تواند از دین جدا باشد، اسلام دین تک‌بُعدی نیست، بلکه وظایف انسان را در صحنه‌های فردی و اجتماعی و در قالب قوانین جامع و کامل خود پیش‌بینی کرده،

---

۱. *قرآن مجید*، سوره اسراء، آیه ۷۲.
۲. *بحارالانوار*، ج ۷۳، ص ۱۴۸.

سخن نائینی، مدرس، میرزای قمی و حتی سخن شیخ صدوق، شیخ مفید و شیخ کلینی است. به‌عنوان نمونه مرحوم شیخ مفید در «مُقنعه» می‌گوید در دوران غیبت، وظیفه قضاوت در میان مردم و اجرای حدود در جامعه اسلامی به‌عهده فقهای شیعه است و ائمه هدی (ع) این وظیفه مهم را به آنها تفویض کرده‌اند.[1] در دوران غیبت، طبق نظر شیخ مفید، علما در صورت امکان وظیفه دارند که حدود اسلامی را اجرا کنند و بین مردم به قضاوت بپردازند، چطور ممکن است وظیفه حضور در صحنه اجتماعی و سیاسی نداشته باشند؟

گرچه اصل این تفکر مربوط به متأخرین نیست و فقهای بزرگوار اقدمین از قبیل مرحوم مفید و مرحوم صدوق نیز به این مهم پرداخته‌اند، اما بی‌تردید این تفکر پس از حضور استعمار در کشورهای اسلامی، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. فتوای معروف تنباکو معلول استثمار انگلیس در ایران بود. وقتی انگلیس در ایران به استثمار دست زد، فتوای تنباکو در سامرا صادر شد. طبیعی است وقتی استعمارگران در دنیای اسلام دست به سلطه و استعمار می‌زنند و می‌خواهند همه جهان اسلام را زیر سیطره خود قرار دهند، در آن شرایط باید احکام اجتماعی و سیاسی اسلام بیشتر توسط فقها و اندیشمندان تبیین شود. در شرایطی که لیبی تحت سلطه ایتالیا، عراق توسط انگلیس و سوریه و لبنان توسط فرانسه تحت استعمار قرار می‌گیرند، بی‌تردید ترویج احکام سیاسی ـ اجتماعی اسلام ضرورت بیشتری پیدا می‌کند.

دیدگاه متحجرین و مقدس‌مآب‌ها

در ایران هم از دوره رضاخانی چند تفکر ترویج می‌شد که هدف اصلی

---

۱. شیخ مفید (ره)، *مقنعه*، ص ۸۱۰.

آنها مبارزه با این تفکر بنیادین و زیربنایی، یعنی «آمیختگی دین با سیاست»، بود. از یک طرف، عده‌ای از متحجرین و مقدس‌مآب‌ها در جامعه شایع می‌کردند که اساساً در دوران غیبت امام عصر (عج) رسالت و وظیفه‌ای به نام ایجاد حکومت اسلامی بر دوش مسلمانان نیست و این وظیفه جزو وظایف اختصاصی امام معصوم است که با حضور امام عصر (عج) محقق خواهد شد. اینان تأکید داشتند که قبل از ظهور آن حضرت نه تنها وظیفه‌ای بر دوش ما نیست، بلکه با استناد به برخی از روایات، اساساً قبل از ظهور حضرت مهدی (عج) هر قیامی منجر به شکست خواهد شد. پیام اصلی این تفکر در جامعه این بود که مردم در صحنه سیاسی و در فکر ایجاد یک حکومت و نظام اسلامی نباشند. در واقع این تفکر می‌گوید که دنیا را باید به دنیاداران واگذار نمود و دینداران باید فقط به فکر آخرت باشند!

حضرت امام (ره) در فروردین ۱۳۴۳، پس از آزادی از زندان، در اولین سخنرانی کوتاه خود ماجرایی را بیان فرمودند که نقل آن را در اینجا مناسب می‌دانم: «در روزنامه مورخه ۱۳۴۲/۵/۱۲، که مرا از زندان به قیطریه آوردند، نوشتند که مفهومش این بود که روحانیت در سیاست مداخله نخواهد کرد. من الان حقیقت موضوع را برای شما بیان می‌کنم. آمد یک نفر از اشخاصی که میل ندارم اسمش را بیاورم، گفت آقا! سیاست عبارت است از دروغ گفتن، خدعه، فریب، نیرنگ، خلاصه پدرسوختگی است و آن را شما برای ما بگذارید. چون موقع مقتضی نبود نخواستم با او بحثی بکنم. گفتم ما از اول وارد این سیاست که شما می‌گویید، نبوده‌ایم».[1]

تصوّر این بود که دنیای سیاست دنیای حیله، تزویر، دورویی،

---

۱. صحیفهٔ نور، ج ۱، ص ۶۵.

دورنگی و نان به نرخ روز خوردن است و اساساً با تقدس، تقوا، دیانت، معنویت، صداقت و درستکاری سازگاری ندارد. بنابراین سیاست باید برای اهل فریب و خدعه و دنیا باشد و معنویت، مسجد، نماز، روزه و دعا هم برای مردم متدین و مقدس. این تفکر متأسفانه به‌عنوان یک تفکر دینی در بخشی از جامعه رسوخ کرده بود. هنوز هم در گوشه و کنار، چنین تفکراتی وجود دارد. هنوز هم قلم به دستانِ مزدور و جیره‌خواران استعمار مردم را به چنین تفکراتی تشویق می‌کنند. این تفکر در جوامع اسلامی اساساً در انحرافات، کج‌فکری‌ها، تحجّر و ظاهربینی ریشه دارد، اما از آنجا که به نفع اهداف و منافع استعماری است، توسط استعمارگران ترویج می‌شود.

دیدگاه روشنفکران غیردینی

از طرف دیگر، در ایران آن زمان و برخی دیگر از کشورهای اسلامی، یک تفکر به اصطلاح روشنفکری دیگر نیز شایع شد که براساس آن احکام دینی فاقد توان و کارایی لازم برای اداره جامعه امروز بودند. این تفکر قبل از قرن اخیر شروع و در دوره حکومت رضاخان بیشتر رواج یافت. بنابراین تفکر، مقررات مربوط به چهارده قرن قبل چگونه در شرایط پیچیده دنیای امروز می‌تواند راه‌حل همه مشکلات را به ما ارائه دهد؟ حتی برخی از روشنفکرانی که با اصل دین هم مخالفتی نداشتند و حتی در زندگی شخصی خود به اجرای احکام اسلام مقید بودند، چنین می‌اندیشیدند که دین برای روابط فردی انسان با خداست و تنها دارای بخش عقاید، عبادات و اخلاق است. بنابراین مسائل اجتماعی، اقتصادی، سیاسی، قضایی و قانون‌گذاری به عقل، علم، تجربه و مشورت واگذار شده است و در این‌گونه مسائل باید از تجربه جهانی و به‌ویژه کشورهای پیشرفته استفاده نمود. این تفکر هم، مآلاً با تفکر اولی که از سوی

مقدس‌مآب‌ها و متحجرین ترویج می‌شد، در نتیجه و عمل، بسیار نزدیک بود.

تفکر ملی‌گرایان

در کنار دو تفکر فوق، تفکر سومی به‌عنوان ملی‌گرایی ترویج می‌شد که در نتیجه با دو تفکر قبلی مشابه بود و نظام شاهنشاهی نیز از آن حمایت می‌کرد. در برخی از کتب مروّجِ این تفکر به تاریخ ایران قبل از اسلام پرداخته و در آنها تأکید شده که اساساً ایران و ایرانی قبل از ورود اسلام دارای تمدنی بزرگ بوده است. در تعبیرات به کار رفته به جای ورود فرهنگ اسلام به ایران، حمله اعراب و تازیان به ایران مطرح شده است. البته این نکته را قبول داریم که ایرانی همواره دارای استعداد سرشار و نبوغ بوده و هست و به همین دلیل نقش این ملت در شکوفایی فرهنگ اسلام بسیار مؤثر بوده است. اما تأکید این تفکر بر این نکته بود که ایران قبل از اسلام دارای یک تشکیلات اداری، قضایی و ساختار سیاسی بسیار مناسب بوده و برخی از حکومت‌های اسلامی مانند بنی‌العباس از این ساختار استفاده و تقلید کردند و اساساً اسلام در زمینه مسائل اجتماعی و سیاسی رهاوردی نداشته است. هدف نهایی این تفکر، جایگزینی ملیت به جای دین و نهایتاً مقابله با اسلام بود. البته ملی‌گرایی به مفهوم علاقه به وطن با اسلام منافاتی ندارد. در اسلام محبت به وطن ـ به‌عنوان سرزمینی که انسان در آن متولد شده، رشد یافته، زندگی کرده و بی‌تردید به آن علاقه دارد ـ توصیه شده است.

علاوه بر این در دوران محمدرضا پهلوی نیز بحث جدیدی با هدف تبیین یک زیربنای فکری و فلسفی برای سلطنت دنبال می‌شد. قصد این بود که شاهنشاهی را مترادف با تفکر ایرانیان در امر حکومت و سیاست جلوه دهند و حتی تلاش می‌شد که نظام سلطنت با نوعی تفکر دینی و

مذهبی منطبق گردد. در آن دوران جمع کثیری از نویسندگان و گویندگان مزدور برای تدوین فلسفه سیاسی نظام شاهنشاهی به استخدام درآمده بودند. قبل از انقلاب ما شاهد حضور هر سه تفکر بودیم که در کنار هم برای هدفی مشترک مبارزه می‌کردند. هدف اصلی همه آنها مقابله با تفکر اسلامی «آمیختگی دین و سیاست» بود.

تفکر الحادی و التقاطی

در کنار این سه تفکر، دو تفکر دیگر هم وجود داشت که در هدف مبارزه با «آمیختگی دین و سیاست» با آنها همراه بودند. یکی تفکر الحادی وارداتی بود که چپی‌ها و کمونیست‌ها با پوشش علم، مروّج آن بودند و اساساً دین را به‌عنوان ماده مخدر و افیون ملت‌ها، خاص دوران بورژوازی و خرده‌بورژوازی و محکوم به نابودی معرفی می‌کردند. گروه دیگر، گروه التقاطی بودند که به نام دین و با تمسک به نهج‌البلاغه و قرآن، با اسلام واقعی مبارزه می‌کردند. زیربنای تفکر این گروه هم، همان تفکر مارکسیستی بود، ولی برای جذب جوانان از شعار دین هم استفاده می‌کردند.

خوشبختانه همه تلاش‌های استعمارگران و مزدوران آنها در جامعه اسلامی ما برای مقابله با تفکر «آمیختگی دین و سیاست» مآلاً ناکام ماند و این تفکر پیروز شد و مردم ما با انگیزه‌ای دینی و اسلامی در صحنه‌های اجتماعی و سیاسی حضور یافته و انقلاب عظیم اسلامی را به‌وجود آوردند و این انقلاب علی‌رغم میل همه قدرت‌های جهان به پیروزی رسید.

با پیروزی انقلاب اسلامی، همین گروه‌ها گفتند که تفکر دینی به‌عنوان یک شعار زیبا برای تهییج مردم و کشاندن آنها به خیابان‌ها مؤثر و یا به تعبیر دیگر، برای تخریبِ یک نظام موفق بوده است، اما در دوران

مدیریت و سازندگی، از آنجا که اسلام دارای نظام منسجم حکومتی، اقتصادی و سیاسی نیست، به زودی با شکست مواجه خواهد شد. آنها می‌گفتند نظام اسلامی، نه حزبی دارد و نه برنامه‌ای، بنابراین در مقطعی که نظام جدید باید استقرار یابد، ابزار و برنامه کافی برای آن در اختیار ندارند و به زودی با شکست مواجه خواهند شد.

نقش آرای مردم

علی‌رغم همه این اتهامات و تبلیغات، برخلاف دیگر انقلاب‌ها که معمولاً حتی با گذشت ۵ تا ۱۰ سال بعد از پیروزی، موفق به تدوین قانون اساسی و برگزاری انتخابات نمی‌شوند در ایران اسلامی تنها بعد از ۴۷ روز پس از پیروزی انقلاب، مردم پای صندوق رأی رفتند و در مورد نوع حکومت خود تصمیم گرفتند. در کمتر از شِش ماه نیز نمایندگان خود را برای مجلس خبرگان جهت بررسی و تصویب قانون اساسی انتخاب نمودند. نمایندگان مردم در مجلس خبرگان نیز توانستند قانون اساسی را طبق معیارها و موازین اسلامی تدوین کنند. در اینجا باید از شهید بزرگوار آیةالله دکتر بهشتی (ره) که بیشترین بارِ مسئولیت در این امر مهم را بر دوش گرفت و با مدیریت کم‌نظیر خود توانست مجلس خبرگان را به‌خوبی اداره کند، یاد کنیم و خاطره او را گرامی بداریم. در قانون اساسی تفکر «آمیختگی دین و سیاست» در یک نظام سیاسی به‌صورت تفصیلی تدوین شد و مهم‌ترین تبلور این تفکر در عمل، یعنی «ولایت فقیه» نیز در این قانون تبیین گردید.

مسائلی که حضرت امام (ره) قبل از پیروزی انقلاب در درس‌های نجف خود در بحث بیع به‌عنوان «ولایت فقیه» تدریس فرموده و خلاصه آن تحت عنوان «حکومت اسلامی» چاپ و در اختیار مردم قرار گرفته بود، زیربنای اصلی نظام اسلامی را تشکیل داد و در قانون اساسی ضمن

اصول مختلف تبیین گردید و در معرض رأی مردم گذاشته شد.

اثبات این اعتقاد قبل از پیروزی انقلاب در برابر صاحبان تفکرهای مختلف، دشوار و مستلزم پاسخ به صدها اِشکال و شبهه بود، ولی امروز نیازی به استدلال نبوده و اساساً بالاترین استدلال مشاهده و تجربهٔ موفق است. این تفکر نه تنها در صحنه مبارزه با استبداد و استعمار پیروز شد، بلکه بعد از پیروزی انقلاب نیز توانست نظام اسلامی را سامان دهد و آن را در برابر همه مشکلات و فشارهای دشمنان به پیروزی برساند. آنچه امروز مشاهده می‌کنیم، ثمره تفکر عدم جدایی دین از سیاست و لزوم حضور دین در تمام صحنه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، دفاعی و فرهنگی است. این تفکر، حکومت و نظامی را آفرید که برای همه سیاسیون جهان باور نکردنی بود. قدرت‌های استعماری فکر می‌کردند در پایان این قرن بر سر تابوت دین پایکوبی کرده و جشن خواهند گرفت، ولی امروز شاهد آن‌اند که دین بر سر مقبره تفکرات الحادی جشن گرفته است.

لزوم تشکیل حکومت اسلامی

در اینجا لازم است به این بحث مهم اشاره کنم که از لحاظ نظری چرا دین نمی‌تواند از سیاست جدا باشد؟ و چرا لازم است اسلام در تمام صحنه‌های اجتماعی حضور داشته باشد؟ اولاً براساس احکام اسلامی، پیاده کردن بخش اعظم فقه اسلامی تنها در یک نظام اسلامی امکان‌پذیر است. چگونه ممکن است در جامعه‌ای، حکومت غیراسلامی باشد، اما قوه قضائیه آن طبق موازین و مبانی اسلامی حکم کند. در این مسئله هیچ مسلمانی نمی‌تواند تردید داشته باشد که محکمه غیراسلامی طبق بیان قرآن طاغوت است. قرآن این مسئله را به صراحت بیان می‌کند که اگر دو نفر با هم اختلاف دارند، برای رفع خصومت نمی‌توانند به یک محکمه

غیراسلامی مراجعه کنند. «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون»،[1] «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الظالمون»،[2] «و من لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الفاسقون»[3]، می‌بینید که خداوند به کسی که طبق مقررات الهی حکم نکند، عنوان کافر، ظالم و فاسق می‌دهد. اگر قوه قضائیه اسلامی باشد، آیا امکان‌پذیر است که پلیس، غیراسلامی باشد؟ ممکن است قوه قضائیه اسلامی باشد اما پلیس آن، به‌عنوان کارشناس و مجری احکام، غیراسلامی باشد؟ به همین ترتیب باید وزارت کشور و نیروی انتظامی هم اسلامی باشند. کارشناسان و وکلای دادگستری نیز باید اسلامی باشند. پس به ناچار باید بخش بزرگی از حکومت، اسلامی باشد و با معیارها و موازین اسلامی اداره شود.

آیا می‌شود جامعه، اسلامی باشد ولی قانون آن، غیراسلامی باشد؟ این مسئله را هم کسی نمی‌تواند بپذیرد که قانون، غیراسلامی باشد. پس قوه مقننه نیز باید مبتنی‌بر معیارهای اسلامی باشد. چگونه امکان‌پذیر است که حکومت، غیراسلامی باشد، ولی قوانین جزایی اسلام قابل اجرا باشد؟ چطور امکان‌پذیر است حکومت، اسلامی نباشد، ولی قوانین مالی و اقتصادی اسلام اجرا شود؟ اساساً اجرای احکام اسلامی در یک نظام ضداسلامی یا غیراسلامی امکان‌پذیر است. در یک حکومت غیراسلامی حتی برای خواندن نماز جمعه هم دچار مشکل می‌شویم. فتوای برخی از فقها این است که فقیه مبسوط‌الید و فقیهی که دارای ولایت و قدرت است، باید امام جمعه را منصوب نماید. مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی (ره) نماز جمعه در یک حکومت غیراسلامی را نه تنها واجب نمی‌دانستند، حتی شبهه می‌کردند. استدلال اصلی ایشان این بود که اساساً

۱. *قرآن مجید*، سوره مائده، آیه ۴۴.
۲. *همان*، آیه ۴۵.
۳. *همان*، آیه ۴۷.

امامت جمعه از وظایف فقیه مبسوط‌الید است و لذا امام جمعه وقتی می‌ایستد، دستش روی اسلحه است. یعنی تکیه بر قدرت دارد و در یکی از خطبه‌ها باید مسائل اجتماعی روز، سیاست‌های جاری، اوضاع مسلمانان و مسائل بین‌المللی را برای مردم تشریح کند. این بیان امام هشتم، حضرت علی بن موسی الرضا (ع) است که می‌فرماید: امام جمعه در خطبه خود باید به مسائل و مشکلات دنیای اسلام بپردازد.[1] چگونه امکان‌پذیر است که در جامعه اسلامی، حکومت، غیراسلامی باشد، در حالی که به فتوای برخی از فقها، در آن شرایط حتی نماز جمعه هم باید تعطیل شود.

تحقق اهداف مهم اسلام در سایه حکومت دینی

پس اولین دلیل بر اینکه نمی‌توانیم سیاست را از دین منفک کنیم، این است که پیاده شدن بخش بزرگی از احکام اسلام فقط در یک حکومت اسلامی امکان دارد و اگر حکومت غیراسلامی باشد، بخش بزرگی از فقه اسلامی عملاً تعطیل می‌شود. دلیل و استدلال دوم بر این مسئله، اصول و اهدافی است که قرآن مجید و سنّت برای دین تبیین کرده‌اند. تحقق بسیاری از این اصول و اهداف بدون تشکیل یک نظام اسلامی، غیرممکن است. در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنم:

«لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط و انزلنا الحدید فیه بأس شدید و منافع للناس».[2] قرآن مجید با تأکید «لام» و «قد» می‌گوید: هدف اساسی ارسال رسل و بعثت انبیا که در کنار آنها کتاب و میزان و میعار سنجش را برای ارزش‌ها نازل کردیم، قیام مردم به قسط و عدل و تحقق عدالت اجتماعی است. قرآن می‌گوید

---

۱. *وسائل الشیعة*، ج ۷، ص ۳۴۴.
۲. *قرآن مجید*، سورهٔ حدید، آیهٔ ۲۵.

هدف اصلی بعثت انبیا استقرار عدالت اجتماعی است. چگونه ممکن است در حکومت غیراسلامی، ما شاهد عدالت اجتماعی باشیم؟ اولین گام‌ها در فرآیند تحقق عدالت اجتماعی تعدیل نرخ رشد، کنترل نقدینگی، پرداخت حقوق‌ها طبق ضوابط صحیح، ایجاد توازن در بودجه شهر و روستا، تعمیم تأمین اجتماعی، مهیا ساختن وسایل آموزش و بهداشت برای همه و امثال اینهاست. آیا تحقق این‌گونه امور بدون کارشناسی، بدون تصویب مجلس، بدون اجرا توسط دولت امکان‌پذیر است؟ آیا تأمین عدالت اجتماعی بدون در اختیار داشتن حکومت، ممکن است؟

بسیاری از اقدامات نظام از قبیل تأسیس بنیاد مسکن، کمیته امداد، بنیاد شهید، جهاد سازندگی، تقسیم اراضی و تصویب بسیاری از قوانین توسط مجلس یا مجمع تشخیص مصلحت نظام، برای تحقق قسط و عدل در جامعه بوده است. اساساً حکومت اسلامی زمانی موفق است که برنامه‌های کوتاه‌مدت و بلندمدت کشور را به قسط و عدلی که اسلام از آن به‌عنوان هدف مهم یاد می‌کند، نزدیک سازد. آیا وصول به قسط و عدل موعودِ قرآن بدون حضور حکومت اسلامی در صحنه سیاسی امکان‌پذیر است؟

تقویت بنیه دفاعی مسلمانان

اگر قرآن مجید می‌گوید: «و أعدّوا لهم ما استطعتم من قوّة و من رباط الخیل تُرهبون به عدوّ الله و عدوّکم»[1]، یعنی بنیه دفاعی و نظامی مسلمانان باید در حدّ بازدارندگی باشد تا دشمن از مسلمانان بترسد. در یک حکومت غیردینی می‌توان یک بنیه نظامی قوی تهیه کرد تا دشمنان خدا

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انفال، آیه ۶۰.

را ترساند؟ مگر می‌شود حکومت دست مسلمانان نباشد، ولی هواپیمای جنگی بسازند؟ مگر می‌شود حکومت دست مؤمنین نباشد، ولی موشک زمین به زمین بسازند؟ مگر می‌شود طرفداران اسلام بدون در دست گرفتن حکومت، زیردریایی تهیه کنند؟ اساساً آیا تحقق قوه‌ای که قرآن از آن سخن می‌گوید، بدون اینکه حکومت در دست مسلمانان باشد، قابل تصور است؟ این قدرت نظامی که امروز در اختیار جمهوری اسلامی ایران است، اعم از سپاه، ارتش، بسیج، تجهیزات مدرن نظامی و صنعت دفاعی قابل ملاحظه، همه از برکت حکومت و نظام اسلامی است. زمانی که حکومت دست دیگران بود، همه تلاش ما این بود که چند قبضه کلت تهیه کنیم! همین تاریخچه مؤتلفه را نگاه کنید، در آن روزگار اختناق نظام شاهی در سال‌های ۱۳۴۲ و ۱۳۴۳ چقدر تلاش کردند تا یکی، دو قبضه کلت تهیه کنند. اگر حکومت، اسلامی نباشد دیگر «ترهبون به عدو الله» محقق نمی‌شود. حداکثر همان دو قبضه کلت تهیه خواهد شد. ساختن موشک زمین به زمین، هواپیمای جنگی، ناوچه، هلیکوپتر و سایر تجهیزات نظامی و به کار گرفتن آنها علیه دشمنان اسلام فقط در یک نظام و حکومت اسلامی امکان‌پذیر است. اگر هم به فرض «اعدوا لهم ما استطعتم من قوه» را محقق کنیم، ولی قطعاً «ترهبون به عدو الله» فقط در یک نظام اسلامی امکان‌پذیر است. قدرت نظامی که در رژیم گذشته آماده می‌شد، فقط دوستان خدا را می‌ترساند، ولی دشمنان خدا از آن خوشحال بودند! اسرائیلی‌ها و امریکایی‌ها از قدرت شاه خوشحال بودند، به شاه مسئولیت ژاندارمی منطقه را داده بودند تا از منافع آنها حراست کند، ولی مردم مسلمان، انقلابی و وطن‌پرست از قدرت نظامی شاه در هراس بودند. دشمنان خدا فقط از قدرت نظامی یک نظام صد در صد اسلامی در هراس خواهند بود.

اصل نفی سبیل

اگر قرآن مجید به ما می‌گوید «و لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا»[1]، یعنی نباید استیلا و سلطه کفار بر مؤمنین باشد، آیا در یک حکومت غیراسلامی این آیه قابل اجرا خواهد بود؟ و آیا ما می‌توانیم این هدف مهم را محقق سازیم؟

یکی از دلایل اصلی بروز انقلاب اسلامی، مسئله سلطه بیگانگان بر کشور بود. چرا امام را تبعید کردند؟ این امر به دلیل سخنرانی معروف وی در آبان ۱۳۴۳، علیه مسئله کاپیتولاسیون و مصونیت مستشاران نظامی امریکایی بود. اصولاً یکی از دلایل اصلی قیام علما، بزرگان و مردم مسلمان سلطه بیگانگان بود. بعد از تبعید امام، شهید آیة‌الله حاج آقا مصطفی خمینی، در پی دستگیری و انتقال به زندان در تهران، به رئیس ساواک گفته بود: «من حالا یقین پیدا کردم که این کشور دربست در اختیار امریکایی‌هاست!» سپس در پاسخ اظهار تعجب او افزوده بود: «پدر من در روز عاشورا شدیدترین حملات را به شاه داشت. شما او را گرفتید و فقط چند ماه زندانی کردید. اما به محض اینکه علیه امریکا حرف زد، شما فوراً او را گرفتید و به خارج از کشور تبعید کردید. پیداست حمله به امریکا در این کشور مهم‌تر از حمله به شاه است! حالا برای من یقین حاصل شد که کشور دست امریکایی‌هاست». آن زمان، ما فکر می‌کردیم که مرحوم حاج آقا مصطفی در یک بحث جدلی خواسته، تا ساواکی‌ها را محکوم کند، ولی بعدها که انقلاب پیروز شد و اسناد رژیم در اختیار مردم قرار گرفت، این حقیقت بیشتر آشکار شد. فردوست در خاطرات خود می‌نویسد که حتی شاه نیز از تصمیم تبعید امام به ترکیه در سال ۱۳۴۳ مطلع نبود. این تصمیم مستقیماً توسط

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نساء، آیه ۱۴۱.

امریکایی‌ها اتخاذ شده بود و آنها مستقیماً اجرای آن را از حسنعلی منصور نخست‌وزیر وقت خواسته بودند. خدا رحمت کند بخارایی و سایر شهدای مؤتلفه را که خیلی دقیق، بجا و به موقع، هدف‌گیری کردند و منصور را به هلاکت رساندند، زیرا او عامل مستقیم امریکا بود. فردوست می‌گوید شاه خبر نداشت. منصور در میهمانی شاه، به‌طور خصوصی چند دقیقه با او صحبت کرد. بعد شاه مرا صدا زد و گفت ببین هرچه می‌گوید، اجرا کن. بعد منصور به من گفت به رئیس ساواک بگو سریع آماده شوند تا امام را از قم به تهران بیاورند تا به ترکیه تبعید شود. این دستور امریکاست.[1] وضع کشور ما این‌گونه بود!

بنابراین چگونه امکان‌پذیر است در یک نظام حکومتی، اسلام حاکم نباشد، ولی بتوانیم سلطه بیگانه را از بین ببریم؟ آیا استقلال کشورهای اسلامی بدون حضور اسلام در صحنه سیاست، امکان‌پذیر است؟ واقعاً اگر وحدت ملی زیر چتر و فرماندهی واحد ولایت فقیه نباشد، آیا می‌توان در برابر بیگانگانِ قوی پنجه، ایستادگی کرد؟ آن هم ولایت فقیهی که مشروعیت دینیِ آن از نیابت امام زمان و از جانب خداوند و مشروعیت سیاسی و مقبولیت اجتماعی آن با آرای نمایندگان ملت به‌دست آمده باشد، نه آنکه به‌صورت وکالت باشد. «ولایت فقیه» و نه «وکالت فقیه»!

ولایت فقیه یا وکالت فقیه

من از این برادران عزیز می‌پرسم اگر مشروعیت ولایت، از جانب خداوند نبوده و ادامه ولایت ائمه هدی (ع) و رسول الله (ص) نباشد، آیا همهٔ مسائل اجتماعی از دید اسلام، قابل حل است؟ اگر برای اداره جامعه

---

۱. *ظهور و سقوط سلطنت پهلوی*، ج ۱، ص ۵۱۶.

نیاز به مالیات داشته باشیم، شما برای اخذ مالیات از مردم چه پشتوانهٔ دینی دارید؟ اگر نیاز به فداکاری و جانبازی و جهاد داشته باشیم، چگونه می‌توانیم از جوانان برای دفاع و نثار جان دعوت کنیم؟ اگر بنا باشد حکومت اسلامی با «وکالت» درست شود و یک نفر از طرف ما وکالت کند، اولاً چه لزومی دارد آن وکیل «فقیه» باشد؟ کافی است فردی با مدیریت قوی جامعه را اداره کند. ثانیاً اگر در موردی ضرورت داشت یکی از احکام اسلامی موقتاً اجرا نشود، چگونه وکیل مردم می‌تواند حکم خدا را اجرا نکند؟ مگر می‌شود اموال کسی را تصرف کرد؟ چگونه می‌توان بخشی از اموال مردم را اخذ کرد؟ مالیات و سایر عوارض در یک حکومت اسلامی با امضای ولی امر مشروع است. وقتی حاکم اسلامی برای اداره جامعه مالیات وضع می‌کند، پرداخت آن مثل زکات و خمس واجب می‌شود. در یک حکومت اسلامی است که وقتی حاکم فرمان جهاد می‌دهد، حضور در جبهه بر همه مردم شرعاً واجب می‌شود. همه اینها در صورتی امکان‌پذیر است که مشروعیت و قدرت ولی امر، از ناحیه خداوند باشد. وکیل انتخاب شده چگونه می‌تواند چنین قدرت و تقدسی داشته باشد؟ اگر بخواهیم مسجدی را در مسیر یک خیابان در دست احداث خراب کنیم با چه حکمی این کار را انجام خواهیم داد؟ اگر حاکم اسلامی برای رفاه حال مردم، برای حفظ جان مردم و برای کاهش تصادفات، توسعه خیابانی را مصلحت بداند و در این مسیر خانه‌ای هم تخریب شود، باید صاحب خانه بپذیرد چون حکومت، اسلامی است و مصلحت را در این دیده است. اگر حکومت، اسلامی نبوده و مشروعیت آن نیز از جانب خداوند نباشد و صرفاً بر آراء مردم باشد، حداکثر بیش از یک رئیس‌جمهور نخواهیم داشت. تصرفات رئیس‌جمهور نیز به دلیل تنفیذ رهبری، شرعی است. مشروعیت قوای سه‌گانه نیز به دلیل نظارت ولی امر است. بنابر قانون اساسی، قوای

سه‌گانه زیر نظر ولایت امر و امامت امت فعالیت می‌کنند.[۱] قانون مصوب مجلس نیز چون تحت نظر ولی امر است و فقهای منصوب ایشان در شورای نگهبان بر آن نظارت می‌کنند، اجرای آن واجب و الزامی است.

این بحث هم که می‌گویند ولایت مربوط به آدم سفیه است، درست نیست. آیه «الله ولی الذین آمنوا»[۲] که ولایت خداوند را بر مردم مطرح می‌کند، یعنی چه؟ یعنی همه مردم که خدا بر آنها ولایت دارد، سفیه هستند؟ پس «النّبی اولی بالمؤمنین من انفسهم»[۳] که پیغمبر بر مردم ولایت دارد، یعنی چه؟ مگر پدر بر فرزند رشیدِ خود ولایت ندارد؟ مگر مؤمنین بر همدیگر ولایت ندارند که قرآن می‌گوید: «و المؤمنون و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض»[۴] همه مؤمنین بر یکدیگر (حداقل در امر به معروف و نهی از منکر) ولایت دارند، پس همه مهجورند؟ ولایت، به معنای سرپرستی دلسوزانه است. ولایت، به مفهوم آن است که در جامعه اسلامی یک نفر با اختیارات عامّ، به نیابت از امام معصوم بتواند در جامعه تصرفات لازم را انجام دهد. اگر بخواهیم مسئله را با وکالت حل کنیم، مسئله تصرفات را چگونه حل می‌کنیم؟

ولایت فقیه و امنیت ملی

انقلاب ما با احیای تفکر اسلامی و تبیین اسلام ناب توسط امام راحل (ره) آغاز شد، ادامه یافت و به پیروزی رسید. بعد از پیروزی هم تا به امروز در برابر تمام مشکلات و فشارها و توطئه‌ها در سایه همین

---

۱. قانون اساسی، اصل ۵۷: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارت‌اند از قوه مقننه، قوه مجریه و قوه قضائیه که زیر نظر ولایت مطلقه امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند، این قوا مستقل از یکدیگرند».

۲. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۲۵۷.

۳. *قرآن مجید*، سوره احزاب، آیه ۶.

۴. *قرآن مجید*، سوره توبه، آیه ۷۱.

تفکر ایستادگی کرده است. تحت زعامت ولی فقیهی که مردم برای حکم او تقدّس قائل بودند و با اعتقاد بـه: «فاذا حکم بحکمنا فلم یقبله منه فانّما استخف بحکم الله و علینا ردّ و الرّاد علینا الرّاد علی الله و هو علی حدّ الشرک بالله»[1] ردّ حکم حکومتی یا قضایی و یا مقابله با فتوای او را به نوعی ردّ حکم امام معصوم و ردّ حکم امام معصوم را ردّ حکم خداوند تلقی می‌کردند. مردم در سایه چنین تفکری توانستند بایستند و مقاومت کنند. ما در جنگ در سایه همین ولایت فقیه توانستیم پیروز شویم. این جوان‌ها چگونه با شور و شوق و افتخار در صحنه مبارزه و جنگ و فداکاری حاضر شدند؟ اگر ولایت فقیه نبود، ما در جنگ پیروز می‌شدیم؟ تاکنون هر زمان که علیه ایران توطئه شده، بخشی از سرزمین ایران از دست رفته است. در شرق کشور توطئه شد، هرات رفت. در جنوب کشور توطئه شد، بحرین رفت. در شمال کشور توطئه شد، هفده شهر قفقاز رفت. این اولین‌بار است که شرق و غرب علیه ما متحد شدند، ولی یک وجب از سرزمین ما از دست نرفت. این پیروزی، به‌خاطر فرماندهی «ولی امر» بود. به‌خاطر این بود که مردم فرمان امام (ره) را به‌عنوان فرمان «نایب امام زمان» تلقی می‌کردند. اگر همه مردم جمع شوند و فردی را برای مدیریت جامعه وکیل کنند، حاضرند در مواقعی که خطر جانی و یا حتی مالی وجود دارد، از او تبعیت کنند؟ فقط فرمانی که برای مردم مقدس است، می‌تواند در مواقع حساس، چاره‌ساز باشد. اگر تقدس را بردارید، نفوذ معنوی فرمان هم از بین می‌رود. در یک حکومت غیردینی هم، رأی و وکالت وجود دارد، پس چه فرقی می‌کند؟ با این فرض، حکومت اسلامی به یک حکومت عادی و معمولی تبدیل می‌شود. اگر خداوند مسئله حکومت و مدیریت را به خود مردم واگذار

---

۱. *وسائل الشیعة*، ج ۱، ص ۳۴.

کرده، پس هدف از غدیر خُم چه بود؟ «فمن کنت مولاه فعلیّ مولاه»[1] چه بود؟ نواب خاص و عام چه بود؟ آیا این همه بحث فقها از قرن سوم و چهارم تا به امروز در بحث ولایت فقیه و مرجعیت، فقط برای بیان مسائل عبادی بوده است؟ البته برای تحقق عملی این ولایت، نیاز به رأی و قبول مردم است. اگر مردم نخواهند، ولایت ظهور و بروز نخواهد یافت.

تهاجم فرهنگی

امروز بزرگ‌ترین توطئه فرهنگی علیه نظام جمهوری اسلامی ایران، سست کردن سنگ زیرین تفکر سیاسی امام (ره) یعنی «آمیختگی دین و سیاست» است که محصول آن، نظام اسلامی و راهبری ولایت فقیه بود. اگر این سنگ زیرین سست شود، همه‌چیز از دست ما خواهد رفت. مهم‌ترین و خطرناک‌ترین بخش تهاجم فرهنگی است؛ همان تهاجمی که زیربنای تفکر سیاسی اسلامی را در اذهان مردم متزلزل می‌کند. اگر زیربنا متزلزل شد، بدانید دستان ما در برابر بیگانه بالا می‌رود. شما نگویید اعتقادات مردم ما مستحکم است و این حرف‌ها تأثیری ندارد. لازم نیست خراب شدن یک ساختمان یک مرتبه اتفاق بیفتد. ممکن است به‌تدریج و ظرف چند سال عملی شود. اگر اجازه دادید امروز یک آجر از پایه این ساختمان، فردا دومی و روز بعد سومی را بکشند، بدانید در آیندهٔ نه چندان دور، این ساختمان فرو خواهد ریخت. اگر هجوم به پنجره ساختمان و به دیوار ساختمان باشد، خیلی مهم نیست. اما اگر تهاجم به پایه‌های اصلی ساختمان باشد، آن وقت باید خیلی نگران باشیم، چون این امر بسیار خطرناک است.

---

۱. علامه امینی، *الغدیر*، ج ۱، ص ۱۱.

اساس قیام امام حسین (ع) هم برای حکومت اسلامی و نظام اسلامی بود. وی در این باره می‌فرماید: «فعلی الاسلام السلام اذبلیت الآمة براع مثل یزید»[1] باید فاتحه اسلام را خواند اگر در یک جامعه اسلامی، رهبر جامعه و کسی که مدعی خلافت رسول‌الله (ص) است، فردی مثل یزید باشد! همه حادثه کربلا برای این بود که ظالمین و ستمگران و یزیدیان بر مردم حکومت نکنند. این اساس نهضت کربلاست و درس امام حسین (ع) هم همین است. امروز بعد از چهارده قرن، یکی از ثمرات نهضت کربلا، استقرار نظام اسلامی در این سرزمین است. این نظام، محصول کربلا و عاشوراست. کربلا، عاشورا و محرم بود که نهضت ما را پیروز کرد؛ و به یاری خداوند، نهضت ما نیز فرهنگ عاشورا را احیا خواهد کرد.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۴، ص ۳۲۶.

کندوکاو در ابعاد نظری ولایت فقیه

از دیدگاه سیاسی، در یک جامعه هیچ بحرانی برای اصل نظام، خطرناک‌تر از بحران مشروعیت نیست. ممکن است یک جامعه با مشکلات متعدد، حتی با جنگ، مواجه باشد، ولی عبور از همه مشکلات، حتی مشکلات دوران دفاع، در صورت استحکام پایه‌های نظام، آسان است. حتی در مقطعی ممکن است مردم یک کشور با قحطی رو به رو شده و برای زندگی روزمره و تأمین مواد غذایی مورد نیاز دچار مشکل شوند، ولی در صورتی که اصل نظام استوار و از دیدگاه مردم مشروع و مقبول باشد، گذر از این مرحله نیز چندان پیچیده نیست. اما بحران مشروعیت نظام، خطرناک‌ترین بحران برای کیان یک نظام است. مسئله‌ای که در چند هفته اخیر با آن مواجه بودیم، از این نظر اهمیت داشت که مربوط به اصل مشروعیت نظام بود.

هدف دشمن از طرح برخی مباحث در این ایام به صور گوناگون پیرامون «ولایت فقیه»، به‌عنوان محور و اساس نظام، ایجاد نوعی تردید در ذهن نسل جوان و زمینه‌سازی برای ایجاد این بحران بود که توفیق در آن می‌توانست بسیار خطرناک باشد. بحث ولایت فقیه ممکن است به اشکال مختلف مطرح شود. ممکن است کسی اصل ولایت را مورد تردید قرار دهد. گرچه از دیدگاه مبانی فقهی فکر نمی‌کنم کسی بتواند منکر این اصل شود. هیچ عالم، فقیه و آشنای به مبانی اسلام نمی‌تواند در

این مسئله تردید کند. اصل ولایت مورد اتفاق همهٔ فقهاست.[1] ممکن است راجع به محدودهٔ اختیارات یا شرایط ولی فقیه مناقشاتی باشد، ولی اصل ولایت قابل تردید نیست. مباحث فقها عمدتاً پیرامون ولایت عامه فقیه می‌باشد.

امروزه در جامعهٔ ما، ایجاد تردید نسبت به اصل ولایت، یا مصداق و اختیارات آن، به منزله تکان دادن سنگ زیرین نظام است و بسیار حساس و خطرناک است. طرح این‌گونه مباحث در سطح مجامع کوچک علمی و تحقیقی، به‌منظور بررسی جوانب اصول زیربنایی سیاسی و حقوقی یک نظام، قابل قبول است. ولی طرح آن به‌صورت عمومی و با هدف تخریب، نوعی براندازی تلقی شده و در هیچ نظامی قابل تحمل نیست.

ولایت فقیه و قدرت ملی

نکته دیگر مسئله قدرت ملی است. ولایت فقیه در کشور ما محور قدرت ملی است. از آغاز انقلاب تاکنون، عامل ایستادگی ما در برابر انواع توطئه‌ها و عبور از مراحل بسیار سخت، ویژگی‌های قدرت ملی بوده است. قدرت ملی در کشور ما منوط به وحدت قدرت سیاسی و قدرت دینی است. در قرون گذشته در ایران و سایر کشورهای اسلامی منطقه، این مشکل وجود داشته و همواره قدرت سیاسی، در اختیار یک گروه و قدرت مذهبی در اختیار گروه دیگر بوده است. لذا مردم ما همواره در مواجهه با توطئه‌های بزرگ علیه تمامیت ارضی، یا وحدت ملی، یا علیه اسلام و جامعهٔ اسلامی دچار مشکل می‌شدند. البته در تاریخ ایران نحوه رابطه این دو قدرت نسبت به یکدیگر متفاوت بوده و گاه بین علما و

---

۱. محقق ثانی، *رسائل المحقق الکرکی*، ج ۱، ص ۱۴۲.

قدرت سیاسی نوعی همگرایی و گاه واگرایی، و حتی رویارویی وجود داشته است.

در دوران صفویه نوعی همگرایی بین این دو قدرت وجود داشت، ولی در دوران قاجار، مخصوصاً در اواخر این دوره، وضع متفاوت بود. البته هرگاه توطئه خارجی مطرح بود، علما و مراجع برای حفظ کشور و ملت مسلمان ایران، به نوعی از قدرت سیاسی حمایت کرده و شاه وقت را مشروع و مأذون اعلام می‌کردند تا کشور اسلامی بتواند در برابر توطئه خارجی ایستادگی و مقاومت کند. نکاتی که مرحوم میرزای قمی صاحب «قوانین»، در کتاب «ارشادنامه» و «جامع‌الشتات» مطرح می‌کند، همچنین مباحث مرحوم شیخ جعفر کاشف الغطاء، در کتاب «کشف الغطاء»، به‌خوبی گویای این حقیقت است.

در مقاطعی حمایت علما از قدرت سیاسی از باب اهم و مهم یا از باب دفع افسد به فاسد و یا عناوین دیگر بود. مرحوم نائینی در بحث مشروطه، در نهایت از باب دفع افسد به فاسد، حکومت مشروطه را بر سلطنت ترجیح می‌دهد. کما اینکه در مقطع جنگ ایران و روس، به دلیل خطر روسیه، کاشف الغطاء و میرزای قمی، فتحعلی شاه را تأیید می‌کنند. مرحوم کاشف الغطاء، در «کشف الغطاء» می‌نویسد: «اجازه دادم به فتحعلی شاه در اخذ آنچه مربوط به تدبیر لشکر و سپاه و سرباز و رد اهل کفر و طغیان است، اقدام نماید».[1]

در بحران‌ها، به‌ویژه در مقاطع توطئه خارجی علیه کشور اسلامی، علما، مراجع و بزرگان، به دلیل مسائل اهم، حتی شاه و سلطان را که اساساً فاقد مشروعیت دینی هستند، از طرف خود مأذون اعلام کرده و به مردم دستور اطاعت می‌دادند.[2] نامه محقق کرکی، در دوران شاه طهماسب

---

۱. *کشف الغطاء*، اصفهان، انتشارات مهدوی، ص ۳۹۶.

۲. *همان*.

و شاه اسماعیل، همین نکته را روشن می‌سازد. همین شواهد تاریخی نشان می‌دهد که همواره در کشور ما مشکل اساسی جدایی قدرت سیاسی از قدرت دینی، و بعضاً رویارویی قدرت سیاسی با قدرت دینی وجود داشته است.

یکی از مهم‌ترین ثمرات انقلاب اسلامی، از بعد سیاسی، ادغام قدرت سیاسی و قدرت مذهبی در یکدیگر بود. نقطه پیوند این دو قدرت هم، ولایت فقیه است. اگر اعتقاد به ولایت فقیه در افکار عمومی سست شده و مشروعیت سیاسی آن مورد تردید قرار گیرد، مشکلِ قبل از انقلاب تجدید شده و در نتیجه کشور، نظام، امت اسلامی و اسلام، به‌ویژه در شرایط فعلی که انواع توطئه‌های خارجی اسلام و ملت مسلمان ایران را محاصره کرده است، کاملاً آسیب‌پذیر خواهد شد.

اسلامیت و جمهوریت نظام

مسئله دیگری که در گذشته نیز مطرح بوده، اما عمدتاً در ماه‌های اخیر بحث آن گسترده‌تر شده و به مشروعیت نظام مربوط می‌شود، تقابل جمهوریت و اسلامیت نظام است. برخی بحث برنامه‌ریزی برای از بین بردن جمهوریت نظام در جمهوری اسلامی ایران را مطرح می‌کنند. عده‌ای نیز از سوی دیگر به مقابله برخاسته و می‌گویند که عده‌ای می‌خواهند اسلامیت نظام را از بین ببرند. البته هرکدام از این مباحث نوعی ضربه به مشروعیت نظام است. نظامی که مورد تأیید امام و ملت قرار گرفته، «جمهوری اسلامی» و به تعبیر حضرت امام (ره) «جمهوری اسلامی ایران، نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد» است. مردم ما هم به همین مفهوم رأی داده‌اند. جمهوری اسلامی هر دو بخش، یعنی هم اسلامیت و هم جمهوریت را دارد. تخریب هر کدام به مفهوم تخریب مشروعیت نظام است. بعضی فکر می‌کنند با تخریب جمهوریت،

اسلامیت و در نتیجه مشروعیت می‌ماند و یا حتی تقویت می‌شود، ولی چنین نیست. این مشروعیت سیاسی (مقصود مشروعیت دینی نیست) و مقبولیت مردمی در چارچوب قانون اساسی است. اگر قانون اساسی در این‌گونه مباحث زیر سؤال رود، در واقع مشروعیت نیز زیر سؤال رفته است. یکی از اهداف دشمنان در تحرکات هفته‌های اخیر ایجاد نوعی درگیری و تقابل بین طرفداران جمهوریت و اسلامیت بود. این مسئله را رادیوهای بیگانه به‌صورت وسیع دنبال می‌کردند.

ولایت فقیه و نظرات متفاوت فقهی

مسئله دیگری که حوادث هفته‌های اخیر را خطرناک می‌سازد، این است که مطالب مطرح شده در روزهای اخیر که در اجتماعاتی بازگو شدند، صرفاً سخنان فرد یا افرادی نبودند که در جمعی مطرح شده باشند. اگر حوادث منفردی بودند، عبور از کنار آنها ممکن بود و مسئله مهمی تلقی نمی‌شد. در ماه‌های اخیر تحرکات فراوانی در محیط حوزه، دانشگاه و گوشه و کنار کشور پدید آمده است. البته راجع به مسئله ولایت، همیشه حتی در زمان حضرت امام (ره) نیز مطالبی در گوشه و کنار مطرح بوده، منتهی در شرایط فعلی زمینه آسیب‌پذیری ما بیشتر شده است. راه‌حل اساسی در برابر این تحرکات کار وسیع فرهنگی است، و الا حل مسئله چند نفر در قم یا تهران چندان مهم و مشکل نیست.

مسئله مهم، طرح مجموعه‌ای از مسائل در جامعه به بیان‌های گوناگون است که سخنان مطرح شده در قم گوشه‌ای از آن می‌باشد. مسئله بسیار مهم این است که چرا این سخنان مخاطب دارد! خود حرف‌ها خطرناک نیست، بلکه مخاطب داشتن آنها خطرناک است! اگر در گوشه‌ای، حرف بی‌اساسی زده شود، مهم نیست ولی خطر آنجاست که این حرف بی‌اساس در میان مردم به‌ویژه در میان نسل جوان مخاطب

پیدا کند. از طرف دیگر در حال حاضر شرایط ما با شرایط زمان حضرت امام (ره) متفاوت است. حضرت امام (ره) به‌عنوان یک شخصیت فوق‌العاده از لحاظ علمی و از لحاظ به ثمر رساندن یک انقلاب بزرگ، دارای مقامی استثنایی بود. این شخصیت، نظریهٔ ولایت فقیه، آن هم ولایت مطلقه به شکل انتصابی و نصب را مطرح فرموده بود. با حضور امام (ره)، اگر در گوشه‌ای فقیهی نیز مخالف این نظریه بود، اهمیتی نداشت و کسی هم جرأت نمی‌کرد در برابر عظمت امام نظری ابراز کند. مراجع و علمای دیگر هم اگر نظر دیگری داشتند، احترام می‌کردند.

امروزه در شرایط بعد از امام (ره)، اگر بعضی از مراجع و علما در گوشه و کنار نظر خود را در این زمینه اعلام کنند، نمی‌توان با آنها به‌عنوان صاحبان فتوا یا نظر متفاوت، مخالفت کرد. ما نمی‌توانیم مانع بحث مرجعی شویم که ممکن است در درس خارج، در بحث قضاء، در بحث مکاسب، در بحث امر به معروف و نهی از منکر، و یا در دیگر ابواب فقهی که به مسئلهٔ اختیارات ولی فقیه می‌رسد، نظر خود را اعلام می‌کند، و از او بخواهیم که نظر فقهی خود را تشریح نکند! پس در این مقطع، شرایط آسیب‌پذیرتری داریم. در این شرایط ما باید از دیدگاه فرهنگی، فقهی و کلامی ذهن جوانان و حتی ذهن طلاب جوان را آماده کنیم.

این رسالت بیشتر به دوش مدرسین عالی مقام و مراجع آگاه به زمان است. ما در این زمینه باید مسائل لازم را در شرایط مختلف توضیح دهیم و تشریح کنیم. برای مثال اینکه اگر کسی در نظامی که دارای ولی فقیه مبسوط‌الید است، ولایت مطلقه را قبول نداشته باشد، چه وظیفه‌ای دارد؟ یا چگونه باید برای کسی که ولایت مطلقه انتصابی را قبول ندارد و آن را انتخابی می‌داند، ولایت را با شرایط موجود در قانون توضیح دهیم؟ حتی اگر کسی اختیارات ولی فقیه را منحصر به قضاء و افتاء و

امور حسبیه بداند، آیا شارع مقدس راضی است که در جامعه هرج و مرج باشد و احکام اسلام اجرا نشود؟ آیا مسائل مهم فرهنگی و اجتماعی اسلام از امور حسبیه نیست؟! آیا شارع به ترک آنها راضی است؟! اگر امروز قدرت اسلام، حفظ اسلام و اجرای حق در جامعه به عهدهٔ ولی فقیه است، آیا تضعیف او جایز است؟! اگر تضعیف او باعث هرج و مرج در جامعه و باعث به هم ریختن نظام اسلامی شود، آیا تضعیف جایز است؟ مرحوم محقق نائینی (ره) می‌گوید:

«از جمله قطعیات مذهب ما طایفهٔ امامیه این است که در این عصر غیبت، آنچه از ولایات نوعیه را که عدم رضای شارع مقدس با اهمال آنها معلوم باشد، وظایف حسبیه نامیده و نیابت فقهای عصر غیبت را در آن‌قدر متیقن و ثابت دانستیم حتی با عدم ثبوت نیابت عامه در جمیع مناصب، و چون عدم رضای شارع مقدس به اختلال نظام و ذهاب بیضهٔ اسلام بلکه اهمیت وظایف راجعه به حفظ و نظم ممالک اسلامیه بر تمام امور حسبیه، از اوضح قطعیات است، لهذا ثبوت نیابت فقها و نواب عام عصر غیبت در اقامهٔ وظایف مذکوره از قطعیات مذهب خواهد بود».[1]

تشریح فروض مختلف نظریات فقهی به‌ویژه برای طلاب خیلی مهم است. سید مرتضی در رسالهٔ «العمل مع السلطان»، قبول ولایتی را که موجب تمکن قدرت برپاداشتن حق و رفع باطل، امر به معروف و نهی از منکر باشد، واجب می‌داند.[2] بنابراین طبق فروض مختلف فقهی در شرایط فعلی تقویت نظام اسلامی و تقویت ولایت فقیه لازم و واجب

۱. *تنبیه الامة*، ص ۴۶.
۲. *رسائل مرتضی*، ج ۲، ص ۹۰.

است. اگر در نظرات فقهی اختلافاتی وجود دارد، در لزوم اطاعت از ولی فقیه در شرایط فعلی جامعه ما اختلافی نیست. ما باید روی فروض مختلف فقهی کار کنیم، راه‌حل مناسب را بیابیم و به روشنی اثبات نماییم که هرگونه تضعیف قدرت اسلامی، تضعیف محور نظامی که اکنون همه مسلمانان چشم امید به آن دوخته‌اند، حرام است. اختلاف نظر و فتوا نمی‌تواند در این مهم مؤثر باشد. افزون بر این، بسیاری از فقها، مدرسین و مراجع، نظر حضرت امام (ره) را در بحث ولایت فقیه قبول دارند. از طرف دیگر اکثریت مردم کشور ما هنوز با اجازه یکی از مراجع زنده بر فتاوای امام باقی هستند. اساساً از لحاظ سیاسی، همه مردم جامعه ما پیرو امام هستند.

ولایت فقیه، یادگار امام (ره)

هنوز که ده سال از رحلت امام (ره) نگذشته، زیر سؤال بردن اساس تفکر سیاسی امام و زیربنایی‌ترین نظریه سیاسی ایشان و ایجاد این‌گونه تردیدها در جامعه بسیار خطرناک است. اولین کسی که توانست ولایت فقیه را اجرا و پیاده کند، امام بود. البته اصل ولایت فقیه و اختیارات ولی فقیه در کتب و بیانات همه بزرگان و فقهای ما مورد تأکید قرار گرفته است. حتی لفظ «ولایت فقیه» هم در بیان برخی از فقها به کار رفته است. در «مسالک» مرحوم شهید همین تعبیر به کار رفته است: «هذا فی ولایة الفقیه حال الغیبة...»[1] بسیاری از علما و فقها هم با تفصیل به این بحث پرداخته‌اند. مهم این است که امام (ره) توانست با دست مبارکش این اصل را پیاده کند. اگر بنا و نظامی که به‌دست حضرت امام (ره) بنیانگذاری شد، خدای ناکرده تخریب شود، دیگر تشکیل یک نظام

---

۱. *مسالک*، ج ۲، ص ۲۸۶.

سیاسی ـ اسلامی امکان‌پذیر نخواهد بود.

امام با آن عظمت، محبوبیت، نفوذ و قدرت، شخصیتی بود که توانست رژیم دو هزار و پانصد ساله شاهنشاهی را سرنگون نماید. او رهبری بود که مردم در آتش و خون با او بیعت کردند. چنین شخصیتی معمار و مهندس ساختمان نظام جمهوری اسلامی ایران بوده است. حالا کسی بدون احساس مسئولیت بگوید ساختمان این نظام کارایی ندارد و باید خراب شود، یا باید به‌صورت دیگری بنا شود! آیا معقول است؟ مگر شدنی است؟ معماری که مورد اعتماد همه مردم بود. معماری که ملت با همه وجود او را پذیرفته بود. شخصیتی که علم، فقاهت، جهاد، درایت و آینده‌نگری او مورد قبول همه و از هر نظر یک شخصیت استثنایی و بی‌نظیر بود، او این نظام را هم از لحاظ نظری و هم از لحاظ عملی، تبیین و بنیان‌گذاری کرده است. بسیار خطرناک است که اجازه دهیم بنیان‌های سیاسی تفکر چنین شخصیتی مورد تهدید قرار گیرد.

ممکن است گفته شود که با حرف و مقاله دو نفر، ده نفر، بیست نفر این بنیان مستحکم آسیب‌پذیر نخواهد شد؛ این سخن قابل قبول نیست. این شروع کار دشمن است. اگر اجازه داده شود تا دشمن، مقدس‌ترین نهاد را هدف قرار دهد، نظام را به‌تدریج در معرض خطر و آسیب قرار داده‌ایم. اگر تعدادی از افراد در مجامع علمی حوزه یا دانشگاه با لحن تخریب، پایه‌های نظام را هدف قرار دهند، با آسیب‌پذیری‌های موجود، این امر می‌تواند خطرناک باشد.

در هر محیطی به تناسب مخاطبین یک نوع شبهه را مطرح می‌کنند. در جایی که نمی‌توان راجع به اصل ولایت فقیه بحث کرد، راجع به اختیارات ولی فقیه بحث می‌کنند. در جایی که اصل ولایت فقیه را می‌توانند هدف قرار دهند، منکر آن می‌شوند. در جایی که می‌شود اساساً حکومت دینی را مورد حمله قرار داد، وجود نوع خاصی از حکومت را

در اسلام نفی کرده و واگذاری کامل این امر به مردم را مطرح می‌کنند. در جایی که شرایط مناسب‌تر باشد، اصل دین را مورد حمله قرار می‌دهند و اسلام را دین آخرت معرفی می‌کنند.

تهاجم گسترده غرب علیه ولایت فقیه

مسئله مهم دیگر که باید مورد توجه و دقت قرار گیرد، شناسایی ریشه این مباحث است. آیا واقعاً چند نفر، یکی در دانشگاه احساس کرده که دموکزاسی به خطر افتاده، یکی هم در حوزه احساس کرده مرجعیت و اعلمیت به خطر افتاده است؟ مرور تحرکات دشمن خارجی، مقالات روزنامه‌ها و رادیوهای بیگانه نشان می‌دهد که تمام حرف‌هایی که روزهای اخیر در قم گفته شده، قبلاً بدون استثناء و بارها در روزنامه‌های خارج از کشور و رادیوهای بیگانه تکرار شده است. حتی مسئله اعلمیت در رادیوهای بیگانه ده‌ها بار مطرح شده است. از زمان رحلت حضرت امام (ره) و رأی خبرگان و آغاز رهبری مقام معظم رهبری، رادیوهای بیگانه بلافاصله این بحث را شروع کردند. با افرادی در این رادیوها مصاحبه کردند. یکی گفت ایشان آیةالله العظمی نیست. یکی گفت ایشان آیةالله نیست. یکی گفت ایشان حجةالاسلام والمسلمین است. یکی آمد و طبقات علمای متأخر را مطرح کرد. یکی گفت ایشان شاگرد چه کسی بوده و دیگری گفت کجا درس خوانده و یا درس گفته است. این بحث‌ها، بحث‌های امروز نیست. بحث‌های نُه سال قبل است.

در دادگاه میکونوس در آلمان هم قاضی دادگاه در مرحله به اصطلاح بررسی یک مسئله تروریستی و صدور حکم، مسئله اعلمیت را مطرح کرد! در چنین قضاوتی حداکثر باید گفته شود که دولت ایران هم مقصر بوده است. ولی در پیوست رأی این دادگاه، مسئله اعلمیت مقام معظم رهبری مطرح شده است. در آنجا مطرح شده که رهبری ایران از

لحاظ علمی در ردهٔ اول نیست و رهبری مذهبی و روحانی کماکان در دست آیةالله العظمی‌ها می‌باشد. مسئله اعلمیت تنها در ۱۳ رجب در قم مطرح نشده است. صدها بار از زبان دشمنان اسلام و ایران و حتی همان‌گونه که ذکر شد، در پیوست رأی دادگاه میکونوس که این دادگاه با طراحی سیا و صهیونیست‌ها تشکیل شده بود نیز مطرح شد.

دشمن سال‌هاست این مسئله را دنبال می‌کند. تمامی مسائلی که در این سخنرانی مطرح شده، از اختیارات رهبری، مسئله نظارت، عملکرد رهبری، سفرهای مقام معظم رهبری و تحلیل انتخابات اخیر، بارها در روزنامه‌ها و رادیوهای بیگانه مطرح شده است. اگر حتی مطالب روزنامه‌ها و رادیوهای بیگانه طی شِش ماه اخیر را بررسی کنیم، می‌بینیم که همه این مسائل ده‌ها نوبت تکرار شده است. بدون تردید ریشه این‌گونه مباحث و القای تردیدها، از خارج از مرزهاست که با چندین واسطه به برخی از افراد در حوزه می‌رسد.

تشدید فعالیت دشمن در آستانه قرن بیست‌ویکم

دلیل هدف قرار گرفتن محوریت نظام و ولایت از سوی استکبار، روشن است و نیاز به توضیح چندانی ندارد، اما اشاره به چند نکته لازم است. جهان امروز در آستانه قرن بیست‌ویکم قرار گرفته است. ایران به‌عنوان یکی از مهم‌ترین کشورهای جهان و منطقه از لحاظ ژئوپُلیتیکی و اقتصادی است. تقریباً تمام نفت صادراتی جهان در قرن ۲۱، یا در شمال ایران و یا در جنوب ایران است. در حال حاضر تسلط بر انرژی جهان مهم‌ترین عامل رقابت پشت پرده اروپا با امریکا، ژاپن، چین و آ.سه.آن با امریکاست. تحرکات کنونی فرانسه و روسیه به نفع عراق، ریشه در حضور و سلطه امریکا بر منطقه و انرژی آن دارد، و الا دل کسی برای صدام، ملت عراق و کودکان عراقی نسوخته است! ایران نقش محوری در

این منطقه دارد. قبلاً تصور می‌شد که ذخایر انرژی قرن ۲۱ تنها در خلیج فارس وجود دارد، در حالی که با اکتشافات جدید روشن شده که دریای خزر نیز بیش از آنچه تاکنون تصور می‌شده، دارای ذخایر نفت و گاز است. در واقع تمام نفت و گاز صادراتی جهان در قرن ۲۱ در شمال و جنوب ایران است.

حالا چطور می‌توان رفتار ایران را تغییر داد و قابل پیش‌بینی ساخت و به اصطلاح ایران را به نظم درآورد؟ برای کسانی که می‌خواهند بر دنیا ریاست کنند، رفتار غیرقابل پیش‌بینی یک کشور بسیار مهم است. حتی اگر شما مدیریت جلسه‌ای را برعهده داشته باشید و رفتار یکی، دو نفر از اعضای جلسه برای شما غیرقابل پیش‌بینی باشد، مدیریت مشکل خواهد شد. رفتار غیرقابل پیش‌بینی یک کشور برای قدرتی که می‌خواهد بر منابع جهان مسلط شده و به اصطلاح جهان را رهبری کند، غیرقابل تحمل است.

صرف نظر کردن از ایران به دلیل اهمیتی که دارد، غیرممکن است. در مسیر به اصطلاح تعدیل رفتار ایران نیز، مشکل اصلی را مقام رهبری و محوریت ولایت می‌دانند. تفسیر دنیا این است که مسبب لاینحل ماندن مشکل رابطه ایران با امریکا و غرب، رهبری است. البته تحلیل آنها درست نیست. رهبری از مردم جدا نیست و تصمیمات رهبری برمبنای مصالحی است که مردم هم به آنها توجه دارند و اهمیت می‌دهند. از طرف دیگر فکر می‌کنند، منشأ تمام نهضت‌های آزادی‌بخش اعم از حزب‌الله، حماس، جهاد اسلامی و گروه‌های مبارز مصر، الجزایر و سایر کشورهای اسلامی، ایران است. در ایران هم هدایت این حرکت به‌عهده مقام ولایت است و طبق دستور ایشان به این گروه‌ها کمک مالی و نظامی می‌شود. البته بخشی از این تصورات نادرست است. ما به آنها اسلحه نمی‌دهیم. تهیه اسلحه در جهان کار مشکلی نیست. کمک مالی نیز

عمدتاً از منابع دیگر می‌گیرند. البته رهبری معنوی، فکری و سیاسی از طرف مقام معظم رهبری است. مسئله هدایت نهضت‌های اسلامی از طرف مقام رهبری برای آنها بسیار حساس است، چون آنها همه این نهضت‌ها را علیه منافع خود می‌دانند. به همین دلیل هم هر انفجاری را در دنیا به ناروا و به گونه‌ای، حتی در مواردی که عاملین انفجار هم مشخص نیستند، به ایران نسبت می‌دهند.

در داستان خُبَر هرچه ما تأکید کردیم که ایران اصولاً در آن دخالتی نداشته، هنوز هم نمی‌خواهند بپذیرند و گاهی در گوشه و کنار شائبهٔ دخالت ایران را مطرح می‌کنند. چند سال قبل که مرکز صهیونیست‌ها در آرژانتین منفجر شد، با وجود گذشتن چندین سال از آن حادثه و تکذیب مکرر آن از سوی ایران هنوز در گوشه و کنار زمزمه دخالت ایران قطع نشده است. دخالت ایران هم از دید غرب به مفهوم ولایت فقیه است. تبلیغات در خصوص مسئله ساخت سلاح کشتار جمعی را، گرچه یک دروغ بزرگ و اتهام است، همچنان ادامه می‌دهند و منشأ آن را نیز رهبری می‌دانند، چون نیروهای مسلح تحت فرمان رهبری است.

این وضعیت برای آنها غیرقابل تحمل شده است. و از طرفی، با وجود موقعیتی که ایران از لحاظ اقتصادی، سیاسی و فرهنگی دارد، نمی‌توانند آن را رها کنند. اگر هم بخواهند با ایران کنار بیایند، مشکل را رهبری می‌دانند. حتی اگر بخواهند ایران را با قهر و غلبه و زور هم بشکنند، باز مشکل را رهبری می‌بینند. می‌دانند اگر جنگی را آغاز کنند، آنها آغازگر هستند، ولی دیگر پایان‌دهندهٔ آن نخواهند بود. تجربهٔ عراق این واقعیت را نشان داد. عراق آغازگر بود، ولی نتوانست پایان دهنده باشد. عراق چند ماه پس از شروع جنگ و در حالی که بخش بزرگی از ایران را در تصرف داشت، می‌خواست جنگ را تمام کند، ولی نتوانست و جنگ، هشت سال به طول انجامید.

برای دنیای غرب، به‌ویژه امریکا بسیار مهم است که به هر قیمتی این محور را در هم شکسته و یک جمهوری (اگر نام آن نیز جمهوری اسلامی باشد عیبی ندارد) به‌وجود آورند که بتوانند با تبلیغات گسترده و با توجه به جوان بودن جمعیت ایران، آیندهٔ آن را شکل داده و نظامِ کشور را به سمتی ببرند که هم رفتار آن قابل پیش‌بینی باشد و هم منافع آنها را تهدید نکند. برای کار کمی عجله هم دارند! چون اکنون تمام بحث‌ها این است که در قرن ۲۱، که سه سال دیگر بیشتر به شروع آن باقی نمانده است، باید نحوه حرکت مشخص باشد. به همین دلیل بر شتاب حرکت خود در اجرای این توطئه افزوده‌اند. لذا از افراد مسئله‌دار که دارای نظر و اعتقاد خاصی هستند، استفاده می‌کنند. اگر در میان یک جمع مسائل جناحی مطرح است، از طریق منافع و مسائل جناحی وارد می‌شوند. اگر تعدادی از جوانان از برخی محدودیت‌ها ناراحت‌اند، از آن دریچه و برای گروهی دیگر از زاویه تفکرات غیرمذهبی وارد می‌شوند.

ایجاد شبهه و نگرانی در حوزه‌ها

اما دلیل اصلی اوج گرفتن مسئله در چند ماه اخیر، آماده شدن زمینه آن است. دشمن خارجی یا افراد ساده‌لوح یا افراد مرموز در داخل، اگر شرایط را مناسب و مساعد نبینند، گستاخانه وارد عمل نمی‌شوند. فعلاً شرایط را مناسب تشخیص داده‌اند. درست یا غلط، بحث دیگری است. چه مسئله‌ای پیش آمده که شرایط را از گذشته مناسب‌تر یافته‌اند؟ به نظر می‌رسد آنها نوعی نگرانی و ترس نسبت به رهبری نظام یا نهادهای وابسته به ایشان از طرف سه گروه خودی احساس کرده‌اند: ۱) مراجع و به یک معنی حوزه؛ ۲) برخی از گروه‌های سیاسی؛ ۳) گروهی از مردم.

حالا چرا این تفسیر و تحلیل حاصل شده است؟ چند سال است که

دشمن برای تأثیرگذاری بر حوزه و مراجع مشغول فعالیت است. با واسطه و بی‌واسطه مطالبی را مطرح می‌کنند. گروهی حساب‌شده خدمت مراجع می‌رسند و آنها را نگران می‌کنند. می‌گویند تعیین مرجع، دولتی شده است! چاپ رساله اجازه دولت می‌خواهد! استقلال حوزه به خطر افتاده است! نحوه طرح این مطلب، مراجع و مقلدین آنها را به گونه‌ای نگران می‌سازد. همه این مسائل را می‌خواهند به نحوی به مقام رهبری و یا دفتر ایشان منتسب کنند تا حمایت مراجع نسبت به نظام و ولایت را کم کنند.

تحرکات مرموز و حساب‌شده‌ای به خود مراجع و مخصوصاً نسبت به بیوت مراجع وجود دارد. ممکن است برخی از دوستان هم گاهی حرکت ناپخته‌ای داشته باشند که موجب تقویت این شبهه شود. باید نسبت به این مسئله حساس باشیم. به‌ویژه مدرسین محترم حوزهٔ علمیه قم نگذارند بی‌جهت در ذهن مراجع یا بیوتات آنها نگرانی به‌وجود آید. در نطق سیزدهم رجب کاملاً از این حساسیت استفاده شده و در آن به نوعی، حمایت از مرجعیت مطرح گردیده است. از طرفی، سال‌هاست مسئله استقلال حوزه مطرح می‌شود. مگر در حوزه تصمیم‌گیرنده، مراجع و مدرسین نیستند؟ مگر شورای مدیریت غیر از مراجع و علمای قم هستند؟ مدیریت از آن قم است و مراجع و مدرسین نیز از قم هستند. به هرحال هر روز به نحوی وسوسه و القای شبهه می‌کنند. یک عده کارشان «نفاثات فی العقد» است. می‌خواهند پیوندهای مقدس را به هر قیمت متزلزل کنند. همهٔ علما، مدرسین باید دست به‌دست هم دهند و نگذارند عده‌ای بی‌جهت ایجاد نگرانی کنند.

لزوم ایجاد اعتماد در گروه‌های خودی

از طرف دیگر، گروه‌های سیاسی نیز نباید احساس خطر کنند. همه

گروه‌های طرفدار نظام، انقلاب و پیرو امام باید آسوده‌خاطر باشند و بی‌جهت از مقام ولایت، نهادهای منتسب به ایشان و مقامات قضایی و امنیتی احساس نگرانی و خطر نکنند. اگر می‌بینیم افرادی از یک گروه بی‌جهت احساس نگرانی می‌کنند، باید نگرانی‌ها را رفع کنیم. نباید بگذاریم گروه‌هایی که معتقد به امام، مقام ولایت و قانون اساسی هستند و عزت اسلام و ایران را می‌خواهند، احساس نگرانی کنند. این احساس غلط یا درست، به‌صورت واقعی یا توهّمی، نباید به‌وجود آید. این خطرناک است که گروهی احساس کنند که اگر فردا بخواهند فردی را برای مجلس خبرگان نامزد کنند، نمی‌توانند و شورای نگهبان، که از دید آنها فراجناحی عمل نمی‌کند، صلاحیت آنها را تأیید نمی‌کند. یا برای دوره ششم مجلس شورای اسلامی کاندیداهای آنها را رد می‌کنند. صدا و سیما خطی است و نظرات آنها را منعکس نمی‌کند. یا نیروهای اطلاعاتی، امنیتی و بسیج خطی عمل می‌کنند. باید این نگرانی‌ها را برطرف کنیم. اگر صلاحیت کاندیدایی در انتخابات رد می‌شود، چنانچه اعلام عمومی دلایل آن به مصلحت نباشد، برای جلوگیری از شبهه، باید آن را برای رهبران جناح‌ها توضیح دهیم. شورای نگهبان رکن بسیار مهمی است. مشروعیت قوانین ما و همچنین اعتماد مردم نسبت به صحت انتخابات از این نهاد است. نباید بگذاریم تقدس این نهاد مهم مخدوش شود. باید شبهه‌ها را رفع کرده و نگذاریم بی‌جهت ارکان مهم نظام زیر سؤال روند. زیر سؤال رفتن بی‌طرفیِ صدا و سیما و نیروهای امنیتی برای امنیت ملی ما بسیار خطرناک است. نباید نسبت به این‌گونه مسائل بی‌تفاوت باشیم. این‌گونه احساس‌ها موریانه‌ای است که پایه‌های اعتماد و همدلی را در نظام و جامعه از بین می‌برد.

گاهی برخی از دوستان هم متأسفانه با حسن نیت یا با سوء نیت از مقام ولایت و از نظرات ایشان استفاده نادرست می‌کنند. استفاده از مقام

معظم رهبری برای مسائل خطی و جناحی کار بسیار خطرناکی است. در انتخابات پنجمین دوره مجلس شورای اسلامی، یک فهرست در تهران به نام «فهرست آقا» منتشر شد که مقام معظم رهبری از آن بی‌خبر بودند! بعد از انتخابات بنده خدمت ایشان رفتم و از ایشان سؤال کردم. دیدم انتساب این فهرست به ایشان کاملاً بی‌اساس بوده است. به هر حال، گروهی برای خودشان فهرستی به اسم «فهرست آقا» درست کردند. در روزی که تبلیغات نیز ممنوع بود، این فهرست را پخش می‌کردند! سر صندوق رأی هم این فهرست را به مردم می‌دادند! هرچند که این فهرست رأی نیاورد. متأسفانه معنای این کار برای گروهی از مردم این بود که رهبری شکست خورده است. استفاده از نام رهبری برای مسائل جناحی و خطی، حتی با حسن نیت، بسیار خطرناک است.

ممکن است بعضی از این کارها در کوتاه‌مدت کارساز باشد، ولی در بلندمدت بسیار مضر است. مقام رهبری متعلق به کل ایران و حتی جهان اسلام و مسلمانان است. این‌گونه کارها تنزل مقام ولایت در حد رهبری یک جناح است. در واقع اینها، ندانسته می‌گویند مقام رهبری، رهبر مسلمانان و مردم ایران نیست و فقط به ما تعلق دارد. معنای این عمل، از سوی گروهی که آرای آنها در میان مردم حداکثر ۲۰ تا ۳۰ درصد است، این است که نفوذ رهبری هم در همین حد است! حتی اگر ما گروهی داشته باشیم که نفوذ آنها در میان مردم ۷۰ درصد باشد، باز هم تظاهر این گروه به برخورداری انحصاری از حمایت رهبری خطرناک است، چون مفهوم آن این است که ۳۰ درصد مردم، مخالف رهبری هستند!

ما نباید بگذاریم شبهه درست شود. اگر قوه قضائیه بناست افرادی را محاکمه کند، باید دلایل قضایی بودن این حرکت به روشنی ارائه شود. مسئله با اظهارات چند نفر یا چند روزنامه مبنی‌بر اینکه کار، سیاسی

نبوده و قضایی است، تمام نمی‌شود. باید رهبرانِ جناح‌های خودی معترض را قانع کنیم تا احساس خطر نکرده و تصور نکنند که حرکتی علیه یک جناح طراحی شده و می‌خواهند به نام کار قضایی، یک گروه سیاسی را بی‌آبرو کنند. بدون استدلال و قانع کردن رهبران جناح‌ها، این‌گونه حرکات خطرناک و تخریب پایه‌های اعتماد عمومی است. به اعتقاد من در ماه‌های اخیر کارهای ناپخته‌ای انجام گرفته که در مجموع به ضرر همه ما تمام شده است. باید بدانیم اگر وحدت گروه‌ها و جناح‌های طرفدار انقلاب شکسته شود و خدای ناکرده رو در روی هم قرار بگیریم، قطعاً شکست خواهیم خورد. تمام تلاش دشمن ایجاد شکاف و اختلاف بین ماست. نباید بگذاریم دشمن موفق شود.

دوستان نادان

نگرانی سوم، نگرانی بخشی از جامعه و مردم است. در خیابان گروهی به نام حزب‌الله، به راه می‌افتند و کارهایی که با ادب و اخلاق اسلامی منطبق نیست، انجام می‌دهند. اگر بناست گروهی در خیابان تظاهرات کنند، این اقدام باید در چارچوب قانون باشد. امر به معروف و نهی از منکر باید در چارچوب قانون باشد. اگر همه این کارها نیز درست انجام بگیرد، نباید به نهاد رهبری منتسب باشند. چرا اینها به نام رهبری فعالیت می‌کنند؟ چرا هر خشونتی، که گاهی واقعاً با شرایط امر به معروف و نهی از منکر هم منطبق نیست، به دروغ به رهبری نسبت داده می‌شود؟ چرا چند روزنامه و هفته‌نامهٔ معروف به خشونت که دائماً و بی‌محابا به حیثیت افراد یا گروه‌ها می‌تازند، بذر نگرانی و ترس و وحشت در جامعه می‌پاشند، خود را به ولایت و رهبری منتسب می‌کنند؟ دوست نادان و دشمن دانا، هر بگیر و ببندی را به نهاد رهبری نسبت می‌دهند و این بسیار خطرناک است. این انتساب‌های بیجا و این احساس خطرها را باید

از بین ببریم. نگذاریم دشمن سوء استفاده کند. نگذاریم دوستان بی‌جهت و در هر جا از نام رهبری استفاده کنند. بنابراین یک زمینه برای این حرف‌ها احساس خطرهای بیجایی است که به‌وجود آمده و تا این احساس را ریشه‌کن نکنیم، این مشکل تمام نخواهد شد. باید این زمینه‌ها را از بین ببریم.

تحلیل غلط

نکته دیگر این بود که آنها فکر می‌کردند اگر چنین حرکتی را در این مقطع انجام دهند، رئیس‌جمهور، دولت و حتی بعضی از جناح‌های سیاسی با آنها مقابله نمی‌کنند. در واقع احساس می‌کردند که مقام معظم رهبری تنهاست و حداکثر یک جناح سیاسی و چند نفر مسئول، مدافع ولایت هستند و در برابر آنها قرار می‌گیرند. این یک تحلیل غلط و پیش‌بینی نادرست از اوضاع سیاسی جامعه بود. به اعتقاد من موضع رئیس‌جمهور در برابر اینها، که مقام معظم رهبری هم در بیاناتشان از آن تجلیل فرمودند، بسیار مهم بود. آنها در عمل، موضع‌گیری قاطع رئیس‌جمهور و هیئت وزیران را مشاهده کردند. این حرکت صحیح و اصولی دولت آنها را مأیوس کرد. ممکن است بعضی از شیاطین در گوشه و کنار این‌گونه القا کنند که موضع‌گیری بعضی از افراد از قوهٔ مجریه و برخی از جناح‌ها ظاهری است و در باطن با این تحرکات موافق‌اند. ما باید با این توطئه بسیار خطرناک مبارزه کنیم. اگر قاطعانه با توطئه القای اختلاف بین دولت و مجلس، یا بین دولت و قوه قضائیه، یا بین دولت و رهبری مقابله نکنیم، قطعاً دشمن امیدوار، دوستان مأیوس و وحدت ملی ما در خطر قرار خواهد گرفت.

تظاهرات سراسری و خودجوش مردمی و حرکت نهادها و جناح‌ها پاسخی قاطع به کسانی بود که رهبری را تنها فرض می‌کردند.

خوشبختانه نیروهای امنیتی نیز در روز چهارشنبه در قم در پایان تظاهرات، در چارچوب تصمیمات ارگان‌های رده بالای نظام و شخص رئیس‌جمهور، خیلی خوب عمل کرده و در برابر هجوم مردم از خانه ایشان به‌خوبی حفاظت کردند. برای اینکار حتی از گاز اشک آور و تیراندازی هوایی هم استفاده کردند. اگر منزل خوب حراست نشده بود و مردم می‌توانستند به داخل خانه بریزند، نتیجه کاملاً معکوس گشته و مظلومیت نظام تبدیل به مظلومیت ایشان می‌شد.

در مجموع حضور همه جناح‌های سیاسی و موضع‌گیری جمعی آنها علیه این حرکت و بیعت مجدد همگانی با مقام معظم رهبری، روشن ساخت که در کشور همه جناح‌های سیاسی پشت سر مقام معظم رهبری هستند و ولایت فقیه را با جان و دل پاس می‌دارند. در این فرآیند حضور مردم بسیار مهم و مؤثر بود و بسیاری از توطئه‌ها را خنثی کرد. مردم نشان دادند که به اسلام، به راه امام و به ولایت عشق می‌ورزند. حضور دولت و شخص رئیس‌جمهور در این ماجرا بسیار اهمیت داشت و بسیاری از فتنه‌ها و تحلیل‌های غلط را از بین برد.

نتیجه معکوس برای دشمن

خوشبختانه در این مقطع، به اعتقاد من، دشمن به نتیجه‌ای نرسید. دشمن می‌خواست اختلاف جناح‌ها و گروه‌های انقلابی را به نمایش بگذارد که در برابر آن این وحدت نمایان شد. دشمن می‌خواست نشان دهد مردم در برابر تعرض به حریم ولایت بی‌تفاوت هستند که با حرکت خودجوش و میلیونی مردم، نتیجه معکوس گرفت. دشمن می‌خواست نوعی هرج و مرج را نشان دهد و سران کشورهای اسلامی را برای شرکت در کنفرانس تهران مردد سازد. در سخنان اخیر این آقایان به‌صراحت به کنفرانس اسلامی اشاره شده و از سران کشورهای اسلامی

خواسته شده است که به دلیل ناامنی در تهران حضور نیابند. که ان‌شاءالله به هدف نخواهند رسید و کنفرانس اسلامی با شکوهمندی برگزار خواهد شد. این آقایان تلویحاً اشاره کرده‌اند که یکی از اهداف آنان، کنفرانس اسلامی بوده است. دشمن از اهمیت تشکیل کنفرانس سران اسلامی در تهران، به لحاظ سیاسی و افکار عمومی آگاه بود و قصد بر هم زدن آن را داشت. در این نقشه و همچنین در سایر اهداف واقعاً نتیجه معکوس عاید آنان شد.

شیوه‌های مناسب تبلیغ

گرچه دشمن در این مقطع شکست خورد، ولی به اعتقاد من ریشه مسئله باقی است و یک کار اساسی و گسترده فرهنگی، که بیشترین بار آن به دوش ائمه محترم جمعه، علما، مدرسین، محققین و نویسندگان است، باید صورت بگیرد. در این فرایند باید مسئله ولایت و سیستم نظام اسلامی را برای نسل جوان و طلاب توضیح داد، شبهات را مرتفع ساخت و ریشه‌های تفکر سیاسی اسلام را از دید کلامی، فقهی، حقوقی و سیاسی روشن نمود.

در اینجا نحوه تبلیغ ولایت فقیه بسیار مهم است. گاهی نحوه دفاع از مسئله ولایت فقیه غیرمناسب است. فرصت توضیح این مسئله نیست، اما در این زمینه می‌توان به یک نکته به‌عنوان یک پیشنهاد اشاره کرد. ما باید ولایت فقیه را در چارچوب و در حد قانون اساسی ترویج و تبلیغ کنیم. نمی‌خواهم بگویم قانون اساسی ما عین اسلام است، ولی این قانون اساسی را امام و مراجع عظام امضا کرده‌اند و قطعاً در آن چیزی خلاف احکام و معیارهای اسلامی نیست. در تبلیغات ما، این قانون اساسی باید معیار باشد. اینکه مشروعیت ولایت فقیه با رأی مردم است یا نیست، یک بحث علمی است. کسی ممکن است بگوید رأی مردم و رأی

خبرگان تأثیری ندارد و مشروعیت از جانب خداوند است و از بیان امام صادق (ع) «فانی قد جعلته علیکم حاکماً»[1] استفاده نصب نماید. چه لزومی دارد این مسائل را برای نسل جوان مطرح کنیم. در دانشگاه سمینار بگذاریم و بگوییم که رأی مردم تأثیری ندارد. این رأی اگر در مشروعیت اثر ندارد، در مقبولیت که اثر دارد. این رأی اگر در مشروعیت اثر ندارد، در کارآمدی نظام که اثر دارد. در مقام ثبوت اگر اثر ندارد، در مقام اثبات که مؤثر است. اگر اصل ولایت از رأی مردم نیست، فعلیت این ولایت که قطعاً با رأی مردم است. چرا ما به‌گونه‌ای تبلیغ کنیم که نوعی توهین به مردم باشد.

خود امام (ره) در آغاز امر در پاریس و در تهران، فقط مسئله نظارت را مطرح کردند. فرمودند من به قم می‌روم و روحانیت در حکومت دخالتی ندارد و ما نظارت می‌کنیم که دولت منحرف نشود. بعد در زمان تدوین قانون اساسی مسئله ولایت فقیه را مطرح فرمودند. طرح ولایت مطلقه فقیه از طرف ایشان مربوط به این اواخر است. با اینکه نظر حضرت امام از اول، ولایت مطلقه فقیه بود، ولی در طرح و بیان مطالب، امام شرایط را در نظر می‌گرفتند. حتی در آن نامه‌ای که امام به مجمع بازنگری نوشتند به مسئله انتخابی بودن ولی فقیه تصریح فرمودند. در آن نامه امام چنین می‌فرماید:

«من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست. مجتهد عادل مورد تأیید خبرگان محترم سراسر کشور کفایت می‌کند. اگر مردم به خبرگان رأی دادند تا مجتهد عادلی را برای رهبری حکومتشان تعیین کنند، وقتی آنها هم فردی را تعیین کردند تا رهبری را برعهده بگیرد، قهری او مورد قبول

---

۱. تهذیب، ج ۶، ص ۳۰۱.

> مردم است. در این صورت او ولی منتخب مردم می‌شود و حکمش نافذ است».[۱]

امام در این نامه مسئله رأی مردم و انتخابی بودن ولی امر را مطرح می‌کنند. ما باید در تبلیغات خود همین نکات را مراعات کنیم. ولو اینکه کسی از لحاظ فقهی مسئله رأی مردم و انتخاب را در مشروعیت و اصل ولایت بی‌تأثیر بداند. برخی از لحن‌هایی که در دفاع از ولایت به کار می‌رود، نتیجه معکوس دارد. ما باید با لحن مناسب و استدلال لازم مسئله را برای نسل جوان تشریح کنیم.

عبور موفق ما از این توطئه به معنای از بین رفتن ریشه‌های آن نیست. باید ماه‌ها و سال‌ها روی این مسئله، به‌ویژه در محیط دانشگاه و حوزه‌ها کار کنیم. مبنای ما هم در تبلیغ باید محدوده قانون اساسی و کلمات حضرت امام باشد. خداوند به همه ما توفیق انجام این مهم را عنایت فرماید.

---

۱. صحیفه نور، ج ۲۱، ص ۱۲۹.

فصل ششم
منافع ملی و مشارکت عمومی

راهبرد نظام در عرصه منافع ملی و فراملی

همبستگی ملی و مشارکت عمومی

راهبرد نظام در عرصه منافع ملی و فراملی

از وزارت امور خارجه برای تشکیل این سمینار تشکر می‌کنم و به همه سفرا خیر مقدم عرض می‌نمایم. بحث و سخنم را از اینجا شروع می‌کنم که در شرایط فعلی مهم‌ترین و اصلی‌ترین رسالت و وظیفه وزارت امور خارجه و دستگاه دیپلماسی کشور چیست؟ اگر این نقش را ترسیم کنیم، برمبنای آن، در هر مقطع و در هر محل مأموریتی می‌توانیم وظایف خود را به‌خوبی مشخص و معیّن کنیم.

منافع ملی و دیپلماسی

رسالت و وظیفه وزارت خارجه را می‌توان در این جمله خلاصه کرد: «تأمین منافع ملی». دیپلماسی را هم می‌توان به این صورت تعریف کرد: بهره‌گیری و به کارگیری همه امکانات موجود و روش‌های منطقی و کارآمد جهت تأمین منافع ملی. البته دیپلماسی تنها علم نیست، بلکه دیپلماسی عمدتاً هنر و فن است. تفاوت زیادی بین علم و فن است. مثلاً در میدان جنگ وجود عالِم به امور نظامی و آشنا به دانش‌های نظامی کافی نیست، بلکه به فن جنگاوری نیاز است. ما در میدان جنگ غیر از اصول و دانش نظامی به بسیاری از امور دیگر نیاز داریم. «الحرب خدعة»[1] میدان جنگ، جای مکر و نیرنگ است. تنها موردی که

---

۱. *وسائل الشیعة*، ج ۱۵، ص ۱۳۳.

اسلام خدعه و نیرنگ را جایز می‌داند، در صحنه و میدان جنگ در برابر دشمن است. پیامبر (ص) در روز جنگ خندق فرمود: «الحرب خدعه». یا در برخی از روایات آمده است «ان الحرب خدعة».[1] یک معمار علاوه بر علم، احتیاج به هنر دارد. یک مهندس آرشیتکتِ خوب نمی‌تواند فقط یک عالِم باشد، باید هنرمند هم باشد تا بتواند کار طراحی ساختمان را به‌خوبی انجام دهد. در فعالیت‌های سیاسی، علم به اصول حرکت‌های سیاسی کافی نیست، در این مصاف به هنرمندی نیاز است که به فنون کار آشنا باشد. بسیاری از افرادی که رشته تخصصی آنها سیاست است، ممکن است بهترین استاد در این رشته باشند و در دانشگاه برای تدریس و تعلیم تئوری‌های سیاسی بسیار مناسب باشند، ولی به هیچ‌وجه قادر نیستند یک مذاکره سیاسی را به‌خوبی پیش ببرند، چون فن کار را نمی‌دانند و هنرمند نیستند. البته بهترین شکل، جمع بین علم و هنر و فن است، به‌گونه‌ای که هم رشته تخصصی او سیاست باشد و هم به هنر و فن دیپلماسی آراسته باشد. پس باید دیپلماسی را چنین تعریف کنیم: فن و هنری که بتواند از همه امکانات موجود و روش‌های صحیح و کارآمد در جهت تأمین منافع ملی کشور بهره جوید.

بنابراین اساسی‌ترین اصلی که وظیفه را برای ما مشخص می‌کند و تابلویی که همیشه باید پیش چشم ما باشد، «منافع ملی کشور» است. البته این تعریف برای دیگر کشورها نیز صادق است. برای هر وزارت خارجه‌ای و نسبت به هر کشوری این تعریف صادق است. در یک نظام مکتبی و دینی مثل نظام ما، اگر تفاوتی هست، در دو واژه بیشتر نیست و آن دو واژه یکی «امکانات» است و دیگری «منافع ملی». و الا اختلاف دیگری نیست.

---

۱. *همان*، ص ۱۳۴.

منافع ملی و نظام دینی

در یک نظام دینی، دیپلمات از هر امکانی نمی‌تواند استفاده کند و همواره چارچوب‌ها، معیارها و ضوابط دینی و اسلامی را باید مد نظر قرار دهد. بنابراین باید در کنار کلمه «امکانات» کلمه «مشروع» را هم اضافه کنیم. یعنی از همه امکانات مشروع برای تأمین منافع ملی باید بهره‌برداری شود. تعریف منفعت ملی هم در یک نظام دینی و اسلامی با تعریف منافع ملی در یک نظام غیردینی و لائیک متفاوت است. من اصل سخنم را در این نکته متمرکز می‌کنم، که چون نظام ما یک نظام دینی است، در تأمین منافع ملی پیچیدگی‌های خاصی پیش روی ماست و دیپلمات مسلمان باید در این فن و هنر از دیگران کارآمدتر باشد.

در یک نظام دینی، در بحث منافع ملی اولین نکته‌ای که مطرح می‌شود این است که در تضاد بین منافع ملی کشور و منافع مکتب و یا بین منافع ملی کشور و منافع ملی جهان اسلام تقدم با کدام‌یک می‌باشد؟ ممکن است در نظام‌های دیگر هم این مسئله وجود داشته باشد، یعنی در کشورهای دیگر هم در بحث منافع ملی فقط بحث منافع کشور مطرح نباشد، چه اینکه برخی از کشورها دارای هم‌پیمانانی هستند، مانند قدرت‌های بزرگ که بحث منافع آنها نیز مطرح است. آنها هم دارای ایده و مکتبی هستند. مکتب ما الهی است، ولی مکتب آنها حفظ نقاط استراتژیک جهان، سلطه بر بازار جهانی و یا حتی حقوق بشر و مقررات بین‌المللی است. آنها هم ناچارند گاهی از مکتب خود حمایت کنند. من فکر می‌کنم تفاوت این دو نوع نظام خیلی روشن و واضح است و نیاز به توضیح چندانی ندارد. اگر قدرت‌های بزرگ دنبال اقمار خود، یا دنبال ایده‌هایی از قبیل مقررات بین‌المللی و مسائلی از قبیل حقوق بشر هستند، در نهایت امر، همواره منافع ملی خودشان اصل است. یعنی هم‌پیمانان را

همْ به‌خاطر منافع ملی خودشان می‌خواهند، حقوق بشر را هم برای منافع ملی خودشان می‌خواهند. لذا این حقوق بشر هر کجا به منافع ملی آنها لطمه‌ای وارد کند، خیلی راحت و صریح می‌گویند این مسئله با منافع ملی ما یا با امنیت ملی ما سازگار نیست. هیچ رودربایستی ندارند و با صراحت می‌گویند امنیت ملی ما بر همه‌چیز مقدّم است.

بنابراین در نظام‌های غیردینی مسئله آسان است و در واقع تضادی وجود ندارد. آن ایده و مکتبی که وجود دارد به‌عنوان اهرمی برای تأمین منافع ملی خودشان است. کشورهای اقماری هم برای تأمین منافع ملی خودشان است؛ اما در یک نظام مکتبی و دینی، گاهی واقعاً بین منافع ملی و منافع مکتب یا منافع جهان اسلام تضاد وجود دارد. در این‌گونه موارد چه باید کرد؟ به همین دلیل گفتم دیپلمات در یک نظام اسلامی وقتی می‌خواهد فعالیت کند، احتیاج به مهارت، تجربه و دانش بیشتری دارد و پیچیدگی‌های خاصی پیش روی اوست.

تضاد منافع ملی و رهبری غرب

مسئله دوم در نظام جهانی امروز، تلاش برای یکسان‌سازی فرهنگی است تا همه غربی بیندیشند. قدرت‌های بزرگ تا دیروز به جهان سومی‌ها می‌گفتند برای اینکه شما با ما متحدالشکل شوید، کافی است لباس، کت و شلوار و چهره‌تان مثل ما باشد. اما امروز می‌گویند متحدالشکل بودن کافی نیست؛ آن دوران گذشته و امروز در مرحله بعدی هستیم. امروز در اعتقادات، باورها، سنت‌ها و آداب و رسوم باید با ما متحدالشکل شوید. از هر کشور و نظامی که امروز با این همسان‌سازی مخالف است و در عمل با آن مخالفت می‌کند، به شدت عصبانی و خشمگین هستند. مثلاً گاهی حساسیت‌های عجیب و غریبی روی برخی مسائل به ظاهر ساده نشان می‌دهند. مثلاً روی چادر یا روسری حساسیت نشان می‌دهند. این

مسائل گرچه از دید آنها نباید مهم باشد، ولی در عمل بیش از حدّ لازم حساسیت نشان می‌دهند؛ چون اینها علائمی هستند که آن اتحاد و یکسان‌سازی فرهنگی را که مد نظر آنهاست به هم می‌زند و لذا عصبانی هستند. من اخیراً در برخی مقالات دیدم حتی روی مسئله ریش حساسیت نشان می‌دهند، با اینکه ریش در غرب هم فراوان وجود دارد و می‌تواند هیچ علامتی نباشد، ولی در مجامع اسلامی چون علامت احترام به یک فرهنگ است، به آن واکنش نشان می‌دهند. حتی تعبیر غیرزیبای صورت نتراشیده[1] را به کار می‌برند. چرا عصبانی هستند؟ برای اینکه هر چیزی که مظهری برای فرهنگ مستقل باشد و بخواهد در برابر این یکسان‌سازی فرهنگی بایستد، آنها را عصبانی می‌کند.

بحث اصلی، رهبری جهانی است. یعنی همان‌چیزی که ما مسلمانان به‌عنوان حکومت واحد جهانی برای آینده جهان می‌گفتیم، آنها در عمل وارد اجرای این ایده شده‌اند. آنها هم به نحوی دنبال حکومت واحد جهانی هستند، البته نه به این صورت که کشورهای دیگر را اشغال کنند، چون این دوران را پشت سر گذاشته و تجربه کرده‌اند که این شیوه در شرایط فعلی جهان عملی نیست و بسیار پرخرج و پردردسر است. و لذا نمی‌خواهند با قدرت نظامی، کشورها را اشغال کنند. امروز می‌خواهند دخالت‌ها کمتر آشکار باشد و مدیریت به‌صورت کنترل از راه دور باشد و از همان نقطه همه جهان را اداره کنند.

امروز حساسیتی که روی ماهواره وجود دارد، برای چیست؟ طبق قانون مجلس، ماهواره ممنوع شد؛ چرا غرب اینقدر عصبانی شد؟ شما نگاه کنید به تبلیغات رادیوهای بیگانه که می‌گفتند چند صد هزار آنتن در تهران است و برای جمع‌آوری آنها درگیری بزرگی بین مردم و پلیس رخ

---

1. unshaved

می‌دهد. بعضی از روزنامه‌های غرب نوشتند که جمهوری اسلامی می‌خواهد از هلی‌کوپتر برای کشف بشقاب ماهواره استفاده بکند. سر و صدای عجیبی راه انداخته بودند، چرا؟ حساسیت آنها به این دلیل بود که غرب می‌خواهد از طریق این ابزار بر دنیا حاکم باشد.

بحث اصلی مسئله رهبری دنیاست و ماهواره هم به‌عنوان یکی از ابزارهای این رهبری مطرح است. ماهواره ابزار حکومت است. حقوق بشر وسیله و ابزار حکومت است. کما اینکه تمام این کنوانسیون‌هایی که تشکیل می‌شود، همه ابزار حاکمیت غرب است. کنوانسیون شیمیایی، NPT کنترل صدور تسلیحات و... همه اینها ابزار حاکمیت است. اینها وسایل و ابزاری است تا هر کشوری که نباید قوی شود، با این ابزار جلوی او را بگیرند، و الا ۲۵ سال از معاهده NPT گذشت؛ قرار بود آنهایی که سلاح اتمی دارند، آن را از بین ببرند و یا حداقل محدود کنند و آنهایی که ندارند صاحب سلاح اتمی نشوند و از تکنولوژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز استفاده کنند. هیچ‌کدام از اهداف این معاهده تحقق پیدا نکرد. آنهایی که توان هسته‌ای نداشتند، نگذاشتند از تکنولوژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز استفاده کنند، گفتند این مال شما نیست، بلکه از آن دوستان ماست. درست است که معاهده NPT گفته است که همه می‌توانند از تکنولوژی هسته‌ای برای مقاصد صلح‌آمیز استفاده کنند، منتهی یک شرط ناگفته و یک ضمیر مستتر دارد؛ یک تبصره‌ای هست که روی کاغذ نیست و شما آن را نمی‌بینید. آن تبصره این است که دوستان ما فقط باید از این تکنولوژی بهره‌مند شوند. شما اول بیایید از دوستان ما شوید تا این تکنولوژی را در اختیار شما قرار دهیم.

هدف اصلی تمام مقررات بین‌المللی تهیه ابزار برای حاکمیت قدرت‌های بزرگ است. البته مقصود من این نیست که ما در معاهده NPT عضو نباشیم، امضا نکنیم و فعال نباشیم. می‌خواهم بگویم حواس ما باید

جمع باشد که دشمن اینها را تنها به‌عنوان ابزار کنترل و رهبری خودش می‌خواهد استفاده کند، و الا حضور و یا عدم حضور ما در این‌گونه معاهدات، برمبنای منافع و مصالح ملی ما خواهد بود. البته در شرایط فعلی در مجموع، فواید عضویت ما می‌تواند بیش از مضرات آن باشد.

بنابراین دومین تضاد، تضاد بین منافع ملی ما و مراکز قدرت جهانی است. این تضاد دوم در همه‌جا هست، بین اروپا و امریکا هم ممکن است باشد. بین حوزه آسیای دور و امریکا هم همین‌طور. منتهی در یک کشور و نظامی مانند جمهوری اسلامی ایران که مرکز امید و الهام‌بخش بسیاری از حرکت‌های آزادی‌بخش در جهان است که خوشایند آنها نیست، تضاد منافع بیشتر و مبارزه شدیدتر می‌باشد و ما باید کاملاً هوشیار باشیم. پس اساس بحث من در دو جمله است: ۱) در تضاد بین منافع ملی و اهداف اسلام و جهان اسلام باید چه کنیم؟ ۲) در تضاد بین منافع ملی و قدرت‌های استکباری به‌ویژه غرب باید چه کنیم؟

منافع ملی و فراملی

در بحث اول، اگر بین منافع ملی ما و منافع جهان اسلام و یا اصول و احکام اسلامی تضادی وجود داشته باشد، باید چه کرد؟ مسئولین دیپلماسی کشور وظیفه مهم و ویژه‌ای را در این زمینه برعهده دارند. به‌عنوان مثال در دوران جنگ، چرا جنگ طولانی شد؟ دلایل فراوانی وجود دارد. ما می‌توانستیم از لحاظ نظامی به پیروزی‌هایی دست پیدا کنیم، به شرط آنکه بعضی اصول اسلامی را زیر پا می‌گذاشتیم. مثال ساده‌ای را مطرح کنم. عراق سه سال و نیم شهرهای ما را با موشک، هواپیما و توپخانه هدف قرار داد و تعداد زیادی از مردم بی‌گناه ما را به شهادت رساند و فشار اجتماعی، اقتصادی و روانی شدیدی را در پشت جبهه به‌وجود آورد و ما مقابله به مثل نکردیم. خیلی آسان بود که ما هم

مناطق مسکونی عراق را هدف قرار می‌دادیم و متقابلاً همان مشکلات را برای دشمن ایجاد می‌کردیم، ولی ما عمل متقابل انجام ندادیم و به اعتراض و تحرکات سیاسی، تبلیغی و بین‌المللی اکتفا کردیم. تازه بعد از سه سال و نیم وقتی به این نقطه رسیدیم که اگر ما مقابله به مثل نکنیم و پاسخ ندهیم، دشمن در انجام این‌گونه جنایات ضدبشری تشویق می‌شود و روز به روز حملات را شدیدتر خواهد کرد؛ امام امر فرمود که هر وقت می‌خواهید به تلافی، شهری را گلوله‌باران کنید، حتماً ۴۸ ساعت قبل، باید به وسیله رادیو برون‌مرزی اعلام کنید تا مردم از شهر خارج شوند. اینها از مشکلات ما در جنگ بود. مثلاً یک شهر ما موشک‌باران می‌شد، ما نمی‌توانستیم بلافاصله پاسخ دهیم، می‌بایست چندین نوبت در رادیو اعلام می‌کردیم که می‌خواهیم به فلان شهر حمله کنیم و سپس عملیات مقابله به مثل را انجام می‌دادیم.

اگر مسئله پایبندی اقدام به اصول اسلامی و حرمت تعرض به جان بی‌گناهان نبود، ما در جنگ خیلی راحت‌تر می‌توانستیم به پیروزی نظامی برسیم. ما در سال‌های اول جنگ دارای برتری هوایی بودیم، البته در سال‌های بعد شرایط تغییر کرد و فرانسوی‌ها و روس‌ها هواپیماهای مدرن از قبیل میگ ۲۵ و میراژ F1 در اختیار عراق گذاشتند و عراق از لحاظ هوایی بسیار توانمند شد، همچنین از لحاظ موشکی با کمک روسیه و برخی از کشورهای اروپایی، دارای قدرت موشکی قابل ملاحظه‌ای شد. در سال‌های اولیه اگر در جنگ شهرها وارد می‌شدیم می‌توانستیم ضربات بسیار سنگینی به عراق وارد کنیم، ولی ما جنگ شرافتمندانه و در چارچوب معیارهای اسلامی و انسانی را بر پیروزی نظامی ترجیح دادیم.

یا مثلاً در زمان جنگ اگر ما در مسئله افغانستان و یا به دلیل دستگیری اعضای حزب توده با شوروی آن روز درگیر نمی‌شدیم،

راحت‌تر می‌توانستیم جنگ را پیش ببریم. روس‌ها علامت‌هایی داده بودند، منتهی ما نپذیرفتیم، چون با اصول اسلامی ما در تضاد بود. در مورد افغانستان، در واقع بین منافع یک کشور اسلامی و منافع ملی ما تضاد وجود داشت و در مجموع، جمع‌بندی نظام، ترجیح وظایف اسلامی ـ انسانی بر منافع سیاسی کشور بود.

بعد از جنگ در دوران بازسازی هم وضع مشابهی داشتیم. در این دوران مسئله سلمان رشدی مطرح شد و هنوز هم به‌عنوان یک مشکل در روابط ما با اروپا مطرح است. اگر منافع ملی صرفاً مدنظر باشد، قاعدتاً می‌بایست مسئله رشدی را رها می‌کردیم و از فتوای امام پشتیبانی نمی‌کردیم تا عادی شدن روابط ما با اروپا تسریع شود و نیاز ما به تکنولوژی، اعتبارات مالی و سرمایه‌ای از طریق غرب و اروپا تأمین گردد. ولی این کار را نکردیم. چون اینجا تضاد بین منافع اقتصادی و یا سیاسی با اصول اسلامی داشت. بحث دفاع از فرهنگ اسلام، پیامبر و دفاع از حیثیت اسلام مطرح بود.

مسئله خاورمیانه و به اصطلاح صلح خاورمیانه نمونه دیگری است و از این نمونه‌ها فراوان داریم. در جنگ دوم خلیج فارس و حمله عراق به کویت، گرچه با اعلام موضوع بی‌طرفی، از موضع ایران در سطح جهانی تجلیل شد (البته موضع ما در این بحران خیلی مشکل نبود چون منافع ملی ما با مبانی اسلامی منطبق بود) اما پس از پایان بحران و تشکیل کنفرانس مادرید و طرح بحث صلح خاورمیانه ورق برگشت و تجلیل جهانی تبدیل به حملات تبلیغی و سیاسی شد. در واقع تغییر رفتار ما (به تعبیر آنها) مربوط به انطباق و یا عدم انطباق منافع ملی ما با مبانی اسلامی بود.

بحث اصلی در موارد تضاد است، که در این‌گونه موارد باید چه کنیم؟ آیا به‌خاطر اصول و احکام اسلامی و یا به‌خاطر مسلمانان و جهان

اسلام از منافع ملی خود صرف نظر کنیم؟ برخی افراد این اِشکال را بر ما دارند و می‌گویند چرا منافع فرامرزی را بر منافع ملی ترجیح می‌دهید؟ یکی از سیاسیون، مثال «چراغی که به خانه رواست به مسجد نارواست» را می‌زند و می‌گوید نباید به‌خاطر حمایت از مسلمانان، برای مردم ایران مشکل آفرید. در جامعه ما هم افرادی هستند که به این‌گونه موارد معترض هستند. البته ما به‌دنبال هم‌پیمان برای خودمان نیستیم. تفکر ما، تفکر مارکسیست‌های دیروز نیست. ما دنبال اقماری در دنیا نیستیم که به‌صورت مستعمره ما باشند و ما آنها را اداره کنیم و برای آنها پول خرج کنیم. شواردنادزه زمانی که وزیر امور خارجه شوروی در دوران گورباچف بود، می‌گفت مدت چند دهه برای اقمارمان هفتصد میلیارد روبل پول خرج کردیم و این عامل اصلی شکست ما بود. نرخ روبل هم آن زمان حدود ۱/۵ تا ۲ دلار بود، یعنی رقمی بیش از هزار میلیارد دلار خرج آنها کرده بودند. ما اصلاً دنبال این موضوع نیستیم و ایجاد اقمار در شرایط فعلی نه از لحاظ سیاسی نه از لحاظ اقتصادی برای ما نه ممکن است و نه مفید. اما دفاع از اصول اسلامی به‌عنوان یک اصل اساسی برای ما مطرح است.

هویت دینی نظام

اساساً اسلامی بودن نظام یکی از اصول منافع ملی ماست. یعنی دفاع از اسلام و دفاع از حقوق مسلمانان جزو منافع ملی ماست. یعنی همان‌طور که تمامیت ارضی جزو منافع ملی است، هویت دینی نظام هم جزو منافع ملی است. بنابراین نباید اسلامیت نظام را جزو منافع فراملی بدانیم، بلکه جزو منافع ملی است. البته منافع مسلمانان و احکام اسلام نسبت به اصل حفظ نظام دارای اولویت نیست. در مواردی که اساس نظام در خطر باشد، حتماً حفظ نظام را به منافع فراملی و فرامرزی ترجیح می‌دهیم.

نظام جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان مرکزیت جهان اسلام مطرح است و جایگاه این نظام بسیار ممتاز است و همه حرکت‌های اسلامی اصیل بر حول این محور است. بنابراین نظام جمهوری اسلامی پایگاه اصلی قدرت اسلامی است. اگر این پایگاه مورد هجوم قرار گیرد و اگر اساس نظام یا ماهیت اسلامی نظام مورد حمله قرار گیرد و در این مسئله تضادی با سایر منافع وجود داشته باشد، قطعاً حفظ نظام اسلامی بر سایر منافع مقدّم است.

اگر کسی بگوید برای اروندرود چرا با عراق جنگیدید؟ عراق یک کشور اسلامی بود، به‌خاطر اسلام از بخشی از این رودخانه صرف نظر می‌کردید! یا چرا بر سر مسئله جزایر سه‌گانه با یک کشور اسلامی مشکل سیاسی و تبلیغی دارید؟ به‌خاطر اسلام و مسلمانان گذشت کنید! روشن است که این‌گونه سخنان از افرادی است که از اسلام کاملاً بی‌خبرند. اولاً اسلام با ظلم و ظالم مخالف است و مسلمانان را موظف کرده تا در برابر آنها ایستادگی کنند، بنابراین ادعای ظالمانه آنان، ضداسلام است. دفاع از سرزمین اسلامی و وطن اسلامی و دفاع از حقوق مردم در برابر تجاوز و تعدی، ولو اینکه متجاوز مسلمان باشد، واجب و ضروری است. بنابراین در این‌گونه موارد، منافع ملی ما با اصول اسلامی کاملاً منطبق است. از طرف دیگر در این‌گونه موارد، مسئله حیثیت نظام اسلامی در داخل و خارج مطرح است و حفظ حیثیت نظام اسلامی بر هر حکم دیگری مقدّم است و بر هر وظیفه دیگری ترجیح دارد. یعنی حفظ نظام از اوجب واجبات است. اگر اصل نظام و یا حیثیت نظام در خطر باشد، هر اقدامی که لازم باشد، باید انجام دهیم. لذا زمانی که دفاع لازم بود، هشت سال به‌خاطر حفظ نظام و حیثیت نظام جنگیدیم؛ زمانی هم که حفظ نظام و حیثیت نظام در گرو صلح و قطعنامه بود، صلح را پذیرفتیم. لذا امام که نسبت به شعار «جنگ جنگ تا پیروزی» آن همه تأکید داشت،

وقتی ادامه جنگ را برای نظام مضرّ تشخیص داد، به‌راحتی صلح را پذیرفت.

می‌توان چنین جمع‌بندی کرد که در منافع ملی اگر بحث حفظ نظام و هویت اسلامی نظام مطرح باشد، بی‌تردید بر همه‌چیز مقدّم است و در اینجا مسئله منافع فرامرزی مطرح نیست. ولی اگر مسئله رفاه مطرح باشد و رفاه اجتماعی در خطر قرار گیرد، منافع جهان اسلام را ترجیح می‌دهیم. در مواردی که مسئله رفاه مطرح است، حداکثر، مشکلاتی را برای مردم ما به‌وجود می‌آورد و در این موارد مردم حاضرند مشکلات را به‌خاطر منافع مهم جهان اسلام و یا حفظ اصول اسلامی به جان بخرند و تحمل کنند.

نقش کارشناسی در نظام اسلامی

این دو مورد که اشاره شد، موارد ساده‌ای بود که وظیفه کاملاً روشن بود. یعنی مواردی که اصل نظام یا حیثیت نظام در معرض خطر باشد، وظیفه روشن است و حفظ نظام و حیثیت نظام بر همه‌چیز مقدّم است. در مواردی هم که اجرای وظایف اسلامی و کمک به مسلمانان سایر کشورها مشکلاتی را برای ما به‌وجود می‌آورد و رفاه ما را در مخاطره قرار می‌دهد، باز هم وظیفه کاملاً روشن است و باید از رفاه بگذریم و مشکلات را بپذیریم. ولی در مسائل پیچیده تشخیص وظیفه خیلی روشن نیست. مثلاً در بحث رشد و توسعه، برخی از موارد وجود دارد که دارای پیچیدگی فراوانی است و تصمیم در این‌گونه موارد و انتخاب یک طرف کار آسانی نیست. موارد فراوانی وجود دارد که عده‌ای معتقدند باید با موضع‌گیری نرم‌تر به رشد و توسعه کمک کنیم و عده‌ای دیگر معتقدند با موضع‌گیری شدیدتر مثلاً به آرمان‌های انقلاب اعلام وفاداری شود. ممکن است شما بگویید تشخیص این موارد به‌عهده

مقامات بالای نظام و در نهایت نظر مقام معظم رهبری است. درست است؛ در این‌گونه موارد تصمیم نهایی به‌عهده مسئولین رده بالا و نظر مقام معظم رهبری است ولی کارِ کارشناسی به‌عهده شما و دیگران است. ما باید کار کارشناسی انجام دهیم و در مسئله روابط خارجی، وزارت خارجه به‌عنوان کارشناس رهبری و نظام است.

ما سه نوع حُکم داریم. حکم اولیه که خودِ حکم نیازی به کارشناس ندارد ولی در عمل و اجرا ممکن است نیاز به کارشناس باشد. حکم اولیه را فقیه می‌تواند با مراجعه به مدارک و کتب و متون دینی به‌دست آورد. بنابراین در حکم اولیه خیلی مشکل نداریم. نوع دوم حکم ثانویه است و نوع سوم حکم حکومتی است. هم در احکام حکومتی و هم در احکام ثانویه یک رکن آن، کارشناسی است. امام (ره) در این باره چنین می‌فرماید:

«از کارشناسان متعهد و متدیّن در تشخیص موضوعات برای احکام ثانویه اسلام نظرخواهی شود که کارها به نحو شایسته انجام گیرد و این نکته نیز لازم است تذکر داده شود که ردّ احکام ثانویه پس از تشخیص موضوع به وسیله عرف کارشناس با ردّ احکام اولیه فرقی ندارد، چون هر دو احکام الله می‌باشند و نیز احکام ثانویه ربطی به اعمال ولایت فقیه ندارد و پس از رأی مجلس و انفاذ شورای نگهبان، هیچ مقامی حق ردّ آن را ندارد و دولت در اجرای آن باید بدون هیچ ملاحظه‌ای اقدام کند و با تشخیص دو سوم مجلس شورای اسلامی که مجتمعی از علمای اعلام و مجتهدان و متفکران و متعهدان به اسلام هستند، در موضوعات عرفیه که تشخیص آن با عرف است، با مشورت از کارشناسان، حجت شرعی است که مخالفت با آن بدون حجت

قوی‌تر خلاف طریقه عقلاست، چنانچه تغییر احکام اولیه، با شک در موضوع و عدم احراز آن با طریق عقلا مخالف است.»[1]

در احکام حکومتی مصلحت و در احکام ثانویه نوعی ضرورت پایه حکم است. بحث ضرر، اضطرار، عسر و حرج، اهمّ و مهم و امثال اینها همچنین مصلحت نظام، مصلحت جامعه، مصلحت مسلمانان جهان، اختلال در نظام و امثال اینها نیاز به کارِ کارشناسی دارد، به جای احکام اولیه در شرایطی می‌توانیم احکام ثانویه و یا احکام حکومتی را مورد عمل قرار دهیم. مثلاً در بحث واگذاری زمین‌های کشاورزی و یا در مسئله زمین‌های شهری و یا در بحث طلاق، مصوبات مجمع تشخیص مصلحت نظام برمبنای مصلحت نظام بوده است. امام (ره) در فرمان تشکیل مجمع تشخیص مصلحت نظام می‌فرماید:

«حضرات آقایان توجه داشته باشند که مصلحت نظام از امور مهمّه‌ای است که گاهی غفلت از آن موجب شکست اسلام عزیز می‌گردد. امروز جهان اسلام، نظام جمهوری اسلامی ایران را تابلوی تمام‌نمای حل معضلات خویش می‌دانند. مصلحت نظام و مردم از امور مهمّه‌ای است که مقاومت در مقابل آن ممکن است اسلام پابرهنگان زمین را در زمان‌های دور و نزدیک زیر سؤال برد و اسلام امریکایی مستکبرین و متکبرین را با پشتوانه میلیاردها دلار توسط ایادی داخل و خارج آنان پیروز گرداند».[2]

بین احکام اولیه و ثانویه و حکومتی از لحاظ ارزش هیچ تفاوتی وجود ندارد. همه آنها احکام اسلامی و الهی هستند؛ منتهی احکام اولیه دائمی و

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۱۷، ص ۲۰۲.
۲. *همان*، ج ۲۰، ص ۱۷۶.

برای شرایط معمولی و عادی است، ولی احکام ثانویه و حکومتی مربوط به شرایط خاص و ویژه است و تا زمانی که آن مصلحت یا ضرورت وجود دارد، حکم هم اعتبار دارد. یعنی حکم حکومتی و حکم ثانوی مربوط به ظرف مصلحت یا ظرف ضرورت است و به محض تغییر شرایط اجتماعی یا تغییر شرایط مکلّف، اعتبارِ حکم از بین خواهد رفت. در این دو نوع احکام، کار کارشناسی و اطلاعات دقیق از شرایط جامعه و جهان پایه و اساس تصمیم‌گیری است.

یک اشکالی که بر دستگاه‌های اجرایی و از جمله وزارت خارجه ممکن است وارد باشد، همین بحث کارشناسی است. در بحث روابط خارجی، وزارت خارجه مسئولیت سنگینی را در بخش کارشناسی برعهده دارد. در زمینه بحث و گفتگو و مباحثه و کارشناسی کاملاً دست ما باز است. باید دقیقاً کارِ کارشناسی را انجام دهیم. البته تصمیم نهایی به‌عهده مسئولین بالاست. پس یک پایهٔ حکم، خود شما هستید. نظرات دقیق شما در مباحث مربوط به روابط خارجی می‌تواند در بسیاری از موارد تصمیم‌ساز باشد. علاوه بر لزوم کارشناسی متخصصین طبق نظر حضرت امام یکی از شرایط رهبری تشخیص مصالح است، امام می‌فرماید:

«اجتهاد مصطلح در حوزه‌ها کافی نمی‌باشد، بلکه یک فرد اگر اعلم در علوم معهود حوزه‌ها هم باشد، ولی نتواند مصلحت جامعه را تشخیص دهد و یا نتواند افراد صالح و مفید را از افراد ناصالح تشخیص دهد و به‌طور کلی در زمینه اجتماعی و سیاسی فاقد بینش صحیح و قدرت تصمیم‌گیری باشد، این فرد در مسائل اجتماعی و حکومتی مجتهد نیست و نمی‌تواند زمام جامعه را به‌دست گیرد».[1]

---

۱. *همان*، ج ۲۱، ص ۴۷.

امام (ره) در نامه دیگری ویژگی‌های رهبر را چنین برمی‌شمارد:

«مجتهد باید به مسائل زمان خود احاطه داشته باشد. برای مردم و جوانان و حتی عوام هم قابل قبول نیست که مرجع و مجتهدش بگوید من در مسائل سیاسی اظهار نظر نمی‌کنم. آشنایی به روش برخورد با حیله‌ها و تزویرهای فرهنگ حاکم بر جهان، داشتن بصیرت و دید اقتصادی، اطلاع از کیفیت برخورد با اقتصاد حاکم برجهان، شناخت سیاست‌ها و حتی سیاسیون و فرمول‌های دیکته‌شده آنان و درک موقعیت و نقاط قوت و ضعف دو قطب سرمایه‌داری و کمونیسم که در حقیقت استراتژی حکومت بر جهان را ترسیم می‌کنند، از ویژگی‌های یک مجتهد جامع است. یک مجتهد باید زیرکی و هوش و فراست هدایت یک جامعه بزرگ اسلامی و حتی غیراسلامی را داشته باشد و علاوه بر خلوص و تقوا و زهدی که در خور شأن مجتهد است، واقعاً مدیر و مدبّر باشد. حکومت در نظر مجتهد واقعی فلسفه عملی تمامی فقه در تمامی زوایای زندگی بشریت است، حکومت نشان‌دهندهٔ جنبهٔ عملی فقه در برخورد با تمامی معضلات اجتماعی و سیاسی و نظامی و فرهنگی است، فقه، تئوری واقعی و کامل اداره انسان و اجتماع از گهواره تا گور است».[1]

مشروعیت نظام

ممکن است شما بگویید اگر با مصلحت می‌توان احکام اسلامی را تغییر داد، بهتر است همه مشکلات مربوط به روابط خارجی را با مصلحت

---

۱. صحیفهٔ نور، ج ۱۷، ص ۲۰۲.

حل و فصل کنیم و به دلیل این همه تضادهای موجود، مشکلات را تحمل نکنیم. در اینجا لازم می‌دانم به این نکته مهم اشاره کنم که مشروعیت نظام ما در داخل و همچنین رهبری نظام ما در جهان اسلام، هر دو منوط به اسلامی بودن ماست. اگر اسلامیت نظام ما، اگر حرکت اسلامی و چهره اسلامی ما خدشه‌دار شود، اساساً نه تنها وزارت امور خارجه بلکه کل حکومت زیر سؤال خواهد رفت. به دلیل اینکه اصولاً معنای مشروعیت حکومت ما، اسلامیت حکومت است. تا ما مسلمانِ واقعی و مجری احکام اسلام هستیم، مردم به ما اعتماد دارند. مردم به نظام رأی دادند تا مجری احکام اسلام باشیم. آرای مردم، حمایت مردم و پشتیبانی مردمْ همه و همه در سایه اسلامی بودن ماست. اگر این اسلامیت زیر سؤال برود، اصلاً بحث منافع برون‌مرزی مثل افغانستان و فلسطین مطرح نیست، مشروعیت خودمان زیر سؤال قرار می‌گیرد.

در اینجا بحث وظیفه دینی مطرح نیست، چون وظیفه دینی در این‌گونه موارد روشن است. حتی اگر از بحث وظایف دینی هم بگذریم و از لحاظ منافع ملی کشورمان مسئله را مورد بررسی قرار دهیم، باز هم به همان نتیجه می‌رسیم، چون مشروعیت نظام مطرح است. پس دفاع از اسلام و مسلمانانْ هم پایه‌ای برای مشروعیت نظام است و هم اساس مقبولیت رهبری ایران در جهان اسلام می‌باشد. ما وقتی می‌توانیم رهبر جهان اسلام باشیم که مدافع منافع ملت‌های اسلامی باشیم، مدافع فرهنگ اسلام باشیم، و الا رهبری یک طرفه را کسی قبول نخواهد کرد. مگر کشوری می‌تواند مدافع اسلام و ارزش‌های دینی نباشد و ادعای رهبری جهان اسلام را داشته باشد؟ پس هم رهبریت ایران در جهان اسلام و هم مشروعیت نظام اسلامی ما منوط به اسلامیت نظام است و به این دلیل می‌توانیم بگوییم، اساساً تضادی بین منافع ملی و منافع اسلام و منافع جهان اسلام وجود ندارد. در بسیاری از این موارد تضاد، تضاد ظاهری

است و به‌راحتی می‌توانیم این پیچیدگی را حل کنیم. البته باز هم تأکید می‌کنم ما نیاز به کار کارشناسی داریم.

این مسئله هم روشن باشد که یکی از تلاش‌های استکبار و غرب این است که اسلامیت نظام را زیر سؤال ببرند. در ماجرای رشدی هم یکی از هدف‌ها این بود که مشروعیت در داخل و مقبولیت ما در افکار عمومی دنیای اسلام زیر سؤال برود. یعنی عقب‌نشینی کنیم و افکار عمومی جهان اسلام از ما سلب اعتماد نماید و احساس کنند که ما واقعاً دنبال اسلام و دنبال احترام به پیامبر نبودیم. بلکه چون در آن مقطع مشکلاتی داشتیم، می‌خواستیم با این حربه از آنها عبور کنیم؛ همان تحلیل‌هایی که دشمنان مطرح می‌کنند و می‌گویند آن روز، ایران در جنگ شکست خورده بود، امام برای اینکه سرپوشی روی این شکست بگذارد، خواست موج جدیدی درست کند. این موج با بهانه رشدی به‌وجود آمد و در جهان اسلام، غرب و در داخل همه افکار را متوجه این مسئله نمود تا جنگ فراموش شود. این توطئه، به‌دنبال این نتیجه‌گیری است که مسئله رشدی مصلحتی و ظاهری بوده و امام برای انحراف افکار عمومی داخلی و منطقه، مسئله رشدی را مطرح کرد.

اگر ما در مسئله رشدی عقب‌نشینی کنیم، افکار عمومی پذیرای این توطئه خواهد شد. برای ما واقعاً دفاع از اسلام و پیامبر یک اصل است. اگر مردم در داخل به این نتیجه برسند که ما از حیثیت اسلام دفاع نمی‌کنیم، دیگر حامی ما نخواهند بود. رأی مردم، حمایت مردم و فداکاری مردم نسبت به نظام، منوط به دفاع ما از اسلام است. در اینجا بحث وظیفه اسلامی نیست، حتی اگر بحث تثبیت حکومت هم باشد، بحث رهبری جهان اسلام هم باشد، همه اینها متوقف است به دفاع ما از اسلام. شما در داستان رشدی دیدید بارها مسئولین ما گفتند قصد نداریم کماندو اعزام کنیم و دولت در پی کشتن رشدی نیست، ولی غرب باز

هم مسئله را رها نمی‌کند. اگر شما هزار بار هم قسم بخورید، باز هم این میکروفن را جلو می‌آورند و از شما می‌پرسند راجع به فتوای امام نظر شما چیست؟ یعنی می‌خواهند فشار را آنقدر ادامه دهند تا شما عذرخواهی کنید و بگویید اشتباه کردیم. به اعتقاد من آنجا که مسئله حیثیت اسلام، مکتب پیامبر اسلام و قرآن مطرح است، ما به هیچ‌وجه نباید کوتاه بیاییم و مسامحه کنیم. این تسامح بزرگ‌ترین صدمه را به منافع ملی ما خواهد زد.

تضاد منافع با غرب

در بخش دوم بحث، موضوع تضاد بین منافع ملی و جهان غرب مطرح است. به اعتقاد من این تضاد بسیار شدید است. همهٔ تلاش غرب در جهان اسلام این بوده که تمام مزیت‌هایی که در قدرت ملی وجود دارد، تبدیل به نقطه ضعف شود. شما به همین مسئله نفت نگاه کنید. واقعاً نفت بزرگ‌ترین ابزار قدرت ما در دنیای اسلام است و غرب همیشه از این مسئله وحشت‌زده بود، مخصوصاً بعد از سال ۱۹۷۳ آنچنان وحشتی دنیای غرب را فرا گرفت که اگر روزی مسلمان‌ها صادرات نفت خود را قطع کنند، چه بلایی بر سر غرب خواهد آمد. صنعت و حتی تمدن آنها چه می‌شود؟ این بزرگ‌ترین نقطه قوّت دنیای اسلام بود و الان هم باید باشد، ولی می‌بینیم غرب با توطئه شوم خود چه بلایی سر جهان اسلام می‌آورد!

لازم است در زمینه نفت آماری را به اطلاع شما برسانم تا ببینید چه قدرت بزرگی در اختیار جهان اسلام است و جهان اسلام چگونه می‌توانست در این زمینه تصمیم‌گیر نهایی باشد و غرب چه بلایی در این زمینه بر سر کشورهای منطقه آورده است. امریکا در حال حاضر ۳۰/۲ میلیارد بشکه نفت ذخیره دارد که حدود ۳ درصد ذخایر نفت جهان

است. با روند فعلی تولید، ذخایر نفت امریکا اگر بر همین روند ثابت باشد، ۸ تا ۹ سال دیگر تمام می‌شود. نروژ که امروزه این همه با بالا بردن تولید نفت خود کشورهای نفت‌خیز را در فشار قرار می‌دهد و با افزایش صادرات موجب کاهش قیمت نفت می‌شود، کل ذخایر نفت این کشور ۹/۴ میلیارد بشکه است، یعنی کمتر از یک درصد ذخایر نفت جهان و با روند فعلی استخراج ۹/۴ سال دیگر این ذخایر تمام خواهد شد. انگلستان که در دریای شمال این همه سر و صدا دارد، کل ذخایر نفت انگلستان ۴/۵ میلیارد بشکه است که حدود نیم درصد ذخایر نفت جهان است و با روند فعلی، ۴ تا ۸ سال دیگر ذخایرش رو به اتمام است. (البته طبق آمار منتشره در منابع مربوط به ذخایر نفت. گرچه سیاسیون انگلستان ادعای دیگری دارند و ذخایر خودشان را خیلی بالاتر می‌دانند.) ذخایر نفت همه کشورهای اروپای غربی ۱۶/۵ میلیارد بشکه نفت است، یعنی حدود ۱/۶ درصد ذخایر نفت جهان و با روند فعلی استخراج، ۶ تا ۷ سال دیگر این ذخایر تمام خواهد شد. روسیه که نسبتاً وضع بهتری دارد، است ۴۹ میلیارد بشکه نفت در اختیار دارد. (البته این آمار مربوط به سال ۱۹۹۴ است) که حدود ۴/۹ درصد ذخایر نفت جهان است و با روند فعلی استخراج، ۲۱ تا ۲۳ سال دیگر این ذخایر تمام خواهد شد.

اکنون با توجه به آمار ذخایر منطقه خلیج فارس می‌بینید چه قدرت عظیمی در اختیار منطقه است. حدود ۲۰ سال آینده، نه اروپا و نه روسیه ذخایری برای صادرات نخواهند داشت و همه اینها واردکننده نفت خواهند بود. وضع امریکا هم که روشن است. ولی در منطقه ما، ذخیره نفت کشور امارات ۹۸/۱ میلیارد بشکه نفت است، یعنی ۹/۷ درصد ذخایر نفت جهان که می‌تواند با روند فعلی استخراج تا بیش از ۱۰۰ سال دیگر ذخیره نفت داشته باشد که معمولاً در آمارها زمان پایان این ذخایر

وقتی بیش از صد سال ذخیره باشد، اعلام نمی‌شود. ایـران ۸۹/۳ میلیـارد بشکه نفت در اختیار دارد، یعنی حدود ۹ درصد ذخایر جهان که با رونـد فعلی استخراج، حدود ۷۰ سال دیگر نفت خواهد داشت.[1] عـراق حـدود ۱۰۰ میلیارد بشکه نفـت در اختیـار دارد، یعنـی ۱۰ درصـد ذخـایر نفـت جهان که با روند فعلی استخراج بیش از ۱۰۰ سال دیگر نفـت در اختیـار خواهد داشت. کویت ۹۶/۵ میلیارد بشکه نفت در اختیار دارد، یعنـی ۹/۶ ذخایر نفت جهان که بیش از ۱۰۰ سال دیگر دارای ذخایر نفـت خواهـد بود. عربستان سعودی ۲۶۱/۲ میلیارد بشـکه نفـت در اختیـار دارد، یعنـی حدود ۲۶ درصد ذخایر نفت جهان که با روند فعلـی اسـتخراج، ۸۶-۸۳ سال دیگـر نفـت در اختیـار خواهـد داشـت. کـل جهـان دارای ۱۰۰۹/۳ میلیارد بشکه نفت ذخیره است که با روند فعلـی اسـتخراج نفـت تـا ۴۳ سال دیگر نفت در اختیار خواهد بود.[2]

از این ۱۰۰۹ میلیارد بشکه نفت، اوپک حدود ۷۷ درصد ذخایر نفت جهان را در اختیار دارد. حال ملاحظه مـی‌کنیـد کـه همـین چنـد کشـور اسلامی منطقه خلیج فارس یعنی ایران، عراق، کویت، عربستان و امارات، چه قدرت بزرگ و عظیم نفتی را در اختیار دارند و جهان چقدر نیازمنـد به این کشورهاست، ولی در عمل در همین بخش نفت دنیا چه بلایی سر همین کشورها آورده است.

وضع گاز هم مشابه نفت است. ایران از لحاظ گاز هـم یـک قـدرت قابل ملاحظه است. می‌دانید اگر ذخایر گاز ایران را از لحاظ قدرت انرژی به نفت تبدیل کنیم، معادل ۱۱۲ میلیارد بشکه نفت است. بنـابراین ذخـایر نفت و معادل نفت (گاز) کشورمان حدود ۲۰۰ میلیارد بشکه است. یعنـی

---

۱. طبق آخرین برآوردها ذخایر نفت ایران ۱۳۰ میلیارد بشکه است.
۲. نقل آمارها از منبع زیر است:
B.P. Statistical Review of World Energy, June 1995.

بعد از عربستان، ایران قدرت دوم انرژی جهان است. برای اینکه قدرت گاز ما روشن شود، مناسب است آمار چند کشور دیگر ذکر شود. در امریکا، کل ذخایر گاز ۴/۶ تریلیون متر مکعب، نروژ ۲ تریلیون متر مکعب، انگلیس ۰/۶ درصد تریلیون متر مکعب، روسیه که ذخایرش بسیار زیاد است، ۴۸/۱ تریلیون متر مکعب گاز در اختیار دارند. ذخایر گاز ایران ۲۱ تریلیون متر مکعب است. قطر بعد از ایران دارای ۷/۱ تریلیون متر مکعب و عربستان دارای ۵/۳ تریلیون متر مکعب گاز است که ایران حدود ۱۵ درصد ذخایر گاز جهان و حدود ۱۰ درصد نفت جهان را در اختیار دارد. مجموعاً حدود ۲۵ درصد انرژی جهان در اختیار ماست.[1]

بنابراین می‌بینید با این قدرت عظیمی که در اختیار کشورهای منطقه است، به چه روزی افتاده‌اند! به واقع، این نفت نقطه ضعف کشورهای تولیدکننده شده است. یعنی همه تولیدکنندگان دنبال مشتری هستند. یکی از مشکلات کشورهای صادرکننده مسئله بازاریابی است. متأسفانه کشورهای مصرف‌کننده نحوه خرید نفت و قیمت نفت ما را تعیین می‌کنند. به جای اینکه ما امریکا را تهدید کنیم، ما غرب را تهدید کنیم که اگر روزی خواستیم شیر نفت را می‌بندیم، آنها ما را تهدید می‌کنند که نفت شما را تحریم می‌کنیم. بلایی بر سر کشورهای منطقه آورده‌اند که امریکا و غرب، امروز نفتی را که می‌تواند بزرگ‌ترین اهرم قدرت ملی باشد، تبدیل به یک تهدید ملی علیه ما نموده‌اند. این یک نمونه از تضاد و معضل بین ما و دنیای غرب است.

امریکا مسئله جریان آزاد نفت و قیمت نفت را به‌عنوان منافع ملی خود نام می‌برد و لذا با استقرار ناوگان پنجم در خلیج فارس، حضور دائمی پیدا می‌کند تا به اصطلاح جریان آزاد نفت و تثبیت قیمت نفت را تضمین نماید.

---

۱. همان.

بهره کشورهای صنعتی از نفت

نکته مهم دیگر در این زمینه این است که دنیای غرب چه بهره اقتصادی و تولیدکنندگان چه بهره‌ای از نفت می‌برند؟ از نفتی که کشورهای منطقه در سال ۱۹۹۴ صادر کرده‌اند، چه بهره‌ای برده‌اند و بهره غرب چه مقدار بوده است. متأسفانه این نفت به یک قدرت اقتصادی برای آنها و به یک نقطه ضعف برای صادرکنندگان تبدیل شده است. طبق آمار، کشورهای صادرکننده اوپک یک بشکه نفت را به‌طور متوسط به ۱۲/۳۳ دلار فروخته‌اند. از همین نفت کشورهای غربی خریدار چقدر درآمد داشته‌اند؟ در آمد امریکا ۳۳/۱۱ دلار بوده است. یعنی از هر بشکه نفت حدود ۳۳ دلار به‌عنوان مالیات اخذ شده است. وضع سایر کشورهای صنعتی هم مشابه امریکاست. مثلاً ژاپن مالیاتی معادل ۳۴/۳۳ دلار، از هر بشکه نفت اخذ کرده است. اگر بودجه کشورهای صنعتی را بررسی کنید، درآمد مالیاتی مربوط به نفت رقم بزرگی را تشکیل می‌دهد. در اروپا وضع بدتر است. آلمان از هر بشکه نفت ۵۱/۲۵ دلار مالیات اخذ کرده، فرانسه از هر بشکه نفت ۵۹/۸۲ دلار، ایتالیا از هر بشکه نفت ۶۵/۸۷ دلار، و دانمارک ۶۹ دلار مالیات اخذ کرده‌اند. یعنی کشورهای صادرکننده از هر بشکه نفت ۱۲ دلار و کشورهای غربی حدود ۶۰ دلار درآمد داشته‌اند.

مسئله نفت یکی از مثال‌های روشن در بخش اقتصادی است که تضاد منافع کشورهای منطقه و دنیای صنعتی را به نمایش می‌گذارد. برای اینکه این تضاد روشن‌تر شود، مقایسه‌ای کنیم بین نفت و سایر مایعات تا معلوم شود کشورهای صنعتی چه بلایی سر نفت آورده‌اند. قیمت یک بشکه نفت برای مصرف‌کننده در غرب به‌طور متوسط ۴۲/۸۲ دلار، حدود ۴۳ دلار است، قیمت یک بشکه کوکاکولا چقدر است؟

قیمت یک بشکه کوکاکولا، ۷۰/۸۷ دلار است. یعنی آب و یک مقداری اسانس و شکر و امثال اینها که مخلوط می‌شود و تبدیل به کوکاکولا می‌شود، به قیمت ۷۰/۷۸ دلار به فروش می‌رسد، ولی نفت ۴۲/۸۵ دلار. یک بشکه شیر ۱۰۳/۳۶ دلار، یک بشکه آب پرتقال ۱۶۷/۱۶ دلار، یک بشکه آب خوردن ۱۸۹/۸۰ دلار است. شاید باور کردنی نباشد که یک بشکه آب ۱۸۹ دلار است، ولی یک بشکه نفت ۴۳ دلار است.

اینکه مقام معظم رهبری فرمودند که من دلم می‌خواست در شرایط فعلی شیر نفت ما بسته باشد و نفتی صادر نکنیم و ذخایر ما برای آینده بماند و فرمودند این آرزوی من است؛ با این مقایسه برای ما روشن می‌شود که چرا آرزوی ملت و رهبر این است که نفت صادر نکنیم. بنابراین در بخش اقتصاد مشکل بزرگی که پیش روی ماست، بحث تضاد منافع ملی ما و منافع غرب در بخش اقتصاد است که یک نمونه آن نفت است؛ البته نمونه‌های فراوانی در این بخش وجود دارد که در این جلسه فرصت بررسی آنها نیست.

نفت تنها محصولی است که می‌بینید منحنی قیمت آن در طول ۱۰۰ سال به‌صورت خط مستقیم است. شما محصولی را در جهان پیدا نمی‌کنید که قیمت آن در طول صد سال، منحنی خط مستقیم باشد. یعنی نفت از سال ۱۸۷۱ تا ۱۹۷۳ یک قیمت ثابت داشته است. در طول ۱۰۲ سال، نفت قیمت ثابت داشته است. در این مدت قیمت نفت بین ۲ تا ۲/۵ دلار ثابت بوده، ولی قیمت همه محصولات بالا رفته است. طبق محاسبه کارشناسان اگر نفت بخواهد به قیمت سال استخراج یعنی سال ۱۸۶۱ (۱۳۴ سال قبل) به قیمت دلار سال ۱۹۹۴ باشد، می‌بایست قیمت نفت ۷۷ دلار باشد. یعنی قیمت نفت در ۱۳۴ سال پیش، معادل ۷۷ دلار امروز بوده است. و امروز ما نفت را به ۱۴ دلار می‌فروشیم. این مسئله نشان می‌دهد که دنیا برای حفظ منافع خود علیه منافع دیگر کشورها و

جهان اسلام چه جنایاتی را مرتکب شده است.

صادرات غیرنفتی

نکته مهم در این بحث این است که در برابر این تضاد منافع، چه باید کرد؟ به اعتقاد من، در بخش اقتصاد، قدم اول باید این باشد که اتکای خود را از نفت برداریم. البته این کار بسیار پیچیده است. از مجلس اول یکی از بحث‌های مهم نمایندگان مجلس شورای اسلامی این بود که چگونه از اتکا به نفت و این محصول واحد خارج شویم. هر سال هم در بودجه این بحث مطرح است. ما باید یک درصد از این مخمصه نجات پیدا کنیم. باید درآمد ارزی ما به جای نفت از صادرات غیرنفتی باشد. در صادرات غیرنفتی و بازاریابی محصولات کشور، وزارت خارجه می‌تواند نقش مهمی داشته باشد. در انتخاب سفرا باید این مسئله مدنظر باشد و سفرا باید دید اقتصادی داشته باشند تا بتوانند زمینه صدور محصولات ایران را به بازار خارج فراهم کنند. ما توان زیادی برای صادرات غیرنفتی داریم. از همین آب خوردن که الان مثال زدم که جزو گران‌ترین مالیات است و با نفت قابل مقایسه نیست گرفته تا سایر محصولات. در همه موارد این وزارت خارجه است که باید راه را هموار کند و تسهیلات لازم را فراهم نماید. در برنامه دوم توسعه هم این موضوع به روشنی آمده که نمایندگی‌ها باید در این زمینه فعال باشند. حتی منابعی را برای این منظور در نظر گرفته است تا وزارت خارجه بتواند فعال‌تر باشد.

توریسم هم می‌تواند به‌عنوان یک درآمد ارزی مد نظر باشد. توریسم هم برای اقتصاد کشور و هم برای فرهنگ می‌تواند بسیار مؤثر باشد. وزارت خارجه هم در این زمینه می‌تواند نقش زیادی داشته باشد. الان سختگیری‌های زیادی نسبت به صدور ویزا وجود دارد که دلیل این سخت‌گیری حداقل برای ما در کمیسیون سیاست خارجی مجلس

نامشخص است و هر ارگانی مشکلات این امر را به گردن دیگری می‌اندازد. اگر توریست وارد کشور ما شود، آثار انقلاب اسلامی، فرهنگ ایران و تمدن اسلامی و ایرانی ما را ببیند و به دیگران انتقال دهد، ما ناراحت هستیم! اگر توریست وارد کشور ما شود و دلار بیاورد و منبعی برای درآمدهای ارزی ما باشد ما ناراحتیم! اگر توریسم صدها هزار اشتغال در بخش‌های مختلف به‌وجود بیاورد و عاملی برای اشتغال باشد، ما ناراحتیم! واقعاً تصورات بسیار کودکانه‌ای نسبت به مسئله توریسم وجود دارد. باید به مردم خودمان اعتماد داشته باشیم. باید بدانیم جامعه ما دارای رشد و بلوغ است. باید باور کنیم که جامعه ما با یک رفت و آمد منحرف نمی‌شود. امروزه آنقدر رابطه جهان نزدیک شده است که رفت و آمد توریست در مرحله چندم قرار دارد. اگر مردم ما بروند خارج منحرف نمی‌شوند، ولی اگر صد نفر توریست خارجی در خیابان‌های تهران باشند، شهر ما آلوده می‌شود! واقعاً این افکار کودکانه است. اگر کسی بحث جاسوسی را مطرح کند، پیداست از شیوه‌های جدید جاسوسی در جهان بی‌خبر و به قدرت سیستم اطلاعاتی کشور بی‌اعتماد است.

مورد دیگری که در این زمینه وزارت خارجه می‌تواند فعال باشد، صدور نیروی کار به خارج از کشور است. در گذشته ما می‌توانستیم نیروهای ساده کار را به برخی کشورها عمدتاً کشورهای جنوبی خلیج فارس صادر کنیم، در حال حاضر خوشبختانه نیروهای متخصصی داریم که می‌توانند در کشورهای دیگر فعالیت کنند و برای کشور ارزآور باشند. ما امروزه در تخصص‌های مربوط به نفت و گاز، پزشکی، پیمانکاری در زمینه راه، سد، خانه‌سازی و... نیروهای متخصص را می‌توانیم صادر کنیم. فعالیت این نیروها در دیگر کشورها می‌تواند هم برای اشتغال و رفع مشکل بیکاری و هم از لحاظ ارزآوری و هم از لحاظ فرهنگی بسیار

مؤثر باشد. وزارت خارجه نیز می‌تواند تسهیلات لازم را در این زمینه فراهم نماید.

موضوع دیگر که در این زمینه وزارت خارجه می‌تواند کمک کند، مسئله سرمایه‌گذاری خارجی در داخل کشور است. در این زمینه مسئولین نمایندگی‌ها باید راه‌های جذب سرمایه را بررسی و تماس‌های لازم را برقرار کنند و آنچه باید در داخل کشور انجام گیرد، پیشنهاد نمایند. در مسئله سرمایه‌گذاری، مهم‌ترین مسئله، امنیت سرمایه، سود سرمایه و خروج این سود و یا سرمایه در موارد لزوم از کشور است. بی‌تردید در داخل کشور ما مزیت‌های نسبی فراوانی وجود دارد که می‌تواند مشوق سرمایه‌گذاران خارجی برای سرمایه‌گذاری در ایران باشد. البته ممکن است موانعی هم وجود داشته باشد که باید رفع شود و سفرای ما در این زمینه می‌توانند نقش بسیار مؤثری داشته باشند. بنابراین در این‌گونه موارد برای نجات از اتکا به نفت و خروج از این بن‌بست و تأمین ارز از طرق دیگر، وزارت خارجه می‌تواند نقش بسیار مؤثری داشته باشد.

نقش دیپلماسی در قیمت نفت

از طرف دیگر در مسئله قیمت نفت هم، رایزنی و تلاش وزارت خارجه در ایجاد یک نوع همکاری و هماهنگی در بین کشورهای صادرکننده نفت در داخل اوپک و خارج اوپک، می‌تواند بسیار مؤثر باشد. گرچه این کار بسیار پیچیده است و متأسفانه قدرت‌های بزرگ در بسیاری از کشورهای تولیدکننده نفت نفوذ زیادی دارند و نخواهند گذاشت قیمت نفت به قیمت واقعی برگردد، ولی نباید مأیوس بود و باید تلاش لازم را انجام داد، ولو بسیار مشکل باشد. اگر ما بتوانیم بین پنج کشور اصلی صادرکننده نفت یعنی ایران، عربستان، کویت، امارات و عراق یک نوع

هماهنگی به‌وجود آوریم، مسئله حل خواهد شد. شما ملاحظه می‌کنید که بعد از پیروزی انقلاب اسلامی همه اختلاف‌هایی که قدرت‌های بزرگ در منطقه ایجاد کردند، بین این پنج کشور بود: بین عراق و ایران، ایران و عربستان، امارات و ایران و بالاخره عراق و کویت. یکی از اهداف در این اختلافات و جنگ‌ها، نفت و تسلط بیشتر بر این منطقه نفت‌خیز و بر راه‌های حمل و نقل و قیمت نفت بود. اصلاً باید بگوییم چون در منطقه نفت است، آنها مرتب جنگ را به‌وجود می‌آورند، اختلاف را دامن می‌زنند و نمی‌گذارند اختلافات حل شود. باید در این زمینه هوشیار باشیم. یعنی در گام‌هایی که در سیاست خارجی برمی‌داریم، به این مسئله مهم توجه کنیم. غرب نمی‌خواهد بین ایران و این چهار کشور یعنی عراق، کویت، عربستان و امارات رابطه خوبی برقرار باشد. بقیه کشورها خیلی مهم نیستند. اصل این پنج کشور نفت‌خیز منطقه است. اگر این پنج کشور منطقه نزدیک شوند و بتوانند رابطه خوب و صمیمی داشته باشند، بسیاری از مشکلات در زمینه نفت حل خواهد شد. البته برخی از مشکلات قابل حل است، ولی پشت پرده نمی‌گذارند بین ایران و عربستان، ایران و عراق، ایران و امارات رابطه نزدیک و صمیمی باشد. هر روز یک مشکلی می‌تراشند و تحریکشان می‌کنند. البته ما از این طرف باید با هوشیاری و حسابگری دقیق بتوانیم مشکلاتمان را حل کنیم. در این زمینه هم رسالت اصلی بر دوش وزارت خارجه است و باید فعال باشد.

در مجموع، اساس بحث این بود که ما در منافع ملی، با دو نوع تضاد رو به رو هستیم. یک تضاد بین منافع ملی و منافع فراملی است که در این زمینه وزارت خارجه باید وظیفه مهم کارشناسی را برای مسئولین بالای نظام برعهده داشته باشد. تضاد دوم بین منافع ملی ما و منافع جهان غرب و کشورهای صنعتی است؛ در زمینه اقتصادی، فرهنگی، سیاسی و

اساساً در مسائل استراتژیکی که در ایـن زمینـه هـم وزارت خارجـه بـار سنگینی برای حراست و دفاع از منافع ملی بر دوش دارد. البته در فرصت این جلسه فقط به تضاد منافع در بخش اقتصادی به‌طور خلاصه اشاره‌ای شد، ولی در بخش فرهنگی، سیاسی، دفاعی و مسائل استراتژیکی بین مـا و غرب تضادهای فراوانی وجود دارد که نیاز به بحثی مفصل دارد.

همبستگی ملی و مشارکت عمومی

موضوع سمینار، مشارکت عمومی و همبستگی ملی است؛ موضوعی که سال جاری نیز بر آن اساس نامگذاری شده است. دو مقولهٔ «مشارکت عمومی» و «همبستگی ملی» از جمله مفاهیم اساسی و زیربنایی است که در مطالعات و مباحث استراتژیک، مطالعات مربوط به امنیت ملی و همچنین مطالعاتی که در زمینه سیاسی، فرهنگی و جامعه‌شناختی است، انجام می‌پذیرد. از طرف دیگر، هر دو مقوله مورد تأکید آیات قرآن مجید، فرهنگ اسلام، روایات پیامبر و ائمه اطهار و سیره معصومین (ع) و همچنین مصلحان، علما و راهبران بزرگ دینی و سیاسی جهان به‌ویژه در جهان اسلام است.

مشارکت از مطالبات دائمی و همیشگی ملت و همبستگی نیاز مستمر کشور است و دستیابی به اهداف ملی و تأمین منافع ملی بدون این دو اصل امکان‌پذیر نمی‌باشد. بی‌تردید در صورت وجود اختلاف، شکاف، چنددستگی و عدم انسجام و یا غیبت مردم از صحنهٔ مسائل مهم سیاسی و اجتماعی، هیچ دولتی قادر نخواهد بود برنامه‌های اساسی و مهم را در کشور به سرانجام برساند. حضور در صحنه و مشارکت عمومی و همچنین وحدت، همبستگی و وفاق از مهم‌ترین آرمان‌ها و آرزوهای هر ملتی بوده است. در سطح حکومت‌ها نیز این دو هدف به‌عنوان استراتژی اساسی و برنامه عمل برای دستیابی به آنها مورد توجه است.

اسلام و دو مقوله همبستگی و مشارکت

در قرآن مجید هم بر این دو مقوله اساسی در آیات مختلف تأکید شده است. واژه‌های امت واحده: «إن هذه امّتکم امّة واحدة»،[1] ولایت مؤمنین بر یکدیگر: «و المؤمنین و المؤمنات بعضهم اولیاء بعض»،[2] تعاون بر نیکوکاری و پرهیزکاری: «تعاونوا علی البرّ و التقوی»،[3] تأکید بر شور و مشورت: «و أمرهم شوری بینهم»،[4] امر بر مشارکت عمومی و اداء امانت: «إن الله یأمرکم أن تؤدوا الامانات إلی أهلها»،[5] مهربان بودن نسبت به یکدیگر: «أشداء علی الکفار رحماء بینهم»،[6] رابطه با یکدیگر و با نخبگان و رهبران: «إصبروا و صابروا و رابطوا»[7] که در روایات آمده: «رابطوا علی من تقتدون به» و «رابطوا علی الائمه»؛ و دهها آیه دیگر که با تعبیرات مختلف در قرآن مجید دربارهٔ این دو موضوع بیان شده است.

از لحاظ اخلاقی و اعتقادی نیز تحت عنوان «اخوت دینی»، «الفت اسلامی» و «اصلاح ذات‌البین» بر مسئله وحدت و همدلی و همبستگی تأکید شده است. در لسان مصلحان و راهبران سیاسی و مذهبی نیز بر واژه‌های «وحدت اسلامی»، «اتحاد اسلامی»، «توحید کلمه»، «ملت واحده» و «مردم‌سالاری دینی» یاد شده است، که بی‌تردید مشارکت عمومی نیز عامل مهمی در ایجاد وفاق و همبستگی ملی می‌باشد.

از طرف دیگر، یکی از ابزارهایی که دشمنان رشد و تعالی ملت‌های در حال پیشرفت همواره برای عقب‌ماندگی و تضعیف آنان به کار

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انبیاء، آیه ۹۲.
۲. *قرآن مجید*، سوره توبه، آیه ۷۱.
۳. *قرآن مجید*، سوره مائده، آیه ۲.
۴. *قرآن مجید*، سوره شوری، آیه ۳۸.
۵. *قرآن مجید*، سوره نساء، آیه ۵۸.
۶. *قرآن مجید*، سوره فتح، آیه ۲۹.
۷. *قرآن مجید*، سوره آل‌عمران، آیه ۲۰۰.

گرفته‌اند، ایجاد تفرقه و اختلاف از یک سمت و از سوی دیگر ایجاد یأس و ناامیدی و تشویق به عدم حضور مردم در صحنه‌های سیاسی و اجتماعی بوده است؛ و در این زمینه سرمایه‌گذاری فراوان و برنامه‌ریزی گسترده‌ای داشته‌اند. قرآن مجید هم در آیات مختلف بیان کرده است که چگونه اختلاف موجب سستی و آسیب‌پذیر شدن و شکسته شدن شوکت و عظمت یک ملت خواهد شد: «و لا تنازعوا فتفشلوا و تذهب ریحکم»[1] و از پیامبر می‌خواهد که حساب خود را از تفرقه‌افکنان جدا کند: «ان الذین فرقوا دینهم و کانوا شیعاً لست منهم فی شیء و امرهم إلی الله».[2] همچنین بدون تلاش، حضور مستمر و جهاد و تحول در آحاد جامعه، تحول مثبت اجتماعی امکان‌ناپذیر است: «ذلک بأن الله لم یک مغیراً نعمة أنعمها علی قوم حتی یغیروا ما بأنفسهم»[3] بنابراین با بی‌تفاوتی و اختلاف، هرگز ملتی به پیشرفت و سعادت دست نخواهد یافت.

مقایسه شرایط سیاسی امروز با گذشته

در آغاز بحث به این نکته اشاره می‌کنم که اهمیت بحث همبستگی و مشارکت، در شرایط امروز ایران اسلامی از هر زمان دیگر بیشتر است. یعنی اگر در مقاطع گذشته و در دولت‌های گذشته و در شرایط قبلی حاکم بر کشور، می‌بایست بر وحدت، وفاق، مشارکت و حضور مردم در صحنه تأکید می‌کردیم، در شرایط امروز جامعه، اهمیت این دو مقوله بیشتر از گذشته است.

اگر شرایط دو دولت قبلی را با دولت جدید مقایسه کنید، می‌بینید که هم شرایط بین‌المللی و هم شرایط داخلی امروز برای ما سخت‌تر شده

---

۱. *قرآن مجید*، سوره انفال، آیه ۴۶.
۲. *قرآن مجید*، سوره انعام، آیه ۱۵۹.
۳. *قرآن مجید*، سوره انفال، آیه ۵۳.

است. ۱۶ سال پیش (زمانی که جناب آقای هاشمی رفسنجانی مسئولیت اجرایی کشور را به‌عنوان رئیس‌جمهور برعهده گرفتند) آنچه در تبلیغات جهانی می‌شنیدیم ـ گرچه بعضی از لحن‌ها گزنده بود ـ عمدتاً از دولت آن زمان به‌عنوان یک دولت میانه‌رو، عملگرا و به تعبیر آنها pragmatic و moderate یاد می‌کردند. عملاً هم وقتی دولت در ۱۶ سال پیش مسئولیت را برعهده گرفت، دو تصمیم مهم در همان سال‌های اولیه باعث شد تا در صحنه بین‌المللی، چهرهٔ دولت ایران به‌عنوان دولتی مقبول و معتدل ارزیابی شود. یکی کاهش تشنج بین ایران و عراق بود. (تبادل نامه‌هایی که بین صدام و جناب آقای هاشمی در آن زمان اتفاق افتاد که نتیجهٔ آن به خروج عراق از بقیه سرزمین ایران و آزادی اسرا منتهی شد.) موضوع بعدی، حمله عراق به کویت و موضع بی‌طرفی فعال ج.ا.ا. در آن مقطع بود که از دید جهانیان، موضعی صحیح، عاقلانه و مدبرانه بود.

از لحاظ داخلی هم چون شرایطِ بعد از جنگ بود، بحث سازندگی و ترمیم خسارت‌ها و بازگشت مهاجرین و فعال شدن مراکز صنعتی و کارخانه‌ها و اجرای طرح‌های زیربنایی، مورد استقبال همه مردم قرار گرفت. اجرای برنامه اول پنج ساله نیز در آن مقطع آغاز شد. گفتمان مسلط در آن زمان، بحث توسعه و سازندگی و بازسازی کشور بود. این گفتمان در آن شرایط، مورد حمایت قاطبهٔ مردم بود و برای قدرت‌های خارجی هم تحریک‌کننده نبود، چون به‌طور طبیعی هر کشوری بعد از جنگ باید در مسیر سازندگی و بازسازی قرار گیرد.

هشت سال بعد نیز وقتی جناب آقای خاتمی ادارهٔ اجرایی کشور را برعهده گرفت، باز هم آنچه در دنیا تبلیغ شد این بود که این دولت به‌دنبال توسعه سیاسی و آزادی بیشتر در جامعه است. بنابراین، دولت چهره مقبولی در افکار عمومی جهان پیدا کرد. در داخل کشور هم، گرچه عده‌ای احساس نگرانی می‌کردند، اما بسیاری از مردم مخصوصاً

نسل جوان و فرهیختگان جامعه احساس می‌کردند در فضای جدید، بهتر می‌توانند به‌دنبال توسعهٔ همه‌جانبه کشور باشند.

اما در شرایط دولت جدید، با فشارهای جدیدی مواجه هستیم. از دولت جدید در همان آغازِ کار، تصویر دیگری درصحنه تبلیغات جهانی مطرح شد و لذا ما امروز در شرایط سخت‌تری از لحاظ جوّ بین‌المللی قرار داریم و شرایط امروز ما از هشت و شانزده سال پیش از لحاظ بین‌المللی سخت‌تر است. پس ما نیاز به مشارکت و وحدت بیشتری داریم. من تأکید می‌کنم که موضوع وحدت و مشارکتی که مقام معظم رهبری برای سال جاری مطرح کردند، در شرایط امروز نیاز ما به این دو مقوله بیشتر از دوران‌های گذشته است. اکنون که دشمنان ما چهرهٔ دولت جدید را به‌عنوان یک دولت نظامی و امنیتی مطرح می‌کنند و در داخل کشور هم عده‌ای، مردم را از آینده می‌هراسانند، این ترس و نگرانی متأسفانه در تحرک اقتصادی جامعه و امیدواری و نشاط مردم تأثیر گذاشته است. پس امروز نیاز ما به همبستگی، ایجاد وحدت نظر و حضور در صحنه و مشارکت بیشتر از گذشته است. امروز ما باید بیشتر از همیشه، مردم را به وحدت و اتحاد دعوت کنیم.

باید همه دست به‌دست هم، شرایط را تغییر دهیم. مسئله، بالاتر از بحث شخص یا حتی دولت است، بحث سرِ این دولت یا آن دولت و این شخص و آن شخص نیست، بحث بر سرِ منافع ملی است، بحث بر سرِ نظام و کشور است. بحث فراتر از اشخاص و یا حتی قوه مجریه، قوه قضائیه و قوه مقننه است. ما مسائل مهم‌تری داریم. امروز از یک طرف فشار بین‌المللی علیه ما آغاز شده است. نشان دادن چنگ و دندان در صحنه بین‌المللی علیه ملت بزرگ ما آغاز شده است. در این چند ماه اخیر که دولت جدید شروع به کار کرده، دو بار بحث شورای امنیت سازمان ملل را مطرح کرده‌اند. یک بار به دلیل سوءِ استفاده‌ای که غرب

از تعابیر رئیس‌جمهور محترم داشت و موضوع را به شورای امنیت سازمان ملل متحد کشاندند و متأسفانه برای اولین‌بار بیانیه‌ای علیه جمهوری اسلامی ایران به اتفاق آرا تصویب کردند. در موردی دیگر در شورای حکام آژانس در شهریور ماه امسال برای اولین‌بار در قطعنامه‌ای، موضوع شورای امنیت را مطرح کردند. در این قطعنامه آمده است که بررسی پروندهٔ هسته‌ای ایران در صلاحیت شورای امنیت سازمان ملل است.[1] در یک بند دیگر قطعنامه به صراحت آورده‌اند که موضوع پرونده ایران، موضوع C-۱۲ اساسنامه آژانس است.[2] یعنی ایران ناقض معاهدهٔ بین‌المللی است و پروندهٔ ایران باید به شورای امنیت گزارش شود. اینها همه نشان‌دهنده این مسئله است که شرایط بین‌المللی با هشت و شانزده سال پیش متفاوت است. اوضاع داخلی، وضع بورس، وضع تولید کالا، وضع سرمایه‌گذاری، امید به آینده در زمینه مسائل اقتصادی و نگرانی‌هایی را که در داخل به‌وجود آورده‌اند، همگی نشان‌دهنده آن است که فشار بر افکار عمومی داخلی نیز اثر گذاشته است.

به اعتقاد من آنچه مقام معظم رهبری در آغاز سال تأکید فرمودند که امسال، سال مشارکت عمومی و وحدت ملی است، در این شرایط ضرورت آن را بهتر احساس می‌کنیم. چون ضرورت و اهمیت این دو مقوله برای حفظ نظام، منافع ملی و قدرت ایستادگی در برابر دشمنان، بیش از هر زمان دیگر احساس می‌شود.

وسعت دامنه مشارکت

ابهامی که ممکن است در افکار عمومی ما وجود داشته باشد، این است

---

۱. قطعنامه شهریور ۱۳۸۴ (سپتامبر ۲۰۰۵) شورای حکام آژانس دربارهٔ پروندهٔ هسته‌ای ایران بند دو، قسمت اجرایی قطعنامه.
۲. *همان*، بند یک، قسمت اجرایی قطعنامه.

که فکر کنیم وقتی بحث مشارکت عمومی مطرح است، یعنی موضوع انتخابات، یعنی حضور مردم در زمان انتخابات و پای صندوق آرا چشمگیر باشد، ولی تا انتخابات بعدی، دیگر در این زمینه مسئولیتی نباشد. البته مسئله انتخابات، موضوع مهمی است. حضور مردم پای صندوق آرا بسیار اهمیت دارد و جای هیچ تردیدی نیست. حضور گستردهٔ مردم در انتخابات موجب اقتدار نظام اسلامی است. صف‌های طولانی در کنار صندوق آرا دشمنان ما را مأیوس و دوستان ما را در سراسر جهان امیدوار می‌کند، اما مشارکت فقط به انتخابات محدود نمی‌شود. مشارکت، فرآیندی است که طی آن افراد جامعه در تصمیم‌گیری‌ها و تصمیم‌سازی‌ها و در تعیین خط‌مشی‌ها حضوری مستمر دارند. علمای سیاست، میزان و عمق بالای مشارکت را نشانه توسعه‌یافتگی سیاسی و فرهنگی می‌دانند. از این رو «مشارکت، خواه برای افراد (شهروندان) و خواه برای سیستم‌ها امری مطلوب به شمار می‌رود. این امر خود یک هدف ذاتاً مطلوب و نیز وسیله‌ای جهت رسیدن به سایر اهداف است. مشارکت باعث پاسداری از آزادی، ترویج عدالت و تشویق ثبات است».[1] مشارکت به این معناست که مردم در تمام مقاطع احساس کنند، کشور، نظام و دولت تعلق به آنها دارد.

در موضوع مشارکت، بحثی در جامعه‌شناختی مطرح است که عامل اصلی مشارکت این است که مردم احساس مالکیت کنند. جامعه‌شناسان تعبیر احساس مالکیت می‌کنند، من تعبیر احساس تعلق می‌کنم. مردم احساس کنند که دولت و مجلس و کل حکومت تعلق به آنها دارد و مسئولین در خدمت آنها هستند. اگر مردم احساس تعلق به خود را نکنند

---

1. John Nelson, “The Political Participation”, in: Myron Weiner and Samuel Huntington, eds., *Understanding Political Development*. Boston: Little, Brown and Company, 1987, p. 68.

و دولت را از آنِ خودشان ندانند، مشارکت آنها، مشارکت مستمر نخواهد بود. در ادامه بحث به این نکته اشاره خواهم کرد که یکی از معیارهای مشارکتِ مطلوب، مشارکت مستمر است و بدترین مشارکت، مشارکت مقطعی است و به تعبیر بعضی از محققین، مشارکت طوفانی است که در یک مقطع زمانی به‌صورت طوفان، مردم در صحنه‌ای حضور یابند و بعد تمام شود. ما باید در پی مشارکت مستمر باشیم.[1]

مشارکت واقعی

یکی از دانشمندان معروف جامعه‌شناسی بحثی راجع به مشارکت مطرح می‌کند که واژهٔ مشارکت به سه طریق مورد استفاده قرار می‌گیرد:

الف ـ برخی از دولت‌ها از آن به‌عنوان برچسب تزیینی و تشریفاتی استفاده می‌کنند. در واقع آنچه می‌خواهند انجام می‌دهند، در کنار آن جمله‌ای هم اضافه می‌کنند که ما در این تصمیمات با مردم مشورت کرده و نظرات مردم را گرفته‌ایم، از مشاوران و نظرات مشورتی استفاده کرده‌ایم. به‌گونه‌ای جلوه می‌دهند که گویی این نظر، نظر همه مردم است. در واقع برای تزیین از برچسب مشارکت بهره می‌جویند؛ در حالی که در واقعیت، برنامهٔ مورد نظرشان را اتخاذ و اعمال می‌کنند و کاری هم به مردم ندارند. در حال حاضر وضع بسیاری از کشورها این‌چنین است. حتی بسیاری از کشورهای اطراف ما این‌گونه عمل می‌کنند. یک مجلس مشورتی دارند، اسم شورا و مشورت را دارند، اما این مشورت و شورا کاملاً تزیینی است و مردم هیچ مشارکتی ندارند و نظرات از بالا به پایین دیکته می‌شود.

ب ـ دسته دیگر از دولت‌ها نیز اعلام می‌کنند که با مردم مشورت

---

1. Misra. R. P., *Rural Development Capitalist and Socialist Paths*, Vol. 1, 1985, pp. 21-45.

می‌کنند و تلاش هم می‌کنند که گاهی نظرات مردم را مورد توجه قرار دهند، اما آنچه برایشان مهم است، کاهش هزینه است. اگر با چند نفر مشورت می‌کنند و نظرات عده‌ای مطرح می‌شود، برای این است که هزینهٔ کار، کاهش پیدا کند. برای کاستن از هزینه‌ها شعار داده می‌شود که مردم در پروژه‌ها و برنامه‌ها شرکت دارند.

ج ـ هیچ‌کدام از دو مفهوم قبلی، مشارکت واقعی نیست. مشارکت واقعی آن است که مردم دخیل در تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری باشند و در واقع واژه مشارکت برای توصیف فرآیند تفویض اختیار به مردم استفاده شود. در این فرآیند مردم قادر می‌شوند در امور، تحلیل‌های خود را ارائه دهند و امور را خود به‌دست گیرند و تصمیمات را خود اتخاذ کنند. این دانشمند یک قدم بالاتر می‌رود و می‌گوید در دولت پست‌مدرن نه تنها مردم مشارکت دارند، بلکه از لحاظ نظری این دولت و سازمان‌ها هستند که در تصمیم مردم شریک می‌شوند، نه اینکه تصمیم‌گیر دولت است و مردم شریک‌اند. بلکه دولت در برنامه‌ها و پروژه‌های مردم مشارکت می‌کند و در کنار مردم قرار می‌گیرد.[1]

از دیدگاه اسلام و نظر امام (ره) چه نوع مشارکتی مطرح است؟ مشارکت تزیینی، مشارکت برای کم کردن هزینه‌ها و یا یک مشارکت واقعی، که در این مشارکت در تمامی امور نظر مردم، آرای مردم، فکر مردم، رأی و برنامه مردم لحاظ می‌شود و مردم در همه برنامه‌ها و پروژه‌ها سهیم و شریک هستند.

اگر ما یک مشارکت واقعی و دائمی داشته باشیم، آن وقت مردم در برابر توطئه و یا حمله دشمن، بهتر مقاومت می‌کنند و می‌ایستند. مردم

---

1. Chambers, Robert, "Project Selection for Poverty-focused Rural Development: Simple is Optimal", *World Development*, Vol. 6, No. 2, 1987, pp. 209-19.

احساس می‌کنند که دولت از آنِ آنهاست. تصمیمات آن برای مردم است و در تصمیم‌سازی‌ها و حتی تصمیم‌گیری‌ها، مردم و نمایندگان مردم حضور و دخالت دارند. بنابراین بسیار اهمیت دارد که در بحث مشارکت مردم را به‌طور جدی در امور سهیم و از نظرات آنها بهره‌برداری و استفاده کنیم.

انگیزه برای مشارکت

چگونه می‌شود مردم را در مشارکت عمومی سهیم کرد و آنها را به صحنه آورد؟ قطعاً این امر تنها با نصیحت و تذکر امکان‌پذیر نیست. اینکه بتوانیم در یک مقطع خاص یا برای مورد ویژه‌ای مردم را به صحنه بیاوریم، کافی نیست. ما برای مشارکت باید انگیزه لازم را به مردم بدهیم. باید کاری کنیم که مردم احساس کنند در برابر مشارکت پاداش می‌گیرند. مردم احساس کنند که اگر مشارکت کردند، مشارکت آنها تأثیرگذار و کارآمد، دخیل و سهیم در امور است و اگر مشارکت آنها نباشد، وضع به گونه‌ای خواهد بود که مورد رضایت آنها نخواهد بود. اگر این انگیزه را در مردم به‌وجود آوریم و به آنها اطمینان دهیم که حضور و مشارکت آنها تأثیرگذار است، آن وقت مردم خودشان استقبال می‌کنند و به صحنه می‌آیند و وارد عمل می‌شوند. به عبارت دیگر بین میزان اثربخشی و میزان مشارکت نسبت مستقیمی برقرار است. یعنی هرچه توان تأثیرگذاشتن مردم بر فرآیند سیاست و قدرت افزایش یابد، مشارکت نیز افزایش می‌یابد. صاحبنظران سیاسی معتقدند پیش‌شرط اساسی در سطح فردی، احساس شایستگی ذهنی و قدرت اثرگذاری بر تصمیم‌گیری‌ها و سیاست‌گذاری‌هاست.[1]

---

۱. برای مطالعه بیشتر به منبع زیر و ترجمه فارسی آن مراجعه شود:
Michael Rush, ed., *Parliament & Pressure Groups*, Oxford: Oxford

از طرف دیگر مردم زمانی حاضر به مشارکت هستند که به آنها تضمین دهیم که سلامت و امانت‌داری در انتقال نظر و رأی آنها هم در انتخابات و هم در سایر صحنه‌ها دقیقاً اِعمال می‌گردد. این مسئله بسیار مهم است. دولت همواره باید تلاش کند که مردم احساس این‌گونه تضمین‌ها را داشته باشند و سلامت انتقال نظرات مردم و تأثیرگذاری نظر آنان همواره مورد تضمین باشد. اگر ما این شرایط را به‌وجود آوردیم، آن وقت مشارکت واقعی شکل می‌گیرد. البته برای ایجاد مشارکت واقعی، پیش‌نیازهایی لازم است که یکی از آنها آماده کردن، آگاه کردن و دادن اطلاعات کافی به مردم و ایجاد مهارت‌های لازم است. بحث در زمینهٔ مشارکت، فقط موضوع انتخابات نیست. در همه صحنه‌ها، اعم از مسائل فرهنگی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، اطلاعاتی و امنیتی لازم است مردم در همهٔ صحنه‌ها حضور داشته باشند و تأثیر حضورشان را احساس کنند.

علاوه بر آنکه باید انگیزه‌ها را برای مشارکت افزایش دهیم و با شناخت عوامل مؤثر بر مشارکت، به تقویت آنها بپردازیم، ضمناً باید به علل کاهش مشارکت نیز توجه کرد و عوامل منفی و کاهش‌دهندهٔ مشارکت را درمان نمود. دست‌کم پنج عامل منفی در سرِ راه مشارکت وجود دارد:

الف ـ وقتی مردم پاداش مورد انتظارشان را از مشارکت دریافت نمی‌کنند.

ب ـ هنگامی که مردم فکر کنند مشارکت یا عدم مشارکت آنها، تأثیری در نتیجهٔ کار ندارد.

ج ـ وقتی که افراد احساس شایستگی ذهنی و توانایی اثرگذاری‌شان

University Press, 1990.

مایکل راش، *جامعه و سیاست: مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی*، ترجمه منوچهر صبوری، تهران: سمت، ۱۳۸۳.

پایین باشد.[1]

د ـ آنگاه که راه‌ها و فرایندهای سیاست چنان پیچیده می‌شود که از فهم عمومی بالاتر می‌رود.

ه ـ و بالاخره، زمانی که مشارکت، کنشی با هزینه‌ای بالا همراه باشد.

پیامدهای مشارکت

مشارکت دارای پیامدهای مثبت فراوانی است که در اینجا به‌صورت فهرست‌وار به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

۱. احساس تعلق عاطفی و مالکیت نسبت به مسائل سیاسی، فرهنگی و اجتماعی: اساساً این احساس می‌تواند بهترین شاخص برای مشارکت عمومی باشد. اگر مردم در مسائل مهم سیاسی و اجتماعی بتوانند نظرات خود را مطرح کنند و مسئولین کشور نمایندگان واقعی مردم باشند، مردم نسبت به حاکمیت و حکومت احساس تعلق خواهند نمود.

۲. تسهیل و توسعهٔ سطح تبادل نظر در مسائل فرهنگی و سیاسی: مگر بدون مشارکت؛ نظرات، مطالبات، انتقادات و حتی اعتراضات مردم می‌تواند به‌خوبی تبادل شود. سهولت در تبادل در مباحث فرهنگی و سیاسی موجب شکوفایی و رشد و تکامل این مباحث خواهد شد.

۳. تولید و بازتولید نیازهای فرهنگی، اخلاقی، دینی و سیاسی و کاهش نیاز به تولیدات بیگانگان: اگر مشارکت و حضور مردم و نخبگان نباشد و در سایه آن، بازتولید نیازهای فرهنگی و سیاسی انجام

---

۱. مراجعه کنید به:
Robert A. Dahl, *Democracy & Its Critics*, New Haven: Yale University Press, 1989.

نشود، بی‌تردید دست نیاز نسل جوان ما به سمت دیگران و بیگانگان و حتی دشمنان دراز خواهد بود.

۴. **احساس نشاط**: نشاط واقعی جامعه در زمینه سیاسی و فرهنگی بدون حضور و مشارکت مردم امکان‌پذیر نیست. اگر افراد جامعه در مسائل فرهنگی، اجتماعی و سیاسی حضور و مشارکت فعال نداشته باشند، علاوه بر احساس یأس و سرخوردگی، انگیزهٔ لازم برای مشارکت در امور مهم سیاسی را هم از دست خواهند داد.

۵. **پیشگیری از زیرزمینی شدن فعالیت سیاسی**: احساس نکنیم اگر ما در صحنه بودیم و عدهٔ دیگر را کنار زدیم، کار ما به سامان می‌رسد. اگر صحنه مشارکت را برای همه آماده نکردیم، قطعاً یک عده را برای کارهای مخفی تشویق می‌کنیم که در نهایت به نفع امنیت ملی ما نخواهد بود. باید از زیرزمینی شدن فعالیت‌های سیاسی گروه منتقد خودمان پیشگیری کنیم. تمام گروه‌هایی که انقلاب، قانون اساسی و رهبری را قبول دارند، می‌بایست در صحنه سیاسی حضور داشته باشند. فردا اگر خدای ناکرده مشکلی برای کشور به‌وجود بیاید، همه گروه‌ها و همه مردم باید در صحنه باشند و به‌صورت صف واحد همه در برابر دشمنان ایستادگی کنند.

۶. **پیشگیری از احساس بیگانگی و جلوگیری از انباشت مطالبات سیاسی**: اجازه ندهیم بخشی از جامعه، دولت را از آن خود ندانند و از حکومت و حاکمان فاصله بگیرد. اجازه دهیم همه اقشار جامعه مطالبات خود را مطرح کنند و از نظرات همه در ادارهٔ کشور استفاده کنیم و آنها را سهیم و شریک بدانیم؛ در حدی که مهارت دارند و در حدی که نیاز جامعه است و در حدی که آنها صداقت خود را نشان می‌دهند.

۷. **کاهش منازعات سیاسی و یا منازعات قومی یا منطقه‌ای با تقویت احزاب سراسری و جریانات سیاسی**: اگر اختلاف نظرها و

سلایق در مسیر صحیح مباحثات سیاسی و در کانال احزاب قرار گیرد، به جای منازعه، مباحثه سالم خواهد بود و اختلاف نظرها موجب شکوفایی مباحث خواهد شد.

۸. تقویت اقتدار ملی و آمادگی بهتر مردم برای دفاع از امنیت ملی و منافع ملی به‌ویژه در شرایط بروز بحران‌های بین‌المللی: قدرت یک کشور به این نیست که ۳۰ درصد مردم در صحنه باشند. قدرت یک کشور زمانی است که حتی‌المقدور ۸۰ درصد اعضای آن جامعه در صحنه باشند. هرچه ما بیشتر بتوانیم شرایط مشارکت را فراهم و تمهید کنیم، اقتدار ملی ما بیشتر می‌شود و آمادگی مردم برای دفاع در برابر دشمن، در شرایط بحران و خطر بیشتر خواهد شد.

۹. افزایش همبستگی و انسجام و تقویت اعتماد متقابل میان اعضای جامعه: نگذاریم کشور به چنددستگی کشیده شود. چنددستگی، ایجاد شکاف و اختلاف می‌تواند مشکل‌آفرین باشد. خود این مشارکت عمومی زمینه همبستگی را فراهم می‌کند و اساساً حدّ همبستگی و یکپارچگی یک ملت وابسته به حدّ مشارکت آنان در امور سیاسی و اجتماعی است. یک عامل مهم برای ایجاد وفاق و همبستگی آن است که مشارکت عمومی را بالا ببریم و اعتماد متقابل افراد نسبت به یکدیگر را تقویت کنیم.

۱۰. مهار سطح توقعات، خواست‌ها و نیازها: در صورتی که مردم در صحنه باشند، واقعیت‌ها را بهتر لمس می‌کنند، از امکانات دولت دقیق‌تر مطلع می‌شوند و لذا سطح توقعات را به سطح امکانات دولت و واقعیت‌ها تقلیل می‌دهند. بنابراین سطح توقعات و خواسته‌ها و نیازهای مردم در صورتی که در صحنه مشارکت باشند، تعدیل می‌شود و می‌توان مانع یأس و ناامیدی در جامعه شد و نشاط واقعی را به جامعه برگرداند.

۱۱. ارتقای ارزش‌های اخلاقی مثبت مانند ایثار، گذشت، تعاون،

حس برادری و صداقت نسبت به یکدیگر: تعالی ارزش‌ها و اخلاق در مقام عمل امکان‌پذیر است و تبلور بسیاری از ارزش‌های اخلاقی صرفاً در صحنه تعاون و مشارکت اجتماعی می‌باشد.

۱۲. توسعه جلب مشارکت مردم برای شرایط و حوادث غیرمترقبه مانند زلزله، سیل، و جنگ: مردمی که در مسائل اجتماعی حضور و مشارکت ندارند، در شرایط بلایای طبیعی، بحران و جنگ هم نمی‌توانند به سرعت و در صحنه حضور یابند، چه اینکه تمرینی در این زمینه نداشته‌اند. به عکس، جامعه‌ای که همواره در حال تمرین تعاون و مشارکت است، در شرایط ویژه هم کارآمدتر خواهد بود.

مشارکت مطلوب

البته برای اینکه مشارکت، مشارکتِ مطلوبی باشد، باید مستمر باشد و مقطعی نباشد. همچنین مشارکت باید آزادانه، داوطلبانه، کارآمد و اثربخش باشد و مردم احساس کنند مشارکت و حضورشان تأثیرگذار است. از طرف دیگر مشارکت باید به‌صورت قانونمند و هدفمند باشد. نکتهٔ آخر در بحث مشارکت اینکه باید از بحران مشارکت پیشگیری کنیم. خوشبختانه امروز در کشور، ما در زمینهٔ مشارکت، بحرانی نداریم و مشارکت مردم نسبتاً وضع خوبی دارد، اما برای آینده باید کمی نگران باشیم و باید در این زمینه بررسی دقیق‌تری داشته باشیم و برنامه‌ریزی کنیم. امروزه در بسیاری از کشورها، بحران مشارکت وجود دارد. یعنی انتخابات برگزار می‌کنند و ۲۰ درصد تا ۳۰ درصد مردم بیشتر شرکت نمی‌کنند و این به مفهوم نوعی بحران در زمینهٔ مشارکت است. خوشبختانه ما امروز با این معضل مواجه نیستیم، اما برای آینده باید هوشیار باشیم تا دچار چنین بحرانی نشویم. باید تلاش کنیم تا انگیزه و مشارکت در میان مردم تقویت شود. اگر احساس مردم چنین باشد که

دولت به رأی و نظر مردم توجهی ندارد و به خواسته‌های عمومی مردم اهمیتی نمی‌دهد، باید در انتظار کاهش مشارکت باشیم.

نتیجه نظرسنجی سال ۱۳۸۲ در این مورد چنین است: وقتی از مردم سؤال شد که آیا به نظر شما حکومت برای رأی و نظر مردم اهمیت زیادی قایل است؟ ۳۴/۷ درصد پاسخ‌دهندگان نظر مخالف و ۴۶/۷ درصد نظر موافق و ۱۸/۵ درصد تردید داشته‌اند. در پاسخ به سؤالی مبنی‌بر اینکه مسئولان تا چه حد به خواسته‌های مردم توجه می‌کنند؟ ۴۶/۶ درصد پاسخ‌دهندگان معتقد بودند کمتر توجه می‌شود؛ ۳۹/۴ درصد گفته‌اند تا حدودی توجه می‌شود؛ و فقط ۱۴ درصد مردم گفته‌اند که مسئولان توجه زیادی به خواسته‌های مردم دارند.[۱] این آمار و ارقام هشداردهنده است و ضرورت دارد حاکمان و نخبگان توجه بیشتری به آن مبذول دارند.

دو نمونه از مشارکت فراگیر

در زمینه مشارکت، دو نمونه بسیار مهم و ارزشمندی را تجربه کرده‌ایم: یکی دوران انقلاب اسلامی و دیگری هشت سال دفاع مقدس. سال‌های ۵۷-۱۳۵۶ را به یاد بیاوریم؛ آن روزهایی که همه مردم در صحنه مبارزه و جهاد حضور داشتند، برای اینکه همه احساس می‌کردند آمال و آرزوی واحدی دارند، هدف واحدی را دنبال می‌کنند. همه در پی استقلال و آزاد شدن از بند استبداد و استعمار بودند. انقلاب یک مشارکت سراسری، مستمر و واقعی بود که همه مردم با دل و جان در صحنه حضور داشتند و اگر آن مشارکت عمومی و فراگیر نبود، بدون شک انقلاب پیروز نمی‌شد.

---

۱. نظرسنجی سراسری سال ۸۲-۱۳۸۱ که توسط وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی انجام شده است.

شبیه این مشارکت را در دفاع مقدس شاهد بودیم. در دفاع مقدس، مردم احساس می‌کردند، منافع ملی، تمامیت ارضی، عزت و شرف و استقلال در معرض خطر قرار گرفته است و لذا همه مردم در برابر دشمن ملت و کشور و برای دستیابی به اهداف و مقاصدی که مورد نظر همه مردم بود، دست به‌دست هم دادند و حماسهٔ بزرگ و تاریخی را آفریدند. این دو مورد، نمونه‌های بسیار ارزشمند، تاریخی و گرانبهای مشارکت در کشور ما در دهه‌های گذشته است.

باید چه کار کنیم که آن صحنه‌های مشارکت تکرار شود. اگر دشمن بخواهد روزی ما را به شورای امنیت ببرد و علیه منافع ما نقشه‌های خود را به اجرا درآورد و خطرآفرینی کند، اگر با حضور عمومی مردم در صحنه مواجه شود، بی‌تردید دشمن عقب‌نشینی خواهد کرد. اگر مردم به همان صورت دوران انقلاب و جنگ در صحنه باشند، این حضور، دشمن را مأیوس می‌کند و بازدارنده خواهد بود. اگر امروز شاهد یک مشارکت عام و فراگیر در کشورمان به‌صورتی که در ایام انقلاب و جنگ بود، باشیم، دشمن جرأت نمی‌کند علیه منافع ملی ما توطئه‌ای را به اجرا درآورد. بنابراین، نمونه‌های ارزشمند مشارکت در گذشته، باید به‌عنوان الگو همواره مدنظر ما قرار گیرد.

همبستگی ملی

وفاق و همبستگی ملی به مفهوم اشتراک نظر همه افراد یک جامعه و ملت نسبت به آرمان‌ها، آمال و مقاصد واحد است که برای دستیابی به اهداف مشترک، تمام گروه‌های کوچک قومی، مذهبی، منطقه‌ای و محلی در یک ظرف بزرگ‌تر به نام ملت در کنار یکدیگر قرار می‌گیرند و برای آن مقاصد و آمال و آرزو به‌صورت یک مجموعه واحد تلاش خواهند نمود. بنابراین، مجموعهٔ همه واحدها و اجزای جامعه در یک کلّ جامع و

به‌صورت یک جامعه بزرگ و تحت عنوان ملت واحد تبلور می‌یابند. روشن است که انسجام ملی، ویژگی ثابت و همیشگی جوامع نیست که رهبران و نخبگان نسبت به آن آسوده خاطر باشند، بلکه همواره در مقاطع و فواصل زمانی باید مورد بازنگری و بازسازی قرار گیرد زیرا عوامل آسیب‌زا و تهدیدزا به نحو دائم در محیط اجتماعی حضور دارند و دست‌اندرکار تضعیف و تخریب می‌باشند. انسجام و همبستگی ملی دغدغه و مسئله همیشگی یک ملت است که غفلت از آن می‌تواند فرصت‌های ذی‌قیمتی را از نظام سیاسی سلب نماید.

وحدت و همبستگی دارای مراتب مختلف است، پایین‌ترین مرتبه‌اش یک زندگی مسالمت‌آمیز در یک جامعه است که در آن نزاع، تضادها و شکاف‌های اجتماعی خطرناک نباشد. در این جوامع وحدت حداقلی حاکم است. وحدت کامل به معنای درهم‌آمیختگی افراد جامعه، هماهنگی کامل و همسو بودن و همدلی کل افراد جامعه است. به‌گونه‌ای که مردم در حوزه‌های سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، دینی و اجتماعی کاملاً احساس همدلی، هماهنگی، همکاری و وفاق کنند. علامت وحدت این است که اولاً در مسائل مهم و اساسی در کشور اجماع نظر وجود داشته باشد. ثانیاً در مسائل و موضوعاتی که اختلاف‌نظر وجود دارد، مکانیسم‌های حل منازعه با حداقل هزینه‌ها، کارساز باشد و این اختلافات با کمترین کشمکش حل و فصل شود. بنابراین نه تنها بر سر ارزش‌های بنیادین تفاهمی پایدار حاکم است، بلکه در صورت بروز بعضی افتراقات و اختلافات، روش‌های مسالمت‌آمیز معمولی، می‌تواند امور را به سامان برساند. مشکلی که ما با آن مواجه‌ایم این است که در برخی از مسائل مهم هنوز با هم اختلاف‌نظر داریم. هنوز برای ما برخی از مفاهیم شفاف نیست. ما باید این راه را ادامه دهیم تا در اهداف، مقاصد و آرمان‌ها به اجماع نظر و وفاق برسیم و بعد برای دستیابی آنها

برنامه‌ریزی کنیم.

مفهوم انسجام و همبستگی ملی در مواجهه با شرایط پست‌مدرن و به‌ویژه جهانی شدن هرگز به قرار پیشین باقی نمی‌ماند و قطعاً با ورود عناصر و عوامل تغییردهنده نیاز به «بازتعریف» و «بازتولید» دارد. در جوامع سنتی عوامل متعددی مانند نژاد، قبیله، مذهب و ساختار حکومتی در ایجاد پیوند و یگانگی و انسجام جامعه نقش اصلی داشته‌اند. برخی جامعه‌شناسان معتقدند در جوامع ابتدایی و کهن، شخصیت فرد تا حدود زیادی جذب جامعه می‌شود و وجدان جمعی بر وجدان فردی مسلط است. به واقع انسان جوامع پیشین و سنتی، به شیوه‌ای که از طرف جامعه به او تلقین می‌شود، فکر، احساس و عمل می‌کند؛[1] و در این سنخ از جوامع، وحدت بسیار قوی بوده و همواره از روی وجدان جمعی حمایت می‌شده است. این نوع همبستگی را اصطلاحاً همبستگی برپایه شباهت می‌دانند. با ورود به عصر جدید که با توسعه، کوچک شدن جهان، نوسازی، ارتباطات نزدیک و تحولات متعدد در عرصه‌های گوناگون همراه بوده است، عناصر پیونددهندهٔ قبلی ضعیف شده و اجماع پیشین با چالش‌های بسیار جدی مواجه گردیده است. در جهان جدید تفاوت‌ها و چندگونگی‌ها رشد کرد و روابط سنتی گذشته ضعیف شد. همبستگی را که اکنون در جهان معاصر حاکم است، اصطلاحاً همبستگی برپایه تفاوت‌ها می‌دانند. جامعهٔ ایران نیز از زمانی که با مفاهیم جدید مانند دولت، ملت، قانون، تفکیک قوا، توسعه و با ابزاری چون ماهواره، اینترنت و... مواجه گردیده، دچار چالش‌هایی شده که در عرصه‌های

---

۱. برای مطالعه بیشتر به منبع زیر و ترجمه فارسی آن مراجعه شود:
- Guy Rocher, *Introduction a'la Sociologie General: L'organisation Social*, Paris: Editions HMH, 1970.
ـ گی‌روشه، *کنش اجتماعی و سازمان اجتماعی*، ترجمه هما زنجانی‌زاده.

فرهنگی، هویتی، هنجاری، تحولات ساختاری و به‌ویژه شکل‌گیری ساختار انسجام و همبستگی جمعی قابل مشاهده است.

انواع وفاق

بی‌تردید، ارزش‌های بنیادین نشئت گرفته از ارزش‌های دینی و ملی مهم‌ترین عامل وحدت و همبستگی محسوب می‌شود. مهم‌ترین وفاق در جامعه نیز، وفاق ارزشی است. یعنی مردم از ارزش‌های مشترکی پیروی کنند. بدترین شکاف هم شکاف ارزشی است که یکی از نمونه‌های آن شکاف بین حکومت و مردم است که بین آنها فاصلهٔ ارزشی ایجاد شود. یعنی حاکمیت موضوعی را ارزش بداند و مردم و جامعه ارزش ندانند و یا بالعکس، این خطرناک‌ترین شکاف است. بهترین وفاق هم، وفاق ارزشی است که در ارزش‌ها وفاق و هم‌نظری بین حاکمیت و مردم باشد که این برای یک ملت و یک جامعه بسیار مهم است و نقش رسانه‌های گروهی، ائمه جمعه، روحانیت و حوزه‌های دینی در این زمینه بسیار مهم است و اینها قادرند ارزش‌های مشترک حاکمان و مردم را تبیین کنند. در کنار وفاق ارزشی، وفاق آرمانی و وفاق منزلتی نیز به‌عنوان موارد مهم وفاق مورد تأکید است.

موضوع دیگری که در این زمینه حائز اهمیت است اینکه وحدت در جامعه نه خود به خود به‌وجود می‌آید و نه با زور و اجبار و بخشنامه حاصل خواهد شد و همین‌طور با نصیحت و موعظه به‌دست نخواهد آمد. نباید دست روی دست گذاشت، باید طراحی و برنامه‌ریزی کرد. ما باید بنیان‌ها و مبانی دستیابی به یک وفاق را مد نظر قرار دهیم و برای ایجاد آن بنیان‌ها تلاش کنیم. در جامعه هر مقدار اختلاف آرا و عقاید و سلایق بیشتر باشد، باید تلاش بیشتری برای ایجاد اجماع واقعی در آن جامعه انجام گیرد.

یکی از مباحث مهم در این زمینه این است که می‌گویند، گاهی ارزش‌هایی در جامعه مدنظر است که ممکن است با اهداف ملی سازگار نباشد و بر نخبگان جامعه است که بین آنها قرابت و وفاق ایجاد کنند. برای مثال ممکن است در یک جامعه دینی، اخلاقی و اسلامی، خدامحوری، ایثار، عدالت و نفی تبعیض به‌عنوان ارزش‌های والا در آن جامعه باشد. از طرف دیگر ممکن است اکثریت قاطع مردم دنبال اهدافی باشند که به‌عنوان اهداف ملی تلقی می‌شوند. در زمینهٔ اهداف ملی، موارد مشهود، «ثروت»، «قدرت» و «منزلت» است. می‌گویند هر ملتی در پی آن است که مقتدر باشد، دنبال ثروت مادی و معنوی است و در پی منزلت اجتماعی است و می‌خواهد دارای منزلت و جایگاه شایسته در منطقه و جهان باشد. هر ایرانی می‌خواهد ملت ایران عزیز و دارای منزلت اجتماعی باشد. اینها با آن ارزش‌ها منافاتی ندارند و باید همه آنها را در یک خط واحد قرار دهیم. یعنی ضمن اینکه جامعه خدامحور است و دنبال عدالت و نفی تبعیض است در کنار اجرای این ارزش‌ها می‌خواهد به قدرت و ثروت مادی و معنوی و منزلت بلند در افکار عمومی جهان و در نظام بین‌الملل در صحنه جهانی برسد. اینها با هم منافات ندارند و در تضاد نیستند و نباید اینها را جدا از هم ببینیم. البته یک عده به نام روشنفکرنما متأسفانه اینها را از هم جدا می‌دانند و می‌گویند دولت باید دنبال قدرت، ثروت و منزلت باشد و عده‌ای اصولگرا هم در پی خدامحوری و ایثار و جهادند. اتفاقاً ایثار، فداکاری و خدامحوری، کوتاه‌ترین راه برای دستیابی به قدرت، ثروت و منزلت است. باید مسائل ارزشی را در کنار اهداف ملی ببینیم و تبیین کنیم تا بتوانیم جلوی شکاف‌ها را در جامعه بگیریم. باید راه‌ها و وسایل تأمین آنها با شرایط جامعه و با فرهنگ جامعه متناسب باشند. در صورت عدم تناسب، زمینه‌های عینی تحقق وحدت اجتماعی کاهش می‌یابد.

عوامل تأثیرگذار در وحدت

نکته دیگر عوامل مؤثر در وحدت و عوامل مخرب است که به‌صورت فهرست‌وار به آنها اشاره می‌کنم. عواملی که در وحدت ملی و همبستگی می‌توان مؤثر باشد، بدین قرار است:

۱. **اقتدار ملی**: بی‌تردید اگر حاکمیت و نظام دارای اقتدار نباشد، انسجام و همبستگی در آن جامعه نخواهد بود و از یک طرف، دشمن می‌تواند به‌راحتی رخنه و از آسیب‌ها استفاده کند. می‌تواند از آسیب‌هایی که در جامعه به لحاظ تاریخی، قومیتی، طبقاتی و یا جنسیتی وجود دارد، بهره‌برداری کند و انشقاق را در جامعه گسترش دهد. از طرف دیگر، وقتی مراکز قدرت رسمی تضعیف شوند و قادر نباشند انضباط اجتماعی و قوانین و مقررات لازم را اِعمال نمایند، در نهایت به ازهم‌گسیختگی اجتماعی و افزایش تضادها و در نتیجه به ضعف همبستگی منجر خواهد شد. بنابراین هر مقدار اقتدار ملی بیشتر مشهود باشد، تأثیرگذاری آن بر وحدت و انسجام ملی بیشتر خواهد بود.

۲. **ثبات سیاسی**: مشروعیت نظام سیاسی و عملکرد نظام‌مند جریانات سیاسی به تعادل و ثبات سیاسی منجر می‌شود و افزایش وحدت و همبستگی را به‌دنبال خواهد داشت. ثبات سیاسی در جامعه بسیار مهم است. به همین دلیل قانون اساسی می‌گوید که سیاست‌های کلی را رهبر انقلاب باید تعیین کند. چرا مجمع تشخیص مصلحت نظام تشکیل شده است؟ چرا شورای نگهبان وجود دارد؟ یکی از دلایل آن، ایجاد ثبات سیاسی نظام است. سیاست‌های کلی را مجمع تصویب می‌کند و مقام رهبری تأکید می‌کند. نه دولت و نه مجلس و نه دستگاه دیگری نمی‌توانند آنها را تغییر دهند. سیاست‌های ثابت موجب ثبات سیاسی است. سیاست‌های کلی منسجم، دائمی و مستمر که هر روز

دچار تغییر نشود، عاملی برای ثبات سیاسی است تا هر دولتی نتواند در طول چهار سال مدیریت، سلیقه‌ای عمل کند. بنابراین در کنار ثبات سیاسی، وحدت امکان‌پذیر است. هر مقدار ثبات سیاسی کمتر باشد، دچار اختلاف، انشقاق و شکاف در جامعه می‌شویم.

۳. **منافع مشترک:** هر چقدر مردم احساس کنند که دارای منافع مشترکی هستند، به هم نزدیک‌تر خواهند شد. افرادی که در غرب کشور یا شرق و یا شمال و یا جنوب، کنار مرز و یا مرکز ایران ساکن‌اند، اگر همگی منافع مشترک و واحدی را احساس کنند، انسجام و نزدیکی بیشتری را شاهد خواهیم بود. مانند عزت و اقتدار، منزلت اجتماعی، عدالت، و عدالت در بودجه که این اهداف، همه مردم را در کنار یکدیگر نگه می‌دارد. نفی تبعیض، مبارزه با فساد نیز از مواردی است که مردم را در کنار هم قرار می‌دهد. هر مقدار منافع مشترک و عمومی باشد و نه منطقه‌ای و یا خصوصی و یا برای گروه خاص، مسلماً در وحدت و همبستگی ملی تأثیرگذاری بیشتری خواهد داشت. البته به هر میزان که بتوان این منافع و مصالح را شفاف‌تر نمود و احساس عمومی را در خصوص مشارکت در آنها به‌دست آورد، می‌تواند تأثیر بیشتری در انسجام اجتماعی و تقویت روحیه ملی داشته باشد.

۴. **دشمن مشترک:** اینکه مردم احساس کنند قدرت یا ابرقدرتی، دشمن همه مردم است، دشمن میهن، دشمن نظام و جمهوری اسلامی است، دشمن منافع ملی و امنیت ماست، ما را به وحدت نزدیک‌تر می‌کند. بی‌تردید درک عمومی از دشمن مشترک، جامعه را به یک انسجام درونی می‌رساند. همین عامل باعث شده که حتی بعضی از حکومت‌ها از تبلیغ وجود دشمن مشترک به‌عنوان یک ترفند برای ایجاد انسجام عمومی و تحکیم وحدت ملی استفاده کنند. نسبت به کشور و دولتمان که دشمنان متعددی علیه آنها فعال هستند، ایجاد و تقویت

خودآگاهی در مردم نسبت به این دشمنان می‌تواند عامل مهمی در انسجام ملی باشد.

۵. **قاعده‌مند نمودن رقابت‌های سیاسی**: یکی از مشکلات ما این است که ما نه حزب به مفهوم واقعی در جامعه داریم و نه گروه‌هایی داریم که عملکردشان دقیقاً دارای چارچوب قانونی باشد و این می‌تواند مشکل‌ساز باشد. هر مقدار فعالیت احزاب قاعده‌مند باشد، می‌تواند در وحدت ملی مؤثر باشد. چنانچه رقابت‌های سیاسی فاقد قاعده‌مندی دقیق باشد، خیلی سریع به نزاع و درگیری مبدل خواهد شد و در آن صورت این نوع رقابت‌ها می‌تواند به سمّ مهلکی برای همبستگی اعضای جامعه تبدیل شود. دلسردی و بی‌اعتمادی آحاد جامعه در تبدیل رقابت‌ها به تخاصم‌ها از تبعات طبیعی این نوع رفتارهاست.

۶. **وحدت گروه‌های مرجع**: تفاهم نخبگان رسمی و غیررسمی حول ارزش‌های بنیادین جامعه یک ضرورت است. برای ایجاد این تفاهم باید از مکانیسم‌های رسمی و غیررسمی بهره جست. به میزان افزایش قدرت جذب و تعامل مثبت، می‌توان به افزایش وحدت امیدوار بود. در این میان روحانیت به‌عنوان گروهی که نقش اساسی در انقلاب و حرکت‌های فرهنگی و اجتماعی داشته است، هر نوع اختلاف و شکاف در میان آنها می‌تواند نظام و ملت را از یک سرمایهٔ بسیار مهم محروم و یا کم‌بهره نماید. از سوی دیگر با توجه به تأثیر تاریخی رابطه حوزه و دانشگاه به‌عنوان دو نهاد مرجع، وحدت این دو نیز تأثیر بسزایی در وحدت جامعه خواهد داشت.

۷. **عدالت و نفی تبعیض**: چنانچه این تلقی در جامعه به‌وجود آید که برخلاف شایستگی‌ها، قدرت، ثروت و منزلت اجتماعی در انحصار افراد، گروه و یا منطقهٔ خاصی قرار دارد، احساس بی‌عدالتی و تبعیض رواج می‌یابد و علاوه بر فاصله بین اقشار جامعه، مشروعیت نظام سیاسی

را هم مخدوش می‌نماید و به‌دنبال آن نزاع آشکار و پنهان به‌صورت یک فرهنگ بر همه عرصه‌های زندگی سایه می‌افکند و بنیان‌های وحدت ملی را به خطر می‌اندازد.

۸. **قانون و قانونگرایی:** قانون به‌عنوان سازوکاری که حدود افراد، گروه‌ها و مناطق جغرافیایی را مشخص می‌نماید و خواسته‌های ملی از اجزای جامعه را روشن می‌کند، نقش ارزشمندی در زمینه کاهش اختلافات، تعادل در توقعات و نفی فزون‌طلبی و در نهایت ایجاد همبستگی و انسجام خواهد داشت و به افزایش وحدت ملی کمک می‌کند. به‌ویژه قانون اساسی که وظایف دولت و ملت را مشخص می‌کند، وحدت و همبستگی ملی را با محوریت نظام سیاسی به همراه خواهد داشت. همچنین قانون برنامه توسعه می‌تواند اهداف و آمال ملی را به برنامه و عمل مشترک تبدیل کند و آن هم به نوبه خود به نوعی همسویی و وفاق منجر شود و آرزوهای ملی را در برنامه‌ها و راه‌کارها معنادار نماید و به هماهنگی عملی و در نهایت به همدلی و وحدت بینجامد.

۹. **اختلاط و ادغام قومی:** هرچه گروه‌ها و قومیت‌ها به هم نزدیک‌تر شوند و در کنار یکدیگر قرار گیرند و به مسائل ملی بیشتر فکر کنند و از تفکر قومی افراطی فاصله بگیرند، برای وحدت ملی مؤثرتر خواهند بود. در کشوری که اقوام مختلف زندگی می‌کنند، به میزان بسته بودن هر قوم و عدم تبادل در حوزه‌های مختلف با سایر اقوام، شکاف‌های قومی نمود پیدا می‌کنند. عدم فعالیت برخی از اقوام در تصمیم‌گیری‌های ملی به انزوای آنها و احساس تبعیض و نوعی تقابل با نظام سیاسی می‌انجامد که با تحریک قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، این شکاف‌ها در نهایت به تنازع و تخاصم دامنه‌داری تبدیل می‌شوند. اختلاط و ادغام قومی می‌تواند از انزوای جوامع قومی جلوگیری کند و

موجب کاهش احساسات متعصبانه قومی شود.

۱۰. **هویت ملی**: هویت ملی یکی از قوی‌ترین عوامل ایجاد همبستگی، یگانگی و انسجام یک ملت محسوب می‌شود. در کشور ما خوشبختانه هویت دینی و ملی آنچنان به هم آمیخته شده که می‌توان گفت هویت ملی ما همان هویت دینی است. ۹۹ درصد جمعیت ایران مسلمان و اسلام و حبّ اهل‌بیت بارزترین عنصر مشترک در میان آنهاست و لذا هویت اسلامی سازنده هویت ملی ماست. حتی زبان فارسی و آداب و رسوم ملی نیز آنچنان با معارف و فرهنگ اسلامی در هم آمیخته‌اند که اصلی‌ترین بخش آن و از جمله شاهکارهای زبان فارسی عمدتاً ریشه در معارف غنی اسلام دارد و لذا عشق به قرآن و پیامبر اسلام، حب علی و اولاد طاهرینش، عاشورا، عشق به وطن، از بارزترین نمادها و نمودهای وحدت ملی می‌باشند.

عوامل مخرب در وحدت

از طرف دیگر عواملی هستند که می‌توانند برای وحدت، مخرّب و جزو تهدیدات و آسیب‌پذیری وحدت و همبستگی باشند، از جمله عوامل زیر:

۱. **ابهام مفهومی در منافع و مصالح ملی**: نسبت به برخی از موارد و موضوعات، گروهی ممکن است آنها را به مصلحت کشور و مردم، و گروهی دیگر به عکس آنها را خلاف مصلحت بدانند. نسبت به مفهوم مصالح و منافع و امنیت ملی باید اتفاق نظر پیدا کنیم. اگر اختلاف مفهومی داریم، باید این اختلافات را به نوعی تفاهم و توافق تبدیل کنیم.

۲. **ترجیح منافع حزبی و جناحی بر منافع ملی**: اگر هر گروهی به‌دنبال منافع جناحی و گروهی خودشان باشند و از منافع جمعی و ملی

فاصله بگیرند، می‌تواند وحدت ملی را خدشه‌دار کند.

۳. **رسوخ نمادهای بیگانه:** این‌گونه بیگانه‌زدگی می‌تواند وحدت جامعه را مخدوش کند. فقط نمادهای ملی هستند که می‌توانند وحدت ملی را تقویت کنند.

۴. **عدم انتقال ارزش‌ها به نسل بعد:** یکی از مسئولیت‌های بزرگ روحانیت، ائمه‌جمعه و حوزه‌های دینی این است که ارزش‌های والا را به نسل بعد منتقل کند تا شاهد شکاف نسلی نباشیم.

۵. **عدم‌تحمل‌پذیری:** اگر ما در برابر نظرات دیگران، انتقادات و حتی مخالفت‌ها تحمل‌پذیر نباشیم، آغاز برای انشقاق و فاصله خواهد بود. اگر بنا باشد ما بر سر هر مسئله جزیی رو در روی هم قرار بگیریم و نتوانیم انتقادات و نظرات دیگران را تحمل کنیم، مسلماً عدم تحمل‌پذیری و پایین بودن آستانهٔ تحمل، می‌تواند به ایجاد تنازع، انشقاق و شکاف اجتماعی بینجامد.

۶. **موضوع جهانی شدن:** ضروری است برای شرایط آینده جهان و فرایند جهانی شدن، برنامه‌ریزی کنیم، به گونه‌ای که ضمن گسترش ارتباطات از استقلال و فرهنگ ملی صیانت نماییم.

۷. **شکاف‌های اجتماعی:** شکاف‌های اجتماعی زمانی که گروه‌بندی‌ها و عمل سیاسی برپایه آنها تکوین یابد و برپایهٔ آنها شاهد صف‌بندی‌های جدید در بین نیروهای جامعه باشیم و به‌عنوان شکاف‌های اجتماعی فعال ظهور یابند، به‌تدریج به تعارض و تضاد اجتماعی تبدیل می‌شوند و وحدت و همبستگی جامعه را در معرض تهدید قرار می‌دهند.

۸. **ناکارآمدی دستگاه‌های مسئول نظام به‌ویژه دستگاه‌های اجرایی:** ناکارآمدی دولت علاوه بر ایجاد مشکلات فراوانی در زندگی روزمرهٔ مردم، اخلال در برنامه توسعه‌ای کشور و تخریب روابط منطقه‌ای

و بین‌المللی، عاملی جهت تضعیف اعتماد سیاسی بین مردم و نظام سیاسی نیز می‌باشد و قدرت مرکزی دولت تضعیف خواهد شد و در نتیجه به از هم گسیختگی اجتماعی منجر خواهد گردید.

۹. ضعف ارتباطات در درون جامعه و ما بین جامعه و حکومت: اگر نظام متکی بر آرای مردم، نتواند در بطن خود ارتباطات مستحکمی با مردم برقرار نماید، به عدم تفاهم عمومی و عدم درک مشترک از مسائل مهم اجتماعی منجر خواهد شد و فاصله نظام سیاسی که در واقع نمایندگان و برآمدگان از میان مردم هستند، با جامعه افزایش می‌یابد. تلاش امروزین نیروهای خارجی برای در اختیار گرفتن حلقه‌ها و شبکه‌های ارتباطی از اهمیت این موضوع حکایت می‌کند. به میزان کاهش ارتباطات در درون یک جامعه ملی و با نظام سیاسی، دیگران این خلأ را پر خواهند نمود.

۱۰. عدم انسجام و یکپارچگی حکومت: چند گانگی حکومت می‌تواند به چندگانگی در درون جامعه منجر شود و نقش خود را در وحدت‌زایی از دست بدهد. مخصوصاً اگر بخش‌های حکومت ارزش‌های چندگانه را ترویج نمایند، به بی‌هویتی و در نهایت بحران هویت منجر خواهد شد. در اینجا مناسب می‌دانم به فرازی از سخنان امام خمینی (ره) اشاره کنم. امام می‌فرمایند: «نگرانی من از داخل خودمان است، از دو جهت که یک جهتش سبک است و جهت دیگر سنگین. این جهت سبک آن کارهایی که مخالفین، توطئه‌ها و دسته‌بندی‌هایی که در ارگان‌های اسلامی است... مرتباً دعوت به توافق می‌کنند، لکن خودشان توافق ندارند، این موجب نگرانی است، برای اینکه اسباب این می‌شود که کشور به حال تزلزل باقی بماند و اگر یک مدتی به حال تزلزل باقی بماند، آسیب از خودش پیدا می‌شود و از داخل آسیب می‌بینند و محتاج به این نیست که از خارج بیایند و به ما آسیب برسانند، ما خودمان به

جان هم می‌افتیم و خودمان را از بین می‌بریم.»[1]

من امیدوارم در سالی که به‌عنوان سال وحدت و مشارکت نام‌گذاری شده است و در شرایط حادی که ما امروز در آن قرار داریم که از هر زمان دیگر بیشتر به وحدت و اتحاد نیاز داریم، نهاد نماز جمعه به‌عنوان مظهر تمرکز و تجلی مشارکت ملی و همبستگی دینی و سیاسی و مرکز تولید و بازتولید اندیشه ناب اسلامی بتواند وحدت و انسجام و انگیزه مشارکت عمومی را در جامعه ارتقا بخشد.

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۱۲، ص ۱۶۳.

فصل هفتم
روحانیت و نظام اسلامی

روحانیت و سیاست

فرهنگ عاشورا

روحانیت و سیاست

موضوع سخنرانی «روحانیت و سیاست» است. در آغاز لازم می‌دانم تعریف مختصر و کوتاهی از دو واژه «روحانیت» و «سیاست» ارائه نمایم. اگر هدف از تشکیل نهاد روحانیت را فهم و درک دقیق و صحیح از معارف عالیه اسلام، تفهیم آن به دیگران و در نهایت اقامه دین در جامعه بدانیم، شاید توانسته باشیم تعریف کوتاهی از روحانیت ارائه کنیم. البته باید به این نکته نیز اشاره کنم که در روایات ما به جای واژه روحانیت معمولاً واژه «فقهاء» و «علماء» به کار رفته و واژه «روحانیت» در این اواخر مصطلح شده است. فهم و درک معارف اسلام به دلیل عمق و گستردگی فوق‌العاده آن کار آسانی نیست و با وجود گام‌های بسیار مهمی که توسط حوزه‌های علمیه و علمای بزرگ ما در این وادی برداشته شده است، هنوز هم ضرورت انجام تلاش‌های فراوان در این زمینه کاملاً حس می‌شود. تفهیم، تبلیغ، نشر و تطبیق فرهنگ اسلام با شرایط امروز نیز به همان اندازه دشوار و مستلزم استفاده از روش‌ها و ابزار نوین است.

بحث اصلی من در این جلسه به رسالت سوم «روحانیت»، یعنی «اقامه دین» مربوط می‌شود. باید به این نکته توجه کنیم که وظیفه روحانیت تنها فهمیدن و فهماندن آموزه‌ها و احکام اسلام نیست، بلکه وظیفه مهم‌تر و مشکل‌تر آن، اقامه و احیای فرهنگ دینی در جامعه است.

قسمت اعظم دین، مجموعه احکام و مقرراتی است که باید در جامعه پیاده و اقامه شود. این امر، رسالت بزرگ و سنگینی را برعهده روحانیت قرار داده است. رسالت اجتماعی و سیاسی روحانیت مسئله‌ای نیست که فقط در قرون اخیر به آن توجه شده باشد. این رسالت از دیرباز و از قرون اولیه مورد توجه اندیشمندان بزرگ اسلامی بوده است. در بحث امروز، اشاراتی به نظرات مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی (اعلی‌الله مقامهما الشریف) خواهم داشت، تا روشن شود که فقهای اقدمین نیز به مسائل سیاسی و اجتماعی جامعه و رسالت روحانیت در این زمینه، توجه خاصی مبذول داشته‌اند.

مفهوم سیاست

در خصوص مفهوم «سیاست»، به چند تعریف کوتاه اشاره می‌کنم. سیاست بنا بر تعریف برخی از دانشمندان علوم سیاسی، «علم حکومت و اداره جامعه»،[۱] یا «فن و هنر و عمل به حکومت در جوامع انسانی»[۲] است. طبق نظر مرحوم میرزای نائینی (ره) «سیاست وسیله‌ای برای احقاق حق و جلوگیری از تجاوز و ظلم و فساد است». امام راحلمان (ره) نیز در این باره فرموده‌اند: «مگر سیاست چیست؟ روابط بین حاکم و ملت، روابط بین حاکم و سایر حکومت‌ها و جلوگیری از مفاسدی که هست. همه اینها سیاست است».[۳] امام همچنین می‌فرماید: «اگر کسی بگوید اسلام با زندگی چه کار دارد، این جنگ با اسلام است. این نشناختن اسلام است. اسلام به سیاست چه کار دارد، این جنگ با اسلام است.»[۴]

---

۱. فرهنگ Littre
۲. فرهنگ Robert
۳. *صحیفهٔ نور*، ج ۱، ص ۲۳۹.
۴. *همان*، ج ۲، ص ۱۶۵.

در محضر علما و اساتید محترم، به لحاظ نظری و استدلالی نیازی نیست که بیش از این به بحث پیرامون رابطه روحانیت و سیاست بپردازم. فقط از لحاظ تاریخی به این مسئله اشاره می‌کنم که روحانیت همواره در متن مسائل سیاسی جامعه بوده و به مسائل اجتماعی جامعه اسلامی توجه ویژه‌ای داشته است. البته روحانیت در برخی از مقاطع تاریخی امکان حضور فعال در مسائل سیاسی را نداشته است.

ارتباط دین و سیاست از دیدگاه اقدمین

دخالت علمای بزرگ و متقدّمین ما در مسائل مهم اجتماعی و سیاسی، دلیل عمده اعمال فشار از سوی حکام جور بر آنها بوده است. به‌عنوان مثال شیخ مفید (ره) دو بار از بغداد تبعید می‌شود و شیخ طوسی (ره) به ناچار بغداد را ترک و به نجف هجرت کند. حتی منبر شیخ و کتابخانه بزرگ شیعیان را در بغداد می‌سوزانند. بی‌تردید رفتار، عمل و بیان آزادانه آنها باعث اتخاذ چنین مواضعی از سوی قدرت‌های جابر می‌شده است. در اینجا قسمت‌هایی از نظرات مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی (ره) را مورد بررسی قرار می‌دهم:

شیخ مفید (ره) در مباحث مربوط به انفال، زکات، احتکار، تسعیر، حدود، تعزیرات، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد و سایر مسائل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی به مسئله «سلطان اسلام» و یا «امام عادل» اشاره کرده و تصرف در انفال را صرفاً به اذن امام عادل جایز می‌داند و می‌گوید: «و لیس لاحد ان یعمل فی شیءٍ مما عددناه من الانفال الا باذن الامام العادل».[1] وی در بحث حدود، اقامه حدود اسلامی را جزو وظایف سلطان اسلام دانسته و می‌گوید: «اما اقامة الحدود فهو الی سلطان

---

۱. *کتاب مقنعة*، ص ۲۷۹.

الاسلام»[1] و در بحث تعزیرات، مجازات ناسزا و دشنام یا به تعبیر ایشان مردم‌آزاری با نیش زبان را نیز به‌عهده «سلطان اسلام» می‌داند و می‌فرماید: «و کل شیءٍ یؤذی المسلمین من الکلام دون القذف بالزنی و اللواط ففیه ادب و تعزیر علی ما یراه سلطان الاسلام».[2]

در همه این مباحث وقتی مرحوم شیخ مفید به بحث دوران غیبت امام معصوم (یا به تعبیر ایشان سلطان اسلام) می‌رسد، صراحتاً به نقش و رسالت فقها به‌عنوان جانشینان امام معصوم تأکید می‌ورزد. وی در بحث زکات تصریح می‌کند که زکات باید به فقهای امین داده شود، چه اینکه فقیه به مصارف آن بیش از دیگران آگاه است. ایشان در این باره می‌فرمایند: «وجب حملها الی الفقهاء المأمونین من اهل ولایته لانّ الفقیه اعرف بموضعها ممّن لا فقه له فی دیانته».[3] استدلال او در این بحث از اهمیت ویژه‌ای دارد. او در واقع یکی از دلایل و پایه‌های فکری حکومت فقیه و ولایت فقیه را بیان می‌کند: «لان الفقیه اعرف ممّن لا فقه له»؛ زکات را به کسی بدهیم که نسبت به مصارف آن از دیگران آشناتر است. این استدلال که فرد اعرف به مسائل دین و آشنا با مسائل اجتماعی و اقتصادی، باید حاکم و مرجع مردم باشد، نه کسی که در مسائل اقتصادی و اجتماعی و سایر امور دینی آشنایی کامل ندارد، دلیلی قوی و مستحکم است.

شیخ مفید در بحث حدود، اعتقاد دارد که در دوران غیبت امام معصوم اجرای حدود الهی در صورت امکان به‌عهده فقهایی است که این مسئولیت از طرف معصومین (ع) به آنها واگذار شده است. وی در این باره می‌گوید: «امّا اقامة الحدود فهو الی سلطان الاسلام المنصوب من قبل

---

۱. *همان*، ص ۸۱۰.
۲. *همان*، ص ۷۹۷.
۳. *همان*، ص ۲۵۲.

الله تعالی و هم ائمةالهدی من آل محمّد: و من نصبوهُ لذلک من الامـراء و الحکام» و در ادامه اضافه می‌کنـد: «و قـد فوضـوا النظـر فیـه الـی فقهـاء شیعتهم مع الامکان».[1] واژه «مع‌الامکان» که در این نقل قـول بـدان اشـاره شد، بسیار حائز اهمیت است. در برخی از مقاطع زمـانی فاصـله فقهـا و علما از مسائل سیاسی صرفاً به دلیل فقدان قدرت آنها بوده است. گـاهی شرایط اجتماعی و سیاسی به‌گونه‌ای بوده که امکان حضور فعال سیاسـی برای علما وجود نداشته، ولـی بـا ایـن حـال رسـالت و مسـئولیت مهـم اجتماعی روحانیت، همواره مورد تأکید فقها بوده است. لذا می‌فرماید اگر امام معصوم یا منصوب مستقیم از طرف امام معصوم نباشد، اقامه حـدود به فقها واگذار می‌شود، به شرط آنکه امکان اجرای آن برای فقهـا وجـود داشته باشد.

مرحوم شیخ مفید (ره) در بیان دیگری می‌گوید در صورت امکـان و مصون بودن از تعرض مفسدین، اقامه نماز جماعت، نماز عید فطر، قربان و نماز آیات و همچنین انجام قضاوت بـه‌عهـده فقهاسـت و آنهـا دارای اختیارات یک قاضی اسلامی می‌باشند و این مسئولیت بـر طبـق روایـات صحیح از طرف ائمه (ع) به آنهـا واگـذار شـده اسـت. وی در ایـن بـاره می‌گوید: «للفقهاء من شیعة الائمة (ع) ان یجمعـوا بـاخوانهم فـی الصـلوة الخمس و صلوات الاعیاد و الاستسقاء و الکسوف و الخسوف، اذا تمکّنوا من ذلک و امنوا فیه من معرّة اهل الفساد؛ و لهم أن یقضوا منهم بـالحق و یصلحوا بین‌المختلفین فی الدعاوی عند عدم البینات و یفعلـوا جمیـع مـا جعل اِلی القضاة فی الاسلام، لان الائمة (ع) قد فوّضـوا الـیهم ذلـک عنـد تمکّنهم منه بما ثبت عنهم فیه من الاخبـار، و صـحّ بـه النقـل عنـد اهـل المعرفة به من الآثار»[2] آن‌طور که از ایـن بیـان برمـی‌آیـد، در آن شـرایط،

---

۱. همان، ص ۸۱۰

۲. همان، ص ۸۱۰

عرصه برای بزرگان شیعه و علمای اسلام بسیار تنگ بوده، به‌گونه‌ای که برای آنان حتی خواندن نماز به جماعت هم گاه میسور نبوده است. این جملات در واقع شرایط زمان را نشان می‌دهد. شیخ مفید در بحث قضاوت نیز به صراحت می‌گوید که در دوران غیبت، امر قضاوت به فقها تفویض شده است.

او در بحث دیگری تصریح می‌کند که در همه مواردی که در فصل‌های قبل بحث شد، اگر سلطان عادل (امام معصوم) نبود، فقهای مجتهد شیعه که دارای عقل، تدبیر و کیاست باشند، همان ولایت و اختیارات سلطان عادل را خواهند داشت. «اذا عدم السلطان العادل ـ فیما ذکرناه من هذه الابواب ـ کان لفقهاء اهل الحق العدول من ذوی الرأی و العقل و الفضل ان یتولّوا ما تولاّه السلطان».[1] شیخ در اینجا به صراحت راه را نشان داده و مشخص می‌کند که همه رسالت‌هایی که در ابواب و فصول گذشته برای «سلطان اسلام» مشخص شده است، در دوران غیبت، برعهده فقها خواهد بود. بنابراین در مجموعه کلمات شیخ مفید (ره) به‌خوبی می‌بینیم که بحث اقامه دین و حکومت فقها از آغاز در تفکر و استدلال اندیشمندان اسلامی مطرح بوده است.

بیانات شیخ طوسی (ره) هم شبیه بیانات استادش شیخ مفید (ره) می‌باشد. او در بحث وصیت می‌گوید در صورت عدم حضور امام معصوم، فقهای شیعه صاحب‌نظر و عادل در صورت امکان حق تصرف دارند. او در این باب می‌گوید: «فان لم یکن هناک امام کان لفقهاء آل محمّد (ع): العدول و ذوی الآراء منهم ان یتصرّفوا فی ذلک اذا تمکنوا منه».[2] همچنان که ملاحظه می‌شود، در اینجا هم بحث امکان مطرح بوده و وظیفه فقها کاملاً روشن است. اما اجرای این وظیفه منوط به شرایط

---

۱. *همان*، ص ۶۷۵.
۲. *النهایة*، ص ۶۰۷.

اجتماعی است که به آنها اجازه دهد تا رسالتی را که بر دوش دارند، انجام دهند. وی در بحث زکات می‌گوید در زمان غیبت امام معصوم، زکات باید در اختیار فقهای شیعه قرارگیرد تا آن را به مصارفش برسانند.[1]

شیخ مفید در بحث قضاوت و دیگر مباحث نیز مشابه همین نظرات را دارد که وقت جلسه اجازه طرح آنها را نمی‌دهد. نکته مهم این است که فقها از آغاز، یعنی از زمان مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی، هم در عمل و هم در بحث و استدلال، رسالت و مسئولیت مهم اقامه دین در جامعه را به‌عهده روحانیت قرار داده‌اند. پس مسئولیت روحانیت، تنها فهم و تفهیم احکام دینی نیست، بلکه اقامه دین و اجرای احکام خداوند در جامعه نیز از وظایف مهم آنها به شمار می‌آید.

البته علمای بزرگوار ما در هر مقطعی از زمان، به دلیل شرایط مختلف سیاسی و اجتماعی، ناگزیر در مسائل مهم اجتماعی، شیوه و روش خاصی را برگزیده‌اند. در گذشته مسائل و مشکلات بیشتر مربوط به منطقه اقامت آنها بود، زیرا اطلاعات آنها صرفاً مربوط به منطقه‌ای بود که در آنجا زندگی می‌کردند و یا حداکثر مناطق مجاور؛ چه اینکه به دلیل بُعد مسافت و نبود امکانات ایجاد ارتباط با مناطق دوردست کار آسانی نبود. دشمن هم عمدتاً داخلی بود، نه خارجی. دشمن در داخل خانواده اسلام بود و مشکلات بیشتر بین مذاهب بود. مشکلات خارجی کمتر به چشم می‌خوردند. تا زمان حکومت صفویه مشکلات بیشتر در درون خانواده اسلام بود. ظهور استعمار و استثمار خارجی نیز عمدتاً مربوط به دوران صفویه و به‌ویژه در زمان قاجار بود.

---

۱. *همان*. ص ۱۹۲.

نامه میرزای قمی (ره) به شاه قاجار

توجه به این نکته حائز اهمیت است که در مقاطعی از زمان، علما برای حفظ اسلام و مذهب، ناچار بودند با حکومت روابط نزدیک داشته باشند. اما در عین حال در همان مقاطع نیز، هر وقت لازم بود در برابر طواغیت با قاطعیت و صراحت موضع‌گیری می‌کردند و می‌ایستادند. معروف است که مرحوم میرزای قمی (ره) با فتحعلی شاه روابط نزدیکی داشت. نامه‌هایی که بین میرزا و فتحعلی شاه ردّ و بدل شده است، این مسئله را تأیید می‌کند. اما در عین حال می‌بینیم وقتی میرزا خلافی را می‌بیند، بدون مسامحه و با قدرت با آن برخورد می‌کند. نامه میرزا راجع به اولوالامری فتحعلی شاه معروف است. زمانی که فتحعلی شاه تصمیم می‌گیرد خود را اولوالامر جامعه اسلامی ایران معرفی کند، میرزا با عصبانیت نامه تندی به وی می‌نویسد. نامه میرزای قمی به شاه چنین است:

«من چه خاک بر سر کنم که می‌شنوم می‌خواهند لقب "اولوالامر" بودن را به شاه بدهند که مذهب اهل‌سنت و خلاف مذهب شیعه است... باید دانست که مراد از قول حق تعالی که فرموده است: "اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم" به اتفاق شیعه مراد از اولوالامر ائمه طاهرین (صلوات الله علیهم اجمعین) است و اخبار و احادیثی که در تفسیر آیه به این مطلب وارد شده است، از حد بیرون و امر الهی به وجوب اطاعت مطلق سلطان، هرچند ظالم و بی‌معرفت به احکام الهی، قبیح است. پس عقل و نقل معاضدند در اینکه کسی را که خدا اطاعت او را واجب کند، باید معصوم و عالم به جمیع علوم باشد. مگر در حال اضطرار و عدم امکان وصول به خدمت معصوم که اطاعت

"مجتهد عادل" مثلاً واجب می‌شود و اما در صورت انحصار امر در دفع دشمنان دین به "سلطان شیعیان" هرکس خواهد که باشد، پس نه از راه وجوب اطاعت از اوست، بلکه به‌خاطر وجوب دفع و اعانت در رفع تسلط اعادی و نسبت به خود مکلف، گاه است که واجب عینی می‌شود به او و گاهی کفایی.»[۱]

می‌بینیم میرزای قمی آنجا که انحراف در جامعه را می‌بیند، با قاطعیت و با صراحت برخورد می‌کند و در برابر آن می‌ایستد و گذشتی ندارد.

تحولات جدید جهانی

بحث اصلی من وضعیت کنونی جهان و جامعه ماست. شرایط جهان امروز با دوران مرحوم شیخ مفید و شیخ طوسی بسیار متفاوت است. دوران ما با دوران علامه حلّی و محقق کرکی و با دوران قاجار و حرکت علمای بزرگوار، از مرحوم شیرازی بزرگ تا انقلاب مشروطه و حرکت‌های بعدی نیز تفاوت دارد. شرایط امروز بسیار حساس و پیچیده است و رسالت و مسئولیت ما نیز از همیشه سنگین‌تر است. نه به دلیل اینکه امروز بار حکومت و اداره نظام اسلامی بر دوش ماست و نه به این دلیل امروز چشم امید مستضعفان جهان به ما دوخته شده که خود بحث جداگانه‌ای را می‌طلبد؛ بلکه به دلیل اینکه اکنون توطئه‌های استکبار علیه اسلام و مسلمانان بسیار گسترده‌تر از گذشته و شکل توطئه نیز بسیار پیچیده و با گذشته کاملاً متفاوت است. تا دیروز توطئه معمولاً محدود به یک کشور و یا حداکثر یک منطقه بود، ولی امروز توطئه‌ها مرز نمی‌شناسند و مرزهای جغرافیایی را شکسته‌اند.

---

۱. «رد بر میرزا عبدالوهاب» میرزای قمی. به نقل از *«نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویهٔ تمدن بورژوازی غرب»*، عبدالهادی حائری، صص ۸-۳۲۷.

یکی از عوامل مهم تحولات و تغییرات در ساختار اجتماعی و شیوه زندگی انسان در قرن بیستم، فراگیر بودن اختراعات و اکتشافات علمی و گسترش روزافزون پدیده تکنولوژی است. این گسترش نه تنها بر شیوه زندگی بشر امروز تأثیرات غیرقابل پیش‌بینی و اعجاب‌انگیزی گذارده، بلکه ماهیت نظام جهانی، ارتباطات بین‌المللی، ساختارهای اجتماعی، شیوه‌های سلطه‌گری، حوزه‌های فرهنگی، تقسیمات متعارف جغرافیایی و قرنطینه‌های حاکمیت‌های سیاسی ـ فرهنگی را نیز دستخوش تحولات، تغییرات و دگرگونی‌های بسیار سریع و زیربنایی نموده است. در نتیجه حاکمیت سیاسی، حریم فرهنگ خودی، شیوه‌های اداره جامعه و اهرم‌های مؤثر قدرت برای صیانت از تمامیت ارضی و استقلال یک کشور، معنا و مفهوم گذشته خود را از دست داده و به‌دنبال آن تعاریف و مفاهیم نوینی پدید آمده است.

همواره در طول تاریخ، مراکز قدرت برای جذب ثروت و افزایش حوزه نفوذ خود به شیوه‌های گوناگون سلطه‌گری متوسل می‌شدند. با گسترش حوزه علم و تکنولوژی، به‌ویژه در اواخر قرن بیستم، دوره نوینی از سلطه‌گری با روش‌های تازه، آغاز شده است. دوره‌ای که به همین لحاظ از سایر مقاطع زمانی مشابه کاملاً متفاوت و مغایر است. بدون شناخت این مکانیسم‌ها در دوره جدید و عدم طراحی روش‌های بازدارنده در مقابل آن، تلاش همه علما و اندیشمندان اسلامی، دستاوردهای خون شهدای تاریخ اسلام و فداکاری‌های مسلمانان شجاع در طول قرون گذشته را در کام خود فرو خواهد برد.

ویژگی‌های استعمار کهنه و استعمار نو

در گذشته، استعمار یا سلطه بیگانه در جهان اسلام در قالب استعمار کهنه مطرح بود که ویژگی‌هایی به این شرح داشت:

۱. لشکرکشی از سرزمینی به سرزمین دیگر؛
۲. حضور فیزیکی نظامی با هدف غارت اقتصادی و بسط دایره نفوذ؛
۳. وجود قدرت نظامی برتر به‌عنوان مهم‌ترین ابزار سلطه؛
۴. تبادل تدریجی فرهنگی میان «سلطه‌گر» و «زیرسلطه» که معمولاً به سود فرهنگ قوی‌تر و نه قدرت قوی‌تر بود؛
۵. ضایعات انسانی فراوان و سرمایه‌گذاری کلان سلطه‌گر.

در این دوره، شیوه‌های عمل دشمن خیلی پیچیده نبود و به همان نسبت، مبارزه با آن نیز دارای پیچیدگی خاصی نبود. ولی در دوران استعمار نو کار سخت‌تر و پیچیده‌تر شد. شاید بتوانیم مشخصه‌های این دوران را این‌گونه بیان کنیم:

۱. استفاده از نیروهای مزدور و وابسته بومی جهت اداره منطقه زیر سلطه؛
۲. تهاجم به فرهنگ ملی و بومی از طریق تهی‌سازی فرهنگی، غارت منابع ملی و تبدیل حوزه زیر سلطه به بازار فروش محصولات سلطه‌گر؛
۳. وابستگی حاکمان، پیاده کردن خط‌مشی سلطه‌گر و سرکوب مبارزین (به‌عنوان ابزار سلطه)؛
۴. تخریب فرهنگ ملی، ایجاد فرهنگ التقاطی، وابستگی کامل و بی‌هویتی فرهنگی (به‌عنوان آثار سلطه)؛
۵. ضایعات انسانی بسیار کم برای سلطه‌گر ولی سرمایه‌گذاری قابل ملاحظه و زیاد.

مجاهدات علمای اسلام در مقابل استعمار

مجاهدات علما در دوران قاجار غالباً با این‌گونه استعمار بود و به همین

دلیل گاهی آنان ناچار بودند در چند جبهه علیه استعمارگران اعلام جهاد دهند و مبارزه کنند. در اوایل قرن بیستم حوزه علمیه نجف و علمای بزرگ شیعه در این شهر در سه جبهه اعلان جهاد دادند: در ایران علیه روسیه، در عراق علیه انگلیس و در لیبی علیه ایتالیا. حضور چشمگیر علمای شیعه در صحنه سیاسی و مبارزه آنها با تهاجم بیگانه و استعمار، مورد اعتراف دشمنان و مورخین غربی نیز می‌باشد. در جلد هفتم مجموعه‌ای که دانشگاه کمبریج در سال ۱۹۹۱ راجع به تاریخ ایران منتشر کرده، چنین آمده است: «وقتی در سال ۱۹۱۱ شوروی به ایران تجاوز کرد، که همزمان با حمله ایتالیا به لیبی نیز بود؛ علمای برجسته ایرانی در نجف، یعنی شیخ عبدالله مازندرانی، سید محمدکاظم یزدی، خراسانی و اصفهانی فتوا دادند که علیه متجاوزان کافر در ایران و لیبی مقاومت به عمل آید. آیةالله مازندرانی به دادن فتوای صرف اکتفا نکرد و یک نیروی نظامی سازمان‌دهی کرد تا با روس‌ها در ایران بجنگد. متعاقباً با فوت ناگهانی آیةالله خراسانی و اطمینان‌هایی که دولت ایران داد، این حرکت‌ها در کاظمین متوقف شد».[1] البته در همین مقطع، مبارزه با خود انگلیس نیز در عراق جریان داشت. بنابراین، علمای بزرگ شیعه همزمان در سه جبهه علیه روسیه، انگلیس و ایتالیا فتوای جهاد دادند و مبارزه کردند. این افتخار بزرگی برای حوزه‌های دینی و علمای اسلام است. آن دوره، اواخر استعمار کهنه و آغاز استثمار نو بود.

در این دوره از لحاظ فرهنگی با تحقق تعامل فرهنگی بین سلطه‌گر و ملت زیرسلطه، گاه فرهنگ سلطه‌گر و گاه به عکس فرهنگ زیر سلطه غالب می‌شدند. ضایعات انسانی برای استعمارگر زیاد و آسیب‌های اقتصادی نیز گسترده بود. کم‌کم دنیای سلطه به این نتیجه رسید که این

---

1. *The Cambridge History of Iran*, Vol. 7, p. 748.

شیوه مقرون به صرفه نیست و بسیار پرهزینه و پرضایعه است. در نتیجه، شیوه استعمار نو خود را نمایان ساخت. شیوه استعمار نو عمدتاً بر استفاده از مزدوران داخلی به جای لشکرکشی متکی بود و از افراد و نیروهای بومی وابسته استفاده می‌کرد. تهاجم عمدتاً به فرهنگ ملی، به قصد فروپاشی آن و تزریق فرهنگ جدید در جامعه صورت می‌گرفت. تهی‌سازی فرهنگی و غارت منابع ملی از اهداف اصلی بود تا کشورِ زیر سلطه عملاً به بازارِ مصرف برای سلطه‌گر تبدیل شود. سلطه‌گر مصنوعات خود را از منابع غارت‌شده درست می‌کرد و به چند برابر قیمت به سرزمین زیر سلطه برمی‌گرداند. حاکمان وابسته با هر فریادی و هرگونه مقاومتی مقابله می‌کردند. آثار استعمار به‌صورت تخریب فرهنگ و منابع ملی و ایجادِ یک فرهنگ التقاطی، وابستگی کامل اقتصادی، نظامی و فرهنگی و نهایتاً بی‌هویتی فرهنگی جامعه زیر سلطه متجلی می‌شد. این دوره هم امروز گذشته و ما حتی دوره استعمار نو را نیز پشت سر گذاشته‌ایم. امروز، وارد شرایط جدید و نظام نوینی شده‌ایم که هدف اصلی آن، «یکسان‌سازی الگوی فرهنگی» است.

ویژگی‌های استعمار مدرن

این دوره با دستیابی به تکنولوژی بسیار پیشرفته و وارد ساختن دستاوردهای علمی بشری در صحنه اداره جامعه آغاز شده و این پدیده‌ها به ابزار سلطه و استعمار ملت‌ها تبدیل شده است. این ابزار عبارت‌اند از: ماهواره، سیستم‌های پیشرفته الکترونیکی، کامپیوتر، اینترنت، تکنولوژی جدید مخابرات و بالاخره شکستن قرنطینه‌های سیاسی ـ اطلاعاتی. تک قطبی شدن نظام اطلاعاتی جهان موجب ارتقای کارایی این ابزار شده است و اهرم‌هایی نظیر حقوق بشر، مبارزه با تروریسم، منع گسترش سلاح‌های کشتار جمعی، انواع مقرراتِ بین‌المللی و... نیز

به‌عنوان ابزار جدیدی برای مداخلات سلطه‌جویانه مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرند.

مشخصه‌های این دوره را می‌توان چنین بیان کرد:

۱. **شکستن قرنطینه‌ها از طریق تکمیل طرح‌های مربوط به ماهواره:** از آغاز تمدن بشری تا به امروز کلیه حکومت‌ها و قدرت‌ها می‌توانستند جوامع تحت نظارت خود را متناسب با سلایق، فرهنگ‌ها و مصالح مورد تشخیص خود اداره کنند، موضوعاتی را در جامعه اشاعه دهند یا جلوی اشاعه آنها را بگیرند و وقایع را بنا به دلخواه خود تحلیل کنند. با اختراع رادیو و گسترش آن، قرنطینه اطلاعاتی، فرهنگی و سیاسی تا حدودی شکسته شد، ولی به دلیل برد کم رادیو و توان مبارزه با آن از طریق ایجاد پارازیت، خدشه عمده‌ای به این قرنطینه وارد نشد. اما با ساخت و تکمیل ماهواره و با توجه به دورنمای توسعه آن، قطعاً باید در انتظار یک اتفاق بسیار خطرناک بود که براساس آن ابزار اساسی قدرت از اختیار حکومت‌های منطقه‌ای خارج شود. جمهوری اسلامی ایران که به دلیل ماهیت اسلامی و انقلابی خود، از جمله حکومت‌هایی است که براساس قوانین و موقعیت جهانی خود ناچار است قرنطینه وسیعی را در زمینه‌های اعتقادی، اخلاقی، فرهنگی و سیاسی اِعمال نماید، در این خصوص بیشترین مشکل را خواهد داشت.

۲. **دگرگونی در ماهیت قدرت:** در دوره‌های اول و دوم یعنی استعمار قدیم و نو، بیشترین بخش قدرت را ثروت و قوه قهریه تشکیل می‌داد، ولی در نظام نوین و دوره سوم، اطلاعات، دانش، تکنولوژی و تبلیغات در سلسله مراتب قدرت، نقش اساسی را خواهند داشت.

۳. **انقراض دوران حکومت بر سرزمین‌ها و آغاز دوران حکومت بر افکار:** با تکمیل طرح‌های مربوط به رسانه‌ها، سرعت انتقال اطلاعات فوق‌العاده افزایش خواهد یافت. خبر مربوط به هر اتفاقی همراه با تحلیل

آن در کوتاه‌ترین زمان در سراسر جهان توزیع می‌شود. شبکه‌های صوتی و تصویری با امکان پخش ۲۴ ساعته به زبان محلی و بومی، مناطق مختلف جهان را تحت پوشش انواع برنامه‌های خبری، اطلاعاتی، سیاسی و نمایشی قرار داده‌اند. در سال‌های آتی امکان دریافت اطلاعات شبکه‌های مختلف به زبان فارسی در هر خانه و خانواده ایرانی فراهم خواهد آمد. هر فرد ایرانی در هر کجا که باشد، با وسایل ارتباطی مدرن قادر خواهد بود به‌راحتی با هرکس که می‌خواهد در اقصی نقاط جهان ارتباط برقرار نماید. وسایل جدید، انقلابی در انتقال اطلاعات به‌وجود آورده‌اند. در سال‌ها و شاید ماه‌های آینده با گسترش و رشد شبکه‌های کامپیوتری قابلیت وصل به مراکز و بانک‌های اطلاعاتی برای آحاد مردم فراهم خواهد آمد.

۴. **به کارگیری تکنولوژی** و استفاده از ماهواره و ابزار رسانه‌ها جهت یکسان‌سازی فرهنگی میان جوامع.

۵. **تجزیه قدرت‌های منطقه‌ای بزرگ** و ناسازگار، به کشورهای کوچک از طریق استقلال بخشیدن به اقوام و مذاهب مختلف جهت تسریع در یکسان‌سازی فرهنگی و تحکیم سلطه سیاسی.

۶. **جانشین شدن رسانه‌های ماهواره‌ای** بر جایگاه رسانه‌های ملی و حذف تدریجی رسانه‌های ملی از طریق دگرگون‌سازی سلایق مخاطبین در سراسر دنیا، منزوی کردن فرهنگ‌های بومی و پاره فرهنگ‌ها، تخلیه اندیشه مستقل و جانشین نمودن اصول اندیشه‌های مورد نظر، محاصره اطلاعاتی و سیاسی مخاطب توسط فرد، خانواده و جامعه از طریق انواع شیوه‌های روانشناسی فردی و اجتماعی.

۷. **جانشین ساختن مقررات سلطهٔ جهانی** به جای قوانین متنوع ملی از طریق معاهدات مختلف مانند حقوق بشر و کنترل سلاح هسته‌ای و حرکت به سمت متحدالشکل کردن افکار و عقاید در جهان.

۸. **حذف تدریجی و عملی** کلیه نظام‌هایی که در ستیز با نظم نوین قرار دارند و نمی‌خواهند با حرکت موجود هماهنگ شوند. این حذف به‌صورت اضمحلال تدریجی صورت می‌پذیرد مانند تجزیه در شوروی سابق، تغییر ماهیت نظام روسیه به سود غرب، تحولات اروپای شرقی.

۹. **تعیین سیاست‌های اصلی** و تبیین خط‌مشی‌های کلی توسط قدرت‌های مسلط جهانی و اجرای آن از طریق سازمان‌های بین‌المللی و تضعیف عملی قدرت حکومت‌کنندگان بر کشورها در این دوره.

تسخیر قدرت‌های تبلیغی

در این دوره عملاً قدرت تبلیغات از اختیار حکومت‌ها خارج می‌شود و اکثر شبکه‌های تلویزیون متعلق به دیگر کشورها خواهد بود که از طریق ماهواره دریافت می‌کنند و شبکه‌های ملی به چند کانال محدود کم‌مشتری تبدیل خواهند شد. سیاست خارجی کشورها صرفاً در چارچوب تصمیمات کلی جهانی شکل می‌گیرد. آزادی لجام گسیخته بر ملت‌ها اِعمال می‌گردد و تصمیم‌گیری حکومت‌ها در زمینه چگونگی زندگی ملت‌ها بسیار محدود می‌شود.

این فرآیند تداعی‌گر این پیام است که عصر تصمیم‌گیری در خصوص چگونگی زندگی اقشار مختلف مردم توسط گردانندگان حکومت پایان می‌یابد. با محدودیت‌ها و نظارتی که شورای امنیت و سازمان ملل و معاهداتی مانند معاهده خلع سلاح شیمیایی و هسته‌ای و نظارتی که روی خرید و فروش سلاح‌ها توسط کشورها از سوی سازمان ملل انجام می‌گیرد، قدرت نظامی عملاً تحت کنترل قدرت‌های بزرگ درمی‌آید و قدرت مانور آن در کشورها بسیار محدود می‌شود. با طرح موضوع حقوق بشر عملاً نقش نهادهای اطلاعاتی و امنیتی کشورها در برقراری امنیت محدود خواهد شد. در این شرایط، کافی است که

کودتاگران نوین در هر کشوری مراکز حساسی از قبیل رادیو و تلویزیون، وزارتخانه‌های خارجه، اطلاعات و کشور را از لحاظ خط‌دهی و اطلاع‌رسانی در اختیار گیرند تا پیروزی آنها حتمی گردد.

تصمیم آنها این است که از طریق وسایل جدید، تمام قرنطینه‌هایی را که احتمالاً در یک جامعه بنا به هر مصلحتی به‌وجود آمده است، بشکنند. زمانی، گروه حاکم در جامعه قادر بود اخبار، اطلاعات و تحلیل‌ها را به‌گونه‌ای که خود می‌خواهد به مردم منتقل کند، اما با آمدن رادیو این کار دشوار شد. ولی بعدها با رادیو نیز توان مقابله وجود داشت، برای مثال با ایجاد پارازیت یا به شیوه کمونیست‌ها در دوران حکومتشان از طریق ممنوع کردن ورود گیرنده‌های رادیویی و در اختیار گذاشتن رادیوهای یک‌موج به مردم. این دوره نیز بسیار سریع سپری شد. امروز دوران فشار و تهاجم فرهنگی از طریق ماهواره است. اما از دوران ماهواره هم کم‌کم در حال عبور هستیم. اکنون با استفاده از خط «دیتا» می‌توان از طریق یک خط تلفن و یک کامپیوتر به‌راحتی و در چند ثانیه به بانک‌های اطلاعاتی دنیا متصل شد و از هر فیلم، اطلاعات، مقاله و تحلیلی به دلخواه استفاده کرد. مقابله با چنین پدیده‌ای آسان نیست. حتی مقابله با ماهواره نیز در آینده‌ای نه چندان دور، با ورود تکنولوژی‌های جدید، کار ساده‌ای نخواهد بود. بشقاب‌های ماهواره‌ای بسیار کوچک و یا حتی آنتن‌های معمولی کوچک، دریافت امواج را امکان‌پذیر خواهند کرد.

عصر حکومت بر افکار

نکته دیگری که در نظام نوین مطرح است، مقوله دگرگونی قدرت است. قدرت تا دیروز به قدرت نظامی تفسیر می‌شد. قدرت نظامی هم در

قطعی متکی به نیروی انسانی بود که روایت «فانّی أُباهی بکم الأُمم»[1] مربوط به آن مقطع است. بعداً در کنار قوه قهریه و قدرت نظامی، قدرت اقتصادی مطرح شد. امروز دانش، اطلاعات و تکنولوژی بازیگر اصلی در نظام قدرت به شمار می‌روند. به روشنی می‌توان گفت: امروز عصری است که سلطه‌گرها در پی حکومت بر سرزمین‌ها نیستند. شاهدیم که در خاورمیانه نیز امروز به جای شعار از نیل تا فرات، شعار صلح و روابط دوستانه مطرح شده است! در واقع امروز عصر پایان حکومت بر سرزمین‌ها و آغاز حکومت بر اذهان و افکار مردم است. نسل جدید آنچنان در محاصره اطلاعات و تحلیل‌های شبکه‌های گوناگون اطلاعاتی قرار خواهد گرفت که به واقع راهی برای حیات سالم و مطمئن فرهنگ ملی و مستقل در جوامع باقی نخواهد ماند. امروز دوره رضاخانی نیست که بحث متحدالشکل ساختن لباس مطرح باشد، بلکه بحث متحدالشکل کردن فرهنگ مطرح است. به‌گونه‌ای که همه یکسان بیندیشند و نسبت به خوب و بد یکسان قضاوت نمایند. این بالاترین خطر برای کشورها و جوامعی است که می‌خواهند به فرهنگ ملی و مستقل خود متکی باشند.

امروز تصمیم بر تجزیه قدرت‌های بزرگ منطقه‌ای را دارند تا بتوانند سریع‌تر بر آنها مسلط شوند. مشکلاتی که امروز در بالکان، عراق، افغانستان و کم و بیش در آسیای میانه شاهد آن هستیم نمونه بارز تجزیه با استفاده از اختلافات قومی و مذهبی است. بحث این است که باید به جای رادیو و تلویزیون محلی، ماهواره ایفای نقش کند و در واقع رسانه‌های بین‌المللی جایگزین رسانه‌های ملی شوند. اساس تهاجم فرهنگی همین است که مقام معظم رهبری نیز در چند سال اخیر همواره بر آن تأکید داشته‌اند.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۱۰۰، ص ۲۳۷.

امروز بحث این نیست که دین از سیاست جداست یا نیست! امروز همه اعتقادات ما حتی شیوه درک و فهم صحیح اسلام و اجرای احکام دینی و حتی عبادی به‌ویژه برای نسل جوان ما در معرض تهاجم غرب قرار گرفته است. تنها بحث حکومت اسلامی مطرح نیست. توطئه بالاتر است و ما باید خود را برای مقابله با آن آماده کنیم. بحث این است که فرهنگ‌های بومی و محلی باید منزوی شوند. اندیشه‌های مستقل باید تخطئه شوند و اندیشه‌های سلطه‌گر جایگزین آن گردند. مخاطبین در محاصره اطلاعات مختلف قرار گیرند و در نهایت قدرت تبلیغات عملاً از اختیار حکومت‌های ملی و محلی خارج شده و در اختیار سلطه‌گران بین‌المللی و استکبار جهانی قرار گیرد. به جای قوانین ملی به‌تدریج قوانین بین‌المللی جایگزین شوند. در حال حاضر در بسیاری از موارد، قانون‌های محلی و ملی قدرت نفوذ ندارد. با ورود به دریای آزاد، مقررات ملی حاکم نیست. در آب‌های آزاد و همچنین در فضا، مقررات بین‌المللی حکومت می‌کند. معاهدات بین‌المللی به‌تدریج جای پارلمان‌ها و نهادهای قانون‌گذاری را می‌گیرند. در بحث حقوق بشر با کمک شورای امنیت در برابر کشورها می‌ایستند و کم‌کم بحث عدم انطباق قوانین محلی را با معاهدات و مقررات بین‌المللی مطرح می‌کنند!

سازمان‌های بین‌المللی: ابزار قدرت‌های بزرگ

استعمارگران از طریق و به نام سازمان‌های بین‌المللی حتی در سیاست‌های اصولی کشورها مداخله می‌کنند. بالاتر از آن، اطلاعات علمی و آماری را هم آن‌گونه که می‌خواهند، به مردم ارائه می‌کنند. به‌عنوان نمونه، در زمینه آمار و ارقام مربوط به تقاضای نفت، آژانس بین‌المللی انرژی که باید به‌عنوان یک آژانس تخصصی بین‌المللی کاملاً بی‌طرف بوده و آمار و ارقام را بدون دخل و تصرف اعلام کند، طی سه

تا شِش سال اخیر مستمراً آمار تقاضا برای نفت اوپک و جهان را، با هدف تأثیرگذاری بر قیمت نفت، به نفع کشورهای متقاضی نفت یعنی کشورهای بزرگ صنعتی، کمتر از واقع اعلام می‌کرده است.

آقای اندرو هال، رئیس کل شرکت معامله نفت خام (فیبرو) در اجلاس اخیر در سنگاپور طی سخنانی ضمن اعلام این مطلب خاطرنشان ساخت که آژانس بین‌المللی انرژی طی این سال‌ها عرضه غیراوپک را نیز بیش از آنچه صورت گرفته پیش‌بینی کرده است. او افزود آژانس، تقاضا برای نفت اوپک را طی سال ۱۹۹۵، ۱/۵ میلیون بشکه در روز کمتر از آنچه بوده، پیش‌بینی کرده است. در تأیید همین مسئله، یک کارشناس نفتی امریکایی (ورلگر)، طی مقاله‌ای ثابت می‌کند که آژانس بین‌المللی انرژی طی شِش سال اخیر همواره تقاضا را کمتر از میزان واقعی آن پیش‌بینی کرده است. رقم این اشتباه همواره یک درصد، یعنی معادل هفتصد هزار بشکه در روز بوده است.[1]

در بحث روابط بین‌الملل اینها می‌خواهند بگویند سیاست خارجی هر کشوری، باید در چارچوب تصمیمات کلی جهانی عمل کند، نه آنچه ملت‌ها می‌خواهند. این مسئله بسیار مهمی است. اینکه به ما می‌گویند شما متمرد و یاغی هستید، بر این اساس است که ما در این چارچوب‌ها نمی‌گنجیم و می‌خواهیم مستقل باشیم. حتی تسلیحات و قدرت نظامی هر کشوری نیز باید در کنترل آنها باشد. صرف‌نظر از تسلیحات نظامی استراتژیک مثل سلاح هسته‌ای، که حق تملک آن را صرفاً برای خود قائل‌اند، در مورد سلاح‌های متعارف نیز این سیاست وجود دارد. یکی دو سال است که بنا به مقررات بین‌المللی، هم صادرکنندگان و هم واردکنندگان سلاح به ارائه آمار و ارقام معاملات تسلیحاتی خود به

---

۱. *هفته‌نامهٔ صنعت نفت*، سال دوم، شمارهٔ ۵۹، ص ۵.

سازمان ملل متحد مکلف شده‌اند.

دستگاه‌های امنیتی کشور برای ایجاد امنیت باید زیر نظر آنها باشند. انجام بسیاری از کارهای لازم برای حفظ امنیت کشور از سوی آنها به‌عنوان نقض حقوق بشر و مخالف مقررات بین‌المللی قلمداد می‌شود تا با نفوذ مرموز اطلاعاتی در دستگاه‌های حساس کشور همواره بتوان کودتای خزنده را بر طبق نظام نوین انجام داد.

ادعاهای امریکا و روش برخورد با آنها

شما می‌بینید که شرایط امروز دنیا چقدر با دیروز متفاوت است. یک توطئه عمومی مطرح است. بحث یک منطقه و یک کشور نیست، بحث ایران یا عراق یا خاورمیانه نیست، بحث همه جهان است. قدرت غرب به رهبری امریکا باید بر جهان مسلط گردد. ادعای امریکایی‌ها چیست؟ در گزارشی که تحت عنوان «استراتژی امنیت ملی» از طرف هر دو حزب جمهوری‌خواه و دموکرات در آستانه انتخابات امریکا منتشر شد، هر دو حزب، یکی از اهداف مهم خود را «رهبری امریکا» بر جهان می‌دانند. در گزارش جمهوری‌خواهان آمده است: «ایالات متحده باید به‌عنوان تنها قدرت جهانی رهبری جهان را برعهده گیرد».[1] در گزارش حزب دموکرات نیز چنین آمده است: «برای رهبری امریکا هیچ‌گاه به این اندازه ضروری نبوده است تا کشتی جهانی را از تنگه‌های عمیق خطرناک عبور دهد و امکانات خود را به سرمایه تبدیل کند».[2] در گزارش جمهوری‌خواهان آمده است: «در حالی که روسیه می‌تواند برخورد مؤثر سازمان ملل متحد را وتو کند، ما نباید اجازه بدهیم که روسیه رفتار

---

۱. *استراتژی امنیت ملی امریکا: دو دیدگاه*، نمایندگی دائمی ج.ا.ا. در نیویورک، بولتن شماره ۹۳، ص ۳.

۲. *همان*، ص ۲۰.

امریکا را وتو کند. ایالات متحده هنگامی که منافعش ایجاب کند، باید یک‌تنه اقدام کند».[1] ببینید آنها با صراحت می‌گویند که ما نباید اجازه دهیم روس‌ها رفتار ما را وتو کنند! درست است که در سازمان ملل روسیه حق وتو دارد، اما نباید اجازه دهیم که روسیه رفتار امریکا را در جهان وتو کند. اینان می‌گویند ایالات متحده هنگامی که منافعش ایجاب کند، باید یک‌تنه دست به هر اقدامی بزند. این گزارش در بحث خاورمیانه می‌گوید: «امریکا منافع استراتژیکی بسیار مهمی در خاورمیانه دارد. این منافع از یکسو به‌وجود ذخایر عظیم نفت در تعدادی از کشورهای مسلمان و از سوی دیگر به حمایت سنّتی امریکا از اسرائیل مربوط می‌شود».[2] راجع به خاورمیانه تعبیر «منافع استراتژیکی» بسیار اهمیت دارد. راجع به اسرائیل هم تعبیر «حمایت سنتی خودمان را می‌خواهیم حفظ کنیم» حائز اهمیت است.

این گزارش در جای دیگر می‌گوید: «نفت، منبع اصلی درآمد ارزی اغلب کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است. ایالات متحده می‌تواند در مقابل واردات نفت از این کشورها کالا و خدمات عرضه کند. تجهیزات نظامی، دیگر تولیدات فنی بخش اعظمی از کالاهای مورد نیاز کشورهای مزبور را تشکیل می‌دهد».[3] می‌بینید! به‌راحتی اعلام و دیکته می‌کنند پولی که دولت‌های عربی خلیج فارس از نفت به‌دست می‌آورند، چگونه باید خرج کنند. بر این اساس نفت منبع اصلی درآمد ارزی اغلب کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس است و ایالات متحده می‌تواند در مقابل واردات نفت از این کشورها، کالا و خدمات عرضه کند. تجهیزات نظامی و تولیدات فنی بخش اعظمی

---

۱. *همان*، ص ۸

۲. *همان*، ص ۱۱.

۳. *همان*.

از کالاهای مورد نیاز این کشورها را تشکیل می‌دهد. حتی مشخص می‌شود پول نفت در کجا باید خرج شود.

پول نفت و تسلیحات

با توجه به این آمار مشخص می‌شود پول نفت چگونه به خود امریکا بازمی‌گردد. از سال ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۵ یعنی از سال پیروزی انقلاب تا سال گذشته، هزینه تسلیحات عربستان سعودی ۲۱۱/۱۵۷ میلیارد دلار بوده که قسمت اعظم این تسلیحات از امریکا خریداری شده است. عربستان سعودی فقط در سال ۱۹۹۱ حدود ۳۵/۵ میلیارد دلار اسلحه خریداری کرده است. در بودجه سال گذشته عربستان هم ۱۳/۲ میلیارد دلار برای خرید نظامی پیش‌بینی شده است. این رقم ۳۳ درصد تولید ناخالص ملی عربستان را تشکیل می‌دهد. کویت هم در طول سال‌های ۱۹۷۹ تا ۱۹۹۵، ۶۴/۰۷۹ میلیارد دلار اسلحه خریده است. بقیه کشورهای حوزه خلیج فارس نیز به همین ترتیب عمل کرده‌اند، یعنی همه پول‌های نفتی که به این کشورها داده می‌شود، از طرف دیگر به جیب امریکا برمی‌گردد. بخش اعظم آن به‌صورت تجهیزات نظامی است که از اکثر آن هم نمی‌توانند بدون حضور مستشاران نظامی استفاده نمایند.

این گزارش در ادامه اضافه می‌کند برای امریکا در منطقه خاورمیانه شش مسئله حائز اهمیت است: «درگیری اعراب و اسرائیل، کشورهای متمرد (در بخش دیگری از این گزارش آمده است که کشورهای متمرد ایران، عراق، سوریه، لیبی و سودان می‌باشند)، اشاعه سلاح‌های کشتارجمعی (که مقصود سلاح‌های هسته‌ای، شیمیایی و بیولوژیک است)، تروریسم، نفت و گاز و بنیادگرایی اسلامی».[1] پس از آن نسبت

---

۱. *همان*، ص ۱۲.

به همه این موارد توضیح داده شده است. جمله‌ای در بحث بنیادگرایی اسلامی در گزارش آمده که مهم است: «اسلامِ بنیادگرا، پرشورترین ایدئولوژی ضدامریکایی در جهان امروز است».[1] بنابراین بحث این نیست که پشت پرده چه می‌گذرد. همین استراتژی مدون چاپ‌شده‌ای که حزب دموکرات و جمهوری‌خواه در آستانه انتخابات در اختیار مردم گذاشتند، به صراحت برنامه‌های توطئه‌های جهانی و مربوط به منطقه خاورمیانه را اعلام کرده‌اند.

رسالت روحانیت در برابر شیوه جدید سلطه

راه‌حل چیست؟ در مقطع حساس کنونی چه می‌شود کرد؟ چه قدرتی می‌تواند با توطئه عظیم جهانی استکبار به رهبری امریکا، که در رأس آن توطئه فرهنگی، شکستن مرزهای فرهنگی و بی‌هویتی فرهنگی در جوامع اسلامی قرار دارد، مقابله کند؟

به اعتقاد من، اگر بخواهیم منصفانه سخن بگوییم، هیچ قدرتی در جامعه امروز، جز روحانیت قادر نیست پرچمدار این نهضت بزرگ در برابر استکبار باشد. هیچ قشر دیگری نمی‌تواند این مسئولیت سنگین را بر دوش گیرد. به همین دلیل هم آنها اصرار دارند که روحانیت از صحنه خارج شود. می‌دانند با حضور روحانیت تهی‌سازی فرهنگی برای آنها کار بسیار سخت و دشواری است. حال، چرا روحانیت قدرت ایستادگی دارد؟ به دلیل اینکه برای ایستادگی در برابر این توطئه بزرگِ نظام نوین، ما به سه عامل نیازمندیم: «وحدت ملی»، «بسیج ملی» و «اقتدار ملی». تحقق این سه بدون اسلام و روحانیت امکان‌پذیر نیست. شما چگونه می‌توانید وحدت ملی را به‌وجود آورده و حفظ کنید؟ آن عاملی که همه

---

۱. همان، ص ۱۶.

اقشار جامعه، اقوام، نژادها و زبان‌های مختلف را متحد می‌کند و زیر یک پرچم قرار می‌دهد، فقط اسلام و ندای روحانیت است. راه دیگری برای وحدت ملی وجود ندارد. باید عاملی قوی‌تر از عوامل اختلاف بتواند وحدت را به‌وجود آورد. عشق به کشور، وطن و منافع ملی می‌تواند این پیوند را به‌وجود آورد، ولی حتی این پیوند هم قابل گسستن است.

تاریخ ملت‌ها و کشورهای مختلف در جهان و حتی در منطقه خودمان این واقعیت را روشن می‌سازد. قوی‌ترین عامل، عامل فرهنگی و دینی است. اسلام می‌تواند پیوند ناگسستنی را در یک جامعه به‌وجود آورد. بی‌تردید پرچمدار اسلام و مبلّغ و مبیّن آن، روحانیت است. روحانیت به‌عنوان بیانگر احکام الهی و مروّج فرهنگ اسلام و مسئول اقامه دین می‌تواند این پرچم را بر دوش بکشد و این وحدت را به‌وجود آورد. تاریخ نهضت و انقلاب اسلامی به‌ویژه سال‌های ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷؛ تظاهرات شکوهمند مردمی که به رهبری روحانیت به‌وجود آمد و ملت یکپارچه در برابر استبداد و استعمار قیام نمود و ایستادگی کرد؛ مقاومت مردم در برابر توطئه تجزیه ایران بعد از پیروزی انقلاب اسلامی در شمال، جنوب، غرب و شرق کشورمان؛ و حفظ وحدت کشور نمونه دیگر آن است.

چطور شما می‌توانید بسیج ملی را به‌وجود آورید؟ با چه ندایی مردم به صحنه خواهند آمد؟ برای حضور مردم در صحنه‌های مختلف اجتماعی، از چه اهرمی می‌توان استفاده نمود؟ آیا اثری که در دوران انقلاب، اعلامیه و فرمان امام (ره) داشت و بسیجی که متعاقب آن انجام می‌گرفت، هیچ حزب و گروه سیاسی می‌توانست به‌وجود آورد؟

در زمان جنگ چه کسی می‌توانست این ملت را یکپارچه در برابر کل استکبار بسیج کند؟ اگر پیوند ملت و روحانیت نبود و اگر ندای پرصلابت اسلام از حنجره روحانیت به گوش مردم نمی‌رسید، در برابر انواع سلاح و تجهیزات شرق و غرب چه قدرتی می‌توانست مقاومت

کند؟ شعار سپاهیان اسلام در میدان جنگ، دعاهای نیمه‌شب، دعای کمیل‌ها و یا حسین‌ها و پیشانی‌بند «یا حسین» و «یا زهرا» به‌خوبی نشان می‌دادند که چه عاملی توانسته است این بسیج بزرگ و حیرت‌انگیز را انجام دهد.

امروز برای سازندگی کشور نیز اسلام و احساس وظیفه دینی و عشق به مردم و نظام اسلامی که از اعماق فرهنگ اسلامی مایه گرفته است. عامل اصلی تحرک است. در سازندگی امروز بی‌تردید نقش روحانیت انکارناپذیر است. نفوذ رئیس‌جمهور به‌عنوان یک روحانی انقلابی و کارشناس مسائل اسلامی را چه کسی می‌تواند منکر باشد؟ چه کسی جز روحانیت قادر بود این بار عظیم بازسازی و سازندگی و نجات اقتصاد بیمار کشور را به دوش بکشد؟

اقتدار ملی چگونه امکان‌پذیر است؟ چگونه این قدرت شکل می‌گیرد؟ بی‌تردید اقتدار ملی ما با سلاح برتر امکان‌پذیر نیست. ما نمی‌توانیم در کوتاه‌مدت و حتی در میان‌مدت سلاح برتر تهیه کنیم. دشمنان ما دارای تجهیزات نظامی برتر هستند. از لحاظ اقتصادی و تکنولوژیکی نیز نمی‌توانیم برتر باشیم. همواره در میان استراتژیست‌ها این بحث مطرح بوده است که در میدان جنگ حرف آخر را ابزار و امکانات نظامی می‌زند یا نیروی انسانی و روحیه و انگیزه سربازان؛ ولی امروزه در پیروزی اراده بر ابزار نظامی هیچ‌کس تردیدی ندارد. ویتنام یک نمونه آن بود که یک ملت با انگیزه، روحیه و با فداکاری توانست ابرقدرتی را به زانو درآورد. افغانستان مثال دیگر آن است. بدون شک اراده قوی و مستحکم یک ملتِ فداکار مهم‌ترین مؤلفه قدرت ملی به حساب می‌آید. پیروزی ملت ایران بر رژیم تا دندان مسلح شاه و پیروزی ما در جنگ تحمیلی که میدان نمایش انواع سلاح‌های شرق و غرب بود، نمونه‌های دیگر آن است. آنچه می‌تواند اقتدار ملی را به‌وجود آورد،

جهاد و فداکاری مردم است. اگر مجموعه یک ملت حاضر به فداکاری بود و در راه آرمان، جانْ متاعی بی‌ارزش شد؛ بزرگ‌ترین قدرت ملی به‌وجود آمده است. فداکاری، ایثار و آمادگی برای حماسه‌های بزرگ در برابر دشمنان بی‌تردید سلاح برتر است و ما را پیروز می‌سازد. این کار بدون حضور روحانیت امکان‌پذیر نیست.

نقش روحانیت در سازماندهی مردم

این نکته مهم را خود غربی‌ها هم اعتراف دارند. از کتاب «تاریخ ایران از دیدگاه کمبریج» دو قسمت کوتاه نقل می‌کنم تا دریابیم دشمن چه قضاوتی دارد. این کتاب راجع به پیروزی انقلاب اسلامی می‌نویسد: «سلاح مردم در این مبارزات نمازهای دسته جمعی (نماز جماعت) و شهادت بود. مساجد سازمان‌هایی بودند که واحدهای انقلابی را تشکیل می‌دادند. سازمان روحانیت مبارز نقش عمده‌ای را ایفا کرد که در سال ۱۹۷۷ توسط آیةالله بهشتی سازماندهی شد. سازمان روحانیت مبارز در هماهنگی استراتژیک و ارتباطات در سراسر کشور نقش انکارناپذیری را ایفا کرد».[1] غرب به این قدرت اعتراف دارد و می‌گوید آنچه انقلاب را پیروز کرد، این نفوذ و اتحاد بود و سازماندهی آن از طرف روحانیت مبارز انجام شد. ما در کشورمان حزب نداریم، ولی قدرتی داریم که از حزب بالاتر و قوی‌تر است و با همین قدرت، انقلاب پیروز شد، قدرتی که می‌تواند شبکه ارتباطی نیرومندی را در سراسر کشور به‌وجود آورد. چگونه توانستیم مردم را در صحنه نگه‌داریم؟ با همین قدرت یعنی سازمان روحانیت. حضور فراگیر مردم در صحنه‌های مختلف را چه کسی محقق ساخت؟ ولی فقیه؛ مقام ولایت در رأس و همه روحانیون

---

1. *The Cambridge History of Iran,* Vol. 7, p. 762.

پشت سر ایشان توانستند این بسیج را به‌وجود بیاورند.

حماسه سیاسی

چگونه توانستیم در برابر آن همه توطئه‌های امریکا در سال گذشته، حماسه بزرگ انتخابات مجلس شورای اسلامی را بیافرینیم؟ آن حضور باور نکردنی مردم، با انتخابات امریکا، با انتخابات روسیه و با انتخابات کشورهای اروپایی قابل مقایسه نبود. در تمام کشورهایی که در سال‌های اخیر انتخابات برگزار شده، بالاترین آمار در اروپا با حضور حدود ۶۰ درصد افراد دارای حق رأی بوده است. در انتخابات کشورهای مختلف اروپایی این حضور از ۳۰ تا ۶۰ درصد بوده است. در انتخابات دومای روسیه در سال ۱۳۷۴ که در تاریخ روسیه بی‌سابقه بوده، ۶۳ درصد واجدینِ شرایط شرکت کردند. در امریکا در سال ۱۹۹۴ در انتخابات مجلس سنا و مجلس نمایندگان، ۲۷/۶ درصد واجدین شرایط در انتخابات شرکت کردند. ولی در انتخابات مجلس شورای اسلامی سال گذشته حدود ۷۸ درصد واجدین شرایط شرکت کردند. این رقم، یعنی حضور و مشارکت سیاسی گسترده که توسط مردم آفریده شد. چه قدرتی توانست این حضور گسترده را فراهم آورد؛ این سازمان عظیم روحانیت بود که توانست مردم را این‌چنین گسترده پای صندوق‌ها بکشاند. به قسمت دیگری از مباحث همین کتاب توجه کنید: «اما نکته مهم این بود (در انقلاب اسلامی) که در هیچ‌یک از احزاب و گروه‌های غیرمذهبی، شخصیتی که در بین مردم دارای نفوذ باشند و مورد وثوق و اطمینان توده مردم باشند، وجود نداشت، تنها شخصیتی که از وفاداری تام مردم برخوردار بود، امام خمینی بود.»[1]

1. *Ibid.*, Vol. 7, p. 763.

خلاصه اینکه برای حراست و حفاظت از نظام مقدس اسلامی، که بالاترین هدف و آرمان ماست، و همچنین برای حراست از فرهنگ اسلام در برابر توطئه جهانی، جز حضور فعال روحانیت در صحنه، راه دیگری وجود ندارد؛ راهی که در انقلاب تجربه کردیم و موفق شدیم. در جنگ تجربه کردیم و در برابر دنیا ایستادیم و پیروز شدیم؛ و امروز هم، در عرصه سازندگی، در برابر توطئه‌های دنیا ایستادیم و پیروز شدیم. شما دیدید که در سال گذشته و امسال امریکایی‌ها در سطح جهان و در صحنه مبارزه با جمهوری اسلامی ایران چگونه مفتضح شدند و چه لطمه‌های جبران‌ناپذیری به حیثیت و اقتدار سیاسی آنها در سراسر جهان وارد آمد و مهم‌تر آنکه رقابت پنهان قدرت‌های اقتصادی دنیا با امریکا آشکار و برملا شد. نمونه روشن آن شکایتی است که اخیراً توسط اروپا در سازمان تجارت جهانی علیه امریکا مطرح شده است. یک طرف این محاکمه اروپا و طرف دیگر امریکاست. این شکایت در اعتراض به قانون داماتو و هلمز برتون یعنی قانونی است که علیه ایران، لیبی و کوبا در کنگره به تصویب رسیده است. امروز محاکمه امریکا در سازمان تجارت جهانی مطرح است. تبلیغات گسترده آنها علیه ایران بی‌اثر بود. اخیراً برژینسکی، یک مقام ارشد سیاسی امریکا، در مصاحبه‌ای به‌صراحت اعلام کرد این امریکا بود که منزوی شد. ابّهت امریکا در میان همه ملل جهان و ملل مستضعف در هم شکسته و بحمدالله انسجام درونی ما از هر زمان دیگر بیشتر شده است.

پیشرفت‌های اقتصادی دو سال اخیر

با ارائه یک آمار مطالب خود را پایان می‌دهم. ما علی‌رغم همه مشکلات و توطئه‌های امریکا در سال گذشته یعنی سال ۱۳۷۴، ۵/۵ میلیارد دلار مازاد تجاری داشتیم. هیچ تو دهنی برای امریکا از این بالاتر نبود. با

درایت دولت کریمه، پایان سال گذشته، ۵/۵ میلیارد مازاد تجاری داشتیم، یعنی صادرات ما ۵/۵ میلیارد بیشتر از واردات بود. سرمایه‌گذاری ما نسبت به تولید ناخالص داخلی رقم بسیار خوبی است. رشد اقتصادی ما نزدیک ۴ بوده است (۳/۷) و ما در سال گذشته ۷/۲ میلیارد دلار ذخیره ارزی داشتیم. یعنی علاوه بر پرداخت مخارج، تأدیه دیون و پیشبرد طرح‌های بزرگ، توانستیم ۲/۷ میلیارد دلار ذخیره نماییم. امسال ان‌شاءالله وضع ما بهتر خواهد بود. مازاد تجاری ما در شِش ماه اول، حدود ۲/۳ میلیارد است. ذخایر ارزی ما در این شِش ماه، ۱/۲ میلیارد دلار بوده که شِش ماهه دوم به دلیل افزایش قیمت نفت قطعاً وضع بهتری خواهیم داشت. امسال بیش از ۳ میلیارد دلار ذخیره ارزی خواهیم داشت. من فکر می‌کنم این آمار و ارقام اقتصادی که دولت کریمه می‌تواند ارائه کند، در سایه فداکاری و ایثار و حضور مردم است که این ایثار و فداکاری و حضور مردم مرهون خدمات و تلاش‌های روحانیت است. بدون روحانیت این حماسه‌ها امکان‌پذیر نبود. بحمدالله در سایه حضور روحانیت و فداکاری مردم به این پیروزی‌ها دست یافتیم. ان‌شاءالله در مصاف‌های بعدی هم خداوند بزرگ یاور ما خواهد بود و پیروزی‌های دیگری را شامل حال ما خواهد نمود.

فرهنگ عاشورا

به درگاه خداوند بزرگ سپاسگزارم که در آستانه بزرگداشت عاشورای حسینی و در آستانه حرکت مبلّغین خدمتگزار به سوی بخش‌های مختلف کشور عزیز اسلامی، این فرصت در اختیار من قرار گرفت تا در این گردهمایی بزرگ مبلّغین سهمی داشته باشم.

بی‌تردید عاشورا در طول تاریخ نه تنها برای شیعیان، بلکه برای همه مسلمانان حیات‌بخش بوده است. عاشورا اسلام را، نه تنها از یک انحراف، بلکه از یک سقوط حتمی که توسط دشمنان منافق طراحی شده بود، نجات داد و ادامه حیات مکتب اسلام را برای همیشه تضمین نمود و آن را جاودانه ساخت که «حسین منّی و انا من حسین».[1] بی‌تردید بزرگداشت عاشورا، احیای خط راستین اسلام و خط نجات‌بخش ولایت است. که «فرحم الله من احیا امرنا»[2]، به تعبیر امام صادق (ع) بزرگداشت عاشورا و تشکیل مجالس به یاد و به نام حسین بن علی (ع) احیای امر ولایت و زنده‌کننده خط هدایت است. کربلا و عاشورا همواره جهت‌بخش و راهنمای حرکت مسلمانان در طول تاریخ بوده و مسلمانان آزادیخواه جهاد، مقاومت، ایثار، عزت، پایمردی و صدها درس دیگر را

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۳، ص ۲۶۲.
۲. *همان*، ج ۷۱، ص ۳۵۱.

از کربلای حسین بن علی (ع) آموخته‌اند.

عاشورا و انقلاب اسلامی

امام بزرگوار ما زنده‌کننده عاشورا و نهضت عاشورا بود. محرم امسال هم، رنگ و بوی خاصی دارد. بزرگداشت محرم و عاشورا با گرامی‌داشت سالگرد رحلت امام عزیز و همچنین بزرگداشت قیام ۱۵ خرداد همراه است. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ که مصادف با ۱۲ محرم‌الحرام بود، بی‌تردید تضمین‌کننده و تداوم‌بخش حرکت انقلاب بود. اگر آن قیام نبود، نهضت را برای سالیان دراز سرکوب کرده بودند. قم، تاریخ قم، خیابان‌های قم، صحن مطهر حضرت معصومه (س)، همین پل واقع در کنار مسجد اعظم قم، خیابانی که آن روز به خیابان تهران معروف بود، همه و همه شاهد ایثار و فداکاری مردم مخلص و مؤمن و طلاب و فضلای بزرگوار حوزه علمیه قم بوده است. مخصوصاً باید از حضور شجاعانه و بی‌سابقه زنان قم که نقش بسیار مؤثر و اساسی در آن روز برعهده داشتند، یاد کنیم. به اعتقاد من، آن شور عظیم را زنان پایین شهر قم به‌وجود آوردند، زنانی که چادرهای مشکی را به گردن خود گره زده و در یک دست عکس رهبر و مرجع بزرگوارشان و در دست دیگر شمشیر داشتند و با آن حالت مهیّج وارد صحن حضرت معصومه (س) شدند و شور و هیجان فوق‌العاده‌ای را ایجاد کردند. یکی از طلاب عزیز و بزرگواری که آن روز در کنار هم بودیم، حجةالاسلام ادیب طالقانی بود و در لحظات اولیه تیراندازی مزدوران شاه به شهادت رسید. این طلبه فاضل، فداکار و مخلص خیابان تهران را با خون خود رنگین کرد. در محرم امسال باید از دو حادثه مهم یعنی رحلت جانسوز امام راحل (ره) و حادثه ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ نیز تجلیل کنیم و درس‌های حیات‌بخش آن را تشریح نماییم.

امام بزرگوار حیات جدیدی به تاریخ کربلا داد. او به ما آموخت که

چگونه از تاریخ کربلا بیاموزیم و چگونه عاشورا را برای خود و جامعه خود و امت اسلامی الگو سازیم. امام راه و چگونگی بهره‌برداری و استفاده از این تاریخ را به ما آموخت. سخنرانی معروف حضرت امام که بت استبداد زمان را شکست، سخنرانی غروب عاشورا در سال ۱۳۴۲ در مدرسه فیضیه بود. تا آن روز هیچ‌کس فکر نمی‌کرد می‌شود علیه شاه حرف زد و در مخیّله کسی هم این فکر خطور نمی‌کرد. در آن سخنرانی امام فرمود: «من میل ندارم که یک روز اگر بخواهند تو بروی، همه شکر بکنند».[1] بعد فرمود در موقع اشغال ایران در جنگ جهانی دوم وقتی رضاخان را از ایران بردند: «مردم شاد بودند برای اینکه پهلوی رفت».[2] یعنی آنچه ما در سال ۱۳۵۷ شاهد آن بودیم، یعنی فرار شاه خائن، امام در روز عاشورای سال ۱۳۴۲ در همین مدرسه فیضیه پیش‌بینی نمود و اعلام کرد که رژیم شاهنشاهی نامشروع، مزدور و مجری دستورات امریکا و اسرائیل است.

این یک نکته مهم است که پیروزی نهضت عظیم اسلامی ایران و تجدید حیات اسلام و شیعه به برکت قیام امام حسین (ع) و در سایه عاشورا و کربلا حاصل شده است. آشنایی مردم ایران با اسلام و خط رسالت و امامت در سایه عاشورای امام حسین (ع) بوده است. ایامی که مردم پای منبرها جمع می‌شوند، سخن حق را می‌شنوند و معارف اسلام را فرا می‌گیرند، عمدتاً در محرم و در سایه عاشورای امام حسین (ع) است. واقعاً اگر عاشورا و نهضت کربلا نبود، فرصت آشنایی مردم با احکام نورانی اسلام هم کمتر بود. حوزه‌های علمیه هم با این شور و با این وسعت وجود نداشتند. حیات حوزه‌ها هم مرهون عاشورای امام حسین (ع) است.

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۱، ص ۵۵.
۲. *همان*.

امام به ما یاد داد که چگونه درس‌های عاشورا و کربلا را بیاموزیم و آن را برای جامعه خود نجات‌بخش سازیم و چگونه عاشورایی، کربلایی و حسین‌وار زندگی کنیم. امام این راه را به ما آموخت و با همین آموزش بود که توانستیم در انقلاب به پیروزی برسیم. بی‌تردید در ماه‌های اوج مبارزه در سال ۱۳۵۷، محرم و صفر، تاسوعا و عاشورا و یاد امام حسین (ع) بود که توانست ما را به پیروزی برساند. عاشورا بود که روحیه جهاد، مقاومت و ایستادگی مردم را در مقابل رژیم استبدادی به اوج خود رساند و نهضت ما را پیروز کرد.

نقش عاشورا در دفاع مقدس

بعد از انقلاب هم اگر ما توانستیم انقلاب را حفظ کنیم، در سایه عاشورای امام حسین (ع) بوده است. پیروزی در جنگ هشت‌ساله‌ای که به ما تحمیل شد و در آن همه دنیا با ما جنگیدند، در سایه درس‌های کربلا بود. برای ما از اول روشن بود که ما تنها با عراق نمی‌جنگیم، بلکه با قدرت‌های شرق و غرب می‌جنگیم. البته در زمان جنگ برای خیلی‌ها باور کردنی نبود که به راستی همه دنیا با ما می‌جنگند، اما امروز یعنی بعد از حمله عراق به کویت، این حقیقت برای همه روشن شده است. امروز در دادگاه‌های ۲۰ کشور صنعتی دنیا، پرونده بیش از ۱۰۰ شرکت به دلیل کمک‌هایی که در دوران جنگ تحمیلی به عراق کرده‌اند، در حال رسیدگی است. این شرکت‌ها برای ساختن سلاح‌های کشتار جمعی (شیمیایی، میکروبی، و هسته‌ای موشک‌های بالستیک) به عراق کمک کرده‌اند. حتی اسناد و مدارک کمک‌های اطلاعاتی و فنی امریکایی‌ها به صدام هم منتشر شده است. امروز برای همه روشن شده که دنیا چقدر به صدام کمک کرده است. در واقع همه قدرت‌های جهان با ما جنگیدند و در نهایت ما پیروز شدیم. پیروزی ما در سایه کربلا و عاشورا بود.

بسیجیان عزیز ما با فریاد «یا حسین» و با پیروی از کربلای حسین و با روحیه گرفتن از عاشورا خط‌ها را می‌شکستند، بر دشمن تا دندان مسلح حمله‌ور می‌شدند و پیروزی‌های بزرگی را به‌دست می‌آوردند.

امروز هم در شرایطی که ما قرار گرفته‌ایم، تنها راه ایستادگی و مقابله در برابر مستکبرین و دشمنان خارجی و داخلی، درس‌آموزی از عاشوراست. اگر در دوران سازندگی می‌خواهیم موفق شویم و کشورمان را بسازیم و اگر می‌خواهیم در برابر توطئه‌های دشمنان مقاومت و ایستادگی کنیم، باید از عاشورا درس بیاموزیم.

نقش فرهنگ در قدرت ملی

در اینجا به نکته‌ای اشاره می‌کنم؛ گرچه تفصیل آن بحث جداگانه‌ای می‌طلبد. معروف است که در جهت حفظ امنیت ملی، برای مقابله با تهدیدات علیه هریک از مؤلفه‌های قدرت ملی (یعنی قدرت نظامی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی) باید عمدتاً از قدرت مشابه استفاده کرد. یعنی در برابر تهدیدات بخش نظامی باید از قدرت نظامی استفاده کنیم. اگر در بخش اقتصادی مشکلی باشد، باید با قدرت اقتصادی با آن مقابله کنیم؛ همچنین در بخش‌های سیاسی و فرهنگی. اما در کشورهایی که دارای حکومت دینی و اعتقادی هستند و ارزش‌ها حاکم است، برای مقابله با هجوم علیه هریک از قدرت‌ها، قدرت فرهنگی می‌تواند محور اصلی باشد. یعنی در بخش نظامی هم عامل فرهنگی نقش اول و اساسی را خواهد داشت. در بخش اقتصادی هم عامل فرهنگی بسیار با اهمیت است. در همه‌جا عامل فرهنگی نقش بسیار مهمی ایفا خواهد نمود. ما حتی در جنگ تحمیلی هم با اسلحه پیروز نشدیم، با فرهنگ ایثار و جهاد پیروز شدیم. امروز هم در صحنه اقتصادی، عامل فرهنگی می‌تواند نقش مهمی ایفا کند. حال اگر یکی از عوامل و مؤلفه‌های قدرت ملی در

یک نظام مکتبی و ارزشی مورد تهاجم قرار گیرد، چگونه باید از آنها حراست و حفاظت کرد؟ چگونه باید از کشور و نظام خود در برابر تهاجمات مختلف دفاع کنیم؟ بی‌تردید عامل فرهنگ در این میان نقش اول را خواهد داشت.

ما برای حلّ مشکلات امروز نظام نیز باید از نهضت کربلا استمداد کنیم، همان‌گونه که دیروز برای تخریب قدرت استبدادی از کربلا استمداد می‌جستیم، اما نحوه بهره‌برداری و استفاده ما در شرایط مختلف، باید متفاوت باشد. دیروز دشمن اصلی ما، استبداد داخلی بود. امروز دشمن اصلی، استکبار خارجی است که برای خرد کردن آن نیز باید از فرهنگ عاشورا بهره بگیریم. دیروز که مشکل ما، مشکل سیاسی و اجتماعی بود، برای غلبه بر آن از کربلا استفاده می‌کردیم؛ زمانی که مشکل ما جنگ تحمیلی و تجاوز دشمن بود، برای مقابله با آن از کربلا استفاده می‌کردیم؛ امروز هم که مشکل ما عمدتاً اقتصادی است، گره معضلات اقتصادی را باید با مدد جستن از فرهنگ عاشورا باز کنیم.

دو هدف اصلی نظام اسلامی ایران

در شرایط فعلی، دو مسئله مهم و عمده پیش روی نظام ماست. یکی مسئله نهضت جهانی اسلام، حرکت اسلامی، موج اسلام‌گرایی و مسئله تجدید حیات اسلام در سراسر جهان است و مسئله دوم، آبادانی و رشد و توسعه ایران است. امروز اسلام در سایه حرکت ایثارگرانه مردم مؤمن و مخلص این سرزمین و در سایه هدایت‌ها و ارشادات امام راحل و ادامه آن خط توسط مقام معظم رهبری مدّظله‌العالی حیات جدیدی یافته است. اگر نسبت به انقلابمان از تعبیر رسول خدا (ص) که فرمود «حسین منّی و انا من حسین»[1] استفاده کنیم و بگوییم که «انقلاب ما از

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۳، ص ۲۶۱.

حسین بود و امروز هم اوج فرهنگ عاشورا و حرکت جدید اسلام از انقلاب ماست»، سخنی دور از حقیقت نگفته‌ایم. بی‌تردید انقلاب ما را عاشورا و اسلام پیروز کرد و انقلاب ما هم موجب شد تا عاشورا جهانی شود و نهضت اسلامی در جهان فراگیر گردد.

شاید برای اولین‌بار افکار عمومی غرب با واژه تاسوعا و عاشورا در سال ۱۳۵۷ آشنا شد. در محرم آن سال، امام (ره) در پاریس (نوفل لوشاتو) بود. در آن ایام روزنامه‌ها نوشته بودند که رژیم شاه از تاسوعا و عاشورا به شدت می‌ترسد. یکی از سؤالاتی که خبرنگاران در منزل حضرت امام در نوفل لوشاتو مطرح می‌کردند، این بود که عاشورا چیست که شاه از آن می‌ترسد؟ تاسوعا چیست؟ اصلاً این واژه‌ها را برای اولین بار می‌شنیدند و معنی و مفهوم آن را نمی‌دانستند. شاید فکر می‌کردند تاسوعا یا عاشورا نام یک حزب است! می‌گفتند شاه چطور از تاسوعا می‌ترسد! این تاسوعا چیست؟ عاشورا چیست؟ وقتی به آنها توضیح داده می‌شد، آن وقت می‌فهمیدند که عاشورا و تاسوعا یک فرهنگ فراگیر است. تاسوعا و عاشورا عامل حرکت عمومی است. تاسوعا و عاشورا روزهایی است که مردم بیش از هر وقت دیگر به راهبر و امامشان حسین بن علی (ع) اقتدا می‌کنند. اولین‌بار بود که روزنامه‌های غرب به بحث پیرامون حوادث تاسوعا و عاشورا می‌پرداختند. بنابراین، انقلاب ما از تاسوعا و عاشورا بود و تاسوعا و عاشورا هم در سایه این انقلاب اسلامی حیات تازه‌ای یافت.

احیای تفکر اسلامی

امروز نهضت اسلامی سراسر جهان اسلام را فرا گرفته است. این یک شعار نیست، یک واقعیت است. ممکن است امروز امریکایی‌ها و غربی‌ها این واقعیت را بزرگ‌تر از آنچه هست، نشان بدهند تا مبارزه خشونت‌بار

علیه این حرکت را در افکار عمومی جهان موجه جلوه دهند. اما اصل این حرکت و نهضت بزرگ، یک واقعیت است. نهضت اسلامی در تاجیکستان یک واقعیت است. اینکه رئیس‌جمهور تاجیکستان با رهبر نهضت اسلامی به مذاکره و گفتگو می‌پردازد، نشانگر همین واقعیت است. نهضت اسلامی در افغانستان یک واقعیت است. این نهضت یک ابرقدرت را شکست داد. وجود نهضت اسلامی در خاورمیانه یک واقعیت است. اسرائیل توانست همه دولت‌های همسایه خود را از لحاظ نظامی شکست دهد. اسرائیل توانست در جنگ سال ۱۹۶۷، که به جنگ شِش روزه اعراب و اسرائیل معروف شد، اعراب را شکست دهد، هرچند که آن جنگ، جنگ یک‌روزه بود. جمال عبدالناصر با آن همه تبلیغات و با تمسک به پان‌عربیسم و تشکیل اتحاد جماهیر عربی و جمع‌آوری آن همه امکانات و اسلحه فقط توانست چند ساعت با اسرائیل بجنگد. اسرائیلی‌ها در همه این جنگ‌ها توانستند به پیروزی نظامی برسند. وسعت سرزمین‌های اشغالی اسرائیل در جنگ شِش روزه به چند برابر رسید. با این حال اسرائیل برای اولین‌بار در طول حدود ۵۰ سال، طی دو سال گذشته اظهار عجز می‌کند. شما می‌بینید وقتی رابین، کلمه حزب‌الله را می‌گوید، تمام بدنش می‌لرزد. اسم حماس یا جهاد اسلامی را می‌برد، می‌لرزد. اینها که دولت نیستند، اینها که قدرت نظامی ندارند، اینها که هواپیما و موشک ندارند، اینها یک حرکت مردمی و جهادی و یک نهضت اسلامی هستند. این حرکت، حرکت کربلا و عاشوراست. امروز نهضت اسلامی یک واقعیت است.

اهداف اصلی نهضت‌های اسلامی

آنچه امروز به‌عنوان نهضت اسلامی در سراسر جهان اسلام مطرح است، سه هدف عمده را دنبال می‌کند. در آسیای مرکزی، در قفقاز، در چچن،

در تاجیکستان، در فلسطین اشغالی، در لبنان، در افریقا و در سر تا سر جهان اسلام نهضت اسلامی در همه‌جا سه هدف عمده را دنبال می‌کند:

۱. **آزادی از سلطه بیگانه:** شعار و هدف نهضت اسلامی این است که می‌خواهد مردم مسلمان، آزاد و مستقل باشند و از سلطه بیگانه رها گردند. البته در اینجا عمدتاً آزادی از سلطه غرب مطرح است، چون سلطه غیرغربی حضور کمتری دارد.

۲. **تشکیل یک حکومت مشروع و کارآمد:** ایجاد یک حکومت مستقل، مردمی و کارآ یکی از آرمان‌های همه نهضت‌های اسلامی است؛ حکومتی که با میزان‌ها و معیارهای فرهنگ دینی منطبق باشد. در این کشورها مردم از حکومت‌های دست نشانده و دیکتاتوری خسته شده‌اند. اطاعت از حکومت در این کشورها به میزان ترس مردم از سرنیزه وابسته است. مردم سال‌هاست که در انتظار استقرار یک حکومت مشروع و مردمی به سر می‌برند.

۳. **احیای هویت اسلامی:** در همه نهضت‌های اسلامی یکی از اهداف، احراز هویت اسلامی است. مردم می‌خواهند مسلمان باشند و مسلمان زندگی کنند. احکام اسلام و مقررات اسلام را اجرا کنند و قرآن و سنت پیامبر و راه صحیح اسلام زنده و احیا گردد.

این سه هدف را همه نهضت‌های اسلامی دنبال می‌کنند. این نهضت‌ها از ما دستور نمی‌گیرند. البته حیات این نهضت‌ها به حیات جمهوری اسلامی ایران بستگی دارد. اینجا اُم‌القری است. رهبران بهترین و اصیل‌ترین نهضت‌های اسلامی به ما می‌گویند که به فکر ما نباشید، به فکر خودتان باشید. این نکته را چند تن از رهبران بزرگ و معروف به خود من گفته‌اند. به ما می‌گویند به‌خاطر ما، خودتان را به خطر نیندازید. اگر شما باشید و با عزت باشید، ما هم هستیم؛ اگر شما شکست بخورید، همه ما نابود می‌شویم. حیات ما کاملاً به حیات ایران اسلامی وابسته

است. این یک واقعیت است. سرچشمه اینجاست. اُم‌القری اینجاست. امیددهنده اینجاست. خط از اینجا ترسیم می‌شود. رهبری از اینجاست. رهبری نهضت جهانی اسلامی، ایران اسلامی است. ما بگوییم یا نگوییم؛ امام، رهبر است. ما بگوییم یا نگوییم؛ خط امام، راه امام و فکر امام بر قلوب همهٔ مسلمانان آزاد و نهضت‌ها حاکم است. امام نه تنها از میان نرفته است، بلکه حیاتش روز به روز شعاع بیشتری پیدا می‌کند. مگر امام حسین مرده است؟ مگر کربلا مرده است؟ مگر امکان‌پذیر است که امام بمیرد؟ امام حیات جاودانه دارد و روز به روز شعاع این حیات گسترده‌تر می‌شود. پیام، سخن، خط رهبری و مسیری که ترسیم می‌کند نیز خط هدایتی برای همه نهضت‌های اسلامی است.

نوع رابطه با نهضت‌های اسلامی

ما را متهم می‌کنند که به نهضت‌های اسلامی اسلحه و پول می‌دهیم. اصلاً آنها نیازی به اسلحه ندارند که ما بدهیم. آنها نیازی به پول ندارند که ما برایشان تهیه کنیم. چند ماه قبل که قرار شد حماس را از نظر مالی در فشار قرار دهند، خودشان اعتراف کردند که بیشترین کمک‌های مالی از طرف افراد و شرکت‌ها از داخل امریکا و اروپا و مقداری هم از داخل عربستان سعودی به اینها می‌رسد. حماس نیاز به پول ما ندارد. جهاد اسلامی نیاز به پول ما ندارد. نهضت فلسطین و نهضت الجزایر، نیازی به پول و اسلحه ما ندارند. آنها نیازمند به هدایت ما، افکار ما، راه ما و خط ما هستند. فرماندهی ایران یک فرماندهی تصنعی نیست. راهبری ایران یک راهبری اداری نیست. یک راهبری واقعی، یک راهبری فرهنگی و یک راهبری اعتقادی و معنوی است و تا زمانی که خورشید انقلاب اسلامی ایران می‌درخشد، این خط و راه را به همه نشان خواهد داد. هدایت نهضت‌های اسلامی، کمک معنوی به نهضت‌های اسلامی، اشاعه

فرهنگ راستین اسلام، فرهنگ عاشورا و فرهنگ جهاد، عزت، فداکاری و ایثار به‌عنوان یک وظیفه انسانی، اسلامی و انقلابی برعهده نظام و انقلاب ماست و این‌گونه کمک‌ها ادامه خواهد یافت.

ایرانِ آباد

مسئله دوم که برای ما بسیار مهم است و امروز به‌عنوان یک رسالت و وظیفه مهم بر دوش همه ماست، آبادانی ایران است. ما باید ایران را بسازیم. ما باید ایران را قوی و قدرتمند کنیم. ما باید ایران را مدرن کنیم. ما باید ایران را به رشد و توسعه برسانیم. ما باید عدالت اجتماعی را در این کشور مستقر کنیم. ایرانِ مدرن به‌عنوان یک هدف، برای ماست. اگر ایران به یک کشور توسعه‌یافته تبدیل شود، می‌تواند الگوی همه مسلمانان باشد. ایران توسعه‌یافته و اسلامی به‌عنوان الگوی یک کشور اسلامی قادر خواهد بود به همه آنهایی که مغرضانه در طول قرن‌ها علیه اسلام و تمدن اسلامی سخن می‌گفتند، آنهایی که مدعی بودند اسلام قادر نیست جامعه را اداره کند، دین قادر نیست تشکیل حکومت دهد و فرهنگ دینی قادر نیست جامعه‌ای را به رشد و توسعه برساند، تو دهنی بزند.

بعضی‌ها در گوشه و کنار زمزمه می‌کنند که رشد و توسعه با تفکر دینی سازگاری ندارد. دین مخالف با آزادی و تفکر است. البته دین طبق تفسیر متحجرین ممکن است با رشد و توسعه سازگار نباشد، اما دینی که مورد نظر ماست، اسلام با تفسیر امام است؛ یعنی اسلام پویا، اسلام ناب، اسلامی که در هر مقطعی می‌تواند با مشکلات جدید مواجه شود و راه‌حل لازم را ارائه دهد. اسلامی که حکم اولی دارد، حکم ثانوی دارد، حکم حکومتی دارد، بحث مصلحت، بحث ضرورت، بحث عسر و حرج و بحث اهمّ و مهم دارد. اسلامی که ولایت فقیه دارد. این‌چنین اسلامی،

زنده، متحرک و پویاست و حیات و رشد دارد. شیعه بحمدالله با اجتهادش، تحرک، حیات و رشد اسلام را برای همیشه تضمین کرده است. اسلامی که حوزه علمیه دارد، فقهای بزرگ دارد و باب اجتهادش مفتوح است، هیچ‌گاه مشکل نداشته و نخواهد داشت. اجتهاد برای همین منظور است که در هر مقطعی راه را باز کند و مشکل را حل کند. اسلامی که طبق بیان حضرت امام، اصل زمان و مکان دارد، می‌تواند در هر مقطعی با هر مشکلی که مواجه شود، آن را حل کند و راه رشد و توسعه را هموار نماید.

مبارزه استکبار با انقلاب اسلامی

متأسفانه جهانِ امروز با هر دو هدف ما مخالف است. هم با ادامه حرکت و نهضت اسلامی و هم با رشد و توسعه ایران اسلامی مخالف است. با رشد اسلام و اسلام‌گرایی و تجدید حیات اسلام تحت عنوان خطر بنیادگرایی به مقابله آمده است. این مبارزه امروز دیگر مخفیانه انجام نمی‌شود، بلکه به‌صورت علنی و آشکار درآمده است. ناتو صریحاً اعلام می‌کند که اگر تا دیروز هدفش مقابله با خطر کمونیسم بوده، امروز هدفش مقابله با بنیادگرایی است. ایران اسلامی امروز به‌عنوان یک خطر بزرگ برای قدرت‌های استکباری مطرح است.

تا دیروز امریکایی‌ها ناوگان موقت در خلیج فارس داشتند. از لحاظ سیاسی، معنای چنین حضوری این بود که انقلاب اسلامی ایران ماندگار نیست و موقتی است. ولی امروز کلینتون و حزب دموکرات و پنتاگون تصمیم گرفته‌اند تا یک ناوگان دائمی در خلیج فارس مستقر کنند و این تصمیم بسیار معنی‌داری است. لازم است همه کشورهای منطقه در برابر این تصمیم، هوشیار، حساس و نگران باشند. اینکه به قول وزیر دفاع امریکا این کشور تصمیم گرفته به کشورهای عربی خلیج فارس اسلحه

مدرن بفروشد، این کشورهای به اصطلاح دوست را در منطقه متحد کند، همکاری واقعی بین آنها به‌وجود آورد و یک قدرت دائمی در خلیج فارس مستقر کند، تصمیماتی سلطه‌جویانه، مداخله‌گرانه و تجاوزکارانه است. این حرکت گستاخانه با غیرت هیچ مسلمانی سازگار نیست و هیچ آزاده‌ای نمی‌تواند این حرف‌ها را تحمل کند. این حرکت در عین حال معنی و مفهوم دیگری نیز دارد و آن این است که امریکا به‌صورت تلویحی اعلام می‌کند که نظام ایران دائمی و انقلاب اسلامی ایران جاودانه است. به این نتیجه رسیده‌اند که این انقلاب استوار است و استقرار یافته است. با اینکه تصمیم امریکا بسیار غیرمنطقی، غلط و با همه اصول و مقررات بین‌المللی و صلح و امنیت منطقه ناسازگار است، اما پیام روشنی هم برای افراد آگاه که دارای شامّه سیاسی هستند دارد و آن این است که امریکایی‌ها به این نتیجه رسیده‌اند که انقلاب اسلامی ایران را نمی‌توان از بین برد. جمهوری اسلامی ایران نظامی باثبات و بادوام است و به همین دلیل باید در خلیج فارس ناوگان دائمی استقرار یابد.

غرب، بنیادگرایی را به صراحت به‌عنوان یک خطر اعلام می‌کند و به مقابله با آن برخاسته است. از ایران هم عصبانی است، ولو اینکه جمهوری اسلامی ایران هیچ کمکی به این نهضت‌ها نکند و حتی اگر رابطه خود را به‌طور کامل با همه نهضت‌ها قطع کند؛ چون وجود و حضور نظام اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی راهنما، راهبر و هدایتگر است. آنها از اینکه این نظام حیات و حضور دارد، عصبانی هستند. وقتی می‌بینند هر سال در ۲۲ بهمن، جمعیت مردم در تظاهرات و راهپیمایی‌ها از سال قبل بیشتر می‌شود، صبر و تحمل خود را از دست می‌دهند. آنها می‌بینند که همه تبلیغاتِ رادیو، تلویزیون و کانال‌های ماهواره‌ای و سر و صدای روزنامه‌هایشان هیچ تأثیری نداشته و مردم ما با آگاهی و

هوشیاری کم‌نظیر به‌خوبی راه خود را یافته‌اند، مسیر را پیدا کرده‌اند و حرکت در این راه را ادامه می‌دهند. این آگاهی و هوشیاری مردم، کاملاً اینها را عصبانی کرده است.

شما می‌بینید که امروز سخنان و تصمیمات امریکایی‌ها کاملاً غیرمتعادل است و نشان می‌دهد که با عصبانیت و لجاجت در برابر انقلاب اسلامی ظاهر شده‌اند. تصمیماتی که اخیراً امریکایی‌ها اتخاذ کردند، با هیچ منطقی سازگار نبود. فضاحتی که امریکا در همین ماجرای تحریم اقتصادی با آن رو به رو شد، ضربه بسیار مهلکی بود که بر حزب حاکم بر امریکا و سیاست این کشور وارد شد. امریکایی‌ها ده‌ها نوبت کشورهای دنیا را به پیروی از خود دعوت کردند، ولی هیچ‌کس به آنها اعتنا نکرد. آیا باور کردنی بود که امریکا تقاضایی را مطرح کند و در اروپا، اولین کشوری که دست رد به سینه امریکا بزنند، انگلیسی‌ها باشند؟! قابل پیش‌بینی بود که در اروپا، فرانسه و آلمان دست رد به سینه آنها بزنند، ولی قبل از آنها انگلیسی‌ها موضع گرفتند. این نشان می‌دهد که این تصمیم چقدر سست و غیرمنطقی بوده است. بنابراین مسئله‌ای که امروز، دنیا در برابر آن به نام مبارزه با بنیادگرایی به مقابله برخاسته، مسئله‌ای است که جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان یک هدف مهم آن را تعقیب کرده و خواهد کرد.

مشکلات عمده در زمینه رشد و توسعه

اما هدف دوم ما این است که ایران را بسازیم و آباد کنیم. ما کشوری آباد، توسعه‌یافته، الگو و نمونه می‌خواهیم و رسیدن به این اهداف، بلندپروازی نیست. جمهوری اسلامی ایران بی‌تردید قدرت و امکانات لازم برای دستیابی به آنها را دارد و اراده آن نیز در کشور وجود دارد و علی‌رغم وجود مشکلات و موانع قادریم به این اهداف دست یابیم. البته

روشن است که شرایط کشور ما، شرایط عادی نیست. دولت در زمینه رشد و توسعه کشور، سه مشکل عمده پیش روی خود دارد:

۱. آثار باقی‌مانده از رژیم گذشته: متأسفانه ده‌ها زیربنای غلط اقتصادی از طرف رژیم طاغوت برای ما به ارث باقی مانده است. رژیم گذشته، کشور ما را تک‌محصولی کرده و اتکای اصلی درآمد کشور ما بر نفت است. این بنای غلطی است که از رژیم گذشته باقی‌مانده است. تغییر زیربناهای اقتصادی هم کار آسانی نیست. این تغییر باید ظرف چند برنامه پنج ساله انجام شود، تا اتکا به نفت به حدّ تعادل برسد. البته ما قدرت این کار را داریم. شما دیدید که در سال گذشته صادرات غیرنفتی چند صد میلیونی ما به چند میلیارد رسید و این نشان می‌دهد که توان این تغییر در ما وجود دارد. پس آثار گذشته همیشه یک مشکل برای ما بوده است. صدها پروژه نامناسب و غیرقابل توجیه از گذشته برای ما مانده است. درصد بالایی از این پروژه‌ها انجام شده است و ما چاره‌ای جز تکمیل آنها نداریم.

در فرهنگ جامعه ما، فرهنگِ کار و تلاش، ضعیف است. در جامعه ما کار کردن افتخار نیست. این فرهنگ از گذشته باقی مانده و باید تغییر دهیم. هنوز طبق فرهنگ گذشته، فرار از کار یک نوع زرنگی است. اگر کارمند جوانی بتواند از اداره دو ساعت زودتر به خانه برود، در خانه مورد انتقاد قرار نمی‌گیرد و حتی گاهی افراد خانواده به جای انتقاد، او را تشویق می‌کنند. متأسفانه این فرهنگ غلط وجود دارد. اینکه مقام معظم رهبری فرمودند وجدان کاری، این مسئله باید شعار همیشگی ما باشد. باید سال‌ها حتی ده‌ها سال در این زمینه کار کنیم تا فرهنگ گذشته را تغییر دهیم و فرهنگ اسلامی و انقلابی را جایگزین نماییم.

در کشور ما وضع عمومی تخصص نسبتاً مناسب است، آنچه باید بیشتر تقویت کنیم تعهد است. در غرب هم علت اصلی پیشرفت آنها،

برخلاف آن چیزی که در ذهن برخی افراد وجود دارد، وجدان کاری و تعهد در کنار تخصص است. ما فکر می‌کنیم در غرب صرفاً تخصص کارساز بوده است، در حالی که در آنجا تعهد، احساس مسئولیت و وجدان کاری در کنار تخصص نقش محوری دارند. مگر می‌شود غرب بدون تعهد، مدرن شود؟ آنها با احساس مسئولیت، وجدان کاری و تعهد به اینجا رسیده‌اند. مگر فقط با تخصص می‌شود به اینجا رسید؟ ما باید متعهد شویم. امروز در بخش اقتصاد، باید فرهنگ به کمک ما بیاید. حتی اگر بخواهیم اقتصادمان را حل کنیم، باید فرهنگ عاشورا به ما کمک کند. باید مردم ما ایثارگر باشند، نه محتکر؛ قانع باشند، نه مسرف. ما نیازمند به یک تحول فرهنگی هستیم. ما باید از عاشورا استفاده کنیم. عاشورا یک درس مهم برای همه ما دارد و آن این است که مکتب را بر هر چیز دیگر ترجیح دهیم. مگر پیام عاشورا غیر از این است که زندگی مادی خود را برای آرمان‌های مقدس فدا کنید! همه ما باید کمک کنیم و نگوییم دولت همه کارها را باید انجام دهد. برادر عزیز! همه باید دست به‌دست هم دهیم و با یک اراده ملی و با فداکاری به جنگ مشکلات اقتصادی برویم.

ما قادریم ایران را آباد کنیم. مگر در برنامه اول پیش نرفته‌ایم؟ ساختن این همه سد، افتخار ما نیست؟ کدام کشور در حال توسعه است که بتواند شِش سد بزرگ را در یک سال به بهره‌برداری برساند؟ ممکن است افرادی که آگاهی ندارند بگویند ما سد نمی‌خواهیم، ما مواد غذایی ارزان می‌خواهیم. ولی اگر این سدها ساخته نشود، در سال‌های آینده حتی برای آب آشامیدنی بعضی از مناطق مشکل خواهیم داشت. اگر یک روز مردم، آب آشامیدنی به اندازه کافی نداشته باشند، تا چه رسد به آب مورد نیازِ کشاورزی، آن روز حس می‌کنند که ساختن سد برای ما امر حیاتی است. به یاد داریم در سال ۱۳۶۷، در روزهایی که در ۲۴ ساعت گاهی ۱۰ ساعت قطع برق داشتیم، عده‌ای می‌گفتند ما روغن ارزان

نمی‌خواهیم، بیایید برق را درست کنید! در بیمارستان‌ها گاهی وسط عمل جراحی، برق می‌رفت. دولت طرح‌های اساسی و زیربنایی را اجرا کرد. برق، آب، جاده، مخابرات، کشف منابع جدید نفت، بهداشت، آموزش و پرورش و آموزش عالی را سامان داد. رشد بخش کشاورزی از پیش‌بینی برنامه اول جلوتر بوده است. مخابرات از برنامه جلوتر است. آموزش و پرورش و آموزش عالی طبق برنامه پیش رفته است. بهداشت جلوتر از برنامه است. احداث راه و راه‌آهن و فرودگاه و ساخت اسکله طبق برنامه بوده است. بیایید واقع‌بین باشیم. برنامه اول، بلندپروازی نبوده است.

بنابراین امروز، یک مشکل ما آثار گذشته و از جمله فرهنگ طاغوت است. ما امروز یک کشور انقلابی هستیم و باید در زمینه‌های فرهنگی، اصلاحاتی انجام دهیم. عاشورا برای این است که فرهنگ طاغوت را بشکنیم و از بین ببریم و فرهنگ انقلابی را در زندگی‌مان حاکم کنیم.

۲. **آثار جنگ تحمیلی:** مشکل دوم که پیش پای دولت است، آثار جنگ تحمیلی است. این مسئله ساده‌ای نیست. با وجود هشت سال جنگ تحمیلی، تخریب منابع اقتصادی، تخریب پنج استان مهم کشور، آن همه موشک‌باران شهرها، بازسازی کشور کار آسانی نیست. شما نگویید مردم مشکل دارند. من از شما می‌پرسم مگر ژاپنِ بعد از جنگ مشکل نداشت؟ مگر آلمانِ بعد از جنگ مشکل نداشت؟ آلمان‌ها ۱۵ تا ۲۰ سال بعد از جنگ مشکل داشتند. ژاپنی‌ها ۲۰ سال مشکل داشتند، ولی مشکلات را تحمل کردند و کشورشان را ساختند. کدام کشور است که بدون اینکه در برهه‌ای از زمان مشکل داشته باشد و بدون صبر و تحمل به توسعه رسیده و مدرن شده باشد؟ همه ملت‌ها چنین بوده‌اند، ولی صبر کردند، مشکلات را تحمل کردند تا از مراحل سخت عبور کردند. راهی را که دولت و مجلس سوم و چهارم انتخاب کردند، یعنی «سیاست

تعدیل»، راه درستی بوده است. این راه، البته مشکلاتی دارد، ولی باید تحمل کنیم.

۳. عواملی که در اختیار ما نیست: مشکل سوم این است که بعضی از علل و عوامل در اختیار ما نیست. در اختیار دولت ما نیست. در اختیار قدرت‌های استکباری است که تصمیم گرفته‌اند نگذارند ما پیشرفت کنیم و مردم همیشه به کالای آنها نیازمند باشند. آنها می‌خواهند که برنج را وارد کنیم. آنها می‌خواهند گندم را وارد کنیم. اینکه ما می‌گوییم باید کشاورزی توسعه یابد و ما تولیدکننده و حتی صادرکننده باشیم، باعث عصبانیت آنها می‌شود. استکبار نمی‌خواهد ما مدرن شویم.

پس مشکل سوم، موانع و مشکلات بین‌المللی در مسیر رشد و توسعه و آبادانی این کشور است. ما مصمّم هستیم کشور را به رشد و توسعه برسانیم، ولی غرب نمی‌خواهد. آنها نمی‌خواهند ایران الگو شود و روبه‌روی ما ایستاده‌اند و مبارزه می‌کنند. با ذکر دو نمونه روشن می‌شود که چگونه مشکلات خارج از اراده ما، در اقتصاد و رشد و توسعه ما اثر دارد:

آثار نوسانات ارز بر اقتصاد کشور

نمونه اول، ما فقط در طول برنامه اول به دلیل تنزل قیمت دلار در برابر ارزهای دیگر، شِش میلیارد دلار ضرر کردیم. می‌دانید ما کشوری هستیم که درآمدهای آن عمدتاً دلاری است. درآمد ارزی ما عمدتاً مربوط به فروش و قیمت نفت است. نفت هم با دلار تعیین می‌شود. البته ما به‌عنوان جمهوری اسلامی ایران با این امر مخالفیم و می‌خواهیم قیمت نفت با ارزهای دیگر یا با سبد ارزی سنجیده شود؛ ولی فعلاً چاره‌ای نداریم که به همین وضع اکتفا کنیم، چون در این زمینه نمی‌توانیم به تنهایی تصمیم بگیریم. همه صادرکنندگان نفت و یا حداقل همه اعضای

اوپک باید در این زمینه با ما همراه شوند که متأسفانه آمادگی آن را ندارند. پس درآمد ما دلاری است، ولی مخارج ما غیردلاری است. یعنی نفت را با دلار می‌فروشیم، ولی دلار را نمی‌توانیم خرج کنیم. چون می‌خواهیم جنس را مثلاً از آلمان، ژاپن یا فرانسه بخریم. باید به مارک، ین و یا فرانک پرداخت کنیم. در همین چند سال قبل، هریک دلار معادل ۲۵۰ ین بود. یعنی اگر ما یک دلار داشتیم، در واقع ۲۵۰ ین در بازار ژاپن برای خرید اجناسِ مورد نیاز، در اختیار داشتیم. ولی امروز چطور؟ اگر امروز یک دلار داریم، در واقع ۸۰ ین در اختیار داریم، یعنی ارزش دلار به یک‌سوم قیمت قبل تنزل کرده است. چند سال پیش اگر یک دلار داشتیم، معادل حدود ۴ مارک آلمان بود. ولی امروز چطور؟ امروز یک دلار معادل ۱/۴۰ مارک است. به جای ۴ مارک شده ۱/۴۰. یعنی دلار در برابر مارک به یک‌سوم قیمت تنزل کرده است. پس قدرت خرید ما به یک‌سوم قدرت قبلی کاهش یافته است و این‌گونه مسائل در اختیار دولت ما نیست.

دخالت‌های غرب در بازار نفت

نمونه دوم، ما متکی به درآمد نفت هستیم، ولی متأسفانه قیمت نفت در اختیار ما نیست. غرب علی‌رغم همه مقررات بین‌المللی، در تعیین قیمت نفت مداخله می‌کند. خودشان می‌گویند «بازار آزاد» و «تجارت آزاد». می‌گویند قیمت را باید عرضه و تقاضا تعیین کند، اما وقتی به نفت می‌رسند، تمام این اصول نقض می‌شود. نه تجارت، آزاد است نه قیمت را عرضه و تقاضا تعیین می‌کند و نه بازار، اصل است. کشورهای بزرگ صنعتی، قدرت‌های بزرگ و استعمارگر و در رأسِ آنها امریکا با دخالت‌هایشان در بازار، قیمت نفت را پایین نگه می‌دارند. امروز ما نفت را به چه قیمتی می‌فروشیم؟ حدود ۱۵ دلار. نفت را در بازار اروپا به

مردم چند می‌فروشند؟ حدود ۷۰ دلار. این مابه‌التفاوت کجا می‌رود؟

دولت‌های اروپایی روی ورود نفت، تعرفه بسته‌اند. یعنی از هر بشکه نفتی که ما به اروپا به قیمت ۱۵ دلار صادر می‌کنیم، دولت‌های اروپایی ۵۳/۵ دلار به‌عنوان مالیات می‌گیرند. یعنی درآمد آنها ۳/۵ برابر درآمد ماست! چاه نفت مال ماست، خرج کشف برعهده ماست، خرج استخراج برعهده ماست، خرج انتقال تا اسکله برعهده ماست، ولی درآمد ما از یک بشکه نفت ۱۵ دلار است، ولی دولت‌های اروپایی واردکننده نفت، ۵۳/۵ دلار درآمد دارند! نتیجه چه می‌شود؟ نتیجه این می‌شود که قیمت محصولی که ما از اروپا وارد می‌کنیم، گران است، چون صاحب کارخانه سوخت را به قیمت گران می‌خرد. پس قیمت جنس او هم مرتب بالا می‌رود. ولی اگر تعرفه نبود و به مصرف‌کننده، نفتِ ارزان می‌رسید، جنس او هم ارزان بود و ما می‌توانستیم محصولات آنها را ارزان‌تر بخریم. در واقع دولت‌های اروپایی نفت را به مصرف‌کننده به قیمت واقعی می‌فروشند. منتهی به جای آنکه قیمت نفت به صاحب نفت داده شود، حدود یک‌پنجم قیمت نفت را به صاحب نفت می‌دهند و حدود چهارپنجم آن را خودشان دریافت می‌کنند. از طرف دیگر، اگر اینها در بازار نفت مداخله نکنند، وقتی نفتِ ارزان به مصرف‌کننده برسد، به‌طور طبیعی مصرف نفت بالا می‌رود. وقتی مصرف بالا برود، تقاضا نیز بالا می‌رود. وقتی تقاضا بالا برود، طبیعتاً قیمت آن نیز بالا می‌رود.

پس اگر در قیمت نفت مداخله نمی‌کردند و آن را آزاد می‌گذاشتند، به‌طور طبیعی این نفت از ۱۵ دلار به ۱۶، به ۱۷، به ۲۰، به ۳۰ دلار و نهایتاً به قیمت واقعی می‌رسید. ولی نمی‌گذارند. از سویی با مالیات جلوی تقاضا را می‌گیرند و از سوی دیگر با قیمت گرانِ نفت، قیمت محصولات را بالا می‌برند.

پس امروز دولت جمهوری اسلامی ایران با معضلاتی در اقتصاد

مواجه است که حل برخی از آنها در اختیار او نیست. الان تمام کشورهای صادرکننده نفت مشکل اقتصادی دارند. درآمد در کشورهای صادرکننده نفت در ۱۴ سال اخیر به ۲۲/۵ درصد تنزل یافته است. آمار سال‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۴ نشانگر آن است که در مدت ۱۴ سال، قدرت خرید عربستان و کویت و سایر کشورهای صادرکننده نفت به ۲۲/۵ درصد تنزل پیدا کرده است. یعنی درآمد آنها ۴/۵ برابر کاهش یافته است. همه این کشورها مشکل دارند و بسیاری از طرح‌های خود را متوقف کرده‌اند. عربستان هم قرض‌های خود را استمهال کرده است. در سال قبل که ما قرض‌های خود را استمهال می‌کردیم، برای برخی از مردم تعجب‌آور بود که چطور ایرانِ ثروتمند دیون خود را استمهال کرده، ولی یک سال بعد دیدیم که عربستان هم برخی از دیون خود را استمهال کرد. عربستانی که هشت میلیون بشکه نفت در روز تولید می‌کند، جمعیت کم دارد، به اصطلاح مشکل سیاسی نیز ندارد و با ابرقدرت‌ها درگیر نیست، عربستانی که تسلیم محض در برابر امریکاست نیز دنبال استمهال رفته است. پس برخی از مشکلات، خارجی است، بین‌المللی است و حل آن در اختیار ما نیست. البته اگر دیگر کشورهای جهان سوم هم از نعمت استقلال بهره‌مند شوند، این مشکلات می‌تواند قابل حل باشد.

مراحل سه گانهٔ توسعه اقتصاد کشور

علی‌رغم هر سه مشکل (آثار باقی‌مانده از طاغوت، آثار جنگ تحمیلی و مشکلات بین‌المللی) دولت مصمم است که کشور را به رشد و توسعه برساند و به این هدف خواهد رسید. با نگاه به آمار و ارقام درمی‌یابیم که کارنامه دولت در برنامه اول و در سال اول برنامه دوم بسیار خوب است. منتهی برای مشکلاتی که بخشی از آن به مفسدین جامعه مربوط می‌شود، دولت ناچار شده است در این مقطع در بازار مداخله کند تا با مقررات

جدید، قیمت‌گذاری، تعزیر و حتی کنترل نرخ دلار، تورم را مهار کند. هر اقتصادی در مقاطعی مشکلاتی دارد که باید آن مشکلات مقطعی را حل کرد. حل این مشکلات ممکن است یک سال، دو سال یا بیشتر طول بکشد تا فشار روی مردم کاهش یابد. اما ضرورت دارد که سیاست‌های اصولی خودمان را با قدرت ادامه دهیم.

اقتصاد ما باید در یک مسیر سه مرحله‌ای ۱) سالم‌سازی ۲) غنی‌سازی و ۳) نوسازی حرکت کند. عبور از این سه مرحله برای ما ضروری است. ما الان در مرحله اول هستیم. باید تلاش کنیم تا ایران اسلامی را به یک کشور توسعه‌یافته، رشدیافته با تعالی اخلاقی و فرهنگی تبدیل کنیم. یعنی توسعه به مفهوم وسیع کلمه و در همه ابعاد. این کشور بتواند در همه ابعاد، چه فرهنگی و اخلاقی و چه در ابعاد اقتصادی و تکنولوژیکی، الگویی برای سایر کشورهای اسلامی و جهانِ در حال توسعه باشد.

فصل هشتم
شیوه زمامداری در مکتب امام علی (ع)

امام علی (ع) و شیوه زمامداری

امام علی (ع) و مشکلات پیش روی

امام علی (ع) و عدالت

امام علی (ع) الگوی آزادمردان

امام علی (ع) و سرمایه اجتماعی

امام علی (ع) و ساخت جامعه اخلاقی

امام علی (ع) و شیوهٔ زمامداری

سخن گفتن در اطراف کمالات، فضایل و ویژگی‌های زندگی مولای متقیان علی (ع) کاری بس سخت و دشوار است. دریای بیکرانی است که فقط می‌توان جرعه‌ای از آن را نوشید. زندگی امیرالمؤمنین را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد. دوران اول که آن حضرت به‌عنوان سرباز فداکار و شخصیتی که مسئولیت‌ها و رسالت‌های سنگین جهادی، سیاسی و اجتماعی را در دوران رسالت و حکومت رسول گرامی اسلام، چه در مکه و چه در مدینه بر دوش کشید. بخش دوم زندگی آن حضرت، دوران ۲۵ ساله بعد از رحلت رسول گرامی اسلام یعنی از سال ۱۰ هجری تا اواخر سال ۳۵ هجری و آغاز حکومت مولای متقیان است. دوره سوم، دوره زمامداری و حکومت آن حضرت است که از لحاظ زمانی دورانی بسیار کوتاه و کمتر از پنج سال بود. هریک از این سه دوره، دارای درس‌ها و سرمشق‌های فراوانی برای ماست. هر سه دوره در یک حقیقت همانند و مشترک‌اند و آن اینکه امیرالمؤمنین همواره بابصیرت و با آگاهی کامل در هر سه مقطع سنگین‌ترین مسئولیت‌های اجتماعی را بر دوش گرفت و هرگز از مسیر وظیفه و اخلاص و ایثار و فداکاری فاصله نگرفت. در دوران حکومت پیامبر، کسی که در خطرناک‌ترین صحنه‌ها حاضر و برای پذیرش سخت‌ترین بار مسئولیت همواره مشتاقانه داوطلب و پیشتاز بود، علی بن ابیطالب (ع) بود. در آن

دوران ۲۵ ساله نیز صبر و سکوت امیرالمؤمنین هم برای دشمن و هم برای دوست، اعجاب‌آور بود. تعبیری که فاطمهٔ اطهر (س) دارد این است: «اشتملت شملة الجنین و قعدت حجرة الظنین»[1] همچون جنینی به خود پیچیده‌ای و چون فرد متهمی به گوشه‌ای، عزلت گزیده‌ای؟! این تعبیر فاطمه اطهر نشان می‌دهد که رفتار امیرالمؤمنین برای نزدیک‌ترین افراد هم، شگفت‌آور بود. برای خود فاطمهٔ اطهر صبر و سکوت و کناره‌گیری آن حضرت همراه با اعجاب و شگفتی بود. برای فاطمه‌ای که خود دارای آن همه کمالات و دارای مقام عصمت بود، شرایط آن مقطع، به‌گونه‌ای غیرقابل تحمل شده بود.

دوران کوتاه پنج سالهٔ پایان زندگی امیرالمؤمنین یعنی دورهٔ حکومت که بحث و سخن این جلسه عمدتاً اشاره‌ای به این دوره خواهد بود، برای همه مسئولان و زمامداران و اندیشمندان در طول تاریخ بسیار درس‌آموز است.

آغاز زمامداری علی (ع)

امیرالمؤمنین حکومت را در اواخر ماه ذی‌حجّه بعد از قتل عثمان خلیفهٔ سوم برعهده گرفت. بعضی از مورخین گفته‌اند روزی که مردم با مولای متقیان علی (ع) بیعت کردند، هجدهم ماه ذی‌حجّه بود. یعنی همان روزی که سال‌ها پیش رسول خدا و پیامبر عظیم‌الشأن اسلام در کنار غدیرخم او را به ولایت و رهبری مسلمانان بعد از خود نصب کرده بود. بعضی از مورخین هم تاریخ آن روز را چند روز دیرتر ثبت کرده‌اند و گفته‌اند، آغاز خلافت در روزهای آخر ماه ذی‌حجّه سال ۳۵ هجری بوده است. به هر حال در روزهای آخر سال ۳۵ هجری قمری زمامداری آن حضرت

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۴۳، ص ۱۴۸.

آغاز شد. چون آغاز سال قمری اول ماه محرم است، بنابراین در آخرین روزهای سال ۳۵ هجری قمری، امیرالمؤمنین خلافت و حکومت را به‌دست گرفت و تا بیستم رمضان سال ۴۰ هجری که این دوره حدوداً چهار سال و نه ماه بیشتر نیست، ادامه یافت. بنابراین حتی دوران حکومت و زمامدارای امیرالمؤمنین به پنج سال هم نرسید و کمتر از آن بود.

در این دورهٔ پنج ساله، امیرالمؤمنین دنیایی از حکمت، سیاست، راه و روش زمامداری، شیوه مناسب رفتار با مردم، نظام حکومتی اسلام را در همین دوران کوتاه علی‌رغم همه گرفتاری‌هایی که با آن روبه‌رو بود، با زبان و بیان و قلم و سیره‌اش تبیین نمود. اگر هیچ اثری از این دوران برای ما جز نامهٔ معروف مالک اشتر باقی نمانده باشد، همان کافی است که به ما نشان دهد اصول سیاست اسلام برای اداره یک جامعه چگونه است و از دیدگاه امیرالمؤمنین این اصول چگونه باید اجرا و پیاده شوند. دوران پنج ساله حکومت آن حضرت با مشکلات فراوانی توأم بود. بیشتر هم از همین زاویه می‌خواهیم به این دوران پنج ساله نگاه کنیم. امیرالمؤمنین با مشکلات بسیار زیادی در این دوران مواجه بود. حکومت آن حضرت حکمرانی و زمامداری بر روی یک جاده صاف و هموار نبود. خود وی نیز این مسئله را پیش‌بینی می‌کرد و آن را به بیان‌های گوناگون در لحظه بیعت مردم با آن حضرت بیان فرموده بود که بخشی از آن در نهج‌البلاغه هم آمده است. گرچه نهج‌البلاغه مجموعهٔ کاملی از جملات و کلمات و نامه‌های آن حضرت نیست، ولی مجموعه‌ای بسیار ارزشمند و اثری گرانبهاست که می‌تواند برای ترسیم دوران حکومت امیرالمؤمنین ما را از خواندن تاریخ‌های مفصل، مستغنی بدارد.

عدم آشنایی مردم با فرهنگ اسلامی

وقتی امیرالمؤمنین حکومت را شروع کرد، اولین مشکلی که با آن مواجه شد، توسعه جغرافیایی دنیای اسلام بدون تعمیق فرهنگ اسلام در اذهان و افکار مردم بود. در دوران حکومت سه خلیفه قبلی، به‌ویژه در دوران خلافت خلیفه دوم، جغرافیای دنیای اسلام توسعه فراوانی یافت؛ هم از طرف شرق و غرب و هم از طرف شمال و جنوب. در حالی که جغرافیای اسلام در هنگام رحلت رسول معظم اسلام تقریباً به شبه‌جزیره عربستان محدود می‌شد، در این دوران ۲۵ ساله آنچنان گسترش یافت که تا خراسان بزرگ در شرق و شمال افریقا و بخش اعظم روم شرقی در غرب را شامل می‌شد. دو تمدن بزرگ یعنی تمدن ایران و تمدن روم را در هم نوردیده بود و اسلام به‌عنوان تنها تمدن و قدرت بزرگ آن روزگار، نمایان شده بود. بنابراین اسلام از لحاظ سرزمینی و جغرافیایی وسعت زیادی یافته بود و از لحاظ جغرافیای انسانی نیز تعداد مسلمان‌ها چندین برابر شده بود و اسلام به ظاهر وارد این سرزمین‌ها شده بود و والیانی از طرف خلفا بر مردم حکمرانی می‌کردند. خراج و مالیات از مردم می‌ستاندند؛ بخشی را مصرف می‌کردند و بخشی را به مرکز خلافت که مدینه بود، می‌فرستادند. جنگ‌هایی در گوشه و کنار هنوز به وقوع می‌پیوست و سربازان اسلام در برابر دشمنان می‌جنگیدند. در این سرزمین‌ها دین اسلام رونق ظاهری پیدا کرده بود، ولی فرهنگ حاکم بر قلوب و رفتار مردم معمولاً همان فرهنگ گذشته بود.

فتح یک سرزمین بزرگ در یک زمان کوتاه، امکان‌پذیر است. اینکه مردم به کلمهٔ توحید و گفتن «لااله‌الاالله و محمد رسول‌الله» آشنا شوند، کار خیلی پیچیده و مشکلی نیست؛ اما آشنایی مردم با وحی آسمانی و با مفاهیم قرآن مجید و فرهنگ غنی اسلام، کار ساده‌ای نیست. بسیاری از

اصحاب پیامبر در همان مکه و مدینه باقی مانده بودند و عده‌ای گرفتار مسائل روزمره حکومت بودند. بخشی از اصحاب پیامبر نیز در عزلت بودند. دنیای اسلام به شدت گسترش یافته بود، بدون اینکه مردم از فرهنگ غنی و انسان‌ساز اسلام بهره لازم برده باشند. از طرف دیگر، سه تمدن بزرگ یعنی تمدن اسلام، تمدن ایران و تمدن روم با هم تلاقی کرده و تقریباً این سه تمدن با هم اختلاط پیدا کرده بودند. فرهنگ‌هایی که مردم در گذشته با آن خو گرفته بودند و با آن تمدن‌ها زندگی کرده بودند، متفاوت بود. اختلاط این تمدن‌ها، معضلات و مشکلات فراوانی از لحاظ فرهنگی برای مردم به‌وجود آورده بود. از طرفی صاحب‌نظران، مفسران و مبلّغان اسلامی به اندازه کافی در دسترس مردم نبودند؛ همان مشکلی که دنیای اسلام امروز با آن مواجه است. در عصری که ما قرار گرفته‌ایم، به دلیل گسترش وسایل ارتباطی، همه دنیا به هم متصل شده و همه فرهنگ‌ها در کنار هم قرار گرفته‌اند. ده، بیست سال دیگر، چه بخواهیم و چه نخواهیم از طریق وسایل جدید ارتباط جمعی، جوانان ما، دانشجویان ما، تحصیل‌کرده‌های ما و مردم ما به شبکهٔ اطلاعاتی دنیا وصل می‌شوند و لذا کار فرهنگی بسیار سنگینی برای آینده و برای نسل فردای ما بر دوش ما خواهد بود. دیروز اطلاعات و فرهنگ مردم یک روستا یا یک شهرستان از دین اسلام و تحولات جامعه، در حد آنچه از مسجد، محراب و منبر و کتاب و مدرسه برای آنها بازگو می‌شد یا به وسایل ارتباطی محدودی که در اختیار آنها بود، منحصر می‌شد. ولی کم‌کم وسایل ارتباط جمعی گسترش پیدا کرده و روابط مردم با سهولت بیشتری انجام می‌گیرد. رابطه روستا با بخش و شهر و با مرکزیت استان و کل کشور بیشتر شده و این ارتباط، افکار و اندیشه‌ها و فرهنگ‌ها را به همدیگر نزدیک کرده است. این وضع تقریباً نسبت به کشورهای منطقه و جهان نیز مشاهده می‌شود.

امروز کشورها با یکدیگر و با کل جهان آنچنان نزدیک شده‌اند که هر روزنامه معروفی که در دنیا منتشر می‌شود قبل از آنکه از چاپخانه خارج شود، می‌توان از طریق وسایل ارتباط جمعی و اینترنت صفحات آن را مشاهده کرد و مقالات آن را خواند و از حوادث جهان مطلع شد. یک چنین وسیله‌ای در دنیای دیروز در اختیار بشر نبود. در واقع عمده تحول، مربوط به دهه اخیر قرن بیستم و آغاز قرن جدید است. این تحولات روز به روز وسیع‌تر و عمیق‌تر خواهد شد. هر مقدار دسترسی به فرهنگ‌ها بیشتر شود، باید قدرت و توان فرهنگی نسل جوان ما نیز به همان اندازه غنی‌تر گردد. چون دیگر همانند آن شناگری نیست که در یک استخر کوچک شنا می‌کند، بلکه می‌خواهد در یک دریای موّاج حرکت کند که حتماً باید شناگر ماهری باشد و ابزار و وسایل لازم را در اختیار داشته باشد. اگر در بخش فرهنگی ما به فکر فردای این نسل و نسل فردا نباشیم، بی‌تردید با معضلات فراوانی رو به رو خواهیم شد.

بنابراین یک معضل امیرالمؤمنین در آغاز حکومت، وسعت دنیای اسلام بدون آشنایی مردم تازه‌مسلمان با عمق فرهنگ اسلام بود. همین مسئله باعث شد که معاویه به‌راحتی بتواند با افکار مردم شام بازی کند. دلیل اینکه معاویه به این راحتی سر مردم شام کلاه می‌گذاشت، همین بود که حتی توانست نماز جمعه را در روز چهارشنبه اقامه کند. مردم به فرهنگ اسلام آشنایی نداشتند. با متن کلمات و گفتار و سیرهٔ پیامبر و حتی اصحاب و یاران پیامبر کمتر نزدیک بودند. این یکی از معضلات و مشکلاتی بود که پیش روی مولای متقیان علی (ع) بود.

انحرافات ۲۵ ساله

مشکل دومی که امیرالمؤمنین با آن مواجه بود، اقدامات و روش‌های انحرافی بود که در طول ۲۵ سال گذشته به آنها عمل شده بود. یعنی در

طول این مدت، شیوه‌های اداره حکومت و جامعه، نحوه تقسیم بیت‌المال، نحوه برخورد با مردم، شکل رابطه‌ای که بین مردم و حاکمان به‌وجود آمده بود، نسبت به زمان پیامبر، آنچنان دچار تغییر و انحراف شده بود که امیرالمؤمنین در آغاز حکومتش با دنیایی از انحرافات، بدعت‌ها و مشکلات مواجه بود. جملاتی که آن حضرت در آغاز بیعت و حتی در آستانه بیعت فرمود، حاکی از همین معضلات بود فرمود: علی را رها کنید و دنبال دیگری بروید «دعونی و التمسوا غیری».[1] چرا امیرالمؤمنین این جملات را فرمود؟ چرا گفت ما با یک فضایی مواجه خواهیم بود که الوان و رنگ‌های گوناگون و وجوه مختلف خواهد داشت؟ در خطبهٔ ۹۲ نهج‌البلاغه آمده است: «دعونی و التمسوا غیری فانا مستقبلون امراً له وجوه و الوان لا تقوم له القلوب و لا تثبت علیه العقول و ان الآفاق قد اغامت و المحجه قد تنکرت».[2] فرمود برای چه در مسجد این‌چنین اجتماع کرده‌اید؟ این همه فشار آورده‌اید؟ این همه اصرار دارید که با علی بن ابیطالب بیعت کنید تا علی بن ابیطالب زمامداری شما را برعهده گیرد؟ علی را رها کنید و دنبال دیگری بروید. شاید در نگاه اول اگر کسی به مشکلات آن زمان توجه نکند، این جملات برایش عجیب باشد که مردم بعد از سال‌ها رهبر واقعی خود را پیدا کرده‌اند و با اصرار هم به‌دنبال بیعت با او هستند تا او حکومت و زمامداری را برعهده گیرد و او نمی‌پذیرد و قبول نمی‌کند. امیرالمؤمنین که به‌دنبال عوام‌فریبی و خوشایند مردم نبود. امیرالمؤمنین که نمی‌خواست تظاهر به بی‌اعتنایی به دنیا و حکومت کند تا با اشتیاق بیشتری مردم با او بیعت کنند. امیرالمؤمنین مشکلات و مسائل آینده را به‌خوبی می‌دید. فرمود: «فانا مستقبلون امراً له وجوه و الوان» من فردای جامعهٔ شما را می‌بینم با

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۹۲.
۲. *همان*.

چهره‌های متلوّن، نه تنها چهره‌های مختلف انسان‌ها، که حتی رنگ به رنگ شدن جامعه، رنگ به رنگ شدن اعتقادات مردم و هر روز به سمتی و به سویی رفتنِ مردم را به‌خوبی می‌بینم. «لا تقوم له القلوب و لاتثبت علیه العقول» آنچنان آینده آشفته‌ای را علی ترسیم می‌کند که قلب‌ها توان ایستادگی و عقل‌ها توان مقاومت و ثبات را در خود نمی‌بینند. امیرالمؤمنین فردا را می‌دید. همان فردایی که شاید بسیاری از مردمی که در مسجد دور آن حضرت را گرفته بودند و تضرع و التماس می‌کردند که زمامداری امور مسلمین را برعهده گیرد، آن فردا را اصلاً تصور نمی‌کردند.

اگر مردم تحت تأثیر تبلیغات افراد و فراز و نشیب شرایط قرار بگیرند و دنبال منافع خود و قبیله و طایفه خود باشند و از اهداف اسلامی و ملی فاصله بگیرند، حاکمیت دچار بالاترین مشکل و تزلزل خواهد شد. نه تنها در سال چهلم هجری و در دوران خلافت امیرالمؤمنین (ع)، که همین امروز بعد از گذشت ۱۴۰۰ سال نیز همین معضل، پیش پای حکومت دینی است. فرمود، آنچنان رنگ‌ها عوض شود، آنچنان چهره‌ها دگرگون شود، آنچنان شرایطی در جامعه پدیدار آید که نه توان شکیبایی و ایستادگی و نه توان تحلیل دقیق آن را داشته باشید. حتی نتوانید دقیقاً مسائل را تحلیل کنید و حق را از باطل تمیز دهید. «و لا تثبت علیه العقول» حتی عقل‌ها هم دچار لرزش و لغزش شود و نتواند قضاوت دقیقی کند. فرمود: می‌بینم ابرهای سیاه و ظلمانی و تاریک، جامعه فردای شما را فرا می‌گیرد و راه صحیح و راست و درست مورد انکار شما قرار می‌گیرد. لذا فرمود «دعونی و التمسوا غیری».

امیرالمؤمنین می‌خواهد بگوید که اگر امروز می‌خواهید با علی بن ابیطالب بیعت کنید، باید خودتان را برای فردای سخت آماده کنید و اگر نمی‌توانید آماده شوید، پس علی را رها کنید. بعد فرمود: «و اعلموا انی إن

اجبتکم رکبت بکم ما اعلم و لا اصغ الی قول القائل و عتب العاتب»[1]، اگر من خلافت را بپذیرم و اگر با من بیعت کنید، پس از بیعت بدانید که علی به وظیفه خود عمل خواهد نمود، برمبنای آنچه خداوند، قرآن و سنت رسول خدا و پیامبر اسلام مشخص نموده و برمبنای آنچه حق است و علی آنها را می‌فهمد و درک می‌کند. در این نکته کسی شک نداشت که اعلم مردم علی است و او از همه داناتر و آگاه‌تر به اسلام و احکام اسلام است. بیان رسول خدا را از یاد نبرده بودند که فرموده بود: «اعلمکم علی»، «اقضاکم علی»[2] عالم‌ترین شما علی است و آنکه در قضاوت دقیق‌تر از همه قضاوت می‌کند، علی است. «علی مع الحق و الحق مع علی»[3]؛ «علی مع القرآن و القرآن مع علی»[4] علی با حق است و حق با علی است. علی با قرآن است و قرآن با علی است. این جملات پیامبر را مردم از یاد نبرده و فراموش نکرده بودند. فرمود اگر من حکومت را در اختیار گرفتم و این مسئولیت بر دوش من آمد، آن وقت طبق فهم و درکم از احکام قرآن و اسلام عمل خواهم کرد. اینکه دیگری چه می‌گوید، آن یکی چه راهی را می‌پسندد و نقد و انتقاد می‌کند، برای امیرالمؤمنین اهمیتی ندارد. او راه حق را برمی‌گزیند و در آن مسیر حرکت می‌کند.

فرمود: «و إن ترکتمونی» اگر علی را رها کنید، «فانا کاحدکم» اگر امروز شما با من بیعت نکردید، من هم همانند یکی از شما مردم هستم. اگر علی بن ابیطالب مسئولیت زمامداری و ادارهٔ جامعه بر دوشش نباشد، «فانا کاحدکم» من هم فردی از آحاد جامعه شما هستم. اگر به سمت علی

---

۱. *همان*.
۲. *الغدیر*، ج ۳، ص ۹۸؛ *ینابیع المودة*، ص ۷۵؛ *الأحقاق*، ج ۴، ص ۳۲۱.
۳. *مناقب ابن شهرآشوب*، ج ۳، ص ۶۲.
۴. *کشف الغمة*، ج ۱، ص ۱۹۹.

بن ابیطالب نیامدید، همان دوران ۲۵ ساله ادامه پیدا می‌کند و طول آن دوران سی ساله می‌شود.

فرمود: «و لعلّی اسمعکم و اطوعکم لمن ولیتّموه امرکم» اگر فرد دیگری را به‌عنوان رهبر و ولی انتخاب کردید، شاید امیرالمؤمنین مثل شما و یا حتی مطیع‌تر از شما در برابر او باشد و تسلیم حکومت خواهد بود. در پایان هم فرمود: «و انا لکم وزیراً خیر لکم منی امیراً»[1] اگر علی به‌عنوان وزیر و مشاور در اداره جامعه شما باشد، بهتر از این است که رهبری و امامت را بر دوش و برعهده گیرد.

ضرورت آگاهی مردم از زوایای مشکلات

چرا امیرالمؤمنین این همه اصرار دارد که مردم با آگاهی بیعت کنند و اگر آمادگی ندارند، راه دیگری برگزینند؟ به دلیل اینکه امیرالمؤمنین می‌داند در این ۲۵ سال چه گذشته است و بعد از شروع حکومت جدید چه مشکلاتی پیش رو خواهند بود. مردم با اشتیاق در مسجد اجتماع کردند و با اصرار از علی خواستند که رهبری را بپذیرد. آنقدر اصرار و آنقدر اشتیاق و ازدحام جمعیت که فرمود: «حتی لقد وطیٔ الحسنان و شقّ عطفای»[2] آنچنان فشار جمعیتی بود که نزدیک بود حسن و حسین زیر دست و پای این جمعیت له شوند و پیراهن و ردای علی از دو طرف شکافته شد. حالا این حسنان را جور دیگر هم معنی کرده‌اند که به معنی، انگشت پا و یا به معنی قسمت آرنج دست باشد، ولی ظاهراً مقصود همان حسن و حسین است. به هریک از معانی که باشد، مقصود و هدف روشن است. امیرالمؤمنین می‌خواهد بگوید علی‌رغم این همه جمعیت و این همه اصرار و التماس برای پذیرش حکومت، متأسفانه بعدها همین

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۹۲.
۲. *همان*، خطبه ۳.

مردم چه بی‌وفایی‌ها که نکردند.

با توجه به همه این شرایط پس چرا امیرالمؤمنین حکومت را می‌پذیرد؟ امیرالمؤمنین که جزو آنهایی نیست که بخواهد از حکومت برای خود، اندوخته‌ای داشته باشد. او که کسی نیست که بخواهد از حکومت برای نزدیکان و اقوام خود بهره‌ای برگیرد. کسی نیست که بخواهد در کنار حکومت رفاه و تنعّم دنیوی داشته باشد، او صرفاً به‌دنبال وظیفه است. وظایفش را هم به صراحت بیان کرده است: اجرای عدالت، احیای سنت پیامبر، اجرای بی‌چون و چرای احکام خداوند، هدایت مردم و امثال اینها، اینها اهدافی است که امیرالمؤمنین دنبال تحقق آنهاست.

حضرت فرمود اگر حضور مردم نبود و احساسم بر اینکه برای دستیابی به اهدافم یاوری دارم، هرگز خلافت را نمی‌پذیرفتم. «لولا حضور الحاضر، و قیام الحجة بوجود الناصر و ما اخذ الله علی العلماء ان الا یقاروا علی کظة ظالم و لا سغب مظلوم، لالقیت حبلها علی غاربها».[1] فرمود: اگر این حضور مردم در صحنه، این اصرار مردم، این بیعت مردم، این عهد مردم که گفتند علی، ما کنار تو می‌مانیم و پشتیبان و یاور تو هستیم، نبود و اگر آن پیمان الهی بر اندیشمندان و دانشمندان و نخبگان جامعه نبود که در برابر شکم‌بارگی ستمگران و گرسنگی مظلومین ساکت ننشینند، علی این مهار خلافت را بر پشت مرکبش می‌افکند و رها می‌کرد. فرمود اگر اجرای عدالت نباشد، دنیای شما برای علی به اندازه آب بینی یک بز ارزش ندارد.[2] اگر اجرای احکام خداوند نباشد، حکومت چه ارزشی دارد؟

در بیان دیگری فرمود دنیای شما به اندازه آن برگی که در دهان ملخی است که آن برگ را خرد کرده و بخشی از آن را بلعیده، آن

۱. *همان*. خطبه ۳.
۲. *همان*.

نیم‌برگی که در دهان ملخ باقی مانده، کل دنیای شما، ارزشش نزد امیرالمؤمنین به اندازه آن برگ جویده نیست.[1] آنچه برای امیرالمؤمنین ارزش دارد، اجرای احکام خداوند، هدایت جامعه، اجرای عدالت، مبارزه با ظلم و فساد و مبارزه با بدعت‌هاست. راهی که امیرالمؤمنین انتخاب کرده، همین است، و الا ریاست و حکومت برای امیرالمؤمنین هیچ ارزشی ندارد.

امیرالمؤمنین که خط و مسیر حکومت خود را در آن خطبه بیان کرده بود، حتی قبل از بیعت مردم توضیح داده بود که با چه مشکلات عظیمی روبه‌رو خواهد شد. مخصوصاً با آن وضعی که در آن ۲۵ سال، افراد جامعه مخصوصاً مرفهین و افراد ذی‌نفوذ به آن عادت کرده بودند، به‌خوبی می‌دانست با چه معضلاتی روبه‌رو خواهد شد. پس چرا حکومت را پذیرفت؟ آیا امیدی به حمایت مردم برای اصلاح امور جامعه داشت، یا اینکه در برابر اصرار مردم چاره دیگری نمی‌دید و یا خود را موظف به انجام تکلیف می‌دید و نه دستیابی به نتیجه. هرچه باشد، به هر حال، راه دیگری برای امیرالمؤمنین باقی نمانده بود و لذا مسئولیت زمامداری را پذیرفت.

چند روزی از بیعت مردم نگذشته بود که طلحه و زبیر آمدند و در محضر امیرالمؤمنین لب به اعتراض گشودند و سهم بیشتر از حق خودشان خواستند. حضرت فرمود مشکلی نیست، در مسجد اعلام کنید و به مردم بگویید، اگر مردم رضایت دادند که از حق آنها به شما بدهم، من حرفی ندارم. گفتند این چه پیشنهادی است که شما مطرح می‌کنید. ما بیاییم مسجد و به مردم بگوییم که حقشان را به ما بدهند؟ معلوم است که کسی به ما جواب مثبت نمی‌دهد. امیرالمؤمنین فرمود این حق مال

---

۱. *همان*، خطبه ۲۲۴.

مردم است. شما که حاضر نیستید از خود مردم که صاحب حق هستند، درخواست کنید؛ آن وقت از علی بن ابیطالب می‌خواهید حق مردم را به‌ناروا و غیرعادلانه در اختیار شما قرار دهد!

وقتی پسر طلحه خدمت امیرالمؤمنین آمد و گفت کاری کنید که پدرم طلحه و همچنین زبیر از شما راضی باشند، فرمود چه چیزی آنها را راضی می‌کند؟ محمد بن طلحه گفت که یا علی! حکومت کوفه و بصره آنها را راضی می‌کند. به یکی حکومت کوفه بده و به دیگری هم حکومت بصره. حضرت فرمود اینها در کنار گوش من در مدینه هستند، از آنها در امان نیستم، آن وقت چگونه اینها را به کوفه و بصره بفرستم؟ می‌بینید که از همان آغاز، مشکلات یکی پس از دیگری شروع شد.

ولید خدمت امیرالمؤمنین آمد و گفت بیعت می‌کنم به شرط اینکه اموالی که در حکومت عثمان به‌دست آورده‌ام، از من باز نستانید. در ابتدا که بحث دیگری را مطرح کرد. گفت اصلاً شما اقوام ما را کشتید، پدران ما را کشتید. حضرت فرمود: «الحق وترکم»[1] آنچه اقوام شما را از بین برد و با شما جنگید، حق بود نه علی. شما باطل بودید، در برابر حق جنگیدید، حق پیروز شد و باطل از بین رفت، ربطی به علی بن ابیطالب ندارد. بعد از اینکه از این‌گونه بحث‌ها عبور کردند، این بحث را مطرح کرد که اموالی را که در زمان عثمان گرفته‌ایم، از ما پس نگیرید.

اینها مواردی بود که امیرالمؤمنین قبل از بیعت آنها را پیش‌بینی می‌کرد. اینها مسائلی بود که روزهای اولیه بعد از بیعت، امیرالمؤمنین با آنها مواجه شد. بنابراین دومین مشکل امیرالمؤمنین برای حکومت و اداره جامعه، بدعت‌هایی بود که در دوران ۲۵ سال به آنها عمل شده بود و از بین بردن آنها با صدها مشکل کوچک و بزرگ مواجه بود.

---

۱. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۷۸.

کمبود کادر مدیریت

مشکل سوم امیرالمؤمنین، کمبود افراد لایق برای اداره جامعه بود. اگر حکومتی می‌خواهد موفق باشد، بی‌تردید یک پایه موفقیت آن، مدیران کارآ، لایق و متعهد و وجود نخبگان شایسته در جامعه است. چگونه می‌توان جامعه‌ای را به تنهایی مدیریت کرد؛ یک فرد که به تنهایی نمی‌تواند یک کشور بزرگ را مدیریت کند. امیرالمؤمنین به‌عنوان امام به حق، معصوم و تربیت‌شده خاص مکتب پیامبر، در دوران حکومت او یک نفر باید حاکم بصره باشد، یک نفر باید حاکم کوفه باشد، یکی در یمن، یکی در بحرین، یکی در فارس، یکی در کرمان یکی در ری، یکی در قزوین، یکی در آذربایجان، یکی در مرو، یکی باید در مصر و شامات و در سایر مناطق باید افرادی حاکم باشند و آن مناطق را مدیریت کنند. آیا امیرالمؤمنین به تعداد کافی مدیر لایق در اختیار داشت؟ بعضی از اصحاب امیرالمؤمنین آدم‌های پاک و شایسته‌ای بودند، افراد متقی، پرهیزکار و مورد اعتماد بودند، اما در مدیریت ضعیف بودند. نمونه‌اش کمیل است؛ کمیل بن زیاد نخعی که همین دعای معروف کمیل در شب‌های جمعه، نقل او از امیرالمؤمنین است. کمیل از زهّاد و صحابی بنام امیرالمؤمنین بود که در دوران امام حسن (ع) و امام حسین (ع) هم همان مسیر را ادامه داد و بعدها هم در زمان حجاج به شهادت رسید. اما، علی بن ابیطالب (ع)، کمیلِ زاهد پاکدامن مخلص فداکار را به‌عنوان والی منطقه‌ای در عراق منصوب کرد. والی قسمتی در عراق شد که در مسیر رفت و آمدهای کاروان‌ها قرار گرفته بود و عراق را به شامات متصل می‌کرد. بعد از مدتی امیرالمؤمنین او را عزل کرد و برگرداند؛ و در خود نهج‌البلاغه، نامه‌ای است که حضرت، کمیل را مورد خطاب قرار می‌دهد و تصریح می‌کند که تو مدیریت کافی برای اداره نداشتی و نتوانستی از

سرحدات دفاع کنی و به وظیفه عمل کنی.[۱] نام آن منطقه «هیت» بود که کمیل آنجا را رها کرده و برای انجام کاری به شهر دیگری رفته بود و غارتگران آمده و شهر را غارت کرده بودند. امیرالمؤمنین نامه عتاب‌آمیزی به کمیل می‌نویسد. این نامه، نامه ۶۱ نهج‌البلاغه است. بنابراین کمیل مخلص پاکدامن مؤمن، که جزو زهّاد معروف بود، امیرالمؤمنین او را والی منطقه‌ای می‌کند و بعد هم عزلش می‌کند و برمی‌گرداند و تصریح می‌کند این عزل به دلیل عدم مدیریت کافی در اداره امور بوده است.

بنابراین از یک طرف امیرالمؤمنین، افراد مخلص، پاکدامن و زاهدی در اختیار داشت که مدیریت قوی نداشتند و از طرف دیگر افرادی بودند دارای مدیریت قوی ولی با ایمان ضعیف که گاهی امیرالمؤمنین ناچار می‌شد از آنها هم استفاده کند؛ گرچه به دلیل ضعف در تقوا و ایمان گاهی دولت اسلامی دچار مشکل و حتی حضرت، ناچار به عزل آنها می‌شد. زیاد بن ابیه یکی از آنهاست. زیاد از طرف امیرالمؤمنین والی ایالت فارس می‌شود. قبلاً سهل بن حنیف، والی فارس و کرمان بود، ولی نتوانست آنجا را به‌خوبی اداره کند و لذا امیرالمؤمنین سهل را عزل کرد و زیاد بن ابیه را به آنجا فرستاد. زیاد بن ابیه یک آدم سیاسی باهوش، خوش‌بیان و از لحاظ مدیریت، نیرومند بود، اما اطمینانی که به کمیل بود، به زیاد نبود. اطمینانی که به سهل بود، به زیاد نبود. اما امیرالمؤمنین زیاد را به‌عنوان والی فارس فرستاد تا این منطقهٔ آشوب‌زده را آرام کند. در عین حال امیرالمؤمنین مرتب برای وی نامه می‌نوشت. یک نمونه از این نامه‌ها در نهج‌البلاغه هم آمده است.[۲] به زیاد بن ابیه نامه می‌نویسد که معاویه می‌خواهد تو را بفریبد و تو را به‌عنوان برادر خود بخواند، مواظب

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۶۱.
۲. *همان*، نامه ۴۴.

باش تحت تأثیر شیطنت معاویه قرار نگیری. در پیام دیگری سفارش می‌کند که اگر به من گزارش شود تخلفی کردی، اگر به من ثابت شود در بیت‌المال تعدی شده، این‌چنین می‌کنم، آنچنان می‌کنم. پیداست امیرالمؤمنین نگران زیاد است، اما در عین حال کسی هم بهتر از او در اختیار امیرالمؤمنین نیست. اگر یک ابن عباس دیگر داشت، قطعاً به‌جای زیاد او را در منطقه فارس می‌گذاشت.

امیرالمؤمنین با مشکلات فراوانی مواجه بود. حتی ابوموسی اشعری را در آغاز کار، والی کوفه قرار داد.[1] البته قبلاً هم والی کوفه بود و امیرالمؤمنین در آغاز خلافت می‌خواست او را برگرداند و فرد دیگری را بگمارد، ولی اصحاب اصرار کردند و گفتند ابوموسی تازه به کوفه رفته و مصلحت نیست برگردانده شود. بعد از اینکه قیام و شورش شروع شد، مالک اشتر به مدینه آمد و عثمان را وادار کرد تا ابوموسی را والی کوفه کند. در اوایل خلافت علی (ع) هم، همین مالک اشتر اصرار می‌کرد که ابوموسی در کوفه بماند. البته خودش هم بعد از ماجرای جنگ جمل رفت و ابوموسی را از کوفه بیرون کرد. چون در جنگ جمل ابوموسی تخلف کرد و لذا امیرالمؤمنین او را عزل کرد و مالک او را از کوفه اخراج کرد.

بنابراین یکی از مشکلات امیرالمؤمنین مسئله اداره جامعه توسط مدیران متوسط و گاهی ضعیف یا غیرمخلص بود. چون مدیر بدون عیب و نقص کم بود و بسیاری از آنها آن‌گونه که دلخواه امیرالمؤمنین باشد، نبودند. مردم هم منتظر مدیران کارآمد بودند. امیرالمؤمنین افراد مخلص مانند مالک، حذیفه یمانی، سلیمان بن صرد، حبیب بن مظاهر، مالک بن تیهان، خزیمة بن ثابت، قیس بن سعد، محمد بن ابی‌بکر، ابن عباس و

---

۱. *همان*، نامه ۶۳.

امثال اینها را داشت، ولی نسبت به نیاز، تعدادشان بسیار کم بود. بار اصلی مدیریت جامعه به دوش یاران شایسته و بنام امیرالمؤمنین بود. زمانی که جنگ بود، مسئولیت فرماندهی نظامی را برعهده می‌گرفتند، وقتی هم که جنگ تمام می‌شد، مجدداً امیرالمؤمنین آنها را به‌عنوان مسئول سیاسی به منطقه مورد نظر برمی‌گرداند. مالک جزو آنها بود. مالک در منطقه‌ای در عراق حاکم بود. وقتی جنگ شروع شد، امیرالمؤمنین او را به جنگ فرا خواند و بعد از اتمام جنگ او را به محل خدمت برگرداند. ابن عباس نیز جزو اینها بود. ابن عباس هم در میدان جنگ، فرمانده بود و در شرایط غیرجنگ، حاکم و سیاستمدار بود. وقتی جنگ نبود، ابن عباس حاکم بصره بود. وقتی جنگ صفین شروع شد، امیرالمؤمنین ابن عباس را برای جنگ صفین از بصره فرا خواند و در سپاه آن حضرت به‌عنوان فرمانده نظامی مسئول شد.[1] امیرالمؤمنین افراد شایسته فراوانی در کنار خودش داشت، اما نه به اندازه کافی. این افراد شایسته، در مقایسه با وسعت دنیای اسلام، اندک بودند.

امیرالمؤمنین در این زمینه با مشکلات فراوانی مواجه بود. اگر امیرالمؤمنین صد نفر مانند مالک اشتر داشت، وضع به گونه دیگری بود. اما خودش فرمود کجا مثل مالک پیدا می‌شود؟ «و هل مرجوّ کمالک؟» «و هل موجود کمالک؟»[2] وقتی مالک اشتر در قلزم مسموم شد و خبر شهادت مالک را برای امیرالمؤمنین آوردند، گفت شهادت مالک از مصائب تاریخ است، از مصائب دهر است. بعد فرمود مگر مثل مالک پیدا می‌شود؟[3] گفت می‌دانید مالک چه بود؟ مالک کوه بود. آن هم کوه راسخ،

---

۱. *وقعة صفین*، ص ۴۱۰.
۲. *منتهی الآمال*، ج ۱، ص ۲۲۶.
۳. *اعیان الشیعة*، ج ۹، ص ۳۹.

«لو کان من جبل لکان فنداً و لو کان من حجر لکان صلدا»،[1] مالک صخره بود. مالک سنگ سخت بود. مالک نفوذناپذیر بود. بعد فرمود «هل قامت النساء عن مثل مالک؟»[2] دیگر مادر دهر می‌تواند فرزندی مثل مالک اشتر بیاورد؟ فرمود مالک برای من، همانند من برای پیغمبر بود.[3] من چطور برای پیغمبر بودم، مالک هم همان‌طور برای من بود. این مالک بود با دنیایی از شایستگی‌ها. سیاستمداری و مدیریتش، نفوذناپذیری‌اش، هوش و متانتش، اخلاق، شهامت و ابّهتش او را شخصیتی کم‌نظیر ساخته بود و لذا امثال مالک بسیار کم بودند. افراد صالحی در میان اصحاب امام بودند، اما اشکالاتی هم داشتند. یکی از معضلات مولای متقیان علی (ع) همین مسئله بود. به غیر از مشکلاتی که در این فرصت مطرح کردم، امیرالمؤمنین با مشکلات دیگری هم مواجه بود که ان‌شاءالله در جلسهٔ بعد مطرح خواهم کرد.

---

۱. *امالی مفید*، ص ۸۱؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۴۱۰.
۲. *منتهی الآمال*، ج ۱، ص ۲۲۶.
۳. «فلقد کان لی کما کنت لرسوله الله (ص)»، *تاریخ طبری*، ج ۴، ص ۴۰۱.

امام علی (ع) و مشکلات پیش روی

همان‌طور که در بحث گذشته اشاره کردم، دوران زندگی مولای متقیان علی (ع) را می‌توان به سه دوره متمایز تقسیم کرد:

الف ـ دورانی که امیرالمؤمنین به‌عنوان تربیت شده و شاگرد مطیع و گوش به فرمان در کنار رسول خدا و پیامبر اسلام و به‌عنوان اولین مسلمان و کسی که در دامان رسول خدا پرورش یافته بود و همچنین به‌عنوان سرباز فداکاری که در همه جبهه‌های شرف و جهاد و فداکاری و ایثار داوطلبانه در خط مقدم مبارزه بود، مطرح بود.

ب ـ دوران ۲۵ ساله بعد از رحلت رسول خدا که زندگی امیرالمؤمنین از لحاظ سیاسی و اجتماعی عمدتاً توأم با سکوت و کناره‌گیری بود. آنچنان سکوتی که حتی دوستان را به تعجب واداشت که برای بسیاری از نزدیکان امیرالمؤمنین نیز فهم آن دشوار بود و حتی شخصیتی مانند زهرای اطهر فاطمه (س) با آن همه مقام بلند و والا گاهی با لحن تعجب و اعجاب با امیرالمؤمنین در این زمینه سخن می‌گفت. ابن ابی‌الحدید داستانی در همین زمینه نقل می‌کند و می‌گوید روزی فاطمه اطهر از سکوت امیرالمؤمنین و عدم ورود وی به مسائل مهم اجتماعی و سیاسی آن زمان و کناره‌گیری و عزلتش، از آن حضرت سؤال می‌کند و در بین سؤال، ندای مؤذن به گفتن اذان بلند می‌شود، وقتی مؤذن به نام رسول خدا و پیامبر اسلام با جمله «اشهد ان محمداً

رسول الله» می‌رسد، امیرالمؤمنین به فاطمه اطهر می‌گوید آیا می‌خواهی این نام زنده بماند یا نه؟ صدیقه کبری پاسخ می‌دهد، آری. امام می‌فرماید اگر بناست این نام زنده بماند، راهی جز سکوت من وجود ندارد. گاهی فکر می‌شود که شهامت و شجاعت تنها در میدان جهاد و مبارزه و یا قاطعانه سخن گفتن و در برابر انحرافات، فریاد زدن است ـ که البته در بسیاری از مواقع این‌چنین است ـ ولی گاهی شهامت سکوت سخت‌تر و دردناک‌تر است؛ چه اینکه در برخی موارد سخن گفتن صرفاً می‌تواند مشکل زودگذری را حل و فصل کند، اما بنیان و اساس را بلرزاند. امیرالمؤمنین بارها بر این مسئله تأکید می‌کند که من برای حفظ وحدت دنیای اسلام و حراست از اصل اسلام و حفظ میراث پیامبر سکوت کردم. گاهی شهامت در سخن نگفتن و ساکت ماندن است. گاهی سخن گفتن، هرچه هم که سخن شایسته باشد، فتنه را در جامعه دامن می‌زند و هیچ راهی جز سکوت باقی نمی‌ماند. بررسی تاریخ زندگی مولای متقیان علی (ع) در این ۲۵ سال و جملاتی که از خود آن حضرت ثبت شده و خصوصاً کلماتی که در نهج‌البلاغه آمده بسیار درس‌آموز است.

ج ـ دوران کوتاهی که مربوط به دورهٔ زمامداری مولای متقیان علی (ع) است. سخن اصلی این جلسه نیز مربوط به همین دوران کوتاه چهار سال و چند ماه است. تمام دوران زمامداری و حکومت ظاهری مولای متقیان علی (ع)، چهار سال و نُه ماه، کمی کمتر از پنج سال بود. اما پنج سالی که با صدها حادثه کوچک و بزرگ توأم بود که سرمشق‌های مهمی برای مردم به‌ویژه برای سیاستمدارانی که مسئولیت حکومت و ادارهٔ کشور را بر دوش دارند، می‌باشد.

امیرالمؤمنین در دوران زمامداری و حکومت خود با مشکلات فراوانی رو به رو بود. زمامداری امیرالمؤمنین در یک مسیر هموار نبود، در یک جاده پرپیچ و خم و سنگلاخ بود. چرا دوران زمامداری

امیرالمؤمنین با آن همه سختی و مشکلات توأم بود؟ چند مسئله باعث این مشکلات و سختی‌های مضاعف شده بود که به برخی از آنها در بحث گذشته اشاره شد و به برخی دیگر در این جلسه اشاره خواهم کرد. البته اداره یک جامعه سختی و مشکلات طبیعی خود را دارد، اما زمامداری امیرالمؤمنین و دوران حکومت آن حضرت با مشکلات کم سابقه‌ای رو به رو شده بود.

توسعه بدون تعمیق

اولین مسئله، گسترش سریع دنیای اسلام بود؛ اسلامی که در هنگام رحلت پیامبر خدا در یک سرزمین جغرافیایی تنها به وسعت شبه‌جزیره عربستان محدود بود. وقتی امیرالمؤمنین زمامداری را برعهده گرفت، جهان اسلام، سرزمین بزرگی از خاورمیانه و بخش وسیعی از آسیا گرفته تا بخشی از افریقا و حتی روم شرقی آن زمان بود که سراسر این خطه تحت سیطره اسلام و حکومت اسلامی قرار داشت. از شامات یعنی سوریه، فلسطین، لبنان و ترکیه گرفته تا عراق امروز و تمام کشورهایی که امروزه در شبه‌جزیره عربستان قرار گرفته‌اند، تا ایران امروز و بخش بزرگی از افغانستان و پاکستان امروز، حتی بخش‌هایی از هند و بخش‌هایی از کشورهای آسیای مرکزی تا شمال افریقا، همه و همه جزو سرزمین اسلام بودند و تحت سیطره خلافت اسلامی قرار داشتند. تصرف این بخش وسیع در یک دوران کوتاهی اتفاق افتاده بود. گسترش و توسعه جغرافیای اسلام بدون تعمیق فرهنگ اسلامی در مناطق تصرفی جدید، مشکل‌آفرین بود. در واقع توسعه صورت گرفته بود، ولی از تعمیق خبری نبود. یعنی مردم مسلمان شده بودند، به مسجد می‌آمدند، بدون آنکه دقیقاً با فرهنگ اسلام و با مفاهیم قرآن آشنایی لازم را داشته باشند. از طرف دیگر، فرهنگ اسلام با فرهنگ‌های دیگر جوامع مثل روم

و ایران مخلوط شده بود. این مسئله می‌توانست برای انسان‌های مدبّر، آگاه و آشنای به معارف اسلام فرصت جدیدی برای توسعه بیشتر و برای فهم بهتر فرهنگ اسلام باشد و از طرف دیگر می‌توانست برای افراد کم‌تجربه‌ای که دارای دانش کافی نبودند، موجب مشکلاتی از لحاظ درک و فهم و آشنایی با فرهنگ اسلامی گردد. این اولین مشکلی بود که امیرالمؤمنین با آن مواجه بود و لذا شما می‌بینید که امیرالمؤمنین در پی کشورگشایی جدید نبود که البته فرصت آن را هم نیافت. امیرالمؤمنین عمدتاً دنبال اصلاح امور در جهان اسلام بود و می‌خواست مفاسد و انحرافات را از بین ببرد. اسلام را که از لحاظ سطحی گسترش پیدا کرده بود، به عمق برساند و بدعت‌ها و انحرافات را از بین ببرد.

انحرافات گسترده

مشکل دومی که امیرالمؤمنین با آن مواجه بود، انحرافاتی بود که در طول این ۲۵ سال به وقوع پیوسته بود؛ مخصوصاً در ۱۲ سال حکومت خلیفه سوم و به‌ویژه در نیمه دوم خلافت خلیفه سوم، یعنی شِش سال آخر که انحرافات به اوج خود رسیده بود تا جایی که مردم وادار به شورش و قیام شدند؛ همان شورش و قیامی که منجر به کشته شدن خلیفه سوم شد. امیرالمؤمنین مواجه با این معضلات و با این انحرافات بود و لذا فرمود: «دعونی و التمسوا غیری فانا مستقبلون امراً له وجوه و الوان»[1]، مرا بگذارید و دنبال دیگری بروید، زیرا ما به استقبال حوادث رنگارنگ و فتنه‌انگیز می‌رویم که چهره‌های گوناگون دارد. فرمود علی را رها کنید، دنبال فرد دیگری بروید «و انا لکم وزیراً خیر لکم منی امیراً»[2] من وزیر باشم بهتر است تا امیر شما باشم. فرمود چون می‌بینم چهره‌های گوناگون

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۹۲.
۲. *همان*.

و فتنه‌های مختلفی در آینده پیش روی خواهید داشت، علی را رها کنید. امیرالمؤمنین پیش‌بینی همه این سختی‌ها و مشکلات را می‌کرد و به مردم گوشزد می‌کرد تا با بصیرت و آگاهی و فهم و درک عمیق با امیرالمؤمنین بیعت کنند.

کمبود کادر مدیریت

مشکل سوم امیرالمؤمنین کمبود کادر مدیریت بود. زمانی که علی (ع) به حکومت رسید، جهان بزرگی به نام دنیای اسلام در اختیار او قرار گرفت و لذا ناچار شد برای هر گوشه‌ای والی و یا حاکمی بگمارد. آیا برای همه مناطق، مدیران لایق، شایسته و نخبگان مطمئن و باتجربه وجود داشت؟ قطعاً امیرالمؤمنین با مشکل کمبود مدیران لایق مواجه بود. به همین دلیل وقتی جنگی را می‌خواست آغاز کند، ناچار می‌شد بسیاری از فرمانداران و والیان را فرا بخواند و آنها را به‌عنوان فرمانده سپاه و لشکر در میدان جنگ بگمارد. ابن عباس والی بصره بود، اما حضرت او را برای جنگ صفین احضار کرد و به‌عنوان فرمانده بخشی از سپاه در صفین منصوب نمود.[1] امیرالمؤمنین وقتی دید سهل بن حنیف نمی‌تواند منطقه فارس و بخشی از منطقه ایران آن روز را اداره کند، او را به دلیل ضعف مدیریت عزل و احضار کرد و زیاد بن ابیه را به جای او گمارد. در بسیاری از این انتصابات امیرالمؤمنین با اصحابش مشورت می‌کرد. به یارانش فرمود مردم به فرامین سهل بن حنیف توجه نمی‌کنند، او از جمع‌آوری مالیات و اداره جامعه عاجز شده است و حتی مردم او را از مرکز ولایت بیرون رانده‌اند، فردی را نیاز دارم اهل سیاست و با قدرت مدیریت تا بتواند مشکل منطقه فارس را حل کند. اطرافیان امیرالمؤمنین و از جمله ابن عباس پیشنهاد زیاد بن ابیه را دادند و گفتند که زیاد بن

۱. *انساب الأشراف*، ج ۴، ص ۳۹؛ *تاریخ بغداد*، ج ۱، ص ۱۷۳.

ابیه مرد سیاستمداری است که می‌تواند مشکل این منطقه را حل کند.[1] زیاد بن ابیه دلخواه امیرالمؤمنین نبود، او فردی نبود که کاملاً مورد تأیید امام باشد، اما در عین حال در آن زمان چاره‌ای جز این نبود و لذا حضرت او را به‌عنوان حاکم فارس نصب نمود.[2]

امیرالمؤمنین بسیاری از والیانی که خود آنها را گمارده بود، در بعضی از مقاطع مورد انتقاد شدید قرار می‌داد. مثلاً برادر سهل بن حنیف یعنی عثمان بن حنیف را به دلیل رفتاری که از دیدگاه امیرالمؤمنین شایسته یک والی اسلامی در حکومت وی نبود، مورد نقد و انتقاد قرار داد و لذا او را تقبیح کرد. همان بیان معروف و نامه معروف که در نهج‌البلاغه ثبت شده است. امام فرمود: تو باید پیرو امامی باشی که او راهش را این‌چنین انتخاب کرده است. همان خطبه معروف که فرمود: «ولو شئت لاهتدیت الطریق إلی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القز و لکن هیهات ان یغلبی هوای و یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمه».[3] من اگر می‌خواستم می‌توانستم از عسل پاک و از مغز گندم و بافته‌های ابریشم برای خود غذا و لباس فراهم آورم، ولکن هیهات که هوای نفس بر من چیده شود و در پی غذاهای لذیذ باشم. امام فرمود من به‌دنبال بهترین نان‌ها و خورش‌ها نیستم، به‌دنبال بهترین لباس‌ها نیستم. من به لباس کهنه و قرص نانی اکتفا کرده‌ام و رهبر را این‌چنین می‌بینم که باید در غم مردم سهیم و شریک باشد. «أ أقنع من نفسی بان یقال هذا امیرالمؤمنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر».[4] امیرالمؤمنین برای اداره جامعه و حتی برای فرماندهی در میدان جنگ، افراد صد در صد شایسته در اختیار نداشت. امیرالمؤمنین یک نفر را به نام عمار یاسر داشت. یک

---

۱. *تاریخ طبری*، ج ۵، ص ۱۳۷؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۴۳۰.
۲. *همان*.
۳. *نهج‌البلاغه*، نامه ۴۵.
۴. *همان*.

نفر را به نام مالک اشتر داشت، تعداد اینها انگشت‌شمار بود. عدد آنهایی که خالص و صد در صد شایسته، متقی، پرهیزگار و بی‌نقص و عیب بودند، بسیار اندک بود.

در جنگ صفین یکی از فرماندهان امیرالمؤمنین فردی به نام شبث بن ربعی بود. حتی امیرالمؤمنین در جنگ صفین گروهی را فرستاد که با معاویه مذاکره کنند. شبث بن ربعی هم عضو این جمع و جزو مذاکره‌کنندگان بود که از طرف امیرالمؤمنین می‌رفتند تا در خیمه معاویه مذاکره می‌کنند. می‌دانید در جنگ صفین ماه‌ها به مذاکره و تبادل هیئت گذشت و سپس جنگ شروع شد. همین شبث بن ربعی فرمانده بخشی از سپاه امیرالمؤمنین در صفین بود. همین او بعدها جزو افرادی شد که در داستان حکمیت دنباله‌رو اشعث بن قیس شد که در بحث حکمیت به امیرالمؤمنین فشار آوردند که از دردها و از موارد مظلومیت امیرالمؤمنین بود؛ که فکر نمی‌کنم مظلوم‌تر از امیرالمؤمنین کسی را در تاریخ بیابیم. همین شبث بعدها جزو خوارج شد و رو به روی امیرالمؤمنین ایستاد و بعد توبه کرد و فرمانده سپاه در نهروان شد و با خوارج جنگید. ابتدا، جذب خوارج شده بود، ولی بعد توبه کرد و فرمانده جناح چپ در جنگ نهروان شد. بعد از شهادت امیرالمؤمنین، سفیانی شد و در مسیر بنی‌امیه رفت و طرفدار آنها شد. در حادثه کربلا، شبث بن ربعی جزو افرادی بود که از کوفه نامه نوشت و امام حسین (ع) را دعوت به کوفه کرد. جزو نویسندگان نامه‌هایی بود که برای امام حسین ارسال می‌شد و جزو افرادی بود که با مسلم بن عقیل بیعت کرد و همین فرد بعد از آمدن عبیدالله بن زیاد جزو افرادی بود که با مسلم بن عقیل جنگید. همین فرد، کسی است که فرمانده بخشی از سپاه عبیدالله را در کربلا برعهده گرفت و با امام حسین جنگید. واقعاً افراد عجیب و غریبی در تاریخ پیدا می‌شوند! بعد از ماجرای کربلا او کسی بود که وقتی دید بحث

خون‌خواهی امام حسین مطرح شد، شعار «یالثارات الحسین» را سر داد و جزو طرفداران آنها شد و از نزدیکان مختار شد و جزو افرادی قرار گرفت که قتله امام حسین را دستگیر می‌کردند. بعد هم همین فرد از طرفداران مصعب بن عمیر شد و به جنگ مختار شتافت. متأسفانه از این افراد صد چهره، در تاریخ دیروز و امروز فراوان مشاهده می‌شود.[۱]

امیرالمؤمنین فردی را به‌عنوان مدیر بخشی از کشور اسلامی و برای انجام مسئولیتی انتخاب می‌کرد. این فرد در آن مقطع فرد خوبی بود، ولی بعد رنگ و چهره عوض می‌کرد. زیاد بن ابیه آن هنگام که در دوران امیرالمؤمنین در فارس بود، نسبتاً حاکم باهوشی بود.[۲] البته امیرالمؤمنین چند نامه به او نوشت و نسبت به بعضی از انحرافاتش تذکراتی به او داد. وقتی هم که معاویه، زیاد را تهدید می‌کند، زیاد بن ابیه در مقابل معاویه قاطع می‌ایستد و حتی نامه معاویه را برای امیرالمؤمنین می‌فرستد و امیرالمؤمنین مجدداً زیاد را تأیید می‌کند.[۳] اما همین زیاد بعدها جزو یاران معاویه می‌شود و معاویه او را به‌عنوان برادرخواندهٔ خود معرفی می‌کند. این فرد همان کسی است که در زمان یزید به کوفه رفت و کشتار بزرگی از شیعیان به‌دست او به راه افتاد. همین زیاد بن ابیه بود که در کوفه مردم را وادار به لعن و سبّ امیرالمؤمنین کرد. قاتل حُجرها همین زیاد بود. در دوران امام مجتبی نامهٔ شدیداللحن و تندی به امام مجتبی می‌نویسد که حتّی معاویه، برای این نامه، زیاد را توبیخ می‌کند.[۴]

بنابراین مشکلات فراوانی پیش روی امیرالمؤمنین بود. وی ناچار می‌شود افرادی را برگزیند و انتخاب کند و یا حتی به دلیل فشار مردم و

---

۱. نگاه کنید به *تاریخ طبری*، ج ۵، صص ۶۵، ۸۵، ۳۵۳ و ۳۸۱؛ *ارشاد شیخ مفید*، ج ۲، ص ۵۲؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، صص ۳۶۷، ۴۰۵ و ۵۳۴.
۲. *تاریخ طبری*، ج ۵، ص ۱۳۷.
۳. *شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید*، ج ۱۶، ص ۱۸۱. *اسدالغابة*، ج ۲، ص ۳۳۷.
۴. *موسوعة امام علی بن ابیطالب*، ج ۱۲، ص ۱۲۸.

فشار اصحاب و یاران نزدیکش فردی را عزل کند. امیرالمؤمنین در این‌گونه امور مشورت می‌کرد و وقتی مشاورانش، اصحابش و نزدیکانش بر امری اصرار داشتند، آن را می‌پذیرفت؛ و لذا در اداره کشور گاهی دست به عملی می‌زد که شاید خیلی دلخواه و دلپسند آن حضرت نبود. داستان قیس از آن جمله است که قیس را از مصر برگرداند، زیرا فشار فراوانی روی امیرالمؤمنین بود که قیس را عزل و از مصر برگرداند. قیس، والی امیرالمؤمنین در مصر بود، فردی سیاستمدار و مدیری قوی بود. مسائلی از جمله تبادل نامه‌ای که بین او و معاویه انجام شد، موجب نگرانی مردم شد و مردم کوفه به این احساس رسیدند که قیس ممکن است خیانت کرده باشد و لذا برای عزل قیس دور امیرالمؤمنین را گرفتند و با اینکه امام به آنها فرمود من به قیس اطمینان دارم، اما عبدالله جعفر و دیگران آمدند و گفتند که شما چرا بر بقای فردی که راجع به او این همه شک و تردید وجود دارد، اصرار دارید.[1] قیس را بگویید برگردد و محمد بن ابوبکر را که مورد اطمینان صد در صد شما و ماست، به‌عنوان والی مصر منصوب کنید.[2] این مشکلات هم پیش روی امیرالمؤمنین بود و این‌گونه پیچیدگی‌ها هم در حوزهٔ مدیریت امیرالمؤمنین وجود داشت.

وضع افکار عمومی جامعه

مشکل دیگر امیرالمؤمنین در اداره کشور و حکومت، بحث ناآگاهی افراد جامعه و سطح فکر مردم بود. در اداره حکومت مهم است که حاکم و مدیران جامعه ضمن اینکه کشور را رهبری و هدایت و اموال عمومی را عادلانه و در مسیر حق مصرف می‌کنند، بتوانند افکار مردم را هم به سطحی برسانند که تصمیمات نظام را به‌خوبی درک کنند و در آن

---

۱. *تاریخ طبری*، ج ۴، ص ۵۵۳؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۳۵۵.
۲. همان، ص ۵۵۴؛ *الغارات*، ج ۱، ص ۲۱۸.

مشارکت نمایند. چقدر سخت و مشکل است زمانی که سطح آگاهی مردم در یک جامعه پایین و اغفال آنان آسان باشد و دشمنان هم از هر وسیله‌ای استفاده کنند؛ از دروغ و تهمت و خلاف واقع گفتن تا ایجاد انحرافات مختلف. امیرالمؤمنین خود بر این مسئله بارها تأکید کرد که علی زیرک‌تر و باهوش‌تر و ادهی[1] از معاویه است. معاویه از او باهوش‌تر نیست. اما علی مکر و حیله و فریب و دروغ و خیانت را نمی‌پسندد. شما می‌دانید معاویه بسیاری از برنامه‌هایش را با حیله یا ارعاب و یا تطمیع پیش می‌برد. بسیاری از مخالفان خودش را با پول بیت‌المال می‌خرید و تبدیل به موافق می‌کرد و اگر قابل خریداری نبودند، با صدها حیله آنها را از پای درمی‌آورد. امیرالمؤمنین که نمی‌توانست چنین راهی را برگزیند. تمام هدف امیرالمؤمنین ایجاد یک حکومت عادلانه و حکومت الهی و اسلامی بود. به همین دلیل دست امیرالمؤمنین باز نبود. اما در مقابل، دشمنان خطرناک و مکاری بودند که از هر نوع ابزاری استفاده می‌کردند.

برای ترسیم دقیق‌تر شرایط آن جامعه، ضروری است وضع مردم زمان آن حضرت به درستی بررسی شود. برمبنای اسناد تاریخی مربوط به آن زمان و با توجه به مقام مولای متقیان و جایگاه آن حضرت از دید مردم آن زمان، باید افکار عمومی مردم را در آن مقطع ترسیم کنیم. افکار و اعتقادات مردم آن زمان نسبت به افکار و اعتقادات مردم جامعه ما که شیعه و عاشق امیرالمؤمنین هستند، کاملاً متفاوت بود. بنی‌امیه و سردمداران آنها مانند معاویه از یک‌سو، طرفداران عثمان از سوی دیگر و تمام حاکمانی که امیرالمؤمنین آنها را عزل کرده بود از طرف دیگر، جزو معاندین و دشمنان سرسخت آن حضرت بودند. امیرالمؤمنین وقتی که خلافت را برعهده گرفت، تقریباً همه کسانی را در زمان عثمان حاکم و والی بودند، عزل کرد؛ به استثنای افراد معدودی مانند حذیفة بن یمان که

وی جزو افرادی بود که ابقا شد. حذیفه در زمان عمر و عثمان والی مدائن بود و امیرالمؤمنین هم او را در همان سِمَت تثبیت کرد. البته خیلی عمر طولانی در دوران حکومت علی (ع) نداشت و از دنیا رفت.[۱] ابوموسی اشعری از آنها بود که در زمان عثمان در کوفه والی بود و امیرالمؤمنین او را با اصرار برخی از اصحابش و از جمله ابن عباس و خصوصاً مالک اشتر، ابقا کرد.[۲] البته بعدها در جنگ جمل به دلیل تخلفی که کرد، حضرت او را عزل کرد.[۳] اما به هر حال در آغاز خلافت، او والی کوفه ماند. بنابراین فقط چند نفر از ولات قبلی باقی ماندند و بقیه را امیرالمؤمنین عزل و افراد جدیدی را منصوب کرد. همه این ولات که یا از بنی‌امیه بودند یا از طوایف دیگر، افراد ذی نفوذی بودند و مشکلات فراوانی در جامعه به‌وجود آوردند. بسیاری از سران قبایل و افراد با نام و نشان نیز از عدالت امیرالمؤمنین ناراحت بودند و آن را به ضرر منافع دنیای خودشان می‌دیدند که اینها هم گروه ذی‌نفوذی بودند. مردم هم معمولاً، مردمی آگاه و هوشمند و بصیر و بینا و پرورش‌یافته نبودند.

مشکل نخبگان

برخی از اصحاب پیغمبر نیز که در میان مردم، مرجع عام بودند و مردم راجع به اعتقادات خود، مسائل شرعی و تفسیر قرآن و مسائل سیاسی و مسائل معرفتی خود به آنها مراجعه می‌کردند، از امیرالمؤمنین دل خوشی نداشتند و به آن حضرت حسادت می‌ورزیدند. آنها کم و بیش نفوذ فراوانی در جامعه آن زمان داشتند و مردم تحت نفوذ کلام و نقل‌های آنان بودند. برای مثال طلحه و زبیر از جمله اصحاب پیامبر بودند؛

---

۱. *ارشاد القلوب*، ص ۳۲۱؛ *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳۹۴.
۲. *تاریخ طبری*، ج ۴، ص ۴۹۹.
۳. *نهج‌البلاغه*، نامه ۶۳؛ *تاریخ طبری*، ج ۴، ص ۴۹۹.

ابوموسی اشعری هم جزو اصحاب پیامبر بود. اینها افرادی بودند که در جامعه خودشان دارای نفوذ فراوانی بودند؛ نه فقط نفوذ طایفه‌ای و قبیله‌ای، حتی نفوذ معنوی، یعنی افرادی به‌عنوان مرید و شاگرد در کنار خود داشتند و مورد اعتماد بخشی از مردم بودند. ابوموسی اشعری در کوفه ـ اگر امیرالمؤمنین زود عزلش نمی‌کرد ـ نزدیک بود فتنه‌ای به پا کند. در ماجرای جنگ جمل در بالای منبر برای مردم صحبت کرد و حدیثی از پیامبر نقل کرد و گفت از پیغمبر شنیدم فرمود در امت من هر وقت فتنه‌ای به پا شود، خودتان را کنار بکشید. جنگ جمل یک فتنه است مردم! وارد این جنگ نشوید و دخالت نکنید.[1] در حالی که خلیفه مسلمین امیرالمؤمنین فرمان جهاد صادر کرده بود؛ در برابر فرمان جهاد امیرالمؤمنین ابوموسی مقاومت کرد و با حدیثی که یا معنای حدیث را نمی‌فهمید و یا می‌فهمید ولی دنبال اهداف دیگری بود، جامعه را به تشتت کشید. که امام فرمود بله پیامبر فرموده که در فتنه وارد نشوید، اما در ماجرای جمل اگر جلوی آن نایستیم، موجب فتنه می‌شود و من باید این فتنه را از بین ببرم. اگر در برابر طلحه و زبیر و ماجرایی که در بصره به‌وجود آوردند، نایستم، اجازه داده‌ام فتنه‌ای به‌وجود آید.

بنابراین از یک طرف نیز صحابه مورد اعتماد مردم بودند که بسیاری از آنها در مسیر حق و صدق و ایمان راستین و تقوا قرار نداشتند. البته اصحاب شایسته و پرهیزگار هم همانند عمار یاسرها و دیگران بودند، اما افرادی هم بودند که موجب گمراهی مردم می‌شدند. این یک مشکل بود که اگر تعبیر به مشکل نخبگان کنیم، یعنی افرادی که صحابی‌اند و نفوذ دارند و متأسفانه تقوا و تعهد لازم را ندارند؛ شاید تعبیر مناسبی باشد.

---

۱. *تاریخ طبری*، ج ۴، ص ۴۸۷؛ *الکامل فی التاریخ*، ج ۲، ص ۳۲۹.

مشکل ساده‌لوحان

از طرف دیگر، در جامعه افرادی بودند که روی سادگی خودشان، خود را مقدس می‌دانستند، خود را اهل احتیاط می‌دانستند، اما معرفت کامل نسبت به امیرالمؤمنین و به مسائل اجتماعی و سیاسی آن زمان نداشتند. برای مثال، داستان «ربیع» است که البته بعضی‌ها ممکن است فکر کنند این ربیع همان خواجه ربیع است که در مشهد مدفون است؛ بلکه این ربیع بن خُثَیم است که به زهد معروف و جزو قرّاء بنام بود، تعداد زیادی هم مرید داشت که همراه او بودند. همه با هم در ماجرای صفین خدمت امیرالمؤمنین آمدند و از حضرت خواستند که آنان را از شرکت در جنگ معاف کند. ربیع گفت یا امیرالمؤمنین در کشور شما مناطقی در مرزها یا بخش‌هایی است که لازم است ما در مقابل کفار بجنگیم یا دفاع کنیم. ما را به آن مناطق بفرستید، چون ما نسبت به این جنگ تردید داریم. «قد شککنا فی هذا القتال» گفت ما نسبت به این جنگ شک و تردید داریم.[1] این طرف مسلمان، آن طرف هم مسلمان. این طرف اذان می‌گویند، آن طرف هم اذان می‌گوید. این طرف نماز می‌خواند، آن طرف هم نماز می‌خواند. این طرف قرآن می‌خواند، آن طرف هم قرآن می‌خواند و لذا ما در حقانیت این جنگ تردید داریم. افراد ساده‌لوحی بودند که تحت تأثیر تبلیغات، دچار تردید شده بودند. یکی از مظلومیت‌های بزرگ امیرالمؤمنین در جنگ صفین، همین بود. به دلیل ناآگاهی و عدم هوشیاری مردم هر روز با مشکلی مواجه می‌شد.

موج تبلیغات می‌تواند شرایط افکار جامعه را در زمان کوتاهی کاملاً دگرگون کند. حتی امروز نیز چنین است. نه تنها در زمان امیرالمؤمنین که مردمی بسیار کم‌اطلاع و ناآگاه بودند و سواد و اطلاعات و دانش مردم نسبت به امروز خیلی کمتر بود و بسیاری از مردم جدیدالعهد به اسلام

---

۱. *الاخبار الطوال*، ص ۱۶۵.

بودند، حتی در یک کشور اسلامی که آبا و اجداد افراد جامعه هم مسلمان بودند و مرکز تمدن، فرهنگ، علم و دانش هم باشد، باز هم موج تبلیغات می‌تواند مردم را از مسیر حق به راست یا چپ منحرف کند. شما از اول انقلاب تا به امروز حوادث فراوانی را در کشور ما مشاهده کرده‌اید و دیده‌اید که چگونه موج تبلیغات، افکار جامعه را برمی‌گرداند و منحرف می‌کند. در آن زمان هم مخالفین حضرت، همین موج را به‌وجود آورده بودند. در جنگ جمل تعدادی از قرّاء خدمت امیرالمؤمنین آمدند و گفتند ما نسبت به این جنگ شک داریم. حتی فردی مانند سلیمان بن صُرد که در جنگ جمل شرکت نکرد[1] و حضرت او را توبیخ کرد که چرا در جنگ شرکت نکردی؟ در واقع سلیمان بن صُرد نسبت به حقانیت جنگ جمل شک کرده بود. این طرف مسلمان، آن طرف مسلمان؛ این طرف علی بن ابیطالب، آن طرف طلحه و زبیر و لذا نرفت و در جنگ شرکت نکرد. البته بعد خدمت امیرالمؤمنین آمد و توبه و عذرخواهی کرد و امیرالمؤمنین بعدها او را به‌عنوان والی منطقه جبل در عراق منصوب کرد.[2] بنابراین در چنین شرایطی چگونه فضای فتنه جامعه را فرا می‌گیرد و در آن فضای آشفته، انحراف افراد به‌راحتی صورت می‌گیرد. قرآن می‌گوید فتنه از قتل بالاتر است «و الفتنة اکبر من القتل»،[3] در آیه دیگر آمده فتنه از آدم‌کشی بدتر است «و الفتنة اشد من القتل».[4] اگر یک نفر را کشتی، یک نفر را کشته‌ای، اما فتنه‌گری گاهی هزاران و صدها هزار و گاهی میلیون‌ها نفر را به انحراف می‌کشاند. امروزه متأسفانه وسایل تبلیغاتی جهان در اختیار قدرت‌های فتنه‌گر است. شما می‌بینید که چطور افکار عمومی جهان را با این ابزار تبلیغاتی منحرف می‌کنند.

---

۱. *همان*، ص ۱۷۱.
۲. *انساب الأشراف*، ج ۲، ص ۳۹۳.
۳. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۲۱۷.
۴. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۱۹۱.

شما تعجب نکنید که چرا در دوران امیرالمؤمنین این‌چنین بود. چرا امیرالمؤمنین که «حجت الهی»، «نور ساطع» و «امین‌الله فی الارض» بود، عده‌ای به فرمان و دستور و سخنان و راه و جهاد آن حضرت شک و تردید می‌کردند. موج تبلیغات به‌راحتی این کار را می‌کند. خدمت امیرالمؤمنین آمدند و گفتند که ما را به جایی بفرست که برویم با کفار بجنگیم. نمی‌خواستند بروند خانه، دنبال راحت‌طلبی نبودند، گفتند ما آمده‌ایم بجنگیم، منتهی جنگ با کفار، و به حقانیت این جنگ که دو طرف مسلمان‌اند، شک داریم. حضرت اینها را به مرز قزوین فرستاد و گفت بروید در آنجا از مرز حراست کنید و با کفار بجنگید. قزوین در آن زمان منطقه وسیعی بود. اسم دریای خزر یا دریای مازندران هم دریای قزوین بود و به آن بحر قزوین می‌گفتند. آن زمان منطقه قزوین جزو سرحدات اسلامی بود. اینها را حضرت به آنجا فرستاد.[1] حتی خُزیمه در جنگ صفین شمشیر را از غلاف بیرون نمی‌آورد و احتیاط می‌کرد. شک کرده بود که بجنگد یا نجنگد؛ با اینکه خزیمة بن ثابت از اصحاب بنام پیامبر و از یاران با وفای امیرالمؤمنین بود. البته خزیمه در نهایت فداکاری‌های فراوانی کرد و در صفین به شهادت رسید.[2]

اوج مظلومیت علی (ع)

برای اینکه بدانیم امیرالمؤمنین چقدر مظلوم بود، به داستان عمار یاسر اشاره می‌کنم. می‌دانید که عمار از صحابه و از یاران باوفای رسول خدا بود، عمار کسی است که مادرش اولین شهید و پدرش جزو اولین شهدای تاریخ اسلام بود. به تاریخ یاسر و سمیه آشنا هستید. پیامبر، عمار را بسیار دوست داشت و عمار مورد علاقه فراوان امیرالمؤمنین (ع) نیز

---

۱. *الاخبار الطوال*، ص ۱۶۵.
۲. *رجال کشی*، ج ۱، ص ۲۶۷.

بود. عمار جزو یاران و اصحاب امیرالمؤمنین (ع) و از فرماندهان سپاه آن حضرت در صفین بود. عمار پیرمرد بود. در جنگ صفین بیش از ۹۰ سال داشت. بعضی سن عمار را در جنگ صفین ۹۳ یا ۹۴ سال نوشته‌اند.[1] یک پیرمرد نود و چند ساله در جنگ صفین شرکت کرد و پس از فداکاری‌های فراوان به شهادت رسید.

ماجرای عمار را همه می‌دانستند که پیامبر به عمار فرموده است «یا عمار! تقتلک الفئة الباغية»[2] همه این روایت را شنیده بودند، هیچ‌کس نبود که این حدیث را نداند. جالب است بعضی از روایات در میان مسلمانان آنقدر شایع بودند که هیچ‌کس نسبت به آنها تردید نمی‌کردند. همه شنیده بودند که پیغمبر فرمود عمار در یک جنگ به‌دست ستمگران و گروه باغی کشته می‌شود. به تواتر این حدیث نقل شده بود و پیامبر هم چندین بار این بیان را تکرار کرده بود. زمانی که پیامبر در مدینه مشغول ساختن مسجد بود و دیوارها را بالا می‌آورد؛ وقتی همه در آوردن خشت‌ها برای ساختن مسجد کمک می‌کردند، پیامبر دید همه یک خشت، یک خشت می‌آورند، چون خشت‌ها سنگین و بزرگ بود، تنها کسی که دو خشت را با هم می‌آورد، عمار است. پیامبر خاک را از روی شانه‌اش زدود و فرمود عمار چطور همه یک خشت، یک خشت می‌آورند و تو دو خشتی؟ گفت یا رسول‌الله! به‌خاطر اجر و ثواب. پیامبر فرمود عمار در چه حال هستی آن روز که تو به‌دست «فئة باغية» و گروه ظالم و ستمگر کشته می‌شوی. چه گفت عمار؟ گفت یا رسول‌الله! آیا آن روز در آن جنگ که من کشته می‌شوم، رضای تو و رضای خداوند در آن است؟ پیغمبر فرمود آری؛ در جنگی شرکت می‌کنی و کشته می‌شوی که رضایت خداوند و

---

۱. *تاریخ الاسلام ذهبی*، ج ۳، ص ۵۸۲؛ *مروج الذهب*، ج ۲، ص ۳۹۱.
۲. *اسدالغابة*، ج ۴، ص ۱۲۵؛ *سیره ابن هشام*، ج ۲، ص ۱۱۴؛ *صحیح بخاری*، ج ۳، حدیث ۱۰۳۵.

من در آن است. عمار خوشحال و شادمان شد و همه خستگی‌هایش رفع شد.[1] در چندین جنگ و غزوه نیز پیغمبر در حضور اصحابش به عمار گفت: «عمار! تقتلک الفئة الباغیة»، عمار! گروه ستمگر و باغی تو را خواهند کشت. این روایت را همه مسلمانان شنیده بودند.

ابوایوب انصاری یکی از خواص اصحاب امیرالمؤمنین است. وی همان کسی است که پیغمبر هنگام ورود به مدینه، به خانه او وارد شد و مرکب و ناقه رسول خدا بر درب خانه ابوایوب زانو زد و او اولین میزبان رسول خدا در مدینه بود.[2] ابوایوب نقل می‌کند که رسول خدا در خانه من نشسته بود، امیرالمؤمنین هم در کنار ما بود. درب خانه زده شد. در را باز کردیم، عمار وارد شد. پیغمبر از عمار به‌عنوان طیب و مُطیب یاد کرد و فرمود عمار در چه حالی هستی آن روزی که در جنگی شرکت می‌کنی و «فئة باغیة» تو را خواهند کشت. بعد فرمود «عمار! علیک بهذا الاصلع»[3] و اشاره کرد به امیرالمؤمنین فرمود: «عمار! هر جا علی قدم گذاشت، تو هم قدم بگذار». فرمود «عمار! اگر تمام مردم یک سمت بروند و علی سمت دیگر، تو راه علی را انتخاب کن». در جنگ صفین هم، همین احادیث، زبانزد همگان بود.

بنابراین همه می‌دانند که پیغمبر فرمود عمار به‌دست گروه ستمگر کشته می‌شود. حالا شما مظلومیت امیرالمؤمنین را در جنگ صفین ببینید. عده‌ای در شک و تردیدند که کدام طرف حق است و کدام طرف باطل؟ حتی بعضی از یاران نزدیک امیرالمؤمنین هم در دل شک و شبهه دارند تا زمانی که عمار در جنگ صفین کشته می‌شود. کشته شدن عمار نزدیک بود تمام سپاه معاویه را از هم بپاشد. واقعاً مسئله عجیبی است. سخن

---

۱. *اسدالغابة*، ج ۴، ص ۱۲۵؛ *سیره ابن‌هشام*، ج ۲، ص ۱۱۴؛ *صحیح بخاری*، ج ۳، حدیث ۱۰۳۵.
۲. *مناقب ابن شهرآشوب*، ج ۳، ص ۲۱۷.
۳. *الطبقات الکبری*، ج ۱، ص ۲۳۷.

امیرالمؤمنین با آن عظمت مورد تردید قرار می‌گیرد. عمار که خودش را شاگرد و فدایی علی بن ابیطالب می‌داند و یکی از یاران و اصحاب آن حضرت است، وقتی به شهادت می‌رسد و کشته می‌شود، آن زمان همه دشمنان امیرالمؤمنین به تردید می‌افتند.

حتی خود عمرو عاص که ریشه همه مکرها بود، در جنگ صفین به شک افتاد! عمرو عاص آمد پیش معاویه و به معاویه گفت که کل سپاه و لشکر متزلزل شده است. گفت چرا؟ گفت مگر نمی‌دانی عمار کشته شده است. گفت مگرچه شده است؟ گفت مگر نشنیده‌ای پیامبر به عمار فرموده «تقتلک الفئة الباغیة». بنابراین عمار که کشته شد، همه می‌فهمند که ما به حق نیستیم، چون ما عمار را کشتیم.[1] گفت: نه، عمرو عاص! تو با همه زرنگی اشتباه کردی! ما کجا عمار را کشته‌ایم؟! عمار را کسی کشت که او را از کوفه به میدان جنگ آورد و رو به روی شمشیر ما قرار داد. علی بن ابیطالب عمار را کشت! ما که عمار را نکشته‌ایم. بعد هم، همین سخن را در میان لشکریان شام پخش کردند که عمار کشته شد به این دلیل که علی بن ابیطالب او را به میدان جنگ آورد، بنابراین علی او را کشت. حتی پسر عمرو عاص یعنی عبدالله بن عمرو عاص دچار تردید شد. گفت ای کاش من به این جنگ نیامده بودم. معاویه به او گفت: تو آمده‌ای که لشکر مرا به تردید بیندازی یا آمده‌ای به ما کمک کنی؟

ببینید مظلومیت امیرالمؤمنین تا چه حد است. یکی از راویان حدیث به نام شریک بود.[2] مردم پیش شریک می‌آمدند و می‌گفتند که حدیث پیامبر راجع به عمار را برای ما بخوان. یک نفر، دو نفر، سه نفر، چهار نفر، بعد شریک عصبانی شد گفت طوری از من می‌پرسید که گویی باید علی بن ابیطالب فخر کند که عمار جزو لشکریان اوست. چه می‌گویید؟

---

۱. *اسدالغابة*، ج ۴، ص ۴۷.
۲. شریک بن ارطات عامری کلابی، *معجم رجال الحدیث*، ج ۹، ص ۲۳.

این فخر عمار است که در رکاب علی بن ابیطالب است. یعنی این حدیث، مسلّم بود و جای هیچ تردیدی نبود. آمدند در تفسیر آن مردم را دچار گمراهی کردند. خزیمة بن ثابت که جزو یاران نزدیک امیرالمؤمنین است، وقتی شمشیر را کشید که دید عمار کشته شده است. وقتی عمار کشته شد، گفت حالا یقین کامل کردم که جبهه ما جبهه حق است، چون عمار کشته شده است و به سپاه شام حمله کرد و به شهادت رسید.[1]

داستان عمار یاسر در جنگ صفین بالاترین دلیل مظلومیت امیرالمؤمنین بود که امیرالمؤمنین با آن مقام و عظمت، راهش و فرمانش مورد تردید قرار گرفت و مردم می‌خواستند با کشته شدن عمار به حقانیت جبهه علی بن ابیطالب اطمینان یابند. این جزو مظلومیت مولای متقیان علی (ع) است و این مسئله نشان می‌دهد که امیرالمؤمنین در برابر افکار عمومی مردمی که دارای آگاهی کافی نبودند و شیادانی که مردم را منحرف می‌کردند، چقدر زجر کشید.

مقدس‌نماهای نادان

از طرف دیگر دو قطب بزرگ در دوران حکومت امیرالمؤمنین برای انحراف مردم به‌وجود آمد. یک قطب معاویه و شام بود که مرکز همه توطئه‌ها، شایعات، و فتنه‌ها بود و مرکز دیگر، افراد ساده‌لوح و ظاهربین عابد و زاهدنما و به تعبیر دیگر خشک‌مقدس‌های نادان یا مقدس‌نماهای احمق، یعنی خوارج بودند. اینها خون به دل امیرالمؤمنین کردند؛ آن کسانی که معاویه را نجات دادند و نگذاشتند اسلام پیروز شود. حتی فتنه معاویه و عمرو عاص و قرآن سر نیزه کردن‌ها توسط خوارج جا افتاد. در ابتدای امر، قرآن سر نیزه کردن‌ها مثمر ثمر نبود، چون امیرالمؤمنین سخنرانی کرد و فرمود بجنگید، اینها پوست است، اینها کاغذ است که

---

۱. *شرح نهج‌البلاغه ابن ابی‌الحدید*، ج ۱۰، ص ۱۰۹.

روی آن آیه‌ها نوشته شده، قرآن واقعی من هستم و قرآن واقعی را ما باید پیاده کنیم. اینها به اسم قرآن می‌خواهند قرآن را از بین ببرند. آن کسانی که فتنه عمرو عاص را به ثمر رساندند، همین خوارج بودند.

اینها بودند که رو به روی امیرالمؤمنین ایستادند. اینها بودند که گفتند یا علی، اگر فرمان ندهی که مالک برگردد، ما تو را می‌کشیم! چرا می‌خواهی با قرآن بجنگی! هرچه علی (ع) فرمود که این جنگ با قرآن نیست. این جنگ، جنگ حق با باطل است، جنگ ما برای اجرای قرآن است، زیر بار نرفتند. در میان خوارج هم افراد شیادی در کنار سران آنها بودند، ولی اکثر آنها افرادی ظاهربین و قشری بودند. ظاهر اسلام را می‌دانستند بدون اینکه باطن اسلام را بفهمند و همین گروه در هر مقطعی بدترین ضربه را به اسلام زدند. متحجرین و آنهایی که عمق اسلام را درک نمی‌کردند و نمی‌فهمیدند و احکام ظاهری را از اسلام یاد گرفته بودند، همیشه در برابر حق ایستادند و بزرگ‌ترین ضربه را بر پیکر اسلام وارد آوردند. هرچه مالک پیغام داد که یا علی! چند لحظه به من مهلت بده، من به اردوگاه معاویه نزدیک شده‌ام و تا چند لحظه دیگر فتنه را تمام می‌کنم و ریشه فتنه را درمی‌آوریم و معضل تمام می‌شود، حضرت پیغام داد که مالک! اگر می‌خواهی علی را زنده ببینی برگرد. دیگر از این مظلومیت بالاتر داریم؟ آنهایی که در جبهه امیرالمؤمنین هستند، آنهایی که داخل اردوگاه امیرالمؤمنین هستند، شمشیر به رخ امیرالمؤمنین کشیدند و بعد ماجرای حکمیت را بر او تحمیل کردند.

روزهای پایانی سخت

مشکل امیرالمؤمنین، عدم آگاهی مردم، فریب خوردن مردم و عدم تعمق مردم بود. مشکل امیرالمؤمنین این بود که فریب‌کاران و توطئه‌گران، به‌راحتی توانستند بخش بزرگی از جامعه را منحرف کنند. البته آنهایی که

خالص در کنار امیرالمؤمنین بودند، ایستادگی کردند، اما وقتی بخش بزرگی از جامعه از مسیر حق خارج می‌شود، چگونه امیرالمؤمنین می‌تواند فرمان خدا را اجرا کند و سیاست‌ها و تدابیر خود را در جامعه پیاده کند.

به خطبه‌های روزهای آخر زندگی امیرالمؤمنین (ع) نگاه کنید. فرمود: «این اخوانی الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق»[1] شاید این خطبه جزو آخرین خطبه‌های امیرالمؤمنین باشد و احتمالاً در هفته آخر زندگی امیرالمؤمنین ایراد شده است. به دلیل اینکه مرحوم سید رضی (ره) دربارهٔ این خطبه می‌گوید که بعد از این خطبه حضرت می‌خواست مردم را برای جهاد آماده کند و سه پرچم برای سه سپاه مشخص کرده بود. یکی به فرماندهی خود علی (ع)، یکی به فرماندهی فرزندش امام حسین و یکی هم به فرماندهی قیس بن سعد، سه لشکر ده هزار نفری. تعداد کمتری هم به فرماندهی افراد دیگر و اینها برای صفین و برای جنگ با معاویه آماده شوند. در حالی که این لشکرها آماده می‌شد، در پایان هفته یعنی روز جمعه امام به شهادت رسیدند. پیداست که این خطبه مربوط به روزهای آخر زندگی امیرالمؤمنین (ع) است. فرمود کجایند برادران من، که به راه حق رفتند و با حق درگذشتند. یاران امام به مقامی رسیدند که علی بن ابیطالب از آنها به‌عنوان برادر خودش یاد می‌کند. ما هم اگر بخواهیم می‌توانیم، یعنی خداوند این استعداد را در ما قرار داده است به جایگاهی برسیم که امام زمان ما را به‌عنوان برادر خودش خطاب کند. فرمود: «این اخوانی الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق این عمار این ابن التیهان این ذوالشهادتین این نظرائهم من اخوانهم الذین تعاقدوا علی المنیة و ابرد برؤسهم الی الفجرة»[2]، کجایند برادران من، آنهایی که به راه حق رفتند

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۸۲.
۲. *همان*.

و با حق درگذشتند، آنهایی که پیمان بر مرگ بستند، کجاست عمار یاسر؟ کجاست مالک بن تیهان؟ کجاست خزیمة بن ثابت، کجا هستند نظایر اینها. آنهایی که پیمان جانبازی بستند و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند. کجا هستند یاران کشتهٔ من در صفین؟ مرحوم رضی در نهج‌البلاغه می‌گوید «فضرب بیده علی لحیته الشریفه الکریمه فاطال البکاء» بعد دست بر محاسن خود زد، شاید بتوانیم این تعبیر را کنیم، که امیرالمؤمنین سیلی بر رخساره خود زد، مدتی طولانی اشک ریخت و گریه کرد و فرمود: «اوّه علی اخوانی الذین تلوا القرآن فاحکموه و تدبروا الفرض فاقاموه و احیوا السنة و اماتوا البدعة»[1]، دریغ بر برادرانی که قرآن را خواندند و بر آن اساس عمل نمودند و در واجبات دینی اندیشه نمودند و به پا داشتند، به پا کننده سنت‌ها و از بین برنده بدعت‌ها بودند و امروز در کنار ما نیستند.

این بیان نشان می‌دهد که مظلومیت امیرالمؤمنین تا چه حد بوده است. شهادت امیرالمؤمنین در محراب کوفه هم نشانگر مظلومیت دیگر آن حضرت است و جمله حضرت وقتی که ضربت بر فرق مبارکش اصابت کرد که فرمود، «فزت و رب الکعبه»، به خدای کعبه رستگار شدم، نیز نشان دردها و رنج‌های آن حضرت است.

---

۱. *همان*.

امام علی (ع) و عدالت

گرچه همه مقاطع و ادوار زندگی پر برکت مولای متقیان علی (ع) برای ما درس‌آموز و هدایتگر است، اما قسمت پایانی تاریخ زندگی آن حضرت، یعنی دوران حکومت و خلافت آن بزرگوار از بُعد مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام بسیار حائز اهمیت و آموزنده است. از لحاظ زمانی، آن حضرت از آخرین روزهای سال ۳۵ هجری تا بیستم رمضان سال ۴۰ هجری، حکومت و خلافت جهان اسلام را برعهده داشت. این دوران کوتاه در ابعاد مختلف، خصوصاً شیوه حکومت امیرالمؤمنین (ع)، جای بحث و تحلیل فراوان دارد و عدالت در حکومت علی بن ابیطالب (ع) در شرایط فعلی کشور و نظام ما بسیار قابل استفاده و بهره‌برداری است.

در این فرصت محدود، به مسئله «عدالت» در حکومت امیرالمؤمنین اشاره می‌کنم. حکومت امیرالمؤمنین حکومتی حق‌محور، قانون‌مدار، مستضعف‌گرا و عدالت‌گستر بود. حکومت امیرالمؤمنین مبتنی‌بر عدل و داد و هدف اصلی آن، استقرار عدالت در جامعه بود.

پس از مرگ خلیفه سوم، وقتی مردم برای بیعت پیرامون امیرالمؤمنین علی (ع) اجتماع کردند، آن حضرت چندان علاقه‌ای به خلافت و حکومت از خود نشان نداد. ابن اثیر چنین می‌گوید: «لمّا قتل عثمان اجتمع اصحاب رسول الله من المهاجرین و الانصار و فیهم طلحه و الزبیر فأتوا علیاً فقالوا له لابد للناس من امیر قال: لاحاجة لی فی امرکم

فمن اخترتم رضیت به».[1] فرمود: علی نیاز و علاقه‌ای به حکومت شما ندارد. هرکس را شما انتخاب کنید، من هم از او تبعیت خواهم کرد. اما مردم مصرّانه خواهان پذیرش خلافت از سوی آن حضرت شدند.

این مسئله یکی از ویژگی‌های مهم خلافت امیرالمؤمنین است. پس از وفات پیامبر (ص) ما چنین ویژگی را در خلافت خلفای قبل نمی‌بینیم. مردم با اصرار و التماس، آن هم نه یکبار بلکه به دفعات، در مسجد و خانه آن حضرت، اجتماع کردند تا آن حضرت خلافت را بپذیرد. حضرت پس از اصرار فراوان فرمود: اگر من وزیر باشم، بهتر است تا امیر باشم. «فقال: لا تفعلوا فانّی أکون وزیراً خیر من ان اکون امیراً فقالوا: والله ما نحن بفاعلین حتی نبایعک»،[2] یعنی بگذارید علی بن ابیطالب بار حکومت را به‌صورت مشاور و معاون بر دوش داشته باشد و رهبری و خلافت را برعهده او نگذارید. اما مردم بر این مسئله اصرار ورزیدند تا آن حضرت خلافت و حکومت را پذیرفت.

استقرار عدالت مهم‌ترین هدف حکومت علی (ع)

نکته مهم این است که امیرالمؤمنین بعد از اصرار فراوان مردم، حکومت و خلافت را بدین شرط پذیرفت که بتواند «عدالت» را در جامعه مستقر کند. تأکید امیرالمؤمنین در آغاز امر بر مسئله عدالت، این نکته را به اثبات می‌رساند که مهم‌ترین هدف امیرالمؤمنین از حکومت، استقرار عدل و داد و مبارزه با ظلم و انحراف در جامعه اسلامی بود. امام فرمود اگر من خلافت را پذیرفتم و شما با من بیعت کردید، آنگاه دیگر من تابع هوی و هوس کسی نخواهم بود. علی مجری قانون است و نه مجری هواهای نفسانی افراد. در خطبه ۹۲ نهج‌البلاغه به این مسئله اشاره شده

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۳۲، ص ۷.
۲. *همان*.

است: امیرالمؤمنین در آغاز این خطبه می‌فرماید: «دعونی و التمسوا غیری»، علی را رها کنید و دنبال دیگری بروید. علی می‌داند پس از این، چه حوادثی پیش روی شما قرار خواهد گرفت. «فانّا مستقبلون امراً له وجوه و الوان»، فرمود اوضاع رنگارنگ و چهره‌های مختلفی در آینده پیش روی ما خواهد بود. اما در برابر اصرار آنان فرمود: «و اعلموا انی ان اجبتکم رکبت بکم ما اعلم و لم اصغ الی قول القائل و عتب العاتب» اگر علی پذیرفت دیگر طبق تشخیص خود و برمبنای احکام اسلام عمل خواهد کرد و به حرف گوینده‌ای و یا سرزنش کسی توجهی نخواهد کرد. «و ان ترکتمونی فانا کأحدکم»، اما اگر امروز مرا رها کنید، من هم یکی از افراد جامعه شما هستم و مثل یکی از شما خواهم بود. «و لعلّی اسمعکم و اطوعکم لمن و لیتموه امرکم»، هرکس حاکم شود، علی هم مثل یکی از افراد جامعه، حتی شاید فرمان‌بردارتر از دیگران، از او اطاعت خواهد کرد. بعد فرمود: «و انا لکم وزیراً خیر لکم منی امیراً» اگر وزیر باشم، بهتر است تا امیر و رهبر باشم.

نقش آرای مردم در حکومت اسلامی

امیرالمؤمنین در خطبه‌ای که پس از پذیرش حکومت ایراد می‌کند، به مسئله آرای مردم و اصرار آنان اشاره می‌کند. «اما بعد فانی قد کنت کارهاً لهذه الولایة ـ یعلم الله فی سماواته و فوق عرشه ـ علی امة محمّد (ص) حتی اجتمعتم لی ذلک فدخلت فیه»،[1] همه شما می‌دانید که علی بن ابیطالب علاقه‌ای به خلافت نداشت و این اصرار شما بود. چون همه شما اجتماع کردید و هم‌رأی شُدید، من احساس وظیفه نمودم و ولایت و حکومت را پذیرفتم.

شاید در این جلسه فرصت این بحث نباشد که چرا امیرالمؤمنین (ع)

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۳۲، ص ۲۶.

در مسئله خلافت و ولایت خود، که از طرف پیامبر (ص) منصوص و از جانب خداوند مشخص شده بود، به آرای مردم و اصرار آنها تکیه می‌کند. آیا در یک حکومت اسلامی، آرای مردم نقشی در مشروعیت حکومت دارد؟ یا آنکه نظرات و آرای مردم تنها در مقبولیت حکومت نقش خواهد داشت؟ پاسخ این سؤال هرچه باشد، در این مسئله تردیدی نیست که بدون آرای مردم، حکومت اسلامی در جامعه مستقر نخواهد شد. استقرار حکومت اسلامی در جامعه بدون موافقت اکثریت مردم، ممکن نیست. تعبیر امام راحل (ره) نسبت به نظام جمهوری اسلامی می‌تواند راهنمای ما در این بحث باشد. ایشان می‌فرماید: «ما جمهوری اسلامی را اعلام کرده‌ایم و ملت با راهپیمایی‌های مکرر به آن رأی داده‌اند. حکومتی است متکی به آرای ملت و مبتنی‌بر قواعد و موازین اسلامی».[1] بنابراین حکومت اسلامی مبتنی‌بر معیارها، موازین و احکام دینی است اما به آرای مردم اتکا دارد. در اینجا جای تفصیل این بحث نیست، اما نتیجه بحث هرچه باشد، بی‌تردید در یک نظام و حکومت اسلامی، مشروعیت اصلی آن از جانب خداوند است و حکومتی مشروع خواهد بود که مبتنی‌بر موازین و احکام اسلام و مجری مقررات و دستورات الهی باشد. آرا و نظرات مردم نیز در شکل‌گیری حکومت اسلامی، نقشی اساسی خواهد داشت و بدون نظر مردم حکومت به مفهوم واقعی اسلامی آن، در جامعه محقق نخواهد شد.

جایگاه عدالت در حکومت اسلامی

امیرالمؤمنین فرمود: علی‌رغم اصرار فراوان شما، علی بن ابیطالب بدین دلیل این منصب و مسئولیت را نمی‌پذیرفت که در استقرار عدالت، تردید داشت. «انی سمعت رسول الله (ص) یقول: ایما وال ولّی امر امتی من بعدی

۱. صحیفهٔ نور، ج ۴، ص ۱۶۹.

اقیم یوم القیامة علی حدّ الصراط و نشرت الملائکة صحیفته فان نجا فبعدله و ان جار انتقض به الصراط انتقاضة تزیل ما بین مفاصله... فأوّل ما یلقی به النّار أنفه و حرّ وجهه ولکنی لمّا اجتمعتم علی نظرت فلم یسعنی ردّکم حیث اجتمعتم».[1] وی می‌فرماید از رسول خدا (ص) شنیدم که فرمود: هرکس بعد از من ولایت و رهبری جامعه اسلامی را به‌عهده گیرد، او را در جانب صراط نگاه خواهند داشت تا فرشتگان نامه اعمال او را بررسی کنند. تنها به عدل است که حاکم اسلامی در آن روز نجات می‌یابد؛ و سپس فرمود «فان نجا فبعدله»، اگر آن روز برای حاکم اسلامی نجاتی باشد، فقط در سایه عدل و داد است و اگر عدالت نباشد، به بدترین وجه به عذاب الهی دچار خواهد شد.

امیرالمؤمنین (ع) در خطبه معروف به شقشقیه نیز به مسئله بیعت مردم و حضور حاضر و وجود ناصر اشاره می‌کند و می‌گوید: «اما والّذی فلق الحبَّة و برأ النَّسمة، لولا حضور الحاضر و قیام الحجّة بوجود النّاصر؛ و ما اخذ الله علی العلماء ان لا یقارّوا علی کظّة ظالم و لا سغب مظلوم لالقیت حبلها علی غاربها و لسقیت آخرها بکأس اوّلها؛ و لألفیتم دنیاکم هذه أزهد عندی من عفطة عنز».[2]

در این خطبه نیز امیرالمؤمنین به دو مسئله اشاره می‌کند و می‌گوید علت اینکه حکومت را پذیرفتم، یکی آرا، اصرار و حضور مردم در صحنه و قول مردم به یاوری حاکم اسلامی و دیگری عهد و پیمانی بود که خداوند از علما و اندیشمندان گرفته است که در برابر ظالمان شکمباره و مظلومین گرسنه آرام ننشینند. باز هم، دلیل مهمی که امیرالمؤمنین برای پذیرش خلافت و حکومت در این خطبه اشاره می‌کند، مبارزه با ظلمِ ظالم و یاری مظلوم و اجرای عدل و داد در جامعه است.

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۳۲، ص ۲۶.
۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۳.

در مقوله بعثت انبیا یکی از مسائلی که قرآن مجید به صراحت آن را مطرح می‌کند، این است که انبیا آمدند تا عدل و داد را در جامعه مستقر کنند «لقد ارسلنا رسلنا بالبینات و انزلنا معهم الکتاب و المیزان لیقوم الناس بالقسط».[۱] هدف بعثت انبیا آن است که در جامعه قسط و عدل را مستقر کنند. در بیانی از رسول خدا (ص) آمده است که: «لعمل الامام العادل فی رعیته یوماً واحداً افضل من عبادة العابد فی أهله مأة عام»،[۲] ارزش فعالیت یک روز راهبر و امام عدالت‌گستری که در میان مردم به عدل و داد رفتار می‌کند، بالاتر از صد سال عبادتِ عابد است. باز در مسئله حکومت اسلامی، رسول خدا (ص) بر مسئله عدالت و امام عادل تکیه می‌کند. امیرالمؤمنین (ع) در خطبه ۱۶۴ نهج‌البلاغه در بحثی که با عثمان داشت، بر عدل و عدالت حاکم اسلامی در جامعه تأکید می‌کند و می‌گوید: «فاعلم انّ افضل عباد الله عندالله امام عادل هُدی و هَدی، فأقام سنّة معلومة و أمات بدعة مجهولة... و انّ شرّ الناس عندالله امام جائر ضَلّ و ضُلّ به، فأمات سنّةً مأخوذة و احیی بدعة متروکة و انّی سمعتُ رسول الله (ص) یقول: یؤتی یوم القیامة بالامام الجائر و لَیس معه نصیر و لا عاذر فیلقی فی نار جهنم فیدور فیها کما تدور الرّحی ثم یرتبطُ فی قعرها» امیرالمؤمنین می‌فرماید: برترین بندگان خدا در نزد خداوند راهبر عادلی است که خود هدایت یافته و هدایتگر جامعه است؛ امام عادلی که سنت‌ها را به پا می‌دارد و بدعت‌ها را از بین می‌برد. بدترین مردم نیز نزد خداوند کسی است که حکومت را در دست دارد و به‌عنوان رهبر جائر جامعه دنبال ظلم و فساد است، خود گمراه و موجب گمراهی دیگران است. سنت پذیرفته را بمیراند و بدعت را زنده گرداند. من از رسول خدا شنیدم که فرمود روز قیامت رهبر ستمگر را در دوزخ افکنند و همانند سنگ آسیا

---

۱. *قرآن مجید*، سوره حدید، آیه ۲۵.
۲. *النظام السیاسی*. باقرشریف، ص ۶۴.

گردش کند تا به قعر دوزخ برود.

اساساً از دیدگاه تفکر شیعه، عدالت جایگاه خاص و ویژه‌ای دارد. ما وقتی از اعتقادات نیز سخن می‌گوییم، در کنار توحید و معاد بر عدل تکیه می‌کنیم. در همه مناصب مهم، عدالت را یک شرط اساسی می‌دانیم. عدالت در همه‌جا، از راهبری جامعه تا قضاوت تا شهادت در محکمه تا امامت جماعت، نقشی اساسی دارد. امام راحل (ره) در یکی از بیانات خود می‌فرمایند: «اسلام خدایش عادل است. پیغمبرش هم عادل و معصوم است. قاضی‌اش هم معتبر است که باید عادل باشد. فقیهش هم که معتبر است عادل باشد. شاهد طلاق هم که معتبر است عادل باشد... زمامدار باید عادل باشد. وُلاتشان باید عادل باشند».[1]

تعریف عدالت

امیرالمؤمنین (ع) عدالت را در نهج‌البلاغه چنین معنی می‌کند: «سُئل علیه السلام ایما افضل، العدل او الجود؟ فقال: العدل یضع الامور مواضعها و الجود یخرجها من جهتها؛ و العدل سائس عام و الجود عارض خاص فالعدل اشرفهما و افضلهما».[2] عدالت آن است که هر چیزی سرجای خود قرار بگیرد و حق به ذی‌حق داده شود. عدالت حتی از جود و بخشش هم بالاتر است. چون عدالت، سیاستی عام و فراگیر است که تمام مردم از آن بهره‌مند خواهند شد. ولی از جود و بخشش تنها گروه خاصی از جامعه بهره‌مند می‌شوند.

علی (ع) و تقسیم بیت‌المال

بزرگ‌ترین مشکلی که علی بن ابیطالب (ع) در دوران خلافت پیش رو

---

۱. *صحیفهٔ نور*، ج ۱، ص ۴۴۴.
۲. *نهج‌البلاغه*. کلمات قصار، شمارهٔ ۴۳۷.

داشت، اجرای عدالت در جامعه بود. اولین مسئله‌ای که امیرالمؤمنین با آن مواجه شد، تقسیم بیت‌المال بود. حضرت برای آنکه بیت‌المال را در میان مردم بالسویه تقسیم کند، در همان روزهای اولیه با سر و صدای اشراف و حتی کسانی مواجه شد که افتخار صحابی بودن و افتخار جهاد در کنار پیامبر خدا را داشتند، ولی ایمانشان ضعیف بود. امام در مقابل این افراد فرمود: «فانتم عباد الله و المال مال الله یقسم بینکم بالسّویة لافضل فیه لاحد علی احد و للمتقین عندالله غداً أحسن الجزاء و افضل الثواب لم یجعل الله الدنیا للمتقین اجراً و لا ثواباً و ما عندالله خیر للابرار».[1] شما بندگان خدا هستید و بیت‌المال هم مال خداست و بالسویه بین شما تقسیم خواهد شد. هیچ‌کس بر دیگری از این نظر امتیازی نخواهد داشت. آنهایی که اهل تقوا و پاکدامنی هستند و جهاد و مجاهده کرده‌اند، پاداش تقوا را روز قیامت دریافت خواهند نمود. در تقسیم حقوق، معیاری به نام جهاد و تقوا وجود ندارد. تقوا قابل اندازه‌گیری نیست تا کسی که دارای تقوای بیشتر است، حقوق بیشتری دریافت نماید!

رنجش طلحه و زبیر

از طرف دیگر حضرت درباره عده‌ای که به‌عنوان مهاجر و انصار و به‌عنوان صحابی پیامبر در زمان حکومت خلفای قبلی، مخصوصاً در دوران خلیفه دوم و سوم، جایگاهی خاص، به‌ویژه از لحاظ استفاده از بیت‌المال داشتند، فرمود: «الا و أیما رجل من المهاجرین و الانصار من أصحاب رسول الله (ص) یری انّ الفضل له علی من سواه لصحبته فانّ له الفضل النیر غداً عندالله و ثوابه و اجره علی الله».[2] آنهایی که کنار پیامبر

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۳۲، ص ۱۷.
۲. *همان*.

بودند و به‌عنوان مهاجر و انصار و صحابی پیامبر افتخار دارند، اجر و ثوابشان را در روز قیامت از خداوند خواهند گرفت، نه در تقسیم بیت‌المال. اگر مال از آن من هم بود، همگان را برابر می‌دانستم تا چه رسد که مال، مال خداست. «لو کان المال لی لسویت بینهم فکیف و انّ المال مال الله».[1] و لذا وقتی طلحه و زبیر خدمت آن حضرت آمدند و گفتند اگر بناست بیت‌المال مساوی تقسیم شود، ما نمی‌توانیم زندگی‌مان را اداره کنیم و شما سهم بیشتری به ما بدهید. حضرت فرمود شما نزد مردم بروید و به مردم بگویید بخشی از حقوقشان را به شما واگذار کنند؛ اگر آنها قبول کردند، من حرفی ندارم. چون این پول تعلق به مردم دارد و آنها باید رضایت بدهند. آنها گفتند یا علی! ما نمی‌توانیم به مردم چنین حرفی بزنیم. اگر هم بزنیم کسی قبول نمی‌کند! حضرت فرمود: اگر آنها قبول نمی‌کنند، چطور من از مال آنها چیزی به شما پرداخت کنم؟ پس من سزاوارترم که به خواسته شما عمل نکنم، چه اینکه خود شما قبول دارید که مردم راضی نیستند از حقوق آنها چیزی به شما پرداخت شود. متن عبارت به این شرح است: «ان طلحة و الزبیر أتیا علیاً بعد ما بایعاه بأیام فقالا: یا امیرالمؤمنین قد عرفت شدة مؤنة المدینة و کثرة عیالنا و ان عطاءنا لایسعنا قال: فما تریدان نفعل؟ قالا: تعطینا من هذه المال مایسعنا! فقال: اطلبا الی الناس فان اجتمعوا علی ان یعطوکما شیئاً من حقوقهم فعلت. قالا: لمن نکن لنطلب ذلک الی الناس و لم یکونوا یفعلوا لوطلبنا الیهم! قال: فأنا والله احری ان لاافعل فانصرفا عنه».[2]

وقتی ولید بن عقبه، مروان بن حکم و سعید بن عاص خدمت حضرت آمدند و گفتند که شما خیلی به ما ظلم کردید. ولید گفت تو پدر مرا و همچنین پدر سعید را در جنگ بدر کشتی و به مروان دشنام

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۲۶.
۲. *بحارالانوار*، ج ۳۲، ص ۳۲.

دادی و عثمان را مورد عتاب قرار دادی که چرا مروان را کنار خودش قرار داده است. اما در عین حال با تو بیعت می‌کنیم به این شرط که هرچه داریم از ما نگیری و آنچه در دوران خلفای گذشته جمع کرده‌ایم، ما را مورد بازخواست قرار ندهی! حضرت فرمود: اما در بدر که مطرح می‌کنید، «فالحق وترکم» آنکه به شما آسیب رساند، علی نبود، بلکه حق بود. جنگ، جنگ حق با باطل بود و حق پیروز شد؛ اما اینکه شما می‌گویید من نسبت به اموال، چیزی گذشت کنم «و اما اعفایی عمّا فی ایدیکم فما کان لله و للمسلمین فالعدل یسعکم»[1] و اینکه می‌گویید از اموالی که در اختیار شماست بگذرم، اینها حق خداست و حق مردم و در این مورد علی کاره‌ای نیست و همه‌چیز در اختیار عدل است. آنچه عدالت می‌گوید برمبنای آن عمل خواهد شد.

علی (ع) در خطبه پانزدهم نهج‌البلاغه چنین می‌فرماید: آنچه به ناحق به‌دست آوردید، اگر کابین زنان خود قرار داده باشید یا با آن بردگانی خریده باشید، به بیت‌المال برمی‌گردانم «والله لو وجدته قد تزوج به النساء و ملک به الاماء لرددته فان فی العدل سعة، و من ضاق علیه العدل فالجور علیه أضیق»، اگر آنچه به ناروا از بیت المال گرفته باشید، ولو اینکه مهر زنان و بهای کنیزان قرار داده باشید، من از شما باز پس خواهم گرفت که در عدالت گشایش است و آنکه تحمل عدل را ندارد، به طریق اولی تحمل جور را نخواهد داشت.

امیرالمؤمنین (ع) و عقیل

امیرالمؤمنین (ع) با برادرش عقیل هم در این زمینه برخورد می‌کند و حاضر نیست که صاعی از گندم به ناروا در اختیار عقیل بگذارد. به عقیل عتاب می‌کند و می‌گوید آیا می‌خواهی علی دین خود را برای دنیای تو

---

۱. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۷۸، چاپ بیروت، دار صادر.

بفروشد؟ بیان امیرالمؤمنین چنین است: «والله لقد رأیت عقیلاً و قد املق حتی استماحنی من بُرّکم صاعا و رأیتُ صبیانهُ شعث الشعور غبرالالوان من فقرهم کأنما سوّدت وجوههم بالعظلم و عاودنی مؤکداً و کررّ علَیّ القول مردّداً فأصغیت الیه سمعی فظنّ انی ابیعه دینی و أتّبعُ قیادهُ مفارقاً طریقی فأحمیت له حدیدةً ثم ادنیتها من جسمه لیعتبر بها فضج ضجیج ذی دنفٍ من المها...»[1] در پایان همین خطبه امیرالمؤمنین آن جملات معروف را دارد و می‌فرماید: «والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملة اسلبها جلب شعیرة ما فعلته و انّ دنیاکم عندی لاهون من ورقة فی فم جرادة تقضمها، ما لعلی و لِنَعیم یفنی و لذّة لا تبقی»[2] به خدا قسم اگر تمام دنیا و همه افلاک هفتگانه و هر آنچه را در اوست، در اختیار علی قرار دهند، برای آنکه علی پوست جویی را که در دهان مورچه‌ای است، به ناروا از او بگیرد، این کار را نخواهد کرد. علی حاضر نیست کوچک‌ترین ظلم و معصیت خداوند را با همه دنیا معامله کند. فرمود همه دنیای شما نزد علی کم‌ارزش‌تر است از برگی که در دهان یک ملخ قرار گرفته است. علی را چه کار با نعمت و لذت زودگذر دنیا!

حق‌محوری علی (ع)

ویژگی مهمی که در سراسر حکومت امیرالمؤمنین درخشش دارد، مسئله عدل و داد و حق‌محوری اوست. هیچ‌گاه امیرالمؤمنین حاضر نیست از مسیر حقّ و عدالت خارج شود «علی مع الحق و الحق مع علی»[3] «علی مع الحق یدور حیثما دار»[4] «القرآن مع علی و علی مع القرآن»،[5] بیان پیامبر (ص)

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۲۴.
۲. *همان*.
۳. *بحارالانوار*، ج ۳۸، ص ۱۸۸.
۴. *همان*، ص ۳۵۸.
۵. *همان*، ج ۴۰، ص ۷۷.

است که هر کجا علی است، حق همان‌جاست. و هر کجا حق باشد علی را در کنارش می‌بینید. هر کجا علی است قرآن همان جاست و هر کجا قرآن را بیابید، علی را در کنار آن می‌یابید. زندگی علی تجسم‌یافتهٔ آیات قرآن و همه زندگی او دایره‌ای بر مدار حق است. و لذا فرمود: «اَلا و إنّ امامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه، و من طعمه بقرصیه. الا و إنّکم لا تقدرون علی ذلک و لکن أعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد... ولو شئتُ لاهتدیتُ الطریق اِلی مصفّی هذا العسل و لُباب هذا القمح و نسائج هذا القزّ و لکن هیهات ان یغلبنی هوای و یقودنی جشعی الی تخیر الاطعمة و لعلّ بالحجاز اَو الیمامة من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشبع... أأقنع من نفسی بان یقال هذا امیرالمؤمنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر...»؛[1] بدانید که امام شما از دنیای خود به دو جامه کهنه و دو قرص نان بسنده کرده است. گرچه شما توان چنین کاری را ندارید، ولی مرا به پارسایی و کوشش و پاکدامنی و درستی یاری کنید. اگر می‌خواستم می‌توانستم عسل و مغز گندم و بافته ابریشم را برای خود آماده نمایم. لیکن هرگز نخواهم گذاشت هوای نفس بر من چیره شود. آیا علی بن ابیطالب بهترین غذاها را برای خود آماده سازد و بهترین پارچه ابریشمی را به‌عنوان لباس آماده نماید، در حالی که در گوشه و کنار کشورش افرادی باشند که هیچ‌گاه طعم سیری را درک نکرده باشند؟ آیا علی در فکر انتخاب غذاهای رنگارنگ باشد، اما در گوشه و کنار کشورش گرسنگان در فکر قرص نانی باشند؟

ویژگی‌های استانداران علی (ع)

علی بن ابیطالب در همه موارد بر عدالت تکیه داشت. حضرت نه تنها در تقسیم بیت‌المال بلکه در مسئله انتخاب استاندارها و فرماندارها و سایر

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۴۵.

مسئولین نیز چنین بود. مشکل طلحه و زبیر بیشتر از همین جا نشئت می‌گرفت. آنها علاقه داشتند که حکومت بصره و کوفه به آنها واگذار شود و لذا خدمت امیرالمؤمنین آمدند و گفتند که در دوران خلفای گذشته به ما بی‌توجهی شده و الان شما باید جبران کنید. ما می‌خواهیم شریک شما در مسئولیت باشیم. فرمود می‌توانید مرا در همه امور کمک کنید «انتما شریکای فی القوة و الاستقامة و عونای علی العجز و الاود»،[1] گفتند نه مقصود ما از کمک این است که حکومت بخشی از کشور به ما واگذار شود. حتی در بعضی از تواریخ آمده که حضرت، حکومت یمن را برای طلحه و حکومت بحرین و یمامه را برای زبیر نوشت و به‌دست آنها داد. آنها حکم را گرفتند و گفتند: یا علی از این صله رحم شما تشکر می‌کنیم. حضرت از این جمله آنها سخت ناراحت شد و فرمود: «و انّما وصلتکما بولایة امور المسلمین؟»[2] ولایت بر مسلمانان چه ارتباطی با صله رحم دارد؟! سپس حکم را از آنها گرفت و فرمود من تصور دیگری نسبت به شما داشتم.

حتی مغیرة بن شعبه که به نیت خیرخواهی خدمت امیرالمؤمنین رسید و گفت بهتر است یمن را به طلحه بدهید، بحرین را به زبیر و شام نیز فعلاً در اختیار معاویه باشد تا آرامش حاکم شود، حضرت در پاسخ، این آیه شریفه را قرائت فرمود: «و ما کنت متخذ المضلین عضداً»[3] یعنی علی بن ابیطالب ستمگران را به‌عنوان بازوی حکومت خود انتخاب نخواهد کرد. حضرت فرمود: آیا به من می‌گویید که پیروزی را از طریق ظلم و جور به‌دست آورم؟! «اتأمرونی ان اطلب النصر بالجور فیمن ولیت علیه والله لا اطور به»،[4] به خدا قسم که نپذیرم تا جهان سرآید و ستاره‌ای

---

۱. *تاریخ یعقوبی*، ج ۲، ص ۱۸۰، چاپ بیروت، دار صادر.
۲. *همان*.
۳. *قرآن مجید*، سوره کهف، آیه ۵۱.
۴. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۲۶.

در آسمان پیِ ستاره‌ای برآید.

وقتی طلحه و زبیر به بهانه عُمره می‌خواستند از مدینه خارج شوند، محمد بن طلحه را خدمت امیرالمؤمنین فرستادند و گفتند ما برای بیعت مردم با شما خیلی تلاش کردیم و الان امثال مالک اشتر دور شما را گرفته‌اند. حضرت فرمود: «فما الذّی یرضیکما»،[1] چه چیزی شما را راضی می‌کند؟ پیام دادند که: «ولّ احدنا البصرة و الاخر الکوفه»[2] یکی را والی بصره و یکی را والی کوفه کن. حضرت در پاسخ فرمود: «والله انی لا آمنهما و هما عندی بالمدینة فکیف آمنهما و قد ولّیتهما العراقین فقل لهما: ایها الشیخان احذرا من الله»،[3] در حالی که در مدینه در کنار من هستید، خیال من از شما، راحت نیست تا چه رسد که شما را به کوفه و بصره بفرستم!

برخورد شدید امیرالمؤمنین (ع) با تخلفات

می‌بینیم با عدل و داد امیرالمؤمنین سازگار نیست که حتی برای یک روز ظالمی را، بر بخشی از جامعه حاکم کند. و لذا وقتی امیرالمؤمنین از اشخاصی که آنها را به‌عنوان والی و حاکم و استاندار نصب کرده بود، خلافی می‌دید، به شدت با آنها برخورد می‌کرد. چه در مورد عثمان بن حنیف، حاکم بصره که حضرت با نوشتن نامه‌ای با او برخورد کرده و فرمود چرا همواره کنار سفره رنگارنگ اغنیا هستی؟ و چه در مورد برخورد شدیداللحنی که در نامه شماره ۴۱ نهج‌البلاغه آمده است. البته در اینکه حضرت این نامه را به کدام یک از والیان خود نوشته است، اختلاف نظر وجود دارد. بعضی عبیدالله بن عباس و بعضی عبدالله بن عباس را نام برده‌اند. مولا در آغاز نامه می‌گوید: «اما بعد، فانّی کنتُ

---

۱. *بحارالانوار*، ج ۳۲، ص ۲۴.
۲. *همان*.
۳. *همان*.

اَشرکتک فی امانتی، و جعلتک شعاری و بطانتی، و لم یکن رجل فی اهلی اوثق منک فی نفسی لمواساتی و موازرتی و اداء الامانة الی». تعبیراتی نظیر اینکه تو را شریک امانت کردم و به‌عنوان رازدار خود انتخاب نمودم و یا اینکه از تو مطمئن‌تر در میان یاران خود نیافتم، تعبیراتی است که بیشتر به ابن عباس می‌خورد تا دیگری. همان ابن عباس معروف که فاضل، عالم و مفسّر عالی‌قدر بوده است. تعبیر شعار به معنی لباس زیرین است. بطانة به معنی آستری لباس است. این عبارت را عرب نسبت به فردی به‌کار می‌برد که خیلی نزدیک و خصوصی باشد. یعنی تو را به‌عنوان نزدیک‌ترین فرد خودم برگزیدم. اینکه فرموده به هیچ‌کس از اهل‌بیت‌ام به اندازه تو اعتماد نکردم، سخن بسیار مهمی است. این تعبیرات نشان می‌دهد که مقصود همان ابن عباس معروف است. حضرت در همین نامه می‌گوید تو از معدود کسانی هستی که با عنوان صاحب خرد و عقل در میان یاران و اصحاب من قرار داری.

بعد حضرت ادامه می‌دهد: «ایها المعدود کان عندنا من ذوی الالباب، کیف تسیغ شراباً و طعاماً و أنت تعلم انّک تأکل حراماً و تشرب حراماً؟... فاتّق الله وَارْدُدْ الی هؤلاء القوم اموالهم، فانّک اِن لم تفعل ثمّ امکننی اللهُ منک لاعذرنّ الی الله فیک و لاضربنک بسیفی الّذی ما ضربتُ به احداً الاّ دخل النّار»،[۱] آنچه می‌خوری و می‌آشامی، می‌دانی که حلال نیست و از حدود الهی تجاوز کرده‌ای. اینها را باید به بیت‌المال برگردانی و اگر برنگردانی و دست علی به تو برسد، با شمشیر با تو مواجه خواهد شد. آن شمشیری که علی به هرکس زد او را وارد آتش جهنم کرد. بعد فرمود: «والله لو انّ الحسن و الحسین فعلا مثل الّذی فعلتَ ما کانت لهما عندی هوادةٌ و لا ظفِرا منّی بارادةٍ، حتّی آخذَ الحقّ منهما»،[۲] یعنی به خدا قسم اگر کاری

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۴۱.
۲. *همان*.

که تو انجام دادی، حسن و حسین هم انجام می‌دادند، من با آنها همین‌طور برخورد می‌کردم و این اموال را از آنها باز می‌ستاندم و اجازه نمی‌دادم برخلاف عدل و حق از بیت المال استفاده کنند.

کدام حاکم در تاریخ تا این حد بر مسئله عدالت و حقوق مردم تکیه کرده باشد. واقعاً چه کسی می‌تواند به امیرالمؤمنین برسد؟ او کجا بود و ما کجا! او خود فرمود: «و انتم لا تقدرون علی ذلک»،[1] شما نمی‌توانید مثل علی باشید. «و لکن أعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد»،[2] اما علی را با تقوا، پاکدامنی، کوشش و درستکاری کمک کنید.

برخورد علی (ع) نسبت به قاتل خویش

علی کجا و حکومت‌های دنیا کجا؟ شما کجا سراغ دارید عادل و عدالت‌گستری که حتی نسبت به قاتل خود هم عدل و داد را فراموش نکند. فرمود «یا بنی عبدالمطلب لا الفینکم تخوضون دماء المسلمین خوضاً تقولون قتل امیرالمؤمنین الاّ لا تقتلنّ بی الاّ قاتلی. انظروا اذا انا مُتُّ من ضربته هذه فاضربوه ضربة بضربة و لا تمثّلوا بالرجل فانّی سمعت رسول الله (ص) یقول ایاکم و المثله و لو بالکلب العقور».[3]

آخرین وصیت امیرالمؤمنین سفارش نسبت به قاتل خویش است. فرمود مبادا بعد از شهادت من در کوچه‌های کوفه ندای «قُتل امیرالمؤمنین»، «امیرالمؤمنین کشته شد» سر دهید. شمشیرها را از نیام خارج ساخته و جنگ داخلی راه بیندازید و به همه آنهایی که احتمال می‌دهید جزو پیروان و طرفداران خوارج هستند، حمله کنید. نه! این کار را نکنید «الا لا تقتلنّ بی الا قاتلی» به‌خاطر کشته شدن علی، فقط یک نفر

---

۱. *همان*، نامه ۴۵.
۲. *همان*.
۳. *نهج‌البلاغه*، نامه ۴۷.

باید کشته شود و نه بیشتر و آن هم قاتل اوست. اگر من از دنیا رفتم، «فاضربوه ضربة بضربة» او یک ضربت بیشتر بر من نزده، شما حق ندارید بیشتر از یک ضربت بر او بزنید. کجا می‌توانیم مثل علی را پیدا کنیم؟ وقتی حضرت به شهادت رسید و ابن ملجم را برای قصاص به محضر امام مجتبی آوردند، عبدالرحمن بن ملجم، این اشقی الاشقیاء، از امام حسن پرسید که پدرت راجع به من چه گفت؟ و حضرت همین جملات را بیان فرمود. عبدالرحمن بن ملجم گفت: علی هیچ‌گاه و در هیچ‌یک از مراحل زندگی خود، حق و عدل را از یاد نبرد. قاتل علی هم قبول دارد که اعدل همه عادل‌های جهان و رادمرد و ابرمرد بزرگ تاریخ، علی (ع) است.

صبح نوزدهم بعد از ضربت نیز وقتی عبدالرحمن بن ملجم را دستگیر کردند و به محضر امیرالمؤمنین آوردند و حضرت جمله معروف را فرمود «آیا من برای تو بد امامی بودم؟» را فرمود، عبدالرحمن بن ملجم گفت: «اَفانت تنقذ مَن فی النار»[1] یعنی علی! آدمی که جهنم برای او قطعی است، آیا نجاتی برای او می‌باشد؟ حضرت بلافاصله به امام حسن نسبت به او سفارش کرد و فرمود او اکنون اسیر توست و با او مدارا کن.

به جز از علی که گوید به پسر که قاتل من
چو اسیر توست اکنون به اسیر کن مدارا

---

۱. قرآن مجید، سوره زمر، آیه ۱۹.

امام علی (ع) الگوی آزادمردان

تاریخ زندگی و سیره و راه و روش امیرالمؤمنین علی (ع) را نمی‌توان به‌عنوان انسان والایی که در زمان یا مکانی محصور باشد، مطرح نمود. راه و روش آن حضرت، تنها به‌عنوان تاریخ زندگی یک شخصیت والا مطرح نیست، بلکه راه و روش آن حضرت به‌عنوان یک الگو و سرمشق و تابلو درس‌آموز پیش روی همه شیعیان و علاقه‌مندان آن حضرت در همه تاریخ خواهد بود. او شخصیتی فرای زمان و فرای همه مکان‌هاست و هرچه زمان می‌گذرد، بر عاشقان و شیفتگان آن حضرت افزوده می‌شود.

اگر آن حضرت در دوران حیاتش در کوفه و مدینه و مکه و بصره و ایران امروز و بخشی از کشورهای اسلامی دیگرِ امروز نظیر یمن، عراق، بحرین، کویت، امارات، مصر، پاکستان، افغانستان و کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز به‌عنوان امام، رهبر و مقتدا مطرح بود، امروز امیرالمؤمنین به‌عنوان یک چهره ممتاز و بی‌نظیر نه تنها برای شیعیان و نه تنها برای مسلمانان که برای همه آزادی‌خواهان و محققین و اندیشمندان جهان اعم از مسلمان و غیرمسلمان، مطرح است.

اسوه‌های بزرگ بشریت

تاریخ زندگی امیرالمؤمنین و راه و روش آن حضرت باید به‌عنوان الگو و

سرمشق برای همه ما باشد. قرآن مجید نسبت به پیامبر اسلام (ص) می‌فرماید: «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر و ذکر الله کثیرا».[1] قرآن مجید این مسئله را با تأکید بیان می‌کند، هم با «لام»، هم با «قد» و با تعبیر «لقد کان لکم»، در واقع خداوند با تأکید فراوان الگو بودن زندگی پیامبر را برای مسلمانان مطرح می‌کند. تعبیر «کان» هم آمده تا استمرار را برساند. «لقد کان لکم» یعنی این‌چنین بوده و هست و خواهد بود که «فی رسول الله» در زندگی پیامبر و در راه و روش زندگی آن حضرت، اسوه حسنه، سرمشق‌های پسندیده و نیکو و الگوهای حیات‌بخش برای زندگی شماست. گرچه این الگو و سرمشق برای همه است، اما چه کسانی می‌توانند از این سرمشق به‌خوبی استفاده کنند؟ قرآن می‌گوید «لمن کان یرجوا الله»، آنهایی که امید به خداوند دارند. امید به رحمت و هدایت الهی دارند و آنهایی که امید به روز حساب و رستاخیز دارند. «و الیوم الاخر و ذکر الله کثیرا» و همچنین آنهایی که همواره دل‌های آنها مملو از یاد حق است. سه شرط را خداوند برای آنهایی ذکر می‌کند که قادرند زندگی پیامبر را برای خود الگو قرار دهند: امیدوار به خداوند و روز قیامت «یرجوا الله و الیوم الاخر» و دارای دلی مملو از یاد خداوند «و ذکر الله کثیرا». برخی از مفسرین «یرجوا الله» را توحید و ایمان به خداوند «و الیوم الاخر» را اعتقاد به معاد و روز قیامت و یاد و ذکر خدا را نیز وسیله‌ای برای استمرار ایمان و امید ذکر کرده‌اند.

در سه مورد قرآن مجید از کلمه «أسوه» یعنی سرمشق و الگو استفاده کرده است: یک‌جا برای پیامبر اسلام و دو مورد نسبت به ابراهیم خلیل و یاران نزدیک آن حضرت. آیه مربوط به پیامبر اسلام در سوره

---

۱. *قرآن مجید*، سوره احزاب، آیه ۲۱.

احزاب و دو آیه‌ای که نسبت به ابراهیم خلیل (ع) در سوره ممتحنه آمده است. قرآن مجید می‌گوید «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم و الذین معه»[۱]، مردم! برای شما سرمشق و الگوی نیکو و حسنه‌ای وجود دارد، در زندگی ابراهیم خلیل و آنهایی که در کنار ابراهیم و با ابراهیم بودند. در آیه دیگری در همین سوره می‌گوید «لقد کان لکم فیهم اسوة حسنة لمن کان یرجوا الله و الیوم الاخر»[۲] در زندگی ابراهیم و اصحاب و یاران آن حضرت اسوه حسنه است، باز برای آنهایی که امید به خدا و روز قیامت دارند.

البته شأن نزول این آیات و آیات قبل و بعد، عمدتاً مربوط به صحنه‌های اجتماعی، استقامت و مقاومت و ایستادگی در برابر دشمنان است. «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة»، مربوط به جنگ احزاب (خندق) است که قرآن مجید می‌گوید، «و لما رءآ المؤمنون الاحزاب قالوا هذا ما وعدنا الله و رسوله و صدق الله و رسوله و ما زادهم الا ایماناً و تسلیماً»[۳] خیلی مهم بود که در جنگ احزاب، مسلمانان در مدینه در برابر حمله و تجمع همه گروه‌ها و دستجات و احزاب مواجه شدند و ایستادگی کردند. به تعبیر قرآن، دشمنان دست به‌دست هم داده بودند و در برابر اسلام یکپارچه شده بودند. و لذا پیغمبر راهی نمی‌دید جز ایجاد یک خط دفاعی تا جلوی هجوم دشمن را به شهر مدینه بگیرند که همان حفر خندق بود. در آن شرایط بحرانی که منافقین هم در داخل مدینه وسوسه می‌کردند و دل مردم را خالی می‌کردند و می‌گفتند ما توان مقاومت نداریم، پیغمبر با چهرهٔ گشاده و با لب خندان در کنار مسلمانان، خود برای کندن خندق فعال بود و خاک خندق را گاهی در دامانش و

---

۱. *قرآن مجید*، سوره ممتحنه، آیه ۴.
۲. *قرآن مجید*، سوره ممتحنه، آیه ۶.
۳. *قرآن مجید*، سوره احزاب، آیه ۲۲.

گاهی در ظرفی از خندق خارج می‌کرد و مردم را به پیروزی وعده می‌داد. قرآن می‌گوید مؤمنین وقتی احزاب را دیدند، گفتند این وعده خدا و پیغمبر بوده که به ما گفته بودند که کفار به ما حمله می‌کنند و ما می‌دانیم وعده پیروزی از جانب خدا و پیامبر، درست است. قرآن در برابر آن همه دشمن می‌گوید «و ما زادهم الاّ ایماناً و تسلیما»، وقتی تجمع و هجمه دشمن را مشاهده کردند، جز اینکه ایمانشان افزایش پیدا کرد و در برابر فرمان خدا و پیامبر بیشتر تسلیم شدند، چیز دیگری نبود. در این موقعیت است که قرآن می‌گوید «لقد کان لکم فی رسول الله اسوة حسنة» باید از پیامبر تأسی بجویید و راه او را بپیمایید.

اتفاقاً در ماجرای حضرت ابراهیم هم که قرآن مسلمانان را دعوت می‌کند به اینکه مسیر ابراهیم خلیل‌الله و یاران او را طی کنند، در شرایطی مطرح می‌کند که ابراهیم در برابر کفار و مشرکین قرار می‌گیرد و از آنها تبرّی و بیزاری می‌جوید. «قد کانت لکم اسوة حسنة فی ابراهیم والذین معه اذ قالوا لقومهم انا برءؤا منکم و مما تعبدون من دون الله»، آن زمانی که ابراهیم به کفار گفت از شما و آنچه شما می‌پرستید، بیزار هستیم. در واقع، در هر دو آیه در یک صحنه مبارزه با دشمن و مقاومت و ایستادگی این مسئله مطرح شده است. از این آیات درس می‌گیریم که در صحنه‌های اجتماعی و مقاومت در برابر دشمن بیشتر نیاز داریم تا از زندگی پیامبران و معصومین (ع) الگو بگیریم.

بنابراین اسوه بودن و الگو بودن پیامبر اسلام یا ابراهیم خلیل در متن قرآن مجید مطرح شده است. امیرالمؤمنین نیز به‌عنوان شاگرد تربیت یافته مکتب پیامبر و نزدیک‌ترین فرد به رسول خدا که خود ایشان فرمود تا پیامبر زنده بود، من نزدیک‌ترین به او بودم؛ در هنگام رحلت هم من نزدیک‌تر از همه به او بودم و روح پیامبر از کنار دستان من به آسمان عروج کرد ـ که در ادامه بحث به این بیان امیرالمؤمنین اشاره می‌کنم ـ

می‌تواند به‌عنوان بهترین الگو و اسوه برای همه ما باشد.

امیرالمؤمنین الگوی حق‌جویان

وقتی از امیرالمؤمنین و زندگی ایشان سخن می‌گوییم، یک پیام و رسالت سنگینی برای ما دارد. اینکه ما علی بن ابیطالب (ع) را شناخته‌ایم، یکی از بزرگ‌ترین نعمت‌های الهی است. اینکه ما به زندگی امیرالمؤمنین آشنا شده‌ایم، یکی از الطاف الهی است. اما خدای ناکرده اگر به پیام این آشنایی و مسئولیت و رسالت آن توجه نکنیم، بار سنگینی از مسئولیت را در این جهان و عقاب الهی را در آن جهان متوجه ما خواهند نمود. اگر کسی علی بن ابیطالب (ع) را بشناسد و از راه او فاصله بگیرد، چطور؟ اینجاست که گاهی ممکن است بگوید ای کاش جزو کسانی بودم که امیرالمؤمنین را نشناخته بودم. عده‌ای بودند که از راه آن حضرت فاصله داشته چون چهره مقدس او را در لابلای صفحات تاریخ ندیده بودند. عده‌ای هم فاصله داشتند، بدان دلیل که به حقانیت آن حضرت نرسیدند و راه او را نشناخته بودند. اما اگر کسی با علی (ع) و راه او آشنا شد و او را در مقام عمل اسوه قرار نداد، بار مسئولیت سنگین‌تری را بر دوش دارد.

پیام زندگی امیرالمؤمنین پیام شیعه بودن و راهروی ما از اوست. مسئولیتی که زندگی آن امام بر دوش ما می‌گذارد، آن است که با چراغی که از سیره و روش ایشان به‌دست آوردیم، جاده حق را بشناسیم. که خود فرمود: من همواره بر جاده حق بودم (لعلی جادة الحق).[1] علت اینکه امیرالمؤمنین جاودانه است اینکه «علیّ مع الحق و الحق مع علیّ»[2] علی

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۹۷.
۲. *بحارالانوار*، ج ۳۸، ص ۱۸۸.

همواره با حق بود و حق همواره با علی بود، «یدور معه حیثما دار»[1] هرجا علی بود، حق بود و هرجا حق بود، علی همان‌جا بود. چون حق جاودانه است، پس علی هم جاودانه است. چون حق، مسیر هدایت انسان‌هاست، پس زندگی امیرالمؤمنین هم مسیر هدایت همه ماست.

اگر تصور شود که امیرالمؤمنین (ع) دارای مقام خاص و ویژه‌ای بوده و در مجموعه کمالات شخصیتی استثنایی بوده است و دست ما هرگز به دامان آن حضرت نخواهد رسید، این تصور، تصور درستی نیست. البته که امیرالمؤمنین (ع) ویژگی‌هایی داشته که مخصوص ایشان بوده و حتی برخی از آنها را در زندگی سایر ائمه هدی هم پیدا نمی‌کنیم، ولی این بدان معنی نیست که نتوانیم از راه او تبعیت کنیم، در عین حال که خصایص ایشان قابل کپی‌برداری نیست. به‌عنوان مثال، علی (ع) نزدیک‌ترین صحابی پیامبر اکرم بوده است. آن ویژگی که علی (ع) در نزدیکی به رسول خدا داشت، مخصوص خود ایشان بود. او اولین کسی بود که اسلام آورد، این ویژگی نیز مخصوص خود ایشان بود.

ویژگی‌های امیرالمؤمنین از زبان خودش

به بیان امیرالمؤمنین (ع) در این زمینه نگاه کنید تا بهتر به ویژگی‌های آن حضرت آشنا شویم و این مسئله برای ما روشن شود که کجا امیرالمؤمنین برای ما الگوست و در چه مواردی ممکن نیست دست ما به آن حضرت برسد. «انا وضعت فی الصغر بکلاکل العرب»[2] فرمود من هنوز سن کمی داشتم، تازه‌جوان بودم که پشت بزرگ‌ترین قهرمانان عرب را به خاک مالیدم. «و کسرت نواجم قرون ربیعة و مضر». من در جوانی بزرگان قبیله ربیعه و مضر را به خاک انداختم. یا به تعبیر خودش

---

۱. *همان*، ص ۳۵۸.
۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۹۲.

شاخ‌های بلند آنها را شکست. یک همچون ویژگی‌هایی که خود توصیف می‌کند، خاص ایشان است. «و لقد علمتم موضعی من رسول الله صلی الله علیه‌واله بالقرابة القریبه و المنزلة الخصیصه». همه شما می‌دانید که من به پیامبر چقدر نزدیک بودم و پیش ایشان جایگاه خاص و ویژه‌ای داشتم. «وضعنی فی حجره و انا ولد»، من کودک بودم، پیامبر مرا در دامان خود قرار می‌داد و به سینه خود می‌چسباند. «و یکنفنی فی فراشه»، در کنار پیامبر بودم روز و شب. همیشه در کنار ایشان بودم تا جایی که می‌گوید «و لقد کنت اتبعه اتباع الفصیل اثر امّه»، آن نوزاد کوچک شتر چگونه مدام دنبال مادرش حرکت می‌کند و پا جای پای مادر خود می‌گذارد، من هم همواره در کنار پیامبر بودم و پا جای پای ایشان می‌گذاشتم. «یرفع لی فی کل یوم من اخلاقه علما» هر روز که در کنار پیامبر بودم، پرچمی را در زمینه اخلاق و فضایل برای من می‌افراشت. «و یأمرنی بالاقتداء به» و به من امر می‌کرد پیرو راه و هنجار و رفتاری باشم که او برای من ترسیم می‌کند. «و لقد کان یجاور فی کل سنة بحراء» هر سال پیامبر مدتی به غار حرا می‌رفت و آنجا می‌ماند و مجاور می‌شد و عبادت می‌کرد. «فاراه و لا یراه غیری» هیچ‌کس از این ماجرا خبر نداشت و فقط من بودم که به ملاقات پیامبر می‌رفتم. این فقط علی بود که در آن ایام رسول خدا را می‌دید. فرمود جز من در آن ایام کسی پیامبر را نمی‌دید. «و لم یجمع بیت واحد یومئذ فی الاسلام غیر رسول الله صلی الله علیه و آله» فقط یک خانه بود که صدای اسلام در آن خانه بود، یک خانه بود که در آنجا نماز به پا می‌شد، یک خانه بود که وحی الهی در آنجا نازل می‌شد و در آن خانه پیامبر و خدیجه بود و من سوم آنها بودم. «أری نور الوحی و الرسالة» من پرتو وحی و پیامبری و رسالت را با چشم می‌دیدم. «و اشمّ ریح النبوه» بوی عطر نبوت به مشام من می‌رسید. «و لقد سمعت رنّة الشیطان حین نزل الوحی» آنگاه که وحی آسمانی بر پیامبر نازل می‌شد، من ناله شیطان را

می‌شنیدم. «فقلت یا رسول الله ما هذه الرنّة؟» از پیامبر سؤال کردم که این صدای ناله از کجاست؟ پیامبر فرمود «هذا الشیطان أیس من عبادته» این ناله شیطان است که مأیوس می‌شود از آنکه در میان مردم معبود باشد و فرمان او اطلاعت بشود. «انک تسمع ما اسمع و تری ما اری الا انک لست بنبی و لکنکّ وزیر» گفت علی جان آنچه من می‌بینم تو هم همان را می‌بینی، آنچه من می‌شنوم تو هم همان را می‌شنوی، فقط تو پیامبر نیستی و تو وزیر من هستی. بنابراین آنچه رسول خدا می‌شنود، علی هم می‌شنود، آنچه پیامبر می‌بیند، علی هم می‌بیند. این خطبه ۱۹۲ نهج‌البلاغه است.

در خطبه دیگر امیرالمؤمنین می‌فرماید: «و لقد واسیتُهُ بنفسی فی المواطن الّتی تنکُصُ فیها الأبطالُ»[1] در مواقفی در کنار پیامبر جان خود را در کف گذاشتم و فداکاری و جانبازی کردم که خطرناک‌ترین مواقف بود. در آنجاهایی که شجاعان عرب هم فرار می‌کردند. «و تتأخرُ فیها الأقدامُ» و قدم به عقب می‌کشیدند «نجدةً أکرمنی الله بهَا». آن قدرت، شهامت و ایستادگی که خدا به من کرامت و عطا کرده بود. تا جایی که می‌گوید «و لقد قبض رسول الله صلی الله علیه و آله و إن رأسه لعلی صدری». رسول خدا در حالی که سرش بر سینه‌ام بود، قبض روح گردید.

آن از کودکی که گفت کودک بودم در دامان پیامبر بزرگ شدم. پیامبر سینه مرا به سینه خودش می‌چسباند. آن از دوران نوجوانی که گفت هر روز پیامبر پرچمی را از اخلاق برافراشت و به من گفت تبعیت کنم، در مسیری که او برای من ترسیم می‌کرد. آن هم در دوران جوانی که گفت در مواقفی که شجاعان عرب می‌هراسیدند، من فداکاری کردم و جان به کف در کنار پیامبر بودم؛ و این هم پایان کار که گفت پیامبر

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۹۷.

سرش بر سینه من بود و جان به جان آفرین تسلیم کرد. «و لقد سألت نفسه فی کفی فأمررتها علی وجهی» آن وقت که روح پیامبر به جنان پرواز می‌کرد، کنار دست‌های من عبور کرد و من به‌خاطر تبرک روح پیامبر، دستم را به‌صورت کشیدم.

«و لقد ولیت غسله صلی الله علیه و آله» من متولی غسل او شدم، «و الملائکه أعوانی»، و فرشتگان در این غسل علی را کمک می‌کردند «فضجت الدار و الأفنیه». همه‌جا صدای ناله و گریه در خانه و اطرافش بود. «ملأ یهبط و ملأ یعرج» من می‌دیدم که گروهی از فرشتگان به خانه پیامبر فرود می‌آمدند و گروهی عروج می‌کردند. «ما فارقت سمعی هیمنة منهم» من صدا را می‌شنیدم که گروه‌گروه فرشتگان وارد می‌شوند و صدای عروج آنها را می‌شنیدم. «یُصَلّون علیه» گروه‌گروه فرشتگان می‌آمدند و بر پیامبر نماز می‌خواندند. «حتی واريناه فی ضریحه» تا زمانی که من بدن پیامبر را در خاک مدفون کردم.

جایگاه ویژه

این جایگاه امیرالمؤمنین است. بی‌تردید او دارای ویژگی‌هایی است که هیچ‌کس آن ویژگی‌ها را ندارد. چه کسی به جز او، از کودکی پیامبر استاد او بوده است؟ در میان همه بزرگان و اصحاب پیامبر و حتی ائمه هدی (ع) چنین مقام و موقعیتی را نمی‌بینیم. این مقام، ویژه امیرالمؤمنین بود. او در شهامت، شجاعت، عبادت، ایثار، یتیم‌نوازی، دستگیری بینوایان، مبارزه با انواع بدعت‌ها، استقرار عدالت و فداکاری و شب‌زنده‌داری جایگاهی داشت که هرگز نمی‌توان به سادگی به آن جایگاه نزدیک شد. امام سجاد (ع) می‌گوید عبادت من کجا و عبادت امیرالمؤمنین کجا! امام صادق (ع) می‌گوید شب‌زنده‌داری من کجا و علی بن ابیطالب کجا!

زهد، شهامت، عبادت، یتیم‌نوازی، عدالت، ایثار و مردانگی امیرالمؤمنین او را در جایگاه بسیار رفیع و بلندی قرار داده است. او در بالای بلندترین و رفیع‌ترین قله فضیلت است. اوج قله کمال، انسانیت و ایثار و مروّت و همه فضایل اخلاقی است. اینکه کسی مدعی شود می‌تواند به جایگاه او دست یابد، این ادعا نادرست است. یک خیال و توهّم است. خود امیرالمؤمنین فرمود «ألا و إنکم لا تقدرون علی ذلک»، آن زهدی که من دارم، شما نمی‌توانید به آن برسید. این جملاتی از نامه‌ای است که حضرت به عثمان بن حنیف نوشت. عثمان بن حنیف کارگزار و استاندار وی در بصره بود. او از صحابه پیامبر بود. همان کسی بود که در حکومت خلیفه اول در حضور خلیفه اول ایستاد و شهادت داد که خلافت از آنِ امیرالمؤمنین است. او جزو آن دوازده نفری بود که در حضور خلیفه اول سخنرانی کرد و به ولایت و خلافت بر حق علی (ع) شهادت داد. عثمان بن حنیف یک شخصیت برجسته و یک صحابی برجسته رسول خدا بود. در عین حال امیرالمؤمنین از عثمان بن حنیف رنجیده بود که به جلساتی دعوت می‌شد که ویژه ثروتمندان بصره بود و انواع غذاهای لذیذ بر سر آن سفره‌ها بود. در جمعی که به قول علی (ع) از فقرا خبری نبود. لذا امام برای او نامه نوشت و فرمود «و إن أمامکم قد اکتفی من دنیاه بطمریه و من طعمه بقرصیه».[1] امام و راهبر شما به دو پیراهن کهنه و دو قرص نان از دنیایش اکتفا کرده است و تو چطور به مجالسی می‌روی که از فقرا خبری نیست و خود را به انواع غذاها سرگرم کرده‌ای. فرمود اگر امیرالمؤمنین هم بخواهد، چنین شرایطی برای او آماده است. «و لو شئت لاهتدیت الطریق إلی مصفی هذا العسل و لباب هذا القمح و نسائج هذا القزّ» اگر بخواهد می‌تواند بهترین عسل‌ها و بهترین

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۴۵.

نان‌ها از مغز گندم و بهترین لباس‌ها را داشته باشد، اما این کار را نمی‌کند، چون او امام است. ولکن «هیهات أن یغلبنی هوای و یقودنی جشعی إلی تخیر الأطعمه و لعل بالحجاز أو الیمامه من لا طمع له فی القرص و لا عهد له بالشبع، أو أبیت مبطاناً و حولی بطونٌ غرثی و أکبادٌ حری... أأقنع من نفسی بأن یقال هذا امیرالمؤمنین و لا اشارکهم فی مکاره الدهر»[1] فرمود هرگز هوای نفسم به من چیره نخواهد شد و حرص و آز به انتخاب انواع غذاها نخواهد کشاند، در حالی که ممکن است در حجاز یا یمانه کسی در فکر قرص نانی باشد و هرگز غذای سیری نخورده باشد، من سیر بخوابم و اطرافم شکم‌های گرسنه‌ای باشد که از شدت گرسنگی به پشت چسبیده باشند و یا جگرهای سوخته. یعنی نمی‌شود من راهبر دنیای اسلام باشم، اما در سختی مردم سهیم و شریک نباشم. خود سیر بخوابم و به فکر گرسنگان نباشم.

مسئولیت پیرو بودن

در عین حال امام فرمود آن راهی که علی می‌پیماید «ألا و إنکم لا تقدرون علی ذلک» درست است که آن زهد و شب بیداری و عبادت و ساده‌زیستی امیرالمؤمنین را نمی‌توانید داشته باشید «و لکن أعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد»، اما در عین حال می‌توانید علی را کمک کنید. به چه چیز؟ به ورع، به تقوا و پاکدامنی و کوشش و تلاش، به صداقت و درستکاری. در آغاز این نامه هم فرمود: «ألا و إن لکل مأموم إماما یقتدی به و یستضیء بنور علمه» هر فرد امامی دارد که باید از او تبعیت کند و با نور او هدایت شود. در عین حالی که علی می‌گوید شما نمی‌توانید مثل علی باشید؛ اما می‌گوید باید راه تقوا و درستکاری و مسیر تلاش و

---

۱. *همان*.

اجتهاد و کوشش را انتخاب کنید. در عین حال می‌گوید من راهبر و امام شما هستم و هر مأمومی، امامی دارد تا پیرو او باشد. بحث در همین‌جاست. پیام زندگی امیرالمؤمنین همین است. ما امیرالمؤمنین را امام خود می‌دانیم. آن هم امام اول، برترین امام، با ویژگی‌های خاص و مخصوص به خود. امیرالمؤمنین می‌گوید مأموم و پیروی که امامت امامی را پذیرفته است، «یقتدی به» این است که به او اقتدا کند. از امام پیروی و دنباله‌روی کند. «و یستضیء بنور علمه»، با علم و دانش و راهنمایی آن امام، باید مسیر زندگی او روشن شود و مسیر درست انتخاب شود. در ادامه بحث به این مسئله اشاره خواهد شد که پیروی از زندگی امیرالمؤمنین تنها برای آخرت نیست.

بعضی‌ها فکر می‌کنند که ما نمی‌توانیم پیرو باشیم، این یک اشتباه است. ما می‌توانیم پیرو باشیم. ما نمی‌توانیم مانند امیرالمؤمنین باشیم. او در قله است و ما نمی‌توانیم به قله برسیم، ولی می‌توانیم در دامنه قرار بگیریم. مسیر را می‌توانیم انتخاب کنیم. خود امام فرمود پشت سرش حرکت کنیم. اشتباه اول این است که بگوییم او امام است و امیرالمؤمنین است و ما هزاران فرسنگ با او فاصله داریم و نمی‌توانیم از او پیروی کنیم. نه تنها می‌توانیم که وظیفه ماست. اشتباه دوم این است که فکر کنیم آثار این پیروی کردن بعد از مرگ و روز قیامت ظاهر می‌شود. نه آثار آن در همین جهان ظاهر می‌شود. پیروی امیرالمؤمنین اول برای اصلاح دنیای ماست. اتفاقاً بعد از قرن‌ها، دنیای امروز به این نتیجه رسیده است که تعالی جامعه، بدون یک الگوی اخلاقی امکان‌پذیر نیست.

سرمایه اجتماعی

امروزه اندیشمندان حتی در دنیای غرب به‌ویژه در چند دهه اخیر، این بحث را مطرح کرده‌اند که چگونه جامعه‌ای به تعالی می‌رسد. آنچه قبلاً

مطرح بود اینکه تنها سرمایه مادی و فیزیکی، نقش اصلی در تعالی و توسعه کشور دارد و یا بعدها در کنار سرمایه مادی و فیزیکی، سرمایه انسانی را نیز اضافه کردند، ولی امروز مسائل دیگری نیز مطرح است. امروزه، بحث سرمایه ملی و سرمایه‌های اجتماعی و ضرورت داشتن الگو و مرجع برای هنجارهای اجتماعی و رفتارهای متقابل به‌صورت جدی مطرح است. آنچه در بیان مذهبی مطرح بود که برای تعالی فرد و جامعه، پیروی از یک الگوی کامل چون سیره امیرالمؤمنین ضروری است، دنیای امروز هم کم‌کم به همین حقیقت نزدیک می‌شود. امروز برای همه قابل قبول است که تنها سرمایه مادی، جامعه‌ای را به تعالی نمی‌رساند. حتی با ضمیمه شدن سرمایه انسانی هم، جامعه‌ای به تعالی نمی‌رسد و حداقل چهار سرمایه فیزیکی، انسانی، ملی و اجتماعی ضروری است.

من از شما می‌پرسم اگر در یک خانواده همه مسائل مادی حل شده باشد، خانه، وسایل منزل، پوشاک، خوراک و سایر امکانات زیست آماده باشد، حتی سرمایه انسانی هم وجود داشته باشد، یعنی افراد خانواده درس‌خوانده و دانشگاه دیده باشند، آیا کافی است؟ آن خانواده سعادتمند است؟ در آن خانه رفاه و امنیت وجود دارد؟ یا به سرمایه دیگری نیاز داریم تا در خانه امنیت باشد. ما نیاز داریم که به هم اعتماد داشته باشیم، بین افراد خانواده صداقت و راستگویی حاکم باشد، به وعده و قول خود عمل کنیم، نسبت به هم حسن ظن داشته باشیم، در برخوردها لحن مؤدبانه به کار بریم، بتوانیم موارد اختلاف نظر را به شیوه مناسب حل و فصل کنیم. اگر سرمایه مادی باشد و سرمایه انسانی هم باشد و همه افراد خانواده دانشمند و عالم باشند، اما بین افراد خانواده اعتماد نباشد، آنجا صفا و صمیمیت و امنیت واقعی نخواهد بود. آنجا جای آرامش و سکون و راحتی نیست. پس ما نیاز به سرمایه دیگری در سطح خانواده، سطح جامعه و در سطح کشور و حتی در سطح جهانی داریم،

که آن سرمایه اجتماعی است.

اقتدای به امام، پیروی از علی (ع) و راه و روش آن حضرت، اول برای ساخت دنیای خودمان است و سپس برای آخرت. تضمین سعادت دنیای ما در کنار تضمین سعادت آخرت، در سایهٔ نزدیک شدن به خاندان رسالت است. این خاندان است که ما را در مسیر نجات و سعادت قرار می‌دهد. ما می‌توانیم راهرو راه امیرالمؤمنین باشیم. ما می‌توانیم شیعه امیرالمؤمنین باشیم. و الا، چرا پیغمبر گفت «إن علیاً و شیعته هم الفائزون».[1] و مگر نفرمود «فزت و رب الکعبه». به خدای کعبه علی رستگار شد. این رستگاری فقط برای امیرالمؤمنین است؟ یا برای شیعیان امیرالمؤمنین هم هست؟ پیامبر فرمود: علی جان! تو و شیعیانت از فائزین هستید و رستگار خواهید بود.

انسان به کجا می‌تواند برسد؟ به جایی که حتی امیرالمؤمنین دلش برای او تنگ شود! تا جایی که امیرالمؤمنین او را به‌عنوان برادر، خطاب کند! یعنی نه تنها پیرو و راهرو بلکه یک قدم هم بالاتر. امیرالمؤمنین فرمود «أین القوم الذین دعوا إلی الإسلام فقبلوه»،[2] کجا رفتند آنهایی که وقتی آنها را دعوت به اسلام می‌کردیم، آنها پذیرا بودند. «و قرأو القرآن فاحکموه»، قرآن را قرائت می‌کردند و به آن عمل می‌کردند و برای اجرای دستورات قرآن پایدار می‌ماندند. «و هیجوا إلی القتال فولهوا و له اللقاح إلی أولادها»، آنهایی که وقتی می‌گفتیم جنگ و جهاد، با اشتیاق، می‌شتافتند، اشتیاق شتر ماده‌ای که شیر از پستانش می‌چکد و با عجله خود را به بچه‌اش می‌رساند که به او شیر بدهد. وقتی می‌گفتیم میدان جهاد، می‌دویدند. «و سلبوا السیوف أغمادها»، شمشیرها را برای مبارزه با دشمن برهنه می‌کردند. «مره العیون من البکاء» از چشم‌هایشان معلوم بود

---

۱. *ارشاد مفید*، ص ۲۶.
۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۲۱.

که نیمه‌شب به درگاه خدا گریه می‌کنند. چشمی که خسته می‌شود و سفید می‌شود و خیلی گریه کرده باشد، می‌گویند «مره العیون». «خمص البطون من الصیام» شکم‌هایشان لاغر شده از بس روزه گرفته بودند. «ذبل الشفاه من الدعاء»، لب‌هایشان از بس به ذکر و دعا مشغول بوده، خشک شده بود. «صفر الالوان من السهر» از شب‌بیداری رنگ چهره‌شان تغییر کرده و زرد بود. «علی وجوههم غبرة الخاشعین» در چهره آنان گرد و غبار خشوع و مذلت در درگاه خداوند حس می‌شد. این اوصاف را گفت و سپس فرمود: «اولئک إخوانی الذاهبون»، اینها برادران عزیز ما بودند که رفتند و شهید شدند. «فحق لنا أن نظمأ إلیهم»، نسبت به این عزیزان، دلمان تنگ شده مثل عطشانی که دنبال آب می‌گردد و می‌خواهیم از دیدن چهره آنها سیراب شویم. «و نعض الأیدی علی فراقهم»، باید انگشت به دندان بگزیم به‌خاطر فراغ این عزیزان. پس می‌شود به جایی رسید که حتی امیرالمؤمنین (ع) بگوید اینها برادران من هستند. فرمود «ألا بأبی و أمی هم من عدة أسماؤهم فی السماء معروفة، و فی الارض مجهولة»[1] پدر و مادرم فدای آنهایی که روی زمین نامشان مجهول و در آسمان‌ها معروف‌اند.

خلاصه سخن اینکه، پیام زندگی امیرالمؤمنین برای ما پیام راهروی و تبعیت و اقتدا به آن حضرت است. مسئولیت سنگین و باری که بر دوش ماست، تبعیت و ادامه راه علی بن ابیطالب است. این نه تنها امکان‌پذیر است که وظیفه ماست. نه تنها می‌توانیم شیعه علی بن ابیطالب (ع) باشیم که حتی می‌توانیم به جایگاهی برسیم که امیرالمؤمنین ما را برادر خود بداند و بگوید پدر و مادر من به فدای شما.

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۸۷.

امام علی (ع) و سرمایه اجتماعی

سخن پیرامون پیام زندگی مولای متقیان علی (ع) به‌عنوان شخصیت فرای زمان و مکان است. شخصیتی که می‌تواند برای همه انسان‌ها و شیفتگان و شیعیان، اسوه و الگو باشد. قرآن مجید زندگی انبیا و اولیا را برای ما اسوه، سرمشق و الگو می‌داند؛ الگویی پسندیده و نیکو و حسنه. البته این زندگی برای کسانی می‌تواند الگو باشد که «یرجوا الله و الیوم الاخر و ذکر الله کثیراً» امید به خداوند، ایمان به خداوند، امید به روز جزا و اتصال دائمی با خداوند دارند.

گرچه زندگی مولای متقیان علی (ع) دارای خصایص و ویژگی‌هایی می‌باشد که مخصوص اوست، و هیچ‌کس نمی‌تواند به آن خصایص دست یابد، «و الا و انّکم لا تقدرون علی ذلک».[1] او صحابه نزدیک پیامبر و تربیت‌یافته دامان پیامبر بود، دارای علمی بیکران و شهامتی بی‌نظیر و ایثاری بود که همانند او در تاریخ سراغ نداریم؛ گرچه امیرالمؤمنین دارای ویژگی‌های مخصوص به خود است، اما در عین حال او برای ما امام است «و لکل مأموم اماماً یتقدی به»[2] او امامی است که باید مقتدا قرار بگیرد و ما باید از او پیروی و از راه و مسیر او تبعیت کنیم. گرچه

---

۱. *نهج‌البلاغه*، نامه ۴۵.
۲. *همان*.

نمی‌توانیم همانند او باشیم، اما می‌توانیم شیعه امیرالمؤمنین باشیم، «ان علیاً و شیعته هم الفائزون».[1] اگر نمی‌توانستیم شیعه امیرالمؤمنین باشیم، ما را به شیعه بودن و پیروی دعوت نمی‌کردند. شیعهٔ امیرالمؤمنین می‌تواند به جایی برسد که خود ایشان از او به‌عنوان برادر یاد کند. فرمود: «أین اخوانی الذین رکبوا الطریق و مضوا علی الحق»[2] امیرالمؤمنین از برخی از یاران خود به‌عنوان برادر یاد می‌کند. استعدادی که خداوند به انسان‌ها داده در حدی است که انسان می‌تواند در مقامی قرار بگیرد که حتی ناصر و یاور خداوند باشد. «ان تنصروا الله ینصرکم» اگر شما خدا را یاری کردید، خدا هم شما را یاری می‌کند. پس ما می‌توانیم یاور خدا باشیم. قرآن مجید هم نسبت به این ویژگی تأکید می‌کند و می‌گوید «من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله».[3] حواریون به عیسی (ع) گفتند ما یاور خداوند خواهیم بود و راه حق و دین خدا و مسیر حق را یاری می‌کنیم. پس این سخن که ما نمی‌توانیم راه امیرالمؤمنین را بپیماییم و مقام ائمه و معصومین (ع) بالاتر از آن است که ما بتوانیم در مسیر آنها قدم بگذاریم، قطعاً سخن درستی نیست.

سلمان یک ایرانی صحابه رسول خدا بود، به جایگاهی رسید که پیامبر او را جزو خاندان خود قرار داد. «سلمان منا اهل البیت»[4] و فرمود «بحر لا ینزف و کنز لا ینفد»[5] این بیان پیامبر در مورد سلمان فارسی است. فرمود سلمان دریایی بیکران و معدنی بی‌پایان است. پس می‌توانیم رهرو باشیم، می‌توانیم علی را مقتدای خود قرار دهیم و به جایگاهی برسیم که

---

۱. *ارشاد مفید*، ص ۲۶.
۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۸۲.
۳. *قرآن مجید*، سوره صف، آیه ۱۴.
۴. *اسدالغابة*، ج ۲، ص ۳۳۱؛ *رجال کشی*، ص ۱۵.
۵. *بحارالانوار*، ج ۲۲، ص ۳۴۹.

حتی جزو اهل‌بیت پیامبر شویم. ما می‌توانیم به جایگاهی برسیم که امیرالمؤمنین ما را به‌عنوان برادر خود بخواند. همه اینها امکان‌پذیر است. این گوی و این میدان! خداوند استعداد لازم را به ما داده، سرمشق و الگو هم در اختیار ما گذاشته است. مثل دانشجویی که استعداد کافی دارد، استاد خوب هم دارد، کلاس امن و محیط مناسب علمی هم در اختیار دارد، بقیه‌اش، نیازمند تلاش و کوشش و جهاد و فداکاری خود اوست. فرمود: «و لکن أعینونی بورع و اجتهاد و عفة و سداد».[1] بنابراین ما می‌توانیم با تقوا و پاکدامنی و ایثار و فداکاری به یاری امیرالمؤمنین بشتابیم.

سرمایه ملی

بی‌تردید پیروی از راه امیرالمؤمنین و الگو و اسوه قرار دادن پیامبر و ائمه هدی (ع) تنها برای آخرت ما نیست، بلکه اول برای دنیای ماست. در گذشته می‌گفتند فردی خوشبخت است که دارای امکانات وسیع مادی باشد و کشوری به توسعه می‌رسد که دارای سرمایه مادی و فیزیکی فراوانی باشد. آن کشوری که دارای معادن بزرگ است. آب سرشار دارد، مراتع، جنگل و زمین کشاورزی مناسب دارد، می‌تواند پیشرفت کند. آن زمانی که نفت کشف نشده بود، بیشتر بحث معادن طلا و الماس، و معادن روی زمین بود تا در عمق. کشور ثروتمند، کشوری بود که امید به پیشرفت در آن مطرح بود. یا کشوری که دارای قدرت نظامی بود و سرباز و سازوبرگ فراوان داشت. سرمایه مادی و فیزیکی را اساس پیشرفت و وسیله شکوفایی فرد یا اساس پیشرفت و توسعه یک کشور قلمداد می‌کردند.

وقتی بشر پیشرفت بیشتری کرد، به این نقطه رسید که تنها سرمایه

---

۱. *نهج‌البلاغه*. نامه ۴۵.

مادی کافی نیست و در کنار سرمایه مادی نیاز به سرمایه انسانی است. یک انسان عالم، ماهر و متخصص است که می‌تواند از سرمایه مادی، درست استفاده و بهره‌برداری کند و سرمایه مادی را به ده‌ها برابر ارزش آن افزایش دهد. اگر یک بشکه نفت ۸۰ دلار است، می‌توان آن را با سرمایه انسانی، به ۱۸۰ دلار یا ۲۸۰ دلار و حتی به ۸۰۰ دلار افزایش داد. این سرمایه مادی و فیزیکی وقتی با سرمایه انسانی یعنی با علم و دانش و فنّاوری و مهارت توأم شد، پیشرفت را برای جامعه به ارمغان می‌آورد. در زندگی فردی هم چنین است، فردی که دارای ثروت و امکانات است و در عین حال عالم و متخصص است و مهارت لازم را دارد، می‌تواند زندگی خود را بهتر سامان دهد.

کمی که بشر جلوتر آمد، دریافت که سرمایه مادی و فیزیکی و حتی توأم با سرمایهٔ انسانی هم کافی نیست. ممکن است کشوری دارای معادن زرخیز باشد، دارای انسان‌های متخصص باشد، اما باز هم به پیشرفت و توسعه نرسد. در کنار این دو سرمایه، سرمایه ملی هم نیاز است. سرمایه ملی یعنی چه؟ یعنی استقلال و حاکمیت ملی، امنیت ملی، تمامیت ارضی و امثال آن. ممکن است کشوری دارای معادن غنی باشد و افراد متخصص هم داشته باشد، اما اگر کشور تحت اشغال دیگران باشد، آیا این مردم سعادتمند خواهند بود؟ آیا آن کشور به رشد و توسعه می‌رسد؟ شما امروز می‌بینید کشورهای منطقه که دارای مشکلات در سرمایه ملی هستند، چه وضعی دارند! عراق معادن غنی نفت دارد، سرزمین حاصلخیز دارد، رودخانه دجله و فرات دارد، افراد عالم و تحصیل‌کرده هم دارد، اما سرمایه ملی‌شان به خطر افتاده است. استقلال ندارند و کشور در اشغال است. امنیت ملی وجود ندارد. هر کودکی که برای رفتن به مدرسه از خانه خارج می‌شود، پدر و مادرش مطمئن نیستند که سالم به خانه برگردد. محیط ناامن است. هیچ کوچه و خیابانی امن نیست. آیا در این

کشور مردم احساس خوشبختی و سعادت می‌کنند. حتی در کشوری ممکن است امنیت ملی و استقلال هم باشد، ولی حاکمیت ملی نباشد. ممکن است همه‌چیز داشته باشد، اما یک حاکم ظالم و ستمگر و مستبدی بر آنها مسلط باشد و حکومت، پلیسی باشد، مانند عراق در دوران صدام که امنیت ظاهری بود اما حاکمیت ملی نبود. آیا آنجا سعادت و رفاه و توسعه هست؟

سرمایه اجتماعی

در چند دهه اخیر، از دهه ۷۰ به بعد، بحث یک سرمایهٔ جدید غیر از سرمایه مادی و انسانی و ملی، به نام سرمایه اجتماعی مطرح شد. ممکن است در یک کشور استقلال و امنیت ملی و حاکمیت ملی باشد، مردم حاکم باشند و آنها مسئولین کشور را انتخاب کنند، سرمایه مادی هم وجود داشته باشد، معادن و سرزمین زرخیز، زمین آماده کشاورزی و آب فراوانی وجود داشته باشد، اما باز هم یک کمبود در آنجا احساس می‌شود و آن سرمایه اجتماعی است. سرمایه اجتماعی چیست؟ یعنی افرادی که در یک جامعه با هم زندگی می‌کنند، به هم اعتماد داشته باشند و نسبت به یکدیگر رفتار مناسب داشته باشند، مثل اعضای خانواده‌ای که سرمایه مادی داشته باشند همه وسایل مادی برایشان فراهم باشد، سرمایه انسانی هم باشد، پدر و مادر تحصیل‌کرده و متخصص و فرزندان با استعداد و تحصیل‌کرده باشند، اما اگر به یکدیگر اعتماد نداشته باشند، زن و مرد نسبت به هم شک داشته باشند، و پدر و مادر و فرزندان نسبت به هم مشکوک باشند، آیا در خانه‌ای که اعتماد نباشد، در آن خانه امنیت و رفاه و خوشبختی واقعی وجود دارد؟ اگر سرمایه اجتماعی نباشد، در واقع، هیچ‌چیز وجود ندارد! در خانه اگر همه‌چیز باشد، ولی روابط صحیح متقابل نباشد، اعضای خانواده رفتار و هنجارشان نسبت به

یکدیگر دوستانه و سالم نباشد، پدر با عصبانیت حرف بزند، مادر به فرزند اهانت کند، فرزندان نسبت به یکدیگر رفتار خصمانه داشته باشند و رفتار سالم و انسانی حکم‌فرما نباشد، آیا در آنجا سعادت وجود دارد؟ در سطح جامعه و کشور هم همین‌طور است. اگر در کشوری استقلال و حاکمیت ملی باشد، انسان‌های درس‌خوانده و باسواد و متخصص و بامهارت باشند، سرمایه‌های فیزیکی و مادی هم خداوند به آنها داده باشد، اما سرمایه اجتماعی نباشد، در آن کشور نه سعادت است نه رفاه و نه راحتی و نه توسعه واقعی.

ما فکر می‌کنیم کشورهای غربی که به پیشرفت رسیده‌اند، فقط به‌دلیل سرمایه مادی و انسانی بوده است. افراد متخصص، پول و سرمایه و امکانات کافی داشته‌اند! اگر سرمایه اجتماعی نباشد، پیشرفت کشور امکان‌پذیر نیست. حتی در یک معامله ساده که می‌خواهید جنسی بخرید، اگر اعتماد باشد، وقت شما تلف نمی‌شود. وارد فروشگاه می‌شوید، جنس را برمی‌دارید و پول آن را پرداخت می‌کنید. نه بحثی و نه چانه‌ای و نه تحقیق و سؤال که کیفیت جنس چگونه است. روی بسته‌بندی و قوطی را نگاه می‌کنید و خلوص و ناخالصی و طبیعی و غیرطبیعی بودن، وزن دقیق، تاریخ ساخت، زمان مصرف، همه مشخص است و با اطمینان جنس را می‌خرید. اما در جامعه‌ای که اعتماد نباشد، صاحب مغازه را باید به خدا و پیغمبر قسم بدهید تا قسم حضرت عباس. تا قبول کنید جنس سالم است و فاسد نیست. بعد از اینها چانه‌زنی بر سر قیمت شروع می‌شود، چقدر وقت تلف می‌شود. بعد هم که معامله انجام می‌شود، باز مشتری نمی‌داند چقدر سرش کلاه رفته است. از دوست و همسایه و آشنا می‌پرسد که آنها نظیر این جنس را به چه قیمتی خریده‌اند؟ چون در جامعه اعتماد وجود ندارد.

در جامعه‌ای که اعتماد نباشد، در جامعه‌ای که رفتار متقابل قابل

قبول و توأم با فضایل اخلاقی نباشد، مردم حتی با نگاه، همدیگر را آزار می‌دهند و همیشه در تردید و نگرانی هستند. از خرید، از فروش و از معاشرت لذت واقعی را نمی‌برند. آن چیزی که چهارده قرن پیش اسلام به ما می‌گفت این بود که سعادت در کنار اخلاق امکان‌پذیر است «بعثتُ لأتمم مکارم الاخلاق». عده‌ای فکر می‌کردند که دوران دین سپری شده و امروز دوران علم و تخصص است! خیلی حرف‌ها در قرن‌های ۱۸ و ۱۹ در دنیا مطرح بود، اما در پایان قرن ۲۰ به‌ویژه در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ به این نقطه رسیدند که سرمایه مادی و علمی و انسانی کافی نیست و ما نیاز به سرمایه اجتماعی داریم.

ما نیاز به اعتماد، تعاون، رفتار درست و مشارکت در امور اجتماعی داریم. شما فکر می‌کنید در جامعه‌ای که عده‌ای کار می‌کنند و عده‌ای تماشا می‌کنند، آن جامعه به سعادت و توسعه و کمال می‌رسد؟ همیاری و همکاری و دست به‌دست هم دادن، تعاون، وفای به عهد، امانت‌داری، صداقت، احترام به دیگران، محبت و دوستی از لوازم یک جامعه سالم است. بعد از پیروزی انقلاب، ما شاید در زمینهٔ حفظ سرمایه مادی موفق بوده‌ایم، ذخایر نفت را حفظ کرده‌ایم و درست استحصال کردیم و درست به فروش رسانده‌ایم. ممکن است از زمین کشاورزی درست استفاده کرده‌ایم، آب‌ها را درست مهار کرده‌ایم. اینها همه سرمایه‌های مادی است. در سرمایه انسانی هم ممکن است پیشرفت ما قابل قبول باشد، توسعه مراکز علمی، تحقیقی و دانشگاهی و آموزشی داشته‌ایم، واقعاً تعداد افراد باسواد و تحصیل‌کرده ما در سطح متوسطه و عالی با گذشته قابل مقایسه نیست و پیشرفت انسانی ما خوب بوده است و سرمایه انسانی را احیا کرده‌ایم. سرمایه ملی ما هم نسبتاً خوب بوده است، استقلال را به کشور برگرداندیم و ملت ما برای آن بهای سنگینی پرداخت کرد و دست امریکا و اجانب را قطع کرد. امنیت ملی را حفظ

کرد، سپاه و بسیج و ارتش و سایر نیروهای مسلح و نیروهای مردمی با مقاومت هشت‌ساله به دنیا ثابت کردند که ملت ما نخواهد گذاشت دیگران به امنیت ملی ما خدشه‌ای وارد کنند. این هم قابل قبول است. اما متأسفانه در زمینه سرمایه اجتماعی، عقب هستیم.

اگر آمار و ارقام دقیق باشد، جای بسی تأسف است. من به آماری اشاره می‌کنم که مربوط به چند سال قبل است. طبق این نظرسنجی که در سراسر کشور انجام گرفته است، در گذشته اعتماد مردم نسبت به یکدیگر ۴۶ درصد بود و مردم گفته بودند ما نسبت به دیگر افراد اعم از همشهری و دوست و همسایه و هم محلی خودمان، ۴۶ درصد اعتماد داریم. اخیراً به چند درصد رسیده باشد، خوب است؟! طبق نظرسنجی سال ۱۳۸۲ این رقم به ۱۴ درصد کاهش یافته است. روی اعتماد ناقص و بینابین هم که قبلاً ۵۴ درصد بود، الان به ۲۸ درصد رسیده است، بنابراین، با علامت خطری برای جامعه خودمان مواجه‌ایم. اگر می‌خواهیم زندگی توأم با سعادت و رفاه داشته باشیم، حتی اگر بخواهیم به توسعه واقعی برسیم، باید این سرمایه اجتماعی را بالا ببریم. به‌عنوان مثال در یک کارخانه و اداره اگر افراد به هم اعتماد نداشته باشند، چطور می‌شود کار کرد؟ اساس کار و بزرگ‌ترین سرمایه، اعتماد است.

در مسئله صداقت و راستگویی، که مردم چقدر نسبت به هم صادق‌اند و در این زمینه نظر خود مردم چیست؟ آمار سال ۱۳۷۵ نشان می‌دهد که ۲۴ درصد مردم گفته‌اند ما به صداقت و راستگویی دیگران اعتماد داریم، ولی در سال ۱۳۸۲ این آمار به ۹ درصد کاهش یافته است. در بحث امانت‌داری، انصاف و صداقت و پایبندی به قول و قرار، در سال ۱۳۷۹، ۲۲/۵ درصد گفته‌اند که ما به انصاف و صداقت دیگران اعتماد داریم، ولی در سال ۱۳۸۲، این عدد به ۱۴/۵ درصد کاهش یافته که این علامت، بسیار هشداردهنده است.

در حالی که ما سرمایه بزرگی چون سیره و اسوه امیرالمؤمنین (ع) را در اختیار داریم، ولی متأسفانه از این سرمایه بزرگ درست استفاده نکرده‌ایم. به زبان گفته‌ایم که مقتدای ما علی است، اما در مقام عمل مشکل داشته‌ایم. متأسفانه آمار و ارقام، این واقعیت تلخ را بیان می‌کنند. به هر حال روند، خطرناک است. اگر اعتمادِ ۲۲ درصد به ۲۳ و یا ۲۴ درصد برسد، روند خوب است، اما اگر رو به نزول و حضیض باشد، این یک علامتِ خطر است.

زندگی و سیره و روش امیرالمؤمنین (ع) برای زندگی فردی و خانوادگی ما، برای محله و شهر و کشور ما، الگوست. زندگی امیرالمؤمنین با دیگران متفاوت است. زندگی همه ائمه هدی (ع) برای ما الگوست، اما امیرالمؤمنین (ع) ویژگی‌های خاص خودش را دارد. در طول ۲۳ سال یعنی تمام دوران نبوت در کنار پیامبر (ص) بود. تربیت در دامان پیامبر، مصاحبت دائمی و قرابت و نزدیکی استثنایی با رسول خدا، نزول ده‌ها آیه قرآن در شأن او، پیشتازی او در همه فضایل و مناقب و... همه از خصایص و ویژگی‌های اوست.

فرمود روزی نگذشت مگر آنکه پیامبر پرچمی را از اخلاق برای من برافراشت و به من دستور داد تا از آن تبعیت کنم. همه ویژگی‌های او منحصر به فرد است. امیرالمؤمنین ۲۵ سال سکوت کرد و دست روی دست گذاشت. امیرالمؤمنین پنج سال حکومت دنیای اسلام را در اختیار داشت. هر بخشی از زندگی او اسوه و الگو برای ما خواهد بود.

نهج‌البلاغه و سرمایه اجتماعی

در اینجا به‌عنوان نمونه در مورد بحث مشارکت و همکاری و در نتیجه اعتماد در سطح ملی، جملاتی از نهج‌البلاغه در خطبه ۲۱۶ به ما نشان می‌دهد که چگونه سرمایه اجتماعی را می‌توان افزایش داد. مشارکت و

اعتماد را بین کارگزاران و مردم و بین مردم و مردم و میان اعضای حکومت و حاکمان به‌وجود آورد. فرمود «و لکن من واجب حقوق الله علی العباد»،[1] آن حقی که خدا به گردن ما گذاشته و جزو حقوق الهی بر گردن ماست، «النصیحة بمبلغ جُهدهم» همه باید احساس دلسوزی کنیم. همه باید در مسیر هدایت جامعه تلاش کنیم و به همدیگر کمک کنیم. «و التعاون علی إقامه الحق بینهم» اگر بناست حق در میان مردم پابرجا باشد، همه باید به همدیگر کمک کنیم و برای اجرای حق همیاری و کمک داشته باشیم.

«و لیس امرؤ و إن عظمت فی الحق منزلته، و تقدمت فی الدین فضیلته بفوق أن یعان علی ما حمّله الله من حقه»، هیچ‌کس نیست ولو اینکه به بالاترین مقام دست یافته باشد. یعنی هرکه می‌خواهد باشد، برترین مقام، بالاترین دانشمند، بزرگ‌ترین فیلسوف، هیچ‌کسی را در جامعه پیدا نمی‌کنید که بگوید من نیاز به کمک ندارم؛ ولو اینکه در تمام فضایل پیشگام و پیشرو باشد. حتی امیرالمؤمنین که امام معصوم است و در همه فضائل پیشتاز و صحابی نزدیک پیامبر و تربیت یافته اوست، او هم نیازمند به کمک مردم است. هیچ‌کس را پیدا نمی‌کنید، ولو اینکه بالاترین منزلت در پیشگاه خداوند داشته باشد و در دین خدا و در همه فضایل پیشتاز باشد، و از همه بالاتر باشد، که نیاز به کمک دیگران نداشته باشد. هیچ‌کس در جایگاهی نیست که بگوید فقط من می‌فهمم، من دستور می‌دهم، نظر من این است، و نیاز ندارم که کسی به من کمک کند! امیرالمؤمنین می‌گوید همه ما نیازمند کمک دیگران هستیم. همه باید دست به‌دست هم بدهیم، همه باید به یکدیگر کمک کنیم، همه باید فکرهایمان را روی هم بگذاریم تا وضع جامعه و کشور در مسیر صحیح قرار بگیرد.

---

۱. *نهج‌البلاغه*. خطبه ۲۱۶.

«و لا امرؤ و إن صغرَته النفوس و اقتحمته العیون بدون أن یعین علی ذلک أو یعان علیه» هیچ آدمی پیدا نمی‌شود ولو اینکه مردم او را کوچک و حقیر بدانند، که نتواند کمک کند یا نتوان به او کمک کرد. هیچ‌کس آنقدر پایین نیست که نتواند کمکی انجام دهد. دو جمله فوق‌العاده زیبایی فرمود: «هیچ‌کس نیست که نیاز به کمک نداشته باشد و هیچ‌کس هم نیست که قادر به کمک نباشد، ولو اینکه مردم او را ضعیف و کوچک بشمارند». همه قدرت کمک دارند، و همه نیاز به کمک دارند.

«و ربما استحلی الناس الثناء بعد البلاء فلا تثنوا علّی بجمیل ثناء لاخراجی نفسی إلی الله و إلیکم من التقیه فی حقوق لم أفرغ من أدائها»، این‌قدر علی را تعریف نکنید! این قدر مداحی و تمجید نکنید! بعضی ممکن است از ثنا و مداحی خوششان بیاید، اما امیرالمؤمنین (ع) دوست ندارد که شما ثناگو و مداح او باشید. اینکه امیرالمؤمنین (ع) به وظیفه خود عمل می‌کند، نیاز به این همه ثناگویی ندارد. بعد فرمود «لم افرُغ من ادائها» آن وظایفی که علی هنوز آنها را به اتمام نرسانده است. امیرالمؤمنین ثناگویی‌ها را دوست ندارد. «فلاتکلّمونی بما تکلّم به الجبابرة»، چرا با من اینطور حرف می‌زنید؟ مگر من دیکتاتورم؟! من علی مرتضی هستم، چرا با خواری و ذلت با علی حرف می‌زنید؟! فکر نکنید شنیدن سخنان حق بر علی سنگین است!

جامعه‌ای که در آنجا سرمایه اجتماعی حاکم است، هیچ‌کس در برابر دیگری ذلیل نیست. همه قادرند سخن بگویند، همه وظیفه دارند کمک کنند و هیچ‌کس نیست که بگوید من نیاز به کمک ندارم. این سیرهٔ امیرالمؤمنین است. فرمود «و لا تظنّوا بی استثقالاً فی حق قیل لی و لاالتماس إعظام لنفسی» فکر نکنید اگر کلام حق به من گفتید، بر من سنگین می‌آید. من را نصیحت کنید و اگر سخن حقی دارید، بیان کنید

که بر امیرالمؤمنین سخت نمی‌آید.

ما با امیرالمؤمنین خیلی فاصله داریم. اگر کسی بخواهد من طلبه را نصیحت کند، برای من سخت است. اگر کسی بخواهد مسئولی را نصیحت کند ممکن است شنیدن آن برای او سنگین باشد. امیرالمؤمنین فرمود هیچ‌کس بالاتر از این نیست که مورد نصیحت و کمک قرار بگیرد «فأنه من استثقل الحق أن یقال له أو العدل أن یعرض علیه کان العمل بهما أثقل علیه». اگر کسی که سخن حق یا عدل به او گفته شود و برایش سنگین باشد، چگونه می‌خواهد به حق عمل کند. «فلا تکفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل» فرمود مبادا اگر سخن حقی دارید، در بیان آن، دریغ ورزید یا اگر نظر مشورتی دارید، به من نگویید!

فرض کنید در جامعه ما امیرالمؤمنین (ع) حاکم است و ما در محضر آن حضرت هستیم، اگر کسی بخواهد بلند شود و به آن حضرت مشورت بدهد و بگوید به نظر من این کار را بکنید بهتر است، ما چه عکس‌العملی نشان می‌دهیم؟ آیا نمی‌گوییم بنشین؟! ایشان امام است، معصوم است، تو را چه رسد که امام را نصیحت کنی یا به او نظر مشورتی بدهی! ولی امیرالمؤمنین می‌گوید: «فلا تکفوا عن مقالة بحق أو مشورة بعدل فأنی لست فی نفسی بفوق أن اخطی» من خودم را بالاتر از این نمی‌بینم که گاهی ممکن است خطا کنم «و لا آمن ذلک من فعلی» من همچون امنیتی ندارم که خطا نکنم. «إلا أن یکفی الله من نفسی ما هو املک به منّی» مگر آنکه خدا علی را حفظ کند. اگر عنایت حق نباشد، علی هم اشتباه می‌کند. «فإنما أنا و أنتم عبید مملوکون لرب لا رب غیره» فرمود همه ما عبد خداوندیم و همه نیازمند به حق و نیازمند به لطف او. امیرالمؤمنین می‌گوید بدون دغدغه به من مشورت بدهید به‌راحتی به من کمک کنید. من نیاز به مشورت دارم. نیاز به سخن حق دارم. نیاز به این دارم که در مسیر عدل و حق، نظر خود را به من بگویید. هیچ‌کس در این

دنیا بالاتر از آن نیست که نیاز به کمک نداشته باشد. این سیرهٔ زندگی امیرالمؤمنین است.

خلاصه سخن آنکه، برای استقرار سرمایه اجتماعی نیاز به آموزش، تربیت و الگو و مرجع اجتماعی داریم. در گذشته در جوامع اسلامی یک «مرجع» به نام «مرجع تقلید» بود تا مردم در احکام و دستورات دینی از او تبعیت کنند. ولی در حال حاضر در مسائل اجتماعی و مسائل سیاسی هم، «مرجع» وجود دارد. چه کسی می‌تواند برای ما بهتر از امیرالمؤمنین به‌عنوان الگو باشد؟ کدام کلامی برتر از نهج‌البلاغه پیدا می‌کنیم؟ کدام سیره و روش بالاتر از سیره امیرالمؤمنین می‌یابیم؟

سحرگاه امشب وقتی بدن امیرالمؤمنین به خاک سپرده شده، صعصعه خطبه‌ای ایراد کرد که در یکی از فرازهای آن گفت علی جان از خدا می‌خواهیم که اقتدا به راه و سیره‌ات داشته باشیم.

پیام زندگی امیرالمؤمنین برای ما شیعه و پیرو بودن است. او مقتدا و امام بود و ما مأموم. این پیام تنها برای آخرت ما نیست که بی‌تردید آخرت خوب به همراه خواهد داشت. اگر کسی در این دنیا در مسیر امیرالمؤمنین باشد، آن جهان هم در کنار او خواهد بود. «یوم ندعوا کل اناس بامامهم»[1] روز قیامت همه ما را به اماممان می‌خوانند؛ امامی که پشت سر او حرکت کردیم و در مسیر او قرار داشتیم.

---

۱. *قرآن مجید*، سوره اسراء، آیه ۷۱.

امام علی (ع) و ساخت جامعهٔ اخلاقی

گرچه امیرالمؤمنین (ع) دارای ویژگی‌های خاص به خود می‌باشد و گرچه آن رادمرد بزرگ به قله‌هایی دست یافت که یک انسان عادی و یک بشر معمولی هر چقدر هم کوشش و جهاد و فداکاری کند، نمی‌تواند به آن قله‌ها دست یابد، اما در عین حال او امام بود؛ و امام مفهومش آن است که راه و مسیر او برای همه مأمومین و پیروان، الگو و راه زندگی باشد و او به‌عنوان اسوه و مقتدای مردم می‌باشد.

اگر نتوانیم به مقام او دست یابیم که البته نمی‌توانیم، لااقل می‌توانیم با جهاد و تلاش و فداکاری و ایثار به مقام اصحاب و یاران نزدیک آن حضرت دست یابیم؛ آن جایگاهی که سلمان و عمار داشتند. که رسول خدا درباره آنها فرمود همه مردم اشتیاق به بهشت دارند، «ان الجنه تشتاق إلی ثلاثه، علّی و عمار و سلمان»[1] ولی بهشت اشتیاق سه چهره را دارد: علی بن ابیطالب، عمار یاسر و سلمان فارسی. پس انسان می‌تواند به جایگاهی برسد که به تعبیر پیامبر اسلام (ص) نه او مشتاق بهشت باشد که بهشت در اشتیاق دیدار او باشد. امیرالمؤمنین یک مقتدا و اسوه برای همهٔ ماست. این مقتدا بودن و این پیروی از راه او تنها برای آخرت ما نیست، بلکه اول برای دنیا و سپس برای آخرت ماست.

---

۱. *اسدالغابه*، ج ۲، ص ۳۳۱؛ *بحارالانوار*، ج ۲۲، ص ۳۳۱.

ضرورت حفظ سرمایه‌های بزرگ

می‌گویند فرد یا جامعه و کشور در مسیر توسعه و پیشرفت نیاز به سرمایه‌هایی دارد: سرمایه مادی و فیزیکی، سرمایه انسانی، سرمایه ملی و سرمایه اجتماعی. حتی اگر در مقیاس یک خانواده این مسئله را مدنظر قرار دهیم، باز هم نیاز به همه این سرمایه‌ها هست. در یک خانواده، وسایل، امکانات خانه و لوازم آن، لباس و انواع پوشاک و غذا، سرمایهٔ مادی و فیزیکی است. جایگاه اجتماعی اعضای خانواده نظیر علم و دانش آنها، تخصص و مهارت آنها، سرمایه انسانی است. همه ما از سرمایه ملی هم استفاده می‌کنیم، آنچه در ذهن داریم که چارچوب زندگی ما را می‌سازد، بخشی از آن مربوط به ویژگی‌های کشور و جامعه خودمان می‌باشد. زبانی که با آن تکلم می‌کنیم، سرمایه ملی ماست. فرهنگی که در جامعه وجود دارد، به‌عنوان سرمایه ملی ماست. آنچه ما امروز برای آینده خود می‌اندیشیم و برنامه‌ریزی می‌کنیم، محصول و ثمرهٔ سرمایه‌های مختلف و متفاوت است. زبان و خط و فرهنگ و اعتقادات دینی، آداب و سنن، قهرمانان ملی و تاریخ کشور، همه اینها جزو سرمایه‌های ملی ما هستند. وقتی به شما می‌گویند تابعیت چه کشوری را دارید، می‌گویید ایران؛ این تابعیت به همراه خود آثار مختلفی را به همراه دارد. جایگاه ایرانی در افکار عمومی جهان، فرهنگ و سابقه تاریخی ایران، آداب و سنن و شعائر دینی و ملی، قدرت نظامی، اقتصادی، فرهنگی و سیاسی، غرور ملی، پرستیژ و بسیاری از ویژگی‌های دیگر همراه با تابعیت ایرانی است. در کنار این سرمایه‌ها، یک سرمایه مهم دیگری به‌عنوان سرمایه اجتماعی وجود دارد که حتی در یک جمع کوچک و یک خانواده هم این سرمایه بسیار مهم است. آیا خانه و امکانات و وسایل زندگی به‌عنوان سرمایه فیزیکی؛ تحصیلات و مهارت

و تخصص و شغل به‌عنوان سرمایه انسانی و زبان و فرهنگ و تاریخی که خود را وابسته به آن می‌داند، به‌عنوان سرمایه ملی برای یک خانواده کافی است؟ یا روابط بین اعضای خانواده، رفتار، هنجار، نوع رابطه افراد خانواده با یکدیگر، مشارکت و اعتماد، صداقت و راستگویی، وفای به عهد و نظایر اینها نیز دارای اهمیت است؟ اگر وفای به عهد نباشد، ما در کوچک‌ترین مسئله زندگی دچار مشکل می‌شویم. سرمایه اجتماعی چه در جامعه و چه در یک جمع کوچک بسیار اهمیت دارد. دقیق‌تر و گسترده‌تر از آنچه در دنیای امروز به‌عنوان سرمایه اجتماعی سخن گفته می‌شود، در دین مبین اسلام تحت عنوان اخلاق اجتماعی بر آن تکیه شده است. در واقع تمام آنچه به‌عنوان سرمایه‌های مادی، انسانی، ملی و اجتماعی مطرح است، در اسلام به‌صورت کامل‌تر و جامع‌تر و دقیق‌تر وجود دارد.

در یک جامعه بزرگ و در سطح کشور، انواع سرمایه مادی وجود دارد، همان مواردی که شما در یک چشم‌انداز ۲۰ ساله، یک برنامه پنج ساله و یا بودجه یکساله، راجع به نحوهٔ استفاده از آنها بحث می‌کنید و برمبنای آن برای نفت و معادن و کشاورزی و صدها سرمایه مادی دیگر برنامه‌ریزی می‌کنید. در کنار آن، سرمایه انسانی است. اگر همه مواد اولیه در کشور باشد، ولی سرمایه انسانی نباشد، چگونه نفت از عمق زمین استخراج می‌شود و به اسکله و بندرگاه می‌رسد، چطور وارد کشتی می‌شود و مورد معامله قرار می‌گیرد؟ انواع تخصص‌ها و مهارت‌ها، برنامه‌ریزی‌ها، دانش‌ها، مدیریت‌ها، همه اینها سرمایه انسانی است. در کنار اینها نیاز به سرمایه ملی داریم، مانند سرمایهٔ استقلال. اگر کشور ما تحت سلطه بیگانه باشد، چطور می‌توانیم برنامه‌ریزی کنیم؟ در مقام عمل، تملکی بر اموال خودمان نداریم. اگر کشور ما اشغال باشد و حاکمیت ملی وجود نداشته باشد، چگونه می‌توان از امکانات کشور به

نفع مردم استفاده کرد؟ اینها همه سرمایه‌های ملی است که باید به سرمایه مادی و انسانی اضافه شود، از همه اینها مهم‌تر، سرمایه اجتماعی است.

سرمایه اجتماعی

در جامعه‌ای که اعضای جامعه نسبت به یکدیگر اعتماد نداشته باشند، به صداقت تعهد و انصاف یکدیگر اعتمادی نداشته باشند، چگونه می‌توان زندگی کرد؟ اگر در جامعه‌ای سرمایه اجتماعی از بین برود، آنجا نه سعادت و رفاه است و نه حتی توسعه. وقتی در اداره‌ای استخدام می‌شویم، یعنی تعهد می‌دهیم که به عهد خود وفا کنیم. تعهد این است که در برابر حقوق دولت، هشت ساعت کار کنیم. اگر به این تعهد عمل نکنیم، چگونه کار مردم انجام می‌شود؟ نسبت به بعضی از افراد شاهدیم که در مقام تعهد، هشت ساعت کار است، ولی در مقام عمل یک ساعت کار!

ما به‌عنوان مسلمان متعهدیم به شخصیت افراد احترام بگذاریم و برای انجام وظیفه بر سر کسی منت نگذاریم. اگر خدای ناکرده همه‌جا منت‌گذاری بود، از یک نانوایی گرفته، تا آن مالکی که بخواهد ملک خود را اجاره دهد تا آنکه در اداره می‌خواهد به وظیفه خود عمل کند، این ضعف سرمایه اجتماعی است. اگر در جامعه‌ای مردم به هم اعتماد نداشته باشند، صداقت و درستی و درستکاری نباشد، نسبت به هم تعاون و همکاری نداشته باشند، اطلاعات درست در جامعه به همدیگر ندهند، یعنی سرمایه اجتماعی وجود ندارد. به‌دست آوردن سرمایه اجتماعی از دیگر سرمایه‌ها سخت‌تر و مشکل‌تر است.

وضع ما امروز از نظر سرمایه فیزیکی و مادی به‌طور نسبی خوب است. ما یک کشور ثروتمندیم و دارای منابع و معادن فعال و ارزشمند هستیم. از لحاظ سرمایه انسانی هم به‌طور نسبی وضع ما بد نیست.

بی‌سواد کم داریم، تعداد افراد با مهارت و متخصص ما زیاد است. از لحاظ سرمایه ملی هم وضع ما خوب است. استقلال، تمامیت ارضی، آزادی، حاکمیت ملی و نظایر آن وجود دارد. همچنین فرهنگ غنی، زبان نیرومند، قهرمانان بزرگ ملی و تاریخ پرافتخار داریم. اما وقتی به سرمایه اجتماعی می‌رسیم، یعنی اخلاق و رفتار، اعتماد و صداقت، مشارکت و تعاون، در این موارد مشکل داریم.

فرمود: «قضوا الجهاد الاصغر و بقی علیهم الجهاد الاکبر» پیامبر نسبت به مجاهدین و دلاوران جنگجوی بازگشته از میدان جهاد فرمود اینها از جهاد کوچک برگشته‌اند و جهادی بس بزرگ‌تر پیش رو دارند. همه کارهایی که کردیم، از انقلاب و جنگ هشت‌ساله و امروز مبارزه با امریکا و استکبار، همهٔ اینها به تعبیر پیامبر (ص) جهاد کوچک و اصغر است. چیزی که باقی مانده، جهاد بزرگ و اکبر است و آن جهاد با نفس است و عمل به دستورات اخلاقی اسلام است. جهاد بزرگ این است که یک جامعه براساس صداقت، تعهد و مسئولیت با هم رفتار کنند و می‌دانید که در مقام عمل چقدر کار سختی است.

آموزش و پرورش و سرمایه اجتماعی

برای اینکه سرمایه اجتماعی به‌دست آید، نیاز به برنامه‌ریزی وسیعی در سطح کشور است. تعلیم و آموزش و از آن مهم‌تر نیاز به تربیت و پرورش نوجوانان، جوانان و عامه مردم است. در سال‌های گذشته در آموزش و پرورش افرادی به نام مربی امور تربیتی بودند که متأسفانه آن مسیری که می‌بایست طی می‌کردند، نکردند و بعدها آن بخش منحل شد و اخیراً باز عده‌ای به‌دنبال احیا آن بخش هستند. اگر می‌توانستیم برای تربیت دانش‌آموزان قدمی جدی برداریم، کمک بزرگی به سرمایه اجتماعی بود.

یکی از مراکز بزرگی که سرمایه‌گذاری بزرگی باید در آنجا انجام شود، آموزش و پرورش است. دانش‌آموزان باید ضمن یاد گرفتن علم و دانش، با ارزش‌های لازم آشنا شوند و با آن هنجارهای درست عادت کنند. باید در کنار علم، فرهنگ هم به آنها منتقل شود. متأسفانه نحوه رفتار و عمل افرادی که مسئول امور تربیتی و مربی امور پرورشی بودند، به‌گونه‌ای بود که به تصور دانش‌آموزان مدرسه، گزارش اخلاقی و سیاسی راجع به افراد تهیه می‌کردند و به اصطلاح برای آنها پرونده‌سازی می‌کردند.

امروز در دنیای غرب سرمایه‌گذاری عظیمی در مورد پرورش دانش‌آموزان و حتی کودکان انجام می‌شود. چرا؟ برای اینکه سرمایه اجتماعی تقویت شود. برای اینکه دانشجویی که در سایه سرمایه انسانی پزشک شد، متخصص شد، با مرکز سی تی اسکن دوست خودش توافق نکند که هر مریضی برای سی تی اسکن می‌فرستد ۲۰ درصد کمیسیون بگیرد و آن وقت بدون اینکه مریض نیازی به سی تی اسکن یا ام.آر.آی داشته باشد؛ او را به آن مراکز می‌فرستد. این فاجعه، بدان معناست که سرمایه اجتماعی وجود ندارد. سرمایه انسانی هست، چون این آقا پزشک و متخصص است. آن متخصص سی.تی. اسکن هم دارای تخصص است، اما متأسفانه سرمایه اجتماعی وجود ندارد. این فردی که پشت میز اداره است، متخصص است و به دلیل تخصص استخدام شده است، پس سرمایه انسانی وجود دارد، اما چون سرمایه اجتماعی وجود ندارد، به مراجعه‌کننده بی‌اعتنایی می‌کند و به وظیفه خود عمل نمی‌کند. در موقع استخدام تعهد کرده که هشت ساعت کار کند، ولی پنج ساعت، سه ساعت و یا حتی کمتر کار می‌کند. تنها بحث فساد اداری و مشکلات دولت نیست، بلکه حتی در روابط خودمان در جامعه نیز مشکلات فراوانی داریم. بحث حق‌الناس در معنای وسیع کلمه است.

حقوق اجتماعی

به کلماتی از نهج‌البلاغه اشاره می‌کنم، تا دریابیم علی (ع) راجع به ظلم به انسان‌ها چه می‌گوید. ای کاش آنهایی که برای نجاست و طهارت وسواس دارند، یکبار هم نسبت به اموال و آبروی مردم وسواس پیدا می‌کردند. آن موردی که در اسلام اصلاً وسواس وجود ندارد، همین مسئله پاکی و نجسی است. آسان‌ترین حکم، طهارت است. یک جمله اسلام گفته «کل شیء طاهر حتی تعلم انه غذر» یعنی هر چیزی که به نجاست آن یقین ندارید، پاک است. اما موردی که اسلام بسیار سخت‌گیری کرده، آبرو و عِرْض و جان و اموال مردم است. ما چرا در حق‌الناس وسواس نداریم! حق‌الله خیلی آسان است. ما در شب احیاء برای قرآن سر گرفتن مقیدیم ـ که البته کار خوبی است ـ اما در عین حال، یک عمل مستحب است. ای کاش به همین اندازه، برای آبرو و حیثیت مردم تقیّد پیدا می‌کردیم. در ماه رمضان مقیدیم که سی جزء قرآن بخوانیم ـ که بسیار ارزشمند است ـ اما این کار مستحب است، ای کاش به همان اندازه، برای حقوق مردم هم ارزش قائل می‌شدیم.

«والله لأن أبیت علی حسک السَّعدان مُسَهّدا، و أجّر فی الاغلال مصفّداً، أحب إلیّ من أن ألقی الله و رسوله یوم القیامه ظالما لبعض العباد، و غاصباً لشیء من الحُطام»[1] در این بیان که بلاشک هیچ اغراق و مبالغه‌ای وجود ندارد، امام می‌فرماید: اگر علی را شب تا به صبح روی خار سَعدان می‌کشیدند (سعدان خارهای سه‌شعبه است که در بیابان‌های حجاز زیاد است) و تمام بدن من را مجروح می‌کردند یا دست و پای علی را غل و زنجیر می‌بستند و شب تا صبح او را روی زمین می‌کشیدند، خیلی برای علی آسان‌تر بود، از اینکه روز قیامت خدا و پیامبر خدا را ملاقات کند، در

---

۱. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۲۲۴.

حالی که به بنده‌ای ظلم و ستم روا داشته باشد و یا مالی از اموال دیگران را ولو بسیار ناچیز (حُطام، آن کاه‌های بی‌ارزش است) غصب کرده باشم. شب تا صبح علی را روی خارها بکشند، این محبوب‌تر است برای او تا اینکه خدا را ملاقات کند، در حالی که به بنده‌ای ظلم کرده باشد.

بیان معروف امیرالمؤمنین که فرمود اگر همه دنیا و اقالیم سبعه و همه آنچه زیر این افلاک است، به من بدهید تا پوست جویی را از دهان مورچه‌ای بگیرم، این کار را نمی‌کنم «والله لو اعطیت الاقالیم السبعة بما تحت افلاکها علی ان اعصی الله فی نملة اسلبها جلب شعیرة ما فعلت».[1] اینها شعر نیست. اینها بیان امیرالمؤمنین است. همه دنیا را به امیرالمؤمنین بدهید، نه به یک انسان، که حتی به یک مورچه ظلم کند، این کار را نمی‌کند.

همین امیرالمؤمنین است که می‌فرماید: «الفرائض الفرائض، أدوها إلی الله تؤدکم إلی الجنة»[2] واجبات! واجبات! آنچه به‌عنوان مسئولیت، خداوند برای شما مقرر کرده است، انجام دهید تا خداوند بهشت را نصیب شما کند. خداوند چیزهایی را بر شما حرام کرده و چیزهایی را حلال کرده، اما می‌دانید آنچه حرمتش از همه بالاتر است. کدام است؟ «و فضّل حرمة المسلم علی الحرم کلها»، بالاترین احترام، حرمت و احترام به یک مسلمان است. پیامبر اسلام فرمود: «حرمة المسلم فوق کل حرمة» از همه حرمت‌ها بالاتر حرمت یک مسلمان است. «دمه و عرضه و ماله» خونش، آبرویش و اموالش. هیچ حرامی بدتر از این حرام نیست. تجاوز به جان، مال و آبروی مردم. هیچ چیز پیش خداوند محترم‌تر از آبرو و خون و مال مردم نیست. این بیان رسول خداست.

علی (ع) در ادامه می‌فرماید: «فالمسلم من سلم المسلمون من لسانه و

---

۱. *همان*.

۲. *نهج‌البلاغه*، خطبه ۱۶۷.

یده» مسلمان آن کسی است که همه از دست و زبانش در سلامت باشند. اگر همه مردم از نیش زبان، تهمت، دروغ، اغراء به جهل، اغفال، استهزاء و اهانت در امان بودند؛ اگر همه مردم از دست و زبانت در سلامت بودند و سالم، آنگاه اسم خود را مسلمان بگذارا! «و لا یحل أذی المسلم الاّ بما یجب» فرمود آزار و اذیت یک مسلمان بر شما روا نیست و حرام است؛ مگر در موارد استثنایی که در آیین مقدس اسلام آمده است.

بعد، امام فرمود: «اتقوا الله فی عباده و بلاده»، مردم تقوا پیشه کنید، هم نسبت به بندگان خدا و هم نسبت به بلاد خدا. ما در برابر سرزمین، شهرها و محیط مسکونی خودمان هم مسئولیت داریم. در واقع، اینجا امیرالمؤمنین (ع) می‌گوید اگر ماشین تو دود می‌کند و هوا را آلوده می‌کند، تو مسئولی! برای پاکیزگی هوای جامعه‌ات هم مسئولی! اگر زباله در خیابان ریختی، مسئولی! فرمود «اتقوا الله فی عباده و بلاده» در برابر بندگان خدا و محیط مسکونی‌تان تقوا پیشه کنید و فرمود «فإنکم مسئولون حتی عن البقاع و البهائم» شما مسئولید حتی نسبت به زمین، حتی نسبت به حیوانات. نه تنها در برابر انسان‌ها، که در برابر حیوانات هم مسئولید. در برابر زمین و فضا هم مسئولید. «اطیعوا الله و لا تعصوه» عبادت خدا کنید و هرگز معصیت خدا را انجام ندهید.

انواع ظلم

برای آنکه روشن شود ظلم به مردم و تجاوز به حقوق مردم تا چه حد مهم است، در یک بیان دیگر فرمود: «ألا و إن الظلم ثلاثة»،[1] سه نوع ظلم داریم. «فظلم لا یغفر»، ظلمی که آمرزشی در آن نیست و خدا از آن نمی‌گذرد. «و ظلم لا یترک»، ظلم و تجاوزی که خدا آن را رها نمی‌کند و

۱. نهج‌البلاغه، خطبه ۱۷۶.

باید پاسخگو باشی و مسئولی! «و ظلم مغفور» و ظلمی که جای غفران و عفو وجود دارد، که اگر توبه کنی به‌راحتی قبول می‌شود. «فأما الظلم الذی لا یغفر» آن ظلمی که بخشش در آن نیست «فالشرک بالله»، شرک به خداوند است که قرآن می‌گوید «ان الله لا یغفر أن یشرک به»[۱] اگر نسبت به خداوند شرک ورزیدید، خدا از شما نمی‌گذرد. چقدر هم کار سختی است که در کارها برای خداوند شریک قائل نشویم.

کم‌کم به زمان انتخابات می‌رسیم. هر انتخابات یک آزمایش بزرگ الهی برای همه ماست. چقدر حقوق مردم تضییع می‌شود! چقدر تهمت، چقدر سخنان ناروا، چقدر بهتان، چقدر افترا! واقعاً، ارزش آن را دارد؟! آن همه گناه و معصیت برای اینکه، این فرد، یا آن فرد، کرسی مجلس را تسخیر کند! در کنار آن همه زیبایی‌هایی که انتخابات دارد که موجب حیات و نشاط سیاسی جامعه و موجب آبرو و عظمت نظام است، اگر با اخلاق اسلامی توأم نباشد، دنیایی از معصیت و گناه را به همراه خواهد داشت. در انتخابات و در همه کارها شرک نورزیم، برای رضای حق تلاش کنیم و اعتماد و تکیه ما هم صرفاً به خداوند باشد. حزب، گروه، پست، مقام و قدرت را در کنار خداوند قرار ندهیم و شرک نورزیم. قرآن در سوره یوسف می‌فرماید «و ما یؤمن اکثرهم بالله الا و هم مشرکون»[۲]، اکثر آنهایی که ادعای ایمان می‌کنند، مشرک هستند. خیلی سخت است اخلاص! موحد واقعی بودن، فقط برای خدا کار کردن، فقط خدا را دیدن، فقط در برابر خدا خم شدن، فقط برای خدا عبادت کردن. پس ظلمی که خداوند از آن نمی‌گذرد، شرک است.

ظلمی که خداوند می‌آمرزد که آن ظلم به خود است. نماز، روزه، حج و... همه وظایفی که بین انسان و خداوند است، که اگر انجام ندهد،

---

۱. *قرآن مجید*، سوره نساء، آیه ۴۸.
۲. *قرآن مجید*، سوره یوسف، آیه ۱۰۶.

به خود ظلم کرده است. اینجا راه بازگشت و غفران وجود دارد و خداوند توّاب و سریع‌الرضاست.

«اما الظلم الذی لا یترک» اما آن ظلمی که خداوند رها نمی‌کند و باید جواب دهید «فظلم العباد بعضهم بعضا»، آن ستم انسان‌ها به همدیگر است. تجاوز به حقوق دیگران است. «القصاص هناک شدید» اگر به مردم ظلم کردی، مجازات سختی پیش رویت می‌باشد. نه اینکه فکر کنی مجازات آن تازیانه است! خیلی بالاتر از اینهاست. بعد فرمود: «ایها الناس طوبی لمن شغله عیبه عن عیوب الناس» خوش به حال آن کسی که توجه به عیب خود باعث می‌شود دنبال عیب‌جویی از مردم نباشد. به جای اینکه عیب مردم را پیدا کند، دنبال پیدا کردن عیب‌ها و نقص‌های خود می‌باشد. خوش به حال آن کس که در خانه خودش است؛ این طرف و آن طرف سرک نمی‌کشد تا نواقص مردم را کشف کند، «و أکل قوته» روزی خودش را می‌خورد و به اموال مردم تجاوز نمی‌کند، «و اشتغل بطاعة ربه»، و به طاعت و عبادت خداوند مشغول است. «و بکی علی خطیئته» برای گناه خودش گریان است، «فکان فی نفسه فی شغل و الناس منه فی راحه» خوش به حال آن کسی که به فکر خود و به‌دنبال رفع عیوب خودش است و مردم از او راحت هستند. آزارش به دیگران نمی‌رسد. با چه بیان رسایی امیرالمؤمنین به ما می‌گوید نسبت به حقوق و آبرو و حیثیت مردم هوشیار باشیم.

امیرالمؤمنین (ع) یک معیار هم در اختیار ما گذاشته است، همان معیاری که به امام حسن سفارش و وصیت فرمود: «یا بنیّ اجعل نفسک میزاناً فیما بینک و بین غیرک»[1] فرمود خودت، خواست خودت، رضایت خودت را معیار و میزان بین خودت و دیگران قرار بده. وجدانت میزان

---

۱. نهج‌البلاغه، نامه ۳۱.

تو باشد. «فاحببت لغیرک ما تحب لنفسک» چه چیزی دوست داری که دیگران نسبت به تو انجام دهند، همان را نسبت به دیگران انجام بده. آن‌طور که علاقه داری دیگران با تو رفتار کنند، همان‌طور با دیگران رفتار کن. «و اکره له ما تکره لها» آنچه دوست نداری برای خودت، برای دیگران هم دوست نداشته باش. «لا تظلم کما لا تحب أن تظلم» به دیگران ستم نکن، همان‌طور که دوست نداری دیگران به تو ستم کنند. «أحسن کما تحبّ أن یحسن ألیک» نسبت به دیگران نیکوکار باش، همان‌گونه که علاقه داری دیگران نسبت به تو نیکوکار باشند. کاری کن که مردم را خشنود کنی، همان‌طور که علاقه داری دیگران تو را خشنود کنند. «لا تقل ما لا تعلم و إن قل ما تعلم» چیزی که نمی‌دانی و اطمینان نداری مگو، شایعه‌پراکنی نکن، «لا تقل ما لا تحب أن یقال لک» آن چیزی که دوست نداری دیگران نسبت به تو بگویند، تو هم نسبت به آنها مگو.

«اجعل نفسک میزانا بینک و بین غیرک». پس ما باید وجدان خود را به تعبیر علی (ع) ترازو و میزان قرار دهیم. آنچه دوست نداریم دیگران نسبت به ما انجام دهند، ما هم انجام ندهیم. همان‌طوری که علاقه داریم مردم با ما برخورد کنند، ما هم نسبت به آنها همان‌طور برخورد کنیم.

بنابراین امیرالمؤمنین (ع) به‌عنوان بزرگ‌ترین امام و پیشوای ما با زبان و عمل خود راه را به ما نشان داده است. اگر عشق ما به علی (ع) یک عشق واقعی باشد، بدانید این عشق به ما سرمایه اجتماعی می‌دهد. تنها علم کافی نیست. علم عقل را سیراب می‌کند. این عشق است که احساس و عاطفه را هم سیراب می‌کند، لذا پیامبر فرمود: «هل الدین الا الحبّ» دین چیست؟ دین عشق و محبت است. دین چیزی نیست، جز عشق به خداوند و اولیای او «و الذین آمنوا اشد حباً لله»،[1] اگر حب و عشق آمد، همه‌چیز در کنارش خواهد آمد.

---

۱. *قرآن مجید*، سوره بقره، آیه ۱۶۵.

نمایه‌ها

فهرست راهنمای سخنرانی‌ها

۶. ویژگی‌های جامعه توحیدی				
دهۀ آخر ماه محرم	هزاران نفر مردم انقلابی نهاوند	مسجد جامع نهاوند	۲۰ دی ۱۳۵۶ محرم ۱۳۹۸	۱۵۳-۱۶۹
۷. ابراهیم زمان				
مجلس یادبود آیةالله سید مصطفی خمینی (ره)	هزاران نفر مردم انقلابی تهران	مسجد ارک تهران	۸ آبان ۱۳۵۶	۱۷۱-۱۸۸
۸. درآمدی بر مشروعیت و کارآمدی				
سمینار سراسری ائمه جمعه	ائمه جمعه سراسر کشور	مجتمع امام خمینی، تهران	۱۱ مهر ۱۳۷۹	۱۹۳-۲۳۶
۹. هنر تمایز اصول از فروع در کشورداری				
دهۀ دوم ماه محرم	اعضای انجمن اسلامی پزشکان	تهران	۸ تیر ۱۳۷۴	۲۳۷-۲۵۵
۱۰. درآمدی بر کارآمدی مجلس خبرگان				
همایش استانی مجلس خبرگان	اساتید و دانشجویان دانشگاه تبریز	سالن همایش دانشگاه تبریز	۲۴ مرداد ۱۳۸۵	۲۵۷-۲۶۹
۱۱. مفهوم جدید حاکمیت ملی یا فرسایش حاکمیت‌ها				
سخنرانی شخصیت مدعوّ در مجلس خبرگان رهبری	اجلاسیه نهم دورۀ سوم مجلس خبرگان رهبری	مجتمع ا مام خمینی، تهران	۱۲ اسفند ۱۳۸۱	۲۷۳-۳۱۰
۱۲. استراتژی جمهوری اسلامی ایران در قبال فرسایش حاکمیت دولت‌ها				
سخنرانی شخصیت مدعوّ در مجلس خبرگان رهبری	اجلاسیه نهم دورۀ سوم مجلس خبرگان رهبری	مجتمع امام خمینی، تهران	۱۲ اسفند ۱۳۸۱	۳۱۱-۳۶۳

۱۳. مبانی تفکر سیاسی امام خمینی (ره)				
یازدهمین سمینار سراسری ائمه جمعه	ائمه جمعه سراسر کشور	مجتمع امام خمینی، تهران	۲۰ اردیبهشت ۱۳۷۸	۴۰۰-۳۶۷
۱۴. اندیشه‌های سیاسی انقلاب اسلامی				
دههٔ آخر ماه محرم	اعضای هیئت مؤتلفه اسلامی	مرکز اجتماعات هیئت مؤتلفه	۱۷ تیر ۱۳۷۵	۴۲۱-۴۰۱
۱۵. کندوکاو در ابعاد نظری ولایت فقیه				
تحرکات خاص در قم نسبت به بحث ولایت فقیه	ائمه جمعه مراکز استان‌ها	دفتر مقام معظم رهبری، تهران	۱ آذر ۱۳۷۶	۴۴۵-۴۲۳
۱۶. راهبرد نظام در عرصه منافع ملی و فراملی				
سمینار سالانه سفرای ایران در خارج از کشور	مدیران وزارت امور خارجه و سفرای ایران در خارج از کشور	وزارت امور خارجه، تهران	۸ مرداد ۱۳۷۴	۴۷۷-۴۴۹
۱۷. همبستگی ملی و مشارکت عمومی				
سمینار سراسری ائمه جمعه	ائمه جمعه سراسر کشور	محلّ سابق مجلس شورای اسلامی	۲۴ آبان ۱۳۸۴	۵۰۷-۴۷۹
۱۸. روحانیت و سیاست				
سمینار سراسری ائمه جمعه	ائمه جمعه سراسر کشور	مجتمع امام خمینی، تهران	۱۷ مهر ۱۳۷۵	۵۴۰-۵۱۱

۱۹. فرهنگ عاشورا				
اعزام مبلغین حوزه علمیه قم	مبلغین اعزامی و فضلای حوزه علمیه قم	مسجد اعظم قم	۴ خرداد ۱۳۷۴	۵۶۲-۵۴۱
۲۰. امام علی(ع) و شیوهٔ زمامداری				
شب نوزدهم ماه مبارک رمضان	هزاران نفر از مردم مسلمان تهران	مدرسه عالی شهید مطهری	۲۵ آذر ۱۳۷۹	۵۸۲-۵۶۵
۲۱. امام علی(ع) و مشکلات پیش روی				
شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان	هزاران نفر از مردم مسلمان تهران	مدرسه عالی شهید مطهری	۲۷ آذر ۱۳۷۹	۶۰۴-۵۸۳
۲۲. امام علی(ع) و عدالت				
شب شهادت مولای متقیان	هزاران نفر از مردم مسلمان تهران	مسجد بلال صدا و سیما	۱۰ بهمن ۱۳۷۵	۶۲۱-۶۰۵
۲۳. امام علی(ع) الگوی آزادمردان				
شب نوزدهم ماه مبارک رمضان	هزاران نفر از مردم مسلمان تهران	مدرسه عالی شهید مطهری	۸ مهر ۱۳۸۶	۶۳۷-۶۲۳
۲۴. امام علی(ع) و سرمایه اجتماعی				
شب بیست و یکم ماه مبارک رمضان	هزاران نفر از مردم مسلمان تهران	مدرسه عالی شهید مطهری	۱۰ مهر ۱۳۸۶	۶۵۱-۶۳۹
۲۵. امام علی(ع) و ساخت جامعه اخلاقی				
شب بیست و سوم ماه مبارک رمضان	هزاران نفر از مردم مسلمان تهران	مدرسه عالی شهید مطهری	۱۲ مهر ۱۳۸۶	۶۶۴-۶۵۳

فهرست آیات

سوره مبارکه بقره (۲)

سوره مبارکه آل‌عمران (۳)

سوره مبارکه نساء (۴)

سوره مبارکه مائده (۵)

سوره مبارکه انعام (۶)

سوره مبارکه اعراف (۷)

سوره مبارکه انفال (۸)

سوره مبارکه توبه (۹)

سوره مبارکه هود (۱۱)

سوره مبارکه یوسف (۱۲)

سوره مبارکه رعد (۱۳)

سوره مبارکه اسراء (۱۷)

سوره مبارکه کهف (۱۸)

سوره مبارکه انبیاء (۲۱)

سوره مبارکه حج (۲۲)

سوره مبارکه نور (۲۴)

سوره مبارکه شعرا (۲۶)

سوره مبارکه نمل (۲۷)

سوره مبارکه قصص (۲۸)

سوره مبارکه عنکبوت (۲۹)

سوره مبارکه روم (۳۰)

سوره مبارکه احزاب (۳۲)

سوره مبارکه فاطر (۳۵)

سوره مبارکه صافات (۳۷)

سوره مبارکه ص (۳۸)

سوره مبارکه زمر (۳۹)

سوره مبارکه غافر (۴۰)

سوره مبارکه شوری (۴۲)

سوره مبارکه محمد (۴۷)

سوره مبارکه فتح (۴۸)

سوره مبارکه حدید (۵۷)

سوره مبارکه مجادله (۵۸)

سوره مبارکه ممتحنه (۶۰)

سوره مبارکه صف (۶۱)

سوره مبارکه جمعه (۶۲)

سوره مبارکه منافقون (۶۳)

سوره مبارکه فجر (۸۹)

فهرست احادیث

امام علی (علیه السلام)

حضرت زهرا (سلام‌الله علیها)

امام حسین (علیه السلام)

امام سجاد (علیه السلام)

امام باقر (علیه السلام)

امام صادق (علیه السلام)

امام کاظم (علیه السلام)

امام رضا (علیه السلام)

نمایه اشخاص

نمایه اماکن

«ب»

«پ»

«ت»

«ج»

«چ»

«ح»

«خ»